۸۳۸۱-ف
۸۷۷۳
کتابخانه مجلس شورای ملی
نوع کتاب تحفه خانی
مؤلف محمود بن محمد بن عبیدالله
موضوع
شماره قفسه ۶۴۳۷
۲۰
شماره ثبت کتاب
۷۸۶۹۷
۱۱۳۳۶
بازدید شد
۱۳۸۲
ف - فهرست شده
۶۶۲۷

۸۳۸۱ - ف
۸۷۷۳
کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲
کتاب تحفه خانی
مؤلف محمود بن محمد بن عبیدالله
موضوع
شماره نفیس ۶۹۲۷
۵۰
شماره ثبت کتاب
۷۸۶۹۷
۱۱۳۳۵

کتابخانه باقر ترقی
شماره ۸
۶۶۴۷
۷۸۶۹۷

تحفه خانه

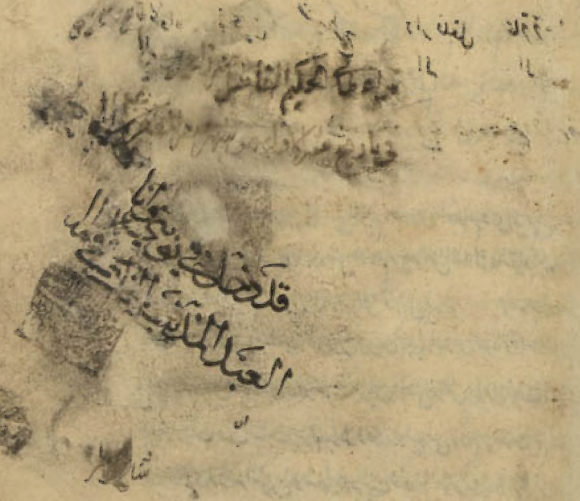

لیس للانسان الا



نانخواه زنجبیل شیطرح دار فلفل عاقرقرحا
الہ الہ الہ الہ

انشونیز قندسیاہ باب ہرکہ کونج حب سازند و فروبرند
الہ الہ

بود نافع بتوفیق الکریم

# تحفه خانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم ۞ و هو حی العظام و هی رمیم و الصلوة
و السلام علی حبیبه و نبیه محمد الذی یشفی الانام من امراض الضلالة و استقام اجهالة و علی
آله و اصحابه الذین هم الهادون الی طریق الحق و سبیل العدالة اما بعد عرضه میدارد راقم
این حروف حقیر قلیل البضاعة محمود بن محمد بن عبید الله بن محمود غفر الله تعالی لهم و لوالدیهم
که چون در اوان شباب بواسطهٔ کثرت طریان بعضی امراض مزاجی ضعیف را در نفس
بود که از صناعت طبابت چیزی بداند و بقدر وسع سعی در ملازمت و معالجت مرضی
نماید تا آنکه در سنهٔ اثنین و تسعمایة به نیت تحصیل توجه بلدهٔ فاخرهٔ شیراز حماها الله تعالی
و سایر بلاد المسلمین عن الافات و الخافات نمود و مدت سه سال در آن مکان توقف
کرده و آن روز خطهٔ مفاخرهٔ مذکور مزین و محلی باجتماع فضلا و علما بود و محط رحال
از مستعدان و مستفیدان اطراف و اکناف گشته الحق مصداق این کریمه بشیر از آبی
و فیض روح قدسی ۞ نجوی از مردم صاحب کمالش ۞ شده بود و درین مدت اکثر اوقات
در ملازمت خدمت مولوی محدومی علامی مولانا جلال الملة و الدین محمد الصدیق
الدوانی طیب الله مضجعه و جعل مقعد الصدق مرجعه بیت برده او کوی سبقت
از همیدان ۞ نه همین از همیدان برده گوی از گردان ۞ مستعدان مبادی از ملازمش مستفیدان مفاخر
از ملازمش می بود و از مجاری حدیث و کلام و رسایل حکمت در حدیقهٔ مطالعه می نمود
و در ان مدة مذکوره مسکن مخلق الطبا بود و آن روز مخدوم نامی انیس الاطبا مولانا
و الملة و الدین محمود غفر الله تعالی له مقدمه بدرس کتب این فن و معالجت مرضی متعین

شده بود



شده بود و شفقت تمام به نسبت خواص و عوام داشت داعیهٔ منویه تازه گشت و مدت
دو سال تمام در خدمتش مطالعه کتب متداوله این فن مثل آن سرائی تمام و طرفی از
کلیات قانون و طرفی از شرح موجز مولانا نفیس و ایضاح مجسته العلاج طاهر محمد بحرانی
و شرح جالینوس کرده شد و چون قواعد و قوانین طبی بیمن همت و شفقت
خدمتش مربوط و مضبوط گشت در خاطر می بود که نسخهٔ فارسی جامعی در جامع
رفین علمی و عملی و امراض و اسباب و علامات و معالجات آن باشد بنویسد و لیکن
از نیت و عزیمت در تراخی بود الآن فاستخرت الله تعالی و استعنت به فی اتمامه
و اختتامه باعث بر تحریرش نام نخجسته فرجام غضن دوحهٔ خانی و ثمرهٔ شجرهٔ خاقانی
منبع خان بن خان بن خان المؤید من الملک المنان ابو الغازی سلطان سعید
آدرخان خلد الله ملکه و ابد دولته و طول عمره و انصر اعوانه و انصاره و ضاعف
اقتداره بحق محمد سید السادات و منبع السعادات و این کتاب مشتمل بر چهار باب است
و یک فصل باب اول در بیان قسم علمی و عملی ازین فن باب دوم
در بیان امراض مختصه باعضاء انسان باب سیوم در بیان امراض مختصه
برجال و نساء باب چهارم در بیان امراض عامه که اختصاص بعضوی دون
عضوی و مردی و زنی ندارد فصل در بیان پاره از ادویه مفرده
و مرکبه و خواص بعضی از حیوانات و مضرت ایشان و تدبیر آن بعد از حصول
مقصود و این کتاب مسماست بتحفه خانی و الله الموفق للاتمام باب
اول و این باب مشتمل بر مقالات است و درین باب لا و لا معرفه چیزی
که دانستن آن بر طبیب لابدی و ضروریست و آنها اینست که مذکور میگردد
بر ضمیر خبیر و اذهان این صناعت پوشیده نکرد و که طبیب را تصور جمیع معانی علمی
لازم است و باید که اقتصار بر ما یتخیل عوام نکند و باید که معتقد صدق

قضایا و مسائل طبی یاند اگرچه بعضی ازین قضایا او را بطریق تقلید حاصل خواهد شد
از عشر و بعضی بطریق برهان و دلیل **مقالهٔ اول در بیان ارکان و مرکبات** و
ارکان عبارت از اجسامی است که منقسم میشوند از اجسام مختلفهٔ الصور و حدوث
مرکبات از ترکیب ایشان است و یقین است که مراد بمرکبات ثلثه است که جماد و
نبات و حیوان است و اگرچه موضوع و مرکب مبحوث عنه درین فن خاص است که
آن بدن انسان است یا متعلق ببدن تا بحث از ادویه و اغذیه را نیز شامل باشد
و ارکان چهار است آتش و هوا و آب و خاک و طبع آتش گرم و خشک و
موضع و مقر طبیعی او فوق عناصر است و طبع هوای گرم و تر است و موضع
طبیعی او تحت نار است و طبع آب سرد و تر است و موضع طبیعی او تحت هواست
و طبع خاک سرد و خشک و موضع طبیعی او تحت عناصر است و مراد بمکان طبیعی
عنصر آنست که هرگاه در آن باشد ساکن و مستقر باشد و میل بحالی نکند اذا
خلی و طبیعته و اگر بقصد انتقال کند این حرکت غیر طبیعی باشد و اگر بمکان خود
ثانیاً معاودت کند این حرکت طبیعی خواهد بود و آتش خفیف مطلق است زیرا که
حرکت میکند بالطبع الا بجهت فوق و هوا خفیف نسبی است یعنی نسبت
بآب خفیف است والا نسبت بآتش ثقیل است زیرا که حرکت او بالطبع بعوق
و قبل است هرگاه تحت موضع طبیعی خود باشد و هرجگاه فوق موضع طبیعی خود
باشد حرکت بجانب تحت میکند و آب ثقیل است اما ثقیل نسبی است نه مطلق
زیرا که ثقیل نسبت بهواست و خفتش نسبت بارض است و خاک ثقیل
مطلق است زیرا که حرکت میکند بالطبع الا باسفل **معال ثانیه در بیان**
**مزاج** بر دقایق از صناعت طبابت مخفی نماند که هرجگاه که ارکان یعنی
عناصر اربعه بحسب احیاء متصفر شوند و ممازج یکدیگر گشتند و تفاعل میان





ایشان واقع شود باین معنی که مثلاً کیفیت بارد شکند و بارد کیفیت حار شکند
و علی هذا القیاس رطب سورت یابس و یابس سورت رطب و ازین تفاعل
و تکاثر کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود ثانوی که آن نبوده باشد این را
مزاج می نامند و درین مقام میان طبیب و حکیم مخالفت است زیرا که طبیب
این کیفیت متوسطهٔ ثانیه را که از تفاعل حاصل شده مزاج می نامند و حکیم
میگوید که در تفاعل کیفیت اولی از عناصر دور میشود و کیفیت متشابه
مابین مرکب را طاری میشود و مزاج اینست و مزاج باعتبار تجویز عقل
منقسم میشود باین طریق که خالی ازین نیست بر طبق وسط است بین
الکیفیات الاربعة المقتضاده که در ارکان است یا نه چنان است و قسم
اول را مزاج معتدل بالعرض می نامند زیرا که معتدل حقیقی از مزاج محال است
زیرا که ممتزج بمزاج حقیقی وقتی متصور باشد که عناصر در مرکب بحسب
کم و کیف علی السویه باشند و هرجگاه که اجزا بحسب کم و کیف علی السویه
باشند هریک میل باکیفیهٔ خود خواهد نمود پس مرکب حاصل نشود پس مزاج
معتدل حقیقی موجود نشود الا معتدل بالعرض و معتدل از عدل در قسمت
و ثانی خالی ازین نیست که گرم تر از اعتدال بالعرض است یا سرد تر از و یست
و یا از طب از و یا خشک تر از و و باعتبار ترکیب یا گرم تر و خشک تر از و
و یا گرم تر و رطب تر از و و یا سرد تر و خشک تر از و و یا سرد تر و رطب
از و و این امزجهٔ مذکورهٔ متسومه مسماست بامزاج مقابل مر اعتدال بالعرض را
و لفظ اعتبار را گاه بر تکافؤ و همسری اجزا و مرکب اطلاق میکنند
مثل تساوی جزو نار با ارض در بعضی مرکب و گاهی اطلاق بر تکافؤ در بعضی
قوامی کنند مثل عدم غلبه قوای بر قوای در مرکب و گاه اطلاق بر معنی

دیگر نیز میکنند و آن اینست که موضوعات را نوع مزاجیست که آن
مزاج اصلح امزجه است به نسبت آن موضوع مثل انسان که نوعی از حیوان
است و او را مزاجی است که نسبت با آوان مزاج اصلح و لایق است قیاس با مزجه
انواع دیگر و این مزاج را معتدل نوعی می نامند و همچنین هر یک از انواع
حیوان را مزاجی خاص باوست که آن مزاج با آن نوع اصلح و لایق امزجه است
و مراد بعدل در قسمت اینست و لیکن مزاج انسانی اقرب امزجه است
باعتدال بالعرض و طبیب را تسلیم واجب است از غیر فصل
بر واقف چیره برین فن پوشیده نگردد که در مزاج انسانی بحسب
ماهیت تفاوت نمیرود زیرا که سبب ماهیت نوعیت نوع است
باشخاص این نوع و تفاوتی که هست بحسب عدد است زیرا که مزاجی
که زید را راست مخالف است مر مزاجی که عمرو راست و مع هذا
هر دو شریک اند در مزاج انسانی پس اختلاف بالعدد باشد و اتحاد
بالماهیت و مزاج نوعی دو طرف افراط و تفریط دارد بدانکه افراط
تجاوز از حد در جانب کمال است و تفریط تجاوز از حد در جانب
نقصان و محال است که شخصی از اشخاص نوع باقی باشد و موصوف
بمزاج نباشد زیرا که بطلان مزاج نوعی بطلان اشخاص است و نیز شکی نیست
که شخصی از اشخاص نوع انسانی که او اعدل اشخاص است و شخصی
اقرب از و که اعتدال بالعرض است درین حکم مثل این شخص را
اعتدال دیگر است و این اعتدال نیست مرکب بحسب قیاس نوع الی ماهو
داخل فیه یعنی شخصی و فردی که داخل است درین نوع همچنانکه
اعتدال نوعی نیست مرکب بحسب قیاس نوع الی ماهو خارج عنه یعنی

بجزیی



بجزیی خارج از نوع مثل قیاس مزاج نوع انسانی بمزاج غنم یا از همچنین در
صنف نیز زیرا که در هر صنف از اصناف انسان مثل ترک و هند و غیر ذلک من
الاصناف را مزاجی است خاص بآن صنف که قیاس آن مزاج بآن صنف قیاس
نوعیست بانسان و آن مزاج را اعتدال صنفی می نامند و همچنین در هر صنف
از اصناف شخصی است که نسبتش بآن صنف نسبت اعدل ناس است از وی
مزاج بنوعی انسانی و این اعتدال نیست مرکب بحسب قیاس صنف الی ماهو داخل
فیه همچنان که اعتدال صنفی نیست مرکب بحسب قیاس صنف الی ماهو خارج عن
ذلک الصنف همچنانکه سابقا مذکور شد و همچنین هر شخصی از اشخاص انسانی را
مزاجیست خاص باو که ممکن نیست یا نادر است که مشارک باشد با او در ان
مزاج شخصی دیگر از اشخاص انسانی و این مزاج مر آن شخص را اعتدالی است
که بآن متقوم است آن شخص درین مزاج و این مزاج را اعتدال شخصی
می نامند قیاس بما عرش از اشخاص نوع و همچنین مر آن شخص را مزاجی است
معتدل که بران مزاج را فضل و احوالی نیست دران حین و آن شخص با قیاس
چنین تغیر مزاجش را اعتدال مزاجش که سابقا بود لیکن درین حین را فضل
احوال نیست پس در اعتدال مزاج بر شخص بحسب احوال تفاوت جایز نیست زیرا که
اعتدال مزاجی که او را بر افضل احوال است غیر اعتدال مزاج سابق است و
این را اعتدال بحسب ذات شخصی می نامند نه باعتبار قیاس بغیر غیر از
اشخاص و همچنین در هر عضو مزاجیست خاص بان عضو که ان عضو
متقوم بان مزاج است و این مزاج را اعتدال عضوی می نامند و همچنین
اعضا را مزاجی بر افضل احوال می باشد که در بعضی اوقات بنود و این
مزاجی دیگر است و این مزاج چنین تغیر حالیست و این مزاج را اعتدال

بحب عضو وحدة ممانعة قياس خيرش ازين در نوع انسانی نیست و جز از
اعتدال مزاج متصور است و حد اعتدال مزاج یکنوع است که انسان است
غایتش بتجویز عقل اقسام پیدا میشود و هیچ یک ازینها خارج مزاج انسانی نیست
پس باید دانست که اعدل انواع بحب مزاج انسان است و اعدل اصناف
سکان خط استوا ایند پس اکثر و بعد ازان سکان اقلیم رابع پس بعضی و هر یک
ازین دو طایفه را بر مدعای خود دلایلی روشن است و این از جمله مسلمات
واجبته الاذعان است نزد اطبا و اعدل اشخاص از اعدل صنف است
و اعدل اعضا جلد است خصوصا جلد کف دست و خصوصا جلد اصابع
ید و خصوصا جلد انملة السبابة که از امیونیز نامند در بهلوی ابهام
است و ازین جهت که اعدل است حاکم است در کیفیت ملموسات
زیرا که حاکم را واجبست که متساوی المیل بین الطرفین باشد
و از جمله ایشان که بآن استدلال بر اعتدال جلد میکند آنست که
منفعل میشود از جسم مرکب در حار و بارد که هر دو جزو درین
جسم متشابه القوة باشند یعنی حار قوة بارد را و بارد قوت حار
شکسته باشد و منکافی القوة در انکسار بهمین معنی وارد که غلبهٔ
قوت در هیچ کدام از طرفین نباشد و هر جگاه چنین باشد معتدل
منفعل نمیشود و بهمین قیاس در کیفیت منفعله پس هر گاه
که اعتدال مزاج معلوم شد سوء المزاج نیز معلوم است زیرا که
سوء المزاج خروج صحیح است از اعتدال و سوء مزاج منقسم میشود
زیرا که خالی ازین نیست که احد ما ینبغی است یا ابرد ما ینبغی است
یا ارطب و یا ابیس ما ینبغی و بر سبیل ترکیب و ازواج نیز یعنی یا حار





رطب است و یا حار یا بیس است یا بارد و یا بیس است و هر یک از این اقسام
یا مادی است یا سانج است و سوء مزاج مادی بواسطه خلطی از اخلاط
که او را کیفیتی ردی است مثل صفرا و یا از اخلاط اربعه که بدن
متکیف بکیفیت ردی شده است بسبب این خلط و سوء المزاج
سانج آنست که سبب حصول وجود او خلطی از اخلاط بدن نیست
مثل برودت هوا و کردیدن در برف و یافتن سردی از وجود
حرارتی که نه از هم اخلاط باشد مثل حرارت مدقوق که ناشی از
خلطی و تعفن آن نیست بلکه حرارتیست صادر از قلب و تاثیرش
در رطوبات محموده و در هر مرتبه شروع در افناء ازین رطوبات
مسما باسمی میشود و سوء المزاج منقسم بنانزده قسم میکرد و هشت
ازین جمله مادیست و هشت سانج

## مقالهٔ در بیان اخلاط

ابرجه بیاید دانست که هر چگاه غذا بمعده وارد می شود استحاله
می یابد در رو یعنی خلع صورت غذائی و لبس صورت بعد ازان
کشک غلیظ می کند در چند ساعتی که مقرر داشته اند و این نیز بحسب
مزاج و قوت بدن متفاوت میشود و این جوهر مستحیل را کیلوس
می نامند و درین حین صفا و تفاوه او از طریق ماساریقا که آورده
چند موضع است من عند الله از برای جذب همین بجانب کبد جسپیده
بعده است و آنجا طبخی می یابد و از انجا مناسب هر عضوی منقسم
میشود و از عروق واورده موضوعه من عند الله از برای همین مصلحت
گذشته در وصیله بجمیع بدن می نشیند تبارک الله احسن الخالقین و مراد
بغذا جسمی است رطب که جزو منغذی میشود که آن بدن است و در

تعریف خلط گفته اند جسم رطب سیال یستحیل الیه الغذاء و خلط محموده آنست که صلاحیت آن داشته باشد که وحده و بتمامه جزو منعقدی شود مثل دم صافی یا ما غرش از اخلاط جز و منعقدی تواند شد و خلط غیر صالح یا کاقل آنست که چیزی عارض وی شده باشد که ابطال صلوحش کرده باشد چه اگر عارض فاسد او را پیش نیامدی هر اینه صالح بودی پس در حرفات خود خلط صالح بوده قطع نظر از عارض و ردیت و غیر صالح باعتبار عارض نا عارض بحسب کیفیت چند بوده باشد و باین اعتبار در ردادت متفاوت میشود و اخلاط صالحه و فاسده منحصر در چهار جنس است خون و صفرا و سوداء و بلغم و باید دانست که رطوبات بر بنی دو قسم است اولی و ثانوی اولی اخلاط اربعه مذکوره است و ثانوی فضول است یا غیر فضول و آنچه فضول است در مبحث اخلاط ردی مذکور خواهد شد اما طوری که فضول نیست آنیست که مستحیل از کیموس نشده و نفوذ در اعضا کرده اما جزو اعضای مفرده نشده است زیرا که فعلش تمام نبوده در استحاله و اصناف رطوبات چهار است یکی رطوبتی که مخصوص است در تجاویف اطراف عروق صغار و مجاور است مر اعضا را و ساق اعضاست عن الاحتیاج چه اگر این رطوبات نباشد اعضا را جفاف و یبوست طاری میشود و حکمت نامه الهی مقتضی وجود اوست و ثانی رطوبتی است منبث در اعضا که بمنزله شبنم است و مستعد آنست که تغذیه اعضا کند هر جا که اعضا فاقد غذا باشند و ثالث رطوبتی که قریب العهد بانعقاد عضو لیست یعنی استحاله او بعضو از جهت مزاج شده اما مستحیل از جهت قوام بعضو نشده و رابع رطوبتی که مراحل





جوهر اعضای اصلیه است و این رطوبت از جهت اتصال اجزاء عضو با یکدیگر است و از اجناس اربعهٔ مذکوره مانده و رطوبت یکی خون است و خون یا طبیعی است یا غیر طبیعی و خون طبیعی آنست که تغذیه بدن کند و نافع او باشد و از عدم و قلت او سوء مزاج حاصل شود و بلک از عدمش عدم حیوة باشد و غیر طبیعی مقابل اوست و علامت خون طبیعی آنست که احمر ناصع باشد و بوی ناخوش نداشته باشد و بحسب طعم شیرین باشد و گاه خون غیر طبیعی میکرد و این یا بواسطهٔ تکیف شدن اوست در ذات خود باین طریق که اسخن از حال طبیعی شد یا ابرد از و این تغیر می تواند که گاه بواسطهٔ مخالطهٔ خلطی غیر طبیعی شود و او را متکیف بکیفیت زایده گرداند و این دو قسم می تواند بود یکی آنکه این مخالطه از خون باشد باین طریق که جزوی از خون متعفن شود و تاثیر در بقیهٔ اجزاء کند و درین حال هر اینه اسخن یا بینی خواهد شد و قسم ثانی آنست که در و مخالطه از خلط دیگر باشد مثل صفرای غیر طبیعی و یا خلط دیگر بانفراد و یا باجتماع اخلاط فاسده متعفنه باشد و او را از صلاح و طبیعت بیرون آرد و فایدهٔ دیگر در وجود خون طبیعی در بدن از خالق تعالی شانه اغتذای بدن از و و تسخین و ترطیب مر بدن را و افادهٔ حسن لون و تبریق بشره است و اما صفرای طبیعی رغوة و کف خونست و علامت آنکه طبیعی است احمر ناصع و خفیف ناصع یعنی لون مشبع در صورتی که برنگ زعفران باشد و خفیف یعنی در وزن خوف و لطف اخلاط چنین خواهد بود و فایدهٔ او در بدن آنست که مختلط با خون باشد تا



علامات خون

اغتذای بدن از خون را ترفیق کند تا نفوذش در مجاری ضیقه
آسان باشد و تقطیع رطوبات لزجه کند که موجب انسداد طرق و مجاری
است و تغذیه بعضی اعضا که غذای ایشان از صفراست بکند و تسخین
بعضی اعضا که دران اعضا تسخین مطلوبست نیز بکند و فایدهٔ تامه
اش انکه چون ناضمه بعد از خدمت بدن فارغ شود که کیلوس است
وقدری از و انمراره بر معده بریزد تا منتبه بر دفع فضله و براز باشد
وصفرای غیر طبیعی هفت قسم است و یکی ازین هفت مرة الصفراست
واین صفرا ایست مخلوط با رطوبت رقیقه مایه و دیگر صفرائی که
که او را تشبیه در لون و قوام بزرده تخم مرغ کرده اند زیرا که تخم مرغ است واین صفرا ایست مخلوط با رطوبت غلیظه که عبارت
از بلغم است و دیگر صفرا کرانی است که او را تشبیه بآب کنه نارکرده اند
زیرا که در لون و قوام باب کنه نامی ماند و کراث کنه نارا گویند و این
صفرا مرکب است از صفرائی محترقه که با سوداست واز سودای صرف
مثل جسم مختلط باز نیخ و آب نیل زیرا که این لون از ترکیب صفرا و سوداء
حاصل میشود و دیگر صفرای زنگاریست و او را تشبیه بزنگار کرده اند
در بوی و این اخس اجزاء اقسام صفراست و قریب بسموم است و
بکیفیت بردی و اهلاک و دیگر صفرای محترقه در نفس خود است
و او مسمی باهی از آنست که سایق من الاقسام و لون او سوداست
چون احتراق یافته و بایستی که این قسم در سودا داخل بودی
زیرا که سودا از احتراق اخلاط حاصل میشود حتی که سودا نیز اگر احتراق
یابد سودا میشود و دیگر آنچه لطیف از دم است و منجر از و چنانچه در



بعضی نزفها و رعافها مشاهده افتاده است که خون بسیار که بر کرباس
یا جامه سفید رسیده بعضی مواضع از و زرد شده است و بواسطه رقت
از خون منفصل و متمیز شده است و اما جنس بلغم طبیعی آنست که
صلاحیت آن داشته باشد که خون صالح شود چه در عروق همراه
و جاری مجرای دم است کانه که خونی است از نضج تام قاصر
و فایدهٔ وجود او در بدن آنست که اگر نقصان و تقصری
شود آماده باشد از برای استحاله بدم و تغذیه بدن و ترطیب او
اعضا را خصوصا مفاصل را که بواسطه حرکت و احتکاک و برسم
سا و بدن جفاف و یبوست می یابد و اما بلغم غیر طبیعی از جهت طعم
چهار قسم است و از جهت قوام چهار قسم است اما آنچه از جهت طعم
است تفه کند مزه است و ماح که شوراسیت و حامض که ترش
است و عفص که دهن در هم می آرد مثل مازو و سبب تشبیه
همین است و تفه آنست که طعم ندارد و یا دارد و ذایقه درک
آن نمیکند و این هر دو قسم معدود از طعم است اما ثانی را مسیخ
می نامند و از طعم معدود شده و مطعوم تفه را که غالب بر و جود مایست
و ازین جهت آن مطعوم و بلغم ماح که شوراست در حقیقت بلغم تفه بوده
که بواسطه مخالطه و انضمام مره تلخ محترق با او این طعم حاصل کرده او را
کیفیت مثل صفرا داشته اند و این قسم اخس انواع بلغم است و کیفیت
او حار یابس است و بلغم حامض که ترش است بنا برین است که در و
تاثیر حرارت قلیل است و جد نضج نرسیده است این طعم حاصل کرده
است و او در کیفیت بارد یابس است که سرد خشک باشد و بلغم

عفص کہ طعمش دهن درہم می آرد بمثال طعم مازو و بروغالبا اجزای
ارضی است واو اکثف واغلظ انواع بلغم است و در کیفیت نارد
یابس است واما اقسام اربعہ اش از جہت قوام خام وحصی ومائی
وزجاجی است و بلغم خام بلغمیت کہ مختلف الاجزا است در رقت
وغلظ بجب حقیقت واو را مطلق می نامند وبجب جنس او را بلغم
مخاطی میخوانند یعنی تشبیہ بمخاط کردہ اند کہ آن آب پنی است زیرکہ
اختلاف قوام دارد وبجب جزئیین رقیق وغلیظ حس ادراک
آن نمی تواند کرد و وجہ او راکش اینست کہ از و قدری اگر برخاک
افتد جزء رقیق زود غوص میکند وغلیظ فوق او ایستادہ است
باین طریق از یکدیگر جزما متمیز میشوند و بلغم حصی بلغمیت کہ
مشابہ بگ گداختہ در آب است در لون و قوام در غلظت و رقت
زیراکہ اجزاء لطیفہ او در بدن بتحلیل برفتہ است و اجزاء کثیفہ
او ماندہ و مایل بارضی شدہ ہمچنانچہ در او جاع مفاصل کہ بطول
می انجامد میان مفاصل اصابع بلند و درشت میشود و سبب آنست
کہ مذکور شد چہ اجزای لطیفہ بحرارت بتحلیل رفتہ و غلیظ متحجر
شدہ و بلغم مائی بلغمیت رقیق در قوام مشابہ آب و کیفیت
وطبع او بارد رطب است و بلغم زجاجی بلغمیت مشابہ شیشہ
سفید گداختہ در قوام و لون و او ابر و انواع بلغم است و باید
دانست کہ ہریک از اصناف بلغم کہ معدود شد از جہت طعوم حاصل
طعوم مذکورہ یا از ذات اوست یا بواسطہ امتزاج و اختلاط
امر دیگری ہمچنانکہ در بلغم حامض سبب قلت تاثیر حرارت باشد



دمی تواند بود کہ بواسطہ مخالطہ و امتزاج سودا باشد چہ طعم سودا حامض است اما حامض
سودا دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی اما قسم طبیعی از دو عکری و دوری خواہد شد و
غیر طبیعی غلط محترق از اخلاط اربعہ حتی سودای طبیعی اگر احتراق یابد ہم سودا میشود
و فایدہ سودای طبیعی در بدن از خلاق سبحانہ و تعالی آنست کہ جزوی از و با خون
کہ غذاء اعضاء میشود مختلط باشد مثل خون کہ غذاء او سودا است و دیگر آنکہ چون
او غلیظ است خون را متانتی و غلظی بخشد تا عند الاغتذاء از و نگذرد و اعضاء فرخ
خود کا بینی نتواند کرفت چہ او بمثابہ سریشم است کہ خون را در مواضعی کہ باید امساک
میکند و فایدہ دیگر آنکہ جزوی از و ہمراہ بحال بر فم معدہ برزد تا نیز بر شہوت غذا باشد
زیراکہ طعم سودا حامض است و قبوضی و ترشی کہ دارد فم معدہ را عند الوصول
غذا بدو گزیدن میکند و این مسیر بر جوع است و این را در خارج نیز مثالی
ہست
و آن اینست کہ اشخاص کہ ایشان را شہوت غذا کم است اگر چیزی ترش بچشند
البتہ شہوت طعام پیدا میشود و سبب اینست **عقالم در بیان اسباب**
و مراد باسباب اینجا محتاج الیہا ست کہ آن علل اربع است کہ مادی و
صوری و فاعلی و غائی باشند نہ مراد اسباب امراض است زیراکہ ہریک از
اخلاط اربعہ را در تکون خود احتیاجی بادہ و صورت و فاعل و غایت ہست
و طبیب متدرب را از داشتن علل و اسباب تکون اخلاط و سبب امراض حاجت
ناکزیر است تا بتدبیر و علاج شارع علی وجہ البصیرۃ باشد در ایجاد اسباب و
اعدام علی حسب الامکان و باید دانست کہ معظم و افید اخلاط در بدن خونست
زیراکہ غذای اکثر بدن او است اگر چہ بعضی از اعضای مخصوص ببعضی از اخلاط مستند
مثل عظام کہ سودا غذای اوست و مثل دماغ کہ بلغم مخصوص او شدہ است اما
و تغذیہ بخون مر بدن را بسیار است و بر سبیل عموم است و بصلاح او صلاح بدن

وبفساد او فساد بدن است و فساد او موجب امراض رديئه مهلکه است و او را
در وجود دو کون خود اسباب است و سبب مادی خون طبیعی غذا صالح است بحسب کم و
کیف و سبب صوری او نضج فاضل تام گیری که آن کیموس صالح است و صالح است و سبب
فاعلی او قوت منضجه است و آن در این نضج حرارت است و سبب غائی او تغذیه مدل
و سبب مادی صفرای طبیعی غذای لطیف حار خریف و یا شیرین و چرب است و سبب صوری
او نضج فاضل کامل و غیر طبیعی را نضج مجاوز از حد افراط و سبب فاعلی صفرای طبیعی حرارت
معتدله است و سبب فاعلی غیر طبیعی حرارت شدیده و سبب غائی او آنچه مذکور در
فایده وجود صفرا شد و سبب مادی بلغم طبیعی غذای غلیظ لزج بارد رطب است و سبب
صوری قصور نضج است بسبب حرارت قاصره و سبب فاعلی او حرارت قاصره در تاثیر
و علة غائی او آنچه در فایده وجود او مبین شده است و سبب مادی سودای طبیعی غذای
غلیظ یابس قوی الحرارت است و سبب صوری او ثقل مترتب است و سبب در این
دو وجه میتواند بود یکی بسبب آنکه سیلان نکند زیرا که غلیظ است و یا بواسطه آنکه
بتحلیل نگردد بسبب آنکه یابس است و غلیظ و سبب فاعلی سودای طبیعی حرارت معتدله
است و سبب فاعلی سودای غیر طبیعی حرارت قویه است که او را باحتراق رسانیده و سبب غائی
او آنکه در فایده وجودش مذکور شد

## مقالهٔ ۹ در بیان کیفیت اعمار انسان

کبیر او بآن اعمار مدت حیوة او است و این بر چهار جنس است یکی سن نمو است
که او را سن حداثت نیز میخوانند و او قریب بسی سال است و دیگر سن وقوف است
که قریب بسی و پنج سال است و نهایتش چهل سال است اگر رطوبت عزیزی اشد و اقوی
باشد که مرکب حرارت عزیزی است در خلقت و او را سن شباب نیز میخوانند و دیگر
سن انحطاط است بظهور ضعف و این سن را سن شیخوخة میخوانند تا آخر عمر و در ضمن
این فن پوشیده نگردد که منتهای درس نمو تا زمان انقطاع نمو سماعت شباب



و از ابتدای طفولیت تا ابتدای سن حداثت سماعت صبی و حق این مقام این است که
فرق است میان حرارت صبی و حرارت شباب زیرا که محل و مرکب حرارت که رطوبت است
در صبی ارطب و الین است و در شباب اجف و ایبس و حرارت واحده باعتبار محلین مختلف
میشود زیرا که آتش را احراق در هیزم خشک تاثیر بیشتر است از هیزم تر و حرارت قایم
برطوبت کثیرهٔ الین است از حرارت قایم برطوبت ضعیف پس حرارت صبی الین و اضعف
از حرارت شباب باشد زیرا که انسان در اول شروع در سن نمو ارطب است در
مزاج اصلی خود و تا سالش دراز دیاد میشود بواسطه تاثیر حرارت غریزی در رطوبت که حامل
حرارت عزیزیست از فنا و تا انتهای سن نمو که بعد از این سن وقوف است
را بواسطه اندکی دوران او ان در رطوبت عزیزی نقصان نیست و چون پس از وقوف
منتهی میشود روز بروز در رطوبت عزیزی که مرکب حرارت عزیزی است نقصان میشود
و بمقدار نقصان از رطوبت نقصان در حرارت ظاهر میشود و در مزاج مثالش مثل فتیله
و روغنیست که با و نار قایم است و تمک نیست که مثال روغن که نار با و قایم است
بالاخره مستلزم فنای نار است پس تا زمانی که روغن باقیست نار باقیست و همین که
روغن آخر شد نار نیز آخر شد امینت مثال حرارت و رطوبت عزیزی که سبب حیوة انسان
است و جمیع حیوانات و همچنین که مذکور شد چون نقصان بعد از سن نمو در رطوبت
عزیزی میشود اگرچه در رطوبت عزیزی که موجب امراض است می افزاید و چون رطوبت
عزیزی عامی و مرکب حرارت عزیزی نیست نافع و محمد حیوة نیست و از این جهت که رطوبت
عزیزی فانی میشود شخصی در سن کهولت و شیوخت الی آخر العمر بحسب مزاج بارد
یابس میشود بنسبت با متنان سابقه و مزاج رجال امر و ایبس است بنسبت با

بزرج ل

## مقالهٔ ۱۰ در بیان فواید اعضا

نسا و اعضا عبارتست از اجزای
متماسکه که متباین و مرکب است بدن انسان از این اجزا و این اعضا منقسم میگردد

[illegible] مقرر و مرکب عضو مقرر است کرد
کلا فرو و رست باشد و تقریب کن
و تقریب بر خود و صادق بست و مثل حکم کرد و نیز همین
این مثل را مراد استخوان عضو است مرکب مخلوق شده من عند الله عز و جل بر اکه
او اساس و عمد بدن است و دعامه و کاخ و حکمت باهره الهی مقتضی است که این مخلوق
را حرکات آسان باشد و از این جهت است که اکثر استخوانها با وجود صلابت مجوف و خالی
شده است و فایده در تجویف آنست که در بعضی اوقات بسبب حرکات عنیفه جهان
و یبوست بر وطاری انشفاف فتبارک احسن الخالقین و عضروف نرم تر از استخوان
است و اصلب از سایر اعضا و در وجود آنچه نزد اطبا مقرر شده از منافع جمار است
یکی حسن اتصال اعضا صلبه با اعضا رقیقه مثل استخوان بازو که شت بجهانکه اتصال خانه با
کوشت بواسطه اتصال غضروف و در البیت او از اعظم مراعات مناسبت است
میان لحم و عظم تا بکمال بنیه اتصال طرفین عظم و لحم را شایسته باشد و فایده دیگر صیانت
مفاصل از ساییدن یکدیگر استخوان عند الحرکات و کوفته شدن اینها دیگر آنکه تا قادر
باشد عضل در استناد و حکمه بر غضروف دیگر انکه غضروف متعلق عضل باشد در
بعضی مواضع بجهانکه در حنجره زیرا که عضلات حنجره متعلق بغضروف است که آلت
و اعصاب جسامی است که از دماغ رسته است و از نخاع که او را حرام مخزی مانند
و در لون سفید است و لحم است در انطاف و کشیدن و صلب و سخت در اتصال
و پاره شدن او نه آسان نیست و او مخلوق است من عند الله تعالی از برای فواید
و اعظم فواید مثل رسانیدن قوت حس و حرکت ارادیست باعضاء حساسه متحرکه
بالاراده و این بواسطه رو حیست که حامل او دست و عضله عضویست مرکب از
عصب که از حسی که او از اطراف استخوان و غشای محلل روینده است یعنی محیط است





[illegible] ربا طی مرا [illegible]
[illegible] ن مبدا [illegible] است و این [illegible]
[illegible] ر جنبکه [illegible] ر با [illegible] ر [illegible] جنبکه [illegible]
[illegible] یزند [illegible] ت می شوند کاشی [illegible] و [illegible] و [illegible] هر گاه که مقتضی [illegible]
عضوی از اعضا میشود حرکت میکند قوه محرکه که زود که فرقه عضل از ربا بدان جسمی
که او حرکت آن عضل است و یا بطریق تشنج عضله و بر این حال مستلزم حرکت
عضویست بجانب مبدا یا بطریق ارخاء و سستی ساختن عضله است و این
مستلزم حرکت عضو است بجانب خلاف مبدا که آن متحرک است و اوتار
اجسامی است که روینده است از اطراف بعضی عضلات و این قید بعضی از برای
انست که عضله پستانی را و تر نیست و شبیه عصب است و متصل است بطراوش
که مقابل عصب است با عضای تحرکه و و تر مکث است و اکثر آن عصبی که آن
جزوی از عضله و رباطاست و قید اکثر از جهت آنست که قدری از برای
مالف و مرکب از غیر عصب و رباط نیز می باشد چون در جنبکه پاشنه است و در
او مرکب از او تار عضلاتیست که بر ساق است و رباطات نیز عصابیست
بجسب حس و لمس و از استخوان روینده است بجانب عضل و بعضی از
رباطات را حس نیست و حکمت باهره الهی مقتضی است نه از که انسان و اکثر
حیوانرا از حرکات عنیفه و غیر آن چاره نیست و اگر نه رباطات را حس بودی
بواسطه مصادمات و کوفته شدنها که در حرکات واقع میشود همیشه متألم و متالم
بودندی و شریان حسی است مجوف و روینده از قلب و در باطنی الجوف است و همیشه
متحرک است بحرکات انبساطی و انقباضی از جهت ترویح و نفض بخار دخان و او
و وصول روح بجمیع اجزاء و اعضا بدن است و عرق که او را در ید نیز می نامند جسمی است

جبیه بشریان که او رونده از کبد است و او آله توزیع و تقسیم خونست بر اعضا
و غشا جلدی است منسج و یافته شده از الیف عصبات غیر محسوس از این معنی که شبیه بعصبات
نه آنکه او عصب باشد و او قابل التحی است یعنی غلظت و سطبری ندارد و مستعرض است
و تقشیه سطوح بسام و یکی از دو بنیه او فواید است یکی آنکه عضو مخی را
حفظ بر جسان کرده از آنکه بکه اگر این غشا نباشد از هم بپاشند مثل جرم کرده
و کبد و دیگر آنکه عضوی که ملفوف و پوشیده بغشا شده است او را متلاقی و مبتدی
باشد و دیگر آنکه اعضا عرم لمس را بدو [illegible] که در غشاست معرض او
باشد مثال علیه و کبد و غیر ذلک و لحم عضلیست که خشو فرج اعضا میشود یعنی
پری و خلو آن تا آن فرج در صورت منکه نماند و هم بجهت حیوانی فارغ شود
و بواسطه آن یکی از فرج از لحم خالی کرده [illegible] می نماید و دیگر تسخین
اعضا کند بحرارت دموی که در وی [illegible] فات نماید از اعضا و بسیاری
از اعضا را مثل دماغیه است اگر چه عظام او کبر عظام است و بسیاری را اعضا
برو نیست و باید دانست که اعضا مفرده مثل استخوان و غضروف
و رباط و عصب و رطوبات پرده ها است و گوشت و فربهی و شرایین و
اورده را آن متکون میشوند الا لحم که او از منتن خون متکون شده است
و الا فربهی و شحم که او از مایه خون متکون شده اند و عاقد خون حرارتست و
عاقد فربهی و شحم برودت و اعلم

## مقاله در بیان کیفیت اعضا و او

جمله اعضا اعضاء رئیسه است یعنی مبداء او اصل است مر قوای را که محتاج
الیهاست در بقای شخص و نوع زیرا که شخص یا نوع را احتیاج باوست و محتاج الیه
مقدم است و عضو رئیسه قوتیست مر غیر را از اعضا و اگر اعتبار افاده
و قبول کرده شود چهار قسم حاصل میشود زیرا که عضو باین اعتبار خالی ازین



نیست که مفید غیر قابل است و یا قابل غیر مفید و یا هم مفید و هم قابل و یا نه قابل
و نه مفید و دل نزد محققان حکما مفید بست غیر قابل زیرا که محقق شده است نزد
ایشان که قوای نفسانی فایض میشود از مبدأش بر روح متولد در قلب بعد از آن
روح او را برداشته بغیر قلب از اعضا میرساند پس غیر مفید و در وجود او
اضلاقی نکرده اند و ان مثل کوشت است [illegible] عصاز زیرا که حساس است و قبول
قوة حس کرده است از غیر و مفید این قوة نیست مر غیر را عند الاحظار و الاحیاج
در بعای شخص یا نوع و اما قابل مفید [illegible] نیز خلافی نیست مثل کبد زیرا که
قابل قوة حیات از قلب کرده و افاده قوة تغذیه مر غیر را از اعضا میکند لیکن
مفید علی الاطلاق نیست زیرا که بعد قبول از قلب افاده میکند و نزد جالینوس
افاده او اولی است نه بر طریق [illegible] و اما آنکه منفعل باشد و قبول هیچ
کدام نیست در وجود او خلاف [illegible] داکه بعضی از حکما مثل ارسطو بر ین
رفته اند و معتقد اند که این قوة [illegible] مذکور از غیر قابض شده که ان کبد
است در اول تکون و بعد ازان در ایشان [illegible] یافته و درین مقام بر غیبت
کرده حق است از مذهبین بداند زیرا که عدم [illegible] این علم
و معرفت را مدخلی نیست بلکه لازم بر روایت که اعتقاد کند که [illegible]
معتقد فرقه ثانی است پس قبول یعنی اعضا قوت را یعنی که [illegible]
میان مفید و قابل شود آن نیست که ابطال حس در قابل کند چنانکه [illegible]
طریق عصبی که مؤدی قوت حس است بعضوی [illegible] اعضا هر آینه باطل میشود قوت
حس از ان عضو قابل یعنی اگر قول ثانی که منسوب بارسطو و تبعه او است وارد
باشد چنین باشد [illegible] مقاله در بیان کیفیت اعضاء رئیسه و [illegible] عضو
است رئیس بحسب بقای شخص زیرا که او مبداء قوت حیاست و دیگر دماغ است و

او عضو نیست که مبدأ حس و حرکت است بسایر اعضا و دیگر کبد است و او مبدأ
قوت تغذیه است و اما سبب بقای نوع این سه که مذکور شد و چهارم امتناع است
که مختص بنوع است و هر یک ازین اعضا رئیسه را خادمی است زیرا که شریانی
که مبدأ قوت حیاتست بسایر اعضا خادم قلبست و اعصابی که مبدأ حس و
قوت تغذیه است بسایر اعضا خادم کبد است و اجلیل در رجال و عروق در
نساء که مؤدّی منی است بجایش که آن رحم است و در رحم تمام منفعت منی است
آن تکون جنین و فرزند است در رحم و بباید دانست که اعضائی که
منی متکون شده است اگر از هم منفصل شود بجنبانیدن و باتصال
منی بر سبیل ندرت می باشد و آن نیز بوقتی بود و در بعضی اوقات دیگر
مثل استخوان و شحم اصغر از او و در دیگر شریان که او قابل اتصال بعد
انفصال است و هر جا که در ین اعضا جزوی [illegible] شود باتمام باطل
بود و عود آن متولد نمیشود مگر ثقات حکما اثبات کرده اند که بعد از
عدم [illegible] بر واقف صناعت
اضح و لایح میگردد [illegible] جا که حساسه و محرکه را گاه بر حس و حرکت واحد
باشد و گاه مبدأ هر یک جداگانه و درین حین که مبدأ حس غیر مبدأ حرکت باشد
یکی از دو مستلزم بطلان حس یا حرکت در عضو نیست و هر جا که هر دو یکی
باشد [illegible] متوجه شود حرکت عضو باطل شود اما حس آن عضو
باطل نمیشود مگر آنکه هر دو متوجه شود هر دو باطل میشود جایز نیست که
بطلان [illegible] و دو بطلان حرکت نشود زیرا که حرکت مفتقر و محتاج است
بمادهٔ حس و مادهٔ حس و قوهٔ فاعلی اکثر از قوت فاعلی حس پس نتواند که حس

باطل شود و حرکت باقی باشد و اما هر جا که مبدأ و مختلف باشد بطلان هر یک جایز است
و این وقتی است که سبب بطلان مختص یکی ازین دو باشد و جایز است نیز
که بطلان جمیع شود و وقتی که سبب عام باشد

## مقالهٔ در بیان اعضاء عصبانی

و بباید دانست که اعضاء عصبانی که محیط است باجمامی که زیر ایشان است بر
دو وجه است زیرا که بعضی دو طبقه مخلوق شده اند و بعضی یک طبقه و وقوع او
من عند الله باین صفت برای منافع است و قسم اول و اکثر شرائین است
و فایده و منفعت او باین صفت منحصر است در چهار وجه یکی ثقاب و استوار کی
جسم اوست زیرا که شریان جون در فایده اعظم است از ورید و عروق هم
در زیادتی استواری مقصود و مطلوب است و دیگر شدت احتیاط و
آن عضو که شریان باو محیط است و آن روح و دوم شریانی ار
ثالثه اینست که اگر عضو را احتیاج بجذب قوی و دفع عنیف و
شریان [illegible] ت طبقه
آفت دریکی وا [illegible] گر سا [illegible]
مانع از لحوق ضرر بس [illegible] میان ا
زیرا که معده مرکب است از [illegible] ین که
از برای فایده جذب و خارج شش عریض
رابعه آنست که گاهی عضو را احتیاج بدان
قوتین مختلف باشد مثل معده که در وی
حساسه و محل هاضم واجب است که حار رطب
و محل حساسه واجبست که عصبی باشد تا احساس کند
عند الحاجه و طبقتین واقع شد که داخلش عصبانیست و خار

حسی ملتی را واجب است ملاقات محسوس خود و قوت ناطقه را جایز است که ملاقاتی
مصنوعش نباشد بلکه موثر بواسطه باشد **مقالة در بیان قوا** بر واقف این
صناعت مخفی نماند که مصدر و مبدا هر فعل قوتیست که آن فعل از او صادر میشود
و این مصدر جز از فاعل قریب او نیست و قوا سه قسم است قوت حیوان و قوت نبتی
و قوت انسان و اما قوت حیوان قوتیست که بدن را آماده و مهیا می سازد از برای قبول
فیض حیوة و افعالش و این قوت منبعث از قلبست **تعریف روح و ورح**
لطیف بخاریست که مرکب از لطایف اخلاط است حمل این قوت کرده بسایر اعضا
میرساند و این جسم لطیف در قلب اول قابلیست مر قوای نفسانی را عند الاطبا و
مزین وصول آنها عضا شریفست و هر جگاه آلتی از آلات وصول این روح منعدم
شود یا از وصول این روح باعضا مسدود گردد بدن هیئت باطل او زایل
موجب عفونت و فساد بدن میشود و این قوت حیوانی محرک قلب و شرایین میگردد
بسطا و قبضا و اعراض نفسانی منسوب باوست مثل غضب و رضا و فرح و غم
و آنچه مشابه مناسبت اما قوت نبتی دو قسمست قسمی متصرف در غذا از برای بقای
شخص و قسم دیگر متصرف ست بعد ازین تصرف از برای بقای نوع و این قوا
طبیعیه یعنی رتبه خادم و رتبه مخدوم و آخر رتبه مخدوم دارد و چهارست
غاذیه و نامیه و مولده و مصوره اما غاذیه قوتیست که احاله غذا میکند باین
نحو که مشابه متصرف بیکدیگر و تمام شدن فعل او تحصیل جوهر غذاست
و تشبیه و التصاق او ببدن و اعضا و نامیه قوتیست که موجب زیادتی در اقطار بدن
است مثل طول و عرض و عمق بر نسبت مخصوصه یعنی طبیعیه تا او را از این خارج گردد
و باین از دیاد و بکمال مقداری رسد و بعد از بلوغ بکمال فعل او باطل میشود و
مولده قوتی است که بحسب منی است که مستعد قبول صورت انسانیت و صورة



قوتیست که صادر میشود از او افعال که متعلق است بنهایات متعاوره بدن بشکال
و آنچه رتبه خادم دارد چهار قوت است که خادم این چهارست و آن جاذبه است
و ماسکه و هاضمه و دافعه و خلقت جاذبه از برای جذب نافع است و ماسکه برای
آنست که او را نگاهدارد از برای قاسی فعل و هاضمه قوتی است که او را مهیا می سازد از برای قابلیت
غذا است بقوام صالح و ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و دافعه از برای دفع آن
چیزی است که هاضمه از تشکل او فارغ شده و بدن را باو احتیاجی نیست مثل بول
و مرار این چهار قوت را نیز چهار خادم است از کیفیات اربع که حرارت
و برودت نمیپوست و رطوبت باشد و خدمت حرارت ماذبات است
و خدمت یبوست بالعرض زیرا که افعال این قوا تحریکاتست و حرارت
معین حرکتست و برودت مانع است ازان و جاذبه و هاضمه احوج قوا
بحرارت چنانکه مایکه احوج قوا است بیبوست و ماسکه بکیفیت منفعله
احوج است بر طوبت و دافعه را احتیاج است بیبوست قلیله و حرارت
قلیله و جاذبه احوج است بیبوست از ان سه دیگر اما قوای نفسانی منقسم میشود
بر دو قسم مدرکه و محرکه و مدرکه نیز منقسم میگردد بحسی و عقلی و حسی بر دو قسم میشود بحس
ظاهری و حس باطنی اما حواس خمس ظاهره و سابعه و ثامنه و تاسعه و عاشره اما حواس
خمس باطنه اول حس مشترکست که او را بزبان یونانی [illegible] می نامند و او قوتی است
که جمیع صور محسوسات بحواس ظاهری مثلا بواسطه [illegible] و حکم جمعی دارد که چیز
چون دردی بریزد و محل او اول بطن مقدم از دماغ است چنانکه خیال است که
او را مصوره نیز می نامند و او قوتی است که آنچه حس مشترک قابل اوست او را نگاه
دارد است از صور محسوسه بوقت غیبت آن و محل او بطن اول از دماغ است
و ثالث متخیله است که او متصرف است در صور محسوسه و معانی جزئیه که قائم بآنست

تعریف حواس ظاهری و باطنی

وجود ندارد و مثال بعضان بس
هشته بدن که موجب آفت باشد یا واسطه آن از اعراض بس
که موجب آفت بواسطه باشد آنرا سبب می‌مانند و آنرا که تابع مرض باشد عرض
می‌مانند مثال مرض هرچگاه موجب آفت در فعلی باشد صداع مثل او مثال آن
ادویه و اغذیه حاره حریفه دبارده تفیشه و مثال عرض حدوث التهاب و
سوزش و خلیدن است بعد از حصول صداع و معرفتش باین طریق است
که ما بعد م صداع انعدام عرض شود بحیث اگر صداع زایل گردد التهاب
باقی باشد تبعیت ثابت میشود عرضیت او مسلم نیست که مرض است صالحه
پس عرض آنست که تابع مرض باشد باین معنی که وجود او مترتب بر وجود مرض
شود و عدمش موجب عدم آن چو حدوث قولنج که عبارت از احتباس
الثقال است در امعاء و یا بارج و وجع شدید که مترتب برین انسداد و احتباس
شود عرض است و سکون وجع تابع انعدام احتباس و زوال انسداد
اثقال است و گاه مرض بسبب مرض دیگر میشود و درین مقام دو اعتبار است
زیرا که باین ملاحظه گرا حداث مرض کرده است سبب است و باین ملاحظه
که حیات بدن است که در حد ذات خود جمیع افعال صادره باو ما دو است
مرض است و گاه باشد که در شی واحد اعتبار سبب و مرض و عرض
آن جاری باشد با عتبارات مختلفه مثلا ذات الجنب که مرض است حار
و یکی از اعراض او سعال است و هرگاه که این عرض مستحکم شود موجب تفرق
اتصال است در عضو مابلی مثل غشیه و معالیق که بعضی اعضا بآن آویخته
است مثل ریه و غیر ذلک و با تفرق و مجاری ریه میشود و این اعتبار



ریماست اگر صدور فعل از و بر وفق
علم است او را منکره می‌ماند و محل او بطن اوسط از دماغ است
و رابع قوت واهمه است و او قوتیست مدرک معانی جزئیه که متعلق بمحسوسات
از موافق و مخالفت و صداقت و عداوت و محل او بطن اوسط از دماغ است
و خاص حافظه است و او قوتی است که خزانه جواهر معانی مدرکه واهمه است
چنانچه خیال خزانه صور محسوسه بست و محل حافظه بطن اخیر از دماغ است اما
مدرکه عقل کلام طبیب دینی او درین مقام اضاعت بضاعت است زیرا که
خلل واقع در افعال عقل واقع نمیشود الا بلحوق آفته در یکی ازین قوی
مدرکه و تدبیر در نقصان و بطلان افعال عقل بتدبیر این قوا ست و طبیب
متدین محتاج بتخصیص نظر باین افعال و شادی او بیست و این از جمله مسائل
اطباست و اما قوای محرکه منقسم است بباعثه و فاعله اما باعثه قوی است که
مبدای حرکت است بجانب نافع بجلب نفس امر یا مظنون یا مبدای حرکت
بجانب ضار بحسب امر یا مظنون فاسد و فاعله قوی است متصل بعضل مطیعه
مراین باعثه را و در بحث عضل توجه اطاعت او مذکور شد و افعال نیز منقسم
باعتبار انقسام قوا و افعال نیز حیوانی است و طبیعی و نفسانی و فعل صادر
از قوته واحده را بسیط می‌مانند و صدور فعل از قوای متعدده را مرکب می
مانند فعل جمع که حصول او بدو قوت است که آن جذب طبیعی و احساس است

**مقاله دوم در بیان صحت و مرض** و مرض را چنین تعریف کرده اند
که حیثیت بدنی است که جمیع افعال صادره باو واقع و غیر سالم باشد و صحت حیثیت
بدنی طبیعی است که جمیع افعال صادره باو صحیح و سالم باشد و آفت در فعل سه

ل ... تقدیر احتمال سبب و مرض و عرض در شیء واحد بزمان
واحد نمی‌شود اما ممکنات مختلفه و اسباب سه قسم است بادی و سابق و
واصل و سبب بادی آنست که بدن نباشد یعنی اختلاط بدن سبب نباشد
بلکه از خارج بدن باشد مثل حرارت آفتاب و برودت هوا و مثل غضب
و فزع که اینها از اعراض نفسانی اند و سبب بادی است زیرا که نفس
غیر بدن است و فعل بدن و سبب سابق آنست که میان او و مرض
واسطه باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد پس
اختلاط مجرد و عدم وصول هوا که از اسباب بعیده است مر اختلاط را این
سبب مرض را یعنی وجود و حصول تعفن سبب واصل باشد مر این حمی را
زیرا که بعد از تعفن بدوث حمی بالفعل است و سبب سابق و بوسیده
نامیده که از اشیاء رديه تا بنکوهیده شهوت غذا است مر غذا را و بر حافظ صحت
واجب است که چون شهوت طعام صادق باشد غذا را دفع نکند زیرا که طبیعت
بآسانی حاصل میشود و همین که شهوت غذا شد بالفعل می باید خوردن
زیرا که بعد از حصول شهوت صادقه اگر غذا دارد نشود در طبیعت محمودهٔ
بدن منجذب میشود و مضر نیست زیرا که آنچه مطلوب او بود بوقت وی رسید و نشد
و اینجا منجذب میشود و اگر او چنان است که صفراست زیرا که ارق
و الطف اخلاط در بدن اوست و بهر گاه منجذب شود و مجتمع با فضول
در طوبات معده گردد و حرارت معده که سبب جوع امتداد یافته از انوار
غریزی اعانت می نماید و این فضول عجزیه را مثل صدید میگرداند که مراد
بآن جوشانیدن است و این سبب اسهال مرئی میگردد و از مراعات حفظ صحت
آنست که در تابستان غذا بارد بالفعل می باید و در زمستان غذا حار

بالفعل

بالفعل تعین غذا تابستان و زمستان زیرا که در تابستان غذا حار بالفعل موافق
شود حرارت حقیقی موجب تحلیل کثیر شود زیرا که غذا حار بالفعل و هوای حار بالفعل
و تناول اغذیه و ادویهٔ آن پس حول ملاحظه علاجی لهذا سبب تحلیل بسیار و قوت
را بسیار و دست داختیار نباید کرد و مثل آش بسیار زنجبیل و امثال این اغذیه و اکر بسبیل خطا
واقع شود تدارک آن باید کرد و کیفیت صنعت باید کرد تعریف ادخال و اطراف شیء
بدن آن طعام است و آن عبارت از خورش است فرق غذا و
که اولی جوهر است و ثانی عرضی باقیه باشد و از معده نگذشته و در حرکت خفیفه بعد از خوردن
غذا جایز است و اما حرکت عنیفه شدیده ممنوع و سبب است از حرکت عنیفه زیرا
که غذا را پیش از هضم تمام بجای میگذراند و این بتدریج موجب ضعف معده و
غذو کیلوس و کیموس رقیق که موجب امراض ست حاصل میشود بیان حرکت
خفیفه و عنیفه سبب در حرکت خفیفه آنست که حرارت غریزی
محرک غذاست بقعر معده و چون حرکات نفسانی نیز که بعد از غذا در قوی است
و ممنوع است و واجب است که پیش از شیع ترک غذا کرده شود و همین باید که چنان
باشد که بعد از ترک غذا انتهای آن مقدار باشد که اگر رجوع باعالی کند مقدار سابق
بآسانی تواند خوردن و شهوت باقی باشد زیرا که آن شهوت که بعد از غذای
اول بود باطل میشود و اگر ملاحظه نکند ثقل و ضعف معده حاصل شود و
موجب آفات و امراض دیگر نیز صحت و غذا در زمستان بخصوص در ایام
قوی البرد اکثر و اقوی می باید زیرا که حرارت غریزی در زمستان مستولی
داخل است و ناضم باین سبب قویست و اعانت تمام میکند اما تابستان
غذا معتدل در کم و کیف می باید و هم در مقدار و حجم و واجب است که
بعد از شروع غذا در هضم خوابی با عتدال کرده شود یعنی بسیار نباشد که

موجب ثقل شود و کم هم باشد که طبیعت استفاده [illegible] یابد
که در اختیار خواهد آمد یکلیه زیرا که زمانی قلیل و بعد از آن مجاب
زمانی طویل و بعد از آن مجاب و بعد الطول از سابق خود را بپوشیدن و ترک بالین
کردن موجب نزول و بخار غذا است از معده بصدر او و اختیار این ترتیب
در مضم اقوات و واجبست که تقدیر غذا و تعیین برحسب قوت و حدت باشد
و اختیار کردن معاد بسیار پختی که موجب ثقل معده شود و هضم آن متعذر است
و اشیائی که موجب ارق و فواق و قراقر و انحراف شود و [illegible]
کند زیرا که این امور مخل میشود الا بمزاحمت معده مر اجابت [illegible] س او
این طریق خوردن بدترین اختیار غذاست و از بجاست که گفته اند خلت
زکم خوردن جو آموختم دویدم زیر خوردن نبولی [illegible] دیده بیندد
که آنکس را که در عقب خوردن غذا مرارتی از گی بشود باید که [illegible] قلیل
نماید و اندک اندک خود را تا حالتی که من خاض است که تعبیر [illegible] ریقا نیکند
عارض نشود زیرا که بعد از حصول این حرارت بسیاست که موجب [illegible] میشود
و آنکس که عاجز است از هضم غذای کامل در عادت او بکسر [illegible] عدد مسامحه
کرده در غذا باین معنی که در مقدار قلیل کند و آن مقدار عادی را بدو ربع دفعه
باید داد و غذای سودا وی المزاج عادت نمی باید بمزاج او بواسطه
خلط سودا بارد یابس شده است و غذای صفراوی المزاج عادت می باید بمزاج
او بواسطه خلط صفرا حار یابس شده است [illegible] غذا سودا وی و صفراوی
و بلغمی غذای بلغمی مزاج عادت یابس می باید زیرا که مزاج او بواسطه این
خلط بلغم بارد رطب شده است و از برای تعدیل این ترتیب در غذا
مرعی می باید داشت و از اتباع غذای رقیق سریع الهضم فوق غذای بطی الهضم

حوزه بداد



حذر [illegible] کرد زیرا که رقیق سریع الهضم اگر فوق غلیظ بطی الهضم داده
[illegible] غلیظ بالفوق رقیق است موجب فساد رقیق میشود
کند فوق غلیظ خود را نتواند کرد غلیظ فاسد شده [illegible] ندی بطی الانهضام
واقع شود و بقعر معده فرو آمده باشد درین [illegible] غذای رقیق خورده
شود جنبانیدن [illegible] نباید کرد زیرا که زمان هضمین متفاوت است و اگر متوالی
و متعاقب واقع شود هضم [illegible] است و همچنین غذای رقیق فوق غلیظ
[illegible] زیرا که خود مکث و لبث نمیکند و غلیظ را نیز [illegible] از تصرف و
مکث [illegible] غذای رقیق مداومت نماید [illegible] مثلا مرض [illegible]
رقیق الاسهال شود و این از جمله اسهالات غیر العلاج است زیرا که اول مجر
بضعف [illegible] میشود و زیرا که چون آب بسیار شده و رطوبات بسیار خلط و پرز
معده را [illegible] است و درین مقام معالجات مفیده از قبض استعمال
می باید کرد و باید پرهیز نمود و این نیز موجب الخراق مزاج میشود و بس علاج
صعب شده پرهیز واجب است که مراعات اکل و شرب خود بطریق احتیاط
کند پس صواب اینست که غذای غلیظ و رقیق و سعه با هم جمع نکند و قاعده
غذائی که موجب رقیق باشد که مراد آن لغزانده است مثل آش جاری
و هر چیز که در لغزیدن [illegible] باشد اختیار نکند الا بضرورت و آن نیز
که قلیل باشد زیرا که غذای بطی الانهضام هر گاه مقدم بر این لطیف خورده شود
و لطیف از عقب آن غلیظ آن منع لطیف میکند از نفوذ و اخراط و از حرارت
حرارت معدی و غذای میشود و افساد غذا میکند باید دانست که زنا
بسیاری را حال بر وجهی می باشد که غذای لطیف در معده ایشان فاسد میشود
و غلیظ بطی الهضم بسرعت هضم میشود و این بواسطه آنست که معده ایشان

مراعات حال
شرب

زیست و حرارت غریزی و حرارت معدی و جایشان بسیار است و بسیاری
حال بر
حال می باشد که بعقیده ایشان هر یک این دو طایفه را تدبیر خود غذا
بحسب واجب باید کرد و امر آبدان را خواهی مست آن خواص قیاس
در مست نیست بلی حفظ و ملاحظه ابدان باید نمود و خلط و اغذیه نباید
کرد و بسیاری را پرهیز باید گفت آن عبارت از شورهای سر کامست مضرست
و بسیاری را نافع هر کس که استمرای غذای غلیظ میکند باید که بآن عود نشود
و اعتقاد ننماید زیرا که ضرور ایام اخلاط رديه [illegible]
امراض رديه و قتاله است و هر آنکس که گوشت بسیار میخورد بر
است که در هر چند گاه فصدی بکند خصوصا که فشار و موبت ظاهر باشد
گوشت ماده خون است و بمقدار آن خون تولید میکند و چون گوشت
حار رطب است بمقدار آن از کیفیت حرارت بآن [illegible] مرتب
امراض و موبیست پس حافظ صحت مراعات اکل و شرب باعتدال می
تا بدان مطمئنه آلام و اسقام نکرده و نفس و روح تازی و منالم نشود
و فضله بقدر قوت و طاقت باید کرد و اگر زمان شباب و محرور المزاج باشد
مراعات فضله و اخراج خون ضروریست و اگر بارد المزاج باشد متعدد کوارشها
معتدله در حرارت باید شد بیان طریق اکل و باید دانست که اشرف اغذیه
اشیا بدن جمع اغذیه مختلفه است و بعد ازان در روایت اطباء زمان
اکل است زیرا که احوال مهضوم بنسبت ماکول مختلف میشود و اوفق غذا
بدن آنست که لذیذ باشد و مقدارش معتدل بود بسبب جمع زیرا که اگر لذیذ
باشد و مقدارش بیش از اعتدال بود موجب ثقل و فساد معده است
نیز اگر طبیعت باطعمه لذیذ پیش اقبال نمی نماید و در دفع آن عاجزست و اوفق





رفع فساد
بقدیم

زمان در هفته غذا آنست که یک نیمکنا خورد میان روز و روز و یک
چاشت و پیش از عصر مقدار مصالح معتدل و مراعات عادت واجبست و در
عادت نیز موصر باید کرد اما بتدریج مثل عادت خراب روز زیرا که مضرت او
بسیار است از افشا و لرزش و مضرت طول و بوی بد دهان و ازخای همه
آن نقصان و ابدان مرادی را بتحریق غذا و سرعت تقدیم و تقدم غذا
مثل ازا استمرا [illegible] بدن که سرسامی نیست یعنی زود صفرا پیش حاصل
شود تقدیم غذا مهتم بالشان واجب است و این وقتی است که شخص مهتم بالشان
و در سر دل اصلی از برای امر مهمه که همیشه در معده ایشان غذا فاسد میشود
قی نیست خصوصا که ملازم و معتاد اکل حلاوت و دسومات باشد
و آن قی سکنجبین باید و آب شرب و اگر پیش ازان ماهی بی نمک خورده
باشد و آن بیشتر موجب سرعت تفریق است میان غذا معده و عدم

معصبرات

معده بعد غذا و این همه اسباب قصور در مضرت [illegible] آب
آشامیدن بعد غذا سری و اگر عطش در حال سیری غلبه کند بطریق مصیا
آب از کوزه ضیق الفم باید خورد زیرا که مزاج آبخاکم خوردن نیست با آنکه
مصابره بر عطش نافع اصحاب امزجه باردة است چه با وجود مزاج بارد
اگر آب بسیار اختیار کرده شود موجب امراض باردة رديه است مثل استقا
و فالج و لقوه و رعشه و نیز ذلک من الامراض الباردة و اصحاب امزجه حاره
را بعد مصابره بالغ بر عطش مضرست خصوصا در سن شباب و همچنین مصابره
رجوع نیز اصحاب امزجه برده را از انواع اشیاست و اصحاب امزجه حاره را
امر اشیاست زیرا که اگر محرور مصابره رجوع نماید حرارت جوع و حرارت مزاج
استیلا یافته مهیج او شود و دیگر مضرات مراری بدن بر معده بر زود و دیرتر

حین اگر اختیار غذا کند غذا فاسد شود و اگر طبیعت در ین حین اشتهای
نماید فبها والا محتاج بملیتی باید شد مثل شیر نشتا و آب آلوی بخارا و جوز
ایام عادت طبیعت شود کرنی عادت و الی الاضاج مدفع نشود و اختیار
حلاوی بر غذا موجب مسدده است زیرا که طبیعت را میل تمام بحلو یافت
و بیشتر از اغذیه و کر جذب میکند جبان اکل حلویات و دلیل بر ین
مدعا آنست که اگر کسی اختیار شیرینی فوق غذا کرد بعد از ان قی کرد
شیرینی بعد از اغذیه سابقه چیزون می آید و این نمی تواند الا بواسطه
حب جذب طبیعت مرحلویات را و اختیار او بر سبیل کثرت موجب سدد است
زیرا که بواسطه حب آن بسیاری فی جذب میکند و از دفع آن عاجز می
آید و فضلات غلیظ می ماند و این موجب سدده و امراضی که تابع سدده است
میشود مثل استسقا و باید دانست که غلظ هوا و آب موجب فساد غذا
و اگر حار المزاج فوق غذا قدحی آب خورد بجا یز است چرا که اگر جا یز آب
آب نخورد در ثقل هضم غذا خلل حاصل میشود و اگر بیشتر مکث کند
سبب قولنج شود و الا عرق در فضله واجب الدفع حاصل شود و کر آب
نورد سبب بدوقه کردد و اعانت قوت ماسکه کند و بارد المزاج را خصوصا
کر مرطوب باشد نوشیدنی است زیرا که بارد المزاج هضم مضطکی و کندر
و عود فوق غذا اختیار کند تا اعانت بر هضم کند چه کاه معده مشتمل
شود بر غذای لطیف و آنرا هضم میکند و آن در معده می کوارد و منتشر
میشود از غذای غلیظ و اقبال علی نماید و حفظ صحت باید کرد از اختیار
غذای لطیف بعد از غلیظ مخمر زود مجیب باشد و اگر غذا باذراط واقع شود
مبادرت بقی باید کرد مکر آنکه مانعی از قی باشد مثل ضیق النفس و سرفه





و ضیق الصدر خلقت انکه در ین احوال قی فاضل است و بعد از وجود مانعی در اطلاق
بیضت باید کرد در دور رالمثل اعتدال و کلما متقوی بدین مناسبت و مرد ارتقال
جوشانده کوفته را بسیار نرم نکوفته باشند و از آنچه موجب احتراز غذاست از
معده سه نوع قبر سقوطری با لصف و رم و رم خلک بعلم کرمی حبه الحضرا است
و دانکی بوریه ارمنی باروی و از ین اخیر به و خوزیا سه نوع علک بطم است و کاهی
یا ین قلیل اوقات از بوره ارمنی یا میزند سواب بود و اکر با نها اجتناب
طبیعت نکند باید دانست که ثیمیون با شیر بیا و در جوشیده میخته با آب کرم مقداری که
مناسب داند بخورد زیرا که میکند طلاق طبیعت است و اکر هیچکدام از ینها را
طبیعت قبول نکند عالج لزوم طویل است و بهتر غذا یکروز و شبی تمام و بعد
آزان و خول حمام و نشستن زبان معتدل و بعد از ین تلطیف غذا و اکر با وجود
این امور تدبیرات استمراء اظرار واقع نشود و ثقل و قدد معده روی در از نماید
نهد و کسل متقاضی کرد و باید دانست که اقتلاء عروق است از فضول چه
بسیار باشد که غذای کثیر در معده هضم نیابد یا بدا در عروق هضم می یابد بلکه
موجب تمدد و ثقل و قیطی کر متبر خیازه بهت و کسل بدان میشود و در حین مالیه
باد در یه میشکه از عروق بطریق ضرب روان آ[illegible] قبول کند باید کرد و اختیار
اغذیه حاره کرد[illegible] و کر زود
باشد بقدر اول بهت اصحاب امزجه حاره و اهل بیاه با بصل اولی است حتی
امزجه باردره رطبیه و شایخ باید دانست که غذای لطیف اخلاط
مرهجت راه غذای غلیظ احتقانیت بر قوت را و اختیار فواکه در اثنای
طعام اکر واقع شود تقدیم فواکه بر طعام باید کرد و با بلد ترک فواکه باید کرد
زیرا که موجب تعفن اخلاط و حدوث امراض عفنی و ازیجاست که در بلادی که



تلطیف

بیان اکل فواکه

انجا فواکه کم است ارض عفص قبض کمتر است و بعد از اکل فواکه عفص ملایم کمتر موجب
تقلیل صفرا است کرا و صبب مضرت معده میشود و اجب است بیان تدبیر مضرت
اغذیه و ندارک مضرت بخلط حامض و حریف شفه باید کرد و بالعکس علی
هذا القیاس و اغذیه اغذیه یا بسیه و ملازمت آن موجب سقوط قوت و
فساد لون و ملازمت اغذیه دسمه و کثیره موجب سقوط شهوت غذا است و ملازمت
بران از مغذیه و اکثر به موجب بری و کسل است و ملازمت بلغ موجب ضعف
معده و ضعف قوه باهمیت و از اشیائی که موجب سرعت انحدار غذا است
از معده خوردن خیار است بقشر و مداومت و ملازمت او نیز موجب ضعف
معده است و مواظبت و ملازمت نان که خمیر او نگرفته باشد خفیف و سریع
الانحدار است از معده و کسی را که از خوردن نان گرز نباشد و معتاد باشد
و در معده ثقلی باشد این نان مذکور نسبت تا و نیکوست در بیان
جمع نکردن بعضی ادویه را با بعضی و بباید دانست که اصحاب تجارب
و ادویه کثیره را مجتمع نباشند کردن بعضی با کولات و
مشروبات موجب امراض است اگرچه سبب حدوث بر ایشان واضح و مبرهن
نیست اما تجربه مذکور مجان صوصات و البان نباید کرد و دوده عن کرد در
کاسه مس
شد نباید خوردن و بر بان کراوه در حین
گرسنگی نوشیده باشند نباید خوردن و جمع میان سرکه و آش برنج نباید کرد و انگور
فوق کلم نباید خورد و انار فوق هر لیسه نباید اختیار کرد و اینها همه بتجربه معلوم
شده است اما دلیل برین ظاهر نیست و افضل اوقات اکل وقت معتدل است
نسبت هوا وقت تابستان و از اغذیه معتاده که ضررش نهست اکثر ابدان
و امزجه کمتر هست شوربا است کرد و گوشت گوسفند یکساله پخته باشد و نخود و کیخ



در و باشد و بیاز در و باشد زیرا اگر بیاز را اکثر پخته اند که از پختن شدن کاسر یاح
و اگر پخته نباشد احداث نفخ میکند و کسی را که اغذیه رطبه در معده مستحیل نمیشود
باید کرد روزی که کسر ریاح میکند اندازد و از اغذیه معتاده گوشت گوسفند
یکساله و گوشت توقلی و بزغاله است و از طیور گوشت خروس و تذرو
و امراض باردهٔ رطبه را موافق است خصوصاً صداع بارد و خصوصاً
این علیور که در ایشان قبض بیشتر هست و گوشت جوجه مندل است و مجاز
و موافق امزجه اکثر مرضی و اصحاء است و شوربای مرغ معتدل خلط است
و گوشت بره از وحشی نیک است و از وحشی روی است بعضی امراض
و از جمله وصایای اطبا آنست که زعفران در زیره باج که مراد آن اش پسر کرده است
نیندازند مقاله اول در بیان تدبیر مشروب معتدل المزاج مراد آنست
که معتدل باشد در برودت زیرا که اگر بارد بود در معده بارد و بیاز بفزاید
و در معده حار موجب هر ب و فرار حرارت غریزیست اولاً و بعد از آن بیاز
احداث حرارت میکند و موجب غلبهٔ عطش میشود و باید دانست که میان
آب چاه و نهر جایز نیست مادامی که یکی از ضعفه نگذشته باشد و آنچه
باآب بدان زاید بدی و رداوة آن میکند و موجب غلبهٔ عطش میشود و این تدبیر
اول آنست که اصحاب امزجه حاره و در سن شباب
اختیار آن و موجبات ضرر آن آنست که می
و عقب حمام واقع نشود و اطاعت عطش کاذب روا نیست زیرا که موجب عطش
کاذب در اکثر اوقات مالیخ است و اگر اختیار آب کرده شود عطش زیاده میکرد
زیرا که آب در طعم مبدل بیلوحت میشود و این موجب زیادتی طلب آنست
و اگر در حین عطش صبر کنند و آب نخورند البته عطش تسکین می یابد و این علاج

طبع مائل است در سبب عطش بود در چنین عطشی علاج ضرورت بر عطش بالاختیار
کردن شربتی از ادویه مارّه که مذهب طبع باشد مثل ماء العسل و ماء الجبن
بزوری قبل از عطش بخورد و امثال اینها و اختیار مقام در امکنه بارده
و اطعمه [illegible] اگر از خورد [illegible] باشد اختیار
اول از کوزه دهنتنگ نطرم باید کرد و بدقات قلیلی اختیار باید نمود بطریق مص
و غرض از کوزه دهنتنگ نطرم اینست بیان حضرت خمر و چون اطبا شراب را
که مراد بآن خمر است اورا در مبحث مشروب آورده اند و منافع و مضار
آن بیان کرده اند اما چون این مبحث بیرون از شریعت است و مضار او
اکثر از منافع او ست و حدیث نبوی ناطق است که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم فرموده که شفا در کم لیس فیما حرم علیکم شروع باید کرد در بیان
زفت و بچنین از سایر محرمات که سایر اطباء در علاج بآن مبادرت
می نماید مثل گوشت خوک و غالب چنین است که مدمن خمر اکثر با مراض
مهلکه مبتلا میشود مثل استسقاء و صرع و سکته و ضعف معده و غیر ذلک
من الامراض مقال ۱۲ در بیان خواب و بیداری که هر او بلوم و
بقظه است و لابد ستة ضروریه ست و باید دانست که هر یک از خواب
و بیداری اگر در حین معتدل است موجب صحت و اگر بدین وجه نیست موجب
مثل خواب معتدل موجب تمکن قوت طبیعت ست از افعال او و کثر
هر دو حالت و اگر بطریق اعتدال خلط بدن افتد ترطیب و تسخین میکند و با
مزاج بارد انفع اشیاست زیرا که درین سن مزاج انسان بارد یابسی باشد
و رطوبت فضلی غالب میشود که بآن هرم و سستی حاصل میشود و اگر درین وقت
انقاص و سودا حرارت غریزی امداد نماید موجب ازدیاد رطوبات فضلی



و این موجب ازالهٔ کسل است و بالجمله خواب طبیعی را علامتش آنست که صاحب
خفیف و جلاک از نوم بیشتر شود و ثقل در خود احساس نکند و بنشاط
که از اسباب که خواب می آرند یکی دخول حمام است که وقت باشد و آن این
است که معده خالی نباشد و بعد از طعام شروع نکرده باشد و بسیار سیر نباشد
و اقتلای معده دخول حمام ممنوع است و ضرر این اکثر است از دخول حمام
در خلای معده زیرا که موجب حصول سدده و دیگر امراض دیگر است مثل استسقا
و نیز ذلک زیرا که در حمام اعضاء از هم جدا میشود و مسامات کشاده میشود و این
محل قبول افاقت چه موادی که بنا بر مانع متحکم بود و مستعد حرکت شده چون
مانع مرتفع گشت بر اعضائی که مستعد قبول شده هبوط میشود و اکثر تماس
عادت اینست که در حمام آب بیشتر میخورند زیرا که حرارت حمام موجب عطش
میشود و این موجب مفاسد بیست و خواب بر خطای معده رداءت و
سقط قوت خصوصا اگر بیدار باشد که موجب و فوت امراض بدیه
مثل فساد لون و حدوث نوازل و خصوصا جانب قیفا که بغیر از ان
باستلق میکند الا بضرورت که درین طریق نیز امراض رقیه حاصل میشود
مثل سکته و فالج و کابوس که مراد بآن در غیر طوم بیابی که نفس بسته
که اطبا این را مقدمه صرع میدانند زیرا که درین حین بیشتر مفعول بغیر
خود است هرچگاه بنایم نوم مستاذی شود ایجاب ضعف و سقوط قوت
میکند زیرا که قوت منضغط و افشرده میشود تحت قطنی که بسبب
زیرا که اگر بیدار باشد نیز اسفه و یقظه و حرکت رطوبات تحلیل میرود و اعضا
کسل نمیکند مقال ۱۳ در بیان الاعیاء که آن عبارت از ماده غریبه
و کوفت یا فتن ست و این مرض بر اصناف ست و او را اسباب بسیار

واصناف او سه است قروحی و ورمی و تدوی و دیگر که او را قشفی
مینامند و قروحی آنست که صاحبش در ظاهر احساس شبیه بمثل قروح میکند
یا در عود جلد این کیفیت را احساس میکند و اقوای این اعوذ او ست که او را
عنیف الحرکه مشتمل میباید و کابی احساس بدین وجه میکند که پندارد که خاری
یا سوزن مجلد و صاحبش حرکات را مکروه می شمارد تا انکه قطعی خیارا است
او را خوش نمی آید و هر چگاه که این کیفیت مشتد شود در خود قشعریره
که تعبیر آزان بقره و فراشا میکنند می یابد و اگر این حال پیشتر شود در رتبه
ناضل است که معتبر بدین است می دریابد و این منجر بتب میشود و سبب
این اعراض مذکوره و کثرت فضول رقیقه حاره است یا زوبان اجرای
می باشی از اعضا است و باجمله اگر اخلاط رديه در عروق باشد سبب
اختلاط دم صدا کند
نجانب جلد می آید
تدوی را خلاست
سکیر میشود و هر چگاه که از عروق
عالص الاذی ادراک میکند و اعیای
لزمی پندارد که مکر بدن و جمیع استخوانها او کویا
و هم کوفته شده است و در ت و تدد پیش در خود می یابد و صدر حرکات
انکروه می شمارد و سبب این اعیا فضول مجتمعه است در عضلات و
کزیدن و خلیدن در خود احساس میکنند و یا سبب ریح مجتمعه است
و فرق میان او و اعیا باین دو سبب است که اول را چون سبب فضول
مجتمعه است وزن ثقل لازم است و در رفع عدم ثقل بس فرق بثقل
و تعب بسیار است که بعروض اعیا بواسطه نوم عزیز تام است زیرا که
بواسطه شغلی یا مانع نوم طبیعی واقع نشده است و ازین جهت بدن را
کوفتی و ثقلی نشده است و در عادت ورمی بدن کانه که اسخن و اخر



ازسابق است و شبیه بمتنفخ در حجم و لون و اذیت بلا سه و حرکت تمدد الم
او ست زیرا که ورمی است و اعیای قشفی حالتی است که صاحبش بآن احساس
از اخلاط جفاف و خشکی در خود میکند و هریک از اصناف اعیا و بیمش
ریاضت شاقه است و این اسلم است و یا حدوث او نه بواسطه ریاضت است
و بعضی از اینها ترکیب می یابد با بعضی مثل اعیای ورمی که مرکب است
از قروحی و تمددی و بباید دانست که صرف عنایت و اهتمام طبیب موجب امان
از بسیاری امراض خصوصا بعضی حیات
او نوع است یکی آنست که شخص بحصول ثقل از خود بداند که هست و باید
کشیدن آن ثقل را از خود و سازد و دیگر قادر بر نکردن است
که آنرا تشاوب می نامند و این کیفیت
میخواند که باین حرکت دفع ثقل از
او دفعات است بی سبب و این از اعراض
نیست و آنچه ازین حرکات پسندیده است آن
شود و گاه موجب آن بردیق کاثف است و
رطبه موافق و مناسب است و بباید دانست که
قلیل یا جلوس در حمام مرکل بدن را تخلخلی حاصل
و مالند کی خشن باید کرد و یا باستعمال او طان قابض
مثل روغن آس کر روغن مورد با تند و گاه
حاصل میشود مثل تکاثف از برد یا استعمال شی قابض یا کثرت
واعیای که سبب او البرد و قبض باشد علامت او بیاض لون است
و دیر متاثر شدن از حرارت و عدم حصول عرق و عود لونی

وقت ریاضت و علاج و درین مقام استعمال حمام معرق بهست و غلیظ را
بر روی فرش حمام تا بحصول عرق اجاده دند صین بادصابن جاره ملا
و کمتر اسپیش کثرت فضول بهست علامت آن حصول و صحت بهست در جلد
و علامات امتلا و علاج درین مقام اخراج و نقض فضول موجب بهست و
بعد ازین استعمال حمام محلل و تفریح ادهان محلله و آبزاکه سبب عیا بهست
قوت دلک بحمام احوج بهست از تفریح بادهان و مالندگ نرم بس دلک
پیشی از حمام و بعد از حمام درین مقام مناسب بهست اما اعیای قوی حال
ازین نیست که خلط موجب داخل عروق بهست یا خارج اگر داخل عروق
[illegible] و عادت صاحب آن تولد فضول کثیره
[illegible] و در بول خلط متولد محسوس
ازین علامات مفقود بهست [illegible] عروق بهست و درین
[illegible] بهست و مراد بدلک و استرداد آنست
[illegible] شود و بکبار یکبار و دفعه نباشد و اما اگر
خلط داخل [illegible] کون و قوم غلیظ و کرسنگی
و منع اعضا از هضم [illegible] در شب و پرخفتن آب معتدل در حرارت
و برودت بر اعتدال و تفریغ معدهٔ بمقیای صابا الکمبوس کرب کم و کیف
بر وجه اعتدال باشد و اجتناب از خلط بوجب اگر دم باشد بقصد بقازن
مقرره و باسهال کمازا خلاط تخلیه باشد بریک رابادویه مختصه بان خلط
بعد از حصول [illegible] دران منضجات مختصه و ازین معلوم شد کم مراد
بتنقیح تقلیل قوام خلط بهست یعنی تغلیظ رقیق و ترقیق غلیظ و تنظیف لزج
و اگر چنانچه خلط بوجب خارج عروق باشد در علاج او نیز اهمال نباید کرد



و در علاج اکتفا بر دلک و ریاضت متوسط باید نمود و اما تدارک راسب تفاوت
کند ارادت مادهٔ دوست باین معنی کرماده او را بعفنی یا کیفیتی یا کیفیات
رديه حاصل نشدهٔ است و علاج او فصد بهست بطلیف دوم و تقطیع آن
و علاج تملی و رمی فصد بهست از عرق اوفی بعضو مادون تا از الی اکرچه
بعضی اطبا برین رفته اند که نسبت فصد تنقیح اعضا علی السویه بهست
زیرا که مذهب آن بعض اینست که بعضد از جمیع اعضا آن اخراج
می باید و درین محل مناقشات میان اطبا بسیار بهست و ایراد و ش درین
مقام موجب اسهام و ابرام و بسیار بهست کرا حتیاج بفصد باشد ذرا مرض
دموی در ثانی و ثالث از روز مرض او [illegible] اجتناب از غذا اکثر قوی
نمودن مثل هریسه و کله و کا [illegible] اک جو با وجود خلاطت
اکر بسیار واقع نشود [illegible] مضر بهست و منع از خوردن بسیار
امکن باید کرد و اکتفا بقلیلی [illegible] مذکور عیب این اختراعات بیان
کرد تا بقیه مواد قلیل رود و بعد از انت [illegible] در تقلیل غذا باید کوشید
تا تحصیل مادهٔ مرض نشود

## مقاله دوم در بیان امراض مشترکه

**در مرض اسهال شیوع** چون انکه شیوع و ریاح [illegible] غلظ موجود صحت است
استعمال ادویه کرم تر باید کرد چون [illegible] هر از سرد و خشک بهست
و مشهد عطریات و بوهای خوش معتدل خوست ایشان باید شد
و مالیدن روغنهائی که کرم بهست بر اعضای شیر [illegible] بسیار مفید
مثل روغن بنفشه و یاسمین و بعد از خواب [illegible] و مالندگی
که معتدل باشد و تفریق غذا باین معنی که مقدار بسیار از غذا یکبار
واقع نشود و مقداری که سابقا خورده میشد از بعد دو سه دفعه باید

خورد زیراکه قوای پیران ضعیف است و ناضم ایشان نقصان یافته است
پس غذا مناسب ناضمه اختیار باید کرد و از اغذیه مولده بلغم و سودا اجتناب باید کرد زیراکه سودا یبوست ایشان را زیاده می سازد و بلغم رطوبت فضلی ایشان می افزاید و هر دو موجب حصول مرض است بس
میل ایشان در اغذیه و اشربه جانب حامض باید کرد آن بر سبیل معالجه واقع
شود نه بر سبیل حفظ صحت چنانکه زنجبیل مزمل پیران را نافع است اما مقدار
کم مناسب باشد نه چندان که بلطافت و خشکی انجامد و آو فق چیزها بمزاج
ایشان خبز است زیراکه مرکب القوائمیت معتدل مرکب از مائیه
و دهنی و پنیر اگر با عتدال واقع شود بائیتی و سمنتی که دارد تدارک
یبوست در بدن ایشان میکند اما نه چندان که اختیار باید کرد کرطوبات
فضلیه بسیار نشود زیراکه از فضول رطوبات فضلی در بدن ایشان
دایمی بارده رطبه حادث میشود که اطبا را علاج عاجز آنند مثل فالج
و رعشه و غیر ذلک و از خواکه چیزی که مناسب مزاج پیران است ابخز
تازه در تابستان و ابخز خشک در زمستان و اگر در طبیعت کسی را عادت
قبض باشد از برای او نان سلیمی بهتر از ابخز و مغز بادام خوب است که
با هم خورده شود و پیران را صاحب امزجه بارده یابسه را بسیار موافق
است و شوربای مرغ قویه که در آن اندک بسفاج جوشیده باشد از جهت
قبض و احتباس طبیعت بسیار مفید است و مغز تخم کاهو که آن را تخم
مصفر هم گویند با آب کاسنی خایسیده و منعقد کرده و ملک الادویه
در اوقات قبض بمقدار دو سه مغز بادام موجب تلین و انحلال و کشودن
طبیعت و انحلال و کشودن طبیعت است خصوصا پیران را و حقنه ادویه



این بلدیت و تناول مرتبات مثل بی خصوصا زنجبیل پرورده مناسب است
باشد فتیج سلاء ایشان بشل فلاطی یعنی مجون فلافلی کنند خصوصا تابستان
آنچه از زینها در وقت حاضر باشد و بعد از استعمال مصاحبین جایه یا بسه مزاج
امزجه پیران با استحمام طعام مرطب باید کرد و استعمال آبهای موافق بدن ایشان
باید نمود و تدلیک بروغن مناسب مثل بنفشه و بادام مخلوط بدو من بنفشه
و اشال بنماید و اگر در اخمه نقصانی تمام باشد در غذا تمام الاتمام باید
نمود و مداومت بر عسل امان از سده بیت داد جاه و مفاصل

**در تدبیر اجوای کبر از جهت ایشان فاضل است بر دیگر اهل و جمله**

تدبیر این ابدان منحصر است در دو غرض کلی آنست که رطوبات
یابسه محتاج است بترطیب کرد می باید امزاج حاره را از تجاوز اعتدال
بابرام و قرار بیبوست در میان و اکثر مقدمات برده و استعمال مرطبات
و مرطبات از اشربه و اغذیه و اکثر ادویه مسهلی با خارجی باید
بیبوست باشد تدبیر دوار در مرتبه سهل باید کرد بطریق یسر و کیف
یعنی باردویه خفیفه که موجب تعب نباشد و اگر دین تدبیر ضعف نماید
استعمال مرکب نباید کرد و اگر بترکیب احتیاج افتد و مسهل و دین مرکب از دو جنس
باشد زیراکه ترکیب از دو دو با بطبیعت آسان تر است از ترکیب سه و ا
دو از دو که خفیف باشد آسان تر است از دو دوی گران و دو یه قویه باشد و علی
هذا القیاس چنانچه قانون علاج شامل این قول است و استعمال طعام در این مقام بیرا
که نور سده در بحاری نباشد پسندیده است و اگر حبابی مثل و عقد و ناچیز
کند و این کند استعمال منتخات مثل منقعات مقشر مثل فستین و ام گرس
و غیر ذلک باید کرد و فرج ادویه مقشر با سکنجبین مثل بهره و غیر ذلک باید نمود

بعد از طعام و اجتناب از مسخنات و ریاضات قویه و مداومت تمریخ
بر وجه معتدل و مرطبه تا مانع از تصلبات و تحجر ماده شود و تفتیح مجاری که دوا
استحباب امر بمداومه رطبه چون در معرض حصول صعوبت اند و اطباء
مداوین ریاضت ایشان پیش می باید تا موجب تقلیل مواد فاسد شود
و نوع ریاضت ترهم و تأنی می باید تا بواسطه شدت ریاضت لطیف
غلیظ تحلیل نشود و غلیظ منعقد نشود پس مقصود آنست که مقدار
ریاضت از حد پیش نباید و از حرکات عنیفه شریعه مجتنب باید بود تا
موجب تولد این اخلاط نشود و نیز اگر دوات و نکایت اعمال و آثار اخلاط
درین صورت بیشتر است و اگر استفراغ واقع شود بعد از استفراغ مرکب
ریاضت معتدله در کم و کیف باید شد و مراد با استفراغ طلب افاضت اخلاط
موذی است درین مقام نه انکه عدم اطلاق بر یک نوع آن بکند که آن
نیز است و استعمال تمام قبل از طعام و عنایت طبیب درین مقام باید که
مصروف بتلیین بسیط و اخراج فضول و اخلاط موذیه باشد و اگر این معنی
حصول نیابد وقت بهار که محل تولد این جمیع اخلاط است اما خصوص درین وقت
بهتر است و استفراغ باقی اخلاط بر وجه مقرره مادویه مختصره باخلاط باید
کرد و اما صاحب سودا مزاج باردکه در کیفیت منفعله یبوست و رطوبت
است بر وجه اعتدال باشد تدبیر او بتحریک حرارت است یا غذیه متوسطه
در رطوبت و یبوست و حرارت زائده و تدهین که مالیدن روغن است
بروغنهای سخنه و اختیار معاجین کبار و اگر صاحب مزاج غالب الرطوبه
است استعمال استفراغات و مسهلات مختصره رطوبات باید کرد و توقف بدن
بحرکات و ریاضات قویه تا کر غالب الیبوست است تدبیر او بمثل تدبیر



شایع است و تعدیل بمقدار غذا در کم و کیف و احتراز از سرعت و قبل از مرض
مرض واجب است و استعمال دلک و مالندگی در ریاضات دیگر از ضروریات
قبل از طعام باید خصوصا که سبب امتلا باشد و اگر سبب خامی و نی هضم
باشد عنایت طبیب می باید که مصروف بتنقیح تعدیل و کیفیت غلیظ باشد و
اگر طعام در معده فاسد شود سعی در زخم او باید کرد و تا فضله و فساد
پیش نشود مثل معجون کمون و یا اختیار کردن انفیره و منع حرکت
باید دام که موجب تلیین طبیعت واجب است

**فصل دوم در تسهیل اخلاط در فصل چهارم**

اما فصل چهارم که مستعد تنقیح
است در اول او مبادرت بفصد باید کرد در ایامی که در ایشان
دموییت ظاهر باشد و مخافت بدن نباشد و در غلبه سایر اخلاط اگر
اگر ظاهر باشد بقدر قوت تدبیر بلیین و مسهل مناسب خلط موجود تقوت
مرض باید کرد تا ملاحظه قانون علاج ما از طریق صواب دور نباشد و
مراعات آن قانون از عادت و سن و تدبیر سابق و غیر ذلک از ضروری
قانون استفراغ کرد در مجلش مبین است و بحران و حصیه اگر چه موجب
حرارت باشد و اختیار مطعمات حرارت انگیز از اغذیه و اشربه

**فصل سیم**

اما در فصل تابستان نقصان از اغذیه و اشربه باید کرد
و ترک ریاضت خصوصا ریاضات شاقه و اختیار استراحت بر ریاضت
و آرام و قرار کردن و آنرا کرفتن بسهولت میسر باشد درین فصل
مفید است خصوصا اصحاب صفرا و بلغم را

**تدبیر فصل تیرماه**

و اما
در فصل تیرماه که غریب است تحیه و حجران از جهات و ترک جلوه و
بیرون رفتن و آشامیدن آب و خوابیدن در اطاقه بارده بوقت

است [illegible] این فصل ترک مذکورت بقدر امکان اول بهت دیگاه
[illegible] میان روز این فصل و از سردی اول روز این
فصل و کشف سردی شبهای او که موجب نزلات و زکامهاست و این
[illegible] و خیارها و خربزه و خیره زن فواکه که موجب عفونت اخلاط
و این عفونت موجب حدوث و حصول امراض عفنی بهت و اجب و
[illegible] و اوایل این فصد مشتغل باستفراغ خلط موجب مرض باید شد
اگر فصل محتاج باستفراغ باشند و این استفراغ بمسهل اول بهت اگر چه
[illegible] اقتضا و مقتضی اینست که تحریک بسیار نکنند تا موجب ثوران و
طغیان اخلاط نشود اما خصوصیت این فصل از استفراغات باسهال
اولیست و درین فصل غذای لستخن مرطب که ترتیب پیش از تسخین کند
اختیار باید کرد [illegible] اما فصل زمستان که مراد
بهشتاین فصل بهت در اختیار ریاضت و تعب باید کوشیدن و
اغذیه غلیظه و بسط و غذا اختیار باید کرد زیرا که درین فصل حرارت غریزی
متوجه باطن بهت و قوت حافظه قوی بهت مگر آنکه شخصی چنین باشد و در
گرم سیر زمستان گرمابه حکم روز دارد نیست و مختلف میشود و اگر درین فصل
مراعات در اکل و شرب بر وجه اعتدال واقع شود ابدان صحیحه را امراض کم
طاری میشود مگر آنکه سبب مرض بسیار قوی باشد و خصوصا حاده باشد و
تعیین فصل او وقت حدوث مرض بقرائط مصاحبه با سهال تجویز کرده بهت
و فصد و قی مانع خوده بهت و در رساله اقتدار اطبا مذکور است و اول
بهتر تر اگر دلیل چنان بهت که در کتب مذکور بهت چه ظاهر بهت که در فصل
زمستان خون منجمد بهت و طبیعت نیز باخراج آن مجل و همت میکند



واگیردن آید آنچه لطیف و در کار بهت میرود و کثیف بهت [illegible]
مرض بهت میماند و اما در قی منع از برای اینست که در این فصل آن [illegible]
بواسطه برد کثیف شده بهت اگر بعنف این فصل بهار رشته [illegible] دفع
و انشقاق عروق و شریانات و اغشیه حوالی شش و قصبه الریه [illegible]
موجب خطر عظیم بهت و الله اعلم [illegible]
چنین گفته اند که خفقان علی الدوام بهم دهنده [illegible]
و کابوس که در عرف عوام سیاهی گرفتن می نامند و [illegible]
سرسام دوام او منذر بصرع دسکته بهت و اختلاج که [illegible]
اعضاست اگر در جمیع اعضا طاری شود منذر به بهم دهنده [illegible]
بهت که مراد آن درهم کشیدن اعضا و اعضا بهت [illegible]
مبدا ش که دماغ بهت و این اگر با وجود جراحتی حادث شود
موجب هلاک بهت و کم کسی از بن قبیله خلاص و نجات یافته [illegible]
دوام کدورت حواس و خلقت حرکات استلاء حذر بهم اعضا منذر
بفلج بهت و اختلاج بسیار در زیر و حواشی آن منذر بعقده بهت
و سرخی چشم و روی و سیلان آب از چشم و نقرت از نور و روشنائی
و زرد و هندی سر منذر نوبهم دهنده از مرسام بهت و بسیار کم و
خوابی جالینوس بهت و سرخی مایل بکبودی علی الدوام منذر بگرام
و ثقل جمیع اعضا و کلال و زرد و زعودی که مراد از آن [illegible]
رکاهت منذر بهت بسکته و فی الجمله بهت [illegible]
مثل دست و پای باستسقا و بوی ناخوش بول [illegible]
یعنی بهتای عفنی و حدوث اعیا که مراد بان کوفت یا [illegible]

منذر است بتب و سقوط شهوت غذا یا زیادتی آن شهوت دال است
بر احتدوث مرضی از امراض و هر چیزی که متغیر شود از عادتش مثل شهوت
بود و برازه و شهوت جماع یا فتور آن یا خواب یا عرق یا جماک بدن
یا بنده و بعض یا عدم تذوق یا عادت احتلام عاسر از انکه این تغیر بروجه
نقصان باشد یا زیاده و باید انها هم منذر بمرضی هست و همچنین است
علامات غیر طبیعیه مثل خون بواسیر و خون طمث که مر او بان حیض
است یا بانی در جاب یا عادت شهوت چیزی فاسد مثل افیون و خواب
بسیار در روز و یا عادت بیز فاسد مثل نگاه داشت و عادت نکردن
غذا و چون عادت طبیعت ثانیه هست در ترک او تعب است و یاس
طبیعت و ترک عادت فاسد واجب هست اما بتدریج نه دفعة مثل
ترک افیون بروز قلیل و دوا مع صداع و درد شقیقه منذر هست
بنزول آب و غایر شدن بمثل بشه در مقابله چشم بوقت نظر در
هوا و نور چشم کم شدن و شروع در کدورت این هم علامات نزول
است و ثقل و گرانی سر و خدکانه سوزن می خلد معبر از این حالت
است و حدوث این علامت عاده صفر هست و اگر این در جانب
گیرد باخد و بطول انجامد منذر بعلت کبد هست و ثقل و قدد در انمثل
گرمثل بیان حامزه باشد یا تغیر حال بود از عادت منذر بعلت کرد هست
و برازه صبح انصبح که در دلون عادتی مفقود باشد منذر به برقان
است و طرق خوشت بول منذر بقروح مثانه و قضیب هست و اسهال
مجرق بقعه بوقت خروج ماده حار منذر به بیج هست و سقوط شهوت
غذا باقی و نفخ و وجع اطراف منذر بقروح هست و حکاک در مقعد اکه



بسبب کرم باشد منذر بواسیر هست و بیرون آمدن دنابیل بر بعضا
منذر بدبیله کبیره هست نفوذ باعد من شرباد حضول قولنجا که از اکش
می ماند منذر هست به برص اسود و حدوث بهق ابیض منذر بها
به برص ابیض هست و اگر از این امراض مذکوره و علامات دیگری
ظاهر شود مبادرت برتدبیر مایخاف من حدوثه بر حسب قانون
طبی باید کرد ۰ مقالة در تدبیر مسافرت و ما فرزمان
سفر باید کرد بدانکه شارع در سفر را جزی چند بیش از شروع
در سفر اختیار باید کرد تا از حدوث چیزی که سفر باعث آن میشود
در امان باشد اول از انها تنقیه بدن هست از خلط فاسد زیرا که
اگر این تدبیر نکند بواسطه حرکت سفر اخلاط با ثوران وطغیان حامل
میشود که موجب امراض هست و اختیار ریاضت بعد از حصول استراد
ان پیشتر از ان می باید چنانکه اسبی را که در خانه بسته هست و درچین
خروج بسفر احتیاج بسواری دارند چند روز سوار میشوند و خنک
میسازند تا خفتی در و حاصل شود و در راه بعضی علل او را طاری نشود
همچنین هست انسان آسوده در خانه که او را بوقت سفر احتیاج بریاضت
هست حضوصا که فربه باشد تا در بدن او خفتی حاصل کردد و در راه
آسوده رود و تعب نکشد و از جمله ریاضات اجزاء خفیفه هست
و هر چیز دیگر که در سفر اعانت میکند از ریاضات و غیر ان در زمان
بتدریج شروع باید کرد مثل پیخ ابی و صداع و عطش او عادت
شود و تعب سفر بر و بتسان کرد و از جمله اچیزها که موجع را تسکین
میدهد خوردن اندک موم صافی هست در روغن بنفشه یا بادام

اطرافش کران دست و پای و روی است بتدریج و فقه فقه باشد
و آنکس دست و پا در آب نهد و از آنجا بسرعت تمام گذرد و بکان باید
منتقل شود و بر سر زخمهای باز بالفعل بمالد و عصارات باردهٔ
رطبه نیز همین منفعت دارد مثل عصاره خرفه تازه و مثل آنکه
از عصارات آنچه موجود باشد و در کیفیت بایکدیگر متقاربت باشد
و تقدیم بر بقول والبان کند اگر تب نباشد زیرا که اگر تب باشد ایشان
موجب تعفن است و تعفن مزید اشتداد تب الا آنکه هوای یوم باشد
زیرا که سبب حمی یوم امری خارج از بدن است و سبب آن اخلاط و
و تعفن بنسبت و درین مقام دوغ نافع است و اگر عطش غالب
باشد بر انگس که او را سموم دریافته است آب دفعه چنان نباید
داد که تشنگی او بشکند زیرا که این موجب هلاکی است زیرا که حذاق
اطبا این را امتحان کرده اند یا تک و یا تک بس او را آب اندک اندک
باید داد تا آن وقت که از بلیه و مهلکه تسکین حاصل شود و کمتر تشنگی
باشد کرد و هر قدر آب که بطلیل میدهند دوغ کل اندکی
بآن ممزوج باید کرد باشد و مسافر باید که در زمستان و وقت شدت
برودت هوا سد سام کند و حفظ دهن و بینی از دخول هوای
سرد مهما امکن بکند و درین باب اهمال ننماید و بهنگام نزول از مرکب
خود را زود بپوشد و واقعه با تش نزدیک نشود و نه نشیند که تشنگی
نشیند مگر او را سرما یکبارگی یافته باشد که در آن حین تعجیل بهوش
باید کرد و نزدیک با تش باید نشست و روغنهای بدن مثل روغن
سوسن بوقت شدت برودت اطراف بالفعل که بسیار ملایم و نافع است



اطرافش و الا باین طریق که یکمثقال موم را در سه مثقال روغن بنفشه
یا بادام باید گداخت و تناول کرد و خاصیت این تدبیر آنست که جذب
و نفوذ سموم غذا نشود و قدری تخم خرفه مقشر کرده و کوفته
و یا قدری سرکه آمیخته در سفر با خود نگاه باید داشت و بوقت
عطش مقدار سه مثقال با چهار مثقال کف باید کرد و اگر دو سه روز
آب نیابد عطش نشود و تدبیر در تقلیل عطش ترک اغذیه معطشه است
مثل ماهی شور و کباب و آشهای غلیظ بتخصیص که شور باشد
و دیگر تقلیل کلام است زیرا که بسیاری تکلم موجب حرارت است
و حرارت موجب عطش و از جمله مراعات سفر آنست که مسافر
بر استلاء سوار نشود زیرا که حرکت سواری موجب عدم هضم
است و کدشتن غذا از معده بردجه فی جت و خامی و بهر تقدیر
بدل از غذا بردجه احسن و این موجب حصول اعیاست و معالجه
مرض اعیاد در محلش مذکور خواهد شد و مسافر را بوقت تابستان
محافظت و پوشیدن سر و نگاهداشت او از تاثیر آفتاب باید کرد
و فلاسر کاسینرا از آب خرفه با لعاب اسبغول باید ساخت و بر روی
بجز این طلا باید کرد تا متنفر نشود و خصوصا نسوان را و اولی
آنست که مزور المزاج پیش از خروج بسفر چند روز اختیار تلطیف
بدن خود اختیار کند و شربت فواکه و اگر تابستان اختیار سفر کند
در راه خوف سموم باشد وقت برسیدن بقرب آن موضع بردو
منخرین و دهن ببندد و بیاز خام با دوغ بخورد و هر که مراد بآن
نباشد جهت از سر دوغ کرده و جهت اختیار کند و اگر کسی را سموم رسد بر

وقت حین ارتحال مراحل خود را بسیار نباید بوشید و بر خلاء معده حلت
نباید کرد و در غذای مسافر بوقت برد مثل سیر و بیاز علی حسب
المزاج باید انداخت و لیکن مبالغه در ان نباید کرد و اگر حرارت
مزاج بسیار نیست بلکه برودت غالب است مثل زنجبیل حلیت
نیز باید انداخت و اگر حرارت مزاج بسیار است معاطی بسیار مجوز
نیست و محافظت اطراف بدرقت و مالندگی باید کرد و در عقب طلق
روغنها ملایم معتدل باید مالیدن و اگر از روغنها چیزی حاضر نباشد
بقدر یا سیر با قطران بحسب مزاج باید مالیدن و بوقت شدت برودت
موزهٔ تنگ نباید بوشید که پا تباه بسیار در پا توان پیچید و همیشه
پای را تحریک باید کرد و در موزه ضیق هیچ یک ازین میسر نیست قاشر
سرما در تنگ بغایت شدید است و این با متحان پیش جمیع اشخاص ناس
روشن است و از مهالک بردن سرما است مراعضا و مسافری باید که
بوقت شدت برد بر پای خود از پشم و یا پشمینه بسیار بپچد و پای را موزه
وسیع کند که با وجود این پای را توانند تحریک کرد تا از آفت سرمای اجله
در امان باشد [illegible] ذبوقت تاثیر
سرمای قوی گاهی هست که این تدبیرات سود ندارد و سرمای برد
و همها امکن باید که احتیاط کند و در بن ابهال نورزد و اگر والعیاذ
باسه سرما در طرفی از اطراف تاثیر کند و عضوی را فاسد سازد
آن عضو را در آب شلغم یم گرم بگذارد که بسیار خیسد است
و یا در آب انجیر جوشیده و یا آب کرنب جوشیده هر یک از اینها باشد یا
مجموع و اگر فساد عظیم باشد در طبخ شبت یا بابونه خاصیت دارد

همین م

دحرکت



و حرکت عضو مانوف بشی و آنچه مختص بان عضو است نکند و باید دانست
که گذاشتن اطراف را ساکن و معلق در هوا سوجب تاثیر سرما است و بسیار
بعد از تاثیر سرما بگذاشتن آن عضو که سرما برده است در آب سرد منفعت تمام
یافته اند و اگر عضو مانوف را کبودی در لون حاصل شده باشد اولی آنست
که شق کنند یعنی بشکافند و در آب گرم نهند تا از آن خون بیرون آید و
بعد از ان کل ارمنی و سرکه بران طلا کنند زیرا که این تدبیر مانع از حصول
فساد و ران عضو است و طلا کردن بقطران ابتدا در آخر بسیار نافع
است و اگر رنگ عضو مانوف بسیاهی یا سبزی مایل باشد و این علامات
بلوغ است در تاثیر سرما و علامت شدت فساد است در ان عضو و علاج
پذیر نیست سعی در ابطال آن عضو بقطع اگر متحمل باشد و یا بدوید کرد آن عضو
را بی آنکه تدبیر ابطال و افساد کند باید کرد و الا عضو صالح را و او را
نیز فاسد میسازد و علم آخر این بلیه عظیم است و اهتمام و صرف عنایت الهی
درین باب و علاج او عظیم و شدید است و این تدبیر بالنسبت با اعمال بد
سهل است هر طریق که او صواب داند رجوع باید کرد و زاد راحله فقیر مسافر
نزدیک است و در سفر تدبیرهای مختلف در سفر تدبیر مضرت آبست
زیرا که از اشیائی که مضرت او نسبت با بدان انسان ظاهر و مبین
آبست و از چیزهای که دفع مضرت آب میکند آمیختن سرکه است با طعامها و
خوردن بیاز در هر منزل و اگر بیاز همان منزل خورده چیزی باشد و دیگر
قول سید الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم نیز ناطق است که آنحضرت فرموده
که اذا التم بارض فلموا من بصلها فانه یذهب بوخامة الماء و از
چیزهای که مضرت آب را دفع میکند آمیختن قدری خاک از بلده مسافر

صافی ساخته باید شامیدن و آمیختن ریوب خاصه مثل آب بهی
و [illegible] خورده است باب شور بر مزه است و مسافر را
مهما امکن قبل از سفر بسفر ترک اغذیه حاره و غلیظه می باید کرد و اگر
واقع شود مدارک آن خوردن سیر است و در مواضعی که آب آن علی
داشته باشد آرد جو با سکنجبین تا مقام باید خوردن و مراد بعلق زلوک است
که در هرمان و آدالنهر و زبان عوام مشهور و معروف باین اسم است و
البته در جنان موضع احتیاط آنست که آب از برای قرام نخورند و مراد
بقدام کرباسی است که بر روی کاسه یا بر دهن کوزه چرا از برای احتیاط
کرمها و دیگر چیزهای بد مثل خس و خاشاک که در آب می باشد والعیاذ
بالله اگر احتیاط کرده نشود در زود خلق بکلو خلاصی از هلاک نیست
و این بلیت عظیم است و صافی قرا که مرکب سفینه میشود قبل از دخول
سفینه مقدار آن می باید شد که در سفینه قی واقع نشود زیرا که کم است
که شخص را بواسطه حرکت کشتی قی نشود خصوصا اگر شخص صفراوی
مزاج باشد چه البته قی و غثیان میشود و احوال خوش پریدن می آورد و اگر
این هر دو صاحب تجربه است چه مدت سه ماه در دریای مصر و خان
این نشویش کشیده است و بعد از بیرون آمدن دو ماه دیگر با بسیار نا
حال آمد و اگر قی در کشتی باز اید اعاده و تسکین باید موجب هلاک است
گرچه اطبا برین اند که ثوران و طغیان اینچنین قی موجب نجات از
امراض ردیه است و در جنس او نا خوف هلاک نباشد و بهال فرموده اند
زیرا که ماده جزام و برص و استسقا و افیل در عشه را بالکلیه منقلع
مشاهده کرده اند و شخصی واقع درین امراض را بالفعل موجب نجات



پس تسکین او مادام که خوف هلاک نباشد نشاید کرد چون آن امراض حادث
نشود قبل از هیجوس در کشتی میل بخوضات باید کرد تا تقویت معده
کند و صفرا را تسکین و معده و غذا از ش تر حفظ نماید و آب در کشتی
سمان که در سیها کوشت بسیار رفته باشد بلک هزاری کوشت بران
پخته باشد و از چیزها و شیرینها کمتر اختیار کنند و چیزی که ایجاد خلط
وجوع میکند آنرا ترک باید کرد [illegible]
بباید دانست که در علاج منظور طبیب متدرب سه چیز است
یکی ازین سه تصرف در اسباب ستة ضروریه معدوده است و از جمله آن
تصرف استعمال است و تمام استعمال ادویه است و ثالث عمل مداست
مثل داغ نهادن و حقنه کردن اما غذا را از جمله تدابیر مذکوره حکیم
خاص است زیرا که گاهی غذا را منع کرده میشود مثل آنکه اگر اراده طبیب
معروف در تنقیح خلطی از اخلاط باشد می باید که شغل طبیعت معروف بتنقیح
آن خلط باشد نه متوجه تحلیل غذا چه اگر شغل طبیعت متوجه تحلیل غذا
است که در آن واقع شده چیزی تواند بود در دادن غذا در حین واقع
شود موجب تحیر طبیعت است و بایاس از تنقیح خلط پس ایراد غذا
درین حین ممنوع است و گاه مراد طبیب بالوجود تنقیح خلط قوت می باشد
و درین مقام تقلیل غذا میکند و گاه در روز نخستین که روز مقاسات
است و محاربه مادة طبیعت است با مرض اگر در شخص قوت نیست غذا
را بالکلیه منع میکند تا طبیعت بواسطه توجه و شغل غذا از مقاسات
و محاربه با مرض باز نماند و گاه ایراد غذای قلیل الکمیة کثیر التغذیه
میکند تا بکثرت تغذیه تقویت طبیعت کند و بقلت مقدار بر طبیعت

تقلیل نباشد واین وقتی هست که مراد بر تکیف قوت ضعیفه باشد
وتحریک آن وکاه معامله برعکس این میکند یعنی نقصان از کیفیت
غذا میکند وازدیاد در مقدار واین کاهیست که شهوت غذا بر مرض
غالب باشد زیرکه بمقداری که دارد موجب تسکین شهوت غذا میکند و
تقلیل در کیفیت شده باشد مضرت نمیرساند واما علاج بر دو از عراض
مثبته هست اول اختیار کیفیت وثانی اختیار کمیت واین او وثالث اما
ترتیب وقت او اما اختیار کیفیت دو ابعد از حصول معرفت کیفیت
مرض هست تا بمقدار خروج مزاج از اعتدال ایراد مضاد توان کرد تا بیرون از
قانون علاج نباشد ومعالج را از علم بمقدار خروج مزاج از اعتدال ناگزیر است
تا در سلک اطبا تواند بود واما در علاج داخل هست وحصول این مرتبه در
اطبا در زمان اقل من القلیل هست ومعرفت این مرتبه و بعض دقایق
از مشکلات صنعت طبابت هست وشیخ رئیس ابو علی سینا با وجود
همه کمال خصوصا درین صناعت فرموده که مرا احوال بعض دقایق
کما ینبغی معلوم نشده هست ودر رساله چنین نوشته هست که
اشاهد ان العدل النبض والفاروره وطبیب متدرب وقتی تواند
در علاج مرضی می تواند کرد که شواهد عدل پیش او متفق شده
باشد تا حکم بایراد مضاد ومنع آن صواب افتد ودر حفظ صحت باید که
مشابه ومشاکل مزاج از اغذیه وادویه واشربه قیام نماید تا بر دقیق
قانون علاج باشد واما اختیار کیت دو ابر دو وجه هست اول
تقدیر وزن اوست وثانی در رجه معرفت کیفیت دو هست واختیار
این هر دو بعد از معرفت طبیعت عضو هست و مقدار مرض واعراض



تابعه او مثل سن وعادت وفصل وبلد وصناعت وقوت
وصحت که مراد بآن حیثیت بنیه انسان هست در قوی ولاغری
ومعالج را عند العلاج از معرفت اینها گزیر نیست زیرا که در سن
شیخوخت معالجه بمسهل ممنوع هست ودر فصل زمستان وبلاد
بارده همچنین وآنکس که او را عادت مسهل نموده باشد علاج
او بایراد مسهل نمی طرد هست وکسی که در صناعت او تحلیل مواد
بسیار باشد او را نیز مسهل نباید داد مثل آهنگر وهمچنین کسی
که قوت ندارد او را تکلیف استفراغ بمسهل وفصد وغیر آنکه
مجوز نیست زیرا که موجب هلاک هست ودر بعض این اعراض
واحوال مذکوره استفراغات مذکوره ممنوع هست الا عند الضرورة
که الضرورات تبیح المحظورات همچنانکه پیری خبیث البدن را
حصبه شود یا قولنج درین زمان اگر تاخیر در علاج کنند شخص تلف
میشود پس البته علاج درین مقام کنجائی وارد باید کرد مثلا در
قولنج عمل کردن مراد آن حقنه هست تاخیر نباید کرد واگر حصبه هست
ومعالج در تشخیص غلط نکرده هست بقدر قوت وطاقت
فصد باید کرد واطراح خون مناسب حال مریض باید نمود
واما معرفت طبیعت عضو وآن تمام بمعرفت مزاج وخلق
ووضع وضعف وقوت آن عضو هست زیرا که هر چگاه که مزاج
طبیعی عضو معلوم طبیب باشد مزاج مرضی او نیز معلوم خواهد
شد زیرا که مزاج مرضی سوء المزاج هست وطبیب متدرب
مقدار خروج مزاج از اعتدال میداند وبر وفق آن قیام

بعالجه می نماید از تبرید و تسخین و تجفیف و ترطیب و چون کیفیت غلیظ
عضو بر معالج معلوم باشد میداند که عضو یا رخو مسهل النفوذ است و مسامات
واسعه دارد درین مقام استعمال دوای لطیف میکند به درین حین اکتفا بدوای
لطیف کافی است و یا آنکه عضو صلب است و مسامات ضیقه دارد پس درین
مقام استعمال دوای قوی سریع النفوذ باید کرد و مثال اول عضو نرمش است
و دوای مناسب و شربت اوزد فاویرسیاوشان است و مثال ثانی کلیه
پیشانی است دوای مستعمل در علاج او باعتبار مواد غلیظ است مثل
فتاخ و امثال آن اگر قوی و سریع النفوذ باشد و هرچگاه که طبیب قطع
بدو رسمی کرد مشارکت و موضع است میداند اگر نظری بدان مشارکت میکند
اختیار جهت حدث دوا میکند مثلا اگر ماده در جانب مجذب کبد باشد
استفراغ کبد ماده بدوای مدر میکند و اگر ماده در رحم و سده در جانب مقوات
استفراغ بدوای مسهل میکند و اگر چنانچه عکس کند طبیب تخلی باشد و یا عالم
بقانون علاج نیست و مرض در محل خطر است یا ک یا ک و ثانی که مرفت
موضع عضو است انتفاع بادویه و جوه ثلثه است و یکی ازین وجوه قرب
و بعد عضو است از تاثیر دوا زیرا که در عضو قریب معالجه بدوای معتدل
کافی است و در عضو بعید که اثر دوا بان محل که مراد معالج آنست چون
واصل شود کمر کیفیت موثره او در طریق میشود و دوای ضعیف یا
معتدل درین صورت خالی از کیفیت موثره می ماند پس معالجه بدوای
قوی باید کرد و ثانی معرفت آنکه خلط بعضی ادویه یا بعضی در بعضی معالجات
امراض میکنند مثل خلط زعفران در قرص کافور غلا حظه سرعت وصول
کیفیت کافور بقلب و نگاه داشت حرارت غریزی زیرا که زعفران حار



حریف النفوذ است و مفرح قلب و مشابه روح حیوانی در کیفیت و کافور بارد قوی
البرودت و بطی النفوذ است و هرگاه بر قلب حرارت مستولی شود موجب ارتعاش
و اضطراب قلب میگردد پس طبیب در معالجه محتاج باراده مطلبت و ضد آن
بارد است و بارد در نفوذ و وصول بمحل مضرت محتاج بدوای حار سریع النفوذ
مفرح موافق مزاج ان عضو شریف است پس ناچار زعفران که باین صفت
موصوف است قدری بآن باید آمیخت تا تبرید مقصود حاصل شود و چون
زعفران حار است مقرر کرد او نیز بمقتضای کیفیت خود تسخین خواهد کرد این
سوال جواب اینست که مراد تبرید فقط نبود بلکه مراد تبرید بود و نگاه داشت
حرارت غریزی نیز که بورود کیفیت بارده باقراط روح حیوانی و حرارت
غریزی هر آن مبدل شود و مستعد نشود که موجب هلاک است و طبیعت انسان
خالق سبحانه تعالی وضع مضرت حرارت متصور از زعفران میکند و مثل علت
رخو قویه در وقتی که احتیاج بآنها باشد مثل ریزان شدن مشک شانه
و یک آن از مجاری بدن کلیه بادویه مدره قویه و ثالث معرفت جهت
ایصال او و یه است باین معنی که در وصول و واجبت قریب بمحل مقصود
علاج کدام است چنانچه اگر علت در امعاء غلیاست علاج باشامیدن دوا است
زیرا که وصول دوا بعضو مالوف ازین جهت اقرب است و اگر در امعاء سفلی
باشد علاج بحقنه است زیرا که وصول دوا باین جهت اقرب است بعضو
مالوف و مراعات موضع انتفاع از وجه دیگر نیز هست و آن نفع اینست که
هرگاه ماده منصب باشد در عضو یا در طریق انصباب باشد آنجا عضو باید
جذب بکار دیگر صرف باید کرد تا آن عضو از ازیت خلاص شود و در یک
جذب بکار جزوی باید عرض باشد که از قوانین علاج است کی مراعات مخالفت

جهت و مراعات مشارکت و مراعات مجازاة و مراعات بتعید اما مراعات من لفت
جهت همچنانکه جذب ماده ازین دو یسار میکنند و از اعالی با سافل امرا
مشارکت همچنانکه در معالجه افراط عنف حس آن بطریق جذب بوضع مجتمع بود
و سینه و اینجا جذب از شریک بشریکی دیگر هست و مراعات مجازات همچنانکه
فصد باسلیق این در علل کبد و باسلیق ایسر در علل طحال و امام راعات
بتعید که مراد بآن بتعید عضوین مجذوب عنه و مجذوب الیه هست تا بواسطه
قرب مقرر نشود جذب را فایده باشد زیرا که اگر میان عضو مجذوب
عنه و مجذوب الیه قرب بسیار باشد فایده جذب مترتب نمیشود بروی
زیرا که مقصود ازین جذب بتعید ماده عرض هست از عضو مجذوب عنه
خصوصا اگر عضو رئیس و شریف باشد و این جذب ماده وقتی هست که ما
منصب نشده باشد و در طریق انصباب باشد اما اگر منصب شده باشد انتزاع
بجذب از همان موضع باید کرد و مثل فصد عرق تحت اللسان در علاج
خناق و کاه نقل ماده بطریق جذب بعضو قریب نیز میکنند همچنانکه
فصد صافن و علل رحم و مثل ذلک و در جذب کردن مراعات چند چیز
دیگر از قوانین این فن هست و باید که عند الاقتضا بر طبیب حاذق باشد
و آنرا غافل و ذاهل نشود یکی آنکه طبیب باید عند الجذب احتیاط
کند که در عضو منقول عنه وجع نباشد چه جذب بعد از تسکین وجع بهتر
زیرا که اگر وجع باشد و جذب واقع شود موجب اشتداد وجع هست و
مضار عضو در جذب نیز واقع میشود چون وجع نیز جذاب چه جذب درین
حین از مجذوب عنه موجب جذب از اعضاء دیگر هست بجانب او فیکثر
الوجع پس تعارض در جذب موجب زیادتی الم و وجع هست و این قانون



یکی هست که مراعات او در هر جذبی باید که منظور و ملحوظ طبیب باشد
و دیگر مراعات این می باید کرد که جذب از عضو رئیس و شریف بعضو خسیس
واقع شود و اگر ریاست و شرف در هر دو باشد فایده ندارد بلکه در بعضی
صورت بروجهی اعظم از عدم جذب هست چه آفت متوجه بود عضو
شریف میشود زیرا که لقبول ماده از جانب عضو شریف بجانب خسیس
بسبب اینست که آفت از عضو شریف دور شود که موجب هلاک هست
و انتفاع بمعرفت قوت رئیسه وجهی هست یکی مراعات مبدائیت عضو در
ریاست او هست و چون طبیب مبدائیت عارف باشد از استعمال ادویه
که در وقوی مخالف عضو رئیس باشد نیکند و استفراغ بروجهی کند که
قوت عضو رئیس باشد تجویز نیکند و اگر اعضاء رئیسه محتاج باستفراغ باشند
استفراغ ایشان دفعة مجوز نیست و ادویه که بایشان استفراغ عضو خسیس
میکنند ایشانرا خالی از مقویات عضو استعمال باید کرد تا قوت این علاج
عند المعالجة فوت نشود که موجب ضعف هست و ثانی از وجوه ثلاثه مراعات
فعل مشترک هست مر عضو را اگرچه رئیس نیست مثل معده و ششم کرین
اعضا را باصطلاح این فن شریف می نامند اگرچه حیوة بدن موقوف بر وجود
ایشان نیست اما باصطلاح ایشان ایشانند و درین مقام نیز معالجه باید
قویتر می باید کرد و ازین جهت اگر شخصی را ضعف معده باشد آب سرد
نباید خورد و ثالث مراعات ذکاء حس عضو هست زیرا که در تدبیر اعضا
ذکی الحس استعمال ادویه قوی البرد و مخدره که ابطال حس عضو کند نمی باید
کرد زیرا که ذکاء حس در عضو با عتبار رد حیست که در ان عضو هست
و این نوع تدبیر موجب نفور و هرب روح هست ازان عضو و گاه باشد که

اگر قریب دماغ و اعصاب باشد دفعة مبحر با قلیج یا حدر و لقوه میشود پس
مراعات این قوانین و تتبع امراض و ست و این معارف موجب انتفاع
غیر مذکوره ست و معرفت مقدار بطریق صرف اصابت طبیب
مجرب را حاصل ست چه بعد از معرفت مزدوج مزاج از اعتدال در جانب
حرارت یا برودت می بیند ایرا ضد بمقدار خروج میکند زیرا که اگر
محتاج بضد قوی ست دوای قوی اختیار میکند اما ترتیب وقت
و مراعات آن نیز از جملهٔ قوانین معتبره ست و مراعات آن با ست
که بداند که حدوث مرض در کدام زمان از ازمنه ارجه واقع ست
اگر چنانچه حارست در ابتدا دوا ست تلطیف باعتدال و در انتها تغلیظ میکند
بقطع اگر مریض قوت دارد و اصلا غلاظ عقد و اگر مزمن ست یعنی
نهایتش بعید ست درین صورت در ابتدا تلطیف نمیکند بشابه تلطیف
امراض حاره و در انتها تغلیظ میکند و تدبیرات باین طریق راسب
آنست که مرض حاره ایست که نهایتش قریب باشد که دران نهایت
مریض راحات و خلاص ست یا هلاک و مرض مزمن چنانکه مذکور
شد آنست که نهایتش بعید باشد که دران نهایت یکی از امرین مذکورین
خواهد بود پس در نهایت قریب تلطیف مناسب است و در نهایت
بعید و لا تلطیف مناسب نیست و مراد بتلطیف در غذا آنست
که تقلیل در غذیه و اشربه کنند باین معنی که غذائی دهند که در کیفیت
معتدل باشد و در مقدار و حجم نیز قلیل باشد تا بر مریض و طبیعت
عند المقاسات و الصارعات با مرض ثقیل باشد و طبیعت بواسطهٔ
اشتغال بغذا از مقاسات نماند و چون در مرض حاره در ابتدا مریض



قوت هست احتیاج بدادن غذا نیست بآن سبب که مذکور شد و چون مرض
مزمن باشد اگر در ابتدا تلطیف کنند چون نهایتش بعید ست قوت مریض
درین مدت ساقط شود باین ملاحظه ابتداء در غذای او تلطیف نباید کرد
و درین مدة طویله و درین قوت بغذا و شربت تقویت باید کرد زیرا که
گاه هست که مریض مزمن را نهایت دو ماه یا بیشتر باشد و درین مدت
اگر در غذا نقصان کنند موجب هلاک گردد اما در انتهاء مرض مزمن
تقلیل و تلطیف ضرور ست چه بدن بواسطهٔ امتداد مرض ضعیف
شده است اگر در غذا تقلیل نکنند بحسب کم و کیف ثقل مریض حاصل
میشود و نیز سبب اجتماع فضلاتی که موجب مرض ست میشود و هر گاه
که بدن ضعیف گشت و قوت نیز کم شد هر اینه معده که خدمت او هضم
غذا و رسانیدن بکیلوس ست یکبارگی در و نیز ضعف غالب میشود و
نگاهداشت و مراعات حال او بهر حال از جملهٔ ضرور یاتست و باید
دانست که در رعایت قانون علاج و انسان چند چیز لابدی است
یکی انکه از امراض کثیر المادة ثوران و هیجان کند انتظار نضج نباید
کشید زیرا که امراض حاره باشد فرصت و فا نمیکند مثل قولنج گرگاه
باشد که نهایتش دو روز ست و کم ست که هفته کشد و درین مدت
اگر تاخیر در علاج شود خوف هلاک ست و بسیار ست که علاج فایده نمیدهد
چنانکه در قسمی از قولنج که مسمی ست بایلاوس و آن عبارت از تاب افتادن
در روده ست و تاکید کردن اثقال بجانب اسفل و معده و آنچه بجانب
معده ست بقی و دفع میشود و آنچه بجانب اسفل ست باسهال و بسیار ست
که برازیانه بقی و دفع میشود و این بدترین انواع قولنج ست پس در چنین

احوال ایخراز علاج جای کبر باشد باید کرد و انتظار نباید کشید و اگر چنانچه مرض
خلط بهست بامرض است البته در استفراغ از خلط موجب مرض انفجار نضج
باید کشید زیرا که درین مقام محل حصول نضج استفراغ مجوز نیست و چنین
اگر مرض او خطر بهست و قوت فوت میشود و مرض با حصول نضج
امان نمیدهد پس واجب درین مقام تعجیل در معالجه بهست قبل از
حصول نضج اگر مرض فی الحقیقه متداعی علاج قوی باشد و اگر مرض
قوی نیست و خطر ندارد در علاج بتدریج باید از اضعف باقوی
آمدن چنانچه سابقا بتقریب مذکور شد و طبیب متدرب باید که بواسطه
تاخیر اثره و اعدل از صواب ننماید و اقامیت بر غلط نکند زیرا که
از تاخیر ضرر بین نمیشود و اقامت در معالجه بر دوا و احد نیز نکند بلکه
بر علاج و احد نکند مثل آنکه کسی را در مرض صفراوی احتیاج در
اخراج صفرا بسقونیاست لازم نیست که البته اخراج بسقونیا کنند
زیرا که اخراج صفرا منحصر در سقونیا نیست کوبلیه زرد باش بلکه
اخراج خلط بدوای ضد کیفیت آن خلط اگر واقع شود بهتر باشد
زیرا که صفرا حارست و هلیله بارد و مخرج خلط صفرا بهست بخلاف
سقمونیا که حار یابس بهست و صفرا نیز حار یابس بهست پس علاج
باید او ضد ظاهرا نباشد و در علاج نیز لازم نیست که مرکب یکنوع
علاج باید شد که ان امهال بهست باقی یا احتقان مگر آنکه علاج بسبب
خصوصیه مرض منحصر در علاج واحد باشد و مگر در آنکه همیشه ملازم
دوای واحد باشد و استعمال یک دوا کند آنست که بدن از مالوف
منفعل نمیشود زیرا که بتکرار و ایراد دوای واحد مالوف شده مثل



اغذیه داشربه معتاده و چون بدن منفعل نشود علاج نباشد للابتذال
و هرچگاه که در مرض اشکال پیدا شود باین طریق که با مرض سابق
امراض متعدده جمع شوند که هریک متداعی علاج باشند منافی و مخالف
آن دیگر و یا امراض ابتدایی باید و مزمن شود که نضج علاجی صلاح
و فلاح نیابد درین صورت دست از علاج بر بیل تمنای نجات از
مرض باید داشت و مرض را بالطبیعت باید گذاشت و از اغذیه و اشربه
آنچه مزرش کمتر باشد و مرض بآن مایل باشد ایراد باید کرد زیرا که
بسیار بهست اعانت بقهر و غلبه بر مرض کرده مرض را متاصل میسازد
و از جمله قوانین مرعیه در علاج آنست که هرگاه مرضی از امراض
باشد و جمع بان مرض جمع شود و در آن مرض محتاج بفصد یا حجامت
باشد اول تسکین وجع حتی الامکان باید کرد و اگر در اوجاع بواسطه
تسکین وجع احتیاج بمخدری باشد باید که تجاوز از پوست خشخاش
ننماید مگر آنکه ضرورت قوی باشد مثل وجع شدید در قولنج که مهلک
بهست درین صورت احتیاج بافیون میشود اگرچه درین مقام
علاج کردن بمخدر منافی قانون علاج بهست ظاهرا زیرا که قولنج
عبارت از احتباس اثفال بهست در امعا و مخدر موجب تغلیظ
ماده مرض و ممد انسداد و چون وجع شدید بالفعل موجب هلاک
است پس تسکین وجع که از ضرور یاست بمخدر باید کرد و دفع شدة
احتباس بتقنه باید کرد پس درین صورت اختیار افیون که مخدری
قویست باید کرد و از وصایای اطبا یکی اینست که اگر ادویه غیر مخدره
در علاج کافی باشد استعمال او در اعضاء ظاهره کنند بهتر باشد از آنکه

در اعضاء باطنه کند و در اعضاء ظاهره اگر غیر رئیسه باشد و شریفه
نافع شود بتر باشد زیرا که تخدیر اعضاء رئیسه موجب تقرب روح است
بدان عضو و بلادت در ذکاء حس آن عضو زیرا که ذکاء حس عضو
و دیر یابندگی آن بواسطه رو حیست که در وست و اگر اثر تخدیر بر قوی
افتد موجب هلاک است و امراضی که در ظاهر اعضاست و مراد بظاهر
اعضا آنست که ما خوذ از محسوسات باشد مثل زنگ بشره و محل لمس
و آن امراض دلالت بر امراض باطنه میکند و متدل از امراض ظاهره
بر امراض باطنه راه واجبست که عارف بتشریح اعضاء و مشارکات
ایشان باشد و منافع و حضار اینها داند و بعد از آن اعتماد بر قوانین
سته کند و اول آن قوانین معرفت مضار افعال است و ثانی آن
معرفت آنچه از بدن مستفرغ میشود و ثالث معرفت وجع و رابع
معرفت ورم و خامس معرفت وضع عضو و سادس معرفت اعراض
ظاهره مناسبه و اما قسم که مشار الیها بمضار افعال است و آن بر
دو بهست که اگر فعل عضوی از اعضا که صادر از قوتی است و آن
فعل جاری بر مجرای طبیعی نیست ناقص یا باطل کرده و این دال است
بر آفت قوت آن عضو مثل بطش که آن فعل صادر از ورست
که از اعضا آلیه است و آله بطش و هر جا که گرازدست این فعل
بنقصان صادر شود و یا باطل شود جزم باید کرد که آفت در مبدأ ش
که قوتست واقع شده و آفته قوت تابع مرضی است که دران عضو
و آفت چنانچه سابقا مذکور شد سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان
و امثله آن نیز مبین گشت بس اکتساب دران موجب اطلال





واجب است و اما قسم ثانی از قوانین سته گران استدلال از بول
ما یستفرغ من البدن است و دلالت او بر دو وجه است زیرا که
او بر عدم استفراغ مادة و خلطیست که از بشان و عادت آو
استفراغ است و صلاح در استفراغ آنست مثل حابس بود که
عادت و صلاح در جریان اوست و اگر محبس شد موجب هلاک است
و یا استفراغ مادة و خلطی است که شان و عادت او عدم استفراغ است
و صلاح در عدم آنست و این بر دو قسم است زیرا که این استفراغ که موجب
در وی است و صلاح در وقوع او نیست یا بواسطه اینست که استفراغ
از جوهر عضو میشود و این نیز بر دو وجه است همچنانکه در مرض سل
بواسطه انکه تعفن قرحه شش بآن اجابیده که ملتق قصبه شش بنفث
مدفوع میشود و این از نفس عضو است و ثانی مقدار مثل قشر ظاهر
از سطح امعا همچنانچه در سبیج چه اگر قشر غلیظ است دلالت بر قرحه امعا
سفل میکند و اگر رقیق باشد دال است بر قرحه امعا علیا و ثانیا
رسوب است که محل معرفت ما یخرج بالبول از بدن اوست و این در
قاروره معلوم میشود در رسوب کچنه در ته قاروره یا وسط یا فوق
مایعاب ظاهر شود و این را اطبا اطلاق بر اجزای بول میکنند و این در
جنس قاروره کا ینبغی مبین است اگر احمر باشد دلالت بران میکند
که از عضو حی باشد مثل کرده و اگر سفید باشد دال است برین که از
عضو عصبی است مثل مثانه و یا انکه دلالت میکند بر بلغ جوهر اعضا باعتبار
انکه خروجش غیر طبیعی است مثل خروج خون باعتبار انکه دلالت میکند بر
خروج غیر طبیعی المقدار باین معنی که مقدارش اکثر از حال صحی و طبیعی است

ویا اقل از انست ویا دلالتش بر مرض باعتبار کیفیت هست مثل خروج
دم فاسد ویا دلالتش باعتبار آنکه طبیعی الجوهر هست مثل حصاة و
سنگ ریزه حاصل در مثانه وکلیه ویا دلالتش از جهت خروج از
مجرای غیر طبیعی هست مثل خروج براز از طریق فم در علت
ایلاوس که نوعی از قولنج هست و مهلک و آن عبارت از تراب
وبیج افتادن در روده هست پس این پنج وجه هست واما قسم
ثالث از قوانین سته دلالت او بر دو وجه هست یکی موضع عضو
وثانی نوع عضو بران وجه که دانسته شد نزد غذا و اسباب
وجع که بر پانزده قسم هست واما قسم رابع و دلالت او بر سه وجه است
یکی جوهر عضو مثل دلالت درم غلیظی بر خون وثانی موضع
مثل انکه اگر درم بر جانب راست هست دلالت بر ناحیهٔ کبد
میکند واگر درم بر جانب چپ هست دلالت بر ناحیهٔ طحال میکند
وثالث شکل عضو هست همچنانکه اگر درم کبد طلال الشکل هست
دلالت بر نفس کبد میکند واگر طویل الشکل هست دلالت بران
میکند که درم در عضله ایست که فوق کبد هست واما قسم خامس
از قوانین سته دلالت او از جهت موضع ومشارکت هست
همچنانکه استدلال برآفت در وجع بسبب حدوث سدهٔ حاصله
در مخرج عصبه از فقرات علق نمیشود واین در تشریح مبین
هست اما قسم سادس استدلال بسن وعادت وفصل وغیر آنست

مقالهٔ دوم در بیان امراض شرکیه امراض مختصه ومراد بامراض
شرکیه آنست که حدوث وحصول او بشرکت عضو دیگر هست ومراد



بامراض مختصه آنست که در حدوث مرض موقوف بعضو دیگر نیست
مثل درد چشم وضابطه معرفت او چنان هست که طبیب بفکر صایب
وتامل ثاقب بوقت اجتماع دو مرض مثلاً با انکه کدام ازین
دو اول حادث شده تا انکه اول هست آنرا اصلی دانسته بمعالجهٔ
آن اقدام نماید و باید دانست که کدام باقی هست بعد از زوال آن
دیگری تا در علاج از قانون عدول نکرده باشد زیرا که اصل آنست
که اول حادث شده باشد و عارض آنکه تابع باشد مراد اولی را
مراد بتابعیت آنست که در حدوث وزیادة ونقصان تابع
باشد چنانچه بتقریب سابقا مذکور شد وگاه طبیب غلط میکند و
انکه اصل هست آنرا عارض پنداشته و عارض را اصل و در علاج
خطا کرده مثل آنکه شخص را مرض اصالةً احتباس اثقال در
امعا بوده وبدین سبب وجع شدید مترتب برین احتباس حاصل شده
وطبیب بنا بر وجع مبالغه در تغلیظ وتحذیر بغلاظ و مخدرات نموده و سبب
زیادتی شده شده واحتباس شده آری این علاج نیز بیرون از
قانون نیست که بوقت وجع شدید در مثل مرض قولنج تحذیر کنند
اما بقدری ملایم ومتعاقب نیز حقنه که موجب اخراج اثقال بجانب
سفل باشد باید کرد تا تمام بر وفق قانون طبی باشد وطبیب را
درین صورت هیچ مواخذه نیست واما اگر کیف ما اتفق اولا
علاج عرض کند و مرض را در علاج تاخیر کند مواخذه هست وطبیب
درچنین مواضع که مواخذه و منسوب بخطا میشود سبب ظاهر است
زیرا که تغلیظ وتحذیر موجب انسداد اثقال هست وشدة انسداد

موجب شدة وجع واین موجب هلاک وگاه نیز بر طبیب فرق میان
مرض شرکی واصلی مخفی هست وشرکی را اصل دانست ودر علاج
ابتدا بشرکی کرد از مواقع غلط اطبا وخطای ایشان هست پس در جمیع
امراض طبیب متدرب باید که تاویل وحدس صایب وفکر ثاقب بکار
خود را پیش نهاده در تدبیر بماند تا منحرط در سلک جهال اطبا نباشد
پس طریق تحرز از این اغلاط وخطیات آنست که می باید که طبیب عارف
بمشارکات اعضا وآفت خاصه بعضو باشد وآنچه محسوس هست وآنچه
محسوس نیست وجهد کند در مسالت از مریض احوال مرض مخفی را که
گمان برده که مرض اصلی هست وبسیار هست که مریض آن را غافلست
وباید دانست که ارد اعضا بعضی اعضا چنین هست که اکثر امراض او
تابع اعضاء دیگر هست مثل سر ودماغ که اکثر آفات وامراض مشارکت
معده هست اما عکس این قلیل هست یعنی آنکه اکر آفت معده از دماغ
باشد وشق اول که اکثر آفات دماغ بمشارکت معده هست باین
طریق هست که چون میان معده ودماغ مسامه هست ودماغ فوق
ومعده تحت اوست همیشه دماغ از معده متضرر میشود بواسطه ضعف
وتراقی بخارات از معده بدماغ وایشان موجب صداع ودوار وسدده
وطنین وروی وغیر ذلک از امراض رویه دماغ میشود واما آفت
معده از دماغ باعتبار نزول مواد فضلات بلغمی هست واین بسیل
ودوام نیز هست بخلاف تصاعد بخارات بدماغ که این دایمی هست
پس عکس قلیل باشد [illegible]
شخص ایشان واین [illegible] واول آن



دلایل ملمس هست که دریافتن کیفیت هست بحس لمسی باین طریق که اگر جلد
ملموس مساوی کیفیت جلد لامس معتدل المزاج باشد که در حرارت
وبرودت معتدل هست مخالف این در هر کیفیت که باشد مخالف معتدل
المزاج هست وغیر معتدل هست زیرا که لامس معتدل المزاج بعد از وضع
ید بر جلد ملموس یا احتراق ادراک میکند از جلد خود یا ابرد ادراک میکند
یا ابس یا ارطب یا الین یا اصلب آنچه تعلق بحس لمسی دارد از کیفیات
وچون بعضی کیفیات متفعله بحس لمسی مدرک نمیشود مثل رطوبت
ویبوست واینچنین عوارض بلوازم آن می باشد وچون صلابت را
یبوست لازم هست ولین را رطوبت هرآینه چون لامس در حین
لمس لین در جلد ملموس ادراک کند حکم برطوبت جلد ملموس خواهد کرد
واگر صلابت ادراک کند حکم به یبوست کند وثانی آن قسم
دلیل ماخوذ از شحم ولحم هست زیرا که کثرت لحم دلالت بر حرارت
ورطوبت میکند وآن عضو متصف بتکاثف هست که آن عبارتست
از بهم نشستن اجزای عضو وبسیاری شحم وفربهی دلالت بر برودت
ورطوبت میکند وآن عضو متصف هست بکبستی والتیاء مسام و
قلت لحم وشحم دلالت بر یبوست میکند وقلت فربهی وشحم دلالت
بر حرارت میکند وقلت لحم با کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت میکند
والتصاف واتحاف ابدان که مراد بآن لاغری وخشکی بر مفتد
ابدان یا رده یابسه اند وبعد ازان ابدان حاره یابسه اند وبعد ازان
یابس فقط وبعد ازان حار فقط ودرین مقام سوال وارد هست
که بدن مرکب چون تواند که متصف بمزاج مفرد شود خواه کیفیت فاعله

باشد و حزاه کیفیت منفعله و ثالث ان دلائلی است ماخوذ از شرو
باین بر وجوه خمسه است و یکی ازین وجوه سرعت روییدن اوست
و این سرعت دلالت بر بیوست مزاج صاحبش میکند و اگر سرعت
بکمال باشد دلالت بر حرارت و یبوست میکند و بطور روییدن
او دلالت بر طوبت میکند اگرچه علت دران عدم مادهٔ موی
نباشد چنانکه در عورات که علت عدم ماده موی است در روی
زیرا که این حکم در کسی جاری است که در و ماده شعر باشد و ثانی کثرت
شعر است و آن دلالت بر حرارت میکند و قلت او دلالت بر رطو
میکند اگرچه قلت ماده شعر نباشد و ثالث غلظ شعر است و
در روی دو اعتبار است یکی آنکه می تواند که شعر در شخصی قلیل باشد
اما آنچه روینده است قوی و غلیظ باشد یا بسیار باشد و انبوه اما
ضعیف و باریک باشد بس مقصود متعین نشود و ظاهر امراد آنست
که بسیار باشد و هر یک بقوت و غلظ تا افادهٔ مقصود کند و الله اعلم
زیرا که انبوهی با قوت دلالت بر حرارت میکند چه انبوهی دلیل
وفور مادهٔ شعر است و رقت شعر دلالت بر ضد آنچه غلظت دلالت
بران میکند یعنی دلالت بر برودت و قلت رطانیت میکند و
رایج جعودت شعر است یعنی سیاه و برهم نشسته و این دلالت
بر حرارت و یبوست میکند و سبب جعودت در شعر شدت احتراق
است و کاه دلالت بر التوا یعنی پیچیدگی و کجی هیئت شعر میکند
پس این دلالت در استدلال بر حرارت و یبوست مفید نباشد
زیرا که جعودت بسبب التوای مخرج و هیئت نیز حاصل میشود



و یبوست که ضد جعودت است دلالت بر ضد آنچه جعودت دلالت دارد میکند
خامس لون شعر است اول سواد و دلالت بر حرارت نمیکند زیرا که حصول
سواد در شی از تاثیر حرارت است که باحراق این لون حاصل شده مثل فحم
و دیگر ان صهوبت است که از اقسام حمره است که با بیاض یکسوی است
و در حمرت منبع نیست و او را در شعر بر برودت دال داشته اند و شقرت
و حمرت را در شعر دال بر قرب اعتدال داشته اند و بیاض شعر دال بر
برودت و رطوبت است چنانچه در سن شیخوخت یا دلالت بر یبوست
میکند و این بیاض عقب امراض مجففه عارض میشود و عجب نیست ازان
نیز احوال و مزاج شعر متفاوت و مختلف میشود و این نیز بش طبیب
در استدلال بر دمی باید که مری باشد زیرا که در موی از برای که مسنی الوفع
انسانی است شقرت و حمرت متوقع نیست بلکه می توان گفت که اصلا
نیست تا استدلال بر اعتدال مزاج او درست باشد زیرا که الوان
دیگر در موی از نوعی غیر از سواد و جعودت متحقق نیست تا از هر یکی
استدلال بمزاجی درست باشد و باید دانست که بسیاری موی در سن صحیح
مقدر باستحاله مزاج او است بسوداویت در سن شیخوخت و بسیاری موی
در شیخ دلیل است بر سوداویت مزاج او و قسم رابع استدلال از نوا
بران است و بیاض بدن دلالت بر عدم دم او قلت آن میکند و کاهی
کر غلبهٔ مزاج باشد دلالت بر برد مزاج نیز میکند و حمره بحسب شدت و ضعف
دلالت بر کثرت و قلت آن میکند و صفرت و شقرت بدن دلالت بر
حرارت میکند و اما صفرت اول است بر خون یا بر خون صفراوی
کاهی صفرت دلالت بر عدم خون نیز میکند اگر چنانچه صفراء در بدن مصاحب شیخ

بر صفراویت و شقرت اول است

چنانچه در اصحاب نقاهت می باشد چه بواسطه امتداد مرض خون در بدن زاکم
مانده است بدین سبب لون بدن زرد مینماید و این نه بسبب آنست که
صفرا بر و غالب شده باشد زیرا که بنقصان خون نقصان صفرا نیز میشود
چه در عروق مخلوط با یکدیگر اند و کمودت و کبودی بدن دال است
بر شدت برد و زیرا که بواسطه غلبه برد جمود در دم میشود و این فعل موجب
حصول این لون است در بشره و اعضا و موجب تقلیل دم نیز هست
و لون بادنجانی دال بر برودت و یبوستست زیرا که این لون دال است بر تولد
صرف بلس خالص البته باشد و دیگر از جمله الوان لون جسی است که دال است بر
دلالت بر برد و بسیاری بلغم میکند و دیگر لون رصاصی است و او دلالت
بر برودت و رطوبت میکند و نیز اطلاق سودا نیز و بالجمله هر لون اگر خالص است
دلالت بر خلط مناسب آن لون میکند و در اغلب آن خلط و اگر خالص نباشد دلالت
بر مخالطه و امتزاج اخلاط میکند بحسب کمال و نقصان در امتزاج و معرفت
این وابسته بحدس صایب طبیب مجرب است عند الاستدلال مثلا لون
که زرد و از سفیدی و زردی محسوس است و هریک را دلالتی بر وجود خلطی از
اخلاط هست پس بحسب غلبه هر کدام طبیب حکم بان خلط میکند و احوال لون
متغیر بسبب معده و کبد و طحال میشود زیرا که اگر افعال معدی و کبدی و طحالی
بر مجرای طبیعی و صحت جاری است در لون تغیری نیست و اگر جنابخ آفتی در
متوجه اعضاء مذکوره شد که ایشان طباخ اند و آماده وصول دم صالح کردن
او در ده اند و در بین وصول خادم ایشان اند و مجرای زهره کمالات وصول
قدری اند و بعد از استیفاء حرمت معده است از غذا و منبع شهوت
غذاست که مجرای ان مابین اطحال و فم معده است و محل ادراک آن فم

معده است که عضو عصابنیست و بسبب آفات در و تغیر و فساد در لون پیدا میشود
زیرا که اگر در معده شقی حادث شود هضم غذا در و کما ینبغی حاصل نمیکرد و کیلوس
نیک حاصل نشود و کیموس که ما سار بقا بطریق مص و جذب بجانب کبد میرسد
ردی باشد و خون کبد را ضعفی طاری شود و فعل او کما ینبغی صفاده و نقاوه و
کیلوس بعد و تحصیل کیموس صالح قوت ممیزه کبدی نیز بایسه از دم میکند حاصل
نشود و بهمچنین کیموس اگر بعروق واصل شده با عضاء رده برانیه موجب
عوارض و امراض کرده و از ان لون متغیر شود و بر طبیب صایب التدبیر
مقدمات دلیل این مدعا روشن است که همچنین استدلال از لون چشم بر احوال
دماغ و از لون زبان بر احوال مزاج عروق بغایت قوی است و خاصل از باقی
استدلال بان میکنند هیئت اعضا است و هر چه از اعضا قوی و کامل است تابع
حرارتست و هر چه ناقص است تابع برودت مثلا طول قامت و دست مصدر
و امثال اینها از تاثیر حرارت و فعل قوت نامیه ناشی شده است پس شخص متصف
باین اعراض حار المزاج است و بخلاف هذا این اوصاف که دلالت بر برودت
میکند زیرا که هذا این از تاثیر برودت است و متصف باین اعراض بارد
المزاج است و سادس دلایل ماخوذ از سرعت و بطو انفعال است و سرعت
در شخص و انفعال عضو از هر کیفیت که باشد دلیل غلبه آن کیفیت است در آن
شخص یا در آن عضو و اینجا سوال و اشکال متوجه میشود زیرا که این مسئله
با مسئله مقرره اهل این صناعت که میگویند شی از ضد خود منفعل میشود
و از شبه و مثل منفعل نمیشود معارض است زیرا که هرگاه انفعال از حرارت
دلیل غلبه حرارت باشد لازم آید که شی از شبه خود منفعل شده باشد و
درین مقام جواب اینست که اجانا که مقرر داشته اند که شی از شبه و مثل خود منفعل

مکنه

ومعده هم

نمیشود وقتی هست که آن شی در کم و کیف باشبه و مثل خود برابر باشد اما
برجگاه که باین مشابه نباشد برابر نیز از شبه و مثل منفعل خواهد شد مثل آنکه
دو مقدار آب بارد بالفعل و حار بالفعل که در وزن برابر باشد بحکم ام بحسب
کیفیت در اجتماع از یکدیگر منفعل نمیشوند و آب را کیفیت زایده در رد
حاصل نشده است آنگاه اگر این هر دو کم را باین کم مزج کنند که هر دو در مقدار
برابر باشند و در کیفیت مساوی نباشند ظاهر است که شدت کم منکسر میشود و
آب نیم کم نیز در کیفیت حرارت زیادت میکند و در انفعال روشن است پس
سخونت عضو سریع دلیل حرارت مزاج باشد و خلاف این دلیل برودت
مزاج است و سایر دلایل ماخوذه از افعال مستمره هست زیرا که استمرار و دوام
فعل عضوی از اعضاء دلیل اعتدال مزاج آن عضو است و تغیر آن در
جانب شدت و سرعت دلیل حرارت است و تغیر او در جانب بطو دلیل
برودت آن عضو است و این در صورت هریان در افعال طبیعت زیرا که
سرعت حرکت عضو مرتعش دلالت بر حرارت میکند بلکه برخلاف آن
دلالت میکند و ثامن استدلال از مایرغ من البدن است مثل برازه بول
زیرا که هر کدام از اینها را که از اجزاء صحیح غالب است دلالت بر حسب شدت و ضعف
بر کیفیتی از کیفیات میکند زیرا که شدت رائحه و صفرت در بول و براز
دلالت بر حرارت میکند و عدم حمرت و صفرت و وجود بیاض دلالت
بر برودت میکند و تاسع دلایل ماخوذه از اعراض نفسانیت و از احوال
نفسان هر چه بشدة و زیادتی است دلالت بر حرارت میکند و هر چه
بانقصان و فتوری است دلالت بر خلاف آن میکند مثل تهور
که بشدة است و جبن که فرو رفته و در کمال سستی است و بشاشت



این کیفیات دلالت بر یبوست میکند و سرعت زوال اینها دلالت بر رطوبت
میکند و عاشر استدلال از خواب و احتلام است و او را نیز در استدلال
بر احوال بدن مدخل است زیرا که دیدن آب بسیار و بیخ در خواب علامت
غلبه بلغم است بر بدن و این دلالت بر برودت و رطوبت مزاج میکند و
دیدن الوان مثل زرد و سرخ هر یک دلالت بر غلبه خلطی میکند که آن
صفرا و بلغم است و این دلالت بر حرارت مزاج میکند و در جانب سرخی
دلالت بر رطوبت نیز میکند و در جانب زردی دلالت بر یبوست نیز میکند
و این استدلالات مذکوره علامات امزجه اصلیه بود اما علامات امزجه غیر
که خارج از اعتدال است و جاری بر مجرای صحت و طبیعت نیست اشتغال
بدن و تساذی شدن او بسرعت از انچه موجب حرارت است و عطش
و تلخی دهن و ضعف نبض و سرعت ان و انتفاخ و تشقق یافتن از
برودات و متضرر شدن از حرارت و از ماکل و مشرب حاره ضرر بلیغ
یافتن است خصوصا در فصل تابستان که اینها دلالت بر حرارت مزاج
میکند و برودت ملمس و قبح اطراف مثل روی و دست و پای و تاذی
شدن از مبردات و انتفاع یافتن بمسخنات و قلت رنگ در بول مثل
زردی و سرخی و سفید شدن آن و میل نفس بمطبوعاتی که اینها دلالت بر برودت
مزاج میکند و ترهل که سستی اعضاست و کاهلی و بسیاری لعاب دهن و
نحالة که آن آب بینی است و اطلاق طبیعت و بدی هضم و از رطوبات فضاری
شدن و از تبسات نفع یافتن و بسیار خواب رفتن اینها هم دلیل رطوبت
مزاج است و فشف که برهم نشستن اجزاء لطیف و یبوست است و خواب فاتر
بدن که مراد لاغری است و از تجفیفات متضرر شدن و از مرطبات نفع

بیان علامات امزجه غیر اصلیه

یافتن دلیل پوست مزاج هست و اما علامات مزاج معتدل و آن در حد
وسط از مذکور است **مقالهٔ سیم در بیان کیفیات امتلا** و امتلا بر دو
وجه هست امتلائی بحسب اوعیه که عبارت از محل سکون و ظروف اخلاط
و ارواح هست مثل عروق و شریانات و امتلائی بحسب قوه و مراد از امتلا
بحسب اوعیه آنست که اگرچه در اخلاط کیفیت ردیه و تعفن حاصل نشده
هست اما در کمیت و مقدار و حجم زیاده شده هست اگرچه کمیت مقدار
مستلزم زیادتی کیفیت نیز هست زیرا که کیفیت قایم بمقدار می باشد
و بمقدار زیادتی در کمیت از زیادتی در کیفیت میشود و کمیت مستلزم
امتلای مکان هست بر وجهی که صاحب این امتلا در خطر هست بواسطه
تدبیری که منذر بانصداع و شکافتن بعضی عروق هست و انصباب
ماده بر مخانیق که موجب مرض حصار که خناق هست و از امراض مهلکه
هست و همچنین موجب حدوث صرع هست و سکته و غیر ذلک از امراضی
که سبب او انصباب مواد هست و بوقت حدوث علاج بر وجه کلی مبادرت
بفصد هست و اخراج خون موجب مرض و ثانی امتلای بحسب قوت
هست و آن عبارت هست از زیادت کیفیت خلط و زیادة شدن آن
نه آنکه از زیاد در مقدار و کمیت خلط شده باشد بلکه موجب آنست
که کیفیت ماده بقهر بر قوت غلبه کرده مانع از مضاوعت بنضج و هضم
شود و صاحبش بر خطر هست از تعفن منذر باجراضی که عفنی هست
و علامت امتلائی لجلجه ثقل اعضاست و کسل از حرکات در سرخی
لون و انتفاخ او و اج و برآمدن عروق و قدد جلد و امتلای نبض
و سرخی رنگ بول و غلظ آن و قلت شهوت طعام و کلال بصر از زیادت





و خوابهای پریشان زیرا که اگر در خواب بیند که چیزی گران بر او نشسته هست
و او را ثقیل ساخته یا از بهر رفتن نمی تواند خاست یا بدشواری راه
میرود دلیل امتلاست بحسب اوعیه و علامات امتلای بحسب قوت
علامات امتلای مطلق هست بحسب ثقل و کسل و قلت شهوت مگر
آنکه امتلای بحسب قوت سانح باشد زیرا که مقرا زماده چه درین صورت
عروق ممتلی از کیفیت هست و عروق شدید الانتفاخ و جلد شدید
التمدد نیست و نبض نیز شدید الامتلا نیست و در بول غلظ و صبغ
نیست و بشره و اعضا ملون بلون که دلالت بر کیفیت حرارت کند نیز
نیست و هیجان و تکسر و اعیا اگر بعد از حرکت موجود هست اینها دلیل
امتلا بحسب قوت هست و سانح و درین صورت مشارکت نیست امتلای
دموی آنچه دال هست بر ثقل بدن هست و سرو تمطی و تثاوب و خواب
کدورت حواس و بلادت در افکار و اعیای از تکلب تعب و ملالت
ذهن که معهود نبوده باشد و حمره بشره خصوصا و رزبان و لبسیاری
حدوث دمامیل و ثور در اعضا و سیلان دم از مواضع رخوه که سهل
الانصداع باشد مثل حصول رعاف باندک سببی و تحریکی و جریان دم از متعود
و هیچ دندانها که از اشیاء مذکورات هست و مزاج و تدبیر متقدم
و جلد و حسن و عادت و بعد عهد بفصد و دیدن اشیای حمره و درین سیلان
و جریان خون بخواب اینها نیز دال هست بر بسیاری خون و اما علامات بلغم
بیاض قاروره و زیادتی سفیدی لون بر حال صحت و طبیعت و ترهل و
سستی عضو و سخافت آنست و لین ملمس و برودت و کثرت آب دهن و
لزوجت آن و قلت عطش مگر آنکه بلغم ملح باشد که بلغم با در طبیعت مزاج

حکم صفرا دارد و دارو غ ترش و بسیاری خواب و کسل و استرخا و سستی اعضا
و بلادت حواس و این نبض بجانب بطو و سن و تدبیر متقدم از ماکول و
مشروب که مولد بلغم باشد یا مستحیل بآن شود و با جمله مناسب حدوث
بلغم باشد دلیل و علامت او است و اما علامات صفرا زردی بشره و چشم
و بخی و دهن و خشونت زبان و خشکی آن و جفاف مخرین و لذت یافتن
از نسیم بارد و شدت عطش و سرعت نبض و ضعف شهوت غذا و حدوث
غشیان و قی صفراوی و اسهال تیز لذاع سوزاننده گاه که بر سوزن
می خلند و حدوث تشنجیره که مراد بآن فسرده و فراشاست بزبان اهل
عمر قندی و خراسان و این عبارتست از یافتن سرمای مدرک در سر
مسالب و سایر اسباب استحاله و تولد صفرا دلیل و علامت او است و اما
علامات سوداوی محل که مراد بآن خشکی و لاغری بدن است و کدورت
بشره و جلده و سواد و غلظت خون که عند الخروج بفصد معلوم و محسوس
است و زیادتی فکر و ظنون فاسده و کزیدن و لذع فم معده زیرا که
بوقت غلبه سودا از جرائی که مابین طحال و فم معده است بیشتر مقدار
طبیعی سودا بر فم معده میریزد و چون طعم او حامض است لذع فم معده میکند
و موجب حدوث شهوت غذا نیز همین لذع است اما بر وجه طبیعی معتاد
نیست و همچنین شخص را همیشه شهوت کاذب برد غالب است و بول
او دلیل بکدورت می باشد و سودا و احیانا احمر نیز و حدوث بهق
اسود بر ظاهر جلد و عوارضات و مستحیلات سودا از اغذیه و اشربه
دلیل و علامت اوست و علامات [illegible] و علامات
سده دلایل استلاء است زیرا که حدوث و حصول سده بواسطه انسداد





خلط و مجاری است و نایافتن مدد مفتح از هوا و دوا و غیر آن و سبب
حدوث او امتلاست و نقصان در تحلیل و ورود بدن بیش از
تحلل و علامت او ثقل عضو است که در و سده حاصل شده است
چنانچه ثقل حادث در حین سده ما سار یقاد تمیز سده از ورم بآن
است که در سده وجع نیست بخلاف ورم که از وجع و یکر خالی نیست
و فرق دیگر حمی و عدم حمی نیز هست زیرا که در سده ثقل و عدم حمی
هست و اما در ورم گاه بوقت شدة وجع حمی هست خصوصا
که ورم عارض عضو رئیس باشد و با تعاون عضو رئیس باشد اگر ورم
صفراوی هست و ران ثقل نیست و هر نکس را که سده در عروق باشد
لون او اصفر هست بسبب انتفاخ نفوذ دم در بشره

و آن منقسم بدو قوام و غیر ذو قوام و ماده ذو قوام
مذکور شد که اخلاط اربعه است و ماده غیر ذو قوام مانیه و ریح هست
مثال مرض حادث از ریح فتق هست و مثال آن از مابیه استسقای زقی است
و طبیب متدرب می باید که حاضر بدی حال غلظ و مستحضر فرق باشد میان
اسباب موجبه امراض تا در علاج عند المعالجة صایب باشد زیرا که
میان ذو قوام و غیر ذو قوام عند حدوث الامراض والاوجاع فرق
می باید که متذکر باشد و بداند که اگر وجعی در بدن حادث شود و متمکن
در مکان خود باشد این دلیل غلظ از اخلاط است و اگر مادة متحرک و متنقل
از مکان بمکانی میشود ریح است که ماده غیر ذو قوام است و فرقی دیگر
بخفت و شدت وجع است زیرا که اگر وجع خفیف و متحرک است ماده ان ریح
است و اگر شدید و متمکن در مکان خود است آن ماده از اخلاط است

حادث ص

ورم است مقال ۲ در بیان اورام و این اورام دو قسم است یا ورم در ظاهر اعضاست و این محسوس است و یا در باطن اعضاست و این محتاج بتامل صادق و حدس صایب است و استدلال آن کیفیات سبل است چه علامت است که اگر ورم حار باشد دلیل او حمی لازمه است و اگر موضع و محل ورم عدیم الحس است یعنی عضلانی است و غشائی که احساس الم کند کثیر است دلیل و علامت او ثقل است و اگر چنانچه محل و موضع وجع ورم ذوحس دلیل او وجع و الم ناخس است و سوزاک قوی و اگر در ثقل عضو و ورم آفتی لاحق شده است دلیل او انتفاخ آن عضو است و اما علامات کلیه سوداوی المزاج و ورم بارد باطنی را بیان آن غرابتی دارد اول و حواله اول بمباحث علمی است و در امراض جزئیه بعقول جزئی حسب عضو عضو مبین خواهد شد انشاالله تعالی و اینجا بر سبیل اجمال مذکور میکردد مثلا اگر صاحب سوداوی المزاج احساس ثقلی ثابت در محل ورم از غیر وجع کند دلیل و علامت که ماده بارده بلغمیه است و چون دلایل بعض قبل از حدوث ورم در شخص محسوس بوده باشد البته حکم بلغمیت ماده ورم باید کرد و علی هذا القیاس در سایر اخلاط و باید دانست که اورام هر جا که در حین جمع مدة وقیح باشد و ان حین اشتداد وجع و جمیع اعراض لازمه بر وجه کمال است و هر جا که تمام منتج شد و منفجر و جمیع اعراض ساکن میشود و بعد از انفجار کاهی ناضج از جهت لدغ ماده مراض را حادث میشود و کاه منجر عمی نیز میکردد و آنچه از توابع صنعت است بواسطه ریاضت و تعب که در اورام ورم بوده ظاهر میشود و مثل صفر نبض زیرا که آنچه موجب عظم نبض بود که آن ماده



ورم است منفرغ شد بر اینه بعد از استفراغ ماده در نبض صغر حاصل میشود و باید دانست که کاهی ماده مرض منتقل از عضوی بعضوی میشود و چنانکه در انتقالات بحران و بهترین انتقالات آنست که انتقال ماده از عضو رئیس و شریف بعضو خسیس شود چنانکه بتقریب قانون جذب اختیاری مذکور شد و اگر انتقال بر عکس این باشد موجب هلاک است زیرا که عضو رئیس و شریف موقوف علیه حیوة است مثل دل و دماغ و کبد چه باندام هریک از این اعضا شخصی بتمام لحظه می میرد و از این جهت است که در باب جذب وصیت حکما و حذاق اطبا بالغه بمراعات امر جذب است تا آفتی متوجه اعضای رئیسه نشود خلال ۳۱

در بیان فرق اتصال و باید دانست که تفرق اتصال عبارت از اخلال فرد است نزد ارباب این فن و مراد با خلال فرد آنست که عضو و جدان را غیبتی طاری شود که بر صفت وجدان خارج چنانکه اصبعی از اصابع بواسطه افزیه یا سقطه و یا نا کهی دور شود باصطلاح این فن اصبع بر صفت وجدان نمانده است و فعل مطلوب از و باطل شده است و حکم بتفرق اتصال در جمیع اعضائی که بر صفت وجدان است و تفرق اتصال چنانچه اعضای ظاهر را عارض میشود اعضای باطنی را نیز عارض میکردد و چون اعضای باطنی محسوس نیست پس اکر در ان تفرق اتصال طاری شود علامتی باید که بآن استدلال توان کرد و این مقام مقتضی بحث این مبحث نیست زیرا که تفرق اتصال در مباحث عملی بر وجه جزئیه بحسب عضو عضو در محل خود مذکور خواهد شد انشاالله تعالی و علی الاجمال علامت تفرق اتصال در اعضای باطنی وجع ثاقب ناخس کال است حضوصا کرجی مفقود و معدوم باشد و بسیار است

جزب ۱

جزب

کر بحصول تفرق اتصال در باطن دفعة نزف الدم یا سیلان دم میشود
وگاه اگر تفرق بتدریج باشد احتباس بول نیز هست مقالة
نبض عبارت و نبض عبارت از شریان متحرک بحرکت انقباضی
وانبساطی هست که از حواشی قلب رسته هست و محل ادراک و بازیافت آن
از موضع معتده هست زیرا که شریان متحرک را مرور و سیر و سلوک بر محال
کثیره هست که دران محال بازیافت آن می توان کرد اما آنچه عرف
و عادت هست در میان اطبا و متعین هست محل اتصال ساعد بازو
هست از جانب انسی و حکمت بامراطی در خلقت و آفرینش او پیدا و
هوای ملایم هست بقلب که مسکن روح حیوانی هست و احتراق فضلات
که روح آزان متضرر هست و حرکت انقباضی افادهٔ وصول نسیم ملایم
میکند بقلب و حرکت انبساطی مفید اطراح فضلات دخانی هست که اگر
اطراح نیابد مهلک هست فتبارک الله احسن الخالقین و اشبارکه از صفت
او ناگزیر هست منحصر در سه هست اول معرفت زمان حرکت هست و این
هم قسمت اول سریع و نبض سریع آنست که زمانی او در زمانی قصیر باشد
و سبب او حدة حاجت بتروح هست و ثانی نبض بطی هست و آن مقابل
سریع هست که زمانی حرکت او در زمان طویل هست و سبب او سه چیز هست
اول قلت حاجت بتروح و ثانی ضعف قوت از احداث سرعت و ثالث
شدة قوت بس سوم قسم بتقسیم نبض هست اما محتاج باحداث سرعت نیست
و قسم ثالث نبض معتدل هست قیاس بان شخص که اعدل ناس هست
از روی مزاج و دریافت این اعتدال متعسر بلکه متعذر هست زیرا که
چون مقیس الیه شخصی که اعدل ناس هست باشد حتی الشخص باید که



مزاج مقیس الیه معلوم طبیب باشد و این متعذر هست و یا معتدل تقریبی
باعتدال شخصی و این اعتبار اول هست و سبب اعتدال حریان اسباب
از ماسکه و لازمه و مغیره بر مجرای طبیعی هست و ماسکه سه هست اول
قوت حیوانی هست و ثانی آلت و ثالث حاجت و لازمه مثل مزاج
ذکوری و اناثی هست و مغیره مثل سن هست و مزاوار اینست که
اعتبارش در جمیع اسباب نبض معتدل مرعی باشد یکدر معتدل میان
قوی و ضعیف و ثانی از اقسام تسعه نبض جنس یا خود از زمان
سکون هست و این نیز سه قسم هست اول متواتر که آخر استدارک نیز
می ماند و آن متضف هست که تمامی سکون او در زمان قصیر هست
و معرفت زمان سکون پیش ارباب این صناعت مشکل هست زیرا که
گاهی طبیب متدرب در وضع اصابع ادراک میکند لاجرم متحرک هست
و گفته اند که زمان سکون زمانی هست که میان حرکت انبساطی
و انقباضی هست و حرکت انبساطی ظاهر هست و اما حرکت انقباضی خفائی
دارد و معرفت زمان سکون موقوف بر معرفت حرکت انقباضی
زیرا که میان دو حرکت انبساط و انقباض هست زمان متخلل میشود
که آن عبارت از سکون هست و چون شخص همیشه حرکت قیاس
کند زمان سکون بر و مخفی معیار این حین باید دانست که زمان
سکون یا بین انتهای انبساط و ابتداء انقباض هست و یا گوئیم
که زمان سکون یا بین آخر انبساط و اول اوست نیز درست
است و اگر زمان سکون که میان آخر انبساط و اول اوست
اقصر از نبض معتدل هست او را نیز متواتر می نامند بجهتی زیرا سبب

نبض متواتر دو چیز است اول شدة احتیاج ثانی ضعف قوت که
دانی باحداث سرعت و عظیم نیست و ثانی از جنس نبض زمان
سکون نبض متفاوت است که او مقابل متواتر است و او الذی
می باشد و نیز متحلل میگویند و اسباب او نیز سه است اول قوت
کامل بالغ در عظیم که احتیاجش باحداث سرعت و تواتر نیست
و ثانی قلت حاجت بترویح و استشاق و ثالث ضعف مزاج و
ثالث از اقسام تسعه بعضی معتدل است بین البطی و السریع که
معنی و سبب او سابقا ذکر یافت و ثالث از اجناس تسعه نبض
مقدار اجناط است و بسایط و مفردات او نه است و این
بسایط معتبره بحسب قطر واحد از اقطار ثلثه است و اول طویل
است و او نبضی است که اجزاء او در طول نزد طبیب اکثر از معتدل
است و سبب او سبب نبض عظیم است اگرچه مانعی باشد از استرخاء
و شهوق و آن مانع مثل کثافت لم و صلابت جلد است و ثانی نبض
قصیر است که مقابل عظیم است اگر او را مانعی از ضیق و انخفاض باشد
مثل ثخانت لحم و لین جلد و ثالث معتدل است در طول و قصر و رابع
عریض است و نبض عریض آنست که ادراک اجزای او در عرض
اکثر از معتدل باشد و سبب او دو چیز است اول امتلاء عرق
نابض است و نسبت این امتلاء را صبع لامس در ملاقات حدیه که
ناشی از عدم امتلاست ظاهر میشود و ثانی شدت صلابت آنست
که آن عرق نابض است و سادس معتدل در عرض است و سابع
شاهق و شاهق آنست که اجزای او نزد واضع اصبع در ارتفاع



اکثر از معتدل باشد و سبب او شدة حاجت باو مطاوعت آلت است
و ثامن منخفض که آن مقابل شاهق است و سبب او قلت حاجت
بترویح است و گاهی سبب عصیان آلت اعانت قلب حاجت میکند
و تاسع معتدل در شهوق است و انخفاض و مرکبات نبض را اسمائی
ستة است اول عظیم و او نبضی است زاید بحسب طول و عرض و
ارتفاع و سبب او شدة حاجت بترویح است باو فوز قوت و مطاوعت
آلت که مراد ان عرق نابض است و ثانی صغیر و او مقابل عظیم است
و سبب او نیز مقابل سبب عظیم است که قلت حاجت بترویح است
یا ضعف قوت و عصیان آلت و ثالث معتدل است در عظم و
صغر و رابع غلیظ است که آن زاید بحسب عرض و شهوق است
و سبب او جمع اسباب عرض و شهوق است و خامس نبض دقیق است
که او مقابل غلیظ است و سبب او اجتماع ضیق و انخفاض است و
سادس معتدل است بین الغلیظ و الدقیق و رابع از اقسام تسعه
نبض جنس ماخوذ از قوام آلت است که آن عرق نابض است و
آن سه نوع است اول لین آلت است و او نبض قابل اندفاع
اصبع خامر است بسهولت و سبب او اسباب مرطبه است و مرطب
یا طبیعی است مثل غذاء معتاد و یا مرطب مرضی است مثل استفاء
و یا مرطبی است نه طبیعی و نه مرضی مثل استحمام و استعمال آب در اعضا
ثانی صلابت آلت است و این مقابل لین آلت است و سبب او سه
چیز است اول برد بجمد و ثانی یبس جرم عرق نابض ثالث عدم
عرق بجهتی از جهات چنانکه در تجرانات می باشد و ثالث میان لین و

صلابت است و خامس از اقسام تسعهٔ نبض ادراک و احساس از امور دراز
لاصه است و این نبض سه است اول حار است و سبب او از اسباب محتقن
است و ثانی برودت آلت است و سبب او از اسباب مبرد رديه است
و ثالث معتدل میان حرارت و برودت است و سادس از اقسام
تسعه نبض خلا و امتلاء عرق نابض است و این نیز سه است اول
ممثل است و آن نبضی است که واضع اصبع می پندارد که عرق نابض متحرک
و مملو از رطوبت است و سبب او از اسباب سعهٔ امتلاء است که
مقرر داشته اند و ثانی خلا آلت و عرق نابض است و این مقابل امتلاست
و سبب او از اسباب خلاست و ثالث معتدل که میان خلا و امتلاست و
سابع از اقسام نبض کیفیت قرع یعنی کوفتن عرق است مر اصابع کیفیت
نبض را و این سه قسم است اول قوی و آن نبضی است که مقادم حس واضع
اصبع است عند الانبساط و سبب جمیع اسباب قویست مثل غذا معتدل زیرا که
اگر غذا بسیار و بشوق واقع شود موجب قوت نیست چه اگر فاسد و متغیر
شود موجب ضعف است مثل اشربهٔ معتدله و فرح موجب قوتست و ثانی
نبض ضعیف است و این مقابل قوی است و سبب او هر چه موجب ضعف
باشد زیرا که اسباب مندرج است درین جمله و ثالث معتدل در قوت و
ضعف است و فرق میان این معتدل و سایر اعتدالات نبض اینست که
اعتدالات مذکوره افضل احوال نبض اما اعتدال میان قوی و ضعیف
افضلیت ناقص است از قوی زیرا که هر چند در امور ملایمه امزجه
طبیعی را قوت و لغزتر باشد و ثامن از اقسام تسعهٔ نبض اسنوا و اختلاف
نبض است و این دو قسم است اول نبض مستوی است و آن نبضی است





مشابه در جمیع نبضات خود در هر دو جزو از نبضهٔ واحده که هر آینه
نبضهٔ مرکب از دو حرکت است که انقباض و انبساطی باشد و سکون
متخلل بینهما بمذهب اصح عند الاطباء و انکس که معترف بسکون است
بواسطهٔ کمال خفاء عدم ادراک مسلم نخواصه در رشتهٔ عامتر از آنکه
مشابه در جزو واحد باشد یعنی در موقع اصبع واحد واقع شود
و یا نشابه در اکثر از جزو واحد باشد یعنی در موقع اصابع مشابه
چون مقیس الیه نزد اطبا اصابع اربعهٔ معتدله انسانی است و
سبب در نبض مستوی جریان اسباب نبض است بر مجرای طبیعی و
ثانی مختلف است و او مقابل مستوی است و سبب او سه چیز است
اول ثقل ماده یا ثقل طعام ثانی مجاهدهٔ قوت با مرض و شدت مرض
و ثالث وارد منافی مثل نزع کاه ناگاه و این قسم که مختلف است
منقسم بر دو قسم میشود اول مختلف منتظم است و اختلافش بر یک حال
است و محافظ یک دوره دو دو و زیاده است و سبب او ضعف
سبب اختلافست و ثانی مختلف غیر منتظم است و آن نبضی است که حفظ
دور در و نیست و سبب او دو چیز است اول شدت اسباب اختلاف
و ثانی کثرت سبب و بعضی مختلف منتظم را از قسم تاسع از اقسام تسعه
نبض دانسته اند و او قسم نبض مختلف است و تاسع از اقسام تسعه نبض
معرفت وزن است و در دانستن سقاوی وزن درین مقام موقوف
بر مقدمه ایست و آن مقدمه اینست که حکما گفته اند که در نغمات
طبیعت موسیقاری است زیرا که چنانکه صناعت موسیقی تمام تالیف
نغمات است بر حسب حدت و ثقل و باو دادن ایقاع مقدر مر آن مدت

که متخلخل میشود و فقرات او و همچنین است حال نبض که عرق متحرک و حرکت
انبساطی و انقباضی است که نسبت از منه سرعت و ثقل تواتر بسبب
ایقاعیه است و نسبت احوال او در قوت و ضعف و در مقدار حرکت
همچون نسبت تالیفیه است و همچنانکه از منه ایقاع و مقادیر نغمات
متفق و لذیذ می باشد و گاهی غیر متفق و غیر لذیذ همچنین است اختلاف
در نبض که گاهی منتظم و گاهی غیر منتظم می باشد و نیز نسبت احوال
نبض در قوت و ضعف و مقدار گاهی متفق می باشد و گاهی غیر
متفق و جالینوس درین مقام تحقیق دارد و میگوید که مقدار محسوسا
از مناسبات وزن است که ربکی ازین نسبت اربعه موسیقاریه
باشد و این را درین تحقیق بکمال و تمام موجب تطویل است در کلام و
باجمله باید دانست که همچنانکه جنس تامن از اقسام تسعه است و
اختلاف نبود که آن قیاس حرکت با حرکت بود و سکون با سکون و
وزن در نبض قیاس حرکت است با سکون و قیاس سکون است
با حرکت بروجهی که مذکور شد و نبض موزون دو قسم است اول او
جید الوزن و آن نبضی است که سبب او از اسباب جاریه بر مجرای
طبیعی است از ماسکه و مغیره و غیر ذلک جمیعا و قسم ثانی رتی الوزن
است که مقابل جید الوزن است و اسباب او نیز مقابل اسباب
جید الوزن است یعنی بر مجرای طبیعی از مذکورات نیست و این
سه قسم است اول بتغیر الوزن است و آن نبضی است که وزن او در
سن بلوغ صاحبش باشد همچنانکه صبی را وزن سن شباب و ثانی میزان
الوزن است مثل انکه صبی را وزن نبض شیخ باشد و ثالث خارج



از نبض است و آن نبضی است که مشابه وزن هیچ سنی از انسان نیست چنانکه
وزن مرتعش و سبب نبض ردی الوزن یا نقصان در احوال سکون است
و آن زیادتی حاجت است بترویح و یا نقصان در احوال حرکت و آن
زیادتی ضعف است و عدم حاجت و نیز نبض بر یکی از اقسام ثلثه میگردد
زیرا که سبب نبض یا شدید است یا ضعیف است و یا اشد زیرا که سبب
ضعیف یا شدید مجاور الوزن است اگر قوی و بشتد باشد بان الوزن
است و اگر اشتداد او اکثر باشد خارج وزن او است [illegible]
[illegible] و احوال او هفت قسم است قسم اول لون است
و اصول او پنج است اول صفرة که زردی است و این رنگ باعتبار شدت
و ضعف شش مرتبه دارد و مرتبه اول تبنی یعنی کاهی که در رنگ مشابه آنست
کاه است و سبب او قصور در هضم کبدی است و مرتبه ثانی اترجی است
یعنی برنگ ترنج و سبب او نیکوئی حال هضم است و ثالث شقره است
که آن رنگ زرد لیست مایل بسرخی و سبب او زیادتی حرارت است و
رابع اصفر نارنجی است و حرارت او اشد از حرارت اترجی است و
خامس ناری است یعنی آتشی و سبب او شدت حرارت است و سادس
زعفرانی است که از اخضر نامع می باشد و آن صفرت زردی شیخ است
بمثل شیرهٔ زعفران تابره و ثانی از اصول لون حمرت است و او
را چهار مرتبه است اول اصهب و آن رنگ بشقره مایل است و حمره او
سبب او غلبه خون رقیق است و ثانی اول صابغ و یا ملاقات صابغ
در طریق زیرا که ملاقات صابغ قوی موثر است در حصول صبغ و هیچ
الوان و ثانی وردی است و سبب او زیادتی خون است و ثالث احمر

فانی ہست وسبب او غلبهٔ خون غلیظ ہست ورابع افتم ہست وسبب او
غلبهٔ خون ہست کہ اغلظ واغلب از سابق ہست وثالث از اصول خمسه
خضرة ہست واین لون پنج مرتبه دارد مرتبهٔ اول فستقی ہست واین
صفرنی ہست مخالط باسودای اندک وسبب او برد ہست وثانی اسماني
بنفش ہست یعنی برنگ اسمان واین رنگ سودای مخالط بسفیدی
ہست وناظرگمان می برد کہ کبود یا رنگ اسمانست وحال آنکہ اسمان را
رنگ نیست بواسطهٔ آنکہ بسیط ہست وہرچه بسیط باشد از رنگ
مبرّا ومبرّہست وعلی هذا القیاس درجمیع بسایط صرفه وحالا تشبیه
بجسب کہ خود ناظر نموده کرده ہست وسبب او بردی شدید از
ویا شرب او دویه ثالث از مراتب خمسه رنگ نیلجی ہست واین
رنگ از زردی سوداشدّ ہست از لون اسمانجونی وکمتر از زردی
بیاض ورابع کرانی ہست یعنی رنگ کندو سبب او احتراق شدید
ہست وخامس اوزنگاری ہست وسبب او احتراق اشدّ از احتراق
کرانی ہست واصل رابع از اقسام لون سوداہست واو برچهار مرتبه
ہست اول اسودی کہ برزدی میزند وسبب او سودای صفراویست
ثانی اسودی کہ تبرخی میزند وسبب او سودای دموی ہست وثالث
اسودی کہ بسبزی میزند وسبب او سودای صرف ہست رابع اسودی
مایل بیمانی ہست وسبب او سودای بلغمی ہست واین افادهٔ دو معنی
میکند یکی انکہ حصول او از احتراق بلغم باشد دوم انکہ سودائی
مخالطه بلغم باشد واسباب بول اسودی از هیچ چیز ہست اول شدهٔ احتراق
ثانی شدهٔ برد وثالث فنای حرارت غریزی رابع اندفاع مادهٔ سودا



برسبیل تحکم خامس تناول صابغ بصفت سواد وقسم خامس از اقسام لون بیاض
ہست وبیاض را بردو معنی اطلاق میکنند یکی بر رقیق صافی منعطف کہ خالی
ماورای خود نباشد در ابصار وثانی بر لون مغرق بصر مثل عاج واین وکاغذ
وامثال اینها واین ابیض یعنی اول را سبب برد خالص ہست وعدم نضج
زیرا کہ دلالت بر عدم وقوع اعظم کمیدی میکند والا بایستی کہ در قاروره
فضلات ظاہر بودی ومندفع سدهٔ بلغمی وابیض یعنی ثانی را سبب اندفاع
مادهٔ ابیض ہست کہ فضلات بلغمی صرف ہست واز انوان بول لون مرکب
ہست مثل بولی شبیه بغسالهٔ گوشت تازه مشابه بخون کہ در آب حل شده باشد
وسبب او ضعف حکر ہست یا کرده ویا بسیاری خون در بدن ویا شبیه بزیت
کہ برزدی وصفرت مخالط باشد بمثل آش سلیقه کہ جغندر ہست یعنی شوید
جغندر کہ آب جغندر در او محبوس ہست وسبب او دو بال یعنی کہ اخلاط عفونی
ہست از اعضاء یا سبب متفرغ سواد کہ سرمه ہست ویا شبیه برنگ ارغوان ہست
واین بحرانی ہست کہ مشوب وممزوج نبود ہست زیرا کہ این رنگ در خارج
از سرخی وسیاہی حاصل میشود وسبب او احتراق مرتبین صفرا وسودا ہست
قسم ثانی از اقسام دلایل بول قوام وست واین سه قسم ہست اول رقیق و
او صفت چیزہست اول عدم نضج ثانی سدهٔ ثالث ضعف کرده ومجاری
بول کہ حدت نمیکند الا رقیق را ودفع نمیکند الا رقیق را ورابع بسیار
خوردن آب یا جامس مزاجی در غایت برودت کہ ہرچه قوای حاره را
فضول منجمد میشود وآنچه رقیق ہست آنرا از سال نمیکند وسادس
اطراف مادهٔ از سالک نابذہ ہست سابع اندفاع رطوبات بدقیقه ہست قسم
دوم از اقسام قوام غلیظ ہست وسبب او کثرت اخلاط وعدم نضج ہست

وقسم ثالث معتدل میان رقیق وغلیظ ست وسبب او نضج فاضل ست قسم
ثالث از اقسام دلایل بول صفاو کدورات اوست واین سر نوع ست اول
کدر ست وسبب او ارضیه مخالط بریح ست یا مایه ثمانی صافی ست وسبب او
مقابل سبب کدورت ست وثالث معتدل ست میان کدر وصافی وسبب او
متوسط ست میان هر دو قسم رابع از اقسام دلائل بول رایحه اوست واین
ششش ست اول بول عدیم الرایحه که قوت شامه احساس رایحه نمیکند وسبب او دو چیز
است اول برده مزاج که مانع از متضمنست وعدم حصول رایحه بدین
سبب وثانی فضای حرارت غریزی است زیرا که او ست لوثرد رطوبات
بدن وتاثیر او رایحه حاصل میشود وثانی بوی بد ست وسبب او دو چیز ست اول
قرحه باطنی وثانی عفونت وثالث از اقسام رایحه بوی نرش ست او نیز دو چیز
است اول تاثیر حرارت غریبی در اخلاط بارده بجسب جوهر وثانی حرارت
غریزی ورابع از اقسام رایحه حلاوت مائل ست وسبب او غلبه خون
است وخامس از اقسام رایحه بول بوی شدید ست وسبب او بسیاری
صفرا ست وسادس بوی بد شدید که ناشی از حموضت میشود وسبب او
کثرت سودا ست وقسم سیم از اقسام دلایل بول زبد یعنی کف بول ست
واو نیز بلون ودلالت بر احوال میکند همچنانکه بالوان سابقه بر ذات بول دلالت
بر احوال که در زیر اگر کف بول زرد ست دلالت بر تیز قان اسود وصاحب
میکند وسبب او اخلاط سود ست یا صفرا همچنانکه بول بجسب لون دلالت
میکند بجسب کمیت وصفر در اجزای بول وحدوث حباب فوق بول نیز دلالت
میکند بر کمیت او کف ودلالت بر احوال میکند وعدم نضج وبقلت
وکثرت کف نیز دلالت بر احوال میکند وکثرت او دلالت بر وفور بسیاری

ماده میکند

ماده میکند وطول بقای او بر سر بول ودلالت بر لزوجت ماده میکند و
قسم ششم از اقسام دلایل بول رسوب ست ورسوب عبارت از جوهر یست
غلیظ که در قاروره از رقیق متمیز باشد اگر چنانچه این جوهر غلیظ متشکل
بشکل قاروره ست اورا در اصطلاح این فن رسوب راسب می نامند
واگر این جزو غلیظ متعلق بوسط از جهت ونسبت باوعلی السویه است
اورا معلق می نامند واگر جزو غلیظ بر فوق اجزا مشاهد میشود اورا
غمام می نامند تشبیها للفهم واستدلال از رسوب بر صفت وجهت
اول از جوهر اوست باین طریق که دانسته شود که طبیعی ست یا غیر
طبیعی اما طبیعی املس انضض ست که متصل ومتساوی ومتشابه الاجزاء
باشد واین بول وقاروره اصحاست واز میان الوان که مخالف انضض
موصوف بصفات مذکوره باشد بهترین وآن احمر ست وبعد ازان
اصفر وبعد ازان زنجی وازمشابه مدی وبلغم خام ست ومدی مخالط
خام ست بدو صفت یکی آنکه در مدی نتن وبوی بد ست ودر خام
بوی بد نیست وفرق دیگر میان خام ومدی آنست که خام بملاقات
مائیات منبسط نمیشود واجزای آن از هم جدا میگردد ولیکن مدی
بمجرد ملاقات بامائیات از هم گسسته ومنبسط میشود ودر رسوب خام
لطافت وتشفیف نیست ورسوب طبیعی شفاف متخلخل ولطیف است
وهر جا که حرکت متخلخل قاروره کند منبسط میشود سیر بطی بسرعت
متنزل نمیشود واگر نضج دارد واصل متنزل میشود ورسوب دلیل نضج
مادی میشود وآنچه مادی نیست اکثر مفرد خالی الاز رسوب است
وآنچنان نیست که در عقب بول بافعل در قاروره رسوب موجود

باشد بلکه حصول رسوب بعد از مکث در قاروره هست وسبب رسوب
قسم چهارم و نضج طبعی هست و او رسوب غیر طبیعی منقسم به یازده قسم هست
اول خراطی و او شبیه بقشر هست و دیگر قشوری و آن بر اقسام هست
و از جمله آن صفاقی هست که عجب اجزا کبیر هست و لون سپید و
سرخ می باشد و این دلالت بر افراز و انقطاع اعضا اصلیه میکند و این
نوع بدترین اصناف رسوب هست و معالجش ابعد هست از علاج
و دیگر از قشوری آنست که اقل از او باشد در سخن و غلظ و در قطع
منفصل باشد و اگر عجب لون احمر باشد از اگر سنی می ماند و مشک
نیز میگویند زیرا که از روی تشبیه بگرسنه می ماند و گرسنه جنسی هست از
جوب کلاغ تر و ماش هست و خورد تر از نخود و او را اهل سمرقند و ترکان
برباق می مانند و او علف گاو هست و گاو را خوب فربه می سازد و او به
سرخ میشود بعد از رسیدن بحد انتها و این رسوب دلالت بر احتراق
در اعضای جگر میکند یا کرده یا دلالت بر اعتراف خون میکند و اگر عجب
رنگ سرخ نیست اما سفید هست او را خالی می مانند بحبت مشابهت
بسبوس و این رسوب دلالت بر جرب مثانه میکند یا ذوبان بعضی از
اعضا و قسم ثانی از اقسام رسوب شبیه بزر بنج سرخ هست و او را سوفاق
نیز می مانند و او نیز دلالت بر احتراق خون یا ذوبان اعضا یا جرب
مثانه میکند و ثالث از اقسام طحی هست و سبب او آنچه در کرسنی مذکور
شد و رابع وسخی هست و او اکثر دلالت بر ذوبان میکند چنانکه در آخر ذکر
و کاهی دلالت بر اندفاع مادهٔ وسخی میکند و خامس مدتی هست و او دلالت
بر قرحهٔ منفجر میکند و سادس فحلی هست که او را تشبیه بآب پنبی کرده اند در





قوام ولون نیز و او دلالت بر خلط نام مرکب العوام میکند و غلظ و
رقت یا دلالت میکند بر بسیاری این خلط در بدن یا دلالت بر این میکند
که مندفع از عضوی مخصوص بشود و سابع از اقسام رسوب شعر
است یعنی خلط در صورت رطوبات مستطیل متقدد بمثابه شعر منفصل
و منقطع میشود که فاعل او در این عقد حرارت هست و ثامن از
اقسام رسوب چیزیست شبیه بخمیر محلول در آب و این قسم دلالت
بر ضعف معده میکند و سوی هضم و کاهی حصول این نوع بول
بواسطه خوردن لبنیات نیز می باشد مثل پنیر و غیر ذلک و تاسع از
اقسام رسوب رملی هست و این دلالت بر ریک و سنگ مثانه میکند
و آنچه از این جمله سرخ هست دلالت بر سنگ و ریگ کرده میکند و ابیض مفید
دلالت بر سنگ و ریگ مثانه میکند و عاشر از اقسام رسوب رمادی هست
و این دلالت بر مادهٔ بلغمی مده میکند که در طول مکث هر دو را تغیر
در لون و تقطیع اجزا حاصل شده هست یازدهم از اقسام رسوب
علنی و سوی هست و اگر چنانچه عجب اجزا شدید الاختلاط هست
و امتزاج دلالت بر ضعف جگر میکند و اگر از ان در اختلاط خود
تر است دلالت بر جراحت در مجرای بول میکند و اگر متمیز هست
و اکثر از مثانه هست و قضیب و استدلال باین از کیفیت باعتبار
کثرت یا باعتبار مقدار در صغر و کبر در جزء منفصل همچنانکه خراطی
و استدلال بر وی از کیفیت او یا باعتبار لون هست و آن اعتبار مذکور
شد و یا باعتبار زایحه هست و آن نیز سبق ذکر یافت و استدلال بر او
از وضع اجزا او می باشد زیرا که علاست و استوا در رسوب محمود و یکی

است و در رسوب مذموم بد است و پریشانی اجزاء رسوب در قارورهٔ
دال است بر ریح و ضعف هضم و استدلال از امکان رسوب کم را
ثلاثه مقرره است از غلیظ و معلق و راسب که فوق و وسط و تحت است
و سابقاً مذکور شد و سبب در انکه غلیظ است قلت نضج و تصعید
و سبب در انکه معلق است قلت سبب مذکور بین است و سبب
در انکه راسب است واورا در رسوب طبیعی اول است بر نضج و در
رسوب غیر طبیعی مذموم است و دال است بر شرارت ماده و استدلال
بر رسوب بر نضج آن است که هرگاه بول در قارورهٔ کنند لکنی رسوب
پیدا کند و این علامت نیکوست بر نضج و اگر در رسوب و تسفل بطی
باشد این علامت نیک نیست و دلالت بر خلاف نضج میکند و عدم آن
و استدلال از هیئت اجزاء مجتمع بول در قارورهٔ نیز می باشد زیرا که اگر اجزاء
فضول یا بول شدید است و دال باشد بر انکه سبب در کبد است و در ماوق
او و اگر اجزاء بول از فضول متمیز است دال است بر ان که از قضیب و اصل
و حوالی اوست و توسط اختلاط فضول در رسوب دال بر توسل احوال
رسوب است در نیکی و بدی و قسم سابع از استدلال احوال بول کثرت
و قلت بول است و این سه قسم است اول قلت مقدار بول است و این
دال بر ضعف قوت است و یا تحلیل بسیار و یا صرف ماده بجهت دیگر و این
منذر بابطال است که خواهد شد و یا منذر است باستعداد استسقا و ثانی
کثرت مقدار است و این دلالت بر زوال یا استفراغ فضول دارد
یکند و ثالث متعدل المقدار است بین القلیل و الکثیر و سبب او جریان
اسباب بر مجرای طبیعی است و دانستن این سبب که بول در امراض بارده

کاهی احمر است چرا است از اهم مهمات و سبب او چهار چیز است اول
شدهٔ وجع و الم زیرا که وجع جزایست و خون را بعضو ملوف بفرستد
اصلاح العضو الملوف و تحلیل میکند صفرا را بهمانکه در قولنج بارد
ظاهر میشود و ثانی سده کرز غلیظ بلغم واقع باشد در مجرائی که میان
جرب و امعاست زیرا که سده مانع از انصباب صفرا است با معاء پس
مضطر و محتاج بمرافقت واعانت بول میشود چنانکه در قولنج ثالث
ضعف حکم یافته و قصور قوت هر دو از تمیز میان مایز و
خون در بین حین لون بول مشابه خواهد کوشت تازه است زیرا که
در کوشت مکث کرده و چون خون ناشکی حاصل شود نشسته او شبیه
نشسته کوشت تازه نیست و در وقت شستن او خون کمتر از
ترشح میکند و رابع طول مدت احتقان بلغم است در عروق پس
بدین سبب رنگ بول متغیر است بجانب خون چه عفونت حاصل
کرده است چنانکه در آخر تب ربع می باشد و سبب سفیدی رنگ در
صفرائی مزاج دو چیز است یکی آشامیدن آب بسیار و ثانی اضعاف
و کردن ماده صفراوی از مسالک معتاده بول و میل نمودن بجانب
دماغ و اعالی بدن و اگر با او منضم اخلاط عفن باشد علامت وخامت
حدوث سرسام است و این در حمیها و تبهای صفراوی حاره
واقع میشود و بسیار بد رست و اما اگر میل با عالی نکند و مخالط بول
نیز نباشد ما در معرض حدوث سج است
و برازما خوذ از شیر زیست کردن عبارت از بیرون رفتن
بصر است جهت قضای حاجت و مرفوع را باین مناسبت برای

کاهی احمر است

نامیده اند و استدلال بر براز وجوه کثیره مختلفه است یکی از وجوه
کمیت و مقدار او بسته و دیگری قوام و دیگری لون و دیگری رطوبت
او در انتفاخ و خمود و دیگر وقت و دیگر اصوات خارجه عند الوزع
و دیگر رائحه او و دیگر زبدیت و غیر زبدیت و دیگر رطوبت و یبوست
و صلابت و لین اما کمیت یا در جانب کثرت است یا در جانب قلت
زیرا که براز اگر اکثر از طعوم باشد دلالت بر کثرت اخلاط میکند
و یا دو بان اعضا و اگر اقل از مطعوم است دلالت بر قلت اخلاط
میکند و یا و دلالت میکند بر احتباس در معای اعور و خون فیزنگ
و این منذر بقولنج است یا ضعف دافعه و اما استدلال از قوام
اگر جنانچه سیال و رقیق است دلالت بر سده میکند یا سوی هضم
یا ضعف جذب اول و مراد بجذب اول اعم از عروق البیت که محل مرور
اغذیه و اشربه است و کاهی بسبب نزلات یا سافل یا بواسطه تناول
مرطبات است از خواکه و نیز از برای زنج کاهی دلالت بر دو بان اعضا
اصلی میکند و این را شاهد عدل زیادتی نتن رائحه است و
کاهی لزوجت در براز بواسطه تناول اغذیه لزجه است و از جمله
مایستدل به لون براز است و رنگ طبیعی او ناری خفیف است
و اشتداد ناریت بر دو دال است بر غلبه صفرا و مراد بنار یت آنست
که رنگ او باشد چه آتش بحسب ظاهر صفرت مشعع بر و غالب است
و چون در بدن صحت باشد و معده ضعیف نباشد و در جمیع
افعال خود سالم باشد فضله منفصل از کیلوس بر این وجه است و
نقصان از دو در لون ناری دال بر نقصان هضم است و یا از



براز دلالت میکند بر سده در مجرای مراره و یا دال بر انفتاح و بسیله یا
قرحه است اگر براز قیحی باشد و رائحه قیح و مدت بر و غالب باشد و یا
کاهی بسبب دفع طبیعت مر خلط ابیض را نیز می باشد و از این جمله
و تدارک ریاضت منتفع میشوند و از لون بول معلوم است زیرا که
در استدلال همچنانکه از بول و از قوام او و لون او و غیر ذلک بر احوال
بدن جاریست همچنین استدلال از براز بر و جه استدلال بول بر احوال
بدن و مزاج جاریست و اما انتفاخ براز مثل زیل بقراقر دلالت بر
کثرت ریح میکند و اما استدلال بوقت او اگر خروج بسرعت بهت و از
عادت زود تر دلالت بر کثرت مراره که صفرا بهت میکند با ضعف
ماسکه و اگر خروج بطی باشد دلالت بر ضعف حاصره و برد معا میکند
و اما دلالت از جهت عدد خروج غلظا و دلالت بر ریاح قوی میکند
و هر چند قوی تر باشد بمقدار آن دلالت بر ریح و یا قوت دافعه یا بر مجموع
میکند و اما استدلال از رائحه بر این وجه است که اگر زیادتی رائحه کریهه
در براز هست یا از رطوبات اعضاست یا از شدت عفونت و حرارت
زیرا که در رطوبات هر جکاه که ابخره رديه محتقن شود موجب تعفن
رطوبات میشود و حرارت و اگر نتن رائحه در براز نیست دلالت بر
عکس این میکند و اما استدلال بر کف براز بر این وجه است که اگر در براز
غلبه کف باشد دلالت بر غلبات و جوشش میکند بسبب شدة حرارت
یا بر کثرت مخلطه ریاح دلالت میکند و اما استدلال از یبوست و
صلابت براز بر این وجه است که براز یابس صلب دلالت میکند بر قلت
بسیار یا بر بسیاری اذا براز بول چه هر کاه که رطوبات بطریق دیکر

صرف شود در اثقال بیوست وصلابت غالب میشود یا بیوست بواسطه
کثرت حرارت باشد چه حرارت لطیف رطوبات میکند پس
در برازیوست وصلابت باشد و یا دال است بر تبادل اغذیه یا بانه
و یا دال بر طول لبث غذا است در امعا و این یا بواسطه ضعف قوت دافعه
است و یا بواسطه عدم وصول ممد در خروج براز است و یا طول لبث
بواسطه عدم انضباب مراره دلیخ است چون مبنه براز کم صفراست بعد
از اخذ اب کیموس انجانب جکر منفقود باشد هرآینه خروج تقضای حاجت
نباشد و علامت آن اینست که اکر دفع شود در واثر رطوبت کمتر باشد
و اکر بسبب مکث سده در مجرای مراره باشد لون براز سفید خواهد بود
زیرا که صبغ براز که از صفراست بواسطه سده انضباب نیافته لاجرم
لون براز سفید است و باید دانست که براز طبیعی آنست که مشتمل
الاجزاء باشد و ثخن و حجم او مثل عسل است و مسهل الخروج است
چنانکه نابض و صلب نیست و لیخ ندارد زیرا که انضباب صفرا بدان
از مقدار طبیعی نیست و لون او مایل بصفرة است و رائحه کریهه شدیده
ندارد و عدم الرائحه نیز نیست که این نیز اکر باشد از طبیعی خارج
است و قراقر و تنی از ریح و نفخ بسیار است نیست چه اکر بان صفت
باشد و غالب بر حاجت و صفت عاضه میکند و زبد نیز ندارد زیرا که
زبد نیز متفرع از نفاخت و عدم تمامی فعل معده میشود و مقدار
براز طبیعی متفاوت ماکول است **مقال سیم در بیان حفظ حرارت**
**غریزی از رطوبت غریزی** بدانکه ابدان انسان سریع التحلل است
و اکر بدن از بدل ما یتحلل و اصل بدن نشود در معرض فنا است



و مدتی که مطلوب است باقی نماند و اکرچه مدت بقای مطلوب که حیات
طبیعی می‌ماند این نیز بر سبیل ندرت است چه از افراد انسان قلیلی
مدت حیوت صد و بیست سال میشود از هزار یکی معلوم نیست که
باین سن رسد و این نیز اکر مفاسد خارجی وارد نشود لیس الا بهم
است از بدل ما یتحلل که ممد رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزیا
است باشد که بعدلی که در افراد اکثری نسبت واصل شود و
این نیز بر تقدیر عدم وقوع مفاسد خارجی است که آن قتل
و غرق و امثال آن است و هلاک بر حفظ حرارت و رطوبت
غریزی است از نقصان و تعفن چه تمامی افعال که احتیاج
باو ست در بقای ابدان مثل جذب و دفع و امساک و هضم است
و نهایت طبیب مصروف همت حفظ او می باید که باشد چنانچه
سابقا شمه مذکور شد که نسبت رطوبت غریزی نسبت فتیله
روغنین است و نسبت حرارت غریزی نسبت نار است که فتیله
باو مشتعل است چه هرکاه از روغن نقصان شود در اشتعال
نیز میشود و چون روغن تمام کردد نار تمام فنا میشود و لیس همین
فنای رطوبت مستلزم فنای حرارت است که آن موت طبیعی است
و باید دانست که تحقیق سخن درین مقام آنست که رطوبت غریزی
که حرارت غریزی باو قایم است دو نوع است از آفات طاری
میشود و هریک ازین دو آفت را سببی از داخل بدن است و سببی
از خارج بدن اما سبب داخلی آفتین حرارت غریزی با فراط است
که سبب تحلیل رطوبت شود و حرارت غریبی متولد از خلط و غیر آن

موجب تعفن رطوبت است و سبب خارج مثل هوائی که محلل و
معفن باشد و مادام که این رطوبت باقی است و صلاحیت قبول
حرارت غریزی دارد وجود طبعی منقض فیضان حرارت غریزی است و
چون رطوبت فانی شود یا فاسد گردد و هر یک استعداد قبول فیض
حرارت نیز باطل شود وجود طبعی نیز منقطع گردد و چه فیضان مشروط
بصلاح استعداد است پس نهایت و غایت سعی طبیب رعایت حفظ
حرارت و رطوبت غریزی است بقدر وسع و دوام رعایت او
بروجهی که حرارت و رطوبت غریزی خلل پذیر نباشد ممتنع است زیرا که
موت طبیعی هم افراد انسان ناضروریست و این بحث در مواقع
خود تحقیق یافته است و کمال حفظ صحت و تعدیل امور ستة
است کول تعدیل مزاج است و دیگر اجتناب یا تناول و دیگر
تنقیه یا فضول و دیگر حفظ ترکیب و اصلاح روح و هوای مستنشق
و اصلاح ملبوس و تعدیل حرکات بدن و نفسان و ازین جمله
است تدبیر نوم و یقظه و کلام و هریک ازین امور مذکوره
در معتدل المزاج خال از سقم است و غیرش را قیاس بحسب
قوانین طبی بر مزاج معتدل است و الله اعلم مقالة چهارم در بیان
تدبیر مرض مراد بریاضت حرکت ارادیست که صاحبش باو
محتاج نفس عظیم متواتر باشد و موقف مستقل او مامون از بسیار
امراض بادی است و آنچه تابع ماده است از آفات اگر باقی
تدبیر باید صواب باشد و این مشروط بوقت استعمال و خلاء طعام
بعیده است زیرا که اگر مقارب تناول غذا واقع شود موجب



فساد غذا است و آن موجب ضعف و اگر بر خلاء واقع شود موجب
تحلیل بسیار است و شرف بحسب تحلیل در مواد صحیحه و این نیز رذالت
پس ریاضت در وقتی باید که خلاء و ملاء در معده بر وجه اعتدال باشد
و غذای ماکول بمرتبه کیلوس رسیده باشد و در ریاضت حرکت از
ضعف بقوت باید و لیکن بتدریج نه دفعی که در اول و هله بشدت
حرکت کند و سبب احتیاج بریاضت آنست که انسان از ماکول ایمن
نیست و آنچه ماکول میشود از اغذیه تمام آن جزو متقدی نمیشود
زیرا که در هر نهضی فضله در بدن می ماند که ازان بتکرار و فضلات
کثیره در بدن مجتمع میشود و اگر به تحلیل نرود موجب امراض
کثیره است و اگر در رفع فضلات حاصل همیشه ندارک بایراد
سهل از جند و جه نیک نیست یکی آنکه طبیعت معتاد شود در دفع
فضله و موذی بعینه مسهل کمی این دفع نتواند کرد و این موجب
امراض است و دیگر اکثر ادویه مسهله را اخراج خلط از بدن بقوت
نمی است و بتکرار ایراد مسهلات با وجود اخراج مفسدات مفرط از
کیفیات نمی در بدن چیزی ماند و هر روز ایام از ایشان امراض دیر
متولد میشود و سخن بقراطست که الدواء کالصابون یعنی دوا مانند
یعنی صابون جامه را هر چند بسیار دارد و بکار نخسته نیز میکند
همچنین است دوا بجان آدمی و سخن بقراط است که
الدواء کالصابون جزی محتاج الیه که کفایت تحلیل مواد فاسده
کند و غایله مذکوره ندانسته باشد آن ریاضت است بر وجه اعتدال
در رعایت وقت و بحسب کیت و کیفیت است و مشتمل بر منافع

کثیرهٔ دیگر نیز هست که آن انتقاش حرارت غریزی است و تصلب
مفاصل عضلات و تقویت و توسیع مسام که سبب سهولت تحلیل
الجمله محتاج هست بتحلیل او و غیر ذلک من المنافع میشود و بسیارات
که تارک ریاضت را امراض ردیه طاری میشود مثل دق و این را
سبب ظاهر مختفی هست زیرا که حدوث حمای دق خالی از دو حال
نیست یا آنکه انتقالی هست مثل سل و بعضی حمیات دیگر و یا آنکه
در حصبه و غیر ذلک و یا اصلی هست مثل آنکه بر جرم قلب حرارتی قوی
شد و شروع در افنای رطوبات محموده کرد و اما ناشی از ترک ریاضت
حاصل بظاهر عقل ازین ادا میکند مگر آنکه بواسطه ترک منتقل برطوبات
محموده شود و بتدریج شروع در افنای ایشان کند و انواع ریاضت مختلف
است مثل سباحی و خود را بر سبیل محکم از درخت آویخته تحریک کردن
چنانکه عورات میکنند و ازار اجیح می نامند بس واجب بر مرتاض تفقد
و استعمال حرکات هست و هر عضوی از اعضا را ریاضتی هست مختص بآن
عضو مثل ریاضت آلات نفس که بصوت هست کاه تقیل و کاه خفیف
و کاه بجهر و کاه خفی و درین ریاضت فم و لهات و لسان هم هست زیرا که
درین حین هم متحرک اند و علی هذا القیاس و از قوانین علاج آنست که
عضو ضعیف را ریاضت فرمایند خلاف آنکه شخصی را مرضی دوائی هست که
آن عبارت از استلای فروق ساقین و عظم اوست واجب بروی آنست
که تحریک پای بسیار نکند بلک درین صورت ریاضت اعالی بدن می باید
کرد تا اثران یا ساقل بر سد پس ریاضت عضو ضعیف تابع ریاضت
عضو قوی هست و وقت ریاضت نزد فراغ بدن هست از فضول



غلظی و حین فراغت از بول و براز و بعد از انهضام غذا و آن قرب
بوقت غذای نان هست و آنچه دلالت بر هضم غذا میکند نضج بول است
و مشاهد حال قوام و لون اوست زیرا که اگر بسیار رقیق و بی رنگ باشد
دلالت بر فجاجت میکند و باید دانست که ریاضت بر استلاء سوء مزید
الضرر هست اما بضرر هست که از آنکه بر خلای متحفظ واقع شود و بهترین
اوقات ریاضت وقت اعتدال هوا هست و حرارت و برودت هیچ آنکه
در باب غذا سابقا مذکور شد و در مقدار ریاضت مراعات سه
چیز می باید کرد اول آنکه لون بشره از سرخی بصفرت نه انجامد و دام
که در مرتبه حمرتست هنوز وقت هست و ثانی حرکت هست و
آن مادامی که خفیف است هنوز وقت هست و چون بشدت رسد
ترک باید کرد و ثالث حال اعضاست عند الریاضة اگر منتفخ هست
مادامی که در انتفاخ زیاده میشود هنوز وقت هست و اگر بتجاوز
باشد ترک باید کرد و مرتاض را عند قطع الریاضة اقبال بر وضعی
موافق باید کرد و عضو مرتاض را بآن چرب باید ساخت و درین مقام
حصر نفس می باید کرد و هر یک از ین سه چیز که مذکور شد ازا فایده
هست اما اقبال بر دهن از جهت اسالهٔ رطوبت باعضا و تخلل آنست
و اما آنکه معرق باشد از جهت آنکه تشدید مسام کند تا تحلیل بسیار
واقع نشود و حصر نفس از جهت تقویت حرارت درباطن هست
منافع [illegible] و ازالهٔ بعضی امراض در و
مندرج هست و او صلب می باشد و این می باشد و صلب موجب استوار
و سفتهٔ عضو مدلوک هست و این موجب ارخای او و کثیر از و بعضی بسیار

گرفتن او که درشت باشد موجب ملال و خافت آن عضو است و معتدل
از و موجب فربهی است و خشن و درشت از دلک است که مالندگی
بدست خشن و خرقه خشن کنند و ملس آنکه بدست نرم و خرقه نرم
کنند و آنچه خرقه خشن و دست خشن کنند افاده جذب خون میکند
ران عضو و آنچه خرقه نرم و دست نرم کنند افاده حبس خون میکند
دران عضو و از انچه در مقاله ریاضت دانسته شد ممکن است بدلک
نیز حصول تکثیف عضو و تخلخل عضو کثیف و تصلیب لین و
صلب و جذب و حبس خون بطریق دلک و کاهی دلک را تقدیم میکنند
بر ریاضت و انرا دلک و کاهی دلک استعدادی نامند و این در وقتی
است که شخص را داعیه اختیار ریاضت است و کاهی اختیار دلک
بعد از ریاضت میکند و این را دلک استرداد میگویند و وجه تسمیه ظاهر است
چه دراول مقصود حصول استعداد از برای ریاضت است و در ثانی
تدارک آنست تا بقایای آنچه از اول مانده از مواد تدارک یابد و موجب
احیا نشود که آن عبارت از یافتن کوفتگی بواسطه تثقل اغذیه یا
تخلط از اخلاط بدن و تعبیر از و در عرف عوام جاندگی می کنند و دلک
استرداد را برفق و سکون می باید بر وجه اعتدال و بهترین
مالندگی آنست که دران استعمال ادهان محلله نیز باشد و در مواقعی
که مراد تحلیل مواد باشد مثل روغن یاسمین و زنبق و مثل
ذلک من الادهان مقالهٔ سوم در بیان دخول حمام و منافع و مضرت
و وقت هر یک باید دانست که انسان کامل الصحة النبیه را
احتیاج بتحلیل حمام نیست و اگر بحمام درآید می باید که مقصودش استفاده



حرارت لطیفه قلیله باشد و رطوبتی معتدل باستعمال آبهای ملایم نماید و
بگرم خانه در نیاید و از بخت گفته اند که صحیح المزاج را ممنوع است مکث
طویل کردن در حمام و استعمال آب فقدری می باید که موجب حمرة
بشره نشود و نه چندانکه موجب حرارت قوی گردد و مرتاض را دخول
حمام جایز نیست مگر بعد استراحت از ریاضت و واجب بر مستحم دخول
و خروج بتدریج است و می باید که استحمام بعد از هضم غذا باشد
و پیش از خلای مفرط مگر آنکه تحلیل قوی خواهد و صفراوی مزاج
باید که قبل از دخول حمام نان منقوع در آب فواکه مثل انار و ترش
شیرین اختیار کند و خود را فی الجمله از تناول اشیاء حاره و بارده
نگاه دارد تا بر بدا عضاء ریئسه نکند و اگر حار باشد موجب زوبان
اعضا نیز نشود و محموم را و صاحب تفرق اتصال دورم با
حمام مجوز نیست و هریک از اینها را سببی هست ما صاحب حمی را که
حمای عفنی باشد از زیاد در عفونت پیدا میشود و صاحب تفرق
اتصال را بجهت آنکه مقصود در معالجهٔ تفرق اتصال فراهم آمدن
و مندمل شدن عضو متفرق است و حمام موجب ارخاء و سبب عدم
اتصال و اندمال اوست و صاحب ورم را از دو جهت یکی ارخای
عضو و ارم و ریختن مواد و دیگر زیادتی عفونت عضو و ارم
حمام مسخن و مبرد و مرطب و مهیئ و نافع و ضار هم هست اما
هرکدام باعتباری زیرا که هرگاه که مکث طویل در و واقع شود اول
مسخن بهست و بواسطه طول مکث تحلیل بسیار میشود بعد آزان
مبرد باشد و چون رطوبات بتحلیل رو دیبوست حاصل شود

وچون استعمال آب بسیار کنند ومکث بسیار واقع نشود مرطب
باشد ونفع وضرر قریب علی هذا القیاس بنسبت ابدان که در انتفاع
وتضرر مختلف هست وحمام چنانکه منافع دارد مضار نیز دارد
واز منافع او آوردن خوابست پس کسی را که بیخوابی هست مناسب
باشد ودیگر تفتیح وجلا وتحلیل وانضاج وجذب غذا بظاهر بدن
وحبس اسهال وازالهٔ اعیا اما مضار او تضعیف قلبست اگر با فواق
باشد یا مکث طویل واقع شود وحدوث غشی وتحریک مواد
ساکنه و محیا ساختن مواد ورطوبات از جهت عفونت واسالهٔ
بجانب اعضاء ضعیفه واین سبب حدوث اورام در اعضاء ظاهره
وباطنه هست **مقالهٔ سیم در بیان استعمال آب سرد** واستعمال
آب سرد مجوز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان
وبوقت نماز پیشین ومی باید که بدن خالی باشد از تخمه که آن مبادی
از فساد غذا هست واسهال یافته باشد وقبل از وبزمان
ممکنه جماع نیز واقع نشده باشد واستفراغ دیگر مثل فصد وحجامت
وریاضت مکد بدن قوی که درین حین می تواند زیرا که درین
صورت حصر حرارت عزیزی که موجب قوت ونشاط وتراوت
بشره هست میشود واگر استعمال آب سرد با وجود مذکورات ممنوعه
اختیار کنند موجب آفات کثیره هست **مقالهٔ چهارم در بیان تدبیر**
**ماکول** بر حافظ صحت اقتصار بر گوشت گوسفند یکساله ونان گندم
خال از شوائب رویه هست واز میوه اقتصار بر انگور رسیده شیرین
ولطیف وخرما در بلادی که معتاد هست خوردن آن اما انگور بسبب آنکه



از دخون باسلامت که موجب صحت بدن هست حاصل میشود اما
انجیر بسبب آنکه او میوه ایست که در وغذائیت بسیار هست خوردن
را با وجود حصول کیموس نیک قوت نیز میدهد وخرمای را که در
طبیعت ایشان قبض باشد بنهایت ملایم هست چه ازالهٔ قبض میکند
واما کول از اغذیه دوائی را حافظ صحت باید که مرتکب ومداومت
نشود وغذای دوائی آنست که در وضرر دوا کرده باشد خواه
بارد وخواه حار مثل غذائی که در وکافور باشد یا بخبیل زیرا که
بمداومت آن مزاج از اعتدال خارج میشود ومورث امراض
مزمنه هست الا حین مرض که طبیب صلاح در اختیار آن داند وهمچنین
نیز قدری صالح بلا حافظه علاج خواهد بود چنانکه دارچینی در خبیص
در غذای مفلوج ومرتعش وغذا را بی شهوت نباید خوردن زیرا که
بدن را زان کوفتی حاصل میشود ودفع شهوت شده باید کرد و
بوقت حصول شهوت غذا بالفعل باید خوردن زیرا که اگر تاخیر
واقع شود موجب یاس طبیعت هست از مطلوب او واین موجب
مرض وادخال طعام بر طعام اول که هنوز اضم نیافته باشد ردی
هست واطاله زمان خوردن نیز ردی هست اما این در رداءت
فروتر از ادخال هست زیرا که در ادخال موجب فساد غذا اول
هست ودر اطاله اختلاف مطعوم هست وتکثر الوان وانواع
اغذیه موجب تخیر طبیعت هست وترک خوردن غذا پیش از حصول
شبع باید کرد اگر همان لحظه باز مرتکب شود بمقدار اول تواند خورد
ومداومت وملازمت بر چیز در حین صحت موجب ملال ونخافت

بدن است بلکه در حین صحت حکم نی بر عجزی در مرض دارد **مقالهٔ ۳**
**در بیان علامات وجع** و وجع را باوجود ظهور شی تعریف حقیقی
کرده اند که احساس بهت بمنافی از این حیثیت که منافی است و اسباب
او بحصر بهت در دو جنس یکی از این دو تغیر مزاج طبیعی است و فقه
و آن سوء مزاج یا مختلف است و سوء مزاج مختلف آن است که در اعضا
در جواهر او مزاجی است متمکن و بعد آزان او را مزاجی غریب مضاد
حادث میشود مران مزاج متمکن را و قوت حساسه احساس بورود
آن منافی بضاد میکند و یا متفق است و متفق آنست که مزاج
روی گاهی متمکن در جوهر عضو میشود و بیشتی که مثل مزاج
اصلی میگردد و ازو تغیر و وجع مر عضو را حادث میشود و نیز
باید دانست که سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست مگر سوء
مزاج حار و بارد و یا یابس و رطب هر دو مولم نیستند بالذات
لیکن یابس مولم است بالعرض بواسطه تفرق اتصال زیرا که
یبوست سبب تفرق اتصالی است که موجب وجع و الم است و آنکه
یبوست موجب تفرق اتصال چون باشد در خارج مثالی دارد و آن
مثل کلی است که آفتاب بر و تابد بر و در اندک زمان انشقاق در و
پیدا میشود و این بواسطه تجفیف و تنشیف رطوبات است و طریان
یبوست که در جسم رطب موجب تفرق شده است پس یبوست بالعرض
موجب وجع و الم باشد و مذهب جالینوس اینست که سبب ذاتی
وجع تفرق اتصال است و بس و این مذهب نزد اطبا خطاست و
تحقیق این سخن در کتب معتبره شیخ ابوعلی سیناست **مقالهٔ ۳ در بیان**

**کیفیات وجع و دلایل او** و بعضی از امراض را که در ان بظاهر وجع نیست
از اوجع شمرده اند زیرا که تعریف بر انها صادقست و اسماء دالهٔ بران
وضع کرده اند مثلاً حکاک که عبارت از خارش عضو است و سبب او
مادهٔ لذاع صفراوی است یا خون تیز یا مادهٔ بورقی یا سوداوی لذاع یا مرکب
است از اینها و دیگر خشونت عضو است و سبب او خلط خشن و دیگر خارش
که در فارسی مسمی بگله است و از اعراض او تمدید غشاست عرضاً و سبب
او خلط است یا ریح یا بخار و دیگر حصول و حدوث ضاغطه و فشردن در
اعضاست و سبب او مادهٔ ذو قوام است که از جملهٔ اخلاط اربعه باشد
و یا مادهٔ غیر ذو قوام که مثل بادیه و ریح باشد و دیگر حصول و حدوث
تمدد در عضو است و مراد بتمدد و تمدد عضو است و کشیده شدن اعضا
در جانب طول که البته متلازم نقصان در عرض است و این مر اعصاب
را طاری میشود و مادهٔ او ریح است یا خلط و دیگر ضخ است که ان از مادهٔ
حادث میشود که متخلل میان غشاء و غشاست و این موجب تفرق
اتصال غشاست از عضله و موجب جذب او ست بمبدء طرف او و دیگر
تکسر است و آن مادهٔ ایست که متخلل میان عظم و غشای او و دیگری کر
مسمی بر خوست و آن ممدوم عضله است بی تمدید و تر و او را در خوزستان
نامیده اند که لم ارضی او از و ترست پس تسمیه باسم محل باشد و سبب او
مادهٔ ممدوم آن لحم است و دیگر ثاقب عضو است و آن جناست که کانهٔ
عضو را پر مانه میکند بفنوذی که در عضو دارد و سبب او مادهٔ غلیظ است
در عضو غلیظ مثل حرم معا قولون و دیگر مسی است که کانهٔ بسر جوال دوز میخانند
زیرا که مسلاخ جوال دوز است و سبب او نیز مادهٔ غلیظ است لیکن مادهٔ

این محتقه است بواسطهٔ غلظ و ترشی یا بواسطهٔ غلظ محابض و دیگر حذری است
و آن بی حس شدن عضو است و سبب او برودت است یا انسداد و اگر بعد از خواب
او صاحبش احساس یابد کمتر من حیث انه آفت وجع باشد زیرا که تعریف
وجع بهین واقع است والّا داخل در باب دیگر باشد از امراض و دیگر ضربان
در عضو است و سبب او ورم حاره است در عضو حساس که مجاور عرق
ضارب باشد و این ضربان در حال صحت در عروق متوارب موجود است اما
مولم نیست و هرگاه ضربان در حین خروج مزاج عضو از اعتدال واقع شود
مولم است پس هر ضربان در عضو وجع والم نباشد و دیگر ثقل در عضو است
و سبب او یا مادهٔ مورم است که از اخلاط باشد و یا مادهٔ غیر مورم در عضو
غیر حساس که آن متعلق بعضو حساس است یا ملصوق است در عضو حساس
مثل اغشیهٔ محیطه بکبد و کلیه و شمه از این سابقا در مبحث منافع خشاشیم
مذکور شد و دیگر عارضه که از اعیاء مانند و آن متأذی شدن انسان است
بسبب حرکات و آن از اصناف است و در مباحث اعیا خواهد آمد انشاء الله
تعالی و دیگر لذع در اعضاست یعنی گزیدن و سبب او خلطی است
گرا و را کیفیت حاده است و باید دانست که وجع محل قوت و مانع
اعضاست از افعال سازوار و سخن محل خود است اول و مبرد آن
محل است آخرا بآن چیز یکه آن موجب هزیمت روح است و سکون هر وجع
یا بواسطهٔ اشتغال حاسه اوست از مشتغل همچنانکه عند النوم و السکر و
یا بواسطهٔ تقدیر محذر یست مثل احتیار کردن افیون باهل یا طلا نافاد
و یا بواسطهٔ زوال موجب وجع است و اسباب لذت مقابل اسباب وجع است
و این اسباب و یا از جملهٔ ما یغیر المزاج الطبیعی است دفعةً تا موجب احتباس



شود و یا از جملهٔ ما یرد الاتصال الطبیعی دفعةً یا بتوسط هر دو مثل
حرکت که مولم است بمثل تمزیق یا کوفتن و خلط که مولم است بکیفیت بواسطهٔ
تفرق اتصال که کمیت سبب این تفرق اتصال شده یا بکیفیت خلط سوء المزاج
است و یا بکیفیت و کمیت هر دو و ریح نیز از این جمله است
و این از جملهٔ اسباب خارجی است که سبب بادی آن باشد
مثل استعمال چیزی که شدید التعریف است از متناولات و بسیاری دخول
حمام و استعمال آب داران و رفع موانع تحلیل که از جملهٔ آن آرام و فراست
که بجزع و رعشه از و تغییر میکنند و در کتب ذکر ادویه اسباب موجب استفراغ
مواد کثیره است و بدن و این موجب نقصان تقریب طبیعت است
و این مواد و یا سبب از داخل بدن است مثل ضعف ماضمه یا دافعه یا ماسکه
قوت ماسکه یا ضیق مجاری و یا وارد است بر جرم عضو میشود و این سوء
مزاج است یا سوی ترکیب و یا وارد بر روح حامل قوت میشود و این
سوء مزاج او است یا نقصان از جوهر روح است یا استفراغی که مخصص
است باو و یا بسبیل اتباع است مر استفراغ غیر را و یا استفراغی
است که مخصص بقوت است یعنی قوت جسمانی و این کثرت فعل او است
و مراد با عراض و دلائلی است که
دلالت کند بر احوال بدن انسان که غیر صحیح است و از قوای مایتوسل
به افعال است و معلوم شد که افعال سه قسم است سبب انقسام مبادی
و مصادر او که قوت است که یکی قوت طبیعی باشد و دیگری قوت حیوانی
و دیگر قوت نفسانی و استدلال بآفت هر فعل بر آفت قوتی میکنند
که مبدأ و مصدر آن فعل است و آفت آلت آن فعل همچنانکه استدلال

باحوال ارادی وحسی بردماغ میکنند و به نبض بر قلب و بول و براز
بیکبار کر اگر صفن کبد راطاری شود بول و براز شبیه بغسالهٔ گوشت تازه
میشود و از اعراض بعضی دلالت برنفس مرض میکند مثل اختلاف نبض
در سرعت برحمی و بعضی دال است برمحل مرض مثل نبض منشاری
که بورم خشا و حجاب دلالت میکند و بعضی دلالت برسبب ورم میکند
مثل علامات امتلا و بعضی از اعراض مستلزم مرض است مثل حمای حاد
و وجع ناخس و سعال و ضیق نفس و نبض منشاری بر سرسام خالص بعضی
از اعراض تابع است مرض را کاهی و کاهی تابع نیست مثل صداع و از اعراض
بعضی دلالت برچیزی میکند که مولد مرض است مثل سابق امتلاست و مثال
واصل عفونت زیرا که مراد بسبب سابق آنست که میان او و مرض واسطه
باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد و چنین است امتلا
که سبب سابق است مرحمی عفنی را زیرا که امتلا واسطه شده مرحمی را زیرا که امتلا سبب
عفونت میشود و بوجود عفونت حمای عفنی پس درین مرتبه احتیاج
بواسطه نیست و از اسباب بعضی مختلف است و آن اینست که سببی موجب
مرض شود و بعد از بطلان سبب مرض باقی باشد مثل هوای حار که موجب
صداع شود و بعد از زوال حرارت هوا صداع باقی ماند و بعضی غیر
مختلف است یعنی بعد از مفارقت سبب مرض باقی نماند چه بر زوال
سبب زوال مسبب شده است چه مراد و مقصود ایقای مخلف است
پس باید دانست که اگر بالذات نیست ایقای مخلف میکند و اگر سبب
بالذات است زوال سبب موجب زوال مسبب است که مرض باشد
و نیز باید دانست که موثر فی البدن محتاج است بقوت فاعله و قوت منفعله





ومدتی که دران کفایت حاجت شود مقالهٔ [illegible]

وامراض مفرده سه جنس است یکی سوء المزاج و این [illegible]
قسم است چنانکه سابقا مذکور شد و دیکر امراض ترکیب است و مراد
ترکیب امراضی است که واقع در خلقت است یعنی در جزئیات
وصورت و این چهار است یکی مرض خلقت و دیکر مرض موضع
و دیکر مرض عدد و دیکر مرض مقدار و امراض خلقت چهار است
یکی شکل و مرض شکل آنست که شکل عضو بواسطهٔ طوق آمده
مضر در افعال صادره از او باشد مثل آنکه شکل طبیعی را که مستدیر
یا طولانیست اکر بحسب خلقت بشکل مربع واقع شود مضرات
بافعال صادره از و و یا سر دوشی بحسب خلقت بزرک واقع شد
و در اوانی که عادت کنجیدن دست نباشد نمی کنجد پس
این فعل از و مسلوب شده دوم از امراض خلقت مرض مجاری
است و آن باین نوع است که مجرائی از مجاری خلقه متسع است یا
ضیق یا منسد و هریک ازین سه موجب ضرر در فعل ان عضو میشود
مثلا اکر فتحهٔ عینی واسع باشد موجب انتشار نور شود و در رویت
نقصان باشد و اکر مجرای نفس ضیق واقع شود مانع از وصول
هوای ملایم بقلب باشد و اکر انسداد در مجرای بول یا مراره واقع
باشد افعال مقصوده از ایشان ناقص شود یا باطل کردد اول موجب
مرض باشد و ثانی موجب هلاک و ثالث از امراض خلقت مرض اوعیه
است و فرق است میان وعاء و مجری زیرا که مجری باصطلاح اطبا
عضوی مجوفی را کویند که در و شیئی متحرک باشد مثل عروق و شریان

مجوف که افادهٔ وصول هو بقلب کند و مجرای مراره که افاده انصباب
صفراء المعده کند و وعاء عضوی مجوفی هست مثل اوانی وظروف
عامتر از انکه در و ساکن باشد مثل طحال و یا متحرک باشد مثل معده
وامعاء و مرض او عیه یا آنست که بسبب خلقت صغیر واقع شده هست
یا کبیر یا ممتلی است یا خالی و آنکه صغر هست مثل معده زیرا که اگر صغیر یا شاذ
نجاورت حدوث ورم آفته در نفل او شدید هست چه بسبب
ورم او را افشردن و ضغطه حاصل میشود کبر مثل انساع کس
الانتقال هست و امتلا مثل انسداد و بطون دماغ و حدوث سکته
و خلا مثل خلو بطا و ضیف قلب از خون که زود فوج شدید مهلک هست
ورابع از امراض خلقت مرض سطوح اعضا است و آن تخشن سطوح
عضو است که در ان عضو خلاف آن مطلوبست و یا تملس عضو
است که مطلوب در ان عضو خلاف آنست مثال اول قصبه
ریه هست زیرا که در و ملاست که سبب سلامت نفس باشد و عدم تاذی
از خشونت و مثال ثانی معده است زیرا که در و خشونت مطلوب
تا افادهٔ مکث غذا میکند و هضم مطلوب از و حاصل شود چه اگر ملسا
باشد موجب زلق غذا شود و بتدریج نزلق الامعا الی مدکر مرض
در علاج غیر هست پس این مذکورات امراض خلقت از و نه انچه باقی
هست از اقسام اربعه امراض ترکیب غیر خلقت هست و قسم ثانی از اقسام
اربعه امراض ترکیب مرض وضع هست و مراد بوضع انچا موضع عضو است
و مشارکت امامرض موضع چهار قسم است یکی انخلاع عضو از مفاصل
و زوال او و غیر انخلاع و حرکت عضو در موضعش نه بروجهی که می باید

سکون



سکون او در موضعش نه چنانکه شاید و اما مشارکت باین هست که
عضو قریب باشد مر عضوی را یا بعید باشد از عضو دیگر نه بروجهی که
می باید و قسم ثالث از امراض ترکیب مرض عدد هست و مراد بعدد
آنست که مرض در عدد عضو واقع شود مثل آنکه از جنس عضو
زیادتی موجود شود و این دو قسم هست زاید طبیعی و زاید غیر طبیعی
اما زاید طبیعی مثل اصبع زاید و زاید غیر طبیعی مثل کرجها که در بدن
پیدا میشود و مثل حصاة مثانه و یا در عدد عضو نقصانی شود و این
نیز دو قسم هست طبیعی و غیر طبیعی مثل قطع یا اکل اصبعی از اصابع
که نه بحسب خلقت باشد و قسم رابع مرض مقدار هست
و مراد بمقدار آنست که مقدار عضو زیادتی شود زیادتی که مضر
بافعال باشد مثل و اما الغیل یا نقصانی شود که مضر بافعل عضو
باشد مثل صغر حدقه و زبان و غیر ذلک و ثالث از اجناس مرض
تفرق اتصال هست که مضر بفعل هست یا بالذات چنانکه مذهب قومی
هست یا بواسطه سوء مزاج هست
مذهب جماعتی هست از اطبا اما امراض مرکبه امراضی را گویند که حصول
آنها باجتماع امراض دیگر باشد مثل اورام و شبور که مرکب اند از سوء
مزاج مادی و تفرق اتصال و زیادتی مقدار
و این شش قسم هست اخلاط اربعه که ماده
دو قوام هست و ریح و مایئه که ماده دو قوام نیست و باید دانست
که انچه متولد میشود از خلط حار بالذات یا دموی هست یا صفراوی
یا مرکب از هر دو و همچنانکه متولد از خلط بارد بالطبع یا بلغمی است یا سوداوی

وبیان آن آنست که خلط بار دانست که خلط بار دبالطبع کاهی موجب نسخین بالعرض میشود او ورم دموی محض را فلغمونی مینامند وصفراوی محض را حمره ومرکب هر دو را باسم مرکب میکنند یعنی فلغمون حمره یا حمرهٔ فلغمونی و در اسم تقدیم خلط غالب بر مغلوب میکنند یعنی اگر دمویت غالب باشد در ورم اسمش آنست که مقدم ذکر یافت و اگر صفراویت غالب است آنچه موخر مذکور شد و اگر در ورم مده که عبارت از ریم است واقع شود آنرا خروج می نامند و اگر خراج عارض لحم رخو شود مثل عنق و زیر بغل و لحم دهان که این مذکورات مصاب اعضاء رئیسه اند اختیار رافع باید کرد زیرا که ماده متوجه بتقلب طبیعت بجانب اسفل که شبیه بنقل است دفع میکند و ماده که متوجه بجانب کبد است بجانب اربیه دفع میکند و ماده که متوجه بجانب دماغ است به پس کوش دفع میکند پس اینها مصاب اعضاء رئیسه باشند و در این ماده خراجی اگر کیفیت مسی که سرایت بتقلب کند یا بخدانرا طاعون می نامند تعفن و با عدم شره و من غیر ماخلق و ماده یا بی مگر موجب ورم باشد دو قسم است یکی ورم رخو و او را زیادی نامند بعبارت یونان و دیگری صلع تین [illegible] بلغمی است و فرق میان این دو آنست که او زیاخانه طوهر عضو است و صلع متمیز است و غلافی دکیسه دارد و ورم سوداوی سه قسم است یکی صلابت که او را بعبارت یونانی سوئوس می نامند و دیگری سرطان است و دیگر انواع غدد است که ماده بواسطه استحکام سوداوی تعقدی یافته است و غدد آنست در اعضا که او متمیز است از عضو و متفکک در بیان خود لیکن بتحریک از جای خود میجنبد بخلاف عقد که او از جای خود بتحریک نمی خیزد و از جمله غدد است خنازیر که در عنق و ابط

بیان اول ورم و نامه

بیان اول ورم صفراوی

رجوع

بیان اول ورم بلغمی

بیان اول ورم سوداوی



و در سرطان حادث میشود [illegible]
راه جمع نیست و سرطان تدبیر امور است و در صلابت و سرطان واجناس غدد او است که غدد متمیز است از محل و متشبث بظاهر عضو است و صلابت و سرطان مداخل و مخالط
مالی که از ماده غیری قوام است مثل استسقاء
بیضتان است و بیضتین مایه است و ورم بری دو قسم است یکی بیضتین و دیگری نفخه و فرق میان این دو آنست که رفع تبخیر محاط جوهر عضو است و مقاوم حس و وضع اصبع نیست و مجتمع نیز نیست بخلاف نفخه که رفع بدستفرق میشود و مجتمع است و از جمله اورام شیر است و اقسام اورام شیر را زیرا که شیر را و رام صفاقه را و بیضه و حال این یکی از سه چیز است یا صلابت است یا جمیع مده یا خلل و ورم را و قات اربعه است که ان ابتدا عبادت از زمانی است که در دفع طبیعت است خلط را و ظهور حجم عضو و ورم است و تزید عبارت از زمانی است که در و زیادتی ظهور حجم است و اجتماع مده و قیح و انتهاء زمانیست که در [illegible] و بلوغ در [illegible] نهایت و انحطاط زمانیست که در و تنزل و نقصان ورم است و هر یک از این اوقات اربعه یا کلی است بحسب مرض از اول تا آخرش یا جزوی است بحسب نوبت [illegible] و بیان [illegible] باید دانست که بیان سببیت او چنین است که اسباب میزه مر حوال آبدان انسانی را و حافظ او یا ضروری است یا این معنی که این اسباب موقوف علیه حیات است یا غیر ضروریست یعنی موقوف علیه حیات نیست

واسباب ضروریه شش است اول موهست وثانی ماکول ومشروب وثالث
حرکت وسکون بدن ورابع حرکت وسکون نفسانی وخامس نوم ویقظه
وسادس استفراغ واحتباس واین مذکورات اسبابی است که
انسان را ضروریست زیرا که محتاج الیه است بالضروره که اگر یکی ازینها
مفقود باشد در بعضی اوقات بدن در معرض زوال است وبعضی
ازینها اضطرار واحتیاج بروجهی است که همیشه می باید که باشد
خوف هلاکت است وباید دانست که احتیاج بهوا از برای ترویح قلب
وتعدیل روح است باستنشاق نمودن واخراج فضلات دخانی
بر نفس واین ترویح وتعدیل باین طریق است که هرگاه که منبسط
میسازد عضلات صدر الات تنفس را متحدث میشود بالاتی تنفس
هوا وهرگاه که منقبض می سازد عضلات صدر الات تنفس را خارج
میشود آن هوا زیرا که اگر خارج نشود وسخن میشود آن هوای محتاج
الیه واین موجب سخونت قلب است منجر بخفقان میگردد وهوا تغیرات
عارض میشود واین سه است تغیرات طبعی وتغیرات غیر طبعی وتغیرات
خارج از مجرای طبیعی اما تغیرات طبعی بحسب فصول است یعنی بهار وتابستان
وتیرماه وزمستان وفصول نزد اطبا غیر فصول معینین است زیرا که طبیب
از ربیع زمانی میخواهد که در رشوند نمای نباتات واشجار است ودران
زمان در بلاد معتدله احتیاج بدثار بسیار نیست واحتیاج بتروح معتدله
غیر بسیار است وبخریف زمانی که مقابل ربیع است میخواهد وبصیف جمیع
زمان حار میخواهد وبشتا جمیع زمان بارد میخواهد پس ربیع جمیع زمان
بارد میخواهد پس ربیع در حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست



بخواهد ومزاج صیف حار یابس است ومزاج خریف بارد یابس است ومزاج شتا
بارد رطب است وهر فصل از فصول ستة موافق مزاج صحی کسی است که آن فصل
مناسب مزاج او است ومخالف آن کسی است که سوء مزاج مناسب آن فصل
دارد مثلا کسی را تابستان موافق مزاج مخالف افتاده است این فصل موافق
مزاج است وکسی را سوء مزاج بواسطه کثرت بلغم است وبدین سبب مبتلا
بمرض فالیج است یا رعشه وفصل زمستان مخالف سوء مزاج صاحب
رعشه وفالیج است پس هر فصل موافق مرضی باشد ومزید مرضی زیرا که
امراضی که حدوث آن بواسطه رطوبات وبلغمهاست فصل تابستان
موجب تحلیل آن مواد است وازاله آن مرض میکند وامراضی که
حدوث آن در تابستان است فصل زمستان موجب تسکین آن
مواد است وعلی هذا القیاس وبهترین فصول آنست که دار دروا
خود باشد ومراد آنست که جاری بر مقتضای خود باشد یعنی فصل
زمستان مقتضی برودت است پس می باید که سرد کند ودر علی هذا القیاس
وهوای متصف بجودت آنست که از ردی الطعم خالی
واد خنه پاک باشد که مانع از کشف اجسام نشود ونکره در حالتی که فساد
تمام عارض هوا باشد وهوای نقی صافی آنست که مخالط او ظاهر آجام وبطائح
نباشد وآجام جمع اجمه است وآن عبات از منبتات نی است وبطائح
جمع بطیحه است ومراد بآن بعضی از اشجار است چه هوای که مکث در بین
مواضع میکند رديست ومراد بخار جسم مرکب از اجزای مائی وهوائی
است ومراد بدخان جسم مرکب از اجزای ارضی ونار یست ودیگر
هوائی که ملاصق زمینی که همیشه بر روی آن آب ایستاده باشد

است نیز روی است زیرا که ان هوا سریع التعفن است و دیگر هوای
ملاصق و مداخل بساقل که محل کشتن بقل مراد است نیز چنین است
خصوصا کرنب و جرجیر و درخت جوز و الجیل که بالطبیعة مجاورت
آن مفسد هواست و هوای مواضع عالیه مرتفعه اصح است
در بیان کیفیات هوا و مقتضیات فصول اربعه باید
دانست که هوای حار محل رطوبات است و مرضی اعضا و اگر
حرارت باعتدال باشد موجب حمرة وجه و طراوت او میشود و بسبب
آنکه جزب خون بظاهر بشره میکند و اگر حرارت با فراط باشد موجب
صفرة وجه میشود بسبب تحلیل آنچه جذب کرده است و بسیاری
عرق زیرا که از افعال حرارت توسیع مسام است و افاده رطوبات
و رطوبات جامده وجود حرارت و افزاید از عرق کند هر آینه موجب
تقلیل بول باشد زیرا که رطوبات بدنی بعرق بطریق مسام
خارج میشود و کثرت و حرارت هوا موجب ضعف ماضمه است و زیادتی
عطش چه ظاهر است که سبب او تحلیل رطوبات است و حصول اشتیاق
طبیعت بیارد رطب و عطش همین معنی دارد که اشتیاق الطبیعة
الی البارد الرطب و اما هوای بارد موجب استواری بدن و اعضاست
و قوی ماضمه است و موجب کثرت بول و ادرار او دست
و سبب اختناق رطوبات است و نیز مقلل قفل یعنی براز است
و سبب انعصار عضل معده است و مساعد معای مستقیم و نیز
هیئت عضل را موجب جلب مایه بول میشود و هوای رطب
ملین جلد و مرطب بدن است و هوای یابس ضد اینست و هوای



کدر و خشن نفس است و مراد بکدورت هوا آنست که او خیره و اثیره و کثیف
مخالط او باشد و فصل ربیع یعنی بهار در دشوار و طغیان اخلاط
بدن است و این شوران موجب حدوث ناریست زیرا که هوای ربیع
موجب سیلان مواد منجمد است که شتا حدوث جمود او کرده و مختلف
است امراض بسبب اختلاف مواد و فصل زمستان مورث امراض
بلغمی است و علی هذا القیاس زیرا که در هر فصل بسیار امراض
است که مناسب آن فصل است چنانکه بیشتر گذشت و شر فصول
در احداث امراض خریف است که تیرماه می نامند و خیر فصول ربیع
است که بهار میخوانند و استحاله هوا بالجمله کیفیت می باشد
باین طریق که گرم میشود یا سرد و یا استحاله در جوهر هوا میشود
باین طریق که متعفن میگردد و یا فاسد میشود و این تغیر را در هوا
باصطلاح اطبا وبا می نامند و این تعفن که هوا عارض میشود شبیه
بتعفن آب است و مثل این تعفن در هوا التعفن اخلاط و ضعف
قلب است و مفسد او زیرا که اقرب بقلب است از روی و حصول
از سایر اعضا باطنی چه هوای متعفن از راه نفس بالفعل باو واصل
میشود
مقالة دوم در بیان اختلاف هوا باختلاف بلدان
بباید دانست که حال هوا مختلف میشود باعتبار بلدان بواسطه
امور سماوی و امور ارضی اما آنچه ارضی است شش است یکی بعد
بلدان است از خط استوا و یا قرب او ست بخط استوا و این را
ارض بلد می نامند و هر بلدی که مقارب مدار راس السرطان است
در شمال و یا مقارب مدار راس جدی است در جنوب آن بلد است

بلد است ازان بلاد که بعید است از دو خط استوا یا دایره که بر
بقعه که بر موضوع بر خط استوا است عمود وقاع شمند بحسب اعتبار قدمت
صحیح زیرا که اعدل امزجه مزاج سکان استوا است نزد اکثر و بیشتر یعنی
سکان اقلیم رابع و این مذهب امام فخر الدین رازی و جمعی از محققین
است و دلایل رزین آورده و میکوشد اعدلیت راجع بهوا است و ثانی
از امور سته ارتفاع بلد است یا انخفاض او است و بلد مرتفع ابرد
است و ثالث جبال و رفع بر حوالی و اطراف بلد است و درین نیز
بحسب قرب و بعد جبال هوا مختلف میگردد زیرا که جبل موثر است
در هوای باد بسبب آنکه جبل یا شمالی است یا جنوبی یا شرقی یا غربی
و بر هر تقدیر چون قریب باشد موثر است در هوای بلد بر وجوه
بحسب دوارة و وجوه الجبل شمالی موجب انعکاس شعاع آفتاب
بر بلد میشود و این موجب حرارت و سخونت بلد است و حبس ریح
جنوبی بر بلد میکند که مطلوب نیست و منع ریح شمالی میکند که هبوب
آن مطلوب است و موجب صحت و جبل شرقی حبس ریح غربی میکند
بر بلد که هبوبش مطلوب نیست و منع ریح شرقی میکند که هبوبش مطلوب است
و جبل جنوبی منع ریح جنوبی از بلد میکند که هبوب آن مطلوب نیست
و حبس ریح شمالی بر بلد میکند که مطلوب است و جبل غربی منع ریح
غربی از بلد میکند که هبوبش مطلوب نیست و حبس ریح شرقی میکند
که آن مطلوب است و بر هر تقدیر جبل جنوبی و غربی از شمالی و
شرقی بهتر است پس معلوم شد وجوه تاثیر جبل در هوای بلد و جوار
و روایت بر یک از جبال بهتر است بلد رابع از امور سته مجاورت



و بحر را نیز تاثیر است در هوای بلد و بلد بحری آنست که بعرض بحر واقع
شده باشد عامتر که بر ساحل بحر باشد یا بر جزیره یا شد که بحر محیط بآن
بلد باشد و هوای بحر موجب ترطیب بلد است و اگر بحر بر شمال بلد باشد
اعانت بر برودت هوای بلد میکند و اگر بحر بر جنوب بلد باشد موجب
غلظ هوای بلد بهمت و اگر سبب رطوبت و سخونت او و اگر بحر بر بلد
محیط بهمت نسبت هوای او در دو دلالت وجودت برابر است
بلد و خامس از امور سته ریاح بهمت و او نیز موثر است در
هوای بلد یکی شمال بهمت که اطلاق او بر بادی میکنند که از جانب
شمالی می وزد و این نسیم موجب شدت و استواری بدن است
و مقوی اوست و مانع سیلانات مواد ظاهر بهمت و مسدد مسام
و مقوی عضو بهمت و عاقد قطن و مدر بول و این ریح افضل ریاح
است باعتبار اکثریت منافع اگرچه مضرت او از جهت تسدید
مسام و مشور بهمت و ایجاب نزلات و زکام و او جاع اعصاب و
اعضاء عصبانی مثل مثانه و رحم و جنوب که مراد باین ریح جنوب
است مرخی قواست و منتج مسام و مشور اخلاط و مثقل حواس و
این ریح مفسد فروج نیز هست زیرا که مرطب بهمت و مورث حمیات
عفنی بهمت چه عفونت از تاثیر حرارت غریزی در فضلی رطب حاصل
میشود و چون اسباب حمیا باشد متفق قریب الحصول است و
دیگر صبا که مراد بآن ریح صبا است و آن نسیم است که از جانب شرق
می وزد و او قریب باعتدال بهمت و بهترین آنست که هبوب
آن در اول بهار باشد بوقت بهار و تابستان و دیگر دبور که

عبارت از نیم غرب است نزدیک لطیف است در جوف و بهتر آنست
که هموارش کنند و صیقل بهتر از دبور است والله اعلم **مقالهٔ سیم**
**در بیان حرکت و سکون** و بباید دانست که حرکت موجب سخونت
است مادام که معتدل باشد و مبالغه بحد افراط نرسد و هرگاه که مجاوز
بحد افراط باشد موجب تحلیل است با افراط و این موجب تبدیل است
زیرا که تحلیل در رطوبت غریزی واقع میشود و این مستلزم تحلیل
در حرارت غریزی است زیرا که نقصان در محل مستلزم نقصان
در حال است و سکون با افراط موجب استیلای برودت است زیرا که
موجب انعقاد حرارت غریزی مفقود شده که آن حرکت است و نیز مرطب
است زیرا که حرارت غریزی که محل رطوبات تحقق شده و حرکت
شدیده را تسخین اکثر است و حرکت کثیره را که شدیده نیست تحلیلش
اکثر است و گاهی اسباب معینه مر حرکت را مقارن حرکت میشود مثل
آهنگر که در پیش آتش حرکت میکند و گاهی مقارن حرکت اسباب مضاد
میشود مثل قصار که در آب حرکت میکند در مثال اول تاثیر موافق است
و در ثانی تاثیر مخالفت **مقالهٔ چهارم در بیان نوم و یقظه** که عبارت
از خواب و بیداری است و خواب اشبه است بسکون و بیداری اشبه است
بحرکت و از فواید نوم طبیعی تقویت هم قوای طبیعی است باحتقان حرارت
غریزی و دوام نوم زیاده بر قدر طبیعی مرض قوای نفسانی است بترطیب
مسالک روح و مزید اصناف اعیاست و اگر نوم واجد ماده باشد
مر عضو را مفید هضم او است و نشر ماده موجود در بدن میکند و اثر او
بظهور می آید و اگر نوم بر خلای معده واقع شود موجب تبرید است بسبب

دفور



وفور تحلیل چه مقرر است این که کل شی جاوز حده جالس ضده زیرا که تحلیل از
آثار حرارت است که نهایت انجامد و دوران شی تحلیل در و واقع شده است
و برودت که ضد حرارت است حاصل شده و بیداری مفید اضداد مذکور است
و اگر با افراط انجامد و ضعف و مانع است بسیار باشد که بیداری با افراط
موجب احتراق اخلاط صافیه میشود و خواب با افراط مورث امراض طولی
بلغمی است و غالب از آثار نوم تسخین باطنی و تبرید ظاهری است و سبب
غور یعنی فرو رفتن حرارت بداخل **مقالهٔ پنجم در بیان عوارض**
**نفسانی** و بعضی از عوارض نفسانی محرک روح است بجانب داخل
مثل غم و فرح و بعضی محرک او است بخارج مثل غضب و فرح و بعضی
محرک است بجانبین که خارج و داخل باشد مثل غضب با خزن و
عارض بسیار است که تحریک روح بجانب خارج بضعف میکند
و تحریک برین وجه و شدت آن موجب خلق قلب است از روح
یا موجب اختناق او است در دل و هر دو موجب هلاک است
مثل فرح غالب و یا فرح و سرور مفرط و باید دانست که بسیاری
از تصورات سبب امور طبیعیه میشود مثل کند شدن دندان بضرس
خوردن ترشی و این نوع بسیار از ناس را واقع است **مقالهٔ**
**در بیان ماکول و مشروب** و هر چیزی که ماکول و مشروب
میشود او را تاثیر است در بدن انسان و این تاثیر بر وجوه ثلثه
است زیرا که خالی ازین نیست که موثر بحسب کیفیت است و بس
مثل تبرید و تسخین و ترطیب و تجفیف فقط یا موثر بحسب ماده است
مثل تغذیه و یا موثر بحسب صورت نوعی است و بس اول دوست

وثانی غذا ست وثالث ذوالخاصیة ست مثال اول زنجبیل وکاوز
ومثال ثانی گوشت ونان ومثال ثالث جوز ذوالخاصیة نافع وضار
می باشد مثل فاذزهر وبیش ومانند انکه مرکب از چند باشد واگر مرکب از
ماده کیفیت وماده باشد دوای غذائی ست واگر مرکب از ماده وکیفیت
وصورت باشد غذای ذوالخاصیة ست ودر ترکیب اگر جانب کیفیت
غالب ست در اسم تقدیم دوا بر غذا میکنند ودوای غذائی می نامند واگر
جانب ماده غالب غالب ست غذای دوائی میخوانند وعلی هذا القیاس
واگر مرکب از هر سه باشد غذای دوائی ذوالخاصیة می نامند ودر اسم
تقدیم جانب غالب می کنند بر مغلوب واثر تاثیر بمجلة جوهر خود میکند
آنست که فعل او بصورت نوعیه اوست مثل قوت جاذبه سقمونیا
صفرا را واثر مرکب بآن مستعد قبول این خاصیه شده است مزاج ست
زیراکه در حکمت مبین ومقرر شده است که بعد از حصول مزاج مرکب
مستعد قبول فیضان صورت ونفس میشود از مبدأ وخاصیات
مترتب بران می شوند چنانچه حال ذوالخاصیات مذکوره است و
صحیح مزاج دکیفیت از کیفیات اولی نسبت کران قوت فعلی ست
یا قوت انفعالی ست وقوت کامی ملایم مزاج انسان ست وکاهی
منافی مزاج اوست مثال ملایم قوت حاصله در تریاق مثل فاذزهر
مثال منافی قوت حاصله در سم چنانکه پیشترک بآن اشارت رفت
ومراتب ادویه در قوائی که بحسب کیفیات اربعه است چهار ست
اول مثلا لتسخین در مرکب طبیعی بر وجهی که بن تکرار واختیار کردن
پیشتر از وحاصل نشود وثانی اقوی اوست تا بر وجهی که اختیار او



بجذب اضرار نرسد مگر انکه تکرار یا اضرار الجا مد یا پیشتر لفتد وثالث آنست
کر فعل او با لذات موجب ضرر ست لیکن باهلاک نمی انجامد ورابع
انست که تناول واختیار او بالغ بحد اهلاک ست واین خاصیتها او بیشتر
ست ومقیس الیه در تناول مقدار معتدل بدن معتدل المزاج ست
واول که بدن معتدل المزاج ست از مقدار معتدل متاثر نشود ومعتدل
است وثانی که متاثر شود واثر مختفی باشد مگر بتکرار ظاهر شود ودرجه
اول ست وثالث که متاثر شود واثر ظاهر باشد ومتقرر نشود
مگر بتکرار ودرجه ثانی ست ورابع که متاثر میشود ومتقرر نیز شود بی
تکرار ولیکن باهلاک نرساند ودرجه ثالث ست وخامس که متاثر
شود ومتقرر گردد بی تکرار وباهلاک نیز رساند ودرجه رابع است و
این را دوای سمی می نامند مثل افیون

## مقالة در بیان فعل والانفعال

باید دانست که هر جوار دیشود در بدن انسانی از اثر هر
واغذیه چنان او در بدن تاثیر وتاثر ست که آن عبارت از فعل
وانفعال ست زیراکه از ورود خالی ازین نیست که وارد متغیر از
بدن میشود یا بدن متغیر از وارد میشود یا انکه متغیر از بدن میشود
وتغیر در بدن نیز میکند یا از بدن متغیر میشود وتاثیر در بدن میکند
ومراد باین تغیر آخر در معنی میخوانند که آن تاثیر بحسب صورت نوعیه
است واگر این تاثیر از غذا صادر میشود از غذا او ذوالخاصیة ست
واگر از دوا صادر میشود دوا ذوالخاصیة ست مثل فاذزهر دوا فادزهر
سخن در قسم اول که تاثیر وارد از بدن باشد خالی ازین نیست که تشبیه بدن
وارد یا ان یعنی جزو معتدلی میشود یا ان نمیشود غذا مطلق ست

واگر تشبه بدن ندارد دواء مطلق است وقسم ثانی که تاثیر در بدن
دارد واز بدن نیز متاثر میشود واین قسم خالی ازین نیست که آخر فعل
او افساد بدن است یا نی اول ازین دو دارا سمی است ومثال ازین اگر
تشبه بدن دارد دواء غذائی است واگر تشبه بدن ندارد دوای
مطلق است وقسم ثالث از اقسام که از بدن متاثر و متغیر می شود
وتاثیر در بدن دارد و مفسد و مهلک است سم مطلق است وسم
یا حار است که حرارت او اعانت در تحلیل روح میکند مثل سمیت افعی
ویا بارد است که برودت او اعانت در اطفاء حرارت غریزی میکند مثل
سمیت عقرب **فصل** باید دانست که هر چه غذا و مفید بدن
است سخن بدن است زیرا که آن غذا خون میشود و چون خون
حار است سخن است لیکن این تفاوت که خون غذا حار اسخن است
از خون غذا بارد و تاثیر در حر تسخین بدن اقرا و ابلغ است وبارد
ضد اینست **مقال** دوم در بیان احوال غذا و غذا میزحال بدن
است بحسب کیفیت اما بحسب کیفیت چنانکه پیشترک معلوم شد
واما بحسب کمیت اگر از زیاده در مقدار غذا واقع شود مضر است
واما مگر آنکه عفونت بر و طاری شود زیرا که حصول عفونت از
تاثیر حرارت در شیء رطب واین مانع است از حصول برودت
ونقصان در غذا از مقدار معتاد موجب ضعف و مورث ذبول است وغذا
یا لطیف است یا کثیف یا متوسط در کثافت و لطافت و غذای
لطیف آنست که از و خون رقیق حاصل شود و کثیف آنکه از و خون
غلیظ متولد شود و متوسط آنست که از و خون معتدل در غلظت



ورقت حاصل گردد و کثیر الغذاء از طعام آنست که اگر آن مستحیل بدن شود
وقلیل الغذاء بر خلاف اینست مثال اول زرده تخم مرغ نیم برشت و مثال
ثانی زرده تخم مرغ بریان و مثال ثالث زرده تخم مرغ جوشیده و حق الیقین
از غذا آنست که از و خون صالح متولد شود و در وی الکیموس مقابل او
و امثله جمیع اینها در معرفت قوای اغذیه معلوم خواهد شد **مقال**
در جلیل تاثیر آبها در بدن اطبا برین اند که آب غذا نمیشود زیرا که
بسیط است و هر چه بسیط باشد قابلیت غذا ندارد و اختیار شرب او
بواسطه ربدر قه غذا است از مجاری حلقوم و مثانه و دیگر از ترتیب
و ترتیب او را رد و تسکین عطش و غیر اک من المنافع و فضل مناسبت
نه جاری باشد بر روی زمین پاک و بعید المنبع باشد و از جانب خو
بجانب شمال رود و بعد از انکه بر روی سنگ ریزه و شدید جری باشد
زیرا که جریان او باین صفت و خصوصیت مفید لطافت و مخلص او
قبول عفونت و فساد است و یا از جانب غرب بشرق رود و
بحسب وزن خفیف باشد و اتصال او باین اوصاف مفید بدن
است و آنچه از این اوصاف خالی باشد موجب ضرر است و کثیر اند
که تقطیر آب غلیظ از ظروف معتدده موجب لطافت و تخلیص او
از کدورت و مواد فاسده و آب مطبوخ افضلست غیر مطبوخ
زیرا که طبخ تعلیل نیز میکند و مفید سرعت اخذ است **مقال**
در اوصاف آبها و از آبهای افضلست که فضلیت دارد آب
باران است خصوصا که در تابستان باشد زیرا که حرارت جوی
صیفی فضلات او را تحلیل می برد و از شوایب زمینیه پاک میسازد

اما آب باران قبول عفونت بسرعت میکند بنا برانکه لطافت دارد
واگر بخل باید معتدل عدم قبول عفونت ست و همچنین اگر فوق او
چیزی از حموضات خورند و آب چاه رودست قیاس بآب چشمه زیرا که بواسطه
قوت و حرکت آب بجشمه برروی زمین آمده ست و آب چاه بسبب
سستی در شیب اجاه مانده ست و یکی از اسباب روادت و این گفته
اند و همچنین ست در روادت آبی که مرور بر معدن رصاص و نحاس
میکند و گفته اند که از اشامیدن این آبها بعضی امراض حادث شود
مثل قروح امعا و ضعف معده و غیر ذلک من الامراض الردیة
و آب برکه و آن عبارت از آبیست که برروی زمین آید و جریان
نکند و بواسطه اوحشایش کثیره رو بدو این نیز سبب بری آب
میشود و این آب ارد و از آب چاه ست و آبهای یخ و برف غلیظ
ست خصوصا که بوقت زمستان باشد و همچنین در بری ابهای
ایستاده که مجتمع در منابت آبی ست که ماء الجامده عبارت از این
آب ست چه شرب او مولد بلغم و حراره ست خصوصا که در تابستان
باشد و مورث امراض طحال و استسقاست و غیر ذلک من الامراض و
آبی که غالب بر و قوت حدیدی ست یعنی مرور ش بر معدن حدید ست
منقوی جمیع اجشاء و اعضا در و نی ست و محرک قوت شهوانی
ست و مانع از رب که آن عبارت از اسهال ستاج ست و استطلاق
بطن و نیز برف پاکیزه که مخالط باو شی ردی نباشد خواه بذات خود شیرین
محلول شیره باشد و خواه باو شیرینی آن دیگر کنند با شامیدن صافی
ست لیکن بواسطه شدت برد اکثف آبهاست و مکلف بلغم و مضیق

مجاری



مجاری ست خصوصا مجاری نفس و از ضعف اکثار نشاید کرد قلیل و نظر او
و خراج را در بعضی احیان اکثار ان بجود باشد و اکثر مضرت او با طفا
لاحق میشود و طبخ او موجب صلاح او ست و آب سرد اگر معتدل
القدار آشامند موافق اصحاء حار المزاج ست و اما مبلغین و
اصحاب مرّه بارده را مضر ست زیرا که موجب فجاجت بلغم و برودت
ست و مورث امراض بلغمی ست اگرچه مقوی و محرک شهوت حار
المزاج ست و اختیار آب کرم ای ضرورت مفسد هضم ست و موجب
تعفن غذا ست و مداومت آن مورث استسقاست و آب
نیم گرم مغشی و گرم تر از ان بوقت غثیان و ثقل معده و از عمام
و وجع قولنج موجب قی و خلاص از ان ست و اختیار آب نیم گرم
بوقت سعال یابس مسکن آنست و موجب سهولت خروج بلغم ست
و دو طایفه را از مرضی اختیار آب گرم نافع ست اصحاب مالیخولیا و صرع
را زیرا که ضد مزاج سرد ست و آب ماء موجب اسهال ست
در اول و بعد از ان موجب بواسطه تجفیف و مداومت و مزاج
او موجب هزال و خفت و تشاقت بدن ست و مورث مولد
حکه ست در اعضاء و انتفاخ آن جرب ست و غلظت در
آب بواسطه اختلاط اجزاء ارضیه ست و آبهای غلیظ مولد
حصاة و شدرست زیرا که رقیق آن بواسطه تاثیر حرارت تلطیف
یافته از مجاری فضله می گذرد و غلیظ بتاثیر حرارت منجمد میشود
اما مبلغون و اصحاب اسهال بسیار ست که از شرب آب غلیظ
منتفع میشوند و سبب ظاهر ست و از مصلیات و تریاقات آبهای

غلیظ و شود و احتیاج کردن جرب بمالاست مجرد آن مطلق اگر مرهم و
مرود کند و آنی که مرور بر معدن نوشادر کند آشامیدن آن مورث
اسهال است و جلوس در دود و احتقان باو همین خاصیت دارد و آنکه
مرور بش بر معدن زاک باشد حس قبیح سیلانات میکند خواه آن سیلان
ازدم باشد یا اخلاط دیگر لیکن ظاهر از سیلان خون است و این نیز
خواه بطریق جلوس باشد یا آشامیدن اما شدید الضرر است بسبب جلب حیتا
و آب نخاسی را بعضی از اطبا موجب صلاح مزاج داشته اند متعالی عما
و بیان احتیاج او استفراغ خون خواهد بود و
مرض و هر یک ازین دو در وقتی می باید و در وقتی نمی باید زیرا که
خالی ازین نیست که مزاج بدن صحیح است یا سقیم اگر صحیح است حفظ صحت
حاصله ضروری است و اگر سقیم است استرداد صحت زایله مهم واجبی
است پس بهر تقدیر احتباس در وقتی و استفراغ در وقتی باید
و سبب احتباس شدت ماسکه است یا ضعف ماسکه
دافعه است یا ضیق مجاری و سده واقعه در مجاری ازین قبیل
و یا غلظ ماده یا کثرت ماده اوست یا لزوجت اوست و فقدان
احساس است بنابر عدم انتصاب منبه که حضور است بر ابراز وقایم
بقضای حاجت و سبب این فقدان می تواند که وقوع سده در
مجاری مرارة یا شد که مانع از وصول منبه است که آن صفراست و
یا انفراق طبیعت است بحدت دیگر همچنانکه در استرخاءات و یا
انفراق طبیعت است بحدت دیگر همچنانکه در استرخاءات بحرانات می
باشد و سبب استفراغ چه از شان او احسان است قوت دافعه است

زیرا که



زیرا که اگر ضعف می بود موجب امساک میشد و یا ضعف ماسکه است
چه قادر بر امساک نیست و یا ذبت ماده است بثقل و موجب ثقل اکثرت
اوست یا غلظت جوهر اوست و کثافت آن و یا بسبب لدغ است
و موجب لدغ حدة اوست یا تمدید ماده است و تمدید او بسبب بریح
اوست یا بسبب رقت اوست و بر رقت سعة مجاری اعانت میکند
در تمدید زیرا که هر چگاه که ماده رقیق باشد و مجاری واسع پیش از و
در مجاری میرود و کثرت او موجب تمدید است و یا ابدا بسبب تحرق
انصال است و اگر اعتبار ترکیب در اسباب کنی علت در احتباس و
استفراغ اقوی باشد و هر یک از احتباس و استفراغ اگر بر وجهی
کمی باید نباشد مولد امراض کثیره است و تحقیق این سخن موقوف
بر رجوع بقوانین علاج است فارجع الیها حتی یتبین ذلک
مقاله و در بیان موضعیات استفراغ و در مقدم تمام صاحب
موجز رحمه الله چنین گفته است که خیر الطعام قدیم النباء واسع الغضا
عذب الماء معتدل الهواء و هر یک ازین چهار در فواید است
اما قدیم النباء بسبب آنکه هر چند حمام دیرینه است بخارات رديه
کز ابهک و سادرج حاصل میشود از و منتفی شده است و سعت
فضا بسبب آنکه اگر ضیق باشد هوای او سریع التعفن است و شدید
الحرارة و شریعی آب بسبب آنست که آب اگر شور باشد شخص از و متضرر
میشود چه آب شور بخشم و کوش در می آید و مضرات بدن دیگر نیز
بسیار است و معتدل الهواء را بیان فایدهٔ حاجت نیست چرا که در
غایت مناسخ حمام مرتفع است و از گرم غایت نیز مناسخ او در نوع

الامراض از مواد بغایت بارد را مفید است و حمام مشتمل بر سه مرتبه
است از خانه مرتبه اول مبرد دوم مرطب دوم مسخن و مرطب است و مرتبه
سیوم مسخن و مجفف است و مراد بثالث گرم خانه است و بدوم میانه
و او مراد باول باشوی خانه بباید دانست که حمام را تاثیرات
است مثل تسخین و تبرید بواسطه هوای او و تحلیل روح و حرارت
غریزی و تجفیفش مر بدن را زیرا که کل شی جاذب ضده مقرر
داشته اند چه تحلیل اگر بغایت و نهایت ابخره تبرید حاصل میشود و آب
شدید الحرارة موجب تجفیف جلد و بدن است چه جلد راست و
مسام را کشاده میسازد پس حاصل نمیشود از آب گرم و رطوبات جرم
که تر طیب بدن کند و مانع از تحلیل باشد و از تاثیرات که حمام را بالعرض
است تسخین او ست بواسطه هضم و نضج حمام بطریق یبوست مزاج
و گاه بطریق رطوبت و مراد بحمام یابس آنست که شخص داخل در و
استعمال آب نکند این مجفف و مسخن است زیرا که رطوبات بدن بعرق
حاصل شده از حرارت بتحلیل میرود و مراد بحمام رطب مقابل اوست
و هر کس را مادهٔ ترطیب کند از حمام او را منع زیاد از عرق و تحلیل باید
بود و ترک دوام جلوس در حمام باید کرد و استعمال آبهای معتدل
در حرارت و برودت باید کرد و خود را در آب نیم گرم زمانی غوطه
باید داد تا بار حاد تلیین عضو و فتح مسام بدن از رطوبات نیک
متاثر شود و بعد از آن دیگر مکث نکند و همچنانکه دخول بتدریج
می باید خروج نیز بتدریج می باید خصوصا در فصل تیر ماه و زمستان
چه هوا در این دو فصل ضرر از خروج حمام بیشتر است زیرا که





صورت ترلات شدیده است و متحجر شدن آن ترلات بامراض ردیه
مهلکه است مثل ذات الجنب و سل و فالج و استسقا و غیر ذلک من الامراض
الماسیقه بهذین الفصلین و البته بیرون از حمام بمسخ که جامه
خانه است بتامل و تدریج تمام بدرون می باید رفت و اگر بعد از بیرون
آمدن تمریخ بدن بروغن گل کنند صواب باشد زیرا که موجب حبس
بخاراتی که بدن از حمام کسب کرده میشود و این مطلوب است برگاه مراد از
حمام ترطیب بدن باشد و این فعل مناسب ابدان خشنه یابسه است و
در جامه خانه زمانی طویل مکث کنند تا مناسبت تمام بهوای بیرون حاصل
شود آن زمان بیرون آید و دخول حمام بر خلاء معده موجب تجفیف ان
است و مناسب نیست خصوصا که عرق شود و عرق بافراط اخلاط را
استیلاء معده کاسینی نیز نیک نیست مگر کسانی را که مخافت بدن باشد
و مراد مستعین بدن بود زیرا که بر سر سری دخول حمام موجب شده است
است که اگرچه در حمام عرق و قلیل بسیار میشود و در سوء و اخلاط مایعه
جاری میشود و این موجب سدده است و دیگر چون حرارت حمام محلل قوی
نا خلاط و غذا و بدن را از هبول باتحلل کثیر نیست پس غذا بخوبی جذب
بدن جزب میکند و این سبب سمن است یعنی فربهی و لیکن سبب سدده
نیز هست بیان علامت حدوث سدده بعد از و علامت حدوث
سدده که بعد از دخول حمام باشد ثقل و تمدد در جانب این و قرب کبد
است و تدارک آن بشربتی که منتح سدده است باید کرد مثل سکنجبین
بزوری و قرص افسنتین و امثال و اشباه آن چنانکه در معالجات سدده
مذکور است و آنکس که اختیار دخول حمام میکند و ناقه از تناول اشیاء

و بارده بالفعل باید کرد نزد دخول حمام زیرا که ارتکاب اشیاء مذکوره
موجب و مولد امراض ردیه است مثل ذبول و استسقا و بسبب سرعت
نفوذ این اشیا بمواضعی که درآن موانع بواسطه سعت مجاری بسیار
زود آنرا تشرب میکند و تاثیرات بقدران در بدن می نماید و چون
حار باشد موجب ذبول شود و چون بارد باشد موجب استسقا و امثال
و غیر ذلک از امراض مناسب شاذل باشد و از جمله مضار حمام
چون ارخا و تلیین عضو میکند سهولت انصباب مواد و اختلاط
باعضاء قابله ضعیفه است و اضرار بعصب زیرا که اعصاب خواه
عصب حس باشد و خواه عصب حرکت و چون اعضاء ذکی الحس از
اعضاء و منافع بسرعت متضرر و منتفع میشوند و تضرر از اشیاء
بارده بسرعت بسبب آنست که روح از عضو ذکی الحس متضرر شده
رجوع ببدء اعصاب میکند حاسا و اختلاجا همچنانچه در تشنجات
واقع میشود و سبب اکثری اینست و افراط جلوس در حمام موجب
تحلیل حرارت غریزی است و سقوط شهوت طعام و آبهای حمام
مختلف است بعضی آنرا بورقی است و بعضی کبریتی و مانع
دیگر ذلک و دنیس حیث احکام آن مختلف میشود و آب بخصوصیات
مذکوره و کاه بمجموع است و بهر تقدیر هریک را مزاجی و فایده و ضرر
مخصوص است اما کبریتی محلل و مطلق مواد است و مزیل ترهل و سستی
است و نافع اکثر امراضی که در جلد عارض میشود مثل جرب و حکاک
و قوبا و امثال آن و مانع انصباب مواد بقروح است و نافع عرق
مدنی که معروف برشته است و آب خاصی که منبعش معدن نحاس است





بارمعدن نحاس مرور میکند و آب حدیدی یعنی بر معدن آهن میگذرد
یا منبع او حدید است و آب شود و هم اینها نافع اند از امراض بارده
رطبه و اوجاع مفاصل و استرخاء اعضا و امراضی که رود و تنکی نفس
و متقوی جبر کبر است که آنرا بلسان استخوان شکسته است و نافع
و مایل است و هریک از اینها را خصوصیتی در نفع بعضی اعضا است
و آنچه مذکور شد علی الاجمال بود زیرا که آب حدیدی را خصوصیتی
باعضا و اعضاء اخلیست مثل معده و دماغ و خاص نافع است از
امراض دهان و حلق مثل لثهات و لوزتین و حنفی که اورد سرخا
و رطوبت کثیره باشد و کرشی بحرد و رطوبت و وجع بسیار است و اما آب
بحر مراد به بحر پیش عرب است ایستاده و بسیار مثل غار و قلزم
و در اکثر شور و تلخ می باشد و در استعمال او بعضی امراض را فایده
است و بعضی دیگر را مضر است و چون آب بحر بسبب مزوج حار یا
یا حار مایل به یبوست است پس امراض بارده رطبه را بسبب استعمال
مفید است [illegible] و بعضی از آن عبارت از نمک
کردن و کردن و در افنا بست و جلوس در آن و این بسبب
قلت و کثرت متفاوتست و بالجمله این بسبب امر خطیر از وجهی
مفید است و از وجهی مضر زیرا که اگر شخص مبتلا بمرض افالیج طلا کند
مبتلا بانبدار در اکثر بدن و تا فتاب و خط شدت و در یک اگر مدت بسیار
و مفید و منجی است و اگر چنانچه مبتلا بامراض عادیه صفراوی یا دموی
باشد او را بسیار مضر است و احتمال بیان از لازم است و بهر تقدیر
محلل رطوبات است و مبالغه در آن شدید تحلیل است و باید که

و از آفتاب خود را بر حذر نسازد و مراد باین شدة حرارتست نه بدانکه اگر آفتاب شدید الحرارة نباشد چنانچه فصل بهار که دران فصل کشف اعضاء در اوقات معتدله می باید کرد که درین فایده است و بنظر جوده سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم موافق و مطابق است که فرمود اعتقلوا بردالربیع و اجتنبوا برد الخریف فانه یعمل بالبدن کما یعمل بالشجر یعنی بفصل بهار کم میشود و خریف کم میافزاید زلم گفت پیغمبر که یاران در بهار تن بپوشانید زیرا که بهار کاجر بابرگ درختان میکند باتن و جان شما آن میکند پس هر آینه درین فواید بسیار و تشفی از امراض و استقام بی شمار هست و آنکه بوقت صیف باشد چون ظاهر جلد بواسطه حرارت منکاثف شده هر آینه مانع از خلیل رطوبات مفسده هست **مثال سیم در بیان منافع ازمان** در ریک و تفریق بدن و بعضی اعضا در بعضی امراض بآبها و ادهان باید دانست که ازمان در ریک کرم مزیل ورم استقاست و نافع از مرض افیخ و تشنج رطوبات مفسده هست از جلد و مسکن بعضی اوجاع و تفریق اعضا در روغن زیت مزیل مرض اعیاست و نافع از تشنج و احتباس بود و در مطبوخ رو باه و گربه نشستن افضل علاج است در وجع مفاصل و نقرس و اما پاشیدن آب کلاب و قدری سرکه بر رو بوقت غشی نافع هست و مفید هست و مزیل غشاوة منبعث قوت و حرارت غریزی هست و مزیل کرب و این تدبیر مقرر است اصحاب نوازلی و ادمغه ضعیفه بارده را حضن صناصیر ابرده را **مثال سیم در بیان اسباب موجبه مرض**

و باید دانست که از حکما و اطبا جالینوس حصر اسباب سخونت در هیچ چیز کرده است یکی حرکت مفرط است زیرا که حرکت مفرط موجب اسخانست افراط تحلیل هست که منتهی بتبرید میشود و دیگر ملاقات ممتن هست از غیر افراط و مقارن با فراط موجب تبرید هست چنانکه مذکور شد دیگر تناول از اغذیه و ادویه حاره و دیگر حصول اکثاف که موجب احتقان حرارت و عفونت هست و اسباب برودت را جالینوس در شش چیز حصر کرده است یکی حرکت مفرط دیگر سکون با فراط و دیگر ملاقات آنچه مبرد هست و دیگر ملاقات کثیر با فراط کثیف هست و دیگر تناول مبرد از ادویه و اغذیه و دیگر تقلیل غذا با فراط و اما اسباب یبوست منحصر در چهار چیز هست یکی یابسه شدید الجفف دیگر تقلیل غذا و آب اگر بتوسط مجفف مثل آتش و هوای مجفف دیگر تقلیل غذا و آب اگر بتوسط مجفف جاذبه باشد و دیگر آنچه موجب تحلیل هست و اسباب رطوبت نیز منحصر در چهار چیز هست یکی مادهٔ مرطب اغذیه و اشربه دیگر ملاقات آنچه مرطب هست از هوا و آب و الجه بدین مانند و دیگر تکثیر غذا اگر چه با طبع مرطب نباشد و دیگر اسبابی که عاقنه هست **مثال سیم در بیان اسباب امراض** مرکب که یکی ازان فساد شکل هست و فساد در شکل یا واقع در اول خلقت هست و این بسبب قصور قوت مصوره هست و یا واقع بعد از تمامی خلقت هست و این مرضی و غیر مرضی نیز می باشد شکل مرضی جزام هست و شکل غیر مرضی سرعت و مبادرت فعل حرکت قبل از وقت یا بواسطه اخذ قابله نزد مولده بروجه طبیعی و یا فساد در شکل بواسطه اسباب سده هست و یا بسبیل انضمام مجوهست چنانچه در انضمام رحم

که علتی مختص باوست و آن عبارت از بهم آمدن دهن رحم است
کردر هوسی نفوذ بدشواری کند و یا بسبیل التحام مجرا است باین طریق
که موقعین مجرا بهم می‌چسبد بر وجهی که هیچ چیزی نفوذ نمیکند و یا
بسبب وقوع جسمی است در مجرا که بسبب آن چیزی نفوذ نمیکند چنانکه
انسداد مجرای بول و شانه از حجر و دمل که غیر طبیعی است یا از بول
و دم که در مجرا روینده است و اسباب قسم اول برودت است یا یبوست
یا شدت قوت ماسکه است یا ضعف قوت دافعه و یا ادویه
قابضه و یا فساد شکل و بستن عضو از خارج و یا ورم که بسبب
آن ضغطه و فشردن آن عضو ماوف میشود و اسباب قسم ثانی
چنانچه مذکور شد رویدن ثولول و دم در مجرا است و اسباب
قسم ثالث کثرت ماده است در مجرا یا غلظ ماده و یا لزوجت و یکی
ازین مذکورات موجب انسداد تام است یا انسداد غیر تام است
اگر اعتبار اجتماع اسباب نکنی و یا سبب و فور ماده با لزوجت شدید
است و هر آینه چون قلت ماده و یا عدم لزوجت و غلظت انسداد
غیر تام باشد پس با عتبار ازدواجات ممکنه وابسته است

**مقال ٦٠ در بیان اسباب انسداد در مجاری** یا بسبب
ضعف ماسکه است یا بسبب حرکت قوت دافعه است یا بسبب
استعمال ادویه مفتحه است داخلاً و خارجاً و یا استعمال ادویه
رطبه است که بسبب ارخا موجب اتساع در مجری میشود **مقال ٦١**
**در بیان اسباب خشونت** و خشونت در اعضا یا بسبب استعمال
ادویه و اغذیه و اشربه شدیده الحد است که بتقطیع خشن میکرداند





مثل حموضات و خشونت عبارت از عدم استواء اجسام و اعضا است
چون بتقطیع الین آن منتهی شود و صلب بحال خود باشد خشونت
حاصل گردد و یا باستعمال شی شدید التحلیل است مثل زبد الحجر یا بسبب
قابض قوی القبض که بسبب برودت و یبوست محتقن است
یا بسبب اجزاء ارضی را کبره است مثل غبار **مقال ٦٢ در بیان**
**اسباب ملاست** که ضد خشونت است و مراد بملاست
استواء اجزاء اجسام و اعضا است و ملاست در عضو یا بسبب
استعمال معرا است که ملزوجت موجب ملاست عضو میشود و یا
بسبب محلل التحلیل است **مقال ٦٣ در بیان اسباب خلع**
و مفارقت عضو خود است و سبب بیرون جا شدن عضو از محل
خود سببی بار دیست که آنرا سبب خارج از بدن می‌نامند تا
عضو را بعنف بکشد یا این سبب از موضع بجای شود یا از محل
عالی بعنف بشیب فرود آید و یا مدی است مثل عرق حش غلیظ
رطوبت مرخیه و متصبه بر مفاصل که موجب ارخاست در جا شدن
اعضا از مواضع خود **مقال ٦٤ در بیان اسباب مجاورت**
**اعضا با یکدیگر و منع مفارقت** و سبب درین مذکورات
یا خلط عضو است خلفه یا ماده غلیظ یا اثر قرحه یا تشنج یا استرخا
یا اجحاف خلط و تجرث و یا سبب ولادت **مقال ٦٥ در بیان**
**سوء وضع** و یا منع مباعدت عضوی است یا بواسطه غلظت
و یا بسط التحام اثر قرحه است یا سبب تشنج است یا ولادت
**مقال ٦٦ در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی** و سبب در حرکات

غیر طبیعی یا بپوست مضعف است یا تشنج در اعضا بسبب ماده است
که موجب ازدیاد در عرض عضو میشود و موجب نقصان در طول
و یا سبب در حرکت غیر طبیعی بسته است در طریق قوت و یا سبب
فضول موذیه است بر دماغ چنانکه در ناقص کراو حرکت غیر طبیعی
است و سبب در فضول خلط رودی از بلغم یا از سوداست
یا موادی بلدغ و گزیدن است چنانکه در قشعریره از ماده عنیفه
که از صفراست و یا بواسطه عدو حرارت غریزی است و قلق او
که موجب استفراغ عضله میشود بر دوازین ردی حادث میشود
که مخلص میجوید از و چنان که در اختلاج که عبارت از پریدن
اعضاست و بر واقف صناعت طبابت مخفی نکرد و که ماده موذیه
اگر بخاریت قلیل است موجب نملی است که او را خمیازه تعبیر میکنند و
اگر بخاریت قوی است این موجب قشعریره است و ازین بقراشا
تعبیر میکنند و ازین نیز اقوی است و این موجب ناقض است که تحریر
جدا شدن است و ماده ردی هرگاه که جمع شود در تحت الجلد پس این
حرکت حاصله ازین احتباس را اختلاج می نامند **مثال** ۶۸ **در بیان**
**اسباب موادی که در عضو** و عدد یعنی زیادتی در رحم دو قول که
آن ارخ است یا عضو غددی مثل کوش و انگشتان و سبب این
زیادتی کثرت ماده است و شدت قوت قابله است در اصل خلقت و
اسباب نقصان یا دافع در اصل خلقت است بسبب نقصان ماده و
خلل قوت قابله و یا ضعیفی واقع بعد از خلقت بسبب امور خارجه
مثل قطع یا بسبب امور داخله است مثل تاکل **مثال** ۶۹ **در**

بیان



**بیان تفرق اتصال** و مراد بتفرق اتصال انحلال وحدت بعضی
در عضو وحدانی شنیعی و دو کانکی طاری میشود که بر صفت وحدانی
نماند چنانکه بتقریب سبق ذکر یافت و تفرق اتصال معروف بامر داخل
است یا خارج بدن آنکه داخل است مثل خلط اکال محرق که بسبب
تیزی و احراق موجب تفرق اتصال عضوی میشود که این اخلاط موجب
مقارن اوست یا بسبب خلط رطب مرخی که سبب تفرق اتصال میشود
و یا خلط مجفف یابس است که بواسطه شدت یبوست موجب انصداع
عضو از اجزا و تفرق او میشود یا تفرق بسبب امتلاء ریحی است
یا خلطی که بشدت حرکت موجب تفرق اتصال عضو میشود و یا بسبب
شدة قوت دافعه است که زبر و فق مجرای طبیعی است و گاهی موجب
تفرق حرکت بر امتلاست و صلع شدید و حرکات عنیفه و گاهی بسبب
انفجار او ورام و شکافته شدن عضو و ارم است و آنکه بسبب امر خارج
است مثل قطع بآله حارحه مثل کارد و شمشیر یا سوختن یا تلش
و یا گزیدن حیوانات گزیده و درندن و نابله خود با عضا مثل
عقرب و زنبور و یا گزیدن درنده مثل شیر و پلنگ و غیر ذلک **مثال**
**در بیان اسباب تفرق** که موجب تفرق اتصال و اسباب قرحه یا ورم
منجر است یا جراحت متقیح که باین سبب اجزای عضو و اتصال او متفرق
شده است و یا بثور ریست متاکل چنانچه حاصل بثورات حنفیه
است موجب تاکل عضو و انبساط او را و است و اسباب بعضی
ورم از ماده است و بعضی از هیئات عضو است و قسم اول
که از ماده است امتلاست از مواد بسبب مذکور و قسم ثانی

گرازشبه عضو است بسبب شدة دوم و قوة را قوت عضو دانم است
و ضعف عضو قابل و آن قوت ضعف مر این عضو را یا خلق است
مثل جلد و معاطیف و مصاب اعضای رئیسه مثل پس گوش و
شیب بغل و خم ران چه هریک از ینها منصب عضوی است از
اعضاء رئیسه زیرا که پس گوش مصب دماغ است و شیب بغل
مصب دل است و خم ران مصب جگر و مراد بمصبت آنست که هرچگاه
ماده سوداوی متوجه شود بهر کدام از این اعضاء رئیسه که مذکور شد
طبیعت باذن خالق و فاطر و استخلاصاً من الهلاک ان ماده
سوداوی را بان مصب مفرغ که مخصوص بآن عضو است میفرستد و مراد
بعضو رئیسه آنست که مبداء و اصل است یعنی موقوف علیه حیات
است چه بانتفاء هریک از این اعضاء مذکور حیات مسلوب است زیرکه
کسی را که دل یا دماغ یا جگر نباشد البته حیات نخواهد بود و میباید دانست
که از قوانین کلیه صناعت طبابت یکی آنست که هرچگاه ذکاء حس
عضو مشتد باشد هر آینه آن عضو از آفات و آلام زود متاثر
میشود و این صفت او را بلیه است پس تدبیر صواب در این مقام
تلطیف حس عضو است بعد از غذائی که منشأ خون باشد مثل مربیه
و اگر از تبرید قوی مخافت نباشد تناول خس که کاهوست نافع است
و از جمله معالجات بسدیده قویه نزد ارباب این صناعت از بسیاری
امراض فرح و لقای مایوس از احباب است و این تدبیر مقوی
قوای طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و قریب بانیست از معالجات
انتقال از بلدی ببلد دیگر و از هوائی بهوای دیگر عاشر گوید

بلد



بلد واحد باشد یا نباشد و یا انتقال در هوا از بلدی ببلد دیگر
باشد همچنانچه مبادرت انتقال از هوائی بهوائی دیگر معین است
انتقال از بلد ببلد و دیگر یا انتقال او هیئتیه بسیط است و از جمله
وصایای خداق اطباء مذکور کردن از معالجات قویه است و حصول
قویه مثل زمستان در بلدان شمالی شدید البرد و تابستان
در بلدان جنوبی شدید الحر و باید دانست که اگر معالج
در تابستان بضرورت علاج بروای بلاد بارد کند مجود دانست
و همچنین اگر در زمستان در بلاد حاره اعضاء او را مبرد کند
محذوری نیست چه اگر در فصلین مذکورین احتیاج بروا فتد
بمقتضای الضرورات تبیح المحظورات می باید البته اقدام نماید
حضور در او قاتی که مراد حفظ صحت باشد مشروط است و میباید
دانست که ارباب صناعت طبابت در بیرا عتراف مزاج و اختلاط
خلطی متصدی معالجه نمیشوند بلکه در بسیاری از سوانح مزاج
بعد از مراعات حسن تدبیر اکتفا بتعدیل و تبدیل مزاج بانشر مبتدله
مبدله میکنند و از جمله وصایای مراعات این قانون است که هرگاه
بر معالج مشکل شود که مرض حار است یا بارد معالجه بردای شدید
الکیفیة در حرارت یا در برودت نکند و باید که در علاج
بسبب اثر عرضی معذور نشود و الله اعلم

معالجات امراض حسب المزاج بقوانین کلیه بر دو گونه است
مزاج اگر مادی نیست دران تعدیل و تبدیل کافیست و بس و
اگر مادی است استفراغ ماده موجب اگر دموی باشد بفصد و اجتما

باید کرد و اگر اخلاط ثلثه و یکی هست بمهل مناسب آن خلط یا
منقی مناسب خلط موجب اگر میل ماده بجانب فوق باشد خصوصا
که صفرا باشد والا سعی بحفظ صحت و منع سبب موجب باید کرد و باید
آن و اگر شود مزاج حاری نشده باشد اکتفا بمنع سبب باید نمود پس
معالجه باشیاء حاره جهت تفتیح سدد باید کرد و محترز از تبرید قوی باید شد
زیرا که درین حین موجب تحجر ماده هست و از دیاد حرارت چه بواسطه
تبرید قوی حرارت محتقن میشود بلکه اقتصار و اکتفا بر ادویه جالبه
مبرده قلیل الدرشل عرق کاسنی که در برودت در درجه اول است باید
کرد و اگر امثال او کافی نباشد پس باندازه معتدل هست باید کرد و اگر این
نیز کافی نباشد پس باندازه حرارت لطیفه داشته باشد و باید دانست که
تسخین سوء المزاج بارد و هر گاه که برد در و استحکام یافته باشد صعب هست
و عسیر الزوال زیرا که تابع فنای حرارت غریزی هست که منشا حیوانیت
و ابتدا بمهل هست و سریع الزوال و اصعب هست از تبرید سوء المزاج حار
مستحکم زیرا که آنجا تابع فنای حرارت غریزی که سبب و مقوی حیوانیت
هست چه بسیار و بارادت سوء حرارت منکسر میشود و سوء المزاج
حار باعتدال می آید اما آنجا که سوء المزاج بارد مستحکم شده باشد
و بر حرارت غریزی استیلا یافته باید داد اشیاء حاره کم تصلاح آید
و ملطفی بقلاح شود و باید دانست که مزاج شوخ هر جا که محتاج
بتبرید و ترطیب شود یعنی غلبه حرارت در پیراحساس کرده شود
درین مقام هر آمیزه از حرارت متضرر و محتاج تبرید و ترطیب خواهد
و درین حین کافی نیست او را از تبرید و ترطیب مقداری که باعتدال آید



بلکه در تبرید و ترطیب تجاوز مزاج بارد رطب می باید کرد واقع شود
زیرا که اگرچه این مزاج او را عرضی هست اما میل طبیعی شده هست

## بیان آنکه کیفیت و وقت و وجه استفراغ کرا باید

و دانست که اشیائی که دلالت بر وجوب حکم استفراغ میکنند مراعات ده
چیز هست اول امتلاست از خلط و اگر خلا باشد مانع استفراغ هست
ثانی قوت هست که اگر ضعیف باشد مانع هست ثالث مزاج حار یابس
مانع استفراغ هست و سبب ظاهر هست زیرا که مقصود از استفراغ
فراغت از اخلاط ردیه هست و رطوبات رديه هست که موجب مرض
هست و هر جا که بدن حار یابس باشد و ادویه مسهله که اکثر حار
اگر ایراد کرده شود و حرارت مزاج زیاده کرده و مقتضی امراض شود
چون مقصود اخراج رطوبات باشد و مزاج یابس باشد بوست و بدن
غالب شود و این موجب دق و ذبول هست لهذا من شروا
و اگر مزاج بارد رطب و قلیل الحرارة باشد نیز مانع از استفراغ هست
رابع سجیه هست که مراد بان حال حیات بدن است و در فربهی
لاغری بافراط ممنوع هست و تخلل البدن قوی را نیز ممنوع هست
زیرا که شخصی فربه را بواسطه فربهی عروق تنگ شده اگر ایراد
دوای مسهل کنند و اسهال ادویه بقوت جاذبه از عروق هست و
بین جذب بواسطه فربهی کما ینبغی حاصل نمیشود و طبیعت نیز قلیل
بدن باخراج میکند و سبب تخلیل بدن آنست که اگر ادویه
مسهل در بدن او کرده شود بواسطه تخلیل بدن دوا زود
تاثیر میکند و اثر کیفیت دوا در بدن میماند و این منقی باسهال

مرض میشود خامس سن شخص است که اگر شخص بس بلوغ نرسیده است
او را استفراغ بفصد و اسهال مجوز نیست و بیمار را نیز استفراغ
بفصد و اسهال ممنوع است و علت در عدم تجویز ظاهر است
الا عند الضرورة مثل انکه حصبه باختناق شود که درین صورت
اقدام بفصد می توان کرد در پیران و با اسهال ضعیف نیز در بعضی
امراض و یکی ششم فصل است و در بعضی فصول اربعه استفراغ ممنوع
است زیرا که در تابستان اخلاط نابت است و در زمستان جامد
و صالح با فاسد آمیخته و ممزوج است بس اگر فصد کرده شود یا مهل
خورد صالح و فاسد هم با هم می آید و چون مقصود اخراج خون باشد
غرض حاصل نمیشود و هفتم هوای بلد است زیرا که در هوای
بلاد جنوبی گرم استفراغ ممنوع است و در بلد شمالی قوی البرد
نیز ممنوع است خواه تابستان باشد خواه زمستان باشد و اگر
مراد نفس حرارت و برودت هوا باشد قید مضاف کافی است و
احتیاج تعرض به بلد نیست و او را قسم هفتم اعتبار کردن بعید است
هشتم عادت زیرا که کسی که معتاد باستفراغ نیست او را مهل
دادن مخاطره است خصوصا مهل قوی باشد اما در مضاف محل
بحث است نهم صناعت است زیرا که کسی را در صناعت و
شغل و قتیل ابیار باشد او را استفراغ ممنوع است مثل
آهنگر و قاعم بخدمت حمام رجال و هم اعراض لازمه مثل استعداد
مزرب را و مراد بر مزرب ضعف ماسکه است و حصول اسهال
بادنی طبیعی و سبی بس در ایراد مسهل باینچنین کس مخاطره است





و از جمله قوانین کلیه است که بعد از مراعات شرایط عشره و طبیب متجربی باید
که قصد هیچ چیز و هیچ استفراغ کند اول اخراج آن چیزی که موذی بدن است
بحسب کمیت و کیفیت دوم آنکه آن اخراج بقدری باید که محتمل باشد و اگر
ماده در بدن کثیر باشد باید که مبادی از کثرت اسهال در خوف نشود اگر قوت
باشد و مریض را تحمل آن باشد هیچ خوفی نیست مگر آنکه ضعف مستولی شود یا
از اخلاطی آید که موجب خوف باشد مثل خون چیز سیاه بسته و این علامت
بسیاری بهت زود و در مقام امساک باید شد اما اگر از بینا نیست خوفی نباشد
سیوم آنست که اخراج آن خلط مودی از جهت و جانب میل ماده می باید که
باشد زیرا که ماده حرکت او بر سبیل غشیان بهت البته توجه او بجانب فضل بدن
او لایق باید کرد و ماده که حرکت او بر سبیل مغص و پیچاک باشد البته او توجه
بجانب اسفل و امعاست و عبارت موجز اینست که فانغشیان بنق باقی فالمغص
بالاسفل چهارم آنست که آنچه خارج از مستفرغ میشود از مخرج طبیعی می باید شد و
عضو منقول الیه المادة باید که اخص و فروتر باشد از منقول عنه و مشارکی می باید
یا عضو منقول عنه مثل یا سلیق این جهت علت کبد و صدر می باید که باشد آن چیز
که دارو میشود بر و از اخلاط تنزیهی نکند اخراج ماده و خلط بعد از انضاج تمام باید
بطریق وجوب در امراض مزمنه و بطریق استحباب در امراض ماده مگر آنکه بر ماده
نضج دیگر و در عنفوان باشد زیرا که درین صورت کرتک استفراغ دافع شود
مرهد کرتک استفراغ اکثر بهت از مقرر استفراغ از غیر تنقیح و باید دانست که
مستفرغ ماده از غیر موضعش بر دو وجه بهت یکی بجذب از اطراف قریب و مثل
زکام بجذب از اطراف بعید بهت و می باید که عضو محذوب عنه و مجذوب الیه متجاور
در قعر بن نباشد بلکه من یه کرد یک قطر باشد مثل انکه کسی را از اعلی خوت کنی

ترغیف او جذب از اطراف قریست و مضد عروقی که در اسفل بدن است جذب از اطراف
بعید است و هر جا که ماده عاصی باشد در جذب و کاهی که مقصود است مجذب باشد
ریخ و تعب باید در جذب کشیدن و همان کافی است که جذب کرده شد و لازم نیست
که البته استفراغ بخط مجذوب شود از محل باین طریق که اخراج خون واقع شود اگر
این جذب حکم استفراغ دارد زیرا که مقصود تبعید ماده موذیه بود از محاش و آن حاصل
شد و نقص جذب مانع از توجه ماده است بجانب عضو کافی است و نفرینست
که در هر جذب استفراغ لازم نیست و بسیار است که مجرد باید نمود و جذب کرد و شرط
که مراد بان شکافتن و بیشتر زدن و اخراج ماده کردن است شرط نیست و هر استفراغ
که بافراط انجامد مورث و موجب تعب است و هر کس را کمیت او معتاد بعینی بوده
باشد و او را قطع استفراغ شود آن علت هر آینه تقویت یابد و اگر با استفراغ
معاودت کند موجب خلاصی و براءة آن علت باشد و یکی قانون در استفراغ
اینست که هر کس را که قوتش قوی و بسیار نباشد و در بدن او اخلاط کثیره
رویه باشد چسپیده یا با خون شدیدا مخلوط یا اخلاط دیگر باشد در چنین ماده
استفراغ دفعة واحدة میسر نیست و استفراغ اینچنین شخص قلیل قلیل
بدفعات کثیره باید کرد والا موجب خطر و هلاک است و باید دانست که جذب
اسهال مواد را فوق است و قطع او را تحت و اسفل و اسهال موافق است
مواد بین موافق و مخالف ماده هر جا که مواد از تحت باشد اسهال مواد را جذب
بخلاف جهت خود میکند و قطع مواد نیز از این جهت میکند و قی مواد را از اسافل
قطع نمیکند مگر بطریق جذب فعل قصد هم مجذب است و هم قطع بسبب اختلاف
مواضعها مثال ۲۷ در بیان قوانین مشترکه میان قی و اسهال و هم
باید دانست که هر کس که کوشش در اکل و تناول اغذیه جیده کرده است و او را



قوت امعا قوی است و غذا را بر وجه احسن میکند اما در آنچه مهم و ضروریست
از ریاضت است و کافی است مثل الدکی و دخول حمام و بعد از ان کردن
ممتلی شود اکثر آن از بهترین اخلاط است که مراد بآن خون است و اگر حسب
مقدار زیاده شود مضد باینچنین شخص اولی است از استفراغات دیگر مثل
قی و اسهال و واجب بر عکس که طلب اسهال میکند اینست که تقریق
طعام خود کند و آنرا جند حصه سازد و اختیار مقداری که آنرا بتوان میکرد اند
و بر معدهٔ او ثقیل نباشد نماید و مقصود اینست که در قی کردن اراده مسهل را نمی
میکند طعام بر وجه معتاد تخورد و معتاد را در روزی بدو سه دفعه اختیار
کند و باید که از اطعمه مختلفه و اشربه اختیار کند زیرا که اگر بر یک طعام یکبار است
مواظبت نماید طبیعت معتاد آن میشود و باخراج آن طبیعت بخل میکند خصوصا
کران معتاد در مقدار قلیل باشد و متدارک مسهل نمی باید که قبل از اختیار آن
در این طبیعت سعی نماید و پیش از اسهال قی در تلطیف حصول موادی که
مقصود اخراج است اهتمام نماید و در توسیع مسامات کوشد و مراد بتلطیف
حصول نضج است در ماده و مراد بنضج تقلیل قوام خلط است و این تقلیل قوام
است در تفریق غلیظ و تقطیع لزج از اخلاط و این سبق ذکر یافت و بعد از ملاحظه
مراعات این قانون بدن از تعب در اخراج مواد مامون است پس بعد از
صواب الله تدبیر تقصیر در این مراعات مجوز نیست و از قوانین معتبره این فرع
اینست که اگر فصد و اسهال ضرورت باشد بواسطهٔ قصد استفراغ اگر چنانچه
زیاده اخلاط در بدن بنسبت طبیعی باشد یعنی چون خون در بدن از سایر اخلاط
بیشتر است و زیاده غیر طبیعی نیز که بر همین نسبت است اول فصد را تقدیم باید کرد
و بعد از ان بمقتضی هر کدام از اخلاط که غالب باشد اخراج ماده را مخصوص باید کرد

خلط واین قانون از جمله وصایای بقراط است واستفراغ اخلاط وچون باکر
اخلاط بغلی مخلوط بخون باشد خصوصا مزاج وبارده باشد اگر تقدیم فصد کنند در
خلط غلظ وزوجت زیاده میشود پس واجب درین مقام اول اسهال است
واگر جایز نیست نسبت زیادتی اخلاط در بدن بر وجه مساوات درین مقام نیز ابتدا
بفصد می باید کرد وبعد ازان هر خلط که غالب است در بدن از اخلاط شروع بکرد غیر
خون است می باید کرد واگر نسبت از دیاد اخلاط برمساوات نیست باین معنی
که از اخلاط تکثیر بیشتر از خون است ازمان تقدیم استفراغ خلط می باید کرد تا
نسبت اخلاط مساوی باشد وبعد ازان قصد می باید کرد اگر در خون غلبه
ظاهر شود وشمه ازین قوانین بتقریب مذکور شد والمحسن در تدبیر اگر کسی که تیز
الهضم بیضه است بوقت ضرورت وحاجت خوردن دارد می مسهل است واگر
چنانچه کسی را فصد واجب شده باشد واو تقدیم دارد می مسهل کند خطاست
زیراکه موجب حدوث اعراض منکر است وتب واضطراب وباعث بر اختیار
استفراغ گیت کان خواه بفصد باشد وخواه ببارزون مسهل وغیر آنک از
استفراغات اهم وقت باعث کیت وبسیاری مواد واخلاط نیست زیراکه
گاهی زیادت کیفیت خلط نیز موجب اخراج است اگرچه بحسب کیت قلیل باشد
وبر صاحب الله میر مراعات این قوانین از قبیل وکثیر واجبست واگر شخصی
باوجود استفراغ ونقیه بدن مافی از استفراغ پیش می آید یا حادث
دارد باید جواز رد یا مجوز دیش از حصول اسهال قی میکند در بیان آنکه
صوم دوم بر مسهل است کسی را که حلاوت دارد یا قی میکند در بین
صورة مذکوره تبدیل دوالصوم وقوم باید کرد زیراکه در حصول فایده در
قریب بخوردن دوای مسهل است زیراکه روزه داشتن ریاضتی است که



دران بسیاری از مواد فاسده بتحلیل میرود وجواب نیز اگر ریاضت نیست
باور زمان خواب حرارت غریزی متوجه داخل میشود واخلاط ورطوبات
موذیه را بتحلیل می برد وگاه استفراغ بفضله یا اسهال بر سبیل استظهار
می باشد یعنی چون کسی را در بعضی اوقات معینه مرضی عادة طاری میشود مثل
آنکه عادت شخصی اینست که هر بهار دردچشم میشود یا وجع مفاصل وپیش
از حدوث این امراض مواد موجبه مرض را بفصد یا دوای مسهل اخراج
میکند تا درین مرض نیفتد ومراد باستظهار این معنی است وگاه مریض بی
محتاج میشود بدوائی که مجالس خلط مستفرغ است وموافق کیفیت پس
واجب است که دوائی یا دو خلط کند که مخالف در کیفیت باشد وموافق در
اسهال مثالش سقمونیاست که بفارسی محمودی مانند وموافق صفراست
نه خلط زیراکه مزاج وطبع صفرا حار یابس است ومزاج محمودی نیز همین است و
مسهل صفرا است پس ظاهرا علاج بفصد نباشد واین خلاف قانون است پس
باید گفت که او دیه بارده که بفصد مزاج صفراست یا مزه مثل حلیله زرد وشیر
خشت که در کیفیت مخالف صفراست زیراکه بارد یست وه را اسهال موافق و
ترکیب ازینها مسهل صفراست ونظر لطیفه است که هر کس را غذای خشک است ومسهل
لاجابته بق باشد دون دیگر چنانچه او آنست که بق واو دیه متقیئه واقع شود ومناسب
بق از فصول اربعه بهار وتیر ماه است وتابستان اگر ضرورت افتد اما در خریف
آن کردن مخاطره است حضوصا کسی که ضیق النفس باشد در بیان آنکه مسهل
بعضی مردم را موافق وبعضی را مخالف است صاحب ضیق النفس وسرفه
در هر اوقات حظر است واستعمال اسهال در اشخاص مناسب است بشرطی
المسهله باشد واین تدبیر بر نسبت کسان که بزال مزاق دارد حقیر است یعنی بی

نکم باندرون جسیده بهت وکسانی راکه همیشه خلط ایشان نازل از فوق بحلق
باشد یعنی اصحاب اسهال ونازلی امعاء تنقیه ایشان مبهلات محال بهت وبیا
است کرمقیی در بعضی معده ها فاده واسهال میکند واین بسبب یکی از چند
چیز بهت یا معده قوی بهت واجابت بقی میکند ویا مقی در شدت جوع
واقع میشود وچون تمام مزاررا بسبیل غذائیت جذب میکند ودر وصله
بدن می نشیند ویا آنکه شارب مقیی لین الطبیعة وصاحب جذب رطوبت
بوده کرمراد اسهال متتابع بهت وتمام مقیی را بطرف اسفل دفع میکند ویا
شارب مقیی سقاد بق نبوده وگاه مسهل نیز مفید ق می باشد واین نیز بسبب
چند چیز می باشد یا نصف معده شارب مسهل ویا پوست حاصل درثقل
ویا کراهت وبشاعت طعم بوده ویا شارب دوار از اصحاب غثیان وغیره
بوده واگر چنانچه دوای مسهل برشخص کراحتیاج بمسهل دارد وارد
شود واسهال واقع کرده ویا اسهال واقع شود ومادهٔ نضج نیافته باشد
بدین هر دو صورت موجب تحریک خلط بهت وپریشان ساختن اوضاع
بدن واسیلاء او بر بدن وبباید دانست کراز اختلاط بدن صفرا
اسرع الاجابتست بقی از باقی اخلاط واماقی کردن چون خیلی دهلک بهت
وزوار وگرانجاده این میکند چه ناک وقاتل بهت وسوداعاصی بهت در
اجابت بقی واگر واقع شود دران نیز مخاطره بهت واما بلغم متوسط الحال است
در اجابت وعدم آن وایراد مسهل خفیف بانسبت صاحب اکثر ضرورت
شود اصوب بهت ازایراد بقی وایراد ادویهٔ قویه در اسهال در زمان این اسهال
بسیار بد بهت ونیز باید دانست کرصفت اسهال ادویه مسهله را بقوت
جاذبه اینست کرد رونیست وبسیار بهت کرمسهل جذب رقیق میکند وغلیظ را





می گذارد مثل مسهل سودا وقول انکس کرمی گوید هرگاه جذب خلطی از خلط
می کند در اختصاص بآن خلط دارد چون از دو اسهال بوجود نیاید وجذب
خلط نکند ودر بدن بماند آن خلط پیش متولد میشود واین قول خطاست
وقول انکس نیز کرگفته بهت کرهر دوای مسهل کرواردشود در بدن
ارق را اولا جذب میکنند واین نیز صحیح نیست زیراکه اضراب اخلاط
در طریق بهت کراخلاط دران طریق سکنند دفع میشود تا انکه دمعاء
بجانب معده کند واگر چنانچه بواسطه اسنادی کرد معا احیانا بعضی اشیاء
را واقع میشود واخلاط واثقال بمعده صعود می کنند البته بطبیعت اولا
بقی دفع میکند چنانکه در بعضی قولنجها واگر چنانچه مقیی بمعده وارد شود
ودر معده مکث کند جذب خلط بجانب خود میکند از معاء وغیر آن

**مقالهٔ سوم در بیان ادویهٔ مسهل** بباید دانست کراز جمله قوانین
در اسهال اینست کرهر کس اراده خوردن دوای مسهل بغرض
دفع واخراج مواد فاسده کرموجب مرض بهت میکند می باید کر
دو سه نوبت پیش ازدار وخوردن بحمام رود واگر فارغ از دخول
حمام نباشد اما مکث بسیار در حمام نکند وآبهای معتدل موافق
مزاج برخود ریزد وبتدریج بیرون آید ونیز بتدریج دخول نماید
ودر آمدن حمام راپیش ازدوا فواید بسیار بهت اولا امداد در
نضج مادهٔ بهت دیگر تلیین اعضاء ومحیا شدن اخلاط بهولت بهت
دفع واکثر اطبا بعد از خوردن مسهل دخول حمام را تجویز نکرده اند
بسبب حصول قبض کرمنافی مقصود بهت مگر در زمستان کر
تجویز کرده اند اما بتکرار مجوز نیست ومقصود درین تجویز قلیل مائی

از اخلاط هست و بس و نیز باید که زمان مکث در حمام اندکی باشد و بایه
که اصلاً بگرم خانهٔ حمام در نیاید تا موجب عرق نشود و که قبض حاصل
میشود و کسی که معتاد بخوردن دارو دی مسهل نبود باید که ارتکاب
مسهل قوی دارو یه قویه در مسهل نکند و هرگاه که معالج اخواهد که بعضی
اشخاص که ایشان را عادت باشد و اخلاط غلیظ لذجه در ایشان مجتمع
شده باشد و تو هم سدهٔ نیز باشد و ایشان را احتیاج بمسهل شود اول
باید که اصلاح امزجهٔ ایشان کند بلینات مناسب امزجهٔ ایشان و طوم
صلبه و ترطیب بدن بالغذیهٔ دسمه مرطبه و بعد ازان در مقام اخراج ماده
از ابدان ایشان شوند بادویه مسهله موافقه قویه و یا خفیفه بمقتضای
ماده مثل جزایق و یزاد **خواب کردن بعد از خوردن مسهل جایز**
**هست قبل از انکه عمل کند** بباید دانست که خواب بعد از خوردن
ادویه مسهله قویه می توان و موجب تقویت اوست در اسهال
امابرگاه که دارو بعمل شروع کرد بعد ازان تا انقطاع عمل دوا نشود
خواب مجوز نیست زیرا که خواب کسر و ابطال قوت دوای ضعیف میکند
وسکون بعد از خوردن دارو واجب هست تا حرارت بتدریج تاثیر
در دوا کند و مشتمل بر شده اعانت در اسهال و تلیین نماید و در حین
خوردن دارو تابعمل شروع کند رویع طبیه در پیش باید نهادن و بسوی بینی
تا نافع غیشان باشد و پیش از حصول مقصود قی مزاج نشود مثل گل
خراسانی که برد گلاب و سرکه پاشیده باشد و مثل بهی و سیب و بوئیدن
بودینه تازه نیز نافع ازقی هست **قی خون جاوبدن و بستن بازو**
**بهتر منع قی صفیره هست** کسی را که قی عادت باشد و بالضرورة اخیار



دوای مسهل کند باید که اندکی از ظرخون نیک بجاود و بوقت قی
آمدن هر دو بازوی او را محکم بربندد و هر کس که بعد از خوردن
دوا خوف از قی دارد سر و لازم هست که پیش از اختیار کردن
دوا بر و سه روز قی کند و می باید که در طعام انکس که داعیهٔ خوردن
مسهل دارد نمک کمتر اند از ند و بعد از خوردن دارو دی مسهل
اگر در اسهال اهمال شود قدمی چند در همان محل بسکون راه رود و
حرکت بر دوای ضعیف موجب ابطال فعل اسهال هست پس بر دوای ضعیف
حرکت نباید کرد و چون بسرعت و سهولت اجابت نشود قدری آب گرم یا
گلاب گرم باقدری مصطکی خورد و چنین فرموده اند که کسی را که حرارت
بر مزاج او غالب باشد پیش از اختیار کردن دوای مسهل باید که ماء الشعیر
و آب انار بین خورد خصوصاً که ضعیف البدن باشد و ضعیف المعدة
و اگر چنین نباشد اولی آنست که ادویه مسهله را بر نهار اختیار کند در
تابستان بوقت سحر و در زمستان و تیراه و بهار بوقت واز شروق
انکس که رز تشویشات مذکوره ندارد و دوای مسهل بر نهار اختیار
کرده هست تا عمل دارو منقطع نشود هیچ شربتی و غذائی اختیار نکند
و اگر چنانچه شخص صفراوی مزاج باشد و در معده او غلبهٔ صفرا بود در بیضه
بطول انجامیده باشد اینان کس را مجوز هست که اندک نان در آب انار بن
ترکرده پیش از دوای مسهل خورد و اگر سبب بجهت اخراج خلط سودا میخورد
باید که در مطبوخ افتیمون بشاهزه خورد و اگر بجهت خلط بلغم میخورد در مطبوخ
قنطریون رقیق خورد و اگر بجهت اخراج صفرا میخورد در مطبوخ
هلیله خورد و جهارا پیش از خشک شدن باید که بخورد و باید دانست

کرده میان دو مسهل در یکروز مخاطره هست اما ادویه بکلاب و مصطکی
اگر در اجابت تاخیر شود مجوز هست و تلقان جو با قدری آب کرم بعد
از تمامی عمل موجب غسل و نقای معده هست از ادویه کریمه دار دوبار
المزاج را مناسب هست بعد از تمامی عمل که قدری تخم ریحان با آب نیم
کرم خورد و اندک قند و یا اندکی تخم ترا تیزک با آب کرم و قند بخورد
که بعضی هست اندکی در دو پیش باشد و حار المزاج را البته تخم اسبغول شسته
با قدری قند آنچه صواب دید معالج باشد با آب سرد خورد اگر سرفه و ضیق
النفس نداشته باشد و اگر شخصی را بعد از مسهل حرارت یابت شود با
الشعیر دادن بهترین معالجات غذائی هست اما سکنجبین با شربت لیمو
و از شربتها آنچه با یهاما مانند تا چار پنج روز نباید داد زیرا که موجب سبخ است
و ترکیب مسهل را باید که روز دوم بجام رود و اگر چنانچه دو لا مکث
خوش می آید دلالت میکند که در بدن او بقیه از خلط مانده هست
و اگر چنانچه مکث و بودن در حمام خوش نمی آید و مرغوب نیست
دلیل هست بر انکه بدن او از خلط تنقیه یافته هست و الطباچنین
گفته اند که خوردن آب کرم در وجعی که بعد از اسهال و ضعف جگر را
عارض شود البته از اله میکند **بهترین فصول برای اختیار مسهل**
**بهار و تیر ماه هست** باید دانست که افضل اوقات از برای اختیار
مسهل بهار و تیر ماه هست اما در زمستان و تابستان تا ضرورت قوی
نشود در این امر دلیری نباید کرد زیرا که در زمستان اخلاط بر سینه هست
و اگر بر او مسهل کنند موجب صعوبت دفع هست و حصول تعب و حدوث
امراض سنگر ایا مربسینه و اما در تابستان برخلاف این اخلاط و ایب



و صالح و فاسد بهم مخلوط شده بر طبیعت ظفیت صالح نمودن و اخراج فاسد
کردن بغایت صعب هست بنا بر این هر جا که ایراد مسهل واقع شود صالح با
فاسد اخراج می یابد و این خطاست پس اگر ضرورت و اضطرار باعث
بر ایراد مسهل شود در زمستان در ایام حاره و معتدله او باید اختیار
کرد و همچنین در تابستان اگر احتیاج افتد در ایام باردهٔ او بوقت
سحر باید اختیار کرد و اما درین دو فصل اذا دویهٔ قویهٔ مسهله را
حبوب قویه اجتناب باید نمود و این مراعات درین دو فصل بهر نسبت
جمیع اشخاص و ابدان سمین و نحیف و قوی و ضعیف مرعی باید داشت
غایتش آنکه به نسبت نحیف و ضعیف بطریق اولی و مراعات این
قانون پیشتر باید کرد و از جملهٔ قوانین مرعیه این صناعت آنست
که طبیعت را در امراض خفیفهٔ حزبیه عادت بمسهل باید فرمود تا
طبیعت در معارضه با امراض قلیله بی معاونت دوائی عاجز نباشد
**و امراض خفیفه بدن را بمسهل عادت باید کرد** و دیگر ایراد
ادویهٔ مسهله همیشه نباید کرد بواسطهٔ آنکه در اکثر ادویهٔ مسهله قوت
جاذبه سمینه هست که آن قوت اخراج مواد میکند و چون ایراد دوائی
مسهل بر بدن متراوف و متعاقب شود هر آینه از قوت و کیفیت همی
او بدن متاثر میشود و این بتدریج احداث کیفیات و امراض رديه
میکند و اکثر چنین هست که در معدهٔ کسی که قوت غلبه نیست موجب
ضعف و خرابی میشود و ازین جهت حکما گفته اند که الدواء کالقصاص
بقی دینکی یعنی دارو حکم صابون دارد که جامه را پاک میسازد اما کهنه
می سازد و دارو مسهل اگرچه بدن را از خلط پاک می سازد اما موجب بعضی

امراض است اگر بتکرار واقع شود و سلامت نقاوة بعد از خوردن دارو
مسهله غلبهٔ خواب و عطش است بعد از اسهال تمام بشرطی که سبب حرارت
معده و یبوست سابق بر دارو نبوده باشد و یا سبب حدة
و حرارت ادویه مسهله نیز نبوده باشد بلکه باید رقیق رطوبات و اخلاط
از بدن سبب استراحت خواب و شدت عطش باشد این دلیل قطع عمل
دارو است **مقالهٔ دوم در بیان کثرت اسهال** اگر اسهال با ذواط
الجامد بستن هر دو بازو و یا از پیش ران و خوردن فلونیا و یا زایق
فاروق و عرق کردن در حمام اگر ضعف غالب نباشد و یا تغیر جای نیاید
کرم از شیب جامه و مالیدن اعضا با شیار قابضه و نهادن مجمر میان
این دو شانه و جذب کردن که دران شرط نکنند که شرط خیست و همین
جذب فقط مقصود است یعنی نیش نزنند و مراد بشرط اول که واقع شده
اینست و ضمادات بر معده نهادن و اگر ضماد با یکی از سوفیات قابضه
مخلوط کنند اولی باشد و اختیار مسکن در هوای معتدل کند نه در بارد
بشوت که مکثف مسام است و نه در حار که موجب قلق و اضطراب است
و خوردن قوابض از اشربه و فواکه که ترش نباشد و خوردن تلفان
بهی و یا سیب با سنجد و از مجربات در خوردن مسکین اسهال تخم تراتیزک
مطبوخ در دوغ است مقدار دو مثقال و اختیار غذاء بارد قابض که
بیرون سرد ساخته باشند و قی کردن بخوردن آب کرم موجب احتباس
و موافق است زیرا که قی موجب جذب برخلاف است و اگر صحیح کی از این
تدبیرات تمسکین نیابد مرکب محذرات باید شد اما در بین تدبیر مخالف است
زیرا که اکثر اطبا برین اند که در محذر خوردن جهت معالجات توقف باید کرد

مجربات

خصوصاً که شخص ضعیف و نحیف باشد و یکی از مواقع منع ایجاب است زیرا که
کسی را که اسهال با فراط انجامیده باشد و در اعلی مرتبه ضعف ساخته و قوت
بتحلیل رفته از محذرات اصلا نباید داد الا خفیف ترین محذرات و آن
نیز مقداری اقل من القلیل و بی مصلح آن اگر مرکب نباید شد **مقالهٔ سوم**
**در بیان آنچه بعد از خوردن دارو وارد شود** و اسهال نشده
باشد و اعراض منکر مثل هول و تلواسه و اضطراب حال شده
باشد اولی آنست که اگر کیفیت و اعراض رویه هنوز در شخص بوجود
نیامده باشد مشغول بتحریک ماده نشود و اگر چنانچه کیفیت رویه حادثه
گردد اختیار بالکلی پیش نباید کرد و آن اندک اندک باید و صواب
درین مقام اینست و با آب نیم گرم که ما اوانه کی انظرون حل کرده باشند باید
اشامیدن که موجب قی است و اگر چنانچه اجابت باقی باین دو تدبیر حاصل
نشود حقنه باید اختیار کرد و شیافات و حمولات باید برداشت و مطلق
در آب گرم قدری باید اشامید و بسیار است که خوردن قوابض درین
حین موجب عمل است و اگر باین تدبیرات تشفی حاصل نشود فصد
باید کرد و بهمچنین اگر دوای مسهل بعد از دو روز عمل نکند فصد باید
کرد بغرض آنکه کیفیهٔ ادویهٔ مسهله سمیه منتشر باعضاء رئیسه نشود
و اگر بدن قابل فصد باشد البته در فصد تاخیر نباید کرد که خوف تشویش
است **مقالهٔ چهارم در بیان آنکه بعضی از مسهلات را اختیار**
**توان کرد در دفع مواد الی وی مسهل فی نفسه من علة ما**
و بعضی را اختیار نتوان کرد باید دانست که هر مسهلی را اختیار نتوان
کرد زیرا که بعضی از ادویه مسهله بسیار قاشه و قوی الظرفیت مثل حرف

اسود و تربد اصفر و غاریقون اسود و ماذریون که هریک از ایشان سمیه قوی است و چون بوقت حاجت طبیعت ازین چیزها بواسطه استعمال یعنی مواد قویه بر اشخاص ابراد کند اگر چنانچه بعد از خوردن احداث کیفیات رديه و اعراض منکر نماید پس باید بدفع آن مشغول شد و دفع مضرات بقی است و بعد ازان حیله در فرو دادن و آوردن آن باسفل و بعد ازان خوردن تریاق و بهر چه موجب کسر حدت ادویه مذکور شود تجربه و تلیین و دسوت و یا باشامیدن آب سرد و یا نشستن در آب سرد و نیز باید دانست که از ادویه بعضی ازان جمله است که مناسب مزاج اشخاص بعضی از بلدان است و مناسب مزاج اشخاص بعضی دیگر نیست مثل سقمونیا که در بلاد مرد سیر غلش ضعیف است به نسبت اشخاص آن بلاد و تا مقدار چهار اختیار نکند کاهی عمل نمیکند و این قول را ایلاقی در معالجات خود آورده است و این سخن موافق اصل مسئله این فن نیست زیرا که ادویه مسهله بقوت جاذبه خود کیف کان عمل میکنند و انکه در بلاد عرب عملش قوی باشد و در بلاد عجم و ترک ضعیف بود در سخنان اطبا کم است و معقول نمی نماید و از جمله چیزها که موجب آن بر طبیب لازم است اینست که کاهی بعضی ابدان اختیار قوت دوا می باید کرد نه جرم و جسم آن و آنکه در بعضی مرضی و امراض گفته اند که از دوا و غذا کیفیت و قوت آن دهند عین معنی دارد و این معامله تا مریضی میکنند که معده او از طعام ثقیل مشوش یا ضعیف معده دارد که جرم غذا را نمی تواند کرد انیدن درین حین لطیف در غذا او بما لا یلتحم میکنند و همچنین در ادویه جوان خواهند که بدن مریض از کیفیت دوا متاثر و بهره مند شود و جرم دوا در بدن نماند یعنی



ادویه و آب طبخ کرده و بآن آب از قند شیرینی مقوم و یا جلاب ساخته مثل کلاب و عرق کاو زبان و مشک بید آمیخته بدهند چنانکه در مرض خفقان و دق و غشی و هر بیماری که طول را کشیده باشد و قلیل بسیار واقع شده و در معالجه اعضاء رئیسه باید که طبیب صایب التدبیر از ادویه عطریه که موافق دل و دماغ باشد بیامیزد و بعضی گفته اند که دوای مسهل کاهی افاده اسهال بتحلیل میکند مثل ترنجبد و کاهی بعصر میکند مثل حلیله و این را فعل بالعوض می نامند و کاهی بحرارت تلیین میکند مثل شیرخشت و کاهی بازلاق میکند مثل آلو و نعناب اسپغول و این خاصیانست مر این ادویه مذکوره را در اکثر ادویه مسهله قویه همیست هست و اسهال آن بر سبیل قهر طبیعت هست پس اصلاح آن بادویه که در آن فاتر بهری باشد اولیست و گفته اند که جمع میان دوای مزلق و عاصر و این بر وجهی که هر سه متکافی القوة باشند نکند بلکه همان مقدار می باید که عاصر بایلین ممزوج و مخلوط باشد

**مقدار ادویه و بیان نافع قی و موقف آن** و مردم که قی بر ایشان ضرر نیست که مرکب قی شونده و مقدار که قی کردن باز لا واقع شود باید دانست که اشخاص که ایشانرا قی کردن مجوز نیست و اگر مرکب شوند مخالفت است این جماعت اند که مذکور میگردد کسی که سینه او تنگ مخلوق شده و کردن او باریک یا نفس بدشواری میزند و شخصی که صفرا شده باشد از برای غلظ الدم و کسی که ضعیف المعده باشد و کسی که بسیار فربه باشد و کسی که قی کردن بر او دشوار باشد و کسی که عادت نکرده باشد بقی کردن این جماعت مذکوره را قی کردن مجوز نیست و هر چاه از یکی این علایق را قی ضروری افتد تدبیر بحقیقی

خفیف باید کرد و ایراد و مقیئات قویه بر ایشان جایز نیست و اگر بضرورت
آسانی بقیی خفیف حاصل شود بعد از ان میتوان کرد و هر جا که قی شخصی
عسیر الاجابة باشد و قی کردن ضرورت شود حیله در ان اول بیهوشی
شخص و عادت فرمودن او دست و انرا غذیه لبنه سریعة الهضم باو دادن
و در غذا وسوسه اختیار کردن و میل بشیر بها نمودن و ترک ریاضات
شاقه کردن و نزدیک بوقت قی کردن اختیار غذایی چند اندک باید کرد
باین ملاحظه که چون شخص عسر الاجابت اگر طبیعتا بقی کند و اجابت نماید
باری غذا در اصلی خلط کرده باشد بهتر است که بغذا خارج اصلی و اما در وقت
قی کردن اشخاص که ایشانرا اجابت قی بسهولت و سرعت است
اغذیه مختلفه که میهج قی باشد ایراد باید کرد و هر کس که اراده قی میکند
پیش از شروع در قی باید که هر دو چشم خود را بر نهاده بر بندد و شکم
بقاطا محکم ببندد تا بوقت زور قی آفت بچشم نرسد و سبب جحوظ نشود
و همچنین تا آفت بشکم نیز نرسد و پرده از شکم بزور عنیف از هم ندرد
زیرا که این نوع بلیات و مخاطرات در قی بسیار است و معالجی باید که
از ین چیزها چشم نپوشد و تغافل نکند و سهل نشمارد که مواقع خطیره
و استخارات بسیار است و در جمیع آن بتدبیر صایب سلوک طریق
صواب کند تا داخل در زمره جهلا و اطبا نشود و اگر شخص قی کننده قوت
مقیئی را بر نهار یا شام کرده باشد اگر بالفعل نباشد و باید که بعد از دو ساعت از
گذشتن نهار که جاشگاه بهتر است اختیار کند و اگر بضرورت و بسهولت اجابت
ننماید قدری آب گرم ممزوج بروغن گنجد بیاشامد تا بزودی اجابت
بقی نماید و بهترین اوقات اختیار قی فصل تابستان است در ایام

معتدله



معتدله در حرارت و برودت و بعد از قی کردن تا شهوت تمام غذا حاصل
نشود اختیار غذا نباید کرد و عطش حادث بعد از قی را بخوردن شربت
سیب تسکین باید کرد و غذا کباب مرغ جوجه باید داد و اگر شخص سستی
کرد و در طعام مدفوع بقی حوصلت احساس نکند آن روز غذا و آن خر
روز همان مرغ اختیار کند و اما منافع قی بسیار است از جمله تنقیه معده است
از رطوبات و اخلاط فاسده و تنقیه دماغ و بدن خصوصا اسافل بدن
بطریق بخوب قی نافع آنست که بعد از حدوث و جنت حاصل شود و در
شهوت غذا کامل باشد و در نبض قوت چنی از محنت باید و در احوال
مشاهده قوت کند و مواقع استعمال قی امراض مزمنه است مثل استسقا
و صرع و مالیخولیا و جزام و برص و نقرس و عرق النسا و بعضی امراض
رحم و باید دانست که از قوانین علاج اینست که هر جا که شخص قی
و فصد هر دو ضروری باشد قی را بدو سه روز از فصد پیشتر باید کرد
و فصد را تاخیر باید نمود خصوصا که در معده شخص خلط غلیظ باشد
و باید که قی کننده بعد از قی روی خود را با آب ممزوج یا غلاب و سر که
بشوید و قدری مصطکی با آب و اندکی قند بخورد و بعد از استراحت
کند و آن روز قی غذای لطیف اختیار کند و بقراط در ماهی رودبار
قی کردن امر فرموده است تا اگر از قی اول تقصیری شده باشد
تدارک موجب تدارک مابقی شود و قی کردن بر بین وجه باشد انفع است و از
بسیاری امراض ردیه مزمنه قی را منفعت بسیار است و ابن سینا
بعضی امراض اکبر بر وجه مذکور واقع شود و اما مضرت قی بسیار نیز دارد
اگر بیجا یا بافراط واقع شود به نسبت بعضی اشخاص و ابدانی که مذکور شد

وبسیار است که بواسطه زور بقوت رگ از احشا بپرون می رود موجب
هلاک میشود پس در امراض احتیاط باید کرد و فصد نباید نمود و در مواقعی
که فصد ضروری باشد اگر مانعی از آن نبود باشد طریق صواب رجوع بتدبیر حقنه
است و اختیار آن **مقالهٔ در منافع حقنه** و از منافع حقنه اخراج
فضلات و اخلاط ردیه است از معاء و تسکین وجع کرده و مشابه والم
قولنج و وجع او و جوب فضول ردیه موجب مرض از اعضاء رئیسه و
بین باجزاء حاره و دامی باشد و باجزاء ضعیفه و لینه او می باشد و آنچه حاره است
در امراض قویه است و آنچه لینه است در جمیع اوقات و سایر امراضی که
حقنه را در آن منفعت است اختیار آن مجوز است و بهترین او منافع
شخصی بوقت حقنه کردن بر هنه استقاست و بقفا افتادن و بعد
ازان افتادن بجانبی که وجع در آن جانب است و بهترین اوقات
روز از برای حقنه در تابستان بوقت صباح است و یا عصر و در
زمستان بوقت نیم روز و می باید که شخصی که اراده حقنه میکند پیش
از اختیار حقنه بحمام نرود و نزد که حمام قابض است و آنچه مقصود از
حقنه است حاصل نمیشود و اما حقنه در حمام و بعد از حقنه بحمام رفتن
مجوز است بلکه بعد از حقنه و مسهل البته بحمام می باید رفت **مقالهٔ در**
**بیان قوت ادویه** باید دانست که دارو و قوت لطیفه
و کثیفه و هر چگاه که معالج استعمال دوا بطریق خماد و طلا در موضع مقصود
کند قوت لطیفه نفوذ در عضو میکند و کثیف مجتمع در عضو میشود
و می ماند پس انتفاع درین نافذ حاصل است مثل مزج تلفان جوشانیده
در طلاء خماد حنا زیرا که مقرر و مشتهر است که آنچه را اعضاء رئیسه خاره و طلا کنند



دران از ادویه عطریه مزج می باید کرد تا افاده قوت آن عضو کند و در طلا نان
مزج ادویه قابضه می باید تا حفظ قوت آن عضو نماید و مراجات مثل این
قوانین در اوقات علاج معالج را ضروریست و در بعضی اوقات بعضی ادویه
را مقدار از خاره و بارده بالفعل مثل آب گرم و آب سرد باید که معالج استعمال
کند چنانچه در ان عضو از فضول حادهٔ موجبه نسبت اول استعمال آب گرم
کند و بعد ازان استعمال آب سرد و اگر چنانچه ازین نسبت استعمال عکس
مذکور کند **مقالهٔ در منافع فصد و شرائط** باید دانست که قصد
استفراغ کلی است بسبب آنکه جمیع اخلاط در عروق همراه خون است و وقت
اخراج آن از همه بقدر حاجت طبیعت بیرون میفرستد اما قصد در سوداوی
که تزاید اخلاط بوجه طبیعی اشد یعنی در بدن پیشتر از جمیع اخلاط خون است
بوقت تزاید اخلاط خون پیشتر از اخلاط دیگر زیاده میشود و بعد ازان بلغم
و بعد ازان صفرا و بعد ازان سودا اگر چنانچه زیادتی برین وجه کیفیت
است و معالج این معنی از شخصی ادراک کرده بوقت ضرورت در اخراج
تقدیم خون میکند و فصد میفرماید و بعد آن اخراج هر خلطی که در بدن غالب بود
خون است میکند بسهل یا قی یا حقنه اما فصد متعین است در اخراج خون نه در
اخلاط بطریق مذکوره و فصد کی از دو کس را واجب است اول آنکه شخص مبتلا
بسیاری خون که مرا و دست صحیا شده باشد از زیادتی حدوث امراض و سوداوی
پیش از حدوث فصد باید کرد تا درین علیه واقع نشود و زمان شخص که
مبتلا بامراض دموی در بعضی اوقات بوده باشد مثل آنکه در هوای که مبتلا میشد
بجرح و دماسیل میشود پس او را بوقت آن فصل پیش از وقوع این حوادث
فصد باید کرد و گاه باشد که فصد وقوع مقطعه و مزمنه است بلا جهت آنکه

خون منصب بمحال دیگر اضافی نشود و موجب زیادتی الم و وجع گردد
فائدهٔ اول آنکه شخص با فکر می باشد که خالی بود از انفجار او پیش از فتح
پس باید ملاحظه فصد باید کرد و چون امراض دموی خوف هست و شخص
زدان واقع هست و فصد در آن اباحت هست و اوقات استعمال او شبها
جالینوس و نواح او وسع هست و میگوید که اگر شخصی در مرض دموی
واقع هست و در آن عارض شد و اوایل ترک فصد باید کرد و تا تحقیق
فصول نکند و دران جاری نشود و خون صافی خروج و مخلوط کشته
موجب فساد بدن نشود و لکه فصد بعد از نضج می باید کرد و گرنه مرض
زیاده شود و طبع باشد از مافی بیدا نشود و اینست مشرب جماعتی از اطبا که
فصد را بالکلیه منع دارند و مراعات این قانون می نمایند و از جملهٔ دلیلهای
ایشان اینست که تحریک مادهٔ بفصد و دیگر استفراغات رود و طغیان و حرکت
و شورش امراض نکنند و مراد باین قول ایام جراحت و نیز گفته اند که
امراض دموی بخروج خون بسیار دائم نکنند بلکه اول سکون اعراض باید
کرد و در اوایل حمیات سکین باید قلیل از خون اخراج کنند و یک دفعه
خون که مقصود اخراج اوست نکنند و معالج باید که از برای اخراج بار دیگر
از خون در بدن گذارد تا بوقت حاجت بقیه از خون باشد و دیگر در تقلیل
و اخراج ملاحظه حفظ قوت نیز هست و همچنین شخص بعید العهد بفصد اگر شاکی باشد
بسبب صدوث تکسر و ورم شکستن اعضا و کوفت یا ضعف در خود مناسب است
که رگ خون نگیرد اگر چنانکه در خود کثرت خون و ثقل آن مراحساس کند اگرچه
زمستان باشد و از اوایل حمیات کاهی احتباس طبیعت هست و کاهی تولید اخلاط
کثیره و حفظ قوت باشد و بیان کفایت اشارت فصد کرد



و بسیار هست که از فصد غش حادث میشود و باین ملاحظه کرغش نشود و پیش از
فصد قی فرمایند صواب باشد زیرا که مانع از حدوث قی و غشیان هست و باید
دانست که شخص او را قوای باشد حضد کردن او مخاطره هست و بجز این
دعوایی که اشارت طبت جاریست یا حمای افو و حامله اند بشارت انیز
فصد مجوز نیست زیرا که موجب سقوط جنین و غش هست و بجز دمای ماده
هست مگر انکه ضرورت قوی باشد آن نیز بقدر قوت واجب و نیز کسانی
را که در ایشان استلای غذائی ظاهر باشد فصد مجوز نیست زیرا که ضرر بسیار
درین وقت حادث میشود خصوصا کر اخلاط بارد غلیظ و غرائی باشد
که موجب ضعف قوت هست و خون هلاک و اکثر کی که اخلاط سوداوی بر او
غالب باشد اگر فصد کنند و بعد از آن اخراج اخلاط او کرد ضروری باشد
باسهال حمل مناسب آن خلط جلت کند باکی نیست و باید دانست که هر کرا
کردم صالح در و قلیل هست و اخلاط رقیه در و بسیار و ما فصد بیع و در جالت
زیرا که آنجا صالح هست و بکار می آید محمود هست بلکه حیات بالقوه هست
بر و در و اگر فاسد هست در بدن می ماند و اگر صالح بفکر صایب و تخلیص ثابت
در یافته باشد که در شخص خون قلیل دل الکیفیه هست اخراج آن خون
بر فحات قلیلا قلیلا مجوز هست و تغذیه بنحوی که مذکور شد بغذا محمود و مرتع
المضغ باید کرد و اعادهٔ خون قلیل از شخصی که خون فاسد قلیل دارد بعد از
غذائی نیکو باید کرد تا خون به بیرون رود و خون صالح کرد از غذا صالح آشته
بجای آن و خلق آن باشد و قوت بدن بدین تدبیر حاصل آید در زمستان
زمان هست که وسیع باشد و دیگر در فرمایند که کشیده بیاید
بیاید در زمستان و در زمان صیف اگرچه اجتنابست مرقوت را اما اخراج بقلیل

حاشیه

و رقیق خون میکند و حبس کثیف آن و آنکه واسع است اگرچه در تقدیر
او خلل است اما موجب غشی است بواسطهٔ ارسال خون بسیار و منضعف
قوت است و این طریق فصد لازم و فربه مناسب است زیرا که فربهی مستلزم
عروق ایشان کرده است و خون مطلوب باخراج اگر چنانچه رقیق باشد
بیرون نمی آید و در زمستان نیز اگر چنانچه ضرورت افتد واسع باید کرد زیرا
که در زمستان خلط خون افسرده و منجمد است اگر ضعیف واقع شود
لیکن رقیق و صالح است اخراج می باید و اگر در تابستان بفصد ضرورت افتد
البته رقیق باید خصوصاً شخصی نحیف البدن و خشک باشد و خفقان و کسانکه
ایشانرا قوت بسیار نیست و حال آنکه ایشانرا فصد ضرورت شده است
مناسب آنست که بطرق قطائیه کنند و مصاوری نه زیرا که قوتها را
ضعیف نسازد و فصد در تنهای نیز و ابتدا و آن پیش بعضی اطبا که اقتدا
بجالینوس دارند نه مجوز نیست اگرچه جالینوس را در امراض دموی مبالغه و
تعجیل است در فصد اما در بین سخن فصد دیگر است و در حیوانی که دوران
شخص را تشنج باشد مجوز نیست اگرچه احتیاج و ضرورت بفصد دارد و کسانی
که ایشانرا حیات عنفی باشد نیز نباید اخراج خون کردن و اگر معالج را
رای بر گرفتن خون قرار یابد قلیل اخراج باید کرد اگر حمی شدید الالتهاب
و سوزناک نباشد پس مبیب را نظر بقوانین عشره در اخراج و جذب
خون باید نمود و تامل صایب در قاروره و غیر آن کرده اخراج خون باید کرد
و اگر چنانچه بول رقیق و نازک باشد و نبض ضعیف بود حذر از فصد باید کرد
خوف هلاک هست اما اگر بول غلیظ و صریح باشد و سبحه و نبض صریح البته
در فصد تاخیر نباید کرد و اختیار فصد در هوای معتدل باید کرد و در حیات



ناقص و لرزه و سرما خوردن باشد درین صورت نیز از فصد حذر باید
کرد و اگر شخصی را معالج بتوهم خون فصد کرد باید که نظر در خون خارج از
شخص کند و پسند اگر چنانچه خون غلیظ و زنگین باشد قدری که واجب است
اخراج کند و اگر رقیق و صافی باشد در حال حبس خون باید کردن و نگذارد که
کم از صرف شود که خطر عظیم است و اگر چنانچه در حمی فصد ضرورت شود فصد
باید کرد و اعتماد بقول انکس که میگوید که سهیل لخون گرفتن نیست بعد
از رابع نمی باید کرد و البته خون می باید گرفت و این قول مذهب جالینوس
است مقتدیان او و بر آنکه **در میان مذهب جالینوس باید فصد**
جالینوس میگوید که الی الفصد سبیل و لوالی الاربعین پس تا چهل روز
در امراض دموی اگر در علیل قوت باشد فصد میتوان کرد و اخراج خون
بقدر حاجت غایتش آنست که پیش و نیز در ابتدا اول است و اگر در ابتدا
تقصیر و اهمال شده باشد هر وقت که معالج اختیار میکند بعد از رعایت قوانین
مجوز است و در خراسان و عراق و فارس کاهی بقول جالینوس عمل میکنند چرا
در مرض صعوبتی و اشکالی پیدا شود و بسیار است که موافق می افتد و موجب
خلاصی میگردد و بسیار است که فصد در حیات مقوی بطبیعت است باین
که تقلیل ماده مرض میشود و لابد است در حیات دموی از فصد اما در ابتداء
و پیش از نضج مفرط نباید و بعد از نضج مجوز است و گاه فصد چنان موافق
می افتد که در حین اخراج خون تب تسکین می باید و از وصایای جالینوس
الطبا دینست که شخص بارد المزاج قلیل الدم را فصد کنند و همچنین شخص
متهم در بعد شدید البرودة و شخص مبتلا بدردی را و بعد از حمام بحالی که
کم سن او از چهارده کمتر باشد یعنی پس بلوغ نرسیده باشد و کسی که پیر شده باشد

وکسی که بسیار لاغر و خشک باشد این جماعت مذکوره را بی ضرورت قوی
فصد نباید کرد و در فصد کردن ایشان محاظره هست و خوف هلاک هست

**بیان اصنافی احوال شخص که فصد اصلاح هست یا نی و از جمله وصنا**

اینست که هر کس را که مرض بطول انجامیده باشد اما بر مصابط ظاهر شده که
شخص بمثلا بمرض فاسد الدم هست و اصل مرض و بطول انجامیدن مرض
او را سبب اینست باید که نظر در سحنه احوال او کند و بیش زند اگر چنانچه
خون سیاه تر از کیفیتی بیرون آید قدری واجب بقدر قوت علیل بگیرد
والا همان لحظه امساک و حبس خون کند و دیگر باره که فصد بر امتلا طعام
نیز نکنند زیرا که اخراج هر خلط که واقع میشود بدل مایتحلل میخواهد و چون
خون در امتلای طعام اخراج یافت و بدن چون خشاق بدل مایتحلل
هست البته از غذا تا منضم نخواهد جذب خواهد کرد و در زمان میرد

**فصد نباید کرد در صاحب قرحه را نیز جایز نیست** و این موجب حدوث
بعضو و امراض بد منتشر رديه هست و در فصد صاحب قرحه توقف باید کرد
تا قرحه او زایل شود و بعد از آن فصدی که او را فرد دست باید کرد و
خون بمقداری که ضرورت باید کرد و خون بمقداری که ضرورت
واجب باشد باید گرفت و در حبس کسی که در معدهٔ او صفرا بیشتر متولد
میشود خصوصا بهار گرما و را فصد نباید کرد و گاه باشد که فصد معالجه
نزف الدم می باشد بلا لحظ جذب برخلاف تا نزف منقطع شود و درین
مقام رعایت این فوایض باید کرد که محل بیش زدن عضو مقصود ضیق
باید و اخراج خون اندک اندک و بدفعات باید نه در یکروز مقدار
کثیره بلکه در دو سه روز و هر روز کمتر از روز سابق و این مراعات و



اخراج خون وقتی میسر است که در علیل قوت باشد و از امثال این امراض
بسیار خطر هست مهلت ندهد و در فصد بوقت زمستان اگر ضرورت
افتد در معتدل ترین ایام اختیار باید کرد و در تابستان بوقت برودت
هوا صباح و یا بگاه اختیار باید کرد و فصد اصحاب ما بخوبیا و اصحاب ما خوبی
و وسواس شب بوقت خواب باید کرد و دیگر فصد مورب نیز
نسبت کسی باید که او تشنیه خواهد کرد و مراد به تشنیه باز کردن اطلاق ورد
باره هست و فصد معوض انکس را باید کرد در باز کردن بهمان روز اول
و زمان فصد اکتفا کند و فصد مورب آنست که بعد از یکروز و دو روز
دیگر باز کردان کند و فصد مطول انکس را باید که قوت بسیار دارد و
در تشنیه اقتصار بیک روز و دو روز نکنند و مراد بعرض آنست که
پیش از ان بعرض عرق مایل باشد و مراد بطول آنکه پیش بر طول عرق
مقصود واقع شود و خواب ما بین التشنیه و فصد مجوز هست و خطاست
و تشنیه که عبارت از باز کردان هست کسی را مجوز هست که قوت او
پیش باشد و مقدار زمان از لحظه ایست و بعضی تشنیه در بعضی امراض
دعوی آنست که بعد از دو یا سه روز واقع شود و زمان فاصل تشنیه
آنست که گفته اند حفظ قوت تا بکمال استفراغ یعنی در تشنیه کمال استفراغ
خون واقع میشود و بواسطه اهمال ذاهمال ضعف طاری نمیشود و خوب
پیش از فصد و بعد از فصد که متقارب باشد مجوز نیست زیرا که موجب
انکسار اعضاست و حصول ثقل و گران جمیع بدن و پیش از فصد تمام
نباید رفت و بعده نیز زیرا که موجب تخلیل و برهم نشستن عروق است
و مستخرج خون بگرد آنکه شخص بسیار خون باشد و با قوت و بعد از فصد

طعام بسیار نخورد و معده را از طعام ممتلی نسازد بلکه بتدریج از قلیل بکثیر نقل کند و بعد از فصد نیز حمام رفتن و ریاضت شاقه اختیار کردن ممنوع و اگر ممنوع و اگر چنانچه از دست راس شخص رگ کشاده و خون بیرون نیاید باید دست و رم کرد باید که از دست دیگر بگشاید و انگی را که بر بدن او اخلاط غالب است فصد موجب ثوران و طغیان خونست و اخلاط دیگر نیز را اصلاح او محتاج بفصد متواتر است و ازین جهت است که اصحاب مالیخولیا را فصد مکرر و بمهلت میفرمایند دیک دفعه بسیاری اخراج میکنند **اوقات فصد** و وقت اختیار فصد جاشکاه است بعد از تمامی هضم غذا و این از برای حفظ صحت است اما چون ضرورت باشد وقت اخراج او بهمان وقتست که ضرورت شد و دران وقت تاخیر مجوز نیست مگر انکه مانعی قوی پیدا شود و گاه باشد که شخص عرق بسیار میکند و سبب اعتلای بدن او ست از خون و اخلاط و اینچنین شخص نیز محتاج بفصد است اما درین مقام مراعات باید که بتامل صایب احتیاط کند که سبب ان سوء المزاج دیگر و یا مقدمه نزول نباشد که درین صورت فصد محاطره است و موجب هلاک **فصل** در بیان اعداد عروق مقصوده باید دانست که عروق مقصوده از دست بعضی شش است و بعضی از آورده اما آورده که در دست است شش است که از ان فصد میکنند یکی از انها بلغم قیفال است و او عرق در ویست ساکن بر مفصل آرنج از جانب وحشی و منفعت او استفراغ و تنقیه خون است از کردن و ما فوق او که سر باشد و منی زن و دون رقبه تا کبد و شرایسین و ثانی باسلیق است و او رک در بدست



بر مفصل مرفق از جانب انسی و منفعت او تنقیه و استفراغ از تنور بدن و نواحی آنست تا اسفل بدن و ثالث اکحل است و او عرق ساکن میان قیفال و باسلیق و متوسط الحکم است در منفعت و رابع جعل الذراع است و او رکی است ساکن بر پشت ساعد و در منفعت مشاکل قیفال است و خامس اسلیم است و او رکی است در جانب پشت دست میان خنصر و بنصر و او از جانب دست رهت معیدا و جاع و او رام کبد است و از جانب دست چپ نافع از اوجاع و او رام طحال و جربست و ساوس الطبی است و حکم او در منفعت حکم باسلیق است و ازین شش عرق مقصوده چهار را محل فصد از پیش ناطض است که محل اتصال ساعد است با عضد از جانب انسی او اسلیم و الطبی که محل فصد ایشان از جان محل ظهور ایشان است و عرق مقصود از بای چهار است **عروق مقصوده بای** یکی عرق النساء و فصد او عظیم المنفعت است از علت عرق النساء و نقرس و دوالی و وا الفیل دوم صافن است و منفعت او استفراغ خون است از اعضائی که در فخذ کبد است و اما له خون از اعضای عالیه بسافله است و مفید او را رخون حیض محتبس است و تفتیح اقواه بواسیر و جریان خون محتبس است و سیوم عرق نابض رکبه است که او مسمی باسم نابض است و چون او را از نابض میکشایند باین اسم میخوانند و او در منفعت جاری بر مجرای صافن است و اقوی ازوی است و او را در رانغ وجع مقعد و بواسیر و چهارم عرق پس پاشنه است و او نیز در منفعت جاری بر مجرای صافن است و بباید دانست که فصد عروق پانافع است از امراضی که مواد او مایل بجانب سر و دماغ باشد و نافع است از امراض سودا و

و منعف قوت در واشد است از منعف قصد و ست (درمیان عروق
مقصوده سر و اما عروق مقصوده از سر دو حوالی او بسیار ست
و از جمله آن فصد عرق خیهم ست و او نافع از ثقل سر و دماغ
است خصوصا در صرع سر و نافع از ثقل چشم و صداع و الم مزمن
نیز ست دوم عرق کر در جامه ست و فصد او نافع از درد شقیقه است
و ریشها کر بر سر ظاهر میشود سیوم هر ده عرق صدغین ست و او
نیز نافع است از شقیقه و صداع و رمد مزمن و دمعه و غشاوه و
جرب اجفان ست و شور کر در اجفان میشود و از عشا نیز نافع
است کر مراد آن شب کور میست و چهارم سه رگ کر در پس گوش ست
و فصد او نافع ست از ابتداء نزول آب در چشم و مانع ست سرا
از قبول بخارات رديه کر از معده متصاعد بدماغ میشود و از درشتی
گوش و پس سر نیز نافع ست پنجم دو رگ کر در پس گوش ست و میگویند
کر فصد او ابطال نسل میکند و جالینوس این ابطال را منکر ست
ششم عرق وجان ست و منفعت فصد او در ابتداء جذام ست و
موجب عدم زیاده شدن او ست بلکر موجب ابطال و از ازان علت
است و منفعت بلیغ در خناق شدید دارد و نافع ست از ضیق النفس
در بهو و ذات الریه و کر فتکی آواز و بسیاری خون از علل طحال
و هر دو پهلو نیز نافع ست هفتم عرق ارنبی ست کر بر بوک پنی می
باشد و فصد او نافع ست از کلف و کدورت رنگ و بشور و از بواسیر
و بثوری کر در پنی میشود و خارش آن و بسیار ست کر فصد حمرة
روی را زیاده میکند و منتشر بجمیع بشره میشود کانه کر شخص را باد شلم





شده است پس صفرت او بیشتر از منفعت باشد هشتم رگی ست
کر بقرب نقره ست و او نافع از سدر یست کر از خون لطیف حادث
میشود و نافع از او وجاع قدیمه نیز ست کر در سر تعاوی شده است
نهم چهار رگ ست کر دو در شیب لب بالا ست و دو در شیب لب
پایین ست و او مسمی بابن اسم شده است بابن سبب و فصد او نافع
از علت قلاع است یعنی دمیدگی دهن و نافع از ورد لثه کر گوشت
بیخ دندان است و از هوا سیر و شقاقی کر در پنی و لب حادث میشود
دهم رگی کر در شیب زبان ست بر باطن ذقن و فصد او نافع از
خناق ست او رام لوزتین یازده هم رگی ست کر در شیب زبان است
واقع شده و فصد او نافع از ثقل و گران زبان است کر بسبب خون
باشد دوازده هم رگی ست کر او را اعبا عنفقه می مانند و فصد او نافع
از تخر است یعنی بوی بد دهن میزداید سیزدهم رگی ست کر از اعرق الاشری
نامند و او را فصد از جهت معالجه فم میکنند چهارده هم رگی ست کر بر کبد
است و فصد او نافع از استسقا ست اما در فصد او خطر ست و خطر
دانا می باید کر آن رگ را نشناسد و باید داند کر چه مقدار خون می باید گرفت
پانزده هم رگی ست کر فوق طحال ست و فصد او نافع ست از اورام و علل
طحال و اما شرائطی کر فصد او مجوز ست اول آنان شریان صفرع است
و فصد او از برای حبس نوازل است از دماغ بچشم در ابتداء نزول
و مراد بسل در میان گلان و جراحات اینست دوم دو شریان است
کر در پس گوش ست فصد او نیز از برای نزول آب و رمد و غشاوه
و آن پرده ایست کر موجب تیرگی چشم میشود نافع است و از جهت

غشا کرده باد آن شب کوری هست نیز نافع هست و در ازالهٔ صداع مزمن قدیم
نافع هست و سیوم شریانیست که در حلق هست و منفعت فصد او در امراض
حلق هست اما استادان کامل او را فصد کردن نتوانسته اند و ممکن نیست که
برداشته نشود هست و فصد او را الجا در اوداج کبد بالغ المنفعة
دانسته اند و این را جالینوس بسیار مبالغه کرده هست و چنین گفته
که مرا در دلی سخت بود مزمن شده یکی از حکما را بخواب دیدم که مرا چنین فرمود
و چون این رگ را یافتم و فصد کردم آزان بلیه خلاص شدم **مقالهٔ سیم**
**طریق فصد کردن** بدانکه فصد اکحل را از فوق ناقص که محل اتصال
ساعد هست با عضد از جانب انسی باید کرد و فصد باسلیق را فوق دو زمایل
بجانب وحشی باید کرد و در فصد اکحل حجام را احتیاط باید کرد زیرا که در وی
خطر هست بسبب آنکه در خفت او عصبی هست ناگاه نیش بردی نیابد
و فصد او طولانی باید و صواب در فصد حبل الذراع اینست که او را مورب
زنند و فصد باسلیق عظیم الخطر هست بواسطهٔ انکه در خفت او شریانی هست
و عصبه و عضله نیز هست که اگر بیشتر برود واقع شود خوف هلاک هست **م**
**خطا کردن فصاد** و جلالت حذاق واقع در فصد باسلیق در رسیدن بیشتر
بشریان انست که خون رقیق اشقر بیرون می آید پس فی الحال بیاوزد
بر بستن او به پشم خرگوش باید کرد و اندکی بادو نیز الحاق باید کرد و
خون سیاه و شان اگر باشد بهتر هست و بر عضد و ساعد آب سرد باید ریخت
تا اعصاب شریان واعضا را کشافتی حاصل شود و ضیق در عروق پیدا
آید و مانع از جریان خون شریان باشد و موضع فصد را به پشم دادویه
مذکوره محکم باید بست و تا چهار روز نباید کشادن و بعد از چهار روز



نیز در کشادن احتیاط باید نمود و تا آن باید کشود که در جریان خون از شریان
زنان مشکل هست و حواشی محل فصد را با قوابض خام و طلا باید کرد و
درین نیز مقصود تکثیف عضو هست و تسکین خون و فصد اسلیم بجهت
وجه هست که بیشتر باید زد و اگر تابستان باشد دست مفصود را در آب
سرد باید کرد تا قدری که از خون مغلوب هست در آب بسهولت
بیرون آید و اگر زمستان باشد و فصد اسلیم ضرورت شود و حمام
باید کشود و دست در آب گرم باید نهاد و بهتر اینست که فصد اسلیم نیز
بر طول واقع شود و فصد عرق النساء بوقت ضرورت از جانب وحشی
بقرب کعب باید کرد و اول از اسفل ساق محکم باید بست تا رگ ظاهر
کرده و پیش از فصد عرق النسا اول آنست که علیل بحمام رود و
فصد او نیز بر طول باید و در فصد صافن اولی آنست که مورب عرقی بجانب م
عرق باشد و عرق مقصود سر راسوای و اجبین اولی آنست که مورب
زنند و عرق صدغین و پرده ماق که بر جانبین چشم هست تا کلوا
خفه نکند ظاهر نمیشود و بعد از ظهور در فصد کردن آنها نیز احتیاط
باید کرد و فصد رگ کرد شبیب زبان هست و آنکه بر زبان هست نیز بر طول
می باید و اما فصد وداجین البته اول مضع بعضی ادویه کرده مثل
کندر و دم الاخوین می باید نهاد که او نیز بر محل شریانیست و بعد از سیلان
خون تسکین او مشکل هست و بسیاران در چنین تدبیر رفته اند
**مقالهٔ سیم در منافع حجامت کردن** و نهادن علق بر مواضعی
که اخراج خون بطریق جذب قوی مطلوبست آزان مواضع
بر واقف اند این صناعت مخفی نکرد و که در تشقیف حجامت حوالی

وحواشی جلد را کشر از فضد است و منفعت او در ابدان بسیار خلط قلیل است و باید که اختیار حجامت در وسط ماه کند و اولی اینست زیرا که زیادتی خون مثل زیادتی سایر رطوبات و آبهاست و از اطبا تابع زیادتی نور قمر داشته اند و گفته اند که جمیع آبها و اخلاط بدن که تابع رطوبات است در چهاردهم و پانزدهم که کمال نور قمر است زیاده میشود و در مباحث جران تحقیق این مسئله کرده اند و مقرر ایشان اینست بس نقصان خلط بوقت طغیان و زیادتی آن اولی است و نیز باید که در ساعت دوم از نهار واقع شود و مختار حجامت باید کرد که بعد از حجامت کردن حذر کند از دخول حمام مگر آنکس که او را خون در کمال غلظ باشد و درین حین اولی اینست که اول بحمام رود بعد ازان یک روز حجامت کند و باید دانست که حجامت در مقدم راس مضر است بحواس و ذهن و حجامت بر نقره خلیفه فضد اکحل بهست منفعت دارد و نافع است از کزاز واقع در ابروان است و مخفف و مسقط رطوبات بلک چشم است و نافع از جرب العین و جزاست و حجامت بر کاحل بهل فضد باسلیق است و منفعت او میرساند و نافع از درد حلق و منکب است و حجامت بر صدغین خلیفه و قایم مقام قیفال است در منفعت و نافع جمیع اعضاء سر است اما اکثر اطبا برین متفق اند که حجامت او موجب نسیان است و حجامت کاحل را گفته اند که موجب ضعف فم معده است و از دخفان حادث میشود و او را از بلندتر کاحل و در محاذات او باید حجامت کرد و از نقره شبیه تر باید بانزکی و حجامت بر ساقین موجب تغییر خون است و مدر طمث





که مراد خون حیض و از عورات هر کدام که سفید بوست بشره باشند و متقلل البدن ایشان را حجامت ساقین موافق تر از فضد ساقین است و حجامت بر هامه نافع از اختلاط و پریشان عقل است و بعضی از اطبا گفته اند که نافع از شیب است یعنی سفید شدن موی بزودی و این بسیار بعید است زیرا که علت بلغم شیب و فساد او ست و خون مصلح او و وجود او ضروری خصوصا در اینچنین علل و نافع از امراض چشم نیز هست مگر انکس را که توهم نزول باشد که هیچ حالی از جواز نیست و حجامت زیر ذقن نافع از اعضاء سر است و حجامت بر قفا نافع از دمامیل است که در ران میشود و از برای جرب و شور او بسیار نافع است و نقرس و بواسیر و داء الفیل و ریاح متنازه و رحم و حکاک که در اعضا میشود نافع است و حجامت بر ران از پیش که مراد جانب انسی است نافع است از ورم خصیتین و خراجاتی که در فخذین می باشد و ساقین و بس ران که مراد بآن جانب وحشی است حجامت او نافع است از ورم و خراجاتی است که در نشست گاه میشود و حجامت بر اسفل زانو نافع است از ضربان و ورم زانو که حادث از اخلاط حاره و خراجات رویه است در بشهای گفته که در ساقین میشود و حجامت بر پهر دو کعب نافع است از جهت احتباس خون حیض و عرق النساء و نقرس و حجامت و جذب که با شرط باشد یعنی بمجرد جذب اکتفا نکند و اخراج خون نیز نماید در وجنه فایده است اول استفراغ از نفس عضو مجوم و دیگر بقای جوهر روح از غیر استفراغ از و دیگر ترک تعرض مر استفراغ اعضاء رئیسه را و هر وقتی که مراد بجذب اخراج خون باشد در

حجامت کردن واجب است که نیش را عمیق تر زنند تا جذب خون از خود
واقع شود **در بیان جذب یا اخراج خون** و اما در جذب یا شرط
اخراج خون در این مقام مراد معالج اجذاب ماده است از جهت و جانب حرکت
ماده و گاه مراد نیش ابزار و اظهار و رم غایر است از تحت جلد سطح ظاهر جلد و
گاه مراد ثقل ماده و رم حادث از آن عضو بعضوی اخس که در جوار او است
و گاه در این جذب مراد تسخین عضو است و جذب بجانب او و تحلیل
ریاح از او و گاه مراد تجذب رو عضو است بحال طبیعی او که زایل شده است
چنانکه در قبیله گر از اقسام فتق است و مراد از قبیله فرو دآمدن
روده و غیره در مجرای کیس خصیه است و نزد نزول او بکیس که بحالش
در نگشته موجب هلاک است و گاه مراد معالج در جذب تسکین وجع
است در موضع درد مانند و غذای شخصی که حجامت کرده ساعتی بعد
از حجامت می باید داد و اولی در معالجات صبیان که در ان حجامت
می باید کرد آنست که حجامت ایشان در دو ساعتی باشد و از وصایای
حذاق اطبا آنست که بعد از شصت سالگی نیز باعث قوی حجامت
نگشند البته **بعد از شصت سالگی نیز باعث قوی حجامت نشوند**
و اگر اسفراوی مزاج حجامت کند غذا او بعد از حجامت خوردن حب
الرمان است و عرق کاسنی باقند و یا خوردن کاهو است با سرکه و عمل
کردن بر اعالی بدن موجب امان از انصباب مواد است بجانب اسفل
و اما نهادن علق بحجمت جذب از عورت بدن است و مراد بعلق مذکور شد
که زلوک است و استعمال او نافع است از امراض جلد مثل سعفه که مراد
آن شیر پنی چیزی است که بر ظاهر سطح عضو میشود و بر رو و سر و پیشرو



کودکان را از اشخاص دیگر بیشتر میشود و نهادن علق بر بیرعضو که
بران عضو واقع شود نفع بلیغ دارد **مقاله ۸ در بیان حبوس**
**و ادویه آنها** بباید دانست که حبس استفراغ مثل اسهال و رعاف و
غیر ذلک یا مالزم ماده است بجانب مخالف بی ارتکاب استفراغ و دیگر مثل نهادن
مجبر جذب بخلاف ماده سایل بی آنکه شرط کند یعنی پیشتر عضوی
که ماده در ان مجذوب شده است نشکافند چنانچه اگر عرقی را شرف
الدم از دست شود مجبر بر سیلذ او باید نهاد و جذب کرده اخراج خون از
بیشتر از محل مجبر باید کرد و گاه باشد که احتیاج بالا زیاده و استفراغ هر دو باشد
مثل مضمد نا بسلیق از جهت نزفاندکور و هر گاه که بر طبیب و فور ماده مذکور
ظاهر باشد پس در این صورت بجذب فقط اکتفا نباید کرد مثل آنکه شخصی را
بواسطه ابتلاع اخلاط فاسده کثیره در قم معده قی حادث شده و تسکین نیابد
پس بقیئی باید داد که آن خلط فاسد موجب قی تمام بیرون آید و معده از خلط
فاسد پاک شود بعد آزان تقویت معده و فم آن باده یه مقویه و اشربه نافعه
از ضروره در مرکبه باید کرد و یا حبس استفراغ باده یه مجمده و مغلظه باید کرد تا موجب
جمود و تغلیظ خلط سایل شود و یا حبس باده یه قابضه باید کرد که موجب قطع و هم
آمدن مجاری باشد و نقاوت آن و یا حبس باده یه معوقه که در ایشان اشربیت
غالب باشد مثل اعاب بزوری که ایشانرا بریان کرده باشند زیرا که قلی ادویه
معابیه مفید عروق است و این موجب سد مجاری است تا بان فعل
نافع از استفراغ باشد چنانچه در اسهالات این علاج مرعی است و گاه احتباس
ماده سایل باده یه می باشد تا موجب تشکیر بیشتر بر فوق جراحت شود و سبب
اندمال قرحه سایله باشد و این تدبیر جراحی است که استفراغ ایشان خروج

قبیح و صدید وافره بهست و عدم نشست و جفاف هر چه زیاده استفراغ
بر بستن عضو است چنانکه ما فوق آنرا می نماید سبب خطای فصاد
در رگ ذون عرق باسلیق و رسیدن نیش بر شریانی که تحت باسلیق
است اگر محل عمیقتر بتن و ظاهر باشد جهادن بشتر فرکوش و برساختن
محل نیش از پشم او و خانه عنکبوت و چند روز ناکشودن او و نزف
اگر چنانچه سبب انفتاح و کشاده شدن دهان عرق است تدبیر بقطع
کردن او اگر چنانچه سبب حرق رگ است و در بدن او هم بقایای دم
بعزی است مخلوط با یکدیگر مثل کل مختوم و صمغ عربی آماده دین
صورت بخاه مشکل بهست و اگر چنانچه از خورده شدن تخم باشد این
استفراغ و تدبیر آن بجزی باید کرد که جنبت آن گوشت خورده شده
باشد مخلوط بچزی که محل تاکل را جلاء دهد **مقالهٔ ۸ در بیان اسباب سده**
بباید دانست که سبب سده یا غلظ خلط با لزوجت و جسدی او
با کثرت او ست و در تدبیر اخلاط کثیره یکی چنانچه با او جنس دیگر در سده
مقارن نیست فصد و اسهال کافی بهست و در تدبیر اخلاط غلیظ احتیاج
بمحللات جالیه بهست و در اخلاط لزج احتیاج بمقطعات ادویه بهست
خصوصاً که خلط لزج رقیق باشد و باید که معالج در تحلیل غلیظ از
دو شئی که ضد یکدیگر اند حذر کند اول تحلیل عنیف که موجب زیادتی
تحلل ماده باشد و زیادتی حجم ماده از غیر بلوغ تحلیل تام که موجب زیادتی
سده میشود زیرا که تحلیل تام نباشد سده ضرور باقی باشد و متعاقب
اسباب سده وارد میشود پس موجب زیادتی سده باشد و ثانی تحلیل بقوتها
که بدین سبب لطیف اخلاط و رقیق ماده سده بتحلیل تمام نرفته و کثیف

چندم



و غلیظ آن منجر شده بهست و اصعب سده آنست که در عروق حادث شود
و صعب تر ازین آنست که در شرایین واقع شود و اصعب از همه آنست
که در اعضاء رئیسه حادث شود **مقالهٔ ۹ در بیان معالجات ورم**
و از قوانین و قواعد معالجه اورام اینست که هر جا که ورم در عضوی
که مجاور اعضاء رئیسه نباشد صواب آنست که در ابتداء علاج او بر ادویه
و جاذبات بجانب خلاف توجه ماده کنند و بتدریج خلط محللات زیاده
باید کرد و تا انتهای ورم این قاعده را مرعی باید داشت و در انتها
تقصیر بر محللات باید شد و در اخطاط ورم نیز قصر بر محلل باید کرد
و این قواعد را اگر بعد از استفراغ بدن از خلط فاسد موجب ورم مرئی
دارند اتم و اولی بهست و در اورام حاره البته باید که در ادویه بارده
صرف باشد و در اورام بارد البته باید که در ادویه بارد صرف نباشد بلکه مخلوط
بود با ادویه حاره که در ایشان قبضی باشد تا قوت عضو و ورم را نگاه دارد
و این ادویه مثل از عذ است که در خلال نامونست و اظفار الطیب محللات
در اورام باده رخو واجب بهست که لطیف و مخفف بیشتر باشد از غلیظ
در اورام حاره استعمال می باید و قاعده و قانون دیگر اینست که هر جا که
ورم حادث بواسطه اسباب نارسی باشد مثل ضربه و سقطه و دران ضربه
اختلاط از اخلاط باشد درین مقام اولا تدبیر بارخا و تحلیل باید کرد تا
آنکه استلا خلطی نباشد بشل اول علاج باید کرد و اگر چنانچه عضو
ورم مفرغ و مصب اعضاء رئیسه باشد درین صورت ترک رادع باید
کرد برچنین ورم و اصلا رادع استعمال نباید کرد که محل خطر بهست
زیرا که ماده متوجه بعضو رئیس میشود و موجب هلاک بهست و هر جا

فوست

که ورم در مقام جمع نموده وقیح باشد خصوصاً در مواضع رخوه که مثل عانه
دارپیه است درین صورت گاه ورم منفجر بذات و نفس خود میشود
و احتیاج بشق و بط ندارد بلکه گاهی احتیاج بانفتح نیز نیست و گاه
ورم چنان است که در اعضاء صلبه واقع است و درین صورت
احتیاج بفتح و بط و شق نیز میشود و تمامی افتتاح بادویه می باشد
که در انها با وجود حرارت تعدیه و تسدید باشد که موجب صهر حرارت
در محل ورم گردد مگر آنکه حرارت غریزی ضعیف باشد و عضو مایل
بفساد شده باشد درین حین استعمال مفتحات باید کرد و اگر بط و شق
کنند خیلی را بعمق باید زد و بعد ازان استعمال ادویه باید کرد که
دران تحلیل و تجفیف باشد و اما معالجه با ورام صلبه که از مرتبه ابتدا
تجاوز کرده باشد چنین باید کرد و گاهی تلیین او بادویه که حرارت و
سخونت و تجفیف قلیله دران باشد باید نمود و گاهی ادویه محلله دران
استعمال باید کرد بنابر خوف تحجر و معالجه عنصب تدبیر در اورام فتحی چنین
باید که عنایت و اهتمام معروف بقطع مادهٔ فتح باشد و تسخین لطیف
که موجب تحلیل نفخ شود و بر لسع مسام بادویه مفتحه و تدبیر اورام
باقرحه مثل نمله به تبرید باید از غیر زیاده ترطیب و اگرچه قرحه بروجهی
باشد که مقتضی ترطیب بود اما نباید کرد زیرا که قرحه در علاج محتاج
بتجفیف و تنشیف است و ترطیب نافع ازین و اما تدبیر اورام باطنی
تنقیه مادهٔ است از غلظ موجب ورم اولاً بفصد و بعد ازان باسهال
و حذر فرمودن صاحب ورم از دخول حمام و خوردن خراب و تقلیل
اغذیه که در و کوشت باشد نکند زیرا که ازو ضعف و سقوط قوت زیاده



اختیار کردن این چیزها مادهٔ ورم زیاده میشود و تحریک حرکات نفسانی و بدنی
درین علت ضروری است و درین ورم نیز ابتداءً اختیار چیزی که زیاده باشد
باید کرد از آن رایح از ماکول و غیر آن هرچند باشد بحسب مقداری باید که
قلیل باشد که حمل ثقیل منشو و خصوصاً که ورم در معده باشد یا کبد و قوت
تحلیل مادهٔ البته دوای محلل می باید که خالی ازادویه قابضه طبیعیه الرائحه
نباشد تا قوت آن عضو و ارم را نگاه دارد و در وقت تحلیل و این از تحلیل و قوانین
واجبهٔ الزامات است و واضح ترین علیتات را درین ورم
باطن مثل عنب الثعلب است خصوصاً که در و قوی باشد زیرا که در عنب
الثعلب روح و تلیین و تخدیر هم هست و خیار شنبر نیز مفید است و فقوع
اصحاب او رام باطن نباید کرد مگر بغذای لطیف و آن نیز در حال غفلت
هر کس مبتلا بورم احشا و باطن باشد و قوت او ساقط شده باشد قوت
اطلاق است و اگر چنانچه ورم باطنی منفجر شود او را بشیر پنیر که غسل محل
ورم از دسم کند مزوریست مثل جلاب ماء العسل و بعد ازان چیزها
که موجب لحم مابقی مادهٔ و تجفیف آن باشد باید داد بعد از انقاء و انقای
تام مادهٔ اقتصار به مجففات باید کرد و گاه چنانست که طبیب جاهل
فتق معای را ورم تشخیص کرده نیش بران زد و آن خود معالجی بوده
نازل بکبد انچنین دانی خطا و غلط ظاهر و بین است و بهم حال مریض و
اصحاب او باید که از چنین جاهلان اشد بر حذر لازم دارند و علی مرتضی
کرم الله وجهه فرموده است که لو کانت الجهالة فی الجنة لکنت
الجنة و الخمرة ناراً و گاه چنان است که در باطن ورمی در معاوی واقع
شود و طبیب جاهل چنین گمان برد که آن بر صفاق که پوست شکم است

واقع شده و نیش فرموده و تخصیص افضل مرد و این غلطی بیّن است و اگر خواهی
و رم بر صفاق نیز باشد بط و شق آن بسیار مخاطره است و از قوانین
بط و شق بوقت احتیاج و ضرورت است که می باید براید و خصوص
که مزه جهتهاست که بر ظاهر اعضاء انسان می باشد واقع شود مگر آنکه در
پیشانی که این حکم نزد جمیع اطبا مسلوب و ممنوع است زیرا که در پیشانی شق
یا بط اگر براه عضون واقع شود جمیع اعصاب و رباطاتی که از بالا بشیب
و جانب چشم می آید اهم بریده میشود بس سبب نباید کرد و خلاف مواضع دیگر
از اعضا که چنین نیست و البته شق براه عضون باید کرد و چنین در اعضائی
که اعصاب و رو بر خلاف عضون و چنین عضو باشد احتیاط باید کرد و شق و بط
بر خلاف عضون باید کرد و دیگر در جمیع مواقع که میان بط و شق ضرورت نباشد
براه عضون باید کرد و چنین است قواعد موضوعه اطبا فعلیکم بها و باید
که معالج در جراحی که از بط و شق کرده باشند بران استمال روغن نکنند
و این مخالف قانون میشود زیرا که اختیار مراهم در جراحات محتاج الیهاست
و اکثر مراهم خالی از روغن نیست و نیز فرق میان مرهم و طلا و ضماد آنست
که در مرهم البته روغن مستعمل میشود و بی روغن مستعمل نمی باشد و در ضماد
و طلا ضرورت نیست و اکثر خالی از روغن می باشد بس می تواند که منع او
از روغن صرف باشد در جراح و دیگر منع از رسانیدن روغن در جراحی
کرده اند که او را شق کرده باشند نه در جمیع جراح بدین سبب که روغن
در عضو مهست و مطلوب در علاج جراح تجفیف و تنشیف او ست و از بهم
آمدن جراحت هست و روغن مانع هست ازین خصوصا که جراحت
بسیار عمیق و ممده و صدید باشد پس رعایت قواعد و قوانین این تدبیر





بر معالج اسباب التدبیر واجب است و چنین در خراج و قروح کثیر الوجع استعمال
اشیائی که در و آب و روغن بسیار باشد نباید کرد و بعد از حفظ مذکوره بک مثقال
مرهم قلقطار استعمال باید کرد اگر احتیاج شود و مرهم قلقطار مرهمی است که یکی
از اجزاء او نوعی از زاج است و آن زاج را قلقطار می گویند و باین سبب
مرهم قلقطار می گویند و هر جا که مرهم قلقطار یافتند فوق مرهم اسفیذاج در آب
قابض مثل آب مازو و امثال آن که در و بهوک مورد جوشیده باشد تر کرده بر روی مرهم
که بر محل قرحه نهاده اند باید نهاد مقالة ۱۹ در بیان سوانح عضو باید دانست
که هر جا که عضوی از اعضا که رئیسه نباشد و بقرب اعضاء رئیسه نیز نباشد و
بواسطه سوء المزاج ساذج یا سوء المزاج ماده فاسد شده و در امراض طلا و مرهم و
ضماد فایده نداده تدبیر آن قطع لحم فاسد است و در کردن آن اما معالج در این صورت
باید که ملاحظه ضعف و قوت علیل کند و اگر چنانچه این قطع بغیر حدید و آلات
برنده حاصل شود بهتر باشد مثل ادویه که استقاط آن عضو بواسطه حدت میکند
مثل نهادن فلدیمون و امثال آن زیرا که بسیار هست که عند الانقطاع آلات
حدید بجزوی از اجزای صالحه عضو که بقرب بد فاسد هست میرسد و آن را بسیار دشوار
عروق نابضه و امثال آن و این موجب هلاک است اما چون فساد بردهی باشد
که با سخوان سرایت کرده باشد و علاجت دیگر کافی نباشد قطع آن جزو فاسد بآلات
قاطعه ضروریست اما جراحی کامل باید که این کار تواند کرد و نیز باید که بعد از قطع
فاسد محل مقطوع عالجه بروغن رایح کند تا ضرر نزف خون در امان باشد و این
تدبیر وقتی بجوز هست که علت در شکم و بقرب اعضاء رئیسه نباشد چنانچه مذکور شد
و باید که جراح بوقت قطع کردن فاسد میل در محل فساد فرستد زیرا که باین معالج و
فاسد جزو صالحه نیز می باشد و آن باین طریق متمیز شود که هر جای که مرسیل انفاذ است

ونیکند درد و ورم میکند آن عضو صاحب است باید که قطع فاسد از شریف آنکه
و در هر جا که میل بآسانی میرود و در مابین التصاق و بسوختگی نیست باید
دانست که بصناعی امید است آنرا قطع باید کرد که فساد با عضای صالحه
سرایت نشود **مقالهٔ ۸۱ در بیان تفرق در اعضاء عظیمه** باید دانست
که تفرق در اعضای عظیمه چون واقع شود علاج او بسوی آن استخوانهاست
و مراد به تسویه رهبت ساختن استخوانهای شکسته است و برهم نشاندن و
محکم بستن آن بروجهی ملایم چنانکه شکسته بند میکند و بعد از بستن ملازم
مداوم سکون باید بود تا بی جای نشود و ایراد غذای عضوی بر علیل باید کرد
که موجب حصول و تولد خلط غلیظ نشود تا دهن و طرفین انکسار بندد
و او را مثل کفشیر دیگران باشد الا تفرق اتصال که در اعضا البته واقع میشود
در علاج او مراعات سه چیز باید کرد که اصل است اول قطع سبب او وقتی که سبب
تفرق مواد بدنی باشد و جسم ماده سایل از مواضع تفرق ثانی الی ام شق
باد و یه و اغذیه موافق و ثالث منع عقوبت حادث در محل تفریق هر چه ممکن
باشد و اما در علاج یقینه فروع غرض تخفیف است پس هر چه از فروع و توابع
و صدید و عفونت دارد استعمال ادویه حاره اکاله در و باید کرد مثل لطخار
و مزاج و زنجبیل و نوشادر و دوای مرکب از زنگار و موم و روغن گنجد کذا از این
مجموع مرهمی باشد باید نهاد **بیان فروع ظاهری** و اگر چنانچه در قرحه
لیغ و سوختن باشد تسکین آن بموم و روغن گل باید کرد و بباید دانست
که هر قرحه که صغیر باشد که بسبب او از جوهر عضو چیزی نرفته باشد
و اندوهم او چیزی خورده نشده باشد در علاج چسپانیدن هر دو لب
طرفین با یکدیگر و تنگ بستن بکار ما کافی است و این مثل زخم بابت



کرزنگار و تشنج حادث میشود و باید که در وقت بستن احتیاط کند
که چیزی در میان جراحت از قبیل خیر عضو نماند مثل روغن و غبار
و کاه و غیر آن نباید که ماندن این چیزها در میان جراحت مانع التیام است
و بهم آمدن و چسبیدن عضو مجروح و اما تفرق اتصال و قروحی که
هم طرفین و لبهای او ممکن نباشد و یا قرحه چنان باشد که علوا صدید
خونابه بهت باشد و از جوهر عضو چیزی رفته باشد و آن چیزکه رفته اگر
جمله جلد عضو بهت و احتیاج بجزوی دارد که موجب ضم عضو و خشک
ریشه شود و موضع تفرق اصلاح آید آنچه از ادویه مفید این معنی بهت
بالذات آن قوابض بهت و آنچه بالعرض بهت مثل زنجار و تلقطار کرم
زاج زیرا که اینها اعون اند در تجفیف و اتم اند در حصول مقصود و اصلاح
خشکر ریشه و اگر چنانچه آنچه از محل تفرق رفته بهت اجزاء لحمی بهت عفن
طبیب می باید که صبر ورزد باشد با نبات و رویانیدن آنچه از گوشت رفته
است و آنچیزی که موجب رویانیدن گوشت بهت از ادویه می باید که سخته
و متجاوز نباشد در تجفیف از درجه اولی و درین تدبیر شرایط بهت و این
شرایط یکی اعتبار مزاج اصلی بهت و مزاج قرحه حادث در عضو باین معنی که
عضو یا عفونی بهت یا لحمی بهت یا عصبی و مزاج قرحه باین معنی که از کدام
نوع قرحه بهشره و تفرق آلست اگر چنانچه عضو شدید الرطوبة و قرحه
شدت و بسیاری رطوبت نیست درین مقام تجفیف اندک کافی بهت
و اگر چنانچه عضو یا پس المزاج باشد و قرحه کثیر الرطوبة تجفیف او
باید که باید کرد که در درجه ثانیه باشد و واجبست که در مقدار این بها
تعدیل کند در علاج و شرط دیگر اعتبار مزاج جمیع بدن بهت و اگر چنانچه

بدن شدید ایبوسته واقع شده باشد و عضو زاید باشد در رطوبت و
یا بعکس این باشد درین دو صورت نیز تجفیف معتدل کافی است و اگر زائده
هم بدن و هم عضو زاید الرطوبة باشد درین صورت واجب بر معالج تجفیف
بیغ است بانکه هردو زاید در پوست اند درین صورت در تجفیف از مال مبالغه
نقصان باید کرد و از جمله شرایط اعتبار تجفیف است زیرا که تجفیف مبتنی
بر اکر جز از ایشان تجفیف شدید مطلوب نیست اما از ایشان مثل فایده در
تجفیف کرآن جدا باشد مطلوب است و باید از مظنه حرارت و لطافت علاج
قرحه از و مطلوب باشد و لازم نیست که هر چیز که تجفیف است از او و نیز چاره
مقصود از و حین جفاف و بس زیرا که در علاج قروح معالج از جنس چیز
احتیاج است بتجفیف و جلا و غسل و التام و ختم که مراد خشک ریشه سر ریش است
و اینها هم در اکثر ادویه چاره مجففه موجود است و هر یک باعتباری و درجه
مستقل میشود و نظر معالج مقصور بر یک ماده و خاصیت نیست و باید دانست
که هر دوائی که مجفف بلا لذع است باین معنی که حرارت را نمی سوزاند او
داخل ادویه منبته است و موجب رویانیدن کوشت و دران عضو
نیز باید دانست که هر قرحه که در موضع غیر لحم باشد اندمال او بهتر است و باید
دانست که در قروح باطنی واجب است که معالج از مجففات از ادویه منفذه
غلیظه کند مثل عسل و ملاحظه ادویه مختصه بعضو کند همچنانکه استعمال مدرات
در علاج آلات بول اگر مراد معالج اندمال و التام قروح و آلات بول باشد
باید که با مدرات از ادویه قابضه که در باطن الرحم جنبی باشد یا میزو مثل کل مختوم
و باید دانست که در ختم و اندمال قروح موانع است و از جمله موانع روا
و هوای مزاج خون است متوجه بجانب عضو منقرح است و بسیاری خون که

التام

بیان قروح باطنی

آلات بول

سایل بن



سایل است و موجب ترطیب قرحه است و فساد باستخوان که تحت قرحه واقع
است و رفتن خون و ریم و این نوع قرحه که فساد باستخوان افتاده باشد علاج
او مشکل است مگر اول باصلاح آن استخوان و تراشیدن فساد واقع بر روی
استخوان بالات موسوم از بدن بعین تدابیر و کرختن کوشتهای فاسد که بر دو طرف
او هست و پاک ساختن قرحه از ذریع و باقی علاج چنانکه مذکور شد و قروح در
صلاح و نیک شدن گاه احتیاج بتکثیر غذا دارد بجهت قوت و گاه احتیاج بتقلیل
غذا دارد بجهت تقلیل مادهٔ قرحه و قطع او و این هر دو مقتضی نیز دارد و میان
این دو سه مقتضی مخالفت و منافات است و بطبیب صایب التدبیر
باید که هر چه مواجب دانند اختیار کند و رعایت آنچه موافق حال است لازم دارد
و هر جا که کمی اختیار غذا بیشتر مفید و قیع در قرحه پیش دیده شود باید که
این سبب فتح بالغ است و این چنین قرحه را صواب نیست که در ابتدا آب
گرم بار رساند اما هر جا که منفتح شود و موجع ساکن کرده در رسانیدن آب
گرم رخصت است و مجوز و در علاج هر قرحه که هست می باید که معالج متامل
باشد در رنگ آن قرحه و حس جراحت آن و باد و به مناسبه علاج بر وجهی کند
که اندمال و التام و اختتام یابد **بیان از جای رفتن عضو** و باید دانست
که فسخ کردن عضو است بی جلای از جای خود و آن تفرق اتصال
است غایر و آن در تحت جلد است اما از جلد بعید است می باید که ادویه
موضعیه او از مضاد و طلاء و مرهم قوی باشد از ابتدا از بخر در فضا هر جلد و سطح
عضو واقع میشود و هر جا که فسخ غایر بجد بالغ باشد البته شرط باید
کرد تا محل تفرق مکشوف شود تا دوائی که بر وی نهند اثر خویش زود بارد
اما در سایر تفرق اتصال مثل رخص که کوفته شدن قشر است مر عضو را

علاج او فصد است اما در شدتی که تفرق اتصال در ظاهر جلد است علاج
بنهادن بحفظات باید کرد از مراهم و ذکر خواهد آمد چنانچه تفرق اتصال قبیل است مثل
خلیدن سر سوزن یا نوک خاری اصلاح آن احوج بطبیعت باید کرد
و اصلاح بآن نیست که در امثال این تفرقات اندیشه علاجات قویه
کرده شود مگر آنکه از نیش زدن حیوانات سمی باشد مثل عنده و حیه
که متلف و مهلک است یا تفرق اوانی باشد چه درین صورت احتمال
امراض مهلکه که مثل صدوت تشنج هست هست و علاج این قسم علاج سم
آن حیوان هست و آن بر وجه خبرت در محل واقع هست اما در علاج دان
که در مندرشدن عقوبت و متصدد و یا فتن الم شدید بسبب از اسباب
خارجی مثل آنکه در وقت از باد شی بشیب فرود آمدن پای یا دست بر چیزی
درین نوع بستن ملایم بعصابه کافیست و با او اندک از ادویه که
درین امر مفیدست مثل زفت و روغن بابونه و امثال آن و
هر جگاه که اجتماع شدخ و فسخ شود یعنی تفرق هم در لحم باشد و هم
در عظم یا غضروف ابتداء بعلاج شدخ باید نمود و فاما در علاج سقط
و فزید فصد و جذب از خلاف باید کردن و پرهیز از گوشت و بیطین
در غذا نمودن و استعمال ادویه که در معالجات اینها از اطلیه و اضده
و مراهم بطریق جزئیه و خصوص مرض در محلش مذکور است باید کردن

**مقال ۴ در بیان منافع داغ نهادن** باید دانست که داغ نهادن
در بعضی امراض و قروح خبیثه عفنه از جمله معالجات مسندیه است
اما باید کرد بعد از یاس از معالجات دیگر و در آخر امراض مذکور خواهد
داد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده که آخر الدواء الکی





و فایده داغ در محالی که فرموده اند منع انتشار فساد است و تقویت عضو
ماوف است که در وسوء المزاج بارد حادث شده و دیگر تحلیل مواد فاسده که
منشأ بعضو ماوف شده و فایده حبس و تسکین خون از محلی که شریان
میکند و دیگر که معالج بعرض تسکین خون از شریان عضوی را داغ میکند
باید که داغ را عمیق کند تا محل آفت بتاثر شود و موجب و موجب خشکی شده
بر محل داغ باشد و اگر چنانچه معالج از برای اسقاط کمیت زاید زحمت
میکند می باید که مطلع باشد بر حد صحیح جراحت از فاسد و آن حد صحیح محل
وجع و الم است زیرا که آنچه فاسد شده است آنرا الم و وجع نباشد زیرا که
زود حرارت غریزی در وجع فانی شد و چون حد فاسد و صحیح بر معالج
شود می باید که آلت داغ را خواه آهن باشد و خواه فیتله بر محل فاسد نهد
و مقداری که طبیب مجرب صلاح داند بر حسب سبب و مصلحت و این بسود
و گاه چنان هست که ورطه و خلط بر دو فاسد میشود و پس با وجود داغ نهادن
برای استخوان از آنکه در شیب اوست و فساد و انحلال نیز داغ باید کرد
تا فساد گوشت و استخوان هر دو باطل شود و این تدبیر در خرچ میکنند
و مراد از جذب جراحت بیاسود انی صیده کج چشم هست از جانب اصل
و این تدبیر مذکور که در فساد گوشت و استخوان هر دو باشد در قروح
و جراحات نیز ظاهر هست زیرا که صفر سوزاز حرارت آتش زود و مبادرت
میشود و این موجب اختلاط عقل و هلاک است و دیگر داغ نهادن
بر عصب و اوتار و مابلات نیز مخاطره است و در این تدبیر جمیع
علم بقوانین اعمال بدن می باید **مقال ۵ در بیان امراض مجتمعه**
باید دانست که از قوانین علاج اینست که هر جگاه امراض مجتمع شوند

در بدن قواعد واجب و درین مقام آنست که ابتدا در علاج بامری کرده
شود که ضرورتر یکی از سه خاصیت است یکی آنکه صحت یافتن وطلب او
متوقف بر فوات امری از مرض باشد و صحت او صحت ثانی نباشد مثل
ورم موجب حادث بلغمی پس درین مقام واجب علاج بدن صحت اولا
تا صحت اخراج ذلیل شود بعد ازان اشتغال بعلاج قرحه باید کرد دیگر آنکه
حدوث ورم تابع قرحه باشد پس درین صورت علاج برعکس باید کرد و
ثالثی آنست که اجتماع باین طریق باشد که مرض سبب دیگری باشد مثل
حدوث سده و تب زیرا که سده سبب تب است پس درین صورت اولا
اقدام بمعالجه ازاله سبب باید کرد و سده باید کشود و اگرچه ازاطلس
و علاج سده معالج محتاج خواهد شد باد و یه حاره که مفتر است باتب
اما چون سده سبب تب شده است و چون سده زایل شود تب نیز زایل
خواهد شد میل او اختیار بعضی ادویه حاره مفتح باک نیست اما باید که
قوی نظر نباشد و مثل سل کدر دشش قرحه است و بسبب این قرحه
تب دق حادث شده است پس اولا بعلاج قرحه باید کرد باد و یه مخلفه
و خلط مخرض حادث از قرحه رطوبت تب را باید کداشت و چون قرحه بصلاح
آید تب نیز بصلاح خواهد آمد اما معالجا در علاج سل باید که جانبین قرحه
مرطوب دارد با وجود استعمال مخففات باردت رطوبت نیز امرا و کند ثالث
آنست که از اداره مرض مجتمع واجب الاهتمام بشمار و مانند مثلا
اجتماع تب محرقه با فالج پس درین صورت معالجه تب محرقه بتعجیل
باید کرد و ملتفت بافالج نباید شد و اما هر جا که مرض و عرض جمع
شوند در علاج توجه بمرض باید کرد مگر آنکه عرض بر مرض غالب



باشد پس درین صورت علاج عرض باید کرد و ملتفت بمرض نباید
شد مثل قولنج و وجع حادث از و زیرا که اگر وجع تخدیر شود و اثر او در باطن
سرایت کند بالفعل مهلک است پس درین صورت استعمال مخدر از برای
تسکین وجع ضرر ندارد اگرچه موجب غلظ ماده مرض و استحکام
سده است و علاج او بجثه است تمام شد باب اول در قسم علمی از
کتاب مسمی بتحفه خانی که مشتمل است بر ۱۲ مقالات

## باب دوم در قسم عملی و این باب نیز

مشتمل بر مقالات است **مقالت اولی در صداع** بدانکه
صداع وجعی والمی است در اعضای سر و مراد باعضای سر حجران
اربع است و یافوخ و قاعده و عظم قشر و حجران اربع عبارت از چار
دیواری که سر است و مقصود ازین تعیین و تقیید اخراج ورم است که آن
ام و وجع چشم است و در سر از سوء مزاج ساده است یا مادی و ماده که
خلط موجب مرض است منقسم میشود بزو قوام و غیر ذی قوام و دو قوام منحصر
در چهار قسم است خون و صفرا و بلغم و سودا و غیر ذی قوام رطوبتیه که باد است
و بایسته که آماست و سبب صداع یا ماده دو قوام است که عبارت است مثل خون
و صفرا یا ماده است مثل بلغم و سودا و سبب صداع و صوی را علامت بر
عروق سر است و کشیده شدن آن و این امتلا بر دو نوع می باشد امتلا
سبب او حیه که فروف خوانند که آن رطبهای مجوف سوج است از برای
سکون و حفظ خون و رسانیدن منافع مقصود بس هنداسد و یا بسبب
قوت است و علامت امتلا سبب او حیه سرخی بشره است و ثقل و گرانی

بیان صداع و انواع

بدن وکرمی وکشیده شدن عروق وثقل وتمدد چشم ظهور رگها وبیحسی
تمطی کران وست کشیدن از برای دفع ثقل از عوذی اختیار وتثاوب گاهی
باز کردن بهت بدفع ثقل اما تمطی عام بهت جمیع بدن را وتثاوب
مخصوص بدفع ثقل طاری بهت معده را وعلامت او خواب وعظم
نبض وسستی وکلال فکر وحواس وشیرینی دهن وعدوبت حالتی شبیه
باغیا که مراد بآن مانده شدن وکوفتگی یا فتن بیطاقتی گاهی بحدیکه خود را
زمینی والقه بانگ سبعی وغلظ قاروره واشقریت آن خصوصا کرفتل
ربع باغد وبدن طعامی ومزاج حار ودسم شباب وتدبیر مقدم از مشروب
وماکول شاهد عدل بهت بر زیادت عدالت بروالات ومرده وعلامت
اعتلا بحسب قوت ضعف نبض بهت وسقوط شهوت غذا وثقل از حرکات
بسرعت وتاخر وقلت سرخی اعضا وعدم انفتح قاروره بعد از تحقیق
سبب صداع ومومی بیان علاج فصد علاج فصد کردن از قیفال
واخراج خون بسیار اگر قوت بود باشد وخون غلیظ وسبز یا سیاه باشد یا
سرخ وغلیظ وزمان وسن موافق بود درین تدبیر نشایندن کیفیت
خون چنزهای بارد وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد ومزوره وغذاها
الشعیر یا بیداده مثل تمرهندی ده درم وترنجبین صافی کرده با شیرخشت
دو درم ویا تلیین طبیعت آب فواکه یا کرد مثل عناب والوی بخارا
وتمرهندی وسپستان وبنفشه وترنجبین وخیارشنبر وشکر سفید یا نبد
از هریک مقداری که طبیعت صلا دانذ یا بنفشه وخیلوفر از هریک پنج درم
وگم کاسنی سه درم وشکر سفید یا قند ده درم وترنجبین ده درم مجموع یا
غیر قند در دو پیاله کلان آب جوشانیده تا نیم بماند وصافی ساخته نیم گرم

کرتب باشد واگر تب نباشد وسرفه
نیز نباشد بلوجاره باید داد



باید خورد وغذا مزوره از ماش مقشر وشیره مغز بادام واگر سرفه باشد غذا
از آب انوره کوهی با شیرهٔ مغز بادام وکشش با مزوره تمرهندی وشکر وشیره
مغز بادام ویا بنفشه مرتبی ده درم وترنجبین ده درم مجموع را در یک نیم
پیاله آب جوشانیده تا نیمی بماند وصافی ساخته نیم گرم باید اشامیدن و
یا آب شیرین وترش باشد افشرده مقدار نیم رطل که یک پیاله میشود تقریبا
با ده درم قند سفید ودو ده درم ترنجبین باید خورد بیان خلط و
قی خالصه که نافع از صداع حار دموی باشد روغن گل یک جزو وگلاب
دو جزو هر یک از هر یک ربع مجموع را در شیشه گلو تنگ کرده ونیک برهم زده
در بینی نهاده باید بوئیدن واین قی خالصه اندکی بوقت وجع سر باید
مالیدن یا آبیکه کنان کهنه بآن آمود کرده بر سر باید نهادن وبوقت هر یک نه
گلاب در سرکه بر سر مالیدن نافع بهت ونیز اسبغول در قدری سرکه زده
تا لعاب بلغمی دهد وبر سر مالیدن نافع بهت وگل خطمی در سرکه زدن
کرلعاب ظاهر شود بر سر مالیدن بوقت وجع نافع بهت وبجا نیدن
روغن گرد ویا بنفشه بار وغن نیلوفر بار وغن بید در بینی بچکانیدن
نافع بهت واما صداع که مادهٔ او صفرا بهت سبب او صعود بخارات
صفراوی بهت بدماغ ومتملی شدن عروق سر از مادهٔ صفراوی و
بخارات آن وعلامات این سبب زردی رو وست ولبشره والتهاب
وسوزش سر وبسیاری تشنگی وتلخی دهن وسرعت نبض وسقوط
شهوت غذا وناریت بول در ابتدا وسفیدی در وقت آن حین از دیاد
وجع بسبب صعود صفرا بدماغ واین صداع باین علامات محل خوف است
ومنذر بسرسام اما خفت وجع وزوال او سریعا از علامات حسنه است

ودال بر لطافت و رقت ماده و سرعت تحلیل آن و اگر با این علامات
مقارنت زمان تابستان یا تیر ماه باشد و شباب سن و صفراویت مزاج
دایمی و مخافت بدن و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه باشد در دلالت
بر صفراویت ماده درین حین گذشت **بیان علاج** و علاج صداع
صفراوی قریب بعلاج صداع دموی است غایتش آنکه در اغذیه و اشربه
بجانب ترطیب اهتمام و عنایت طبیب بیشتری باید و ترک فصد زیرا که
چون ماده صداع صفرا باشد اگر فصد کنند وجع بیشتر میشود زیرا که خون
برطوبت خود مصلح صفراست و درین ماده تلیین طبیعت بمفسوخ
خیارین زرد و خیارین کابلی و سکنجبین باید یا آب فواکه مثل آلوی بخارا
و عناب و تمرهندی و سپستان و خیارین زرد کرایین جمله پیش الطبلسود
از فواکه هست شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارده
و خمیرهٔ بنفشه که مراد بآن بنفشهٔ مربی است درحین سرفه از هریک قدری
که معالج مناسب داند زیرا که بسیاری شربتها داد و دیر بمنزل الطبا
تخمینی و البته بحدس طبیب است و اگر فتکی آواز و تب باشد غذا رماء
الشعیر باید داد و اگر نباشد ماش مقشر و اسفاناج و شیره مغز بادام تلخ
باید ساخت و اگر سرفه و کزفتکی آواز نباشد جلاب و شربت از آب
انار ین که با شحم آن افشرده باشد با قدری قند و تربخبین صافی کرده
باید داد و چون سرفه نباشد غذا آش آلوی کوهی یا تمرهندی یا حب
رمان یا ترک با شیره مغز بادام باید داد و قند و کشنیز در آش تلخ
باید ساخت اگر **صداع صفراوی مبحر سر** عارض میشود و اگر صداع
صفراوی استداد یابد مخوف است زیرا که اکثر آنست که منجر بسرسام



میشود و درین حین واجب بر معالج آنست که مبالغه و تلیین و اسهال
صاحب این صداع نماید آب فواکه و حقنه لعینه و سعوط بروغن بارد مثل
روغن بید و روغن کدو و شیر عورات و نهادن هراوه کدوی تر بر جبهه
و جناه و جنب لشعلب تازه کوفته بر سر مضاد باید کرد و تنها یا با سرکه و آب
سرد و آب خیی و برگ بی تازه کوفته بر سر مضاد کردن نافع است یا آب
سرد و سرکه مضاد باید کرد و اگرچه یک از مذکورات موجود نباشد آب سرد
بر سر باید ریخت و این بفصل تیر ماه و تابستان مناسب است و اما
هر گاه زمستان باشد آب بسیار سرد نباشد بوئیدن کافور و صندل
گلاب نیز بسیار نافع است با انفراد یا باجتماع و نیز جلاب با یکی از تلقان
و سرکه نافع است و بر جامه شیاف ماهیتا و صندل و گل سرخ و کافور
طلا کردن هم نافع است و اگر وجع شدید باشد آب بنفشه و کافور اندکی
در و باید چکانید و اگر در سر بخارات دخانیه و دودی که مراد آن صداع
و اوازه کوشش استعمال باردات بطریق طلا کردن ممنوع است حذر باید
کرد و درین صورت استعمال روغن بابونه باقدری سرکه باید کرد
و سعی در تلیین طبیعت باید نمود بحقنه که در و از حشایش ملطفه
باشد مثل بابونه و شبت و خلبه و مثل اینها و جلاب درین صورت
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و بنفشه خشک دو مثقال
و قند سفید و تربخبین صافی از هریک هفت مثقال و غذا مرزنجوش
مقشره اگر قبض باشد قاقی شیره بادام کنند و غسل اطراف با آب
گرم و سپوس باید کرد که مفید است و اگر با صداع قلق و کربه و
اضطراب باشد که مراد باین حال تلوا سر است در عرف اهل سمرقند

وزردی چشم که مبشر بصفرا است نیز باشد درین زمان شربت آب انار
مقصور باشد که نیم ترش باشد باید داد و چه مطلوب بوی روغ بنفشه
نیز هست و الوکی کلاب نیز باشد صواب باشد یا آبی که بر روی حقنات میکشند
که آنرا اطبا ماء الجبن می‌نامند و مراد باین دو نیست چنانکه بعضی گمان برده‌اند
زیرا که در زردابی که از حقنات بیرون می‌آید قلیلی طبیعت هست و باین
مطلوب نمی‌شود و لذا درین مقام از اشیاء باردهٔ باید مثل اش کوه کم
در آب باشد و از آب انار درین مزوره سازند و اگر قوت نباشد از مرغ
چوجه خانگی و مرغ بیابانی مطبوخه و ازین اشیا باید ساخت و مقام و
مسکن در جایی باید که بسبب هوا ملایم مرض باشد و مسند آن نباشد
و چیزی که نافع اصحاب صداع حار صفراوی است آلوی سیاه یا بخاری
است و مشمش که عبارت از زردآلوی خشک است که بجهت
تقویهٔ معده و دروغ بخارا نافع است و جاویدن بهی و امرود دنبست
و ابولیث از حکما گفته است که چیزی در علاج صداع صفراوی که
بجوشانی دران باشد به از چکاندن شیر انسان در بینی نیست
و می‌باید که شیر و خیران باشد و روغن بنفشه و هر دو را باید که بر
سر ساخته باشند **بیان اشیائی که صداع صفراوی را مضر است**
جالینوس در مضرت چیزهائی که در دو سر باز زیاده میسازد که را ایجاد
صفرا موجب از دیاد صداع است خصوصا که شخص مبتلا بآن باشد و
گاهی صداع بسبب خوردن شراب صرف حاصل میشود و این صداع
خارجی نامند و سبب او اجتماع فضلات شرابست در معده و صعود
و ترقی بخارات آن بدماغ خصوصا که دماغ شارب ضعیف و شراب

گهنه باشد

گهنه باشد **صداع خمار شراب** و علاج این قسم از صداع نقل بقایای
اوست از معده بق از سکنجبین و آب کرم و مالیدن اطراف مثل دست
و پا و سر و کردن و پاشویه بسرکه و آب و تبرید دماغ بروغن گل
و دانگ سرکه مالیدن و شربت سکنجبین صادق الحموضه و شربت خوره
باریواج که خواب سی آورد استعمال کند که بهترین علاجها در تسکین صداع
اینست و غذا از زرگ و عدس و مقشر یا از سماق یا غوره و اگر قابض
بدن باشد مثل مرغ از لوم با گوشت ضعیف کوسفند درین آبهای
مذکور پختن و از شوربایش خوردن مناسب است و جالینوس
گفته که هر که را صداع عقب لوم حاصل شود می‌باید که مبادرت بکل
کند و البته چیز نخورد و نیز گفته است که اشیائی که مصحح صداع حار است
مکث در حمام گرم بسیار کردن است و مکث در آفتاب و نشستن
در پیش آتش است و مقاربه و مقارنه دخان است و مکث طویل
دران و خوردن سیر و بیاز و سیاه دانه و هر چیز و حلبه و شیرو
شم رواج مفتته حاره مثل قطران و روایح طیبه حاره مثل مشک
و غالیه بر او مفسه حاره موجب صداع و از اسباب صداع است و
زعفران با خاصیت مصدع است خوردن او نیز بوئیدن او همین
خاصیت دارد و لبنیات و روغنها و ماهی و کرفس این مذکورات
همه اشیاء مضرت بدماغ و سر که بوئیدن نافع دماغ حار است و خوردن
و مبالغه دران مضعف دماغ است صفت مسهلی که نافع از صداع
صفراوی باشد و اسهال برفق کند اجزاء آن بوست هلیله زرد و بوزن
دو درم یا بیست درم بحسب قوت و ضعف یخ کوفته در سه رطل آب

که یک و نیم کاسه قیاساً میشود آهسته بار بجوشانید تا دو حصه آب رود یک
حصه ماند از کرباس گذرانیده و صاف ساخته با بیست درم قند سفید
یا پانزده درم ترنجبین صافی آمیخته بخورد و اگر صاحب صداع را سرفه باشد
باید که در علاج بشربت و جلاب او هلیله و برچه مثل هلیله باشد
در خشونت استعمال نکنند و درین صورت ازین مطبوخ دو عدد بنفشه
خشک پنج درم و نیلوفر چهار درم و عناب و سپستان از هر یک بیست
عدد و تخم کاسنی سه درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و آلوی
شیرین پلست عدد و تخم خیارین کرده و مانند سه درم مجموع
بین او و بطور در سه رطل کرده یک و نیم کاسه میشود با تش آهسته بار بجوشانید
تا نصف ماند و از کرباس گذرانیده و صاف ساخته و در وقت با ندین
پست درم و فلوس خیار شنبر ده درم حل کرده و دیگر بار گذرانیده
و صاف ساخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و صفت چیزی که مسهل و جالبه
صفرا باشد از ده ماغ بی اذیت و اضرار اجزای آن بنفشه خشک دو درم
و سقونیا مسقوی در جوف سیب نیم دانک و دو حبه و تربد سفید مجوف
تراشیده و بروغن بادام جرب کرده یکدرم در تب سوس نیم درم
و پوست هلیله زرد یکدرم مجموع را کوفته و بخته با آب حب باید ساخت
هر یک بمقداری که آسانی توان فرو بردن و این شربت واحد است
بعد از جلاب پنج شش روزه و غذا و ملایم این جلاب را بوقت سحر
اختیار باید کرد و تا نیم روز توقف باید نمود تا عمل دارو آخر شود
و بعد ازان از قدده مثقال تا سیصد یک مثقال در چار قدح
آب سرد شربت کرده باید آشامید و غذا در آخر روز باید داد و جانب

اگر از داره



اگر از داره نیم روز خلاص باید غذا میان پیشین و عصر باید اختیار کرد
و اگر پیشین خلاصی شود بوقت عصر اختیار باید کرد و اطبا در تاخیر غذا
بعد از دوائی مسهل مبالغه دارند و سبب مبالغه آنست که چون آلوده
بدوای مسهل شده است اگر غذا خورده شود آن غذا نیز
آلوده بدوا میشود و دران حین چون طبیعت مشتاق بدن است مخلل
شده است غذا مخلوط بدوا را بقوت جذب کرده با عماق بدن و عروق
می برد و یک مشت مخلط مزمن میشود و پس آنچه عیب از علاج او باطل
است و اگر صاحب صداع اختیار حب نتواند کردن تدبیر امینست که
سقونیا نیم دانک بروجی که وصف کرده شد مدبر باشد و قدری الوا
بخاری شیرین پاک کرده از کرده و غبار در دیگ باید انداخت و آب
قدری که انگشت مغموم بالای او بایستد و با تش آهسته بجوشانند تا
آلو نرم شود و فرو آورده بدست باید مالیدن و از کرباس گذرانیده
و دیگر بار در دیگچه انداخته آهسته بجوشانند تا نیم بماند و بعده قدری قند
که با عتبار دو حصه آب آلو باشد و یکی قند و سقونیا در انداخته با تش
آهسته بقوام باید آوردن و صاحب صداع پنجاه درم ازین شربت
بعد از پرهیز و غذا و جلاب پنج شش روز بر نهار اختیار باید کرد و این
شربت اصلاب پیران و حیات حاره و کسانی را که احتیاج بمسهل قوی
نیست نیز بسیار نافع است و جون حبوب و مطبوخات کثیر الادویه
کردن ایشان بشاقت و کراهت علیم است معده ایشان اشخاص قبول
نمیکند و متدادی بقی میشود استعمال ایشان شربت در مواد صفراوی
و اخراج آن مناسب است و طلاکردن این مقام نافع باشد و تسکین

بیان طلاکردن بر ران صداع

صداع حار کند در لحظه اجزای آن افیون است و پوست خشخاش یکدرم
کوفته و پخته و با آب برگ خس کم آن کاهو است یا برگ خس تنها را کوفته بر
موضع وجع طلا باید کرد و خوردن کاهو از صداع حار بسیار نافع است
اما صداعی که از سودالمزاج بارد مادی باشد و قسم است یکی بلغمی دوم سودا
و صداع بلغمی بسبب فزونی بلغم است در ناحیه دماغ و چنگ در زبان
بعروق دماغ و یا سردی عشاء است و یا سبب بر هنه کردن سر
در هوای سرد است و متاثر شدن سر از آن و یا آشامیدن اشربهٔ
بارده بالطبع یا بالفعل و علامات این اسباب گرانی سر و شدت وجع
است و میل وجع بجانب موخر سر و عدم سرخی در چشم و روی و سرد
ملمس و ظاهر جلد و بطؤ نبض و سفیدی قارورهٔ مع کدورات آن و رطوبت
دهن و منخرین و سیلان لعاب از دهن بوقت خواب و کدورت حواس
و یا نفس راحت و آرام و قرار از مالیخولیا و کآبات مسخمه و این صداع
در مشایخ و در بلدان بارده و در زمستان و اهل تنعم و راحت و ترفه را بدان
بلغمی و منوان و کسان را که تدبیر سابق ایشان از ماکول و مشروب بارد
رطب بوده باشد عارض میشود و این صداع اگر مزمن شود و بهزودی معالجه
نکرده مخوف است زیرا که مآل او صرع یا سکته یا فالج یا القوه یا عمی است
در اصحاب وجع شقیقه اکثر منجر بزوال آبست از چشم و هر طبیب مریض
مبتلا باین صداع را واجبست که در معالجه این اهمال نکند و سهل شمارد
و این صداع در ابتداء سهل العلاج است بیان علاج و علاج او تنقیه
دماغ است از بلغم غلیظ و تنقیه بدن بحبوب مسهله و یا رجات
و تلطیف غذا و تخفیف بدن صاحب این صداع و در علاج در اول



امر سزاوار است که چند روز بر نهار صباح جلاب از بیخ سوسن سه درم
جوشانیده و صافی ساخته در دو درم کلقند آمیخته بخورد و غذا فرو شکسته
با شیرهٔ مغز بادام یا مغز تخم مصفر و بعد از ظهور او نضج در قارورهٔ
حب صبر این صفت که مذکور میگردد باید داد و اجزاء او صبر سقوطری یک
مثقال حب لبنی نیم درم تربد تراشیده بارد و غن جرب کرده یکدرم
غاریقون نیم درم شحم حنظل دانکی نمک هندی دانکی کشنیز دانکی مجموع او نیم
را کوفته و پخته و آب باد یان خیر کرده جدا باید کرد و هر یک مقداری که تواند
فرو برد بوقت سحر ناشتا باید کرد و تا وقت نیم روز هیچ باید کرد تا عمل دارو
آخر شود و بعد فراغ از عمل دارو شربتی از قند ده مثقال دو درم اسپغول
یکمثقال شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید کرد و باید خورد
چنانکه رسم هست و غذا باجمال میان عصر و پسین اختیار باید کرد
و بعد از اسهال بر سر صاحب صداع رو غن سداب و یا رو غن اقحوان
و یا بابونه و یا سه این یا رو غن سوسن باید مالید و اگر باین تدبیر
تنقیه حاصل نشود و صداع بجال خود باشد حب ایارج یا حب شبهار
باید داد و این ترکیب در قرابادین موجود است بوقت احتیاج
رجوع بآن کتاب باید کرد و نطول که درین مقام نافع است اجزای آن
و ترکیب با بونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و زهر کی یک کف
مجموع این ادویه را در یخ بل آب آبتش آهسته جوش باید داد حوشانیده تا
نیمه بماند و ازین مطبوخ گرنیم گرم باشد بر سر صاحب صداع بارد موضع
در مقامی که هوایش معتدل باشد باید ریخت و معوطی که نافع ازین
صداع باشد اجزاء و ترکیب آن مرقوم کند و حفض و جند بیدستر

وزعفران وصمغ وفلفل سفید وسیاه از هریکی یکدرم ومشک نیم
دانگ مجموع راکوفته وبیخته وبآب برگ مزبور خمیر کرده قرصها باید
ساخت ودر سایه خشک کرده وبوقت احتیاج یکی ازین قرصها را
باآب برسنگ مالیده نیم گرم درپی باید چکانید علاجی کرنافع ازصداع
بارد باشد اجزاء آن هر سقوطری وجندبیدستر دقسط ومرزنجوش
وزعفران ازهریک دودرم واندرودت وکندش ازهریک سه درم که
دوشقال هست مجموع ادویه راکوفته وبیخته وبآب خمیر کرده وبر
کاغذ طلاکرده برسر باید چسبانید فایدهٔ دیگر کرنافع هست ازصداع بارد
اجزاء آن پنج قنطار اطبار که مراد بآن کبر مرغالست رومی واگر موجود
نشود بدل او یکمقدار وبیم آن درسنبل یاوه درم مجموع رابقدرس آب
درروغن زیت واگر زیت یافت نشود بدل اوروغن کنجد باید کرد
وشقل رابنیک کوفته برسر نهاد باید کرد صفت حب اصطخیقون کبیر
کودرین مقام مستعمل هست ومخرج بلغم غلیظ ومنقی دماغ هست ازخلط
فاسد اجزاء وترکیب آن هلیله کابلی شش درم کرچار مثقال هست املج
منقی ازدانه وبوست وافسنتین وغاریقون هرکدام کوفته واز
پرویزن موی کذرانیده ازهریک سه درم واسارون وانیسون کم
بادیان رومی هست وقم کرفس ازهریک دودرم تربد سفید مجروش
نرم کشیده وبروغن بادام شیرین چرب کرده هفت درم افتیمون پنج
درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یکدرم سقوطریا یعنی محموده سه درم
کردوشقال میشود مجموع راکوفته وبیخته بگلاب یاعسل خمیر کرده جها
باید ساخت ومقدار خوردن ازحب این ترکیب بوقت حاجت بعداز



پرهیز وحلاب خوردن چندروزه کمتقال هست واگر مادهٔ صداع سودا باشد
ادامتلای عروق سراست ازسودا وعلامات این سبب خشکی وانزوی
بدن هست وکبودی روی وسیل سوداوجمیع لشوه واحناء وسوداولون قارورهٔ
وکبودی آن وبول کم بسبزی زند ومرجب غلبهٔ شهوت کاذبه غذا باشد وانکاه
ردیه وخفت وجع وعدم سوزش وعطش ومقت نضج بطؤ وکاهی سوداوی قارورهٔ
سفید می باشد ورقیق واین علامت روی هست ونیک نیست چنانکه درصداع صفراوی
وتب صفراوی یاعض ورقت قارورهٔ ازعلامات ردیه هست زیراکه خوف سرسام هست ودیکر
زلهٔ مزمن مهلکه هست وبین علامت اکر کهولت سن منضم کردد که آن سن پنجاه و
شصت هست ودلالت برسوداتم هست خصوصاکه زمان خریف باشد ومزاج
یابس وبدن خشک ونحیف پس علاج درین مقام اسهال سوداهست بهلیلهٔ سیاه و
افتیمون وغاریقون واسطوخودوس هریکی یایارجات وحبوب بعداز حصول
نقاء تبدیل وتعدیل مزاج وسر بادویهای مناسب مزاج ومرض چرب کرده
مثل روغن نرکس وروغن بادام شیرین وحلاب ازقنده درم بادرنجبویه دو
درم بیخ سوسن تراشیده سه درم وغذا مرقوده نه مخود شکسته وشیرا مغز بادام
یامغز تخم معصفر سازد وبهرچکاه نضج درقارورهٔ ظاهر شود تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
باید کرد یاحب شبیار یاحب هرمز جنفع صرف یابطبوخ افتیمون ویابین حب کرده شود
میشود واین مسهل خلط سوداهست ومنقی دماغ ازخلط فاسد سوداوی وبرین
غلبه خطری نیست اجزاء افتیمون دودرم غاریقون یکدرم تربد سفید مجروش
تراشیده وبروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس یکدرم بسفایج یکدرم
مجموع ادویه راکوفته وبیخته وبآب بادیان خمیر کرده جهابایدساخت هریک
کرم آسان توان فرو برد واین یک شربت بعداز حلاب هفت هفت روز

مناسب واین حب مادر بحری اختیار باید کرد و تا وقت پختن صبر باید کرد تا مثل دارد
آخر شود ف و بعد ازان شیرینی اندازه مثقال قند و در قاشق گلاب و دو قاشق
آب و یکمثقال تخم ریحان شسته اختیار باید کرد و بولس از حکما گفته است که صداع
حادث از ماده سوداوی ضعیف می باشد و جالینوس گفته است که صداع در صداع
حادث از ماده سوداوی مزمن استعمال مثل مزدل کرفیجی نامنده بطریق کاردو دلا
میکنم در روغن جوز سری بام و این از موده موجب مجاح و خلاص این صداع است
و نیز جالینوس گفته است علیک فی علاج صداع السوداوی باستعمال الطبیخ بالاسقاط
مرة بعد اخری یعنی در علاج صداع سوداوی استعمال مسهل جکرا می باید کرد
زیرا که سودا از اخلاط غلیظ عسیر الدفع است و بسهولت زایل نمیشود و در پرهیز
و علاج از ملاحظه حصول نضج ماده باید دید قوته باید کرد و ده روز اقل شراب
و غذا مناسب اختیار باید نمود و درین صداع دوا این ماده هر گه بجوانب بسیار دارد
یا خواب بسیار میرود و مضر است و باعتدال می باید داد از اغذیه بارده و حامضه احتراز
باید کرد ف و با سکباج که آبش بار گه است و امثال این اغذیه و گاهی صداع بسبب
مادهٔ ریحی می باشد که محتبس و مرتشده است و آن بسبب تصاعد و تراوی بخارات
غلیظه است که در بطون دماغیه دماغ متحکم شده و علامت این سبب حرکت
بسیار و عدم ثقل است زیرا که از حبس ریح و بخار است و او را خفت لازم است
و انتقال از محلی و این نیز بواسطه خفت و حرکت اوست و علاج درین مقام
تحلیل ریاح و ابخره است با دویه محلله و کاسرهٔ ریاح مثل زیان و تخم کرفس باقند
سفید کوفته و اما اگر ماده صداع بخارات سوداوی باشد اول آنست که تا کرفس
درین مقام استعمال نکنند زیرا که در کتب متقدم این تاکید یافته که کرفس بالذات
موجب صرع است خصوصاً گر در حوالی سر ماده سوداوی موجود



باشد البته باید که استعمال کرده نشود و اما غذا نخود مقشر است و آب او اگر حرارت باشد
و استعمال نطولات حاره ملطفه باید کرد و آبهای ریاحین حاره مثل عرق یاسمین و
سعد و آب مرزنجوش و مداومت نمودن بحمام و ایم بوئیدن گلهای لطیفه و
حرارت بحسب مزاج و قوت اما صداعی که بشارکت معده حادث میشود و این
بدو طریق می باشد یکی بواسطه سوء المزاج معده و یا بواسطه امتلاء معده
از اخلاط ردیه فاسده و آنکه بواسطه امتلاء معده است از بلغم و علامات او
ثقل نفس است که مراد متتابع دل بر هم زدن است و غشیان که مراد بآن میل
بقی است و آروغ ترش و بسیاری آب در دهن جمع شدن و بسیاری تخمه و
فساد غذا در معده و تفتیق و جمع حادث این اخلاط بوقت خلای معده
و اشتداد و جمع بوقت امتلای معده ف و علاج درین صورت قی است
بآب جوشیده شبت سه درم و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم در قدری آب
نیک طبخ کرده و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و دو مثقال نمک طعام و
درم عسل آمیخته نیم گرم باید خورد و زمان صبر باید کرد اگر بسهولت خود
آید فبها والا انگشت باید بحلق چرب کرده بروغن کنجد بحلق باید فرستاد
تا بیرون آید و یا لوبیای سرخ دو تخم جغندر و فوفل و نمک از هر یک سه درم
در دو پیاله آب طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قدری ترب اگر دران بخورند
صواب باشد و نیم گرم باید آشامید و یا آب نخود جوشیده با ماهی شور و
یا بخوردن گوشت پاچه شور گرده بهر تقدیر تدبیر باید کرد و تقویت
دماغ به بخورات مقویه طیبه موافقه سر و دماغ مثل عنبر و عود و آنچه
در تقویت مثل اینهاست و غذا نخود و آب ساده و صعتر و اگر با اینها
تدبیر صداع تسکین نیابد اختیار حقنه حاره قویه باید کرد و

صفت معجنه که درین مقام نافع است اجزاء ترکیب آن برایین وبه بهت سای
کل بیخ درم کم سه مثقال و دو دانگ میشود و حبه و تخم بنفشه از هر یک ده درم و تخم
خشک و خیاب و سپستان از هر یک بیست عدد و غلغی سه درم و مغز بلوط
و شبت از هر یکی یک کف و بنفشه و نیلوفر از هر یکی صد درم مجموع ادویه را در
شش رطل آب کم سه کاسه میشود قیاسا باید جوشانید تا دو حصه رود یک حصه
بماند و از کرباس گذرانیده و یکدرم بورق را صافی دیگذرم و نیم نمک طعام و عسل
و آبگامه و روغن کنجد از هم یک عدد و نیم مثقال مجموع را بایم خلط کرده و نیم
کرم در محقنه ریخته بعد از خوردن خوراب اگر تابستان باشد بوقت صباح
یا پیگاه و اگر زمستان باشد وقت نماز پیشین یا نیم روز بروز دفعه یا سه دفعه
استعمال باید کرد و در زمستان در خانه گرم یا حمام باید داد و در تابستان در خانه
که هوایش معتدل باشد باین تدبیر باید علاج کردن دایماج فیقرا و بایماج ارکا غاقس را و درین صداع نفع بسیار هست و در اجزاء و ترکیب این دو بوقت
رجوع بکتاب قرابادین قلانسی باید نمود که اکثر ترکیب مستعمله در امراض اخلاط
مفروح و مبین شده هست یا سبب در صداع ریختن خلط مرار است در معده
و علامات این سبب غثیان و تقلب نفس هست که مراد بآن بهم زدگی
متتابع هست و دیگر تلخی دهن و عطش شدید دقایق و کرب که مراد بان
حول و تلوامعه هست و اندوه و سوختن فم معده و آروغ بربوی و سکون
او بنفرو بیری و تکاد و غیره آن نزد کرسنگی و علاج درین صداع قی از
آب کرم و سکنجبین و اطعام علیل بهانی در سرکه تر کرده و یا و آب انار نیم ترش
یا در آب غوره یا در روغ ترش و اگر با صفرا اندک بلغمی ممزوج باشد ترک
روغ اول هست و اقتصار نمودن بمایبق زیرا که روغ تقویه بلغم نمیکند



دموجب غرغره صداع هست و تلئین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد یا
بشربت الوی بخاری و ترنجبین با شیرهٔ مغز بادام و کشمش زیرا که کشش
اوک حموضتی هست و تقویت معده میکند و در شیرهٔ بادام تلئین مطلق
حاصل هست بیان آنش در چیزی که مزوره می نامند یا مزوره از ماش
مقشر و شیرهٔ بادام و اسفاناخ و نیز تقویه و باغ بشمومات و تخلیخها
که مقوی دماغ هست باید نمود مثل عنبر و صندل و تخلیخ با آب سیب
بی و صندل و کشنیز تر با به ساخت و یا آب تره و با ورنگ و صندل
اگر مراد زیادتی ترطیب باشد و بباید دانست که مراد بمزوره آنش برچیزی
بیمار آنست و در اصطلاح قدماء اطبا آنش برچیزی هست که دران گوشت
نباشد و لیکن شیخ بوعلی تعمیم کرده و مزوره نام آنش برچیز ساخته مطلقا
خواه دران گوشت باشد و روغن گل و سرکه و گلاب بار و روغن نیلوفر
و سرکه بوئیدن و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و پرنیان از جمله تدبیر نافعه
و اسباب در صداع ریختن خلط سوداوی است در فم معده و علامت این
سبب سوختن معده هست و ترشی دهن و بسیاری اشتهای طعام و آروغ
ترش بربوی و یافتن خفت از این اعراض بعد از قی سوداوی در علاج
درین مقام تنقیهٔ فم معده هست بقی با آب کرم و قدری جوزالقی ممزوج
باین آب و با کنکر زرد که مراد باین جمیع حرشف هست و او را تراب الفی
نیز گویند در لغت عرب و حلاب از بادرنجبویه مقدار یکدرم و قندده
درم اول بادرنجبویه را در یک و نیم پیاله آب باید جوشانیده با تش آهسته
تا نیم بماند و از کرباس گذرانیده و صاف ساخته بعده قند در و انداخته
نیم گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخود آب صرف با شیرهٔ مغز تخم معصفر

باید کرد وجهت تلیین طبیعت و اخراج ماده حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون
و تقویه سرد دماغ بمشمومات حاره رطبه باید کرد مثل مرکس و دیاسمین و عنبر
و استعمال اطریفلات مقویه دماغ نیز درین مقام نافع هست و سعوط از آب
مرزنجوش کردن و مشک و غالیه نیز درین مقام نافع هست و اما صداع
که از سوء المزاج خالی از ماده است دو نوع می باشد حار یا بارد و آنکه حار
هست یا از اسباب خارجی حادث شده مثل نشستن در افتاب یا پیش آتش
و علامت آن مقارنه و مقاربه سبب هست یا تقدم آن و عطش شدید و ثقل
و گران سر و قلت آب دهن و خشکی بینی و زبان و سکون این اعراض بشمار
بارده هست و علاج درین مقام شربت سکنجبین با آب سرد شاید ساخت
یا با برف سرد ساخته باید خوردن و یا شیر و تخم خرفه مقدار پنجاه مثقال
با قند سفید ده مثقال و یا آب خیار مقدار سی درم با قند سفید ده
درم و یا تمر هندی مقدار ده درم با قند سفید مقداری که شیرینی حاصل
شود و یا شربت آلو و شربت سیب ترش و یا شربت خورد با گلاب و
غذا مزوره از ماش مقشر و تمر هندی یا حب الرمان و تبرید سر و دماغ
بجزای بوئیدن و نطولات بارد الطبع و مالیدن روغن گل و اینک
سرگرم بسر و مقام و مسکن گرفتن در محل که مناسب معالجات مذکوره
درین صداع هست یعنی مسکنی که بارد باشد بسبب هوا بیان صداعی که از
باید دانست یا این صداع بسبب اسباب داخله هست مثل حادث
شدن از خوردن خلفل و زنجبیل و ناخواه و علامت این اسباب تقدم
سبب مناخر و عطش شدید و افکار ردیه و وسواس و بیخوابی بیان
علاج و علاج درین مقام تبرید دماغ هست بروغنها و نطولات بارده



مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و نمادن تراشه کدوی تر و کل او و ورق
کدو بر سر و عرق بید با اندک سرکه و صندل و گلاب بر سر مالیدن و جلاب
درین مقام از اشیای بارده مثل مرتصندی و آب انار ین مصور با شیر آن
و سکنجبین ساده و آب هندوانه و تلیین طبیعت با آب ترنجبین و شیر
خشت و صداع حادث بسبب غم ازین قبیل هست و بهترین علاج
درین مقام خراب کردنست و تضلیل ترطیب دماغ و مزاج بخوردن گاهو
که بلغت عرب مسمی بحتی هست و بخیار و هندوانه و غذا مزوره از ماش
تقشر و کدوی تر و کوشت مرغ جوجه یا مار الشعیر اگر حرارت در جمیع
بدن احساس کند و اما صداع که حادث از سوء المزاج بارد هست بالذات یا
از اسباب خارج بدن می باشد مثل حادث از ملاقات برد و کردیدن در
هوای سرد و سر بهوا دادن و با آب سرد در آمدن و علامات این اسباب
تقدیم سبب و بلادت حواس و ثقل سر و میل و جمع جانب موخر سر و سکون
و جمع کما دات حاره مثل باریان و سبوس و از زن کرم کرده نمادن و علاج
درین نوع صداع جلاب از بادیان دو درم و بیخ سوسن تراشیده سه درم و گلقند
شکری یا عسل ده درم و غذا مزوره از نخود آب با مغز تخم معصفر و خوردن کوارش
حاره و کما دات حاره و دخول حمام و سر را بر حما دات گرم با حشایش حاره داشتن
بیان صداع حادث از اسباب داخله و یا از اسباب داخله هست مثل حادث
از خوردن ادویه بارده و مضره بدماغ مثل افیون و کافور و خوردن آب سرد
و مثل آن و علامت این نیز تقدم اسباب مذکوره هست و مقارنت آن در رد
طلس سرد و منتفع شدن بپوشیدن سر بخرقه گرم بعلاج و علاج این صداع
تسخین یعنی گرم ساختن سر هست بر نطولات و بدماغ رو فتها رجما ید

ومشمومات حاره وخوردن کلقند وتخود آب مرغ خانگی واطریفل بزرگ
وتریاق اربعه پیش از طعام وبعد از طعام مجوز هست واگر این صداع بقوت
ومزمن شود موجب کوری هست وگاهی این صداع در بعضی اشخاص بخشتی
میشود که فتح عین میسر نیست وگاه تمیح میکوبند یا برماه میکشند یا زره
میکشند ودر اکثر بکوری می انجامد ونزول آب در چشم واین صداع را بطیء
می نامند وازتاریکی منتفع میشود وازروشنی متضرر واین صداع
اکثر بر کسی عارض میشود که دماغش نحیف باشد ومواد را زود
قبول میکند وطبیعت از دفع آن بخود عاجز هست وعلاج در این نوع
صداع تقویه دماغ است بشمومات وادویه خوشبوی مقوی دماغ ومواظبت
او بحسب واجب مثل عنبر وعود وبعد ازان تنقیه دماغ وجمیع بدن
از اخلاط فاسده وبطوبات رویه بامایرجات وحبوبات نافعه مثل حب شبیار
وتیلین طبیعت بجقه حاره وجوزات از شبافات طبیه وجلاب اربعه
وبیخ سوسن تاشیده نیم کوفته از هریک سه درم وقند سفید ده درم اول
دو را در یک ونیم پیاله آب باید جوشانید تا نیمه بماند واز کرباس کوزانیده
صافی ساخته وقند اضافه کرده نیم گرم باید اشامید وغذا افزوده از
نخود ومانش مقشر وشیرینه بادام واز معالجات اوست جوشانیدن
سداب تازه در روغن زیت واگر زیت موجود نباشد در روغن
کنجد چندان گرزنگ سبزی سداب در روغن ظاهر شود واز این روغن
بر سر بمالیدن وقطاتول درین صداع را فضل شمرده اند بعد کلت
وکوی بی فایده هست زیرا که شفا یافتن ازین صداع دور هست اما
بهر تقدیر در معالجه او سعی باید کرد تا زیاده نشود وسبب نزول آب



در چشم نگردد صداع حب بی فایده در این هست اما حبی که نافع ازین صداع
باشد صبر سقوطری یک مثقال تعلیله زرد یک مثقال مصطکی نیم درم مجموع را
کوفته وبیخته وبآب کرنب خمیر کرده حب باید ساخت وبوقت نشیخ خلا
باید فرو برد ودرین یک شربت هست وحب فوقانا نیز ازین صداع بسیار
نافع هست واجزاء وترکیب آن بدین وجه هست عصاره افسنتین
یکدرم صبر سقوطری یکدرم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ مجموع را
کوفته وبیخته وبآب کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت واین نیز یک شربت
هست **علاج درمیان شقیقه** ودرین اسمیست مردد شقیقه راه او
در وی والمی هست در یکی از دو شق سر وآنکه عام نیست تمام سر را بسبب
آنست که ماده این مرض در غایت قلت هست ودر جانب که اضعف هست
قبول آفت میکند ودرین مقام مناقشه جاری هست زیرا که قلت ماده
مستلزم حدوث آفت در احد الشقین معین نیست غایت ما فی الباب
مقتضی حدوث آفت در شق از شقوق باشد چرا جایز نباشد که بر تقدیر
قلت ماده منتشر بجمیع اعضا واجزای سر شود وصداع عام باشد این
مقدار توان گفت که ماده قلیله بعد از حدوث تجاوز وسرایت ازان محل
بمحلی دیگر نمیکند واین نیز وقتی باشد که ماده ذو قوام باشد اما اگر ماده
غیر ذی قوام باشد که مثل مائیه وریح محل بحث هست وسبب این صداع
گر شقیقه هست بسبب صداع مذکور هست غایتش انست که غایت
طبیب باید که مصروف نگاهی باشد که درد هست وماده این صداع
یا حاره دموی هست یا صفراوی ویا بارد بلغمی هست یا سوداوی وعلامت
شقیقه دموی مثل علامت صداع دموی است وعلاج او درین صورت

فصد قیفال است و اسهال و تلیین طبیعت بآب خواکر و مطبوخ خیارشنبر
و همچنین علامت شقیقه صفراوی علامت صداع صفراویست **شقیقه**
**صفراوی** و علاج او علاج صداع صفراوی است بمطبوخ هلیله زرد و
تنقیهٔ جمیع بدن از خلط صفراوی و فضولات بابهائی که دران حشایش
بارده طبخ کرده باشند و چون درین مرض خوفا للنزول قطع سل باید
کرد که آن عبارت از بریدن رگ است فربیت صداع و دواج کردن آن
و نیک بستن که خون شریان جریان نکند و اگر بعد از جریان تسکین نیابد
خون حلوک است بس بوقت جریان خون **ادویه لادوق** از ادویه
لازقه که مراد بآن ادویه چسپاننده سر جراحت است مثل افیون و صمغ
عربی و تخم کاهو و کثیرا و دم الاخوین بوزن برابر مجموع را کوفته دنبک
صلایه کرده و بآب کرم خمیر ساخته بر روی کاغذ باید مالید و بر جراحت که
خون از و جاریست باید نهاد و چند روز او را از محل خود نباید برداشت
تا تمام خشک شود و اطباء درین باب مبالغه و اهتمام مبالغه بلیغ دارند
زیرا که در جریان خون شریان و عدم سکوت آن خطر عظیم است **شقیقه**
**بلغمی** و اما شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را علامت و علاج هر دو قریب بعلامت
و علاج صداع بلغمی و سوداوی است و از شقیقهٔ بلغمی جلاب از تخم
بادیان دو درم و از کل انگبین قندی که مراد بان کل قند است ده
درم و مزوره از تخم آب و شیره تخم معصفر باید داد و تنقیهٔ دماغ
و جمیع بدن بحب اصطمخیقون باید کرد **صفت حب اصطمخیقون**
و اجزاء حب اصطمخیقون اینست سلیخه هفت درم خار یقون ده درم
صبر سقوطری بیست درم سنبل و حب بلسان و تماخ از خر کم مراد بآن



کل کز و گیاهی است کاو را خلال ماهوتی می‌مانند از هریک ده درم عنزروت
نیم درم افتیمون و شحم حنظل از هریک پنج درم معصطکی یکدرم جمیع ادویه
کوفته و بیخته و بآب برگ بادیان خمیر کرده و جهها باید ساخت و مقدار
خوردن این ترکیب بوقت حاجت و بعد از چند روز خوردن
جلاب و غذای موافق یکمثقال است **شقیقه سوداوی** اما علاج
شقیقه سوداوی بخوردن جلاب است از بادرنجبویه دو درم
و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم قند سفید ده درم
بروجهی کرسم و عادتست طبخ کرده و صاف ساخته و قند
بآن آمیخته باید خورد و غذا خوداب ورد و عن بادام و تنقیهٔ بدن
بعد از نضج مادهٔ بحب افتیمون بامطبوخ افتیمون باید کرد و
تقویت دماغ بلطوخی که مقوی دماغ باشد و هوا رطب بود باید
کرد و فضول از حشایش حاره رطبه جوشانیده نیم گرم بر سر باید
ریخت و خود را از گرمای بسیار گرم و از سرما بسیار سرد محفوظ و پوشیده
باید داشت و در دو سه روز دواء المسک مقدار یکمثقال بر نهار
اختیار باید کرد که بسیار نافع و موافق کرماد شقیقه بلغمی و سوداوی باشد
**دواء المسک** اجزا و ترکیب دواء المسک براین وجه است
جند بیدستر یکدرم و نیم ناخواه که مراد بآن اجوانی است و زعفران
و تخم کرفس از هریک چهار درم افسنتین رومی و صبر سقوطری از
هریک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بوزن ادویه عسل
صافی خمیر کرده در ظرفی چینی نا شسته بر داشته در شب جو باید نهاد
و مقدار خوردن ازین معجون یکدرم است در یک دو قاشق گلاب گرم

کرده وگاهی صداع درغورات بسبب ورم یا قیح ورحم حادث میشود
وعلاج وی علاج همان عضو هست وگاهی صداع بسبب جراحت
یا ورم درکرده ومشانه وابقاع بخارات ازین اعضا بدماغ حادث
میشود وعلاج او علاج این اعضا مذکور هست مثال وبیان
ودوار عبارت ازنکره دیدن سر هست واین حالتی هست که
انسان خیال میکند که آسیا بروی میگردد وسبب این مرض خلط
غلیظ خام هست که چسبناک در بطون پرده های دماغ زده هست یا عروق
دماغ مملو ازین خلط شده واین خلط بخارات غلیظ که بتحلیل میرود
حادث شده هست وسبب این اعراض کشته وروح نفسانی
درحرکت آمده بسبب این بخارات خصوصا که نظر باشیاء دایرهٔ
باشد مثل کره یدن چرخ ونظر کردن درچرخ آسیا ونظر در آب
جاری که شدید الجری باشد مجدد ومعاودن این اعراض هست وبنیز از
نظر کردن از بلند بجانب پستی حذر باید کرد زیرا که فضلات وبخارات
موجبه درین حین حرکت میکند ومیگردد برخود وهمچنانکه کسی که
سماع میکند ومیگردد چه این موجب حرکات مختلفه خلط وبخارست
مثل گردباد واین اخلاط خالی ازین نیست که معصب ومغلظ
درتکبر هست یا از اعضاء دیگر متراقی ومتصاعد میشود وآنکه
سبب در نفس دماغ متمکن باشد این نیز خالی ازین نیست که بارد
بلغمی هست یا بارد سوداوی اما علامت دماغ بلغمی علامت
انکه بارد بلغمی هست بلادت درحواس وبسیاری خواب کردن و
بسیاری آب دهان وسفیدی بول وغلظ آن وقلت عطش

وکسل

وکسل وسستی درجواب از سوال وبطوء وسستی درنبض واین آن و
بسیاری طین ودوی که مراد بآن آواز کردن کوش هست اما علاج بیان علاج
اشامیدن جلاب از بادیان رومی وبادرنجبویه وبرگ کاوزبان از
هریک دودرم ودر دوپیاله آب باید جوشانید تا نیم کتر بماند واز کرمابن
گذرانیده وازکل قند عسلی که مراد باین جلنجبین هست ده درم آمیخته
برنهار باید خوردن وغذا مزوره از مخزوذ منقشر باشیره تخم معصفر وتقیید
بدن بعد از نضج خلط موجب مرض بمسهل ایارج ویاحب شبیار وحب
صبر وغرغره بمار افعل که در وصبر وایارج وخردل وفلفل طبخ کرده باشند
وبرنجاره آبهاء که در وحشایش جاره جوشیده باشد خوردن او شتن مثل
بابونه واکلیل الملک وامثالها وجکاندن جند بیدستر در بنی عسل
وکندش وسیاه دانه مزبجوش وفلفل مزوریست وخود بابرنجاره
جوشیده او دیه ملطفه واشتن نافع هست آن نیز مثل بابونه و
اکلیل الملک وصعتر ومرزنجوش وقیصوم وشیح وتمام وشاسفرم
که مراد بآن کل وگیاه ریحان هست وورق غار که حب الغار میوه
این درخت هست وزیتون وامثال اینها وحقنه اشیاء حاره نیز
درین مقام نافع هست زیرا که موجب جذب مواد هست بجانب
اسفل ومانع ازیدهٔ اخلاط وبخارات متراقیهٔ متصاعده هست
برماغ دوار سوداوی واگر سبب مادهٔ بارده سوداوی باشد
وعلامت آن وسواس وحب وحدت وهمیشه صامت وساکت
بودن هست وکثرت افکار ردیه بی موجب آن وظلمت بصر
وبخوابی وخشکی زبان وکمی آب دهن وتخیل اشیاء متسوده وکدورت

قاروره و صلابت نبض و ضعف آن **بیان العلاج** و علاج درین مقام
اشامیدن جلاب بهت از بادرنجبویه ده درم دبیخ سوسن تراشیده
و نیم کوفته دو درم باده درم قند سفید اول ادویه را با قدری آب
که مناسب دوا باشد بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کرباس
گذرانیده صافی ساخته بعد ازان قند اضافه کرده نیم گرم باید آشامید
جالینوس عادت در سم بهت و غذا مزوره از نخود شکسته و ماش مقشر پاشیز
مخرباد ام بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و دماغ از هضول
و اخلاط موذیه سوداویه باید کرد بشل جلاپ فیتون یا بمطبوخ هلیله
بمطبوخ تربد و تقویه سر و دماغ بمشمومات حاره عطره و عطوسات
و غرغر که موجب تنقیه اخلاط لزجه از دماغ و حواشی ان شود چنانچه
در معالجه دوار بلغمی مذکور شد و کاهی **دوار عادت از استلاء دوار**
از عقب اسهالات حادث میشود و معالجه ان بقی بهت و تنقیه معده
از غذا فاسده و سزاوار مر صاحب دوار بلغمی و سوداوی را انست
که متعاهد اطریفل صغیر شود و التزام اکل جلنجبین کند یا بادیان
رومی و مصطکی از هریک دانکی خلط کرده بخورد و کاهی دوار حادث
از کیموس و خلط میشود و ان یا صفرا بهت و یا خون بهت **بیان دوار**
**صفراوی** و علامت دوار صفراوی قلق یعنی اندوه و التهاب است
که مراد باین سوزش بهت و تلخی دهن و زردی رنگ و سرعت زوال
دوار و بسیاری عطش و قلیل اشیاء زرد و سقوط اشتهای انعام و غایت
بهول و یافتن راحت بچرعهای باردا اشربه و اغذیه دادویه و سرعت
نبض و حرارت تلمس سر و علاج درین مقام قی بهت و اخراج مادهٔ صفرا



از سر و جمیع بدن بمطبوخ هلیله یا جلاب بنفشه کرا و را تقویت بجموده کرد
باشند و جلاب از تخم کاهو دو درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
دو درم و غذا مزوره از ماش مقشر با خیره مغز بادام و تقویه سر بشمومات
باره و معطوسه مر دماغ را مثل بنفشه و گل نیلوفر و گل بهی و سیب
و نظولات محلله و عطوسات و سعوطات باره و چکانیدن کلاب
و اندک سرکه در بینی و بوئیدن برگ رس از مقویات سر و دماغ بهت
**دوار عادت** و اما علامت دوار دموی سرخی رنگ بشره و اعضاء
شریفه دهن و گرانی سر و کمی آن و بیرون آمدن عروق سر بواسطه
امتلای عروق از خون و سیلان دمع از چشم بوقت دوار و علاج
درین مقام فصد قیفال بهت و حجامت ساقتین و آشامیدن جلاب
تمرهندی ده درم با آب انار بین افشرده باشخ آن یا قند اسکنجبین
ساده یا کلاب انهریک ده درم و تنقیهٔ خون و حمل و تلیین طبیعت
باب فواکه یا بمطبوخ فواکه و اگر حدوث دوار بشرکت معده باشد
علامات آن غثیان و تهوع و آروغ بدوام و سوء اشتها که مراد ازان
بر گذرانیدن معده بهت مر غذا را و سابقه تخمه و اختلاف حال دوار
در شدت و لکون و علاج تنقیهٔ معده بهت از اخلاط فاسده بقی
و اسهال که موجب قوت باشه باشد و اصلاح حال معده و تقویه او
بجبوب و معاجین نافعه مقویه مثل معجون خیار شنبر و جوارشات
مثل کوارش سفرجلی و کوارش مصطکی و کوارش عود که هر دو مقوی
معده اند و دیگر کوارشات مقوی معده که موجب جودت هضم باشد مثل
کوارش مصطکی و کوارش عود و خبز و آشامیدن جلاب طبقدی کم

از قند ساخته باشند ده درم بادو درم بادیان اگر چاشنی تشخیص خلط بارد و
معده کرده باشد **صفت معده و تنقیه معده کرد** و علی قیاس این طبیعت
بحقنه اجاره تا جذب مواد بجانب اسفل کند و این حقنه نافع است که مذکور
میکرد و واجزاء ترکیب آن سنای مکی صفت درم قنطوریون دقیق یک
مراد بآن تخم جاروب خاتمک بهت سه درم تخم زنجبره تخم حلبه و کل خطمی
دسبرس کندم و جو کشک کرده و بنفشه خشک و کل سرخ از هر یکی یکان
متوسط جمیع ادویه را در سه رطل آب باید جوشانید تا یک رطل بماند و از
گه باس گذرانیده صافی ساخته نمک طعام یکدرم و روغن کنجد ده درم
و آب کامه ده درم و بوره ارمنی ده درم مجموع را با مطبوخ نیک خلط
کرده در محقنه این عمل بهت نیم گرم سه دفعه در یکهفته بسر وقت دیگر و عمل
باید کرد اگر تابستان باشد صباح بامداد و اگر زمستان باشد نیم روز
در خانه گرم و پیشتر از عمل اختیار شوربای مزوره باید کردن یا شربتی
که مقوی معده باشد باید خوردن تا عمل بر خلای معده واقع نشود **تنقیه**
**قی** و یا تنقیه معده باین تقیی که مذکور میگردد باید کردن
ترب بادرنج باید کوفت و آب از گرفته اندکی عسل دانه کی نمک
طعام آمیخته باید آشامید و زمانی صبر نمودن اگر بخود بیرون آید
فبها والا دست اندر حلق فرو برد و تیز تخم ترب ده درم و تخم خربزه
نیم کوفته بیخ ورم و تخم شبت و کیاه اوه از هر دو سه رطل آب این
مجموع را باید جوشانید تا بر طل باز آید و صافی ساخته و اندک نمک با طعام
و اندکی عسل آمیخته و نیک خلط کرده باید آشامید و قی باید کرد و هر چند
برین تدابیر معده پاک شد شتاب ده درم کلقند با یکدانک دنیم مسلکی

آمیخته

آمیخته باید خوردن **علاج غشیان و تهوع** و اگر بعد از خوردن دوا
غشیان حادث میشود و قی متعسر باشد البته اختیار آب گرم یا سکنجبین
ساده و عسل فوق آنچه خورده هست باید کرد و در امر تخریج آن
اهمال نباید نمود و حتی الامکان سعی باجابت آن می باید کرد و اگر بسرع
بروغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده شود لیکن که بسهولت شود
**ادویه تقیی** و از مقیئات مجربه بیخ خربزه هست بیخ شقاق در
دو پیاله آب بجوشانند تا نیم بماند اگر با سکنجبین بیاشامند
بسهولت میشود و گاهی عدوش دوار بسبب ضعف دل و دماغ
که مراد آن رعشاش و بهیدن دل بهت می باشد و سقوط قوت درین
حین اکثریست بچنانچه تا قیین را حادث میشود و دوار حادث
ازین سبب را علاج آن علاج خفقان بهت و تقویه دل باشربه
مقویه مفرحه و معجونات مقویه و حاجین مناسبه و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت با دویه موافقه قلب باید کرد و در غذا نیز
این قوانین مرعی می باید داشت و از اشربه شربت حماض تریخ
و شربت سیب **دوار بشرکت بعضی اعضا** و اگر عدوش
دوار بشرکت بعضی اعضاء دیگر باشد علاج آن اعضاء اول
باید کرد و در علاج دوار نیز تقصیر نباید نمود و سعی در تقویت
سر و دماغ باید کرد تا بخارات و آفات آن اعضا را بدوری قبول
نکنند و گاهی عدوث دوار بعضی را بسبب حرارت مزاج دماغ
می باشد و این سبب تزاقی و تصاعد بخارات بدماغ میشود چرد
خارج معلوم هست که در شیب دیگی که آب گرم باو آتش کنند تا

بابی دوار بشارکت
ضعف دل

آن آب در طوبات آن دیگ در لطفه بخار شده متصاعد و متراقی میگردد
همچنین هست حال حرارت مزاج و اعضا عد قادرت بسبب حرارت
و علاج درین مقام تقویه دماغ هست بمشمومات یاد و ده عطرود
سعوطات مناسبه از روغن و غیر آن و بوئیدن مرکبه و کلاب گل
بخوابی نباشد و بوی خوش او دویه عطریه یاد و ده و آشامیدن دوغ
و یا آب انار بین و قند و مالیدن روغن گل بر سر و غذا مرغ و زیره از گرم
و یا حب رمان که مرادش یاد و ان هست و گاهی سبب دوار سقط
یا لغزه می باشد که عارض شده هست و علاج درین مقام ضد
هست حضور مثلاً که شخص دموی باشد و قلع یاد و از دماغ و تقویه
دماغ و گاهی حدوث دوار بسبب بادهای یاد و ده می باشد که بر
مرتاشیر کرده هست و علاج درین مقام گرم ساختن و گرم داشتن
سر هست و بکمادات گرم مثل بنوس یا ارزن گرم کرده و یا
و بنوس گرم کرده و غذا از قلیها که دو خل دارچینی و مصطکی
قدری انداخته باشند [illegible] و آن عبارت از
مرضی هست دماغی که دران انسان خیال میکند که گویا دخانی از بدن
او مرتفع شده متصاعد و متراقی بدماغ میشود و خود را جان
می یابد که مگر در خلقت هست و در چشم خود حین حدوث این مرض نابکی
احساس میکند و در گوش آواز و این اعراض مذکوره اکثر حین
قیام و قعود حاصل میشود و مادهٔ این مرض سودا هست و بخار
ناشی از سودا و سبب در حدوث او آنست که مادهٔ سودا می سبب
کثرت مولد حقیقی بخاری و مسالک روح نفسانی میکند و دماغ روح



بیشود از نفوذ بر وجه طبیعی در عروق دماغ و تبریه و تخدیر دماغ میکند
و علامت این اسباب بلاوت حواس هست و دران سر و سودا فکر و بسیاری
فتح و سکون و قلیل اشیا دمیاه [illegible] و علاج درین مقام
آشامیدن جلاب عادیست از بادرنجبویه دو درم قند سفید ده
درم و غذا از مرغ زده از نخود با شیره مغز بادام و اگر شخص ضعیف باشد
گوشت مرغ دران طبخ کنند و تنقیه بدن و دماغ از خلط فاسد بعد از
ظهور نضج در قاروره و بطبوخ افتیمون و حب ایارج [illegible]
[illegible] و این صحب که مذکور میکرده درین مرض بسیار
نافع هست معلیله سیاه یکدرم تربد تراشیده بر و غن بادام حرب
کرده یکدرم و نیم بنفشهٔ خشک دو درم یاد یان رومی یکدرم اسطو
خودوس و بصلیع و افتیمون از هر یک یکدرم و نیم مجموع ادویه
کوفته و بیخته و با آب یاد یان خمیر کرده حبها سازند هر یک بمقدار
که بسهولت توان فرو بردن و بوقت سحر بعد از جلاب و ظهور
نضج باید خوردن و نیم روز صبر کردن تا عمل دهد و آخر شود و بعد از آن
شربتی از قند و کلاب و تخم ریحان شسته بطریق گرمسیر هست باید
اختیار کرد و مزورهٔ بدهیز را در آخر روز اختیار باید کرد چنانکه
قانون طبی باین ناطق هست و این شربت مذکوره شربت ولوله
است و اگر باین تدابیر خلاص و نضج حاصل نشود و مستدیم این
حقنه باید زد که امید نجات هست ما حقنه قویه باید و بتدریج
و این علاج وقتی هست که سبب صدر اخلاط و امتلا آن در عروق
سر و جمیع بدن باشد اما هر چند سبب سدهٔ سقط و نزله بوده باشد

که در سر واقع باشد و ازان درم و الم در جانب دماغ باشد که منع از نفوذ
روح و سلوک او کرده باشد علاج درین صورت بعید افاده است
زده دماغ اگرچه بضعف باشد و حفظ سر و دماغ از غبار و آفتاب تا ورم
عقده نشود چه عقده درین مرض مضر است و ضماد سرد روغنی
کدو و روغن گل در روغن بنفشه بادام و اندکی کشنیز را نیز درین
نخم کرده باشند باید کرد و گاهی سکنجبین بوقت صداع جارو بار دهانش
بیشود و اگر چه بسبیل ندرت است و این از جهت شدت وجع است
در جانب دماغ و علاج درین مقام علاج صداع حار و بارد مذکور است
مقابله در بیان سرسام سرسام ورمی است در دماغ یا در جانب
دماغ و این ورم از دم و صفرا است چنانچه قول اصح اطباست
و اگر از دم باشد علامت آن خنده است و صداع و خشونت زبان
و کفتن بذیان و سرخی بسیار در چشم و رد و عظم نبض و سرخی
قاروره و غلظت آن و خون چینی انذک و کراهت نمودن از نور
و تب تیز مطبقه و گرانی سر و علاج فصد است از قیفال و اخراج
خون بقدر قوت و طاقت و اگر جانب شخص ضعیف باشد و تحمل
فصد نبود حیله در اخراج بطریق دیگر باید کرد از مواضع دیگر
مثل مالیدن پنی تا خون بیرون آید و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه باید کرد و تنقیع زرد الوی خشک و شربت آلو و آشامیدن
جلاب هر صباح غناب و الوی بخاری از هر یک بیست عدد با مربه
و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا آب جوکشک کرده جوشیده
بنفشه و نیلوفر و یا غناب و بستان و هتخاس و این شربت در سوداء



که سر فرنباشد اما آن سفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه
درم و بستان بیست عدد و در قدری آب که مناسب باشد خوشانده تا بماند
و از کرباس گذرانیده بر نار یا شامد و غذا و درین مقام کشک جوجوشیده و
تلیین طبیعت در روز شش اگر نضج و رقاره و ره ظاهر باشد و اگر نضج در روز
ششم ظاهر نباشد تا ده [illegible] باید کرد و تحلیل و اسهال و تلیین بسطرح
باین کو جزیست سنای مکی [illegible] بنفشه و کشک یا تخم ورم نیلوفر و تخم
تخم کاسنی نیم کوفته سه درم آلو و غناب و بستان از هر یک بیست عدد مجموع تواند
در یکمن و نیم آب بوزن شرح اعسترخیص بپزند و نیم رطل باقی نگاه دارند
شیر خشت ده درم و ترنجبین ده درم و خیار شنبر ده درم درین مطبوخ
انداخته بدست باید مالید تا حل شود و باز بروی ریزند و صافی کنند و اندکی
ساخته سحر با آشامیدن و دیر کردن تا حمل دارد و آخر شود و غذا درین
مقام آب جوکشک کرده مطبوخ در آخر روز باید داد و اگر با این سرسام
هذیان کند و اختلاط عقل باشد البته در تدبیرات بخلطه از برای تقویت
دماغ اهتمام باید نمود و از اشیاء یاد کرده اختیار باید کرد مثل خیار و
سیخ و کلاب سیب و آب کی سرکه و شیر خورات و روغن گل و مالیدن
اطراف باب کرم و بنفشه و سیب و گل خطمی و اندکی نمک طعام و مراجان
قدری باشویه بست که در میان اطبا متعارف و مشهور است و نمازون تواند
کردن تر بر سر زنهایت و مرجحات است و نوشیدن آب بارده خلوص نیز
این جمله هست مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و دانش از هر یک بیست عدد ساختن کلاب
بروباشیده بران مواظبت کردن نافع است و آشامیدن آب بسیار و زنه مقدار چهار
مثقال مفید است و اگر قدری [illegible] بیامیزند بهتر باشد و خوردن آب خیار

نیز ازین فایده میدهد و اخراج بلغم بسیار مثل آب هندوانه است بطریق کوفتن و
افشردن و شربت خشخاش نیز نفع بسیار است و درین علت اگر بخواب بسیار باشد
اما این صاحبه را اگر موقوف دارند بهتر باشد بنابر تقریر سابق که قدما دماغ را اعصاب
مخاطره است و نیز نفع بلیغ دارد اشتیدن لعاب اسپغول با جلاب بموافق
مرض و اگر سبب درم دماغ صفرا و گاهی عرف باشد و این معنی خالص بقرائن ظاهر
و علامات او نزدیکی بر رو و چشم و بسیاری حرارت تب و زردی روی و ادرار
زبان و قلت راحت و بسیاری هذیان گفتن و بیخوابی بودن و خشک سر و
دماغ و خشکی چشم و منخرین و شدت عطش و غلبه سرد بدنی نمودن و سرعت
نبض و زردی قارورہ و مرارت آن کرماد غلبه داشته از صفرا ست و بر این
اما علاج درین مقام عرف عنایت طبیب است بجانب تبرید سر و تلطیف آن
بمالیدن و غرق کردن سر در روغن گل و اندک سرکه و غرق کردن سر
بروغن بنفشه نیز از علاجات حسنه است و روغن کدو نیز درین مقام
نافع است بطریقه که دماغ بدیروات باید نمود تا بزودی قبول آفت کند
و اسهال طبیعت بآب فواکه و مطبوخ آن کرسابقا مذکور شد و آب زده و
طبوخ خشک منقوع و آب انار این که باشد آن عصر کرده اخراج نموده باشند بسیار
است و اعتبار کردن جلاب هر صباح بمقدار نیم صندی دو درم تخم کاهو
سه درم و عناب و آلوی بخارا از هر یک بیست عدد و قند سفید ده درم یا
پانزده درم و اقتصار از شکر باشد بآب کشک خوشیده کردن که در وقت
خشاش و بنفشه و عناب و سپستان نیز جوشانیده باشند و شربت بنفشه مزید این
نیز درین مرض بسیار نافع است و استعمال حلیا نیز بوده رطبه کریه ساسم و سوسن
مذکور شد نیز نافع است و نادن تراشه کدو نیز بر سر و تراشه خیار چنبر



کرده از آن کاهو است و برگ و گیاه عنب الثعلب تازه نیز نافع است و خواب
کردن بر فراش پرک بید تازه کرده و اکتحال و کلاب باشند ایضا نافع
است و در موضع و مسکن عدیل باید کرد سهور و نقوش نباشد زیرا که اطبا
درین مرض امتحان کرده اند بیان حقنه که در سام صفراوی
و این حقنه کرده گوید میکند در درین مرض نیز هم است خصوصا که صفراوی
باشد زیرا که اسهال بر فق میکند و حرارت اصلاح میکند بلکه اطفاء
حرارت می نماید و در جمیات حاره نیز موافق است اجزاء و طریق ترکیب آن
سپوس و بنفشه خشک و تخم خطمی و جو مقشر نیم کوفته از هر یک یک کف دست
عناب و سپستان از هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم کدو دو مثقال و چهار دانگ
بیشود سنای مکی پنج درم مجموع این ادویه را در چهار رطل آب باشن آهسته باید
جوشانید تا یک رطل و نیم بماند و از کرباس صاف کرده و دو درم شکر در آن حل
کرده دو درم روغن بنفشه در آن آمیخته و نیم گرم ساخته در حقنه کردن
زمستان و در خانه گرم بوقت زمستان و در خانه معتدل بوقت تابستان
حقنه باید کرد و پنانچه رسم است و حقنه دیگر از برای همین مرض که اطفاء حرارت
غریزی میکند و موجب تسکین عطش نیز میشود و از قبیل اشک جو خیزد دو
وقیه و لعاب تخم اسپغول یک وقیه و روغن بادام شیرین یک وقیه و روغن
کدو یک وقیه مجموع را یک بیرم باید زد تا مخلوط شود و در حقنه باید ریخت و در
مذکور حمل باید این حقنه سوزش تب و تشنگی را در سرسام
صفراوی اعتبار بسیار دارد و بعضی اطبا گفته اند هر کس که هر روز شصت سال تجاوز
کرده باشد و او را سرسام حاره دموی یا صفراوی عارض شود نجات و خلاص

ازان مشکل است بیان کسانکه غلبه تنفیر تمام ایشان

و بفرط گفته که سرسام در جمیع اجناس قتال است و نیز گفته که سرسام کسانی عارض میشود که مدمن خمر باشند و خلاوت بسیار خورند و کوشت زیاد خورند و ملازم باشند و در آفتاب بسیار روند و پیش آتش بسیار نشینند و اکثر در حمیات حاره علیل افتد و شاذ نظرت کند و در سر داشته باشد علامت جنون سرسام است اما اگر سبب سرسام خلط شود و آدمی بالغ باشد علامت سوداوی کهنه یعنی بغرنان است و خوف و کریستن و بیخوابی و زوال عقل بتدریج و روی و شکل مناظر و نهایت و همیشه باز ماندن چشم و جهت شدن و از بخت تر و تیز محترق است در لجاجت و لطون و شرایین دماغ و علامات او و علامات سرسام صفراوی است بلکه اشد است از و از علامات او هستی سب و وجع و بینی و زبان است و اول حدوث مرض و علاج او علاج سرسام صفراوی است اگر بجا و از سه روز کند و مرض ماشرای صدوث بین الاطبا و ازین جمله است غایتش آنکه صدوث ماشرا و را جزا اقتضا جهت از سر مثل روی و بینی و قریب چشم و این نیز یکی ازین سرسام است از روی اعراض و علاج او دو قسم اخراج کردن خون است بقدر قوت صفدار قیفال بقدر قوت و مزاج و تلیین طبیعت بمطبوخ خواکرد و باقی علاج سرسام دموی است مقالة

و سبات عبارت از خواب کردن بسیار است و بی حسی کرما جش و تنبیه مبتلا بشود و بیشتر ای صعوبت بوشیده است بنوعی که باسانی نمی توانند کشاد و اگر کشت بزور و زآورد و شود و چشم بخوش میکشاید و باز بر هم می نهد و سبب این مرض یا سوداوی المزاج بارد و ساده است



یعنی ای ماده که عارض دماغ شده باشد بسبب مبالغه در خوردن ادویه و اغذیه و اشربه مبرده محذره یا بسبب بسیاری بروودت که مجاور ملاصق سر شده است و علامات آن تقدم اسباب مذکوره است و بروودت ملمس سر و کبودی رنگ بشره و صلابت نبض و بطوار و پیامن فاروره و عروض حال شبیه باغوص مرض و صلاح درین مقام رفع تباهی شیار خلط کرواقع شده باشد و تعدیل مزاج دماغ بروعنهای حاره غیب کیفیت کرملطف باشد مثل روغن بنفشه و روغن بابونه یا سپستان و شست آبهوره و خوردن جلاب از بادیان رومی و دورم و از گلقند مثل سه درم غذا مزوره از مخود مقشره و مغز تخم مصفر قرنه

سبب ماده خام صعب مائله و یا سبب این مرض مادهٔ خلط رطب است و علاماتش گران در معده و سیلان آب از منخرین بسیار و بسیار آب دهن و اختلاج و پدیدن ابرو بن و چشمان و اگر بروو صعب گشته و خواهد که منتهیه شود و منتهیه شدن بروو بسیاری صعب باشد و این نوع سبات را گر در معالجه اهمال شود سر سکته یا صرع کند و یا مودی بفالج شود یا بلقوه شود و علاج درین مقام آشامیدن مجبب بسنا و بکا و فرزبان و بادیان رومی از هر یک دو درم و از گلقند قندی ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب آنش ملایم چوشانیدن تا بقیه کمتر باشد از یک پیاله گذرانیده و گلقند سنگ و با در روغل کرده و نیم گرم ساخته بر ناف بمالند و غذا مزوره از مخود با اندکی فلفل و زنجبیل و اجوا و سپستان و مغز تخم مصفر بعد از ان تنقیه بعد از ظهور نضج فرورده

و بگفته اطبا باین صفت گرده کور سیده و خشک و ثبت و با بوره و سیاه

از هریک هفت درم حلیه بیخ و درم بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته سه
درم تخم بادیان و تخم کوفس از هریک دو درم اشق و مثل ارزق از
هریک نه درم جمیع ادویه را در شش رطل آب آتش
ملایم باید طبخ کردن تا دو رطل بماند و صافی ساخته و از بوره و نمک طبرزد
هریک نیم درم آمیخته و آب کامه و روغن زیت اگر یافت شود و حل
از هریک ده درم روز نابستان بوقت صباح بایکاه و در زمستان بوقت
پسین نیم گرم مستعمل باید کرد و چنانچه رسم است و خوردن شربت با گلاب
یا دوا الفسک شیرین اصحاب سبات را قوی نافع است و تلقیه و ماغ بخت
ابایرج لوغاذ باید کردن و چکانیدن روغنهای حاره و بوئیدن
بوهیا خوش و کلهای خوشبوی که مایل بحرارت باشد مثل مرزنجوش
و یاسمین و نسترن و شکوفه و کرسنه بودن خلیل و خوردن اطریفلات
و تبدیل طرح و اما اگر سبب تصاعد و ترقی بخارات حاره باشد
پرهیز از حیوانات حاره و حمیه عادت میشود علاج درین صورت
علاج آن کاسبته که عادت شده و تقویت دماغ بمشمومات خوشبوی و اگر
سبب بخارات مصاعده از معده است و علامات سابقه آن تحمل
و امتلای غذائی و وزن و طنین کرم ما بین هر دو آواز کردن گوش
است و یا فتن خفت از جوع و خلو معده علاج درین مقام تنقیه
معده است و صرف عنایت و اهتمام طبیب باصلاح حال معده می باید که
باشد از تنقیت و تقدیل مزاج حتی و اسهال و تقیه و حبوب مسهله و اگر
سبب صفرا یا سقطر باشد که بر صفحین واقع شده و موجب کسر عقل گردد
سالک روح نفسانی هست را استدعا است کشته و بدین سبب متذکر



حرکت روح بظاهر و درین مقام علاج اول معالجه کسر هست و استعمال مقویات
دماغ و رواحات مثل مغاث و شاش و کل سرخ و سندروس و قرنفل و امثال این
خادون بر موضع ماوف
علامات آن علامت ذات الجنب است و درین مقام علامات ذات الجنب
پیش باید کرد علاجی که مسخن بدن و دماغ باشد و مجوف کرداین مرض را
نافع بلیغ باشد چنین صفت هست زنجبیل و قاقلی و کبابه هریک دانه و قسط
زهریک پنج درم بر یک سداب خشک و حلتیت که هندیان انگوزه هست
از هریک ده درم چندبیدستر که عبارت از خصیه صحک آهن هست دو درم و
نیم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با اندک عسل صافی که کفایت باشد خلط
ساخته بوقت چاشت هر روز مقدار یکمثقال بدینار پیش نهاده کرد آنگاه فرخ نیز
نافع بلیغ دارد و قدری ازو که کفایت باشد با اندکی عسل صافی خلط کرده
بوقت حاجت استعمال باید نمود و زنجبیل با عسل و حبه السودا که مزه دماغ
یاد دانه هست با عسل ایضا درین صحت نافع بهنگ و خوردن مویز شیرین
و چهار مغز و سداب و تلبینه که حساب اصحاب این مرض هست خود آگاه است
نافع است و قلیها و مطبخها که هندیان ابازیر مینی ادویه حاره کرده باشند
نافع هست و از اغذیه که حساب اصحاب این مرض هست خود آگاه است
بادرنگ زیت و انار ابازیر زیره و شیت و روغن چاپ مغز شده
درین مرض
مرض بسیار مضر هست و هلاک مودی میشود خوردن شراب
زیرا که موجب مزید مرض نافع بلیغ هست ما دام اصلا با فاده نمی
ادویه حاره لطیفه خوشبو مثل دارچینی و مصطکی و مغز زنگ

**ماء العسل** وطریق ساختن آن برین وجه است که عسل یک رطل وآب
شش رطل باهم خلط کرده برحسب طلاب با تش ملایم بپزند باید کرد بعد از کف
گرفتن در وقت رفتن کمیضه وماءالرز در حصار زنجبیل وفلفل وسنبل
دوار چینی وقرنفل وخولنجان ومصطکی هریک یکمثقال کوفته وبیخته در
خریطه سفید کرده وران دیگ بیاندازند ودو سه جوش داده فرو باید
آورد ودر ظرف سنگین حفظ باید کرد یا در شیشه وبوقت حاجت استعمال
اندک باید آشامید **مقالة فی بیان الصرع** واین مرض عبارت از افراط
وکثرت اختلاج است وسبب آن اکثر یبوست غالب است بر دماغ وظاهر
درست می تواند که غم واندوه شدید باشد ویا بسیاری استفراغ وامور
باشد ویا سبب کوبیدن در ایام حاره در آفتاب باشد یا رنج بجوابی ضروری
بواسطه طلاء وداشت وبا بی نیشا از دونه یا بواسطه اختیار ریاضت باشد
چنانکه ارباب سلوک راه آخرت را می باشد ویا بواسطه سفر کردن بیهوده اختیار
ابوار وتکبیر میکنند چنانکه ارباب تجارت وحذام کشتی را ضروری است
**علاج صرع** وجالینوس گفته است که مرا دی را دیدم که جوالی
کشیده بود ودر واقعه صرع حادث شده وبالجمله علامت آن خفت
در حرکت وحواس وخشکی زبان ومنزین وعلاج او ترطیب مزاج دماغ
است ودو شیدن شیر عورات بر سر صاحب صرع وغرق کردن
سر او در غربن بنفشه ودر دهن کردن وریختن آبی که دران خشخاش ونفشه
وامثال آن جوشیده باشد بر سر وقایله علامات ناخنه وخول حمامات مسهله
مرطبه است وبوییدن مشمومات که رائحه مرطبه دارند از دور یا چین
وخواکرنه مرطبه از شر وسعوطات مقطره کرمزاد بآن جاکاندن ایشان است
**سبب واجتناب** سباب حیات واسباب صحت است واعمال وحرکات



از طریق یعنی مثل روغن خشخاش وآب کاهو وانگوره خشخاش مرطب
نیست اما جلب نوم را مجرب شده است واما در تنقیه علاج ملائمه
ترطیب است ودر چیزهائی که خواب می آورد مانیدن با عتدال است
واما آب وقتی که حایل نباشد باین معنی که اورا در آب در یای جاری
که مخوف است نباشد ودر حمامات طلاء نیز موجب حصول خواب است
ازین سبب کودکان در گهواره باصوت بخواب میروند از جمله آنچه جلب
خواب میکند تعب بلیغ وپیاده رفتن است وخوردن کاهو مطبوخ شده است
ودر زیره سرنهادن شبت موجب خواب وتنقل بمغز بادام وتخم خشخاش
جالب خواب است پس بهر تقدیر حیله از هر خواب صاحب سهر باید کرد
وبعد از دخول حمام مرطب کرب آب وهوایش معتدل باشد تا خواب بیاید
این علامت رد یست ودلالت برجید وسواس وجنون میکند
ودرین صورت هر صباح بر سار جلاب ده درم شربت بنفشه ده درم
شربت بنفشه تا ده درم شربت خشخاش با سه قاشق آب نیم گرم
باید آشامید وغذا مزوره از ماش مقشر وکدوی تراکه وتشریا شده
اسفاناخ وکشنیز تر ودیخش آب نیم گرم بر سر ودر چیزهای که خواب
آورده مثل بوییدن افیون ودخول حمام بعد از کشتن حمام امتلاء
واجتناب از خوردن اشیاء حامضه موجبه وکاهی سبب سهر وجب
واسقلا دسودا ضعم می باشد باجتماع مجموع ویا بانفراد هریک وعلامت
جوان سیاست وعلاج درین مقام علاج سبب است وشنیده برد
زاده موجب دستی شودن باصلاح اخیر **علاج سبب** اسباب حیات واسباب صحت است واعمال وحرکات

یا صفرا و علامات او خواب طویل هست گاهی و بیداری با زیادتی و قی یکرا
قاتی دانده و سبب در حالتین آنست که وقتی سوداوی المزاج باشد مستولی
بر دماغ میشود و احداث نوم طویل میکند و گاهی سوداوی المزاج حار بر دماغ
استیلا می یابد و احداث غلبه بیداری میکند و از علامات او انتفاخ رویی و
پشره و سرخی آنست در بعضی اوقات و بعکس این هست در بعضی اوقات
و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از خلط غالب بموجب
مطلوب و عمده در تبدیل مزاج بلعاب واهب و این دو استه عدس طبیب
بخصوصه است اصفه حبیه که تنقیه دماغ و مزاج را میکند اما حبی که نافع هست
درین صورت مرض بدین صفت هست تربد تراشیده بروغن بادام جزء
کرده یکدرم سقونیا یعنی بخود و نیم دانک مثقال کرده و خورده میشود بوزن
دو بادیان و نیم کف مغز یک یک و نیم درم بنفشه خشک دو درم بیوست
مصلیه زرد یکدرم نک نعناعی نیم درم مجموع را دو یه ماکوفته و بیخته با
آب بان خمیر کرده جهانباید ساخت هریکی بلقمه اری که بآسانی توان فرو
بردن بعد از پرهیز و جلاب مفید فصل و نقیع مانده بوقت سحر باید خورد
تا یکدو ساعت بعد باید که دنا عمل دارد و آخر شود و بعد ازان شربت ملایم
مزاج باید اختیار کرد و عمده که درین مرض نافع هست بدین وجه هست
سنای مکی هیچ درم سبوس گندم در کیسه کرده یک کف پر سیاوشان هیچ
درم بنفشه خشک سه درم عناب و سپستان از هریک ده عدد نیلوفر
سه درم تخم خلمیه ده درم بادرنجبویه و اکلیل الملک از هریک هفت درم
مجموع را دو سیر رطل آب با نیم ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از
کرباس صافی ساخته ده درم خلوس خیارشنبر در روغن کنجد حل از





هریک پانزده درم و نمک طعام و بوره ارمنی از هریک نیم درم آمیخته نمک
خلط باید کرد و نیم گرم در خانه معتدل الهواء در حرارت و برودت
در تابستان صباح بایستاده در زمستان میان روز عمل باید کرد و نوعی این
مرض را شخوص می نامند و سبب او مادهٔ سوداوی غلیظ هست که
متحجر می شود و متصاعد بدماغ میگردد و آنجا خبا و متکم میشود و آنرا
انذیری نامند و علامت آن شخص باز ماندن هر دو چشم هست دفعه
و حرکات او و علاج درین نوع تنقیه بدن است بحقنه خاصه اگر مریض
ضعیف نباشد و قوت این تدبیر داشته باشد و اگر قوت نداشته باشد
تدبیر او بحب نطولات مفیده باید کرد مثل درق صلق که مرد آنرا
یک چغندر سرخ و آب سپوس گندم و گل ختمی بدین وجه که سپوس
کف دو یک چغندر یکدسته در یک کاسه آب باید جوشانید با نیم ملایم تا
آن بماند و از کرباس گذرانیده بود ه ارمنی یکدرم تخم خطمی یکدانگ و نیم
در روغن کنجد دو درم شکر سرخ پانزده درم با آن آمیخته هست باید
و نیم گرم در خانه معتدل الهواء در تابستان بوقت صباح بایستاده
و در زمستان بوقت نماز پیشین در خانه گرم عمل باید کرد و اگر مریض
مقتضی فصد باشد بدین وجه کرد و اگر حال مریض مقتضی فصد نباشد بلین
ظاهر باشد فصد از قبیل باید کرد و اگر حال مریض مقتضی فصد نباشد بلین
معنی که آثار و علامات خون از وظاهر نیست در ابتدا اکتفا باشربه و
جلابات موافقه باید نمود مثل این جلاب از باورنجبویه سه درم و از
روس دو درم کلقند صافی دو درم و قدر آب خود با تخم خیارشنبر مقشر
بوقت ظهور نفخ اعصابی مریض بحب افتیمون با نطیون و باید کرد

دایم یا در بوقت انتفاء تب هست و عدم حرارت مزاج و اگر این عرض
موجود باشد درین صورت تدبیر بوضع روغنهاست بر سر مریض مثل
روغن گردو و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه بادام و روغن
نیلوفر و استعمال نطولات معتدله مثل آب برگ جرشیده و شبت و بنفشه
و خطمی و تخم کاهو و رفادری آب جرشیده بر سر مریض باید ریخت
و یا خرقه بدین آبها تر ساخته بر مریض باید نهاد و تغذیه مریض بغذاء
سریع الانهضام باید مثل حسو کرده بآن اگر هست بروغن بادام
شیرین یا روغن کنجد دقیق بخته باید داد و مدفر مریض را بضمادات
محلله اندوه و غیر آن چرب باید کرد و یا مالیدن و گاهی سبب این
مرض تراکم و برهم خشتن بخار بغلیظ می باشد و علامت آن صعوبت
و گیران ماندن مریض و چشم برهم نادادن و باز ماندن چشمها و دوست
و علاج او علاج سبات هست از جهت مشابهت و حقنه و مالیدن روغن
زنبق هست بر بیخ سر و درین روغن اگر اندکی از جندبیدستر حل
کنند بهتر باشد باقی بیان صرع و سبب او مادهٔ
غلیظه هست که عادت بیشود در مجاری اعصاب مخصوص مر اعضا را پس منع
روح انفسانی میکند از سلوک در اعصاب و از همین جهت زود حادث
بیشود در او و منقطع میکرد و زیرا که او مثل بیخ هست که بشدت می آید
و فعه و در لحظه ساکن بیشود و در حب تشنج و در هم کشیدن اعضاست
بجانب سر و دین کیفیت عام هست جمیع بدن را و گاه بود که سده واقع در مجاری
اعصاب هست که دماغ باشد و گاهی صاحب صرع را در حین نوبت کرفتن
از دهن کف می آید و این مبشر نیست نظر بیخ هست بار طوبت و علامات



صرع بدی اخلاق و حواس هست پیش از وقوع و ثقل سر و تقدم دوار
زردی روی و شدت غضب بازگ سبب و بعضی از صرع را ماده
در تجویف دماغ می باشد و بعضی بشرکت اعضاء دیگر می باشد اما اگر ماده
بسر باشد و ماده بغلیظ باشد علامات او کدورت حواس هست و حیرت
و بلادت و بیاض رنگ و بسیاری آب دهن و آب بینی و ظاهر شدن کف
از دهن بوقت صرع و سفیدی و رنگ قاروره و غلظ آن و بطوء نبض
و اختلاف آن و پریدن ابروان و حرکت غیر مستوی در زبان و علاج
آن تنقیهٔ بدن و دماغ هست بحب ایاریج و حب مبرو مطبوخ تربد و
حقنه قویه و آشامیدن جلاب از بادیان و بادیان رومی و بادرنجبو
و از هریک سه درم و از کلقند ۱۲ ده درم اول ادویه را در یک کاسه
آتش ملایم باید جوشانید تا نیم بماند بعد ازان از کرباس گذرانیده
صافی ساخته و کلقند مذکور را دران حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید
و غذا مرورد از مغز تخم معصفر باید ساخت و انگبین دار چینی در آن
باید انداخت و تنقیهٔ بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در قاروره
بحبی که همین صفت هست باید کرد ایاریج فیقرا یکمثقال
حب اسنیل نیم مثقال صبر سقوطری یک مثقال شحم حنظل نیم درم تخم
صندی نیم درم بادیان رومی یکدرم مقل دانگی گیشنیز دانگی مصطکی
دو دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده جهها
باید ساخت و چنانکه رسم هست بعد از پرهیز اختیار باید کرد و باید
قرقا و یا حب اصطخیقون بعد از جلاب و غذا ملایم و ظهور نضج در
قاروره بحبوب مذکوره تنقیه بدن و دماغ چنانچه رسم هست و مبالغه

وعنایت طبیب مصروف بتلطیف ماده موجب صرع باید که باشد و بلغم
بدن مصروع از مواضع بازداده و محب ریاح و از حرارت قلیه نیز حذر باید کرد
و بالجمله اعتدال مزاج باید داشت [illegible]
و اجتناب از خطر آب شدید طرق باید بود و از مشاهدهٔ حرکات دوریه
مثل حرکت چرخ آسیا و چرخ عربات و نظر از مواضع مرتفع بجانب منحدر
و از اختیار شراب و مستی باشد نیز حذر باید کرد و همچنین هول از حمام و از
جماع و از غذاء متحجر مثل غذائی که در دیر و بیا دامثال اینها باشد اجتناب
لازم باید داشت و از برنشستن اسب خصوصا تا فتن آن و از نظر
در اشیاء براق کردن مثل شعلهٔ آتش و از اراجیف که مردمان زیرک
که عربات آنرا بر شاخ درخت بسته و خود را زان آویخته آن ریسمان را
حرکت میدهند و آنرا اهل سمرقند الو بنگ مینامند و از برای لعب
وضع حال چنین میکنند و صاحب صرع می باید که از این فعل محترز باشد
و مقرر جمیع اطبا و متفق علیه ایشانست که صاحب صرع را خوردن
کرفس بسیار مضر است و از جملهٔ ادویهٔ ایشان احتراز و اجتناب از
کرفس [illegible] که مهیج ماده صرع است و از جملهٔ اغذیه که باطاعیه مضر است
باقلاست و اطریفله مثل هریسه و عدس و گوشت گاو و بز کوهی
نرست زیرا که از این چهار ماده سودا متولد میشود و خوردن آش
بادنجان و دوغ و چهار مغز نیز از جملهٔ مضرات است و از ادویه
مجتره و حاره نیز حذر اولی است مثل جندبادستر و فلفل دلیکن بوقت
نوبت صرع استخلین دماغ مصروع با دویهٔ حاره باید کرد تا برودتی
موجب افاقه و بهوش آمدن او شود و از اغذیه اقتصار نمود آب



که در گوشت مرغ قرنبه پخته باشد باید کرد و یا تهو یا دراج زیرا که گوشت
این جانوران سریع الهضم و لطیف است و شوربای ایشان انفع
است از گوشت ایشان و سایر مرغان و در علاج این مطلوب است
و باید که در این مزورها قدری دارچینی باشد و چکانیدن روغن
زنبق که در روانکی چند بید ستر حل کرده باشند در بینی و دماغ صاحب
صرع بسیار مفید است و اگر حلتیت در ماء الاصل حل کرده در حلق
مصروع ریزند بوقت نوبت یا حب شبیاده در آب مزبور خیسانیده حل کرده
در بینی او چکانند موجب افاقه و بهوش آمدن اوست [illegible]

و تبدیل مزاج مصروع بتریاق اربعه بدین صفت است
حنظل نارودمی وزراوند طویل وحب الغار و مرکی از این ادویه
برابر کوفته و بیخته و با سه وزن ادویه عسل مصفی غلط کرده و
نیک بهم زده در ظرف چینی یا سنگین باید داشت و اگر عدلی
در شیب جرباشد بهتر است و استعمال او بطریق خوردن بعد از
جهل روز بوقت حاجت یکمثقال است و مداومت بخوردن تریاق
مسرور دیطوس یا مجون سیسالیوس موجب خلاص و نجات
از این مرض است [illegible]
مجون سیسالیوس بدین وجه است سیسالیوس و عاقرقرحا
واسطوخودوس از هریک دو درم غاریقون پنج درم و فرفیون
و حلتیت و زراوند مدحرج از هریک دو درم مجموع ادویه را
نیک کوفته و بیخته بسکنجبین عنصلی خمیر کرده مقدار نخود تا
از این مجون بوقت حاجت بر نهار یکمثقال است و اگر با دوسس

واسطوخودوس

بیان صرع سودا

صرع سودا باشد علامات او فزع و وحشت و همیشه ساکت و صامت بودن است و مردمی خفقان و تقدم فتون و افکار فاسده است و خصوصا کف صادر از دهن بوقت نوبت و علاج درین مقام تنقیه دماغ و بدن از خلط سودا است بحب افتیمون یا بطبوخ او و تقویت سر و دماغ بمشمومات حاره عطریه مثل زنگبیل و مرزنجوش و بابونه و استعمال عطوسات مثل مشک و غالیه که درین مرض قوی نافع و موثر است و بوئیدن سیاه دانه نیز درین مرض منفعت بلیغ دارد و استعمال مفرحات حاره ملطفه مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشیده بر سر نیم گرم رغبتی و اشتیاقی بدین شربت بادرنجبویه با تریاق اربعه و سرد و لطوس نافع است و بعد از فاوانیا و دماغ نافع است و دمیدن فاوانیا کوفته در بینی و دماغ صاحب صرع موجب نجاست و مراد بفاوانیا خود صلیب است و او را درین مرض و مرض ام الصبیان خاصیت عجیب و غریب است و اطبا را زعم اینست که بداوت نخود آشامیدن شربت این مرض بتدریج زایل میشود و بیان وجه

و غرغره کردن با ماء الورد قیفرا و سرکه عضل نیز موجب تقلیل این ماده است از دماغ و اگر درین غرغره قدری خردل نیز با میزند بسیار نافع است و با خردل و عسل نیز غرغره باید کرد زیرا که دماغ را با ذیت موجب عطسه میشود و عطسه موجب رفع سودا است از دماغ و اما اگر ماده مرض خون باشد علامت او ظهور غلبه دمویت است در بشره و قاروره و کاهی از بینی

خون

بیان علاج صرع خون

خون آمدن و از مواضع رخوه کرمانند خریک خون میرود مثل منقد و بیخ و دندان و غور آن که مراد گوشت میان دندانهاست و علاج درین مقام استفراغ خون بقدر قوت و طاقت و حاجت و تلطیف و تدبیر معالجه کم خوردن غذا خصوصا گوشت تا مادهٔ مرض حاصل نشود و تقویت کردن سر و دماغ بروغن گل و روغن کنجد و بوئیدن سرکه و طلا باسم آمیخته و اشامیدن رب نوا کر اما اگر بشرکت معده باشد علامت روغشیان و تهوع است قبل از نوبت و پر بدن معده و رخشه او و کزیدن در معده خصوصا بوقت کرسنکی و پر بدن لب و بسیاری آب دهن و سیلان لعاب و اطلاق طبیعت و ادرار بول و خفت نوبت صرع بعد از قی و شدت نوبت در امتلای طعام و تخمه و علاج درین مقام قی است بطبوخ شبت و کنکر زه و عسل که مراد بآن صمغ خرشف است و مراد باو تراب الثی و این خاریست که او را شتر میخورد و او را ق جویل بسیار خار دارد و از میان نیز میکشند بقدار می و بر و صمغ می بندد و این بقیه است و در کتب تراب الثی مذکور بیشتر این صمغ است و اصل شیر علف و برگ او کنکر می ماند و برگ او را نخنه یا حجرات آمیخته فائق می سازند و میخورند و این فائق را کنکر باست می ماند و برنگ نمک نیز درین بقیه باید آمیخت و تلیین طبیعت بطبوب سهله بقیه صرع مابین ملطفه ماده باید کرد مثل معجون حیاد شنبر و معجون شهر دیان و سعی باصلاح معده و تخمه باید نمود و تقویت معده بگوارشات مقویه مسخنه باید کرد مثل کوارش مصطکی و کوارش عود و عنبر و معجون ماده طبیعت که او را در عرف عوام فلاسفه نیز می نامند و نیز تلیین طبیعت

باید کرد و مطبوخی که در وقت تبرید و کفتند باشد و با در مجموعه دماء یان روی
و اگر سر شب متواتی هر شب کشتمال ایارج فیقرا با قدری عسل چرکرد
صاحب این علت بغرد بسیار نافع است و غذا در این مقام نخود آب
با مغز تخم معصفر و اندک وارچینی و اندک کشنیز خشک زیرا که کشنیز جاذب
از قصاعد و نزاق بخارات است و قلیها که در وادویه لطیفه جاذبه
باشد موافق است و تنقل بسته و کشش نیز نیکو است باب
اگر علت در مجرای بشرات عضو رئیس باشد و اما بشرکت عضو دیگر
باشد مثل قدمین و ساقین و رحم که این اعضا نیز سبب در حدوث
صرع میشود و عمدت این بدین سبب است که ماده بار دیارج
از این اعضا مرتفع شده متصاعد بدماغ میشوند و حدوث این
ماده وقتی است که مسالک آن عضو سدد و میشود و در روح حیوانی
که مبنی نفوذ نمیکند و ماده متحیر میشود و در آن عضو فاسد میکرده
و این موجب تبرید و حصول کمیت در ماده است و این کیفیت
هر جا که از طریق اعصاب سرایت بدماغ کند موجب تکثیف مجاری
روح نفسانی میشود و بشدت مددی که دارد دماغ از و مستفرغ شده
مستشیخ میشود و علامات اینست که البته در حین نوبت صاحب صرع
احساس بانقباض شدید موذی از این اعضا مذکور میکند یا احساس بحرکت چیزی
مثل کرم یا مور چه میکنند که گویا از این عضو بجانب سر و دماغ میرود
و همیازه و شاوب متعاقب اینها حاصل میشود و ماده صرع میکرده
و اعصاب بجانب دماغ که مبدأ عصب است کشیده میشود فعالوذ
کرهر عزمی مطلوب حاصل نمی شود و کران انقلاع و انقطاع ماده صرع



باب ۳۵ صرع

اما کار طبیعت مهما امکن توجه بدفع ماده موذی و مرض است و علاج در این
مقام تقویه عضو ماوف است و استطلاق مواد و تنقیه بدن از فضول ردیه
فاسده بحب ایارج و واجب فوق الو ایارج جالینوس حب ایارج بوعاذ یا و
لطیف معاطر با غذیه جاذبه ملطفه و مانعه از رد فضلهای کریم بحسب قوت
و بالفعل و بخش عضو ماوف بوضع مجمه حاره بر روی یعنی کدوی تجاهت
که پنبه آتش زده در آن می نهند و بر عضو می مانند زیرا که مقصود دور
فعل تحصیل حرارت است از برای عضو ماوف اما باید که شرط نکنند یعنی
نیشتر نزنند زیرا که مقصود طبیب جذب دم صالح است باین محل تا ماده
تیز که موجب صرع میشود کم کرده و عضو صلاح یابد پس اخراج دم نباید کرد
و جراحت نباید ساخت و بسیار نیز عضو را نباید مالید [illegible]
و اما حدوث صرع که از ماده صفرا باشد چنانکه نوعی اکثر اطباست بسیار کم
و اگر احیانا حادث شود صریع الزوال است و علامات صرع صفراوی
زرد روی و بشره است و چشمها و سوزش آن و شدت اختلاط
عقل و اضطرابست و آنکه اطفال را حادث میشود و ام الصبیان می نامند
از این قبیل است زیرا که اینها حادث میشود بکرباد و حدت و حرارت
مزاج و این را دلیل بر وجود صفرا ساخته اند و همین بخشی می آید زیرا که
تب می تواند بود که بلغمی باشد و حدوث این علت از بلغم باشد و حرارت مزاج
نیز می تواند که مستفرغ از بلغم شود زیرا که حدوث حرارت مزاج غیر موجب
و خون نیست و علاج و علاج در این مقام استفراغ صفراست بالطبوخ
علیله و بطبوخ فواکه و قرص طباشیر بلغمی صفت قرص طباشیر صرع
مرتبی ده درم تخم حماض و نشاسته از هر یکی ده درم برگ گل سرخ

درم سعاف وزرک ای دانه از هریکی هفت درم هم را بریان کرده با
هفت درم وکل ارمنی ده درم مجموع را کوفته وبیخته بگلاب قرصها سازد
قوتش تا شش ماه باقی است وشربتی ازیک مثقال است وتبدیل مزاج
برتهای بارده کرمتوی دماغ باشد مثل رب سیب ورب بهی ومالیدن
اطراف مثل آب کرم وسپوس بیان آنکه کاهی سبب کزیدن جانوران
حادث میشود وکاهی حدوث صرع بسبب کزیدن مار وعقرب است
مرعصب را وجون طریق تضرر وتنفع دماغ عصب است بعد از نیش زدن
این حیوانات نمی اذیت وسیت بدماغ زود متصاعد میشود واحداث
این مرض میکند وعلامت تقدم سبب است بیان علاج وعلاج درین
مقام آشامیدن طلاب است از کلقند ده درم وبادیان دو درم اول
بادیان را در یک پیاله آب باتش ملایم باید جوشانید تا نیم بماند وازکرباس
کذرانیده یکدرم تریاق اربعه در وحل کرده برهنار باید آشامید وغذا
نخود ب با مغز تخم معصفر وکاهی سبب صرع تولد کرمهاست در بطن
آن خورد وکلان مثل حبات وحب القرع کرمهاست بزبان فارسی
بکرم کدو دانه واین سبب فجارات رویه است بدماغ وعلامات زود
شدة وجع است احیانا در ربطن بوقت جوع وزردی روی و
بسیاری لعاب دردهن وزود کرسنه شدن بیان علاج کرمها
علاج درین مقام قتل کرم است واضراج آن بادویهٔ قاتله ومخرجه والشائه
شیر نیم رطل باده درم شکر سفید کرقند است وغافث وآب بادام با مغز تخم
معصفر سه روز متوالی این علاج باید کرد ودر روز چهارم شیخ ارمنی و
نکه کابلی مقشر وترنجبین کرباقلای شامی است وترید وترخبین وقسط

انه یک

انه هریک یکدرم وحب النیل نیم درم مجموع این ادویه کوفته وبیخته درین
شیر کرمذکور شد باید باشیدن وبسحر باید آشامیدن وتا آخر روز هیچ باید کرد آن
تا عمل دارو آخر شود وکرمها ساقط کردند واکر در اسهال تا چند قدح
آب کرم دانه کی سرکه در وریخته باید آشامید وغذا آب اقطه وسیر
بیاید وبعد آن مقدار یکدرم کشنیز خشک یا بیست درم رطب
آمیخته باید خورد ودو فرزجه از زهره کاو آمیخته وبوره ارمنی از هریکی
یکدرم وشحم حنظل نیم درم مجموع را کوفته وبیخته وبا زهره کاو آمیخته
فرزجه باید ساخت چنانکه رسم است وباید برداشت وباده درم
آبکامه دبیت درم ودو شاب باهم باید آمیخته ویک برهم زده در نهار
باید آشامید بیان آنکه کاهی سبب صرع تولد کرمهاست در بطن
او از اطبا کفته اند که القرع والسل لایکادان آن بیراء والقول فی
علاجهما فضل وبعضی از اطبا کفته اند که زنی را دیدم صرع داشت
وصرع او باشتراک رحم بود وحامله بود وجون بچه زائید صرع از و دور شد
وکاهی صرع بواسطه علل طحال ودرم او حادث میشود کاهی بسبب مشارکت
مراق حادث میشود وعلامت او آفت درین اعضاست وعلامات طحال
ونفخ آن وعلامت آفت مراق آروق ترش است وقی کردن طعام منضم
وعلاج درین مقام صرف عنایت طبیب است باصلاح حال این اعضا
وجالینوس کفته است که اکر در علاج مصروع اجمال شود مکفر الرجال
مصروع باطبیب میماند واکر صرع پیش از بلوغ طاری شود در اکثر اوقات
نزدیک بلوغ از زایل میشود وبقراط کفته است که هر کس را در بیست
پنج سالکی این مرض طاری شود از و خلاص ندارد تا آخر عمر با او خواهد بود

و خلاف این قول مرتب این سواد را مشاهده افتاده است و درین تپر
شاهد وارد که شخصی را سن او از بیست و پنج سال بیشتر بود و صرع
زده و بمعالجات زایل شده و معجون مسرور بطوس درین مرض بسیار
نافع است **نقصان حافظه بالکلیه** و اجنبین تریاق ثمانیه و تریاق
اربعه نافع است و اجزاء و ترکیب تریاق ثمانیه برین وجه است
و زراوند طویل و راوند چینی و بوست بیخ کبر و حب القار و جعفا نا
و قسط و عروق کمر مر و بان زرد و جوبه هست هم اجزاء بوزن
برابر کوفته و بیخته و با سه وزن عسل مصفی نیم گرم خمیر کرده در
ظرف چینی یا شیشه باید نگاهداشت و مقدار خوردن ازین تریاق
بوقت حاجت بعد از جهل روز یا دو ماه یکمثقال است **نقصان**
**حفظه** و بعضی حکما اطبا گفته اند که اگر عاقر قرحا کوفته و بیخته
اندکی از راه بینی بدماغ مصروع بر مند او عطسه زند امید نجاست
والا خلاصی او مشکل است و بعضی گفته اند کنی که در دهان مصروع
آید درحین نوبت کانه که تنقیه دماغ او میکند و **معجون نافع این امراض**
و معجون که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد اینست دارچینی و مویز
از دانه پاک کرده و علک بلغم از هریک بیست و چهار درم که شانزده مثقال
باشد مروارید خرد که مراد بآن خلال مامون است از هریک دوازده درم
و اقحار الطیب و سنبل رومی و سلیخه و اکلیل الملک و سعد و حب القار
از هریک سه درم و قصب الذریره نه درم از عطران یکدرم مجموع ادویه
کوفته و بیخته با سه وزن آن و یه عسل صافی نیم گرم خمیر باید کرد و در ظرف
سنگین یا چینی یا شیشه نگاه باید داشت و مقدار حاجت مقدار خوردن





از دیگر هست **نقصان حافظه بالکلیه** بدانکه مراد ازین نسیان را که
مراد بآن فراموشی کلیست اطبا چنین تعریف کرده اند که فساد و کراهت
یا فساد فکر یا تخیل و بعضی دیگر در تعریف او چنین گفته اند که نقصان در فکر است
یا بطلان او و یا نقصان فکر است یا بطلان او و این مقام مقتضی بسط
تحقیق است و اما در کتب این فن بسیط این مقام کاینبغی نیست و بالجمله
آنچه درین مقام آورده اند اینست که نقصان و کراهت درین معنی که در
قوت حافظه نقصان واقع شده که چیزها بوجه کامل و تمام در یاد نمانده یا این معنی
که بعضی را یاد دارد و بعضی را یاد ندارد و آنچه را نمی داند یا نمی داند بردوام
میکند و یا ماضی را یاد دارد و وقتی حال را متذکر نیست و این نقصان
و فساد ذاکره هست و این طریق هست که محل این قوت خلل و صحیح فهمیده
هست و یا آنکه هیچ چیز را ماضی و حال یاد ندارد و این بطلان ذاکره هست
و نقصان فکر آنست که مقدمات از برای ادای مقصود خود کاینبغی
ترتیب نمی تواند داد و بطلان فکر آنکه اصلا قادر بر ترتیب دو مقدمه
کبرا مقصود کند نیست و طبیب متدرب را عنایت مصروف بمعالجه
محل حافظه و معالجه آن باید کرد باشد و سبب آفت نسیان بیشتر از اشتباک
و جمع شدن و اختلاط بلغم غلیظ هست با جزاء دماغ و ترطیب آن
دماغ را فاسد ساز د مزاج که این بلغم هست از قبول یا منطبع شدن
و این را تمثیل بشمعه کرده اند که گداخته باشند زیرا که درین حین هیچ
یک از نقوش و اشکال را قبول نمیکند و در و منطبع نمیشود و سبب
اعتدال محل قوت حافظه در رطوبت و یبوست ضرور است پس
معالج متدرب باید درین باب کردار **ابن الهامش** و علامات این مرض

بلی دیگری دارچینی مخزن است دگرانی سرو بسیاری خواب و کندر و رنه
حواس و یخلق قطرات اشک از چشم و علاج درین مقام تفصیل مباحث
بجب یابرج و یا جب قوی یا یابرج لوغاریا و یا جوزه بمارالعسل کر
در وقت تیخ و خرول قدری مناسب جوشیده باشد مثل انکه در یک
کاسه مارالعسل سه مثقال خرول کرمرا و بآن تخم قیچ است ده مثقال
فوتیخ جوشانند چندانکه ازین ادویه طعم او ظاهر شود و عطوبات
مثل کندش و سیاه دانه و خرول و بعد ازان تبدیل و تقلیل مزاج
دماغ بمطبوعات و رد غنهای که کرم باشد مثل روغن زنبق و جزی
و روغن قسط و مرزنجوش و مثل دانک و یونیدن چند بید مرتو
فوتیخ و جوز بویا و خوردن نخیل بروزده مقداری با عتدال و
کاهی خوردن معجون ماده اطیوه کراوه یا معجون فلاسفر نیز می ماند
اصحاب این مرض را بسیار نافع است اگر از ماده رطوبت و بلغم باشد
و سرکه عنصل قاتق آش کردن مناسب است و سکنجبین عنصلی را
درین مرض قوی نافع شمرده اند اگرچه اکثر اطبا را گمان اینست
که سرکه از جمله اغراشیاست درین مرض پس معلوم میشود که خاصیت
نفع از جانب عنصل است و بترکیب عنصل مضرت سرکه دور میشود
و حلاب درین مرض هر صباح آشامیدن نافع است
بدین ترتیب بادیان یکدرم بادرنجبویه دو درم اصل سوسن سفید
نیم کوفته سه درم کلقند عسلی ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب
باید جوشانید با تش ملایم تا نیمه کمتر باند و از کرباس کذرانیده
بعد ازان عسل مذکور را باید آمیخت و نیم کرم باید آشامید و نیم کرم





باید آشامید و غذا درین وقت خود آب با مغز تخم معصفر و دارچینی و
فلفل مقداری که طعم او درو ظاهر شود باید ساخت و بعد از ظهور نضج
در قاروره احوال طبیعت باید کرد بجب ایارج و حقنه جاره طین درین
مرض منفعت تام است و آن بتفصیل مذکور شد و در اعاده و کرات
اصناعت دقت و تطویل ملام است و کنکر زرد و مصطکی را نیز
درین مرض نفع عظیم است در تجفیف دماغ و زیادتی حفظ و حین
کفته اند که اکسر مزی با عسل از الله نسیان میکند و حافظه را تقویت
بلیغ می نماید و بعضی از حکما کفته اند که نسیانی که با صحت بقیه بدن
است دلالت بر صرع و سکته میکند و نیز کفته اند که صاحب نسیان
باید که از اب سرد و خوردن کاهو بسیار حذر کند و از بقول ابارده
رطبه نیز و همیشه مداومت اطریفلات نیز بسیار نافع است در آب
آب مارالعسل اختیار کند و از ادویه که مخصوص این مرض است
وقتی که سبب مرض بلغم و رطوبات دماغ باشد و زعم اطبا اینست
که بعد از مدت آخر بتدریج مزید این مرض است نعنع و زنجبیل
و فلفل و دار فلفل است و خود را بر جایی آبهائی که در آن ادویه
محلل طبخ کرده باشند در شتن مفید است مثل ابهند و مرزنجوش
و امثال اینها و چیزهائی که از آن اجتناب می باید کرد و سکر و خم
و مزن است درین مرض و مباشرت علی الدوام مسایل دقیقه
بسیار نافع است و موجب زکاء ذهن و معجون که نافع است ازین
مرض و حافظه را تقویت میکند و بلغم و رطوبتی که موجب مرض است
ازاله میکند فلفل و اکلیل و دارچینی و قرفه و سنبل از هر یک ده

دسنبل الطیب یخ درم جوز بویا سه درم زعفران دو درم عود
دو درم و مشک دانگی مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بسه وزن
تمام ادویه عسل صافی حمیر کرده در ظرف سنگین یا چینی باید نگاه داشت
و مقدار خوردن از این معجون بوقت حاجت بر مثال یکمثقال است
و از ادویه چیزی که جوهر و جرم دماغ را تقویت میکند مغز خوزنده
است که او را نارجیل می نامند و از غذا چیزی که همین تقویت را
دارد شوربای دراج و طیهو و مرغ خانگی فربه است و اطبا حکما
گفته اند که در مرض نسیان شخص هر تبه میرسد که نام خود را نیز فراموش
می کند علاجات مجربه نسیان و معجون نسیان را نیز درین بسیار نافع
داشته اند و اجزاء او اینست کندر و ابکیر و شعد از هر یک ده درم
فلفل و زنجبیل از هر یک پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بعسل مصفی سه وزن تمام ادویه حمیر کرده نگاه دارند و مقدار خوردن
بوقت حاجت یکمثقال است بیان منشاء نسیان سوداوی و گاهی سبب
نسیان سودا می باشد و بدین سبب در محل قوت حافظه هیچ منطبع
نمیشود سبب بسیاری یبوست که درین خلط است و مذکور شد که
اعتدال رطوبت و یبوست در انطباع شرط است و چون خلط سودا
بیش از خلط است لهذا بسبب غلبه این خلط جاف و یبوست غالب
میشود و قبول انطباع و انتقاش نمیکند علامت و علامت این
سبب بیخوابی دایم و خشکی مخرجین در صاحب نسیان که سبب او سودا
باشد بود و کم متابع تکلم مشکل است و اگر این نسیان بوقت تب حاد واقع
شود دست کهولت و پیری باشد و زنگ بشره یکبودی مایل بود و در لا



بر سودا قوی است بیان علاج درین مقام تنقیه دماغ است و
بدن از اخلاط سودا وی بحب افتیمون و مطبوخ او و مالیدن روغن
بنفشه و روغن کنجد بر سر و شامیدن جلاب هر صباح از نیلوفر و بارتنگ
از هر یک دو درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه را در قدری آب
گرم مناسب دوا باشد بآتش آهسته باید طبخ کردن تا نیمه بماند و از
کرباس صاف ساخته و قند در و آمیخته نیم گرم باید آشامید دیگر دم
و نیم که بحب و زن یکمثقال است ف و ملاحظه آب در امثال
این جلاب امری تخمینی است و امثال این تدبیرات جزئیه را است
باختیار و صواب دید طبیب است و غذا درین مقام ماش مقشر
و مخز و مقشر و شیرهٔ مغز بادام شیرین است و مداومت حمام در آشیان
سر و چرب کردن آن بروغن کدو و روغن بادام شیرین و لطوفات
حاره رطبه که در محال متعدده مذکور شده گاهی نسیان سوء المزاج
حاری ماده می باشد بیان نسیانی که سبب سوء مزاج است و علامات
آن تخیل اشیای ملون و شعلهای آتش است و خشکی مخرجین و
قلت آب دهن گرمی ملمس سر و علاج درین مقام تنقیهٔ دماغ
است اگر از صفرا چیزی باشد و ترطیب آن لزوم تا آب بطولات
که در اینها ذکر شایش یافته رطبه طبخ کرده باشند مثل بنفشه
ترنجبین و نیلوفر و مالیدن روغن کدو و بر سر روغن بنفشه
و گاهی سر را درین دو روغن غرق کردن و هر صباح جلاب از تمر
هندی ده درم در قدری آب مناسب آن شربت آمیخته باید آشامید
و غذا نامه که حسوهٔ مندرازی مقرر این میده و اندک قند با روغن

بادام تر از سخت باید کمتر و خورد با جلاب از عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد و بنفشه خشک پنج درم و قند سفید ده درم
و تر بخبین ده درم مجموع ادویه را در قدری آب که مناسب باشد
بالش ملایم طبخ باید کرد تا نیمی بماند و از کرباس گذرانیده و قند
مذکور را دران انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام
ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر اگر و قتش باشد
و در خشتن آب نیم گرم بر سر و خوردن مویز شیرین و مغز خوزه هندی

**مقالهٔ دوم در بیان مالیخولیا و مالیخولیا را اطبا جنین تعریف کرده اند**

که هو تغیر الظنون عن مجری الطبیعی و بعضی دیگر اینچنین تعریف
کرده اند که هو تشویش الظنون و الفکر الی الفساد او الخوف
الی الفساد یعنی تغیر ظنون است از جانب صلاح و طبیعی بجانب فساد
غیر طبیعی خوف کردن از چیزها که در حال صلاح و طبیعی عادة انسان را
ازان خوف نیست مثل آنکه عادت انسان را از گذشتن مقابر
خوف نیست و از مرده خوف نمیکند و بحصول این مرض این حالت
عارض میشود که می ترسد و علی هذا القیاس سایر تغیرات او و سبب
این علت یا خلط سوداست که مختص بدماغ است یا سبب
امتلای جمیع بدن است از اخلاط سوداوی یا آنکه ماده در مرافق است
که مراد بآن بوست شکم است و این قسم را سوداوی مرافقی میخوانند
و علامت آنکه سبب مختص بدماغ باشد امتلای جمیع بدن از سوداست
و درین مناقشه جاری است زیرا که مسلم نیست که اختصاص سبب
بدماغ امتلای جمیع بدن باشد زیرا که جایز است که جمیع بدن از سوداوی





دماغ ممتلی باشد از خلط سوداوی و خلط سوداوی در دماغ نباشد
پس چون علامت اختصاص سبب بدماغ باشد غایة ما فی الباب
آنست که کثرت سودا در بدن علامت دائمیت آنست که این خلط
عام باشد جمیع بدن را و ظن غالب باشد و این موجب حکم قطعی نیست

**بیان علامات** و دیگر از علامات او خفاقت بدن است و سوء
زبان و تیرگی و کبودی میل بکبودی بشره و تقدم تدبیر سابق
از غذا و بیزاری که موجب حدوث این باده شده بطریق تولد یا استمرار
و بسیاری کمد و تعب و صلابت نبض و بطوء آن و اختلاف آن و
صغار قاروره و تقدم تخمه غذا و قرار و نفخ در بطن و احشا
و بسیاری موی در بدن و هریک از صغای قاروره و بسیاری موی
که دلیل بر مادهٔ سوداست بدین سبب که مادهٔ سوداوی از
دیگر اخلاط اغلظ است و از و چیزی منفصل نمیشود که موجب
صیغ و سواد بول شود و اما کثرت موی بنا بر این است که ماده مولد
غلظ سوداوی و خاصیت اوست و در هر فرد انسان که این علت باشد
علامت او غلبهٔ این خلط است و علامات دیگر فزع و وحشت باشد
سبب وحدت و تنها بودن و بسیاری غم و اندوه و بسیاری گفتگو
و بسیاری فکر و اندیشه و بسیاری نظر بجانب ارض و دانکه شرست که
عروض مالیخولیا را باب ذکا و عقلا و نفوس را میشود که در جواب
امور فکر و تامل بسیار میکنند و علاج درین مقام اول قصد کردن است
از صافن و اخراج نمودن خون بقدر قوت و طاقت می باید و عرق کردن
سر بر دهن بنفشه با بادام در روغن کرده و تنقیهٔ دماغ بحسب مسهلات

مثل حب افتیمون و مطبوخ چند نوبت و هر نوبت بعد از استعمال
جلاب منضج چند روزه و باید که معالج از تدبیر او دیگر نشود زیرا که
مادهٔ سودا از نضج عاصی است و دیر نضج می یابد و جلاب هر صباح از
شربت ده درم و از ترنجبین ده درم باید و غذا نخود آب با شیر و مغز
بادام شیرین و اسفاناخ بکر و قثاء باشد و بعد از ظهور نضج در قارورهٔ
تنقیهٔ بدن بحبوب مذکوره و بمطبوخ مذکور یا بمطبوخ هلیلهٔ زرد
و سیاه باید کرد و حقنهٔ لینه نیز درین علاج نافع است و حقنه چاره کار
در علاج نسیان و سبات مذکور خذ برحسب واجب و سن و قوت و وقت
باید کرد و مداومت بر حکانیدن شیر انسان در بینی صاحب مالیخولیا
و تمام سر دران غرق کردن از دافع اشیاست و حمیر یعنی برمیز
کردن اصحاب مالیخولیا از ماهی و گوشت اهو و ارنب و خوردن قدید
و باقلا و باذنجان و پنیر کهنه و ترب و خردل و از جمیع اشیا و حاره
و حامضه و ماطحه اجتناب باید فرمود و بعد از اخراج سودا اصحّ
مالیخولیا را تناول اغذیهٔ لذیذه و پالودهای رقیق که از قند مجرّد باشد
و روغن بادام بر سران باشد و گوشت بره و بزغاله فربه و مرغ
فربه و مداومت حمام نافع و بالجمله را فع از اغذیه موجب فربهی
بدن باشد نافع است و اگر سبب حدوث مالیخولیا اخراف بلغم
باشد علامت آن رطوبت منخرین است و سیلان لعاب از دهن
و ثقل جمیع بدن و بلادت و کسل از جواب و سوال و سکوت و قلت
اضطراب و حرکت و قلت حرارت بدن و علاج درین صورت متضاد
است از اصناف یا ما سیلق و آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر





باصل سوس تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم و از کلقند قندی
ده درم اول ادویه را باقدری آب که مناسب باشد باید جوشانید
تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و کلقند مذکور را
بآن آمیخته نیم گرم باید خورد و غذا نخود آب با شیر و مغز بادام یا مغز
تخم معصفر و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب افتیمون
باید کرد یا بمطبوخ افتیمون و اگر بر صاحب این مرض خوردن حب
یا مطبوخ دشوار باشد سنای مکی هفت درم با درنجبویه و نیلوفر یکی
سه درم مجموع ادویه را در دو نیم پیاله آب با تش آهسته طبخ باید کرد تا
ثلث آن آب بماند و از کرباس گذرانیده ده درم قند سفید دران انداخته
و از معجون بنفشج نیز هفت مثقال یا پنج مثقال بقدر قوت مریض و حال
و سن و درین مطبوخ حل کرده و وقت سحر نیم گرم باید اشامید حبی
دیگر که نافع ازین مرض باشد و اسهالش برفق شود و موجب تعب
نباشد اجزای ان اینست افتیمون بیست درم بسفایج ده درم
غاریقون پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا ده
درم و مقدار خوردن ازین سه درم است که دو مثقال میشود
و دواء المسک شیرین نیز نافع است و معجونی که باین اجزا است
نیز نافع است بادرنجبویه و بوست اترج و قرنفل و مصطکی
و قرفه و جوز بویا و قاقله و نارمشک و بهمن سرخ ده درم
و زرنباد و زعفران و تخم بادرنج و تخم فرنجمشک از هریک دو درم
و مشک خالص یکدانه مجموع ادویه را کوفته و بیخته با عسل
بوست جهل هلیلهٔ کابلی و سی عدد املهٔ منقی از دانه بردن آورده

مجموع این هلیلجات و آمله را در سه رطل آب آتش آهسته باید جوشانید
تا یک رطل بماند و بعد ازان صافی ساخته یک رطل عسل مصفی باین
مطبوخ آمیخته نیک برهم باید زد و دیگر مایطبخ اهسته باید کرد تا انقوام
عسل آید و اورا بدیگ کوفته و بیخته را باونیک غلط باید کرد و در ظرف سنگین
یا چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت
یک مثقال است برنهار **بیان مالیخولیای که سبب ان احتراق صفرا باشد**
واگر سبب صروف مالیخولیا احتراق صفرا باشد علامات آن هذیان
کهنه است و بیخوابی و برجستن از خواب و بسیاری اضطراب و صیاح
و غضب و ضرب و شتم مردم و دراندن خاصه برتن خود و زدی
روی و تمام اعضا و نظر کردن مثل سباع و در غذا و تدبیر سابق
اگر ماکول و مشروب سابق حار یابس بوده باشد در دلالت بر صفرا قوی
**بیان معالجه** و علاج درین مقام تنقیهٔ دماغ و بدن از خلط صفرا
بحب بنفشه یا بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افتیمون با معجون
بخاج و غرغره کردن سر بروغن بنفشه یا بادام یا روغن کدو و یا روغن
بادام شیرین و مالیدن شیر عورات بر سر و حذر نمودن از بیخوابی
و آنچه سبب بیخوابیست و از هجوع و تعب نیز پرهیز باید کرد و
بوقت عطش صبر از آب نباید کردن زیرا که عطش سبب زیادتی
مرض است و علی هذا القیاس از تنهائی و غضب نیز پرهیز واجبست
واگر صاحب مالیخولیا را که سببش احتراق صفرا است احتیاج بشستن
شود او را بشستن سر بآبی که در وی برگ بید و یا خطمی و بنفشه جوشیده
باشد اولی است و عنایت طبیب باید که درین علاج مصروف تر



در تطیب دماغ صاحب مرض باشد و باوجود این از تقویت دل غافل
نشود و باشیائی که درین مرض موافق است و همچنین تقویهٔ معدهٔ اصحاب
این مرض باید کرد که مراعات حال معده و نگاه داشت از جمله ضروریات است
و بمقدار حرارت و برودت اشتغال بتدبیر آن باید نمود **بیان مالیخولیای**
**که سبب احتراق سودا باشد** واگر حدوث مالیخولیا بسبب احتراق سودا
طبیعی باشد علاج آن اصعب از علاج انواع دیگر از اخلاط است و از
اصلاح ابعد زیرا که سودائی که از احتراق اخلاط دیگر که ماسوای آنست
در کیفیت یبوست بکمال است خصوصا سودای طبیعی که در حد ذات
خود یابس بوده باشد و احتراق یابد هرآینه ابیس انواع سودا
خواهد بود پس در علاج اعسر باشد و چون یبوست بغایت غالب
باشد از قبول نضج عاصی خواهد بود و اجابت بسهولت نخواهد کرد
پس علت ردائت این قسم از جمیع اقسام مالیخولیا بدین سبب است
و علامات این نوع بسیاری فکر و غم و تخیلات فاسدهٔ ردیه
است و گریختن و حب خلوت و تنهائی **بیان علاج** و علاج درین
مقام تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن است از اخلاط فاسده سوداوی
بحب افتیمون و مطبوخ او و یا بارج جالینوس و یا بارج لوغاذیا
و معجون بخاج مرة بعد اخری و آشامیدن جلاب هر صباح از
بادرنجبویه و گاؤزبان و نیلوفر و بنفشه خشک از هریک سه درم
و از گلقند قندی ده درم و غذا خود آب با شیرهٔ مغز بادام شیرین
و یا شیرهٔ تخم معصر و اندکی ماش مقشر و بعد از ظهور نضج در مادهٔ
تلیین را بمطبوخ افتیمون و یا بمطبوخ هلیلهٔ سیاه نرم

مذکور باید کرد ماءالجبن نافع است و اشامیدن ماءالجبن با فتیله
و تلیین طبیعت طریقه ساختن ماءالجبن یعنی آب پنیر باو
درین مرض بسیار نافع و ماءالجبن که درین علت نافع باشد بدین
طریق است که شیر بزا که سرخ باشد رنگ آن بزیا کبود و بهتر است یک
رطل که بوزن نود و شش مثقال است و در دیگ پاکیزه شیر را
باید جوشانید باتش آهسته و بوقت جوشیدن آن شیر یک وقیه سکنجبین
ساده در شیر باید انداخت و بقاشق تحریک باید کرد تا شیر بریده
شود همین که بریده شد و زرد آب او را پنیر جدا شدن گرفت
دیگ را فرود باید آورد و مجموع آنرا در کرباس سفید باید ریخت
و بر بالای ظرفی باید آویخت تا زرداب که ماءالجبن عبارت ازانست
باهستگی در ظرف فرود آید و نباید افشرد و کرباس را پنیر از کرباس
گذشته مخلوط شود که آوان اجزای قابضه است و قدری افتیمون
درین ماءالجبن آمیخته بر نهار باید اشامید و وقیه مذکوره سکنجبین
بهر گرفتن ماءالجبن صفت مثقال و نیم است و همچنین شود بای
نروس نیز با بسفایج و ایارج جالینوس در تقیهٔ دماغ صاحب این
مالیخولیا نفع بلیغ و خاصیت عجیب دارد صفت قلیه و همچنین اسفل
بخته و لیسه مثل تخم زغر و با بوسه و خطمی و سبوس کندم و کشک
جو بنفشه خشک یا از دینلوفر و اشباه و امثال اینها از هر کدام قدری
مناسب و آبی که طبخ میکنند بر وجهی که رسم و عادت است و اسفناج
بوقت صباح با بیگاه و در زمستان درمیان روز عمل باید کرد
و چنین گفته اند که بعد از عمل و اجابت خلط صاحب این علت را

امید خلاصی و نجات هست و ازین قوی تر آنست که عمل را معالجه فاضله
گفته اند و از جمله معالجاتی که در همه انواع مالیخولیا مفید است استماع
آوازهای خوش است و همنشینی با کسانی که بسط بایشان غالب باشد و
مطالعه کتب و مسایل دقیقه و تفکر و تخیل دران و هر چیزی که موجب
سرور و نشاط باشد مثل مواعظ احبا و اصدقا و آنچه منافی
اینهاست مضر است و اگر صاحب مالیخولیا عذاب باشد تا حد اجتناب
کند و آنرا بعضی اطبا مفید دانسته اند و غرق کردن سر به روغنهای
رقیقه مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن بادام شیرین
و ریختن آب نیم گرم بر سر و این جمله برای ترطیب دماغ است و
جلب خواب معجون فاخر و از جمله معجونات مفیده است بنفشه
خشک و بوست خشخاش و تخم کاهو و تخم خطمی و کشک جوز هر یکی
یک کف مجموع را در سه یا چهار کاسه آب باید جوشانید باتش ملایم
تا بنصف آید و نیم گرم بر سر معجون باید کرد و شیر عورات از سینه
گرم گرم بر سر صاحب مالیخولیا باید دوشید که قوی نافع است در ترطیب
دماغ و حصول خواب و اگر شیر دوشیدن صعوبتی داشته پنبه بر سر
آکوده گرده بر سر باید نهاد بیان سعوط و سعوط نیز بروغنهائی که
سابقا در باب صرع مذکور شد بغایت مفید است و هر صباح جلاب از
عرق کاذرنبان سه قاشق و قند سفیده دو درم صفت معجون که درین
مرض نافع است و معجون مفرح در علاج این علت یکمثقال حل
کرده باید آشامید و صفت آن معجون اینست گل سرخ و سعد و قرنفل
و هر یک پنج درم و لبلاسه و قرفه و تخم خربک از هر یک سه درم مجموع

معالجات غیر طبیعی



امیرخانه

ادویه را کوفته و بیخته و بشربت سیب خمیر کرده بر نار مقدار مذکور
مداومت باید کرد و دواالمسک شیرین نیز درین مرض بسیار منفعت
دارد **بیان معجون دواالمسک** و اجزاء و ترکیبش بیست مروارید
ناسفته و کهربا و ابریشم خام مقراض کرده و کوفته در غایت نرمی از هریک
دو درم و مشک خالص دو مثقال و نیم و تخم خرفه خشک و تخم تمام
و تخم مرزنجوش و سپستان و جوز بویا و فلفل و از چینی و قرنفل و
خیربویا که آن قاقله صغار است و ساذج هندی و پوست اترج
و بهمن سفید و تخم بادرنج از هریک یکدرم و نیم که یکمثقال باشد مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بدو وزن تمام او ویه عسل مصفی آمیخته
و نیک بر هم زده در ظرف چینی یا سنگین باید نگاه داشت و ظروف
معاجین بتکرار مذکور شده است زیرا که ملاحظه از ضروریات
است و مقدار خوردن این معجون یکمثقال است **اسهال بلغمی**
**و مرطوبت شکم باشد** و کاهی حدوث مالیخولیا بسبب درم
در مراق است یا بسبب سده و راوست و این سده و رداز خلط سوداوی
غلیظ حادث می شود و از این خلط بخارات غلیظ متراقی و متصاعد
بدماغ میشود و موجب این مرض میکردد و علامات او انتفاخ بطن
است و قراقر و این آن و شعور و احساس بخارات بجانب دماغ
و تنکی سینه و احساس بثقل رسیدن دخان بحلق که سقف دهان
است و پشکاه آن و بسیاری آب دهان و آروق ترش بدبو
و بدگذرانیدن طعام را و همیشه ثقل در معده و وجع باط اکر کسی
بخوردن تسکین نیابد بسبب کثرت سودا و ریختن آن بر فم معده

فلفل دارم



**بیان علاج** و علاج درین مقام اسهال سودا است بر نهج ازراق
بمطبوخات لینه و حقنهای لینه و هر صباح جلاب از باد ربخویه و
کاؤزبان از هریک یکدرم و کلقند قندی ده درم و غذا زیره باج و
مزا و جزر و باج مسکباج و اصداع علاج آش بسر که هست کوران کوشت
پخته باشد و این آش درین بیماری با کوشت مرغ می باید و بعد از
فلهور نضج در اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنای مکی هریک
پنج درم و قند سفید ده درم و فلوس خیارشنبر کرده در آب باد ربخویه
مطبوخ حل کرده باشند و یا و آب کاؤزبان ده درم و باد ربخویه
و کاؤزبان هر کدام که خواهد در قدری آب که مناسب باشد با آتش ملایم
باید جوشانید تا به نیمه آید و از کرباس کذرانیدن چنانکه رسم است و معجون
خیارشنبر مذکور را دران حل کرده باید آشامید و بر مراق آب شبت
جوشیده نیم کرده باید ریخت و آب جوشیده فرنخشک نیز بر مراق ریختن
چنین منفعت دارد و روغن زنبق و روغن سوسن نیز نیم کرم بر مراق
باید مالیدن و این وقتی است که در مزاج حرارت پیشتری نباشد اما
اکر حرارت در مزاج باشد استفراغ بسهال زیاده بر یک نوبت نباید کرد
**بیان خواب غلبه** و از جهت جلب خواب چنانچه مذکور شد شیر عورات
بر سر باید دوشید زیرا که مرطب دماغ است و آب نیم کرم بر سر ریختن
و بام معتدل اما معتدل الهواء در آمدن و استعمال آب پیشتر از
جلوس کردن نیز مفید و ترطیب دماغ است و آرنده خواب و خوردن
جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب کرم را و بآن انکور ثعلب
و باقی اسم در اکشر ما و را النهر مشهور است از هریک سه درم و تر بخبین

ده درم و قند سفید ده درم بر وجهی که رسم و عادت جوشانیدن
و بر نهار باید آشامیدن و چون در اکثر مواضع این کتاب در باب
جوشانیدن جلابات بیان شافی وافی کرده شده بهت بنابران
احتیاج بتکرار بسیار نیست و در امثال این مطبوخات و علاجات
و غذا ماء الشعیر ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر کوفته
باشد و دران اغلب باید انداخت مثل قطوب و نوعی دیگر از مایحتاج
که انرا قطرب گویند و حال شخصی که مبتلا باین مرض بهت در حرکتست بجوز
تشبیه بجا طوری کرده اند که آنرا بعبارت یونانی قطرب می نامند و مراد
بقطرب کرمی بهت صغیر سریع الحرکت که بر روی آب متحرک بهت بحرکات
مختلفه و سبب این مرض سودای محترقه بهت و علامت او انست که
صاحبش ساعتی آرام و قرار نیست و درین حرکات محل توجه خود را
نمی داند و همیشه سر در پیش انداخته در کوچها میدود و همیشه از قلق
نفور بهت و علاج قطرب و علاج درین صورت ترطیب مزاج دماغ
بهت و غرق کردن سر بروغن بنفشه یا نیلوفر یا روغن گل و دیا
بحوج اگر پیوست دماغ و بخوایل غالب باشد و تنقیه دماغ و بدن
از خلط سودای محترقه بمطبوخ افتیمون یا حب او و جلاب هر صباح از
بنفشه پنج درم و خیاب ده عدد و قند سفید ده درم اول او بیرد
منضج ما دو قدر آب که مناسب باشد طبخ باید کرد و ثانیه بماند و از کرباس
گذرانیده و صافی ساخته و قند دران آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا
ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر در آش باید انداخت
و مداومت بر دخول حمام باید کرد و آبهای ملایم بر سر باید ریخت که موجب

ترطیب



ترطیب دماغ و آسان خوابست و این تدبیر درین مرض از ضروریاتست
و کاهی جنون و وسواس که متفرع از مالیخولیا میشود در حالهٔ او موجود است
از جهات حاره حادث میشود مثل تب حصبه و سبب این تصاعد ابخره حاره
سوداوی بدماغ و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ بهت بدوشیدن
شیر بر سر و اگر شیر خورات باشد بهتر مثل خوارش سیب الحیوان
خصوصا کدو خشان و تراشهٔ کدوی تر و تراشهٔ ماء و رنگ و امثال
اینها بر سر صاحب این مرض نهادن قوی نافع بهت و شربت سکنجبین
ده درم در شیرهٔ خرفه مقدار پنجاه درم باید داد و خوردن کاهو بملاحظه
جلب خواب و غذا ماء الشعیر یا مرغ جوجه یا کوشت بزغاله و کاهی این
مرض بسبب خوردن ادویه حاره و مبالغه دران مثل فلفل و زنجبیل
و بسبب اغذیه حاره نیز حادث میشود و مثل اش بسیار سیر و اشهائی
که در انها ادویه حاره باشد زیرا که اینها امداد را حتراق اخلاط میکنند
و موجب تصاعد و ترائق بخارات بدماغ میشوند غرض انکه اسباب
اسباب خارج از بدن نیز حادث مثل جلوس بسیار در آفتاب و چش
آتش و کردیدن در آفتاب زیرا که این اسباب امداد اسباب داخلی میکنند
در حدوث مرض و از حکماء بعضی گفته اند که کاهی حدوث مالیخولیا بسبب
فکر عمیق در مسایل مشکله و حل آنست و علاج درین مقام اولا ترک
فکر دران مسایل بهت و ایراد اشربه و اغذیه مرطبه دماغ و مالیدن
روغنهای مرطب که سابقا مذکور شد بر دماغ چنان انکه دماغ را
اگر حادث شود و گفته اند که سنوان را مرض مالیخولیا بسیار کم آفت
که حادث شود و اکر احیانا حادث شود اغلب و اصعب از حال رجال

و این مرض گرایشا زاحاری میشود و بیشتر بسبب احتباس طمث است که خون
حیض است و مداوا و علاج آن اورا بدویسلان آنست باد و یه مختصه
بان دواد ن جلاب اژپر سیاوشان و بیخ سوسن و رنگ از هر یکی پنج
درم و قند سفید ده درم مجموع او دویه را در قدری آب باید جوشانید
تا بنیمه باز آید و از گر باس صاف ساخته و قند آمیخته نیم گرم باید آشامید
مرغ بیاکوت و غذا درین مقام نخود آب با گوشت و آش زیره و ماج که با سرکه و نخود
است و دران گوشت مرغ یا بزغاله باشد و زعفران درین غذا البته
باید که باشد ملاحظه تفریح قلب و تلطیف خون و ادرار آن بیان انکه
بسبب رعونت ذکر ساوث میشود و از جمله چیزها معدود از مالیخولیا
داشتن اند رعونت و حمق هست و حب ترفع فوق القدر و پوشیدن
جامها که در میان خلق عادت نیست بیان اشیائی که از اقسام مالیخولیا
قرار دهند و خیلا و تکبر شخصی را که عادة او را محل اینها باشد معدود
از مالیخولیا است و حب فوق القدر مثل کدائی که او را داعیهٔ سلطنت
باشد و یا کسی که همیشه جامهٔ عادی در میان خلق می پوشید بناگاه جامهٔ
از پوست خرس ساخت و بر سر نکولاه آویخت و در بازار ها میگردد و
فقیری که بهیچکس تکبر کردن و اب او نبود بیک التفات از بادشاهی
و باکم گردد بهم درویشان جنس خود بلک از جنس خود بترهم تکبر میکند اینها
از جمله مالیخولیا قرار کرده اند و سبب این معدودات آفت و خلل در افعال
فکریست بیان علاج و علاج اینها نیز ترتیب مزاج دماغ است بروفق
ماده رطبه مذکوره سابقا و قطع نمودن و هجران از اسباب این مرض و
تفولات مرطبه بر میان سر ریختن مثل آبی که در و حشاپش جاده رطبه جوشیده



باشد و غذا درین صورت ماء اللحم یا خود آب از گوشت مرغ خانگی و طیهوی
و دراج باید داد بیان انکه عشق نیز از اقسام مالیخولیا است اما عشق
که عبارت از استحسان شمایل و صور حسیه هست آنرا نیز ترتیب مزاج
اطبا از مالیخولیا عد کرده اند زیرا که سبب او موافق بعضی انواع مالیخولیا
و علامات آن زردی رنگ بشره هست و نفس دون نیز مثل نفس
کسی از بلندی به پستی و یا از پستی به بلندی حرکت کند و غلبهٔ غفلت
و حیرت و سر در پیش افکندن و طول سکون و بسیاری فکر و ردی
و سرعت حرکت نبض بتخصیص نزد سماع ذکر معشوق و اختلاف و صلاح
آن و بیداری با فراط علاج عشق و علاج درین مقام اشتغال خاطر است
که موجب نسیان معشوق باشد و خلاصی ازین بلیه یا اختیار کردن سفر
و هجران و للة قرغایه و قدس سره هست دوای عشق کوید از سفر
خیزد چه دانستم که در دل مهر آن مرخوا هد افزون شد بهر منزل دگر خلقی
و صید کردن را نیز از جمله علاج این مرض و رشته ابریشم خلق شطرنج
نیز نافع هست از افکار ردیه و نافع هست ازین مرض و غذا های نیکو
اختیار باید کردن مثل نخود آب یا گوشت مرغ یا گوشت با چرتمها و مالیدن
سر و عرق کردن برو غنهای مرطبه و تفریح و تقویهٔ دل و دماغ بعنبر
یاقوتی و اشربهٔ مقویهٔ مثل شربت تریخ و شربت سیب و باید که طبیب
معالجه مالیخولیا اهمال نکند و دست از علاج آن کوتاه نکند چه بسیاری
این ورطه خلاصی یافته اند غایت امر انست که ماده سودا بزودی
نضج نمی یابد پس باید که اهتمام شان نضج و صرف عنایت باستعمال
ادویهٔ مسهله مناسبه نماید و ادویه منضجه بر همین قیاس اختیار کند

واللہ اعلم **حقیقت و بیان سکتہ** واین مرض را اطبا جنین تعریف کرده اند که السکتة تعطل کل الاعضاء عن الحس والحرکة یعنی مرض سکتہ معطل شدن اعضاست از حس وحرکت وسبب این مرض سدة تامّہ ہست مربطون دماغ را که عارض شده ہست میان صعود وترائی روح حیوانی از قلب بدماغ ومیان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا وحدوث او دفعة میشود وباقی نمی ماند از حرکات مکوفس زبان بر کال خفاء در اکثر این سده از خلط غلیظ بلغمی جمیده ہست وگاهی سبب سکتہ غلبهٔ خون بر بدن ہست واستلاء دماغ وجمیع شرایین از دست بخلاف قیلی وعلامت سکتہ که از بلغم غلیظ لزج باشد ثقل سر است پس از وقوع این علت وه وار وطنین که مراد باین هر دو کر دشن سر وآواز از گوش ہست بر طریق لف و نشر مرتب وکسل از حرکات وظلمت بصر وپریدن جمیع بدن وبسیاری خواب وبرهم ساه بدن دران در خواب واستلاء غرق وبرد اطراف وبسیاری آب دهن وآب بینی وحصول تزیدکت دهن ودلالت بر عدم انحلال این علت میکند وخلاصی **بیان امتحان حال سکوت** وبقراط گفته ہست که السکتة اذا کانت قویة لم تبرا وان کانت ضعیفة تم تسهل برأها یعنی اگر سکتہ قوی ہست از و خلاصی نیست واگر ضعیف ہست از و خلاصی سهل نیست یعنی صعب ہست واگر بر صلاح افتد شود که سکوت زنده ہست یا مرده پلک چشم او را باید کرد واندازه برداشت باشد البته حرکت بعضو رفته ہست زیرا که ممکن نیست که بیرده حرکت مرتفع باشد وبعضو نرده ودیگر اندک چنبه دقیق بقرب منخرین وسوراخ



بینی او باید نهاد اگر جنانچه چنبه حرکت میکند زنده ہست والاحیات از و منقطع شده ہست **معالجات سکتہ** وعلاج آنست که اولا او را تا صفت روز بر مرغ بر دهن کل باردغن سوسن چرب کرده بالماج فیقرا آلوده ساخته بحلق باید فرستاد اگر حیات در وحشت ابر اسقه الحال مرارت این دوا متاخر میشود والبته سبل بقی میکند ودیگر اباج دوای شریف منقی دماغ ہست از اخلاط لزجه بوجب این مرض ودر بینی مسکوت مثل مشک وکندش وسیاه دانه وخربق وفلفل کوفته باید دمید واز تریاق مسرود ویطوس یا تریاق کبیر که مسمی بتریاق فاروق ہست یک مثقال در ماء العسل حل کرده در کلویش باید ریخت واگر زینها موجود نباشد بادیان رومی بازیره ومصطکی در آب جوشیده اینها حل کرده ودقدری کلقند عسل با وآمیخته در کلویش باید ریخت وسر صاحب سکتہ را باید تراشیدن وچند بید مشک بران طلا باید کردن وفلفل واشال او نیز اگر بآن بیامیزند صواب بود واز غلیظ طاقیه بر سر مسکوت بوشند وبر بالای آن طاقیه تابهٔ آهن گرم کرده بهند تا گرمی آن سر بشش سرایت کند چنانکه بوست سر بسوزد **حقنه نافعه سکتہ** وحقنه جاره نیز باید که باشد از شل منظور یون دقیق وتخم خطل ودنبلیون وامثال این ادویه آنچه در وقت کنجد وبعد از فاقه وشعیر هر جماع جلاب از بادیان رومی وبادیان شهری وکاوزبان از هر یک سه درم واز کلقند قندی نیم درم مجموع الادویه ازقدری آب که مناسب دوا باشد باید که طبخ کرده آبش صلایم تا نیمی بماند واز کرباس گذرانیده بعد آزان قند مذکور را دران حل کرده باید

داده و غذا درین مقام نخود اب و مغز تخم خربزه با گوشت کبک یا کبوتر
یا بنهو و فلفل و دارچینی و امثال باید اندک و بعد خلاصی از این مرض تنقیه
دماغ مسکوت بحب ایارج و ایارج لوغاذیا در هر تنقیه باید کرد بقدر
قوت و طاقت و امکان و بعد از خلاصی اگر از سواد در دماغ چیزی باقی
باشد بعزغره کردن باسفل منزل میشود **معلوم** و در دماغ مسکوت نوره
کلنگ باید جکانید نا بترات و آب مرزنجوش نیز چکانیدن بسیار مفید
است و از شربه اقتصار بر ماء العسل باید کرد و این تدبیر اصحاب سکته
است تا پست و چهار روز گذشتن و بعد از بیست و چهار روز اگر ازین
مرض خلاص نشوند در اکثر آنست که مبتلا بمرض فالج میشوند بالقوة
بر تقدیر کثرت و قلت ماده و اگر بعد از خلاصی از سکته بهر کدام ازین
دو مرض که مذکور شد مبتلا شود نظر در علامات و اسباب باید کرد و
**سکته دموی** اگر علامات سبب دم ظاهر باشد اخراج خون بطسه
قیفال باید کرد و حجامت ساقین نیز باید کرد و علامت خون در اوداج
و رگهای پیشانی است و سرخی چشم و شیرینی طعم دهن و سرخی روی و
بزرگی علامات خون که ظاهر باشد و این خلاصی است که معزز فالج
نمیشود و تنقیه دماغ بحب بنفشه و خوردن جلاب منضج ساده یا از
قند سفید ده درم و یا جلاب ساده یا مفرح معتدل مقدار یکدرم و یا
بیخ سوسن سه درم و قدر اماش منقش اگر قبض باشد شیر با مغز بادام غرغر
و نخود آب و بعد ازان اختیار حقنه معتدل و غرغره با ماء العسل تنها
گاه سبب در حدوث سکته غربه و سقطی باشد که بر سر واقع میشود گه
موجب انکسار قحف است دوم حجاب و غشاست و انسداد مسالک



روح نفسانی است از سلوک طبیعی و علامت سبب آنست که غربه یا سقط
واقع شود و علاج درین مقام نیز فصد است و اخراج خون بقدر قوت
و واجب و تقویه مزاج دماغ بشمومات و عطوسات و سعوطات بارده
معتدله و طلیهای مقویه دماغ و باقی علاج علاج اورام است **علامات**
**و بیان حال** و حکما فالج را چنین تعریف کرده اند که هو استرخاء لاحد
شقی البدن یعنی فالج سست شدن و بی حس شدن یکی از دو طرف
بدن است که آن جانب راست و چپ باشد و در بعضی از تعریفات او قید
طولا نیز هست و بالجمله سبب اعصاب و ریختن خلط بلغمی است که موجب
انسداد مسالک اعصاب میشود و اولا حدوث خدر است در اعضائی
که این ماده دران منصب شده است و موجب بی خبر شدن از اعضا
و اعصاب است و بعد از انکه ماده تمام در عضو استقرار مییابد اعضا
تمام از افعال خود میمانند زمان اسم او فالج است و علامات او بطلان حس
و حرکت است و نبض بطی و متفاوت میباشد و فاروره سفید از اثر
فجاجت و برد غالب است و بسیاری آب دهن و بسیاری خواب و قلت
عطش و گاه درین مرض بول سرخ و زرد میشود بسبب ضعف کبد است
یا حدوث ورم در کبد و اگر درین مرض رنگ عضو متحال بخود است و
تغیری ندارد و تاریک نشده است از علامات قریب بصلاح
است خصوصا که سن شباب باشد امید تمام است و نجات و اگر بر عکس
این باشد علاج آن بغایت مشکل است و در اکثر ازان نجات نیست
**بیان معالجه معالج** و علاج این مرض کیف کان است که تا چهار روز
مفلوج بهیچ معالجه اشتغال ننماید و از هیچ دوا و غذا ابتکاب نکند زیرا که

خوردن ادویه در اول این مرض موجب زیادتی علت است بسبب
حرکت ماده در عقب آن بر عضو ضعیف و چون از چهار روز تجاوز نکند
هر صباح جلاب از باده رنجبویه و بادیان رومی و بادیان شهری از هریک
سه درم و از کلقند عسلی ده درم و غذا نخود اب با مغز تخم معصفر ذکر
فلفل دو از چینی تا هفت هشت روز از انجمله جلاب باید خورد و در این
ایام از خوردن آب بر هیز باید کرد و اقتصار بر ماء العسل یا ماء الاصول
باید نمود و هر چگاه که اثر نضج تمام در قاروره ظاهر شود اختیار جب
صبر باید کرد و اشیای حاره که درین مرض از معالجات بسدیده است
البته باید اختیار نمود حقنه انجیر و جب صبر باین ترکیب در فلان
ترتیب باید کرد صبر سقوطری یکمثقال بوزیدان دو ماهی زهره و تربد
تراشیده بروغن بادام جرب کرده از هریک یکدرم غاریقون نیم درم
نمک هندی یکدانگ شحم حنظل نیم درم بادیان نیم درم مقل اگلی مجموع
ادویه را کوفته و بیخته با آب جهها باید ساخت بریک بمقداری که توان
فرو بردن بعد ازان که برهیز و جلاب و غذای مناسب اختیار کرده
باشد خورده تا وقت پسین صبر باید کرد تا عمل دارد و آخر شود و بعد ازان
از قند و تخم ریحان شربتی که میان اهل این فن مشهور و معروف است
باید خورد و غذای برهیز را در روز دارد تاخیر باید کرد و بوقت نماز
دیگر باید خورد حقنه اقویه و بعد از گذشتن سه روز این مرض
این حقنه که نوشته میشود اختیار باید کرد ورق خار و قسط و مرزنجوش
و حلبه و اکلیل الملک خشک و برگ بید از یکی از تخم آن دو مرما حوزه و خداب
تره کرنب و شبت و فیصوم و تخم زغر و اهل که میسوده درخت برس است



از هریک ده درم و شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق ده درم مجموع
ادویه را در چهار رطل آب پاشش آهسته باید جوشانید تا از سه حصه دو
حصه باقی ماند و از گرباس باید گرفت و بیدوغن زیت موجود باشد ده درم
و عسل چهل درم و نمک دو مقل و بورهٔ ارمنی از هریک نیم درم کرده و از یک
رست آمیخته بوقت تابستان بعد از خوردن شوربای فخر اب اول وقت
یا وقت غذا دیگر و در زمستان بوقت نماز پیشین بر دو دفعه حقنه باید
کرد و سابقا مذکور شد که رطل نود و شش مثقال است بودن و بدل
روغن زیت روغن کنجد است بهمان وزن و گرده دو حقنه بواسطه
نمک و بورهٔ ارمنی خوف از حدوث مغص و پیچاک شکم باشد بدل نمک
و بورهٔ آب افشرده کنات باید کرد و اگر این حقنه بر مریض صعب باشد
حقنه ازین اخف اختیار باید کرد و باین ترتیب تخم زغر و برگ جغندر و
برگ بید از هر یک شبت و تاخواه و مرزنجوش و هزار اسند گرفته و اراحیل
مازو و اکلیل الملک و تخم معصفر و حلبه از هر یکی یک کف مجموع را
در سه رطل آب پاشش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از گرباس گرفته
نگاه عسل و آبگامه و شکنبه سرخ از هریک ده درم و روغن زیت یا کنجد
پانزده درم حسب مقابله سابقا مذکور شد حقنه باید کرد و از مرکبات که نفع و
بین هست و درین مرض خوردن تریاق مسرو دیطوس و تریاق فاروق
و کوارش بلاوراز انفع اشیاست اما باید که در خوردن آن مبالغه
نماید تا تب حادث نشود و مقدار مطبوخ یا عصاره ده درم هست
و بعد از انکه این تدبیر واقع شود بیان رد فضای آن و علامت
نضج و بهبود ظاهر گردد مداومت و مواظبت بر دغنهای حاره

است براعضا منفوجه مثل روغن نارد وبن وروغن قسط وروغن
زنبق وروغن سوسن وروغن اذریون وروغن جندبیدستر
وروغن سیاه دانه که مخصوص این مرض در عشر است وروغن سنا
وروغن حب حنظل ومالیدن منفذ مفید بر عضو خلوج بسیار نافع
است وهمچنین روغن مزدل که مراد آن قیر است وانزا شیار ماهی
نامیدن او وبیه عاره است مثل فلفل ودارچینی وصعتر کوهی بر سر
علاکردن نوشادر با روغن بلسان اگر موجود شود بسیار نافع است
وآنچه بعضایی خلط فالج را زاله میکند او ویه است که بآن عطسه کنند مثل
مشک وفلفل وجندبیدستر وکندش وامثال این او ویه را کوفته وبیخته
واندکی بر سر پاشیده کوده در روغ نابنده مالند وبکاشیدن جندبیدستر محلول
در روغن زیت با روغن زنبق مفید است وبوئیدن ریاحین
عاره مثل نرگس وباسمین وامثال اینها آنچه در کیفیت موافق باشد
نیز مفید است وخوردن سکنجبین عنصلی با نبذ وفای یا بس نیز از غرغره
این مرض است وخوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکبار منفعت بلیغ
بین دارد **منفعت ماء الاصول** مداومت ماء الاصول که باین لبوات
نیز منفعت بلیغ میرساند واجزای این بیخ بادیان وبوستیخ
گرفس واذخر که حلال ماء مولی می نامند از هر یک هفت درم تخم گرفس
وبادیان رومی از هر یکیا سه درم ناخواه وزراوند وسیاه دانه از هر یک
دو درم مجموع ادویه را در هفت رطل آب باتش ملایم بپزند تا
سه رطل بماند انگاه از کرباس کذرانیده وصافی ساخته نگاه باید داشت
در هر روز مقدار آشامیدن از ان دو وقیه است که بانزده مثقال میشود





دو وزن رطل سابقا مذکور شد وباین ماء الاصول عسل با فانید بآنچه
از هر کدام که موجود باشد ده درم وبنیز سزاوار اینست که هر هفته مقاصد
خوردن مسرود بیطوس باشد که مطیع نافع است وتریاق فاروق با
شربت بادرنجبویه بنیز از جمله انفع است واگر موجود شود ملازم ودرام
باید بود ومقدار شربت بادرنجبویه ده درم است **سان الجام فالوذ**
باید که صاحب فالج از خوردن باورنک وتره وکدوی تر
واطبخه بدینها مانند اجتناب نماید وهر کس که خواهد که از فالج وفلقه وعشه
در امان باشد در شکم سیری خواب نکند وبطن خالی بخواب رود وبحمام
کم رود ومثل بنیر ومسکرات ومبخرات ارتکاب نکند که موجب هلاک
میشود وهر جکاه که بافالج حرارت مزاج باشد سعی در شکین حرارت مزاج
باید کرد اولا وبعد ازان استعمال علاج اصل باید نمود بشرط فند
سفید وسکنجبین ساده وغذا مرقوره از زیر باج باید داد وحذر نیز
نوعی از فالج است بلکه مقدمه فالج است وعلاج او علاج خفیف تر
از فالج است همچنانکه سود القنیه مقدمه استسقی است ومعالجه او
اصعب از استسقاست **مقالت دربیان تشنج** وتشنج انچنان
تعریف کرده اند که هو تقلص العضوالی مبدائه یعنی درهم کشیدن عضو
ومراجعت کردن عضو که عصب است بجانب مبدائش که دماغ است واین
بردو نوع است ویکی ازین دو نوع بسبب رطوبتی است که در عصب
عضله محلول شده است واز طول عصب نقصان یافته واز زیاد در عرض
عصب پیدا شده واین نوع دفعة دفعة حادث میشود وثانی بسبب
استفراغ کثیره میشود واین موجب جفاف عصب است واین دفعة دفعة

نیست بلکه قلیلا حادث میشود واین قدیمی است واین را تشنج یابسی نامند
واستدلال بر سبب او از مزاج و سن و بلد و تدبیر سابق است تشنج مختلط
وعلامت تشنج امتلائی حدوث اوست دفعةً از غیر ظهور سبب و
غلبهٔ بلغم و علاج درین مقام اگر بسبب امتلا باشد علاج نافع آنست
شربه و اغذیه و تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا حب مربعه از تنقیح مادهٔ
وبخوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده یکم کوفته سه درم
واز گلقند قندی ده درم و غذا خود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر یا روغن
کنجد و یا روغن چهار مغز و مالیدن بدن بروغن بید انجیر و روغن
قسط یا روغن رقیق یا جند بیدستر یا فرفیون و نام دروغن بزرگ
ومثل اینها و تشنج را اطبا سهل العلاج شمرده اند اگر فی الفور بمعالجه مشتمل
نمایند بزودی زایل میشود و می باید که گاه گاه او اکثر از نمک کرم کرده
باشد و ازین منفعت بسیار یافته اند و آبیطن بزرگ بسیار سپند با نمک
انفع است و بقول درین مرض بطبوخ بابونه و شبت و شیر و کحل
الملک باید کرد اما آنچه از تشنج بسبب یبوست حادث شود عسر العلاج
است و در معالجه از تشنج راطب ابعد است و خلاصی ازو بسبیل
ندرت است بیان تشنج یابس و سبب تشنج یابس استفراغ بسیار
است از اسهال دیزآن یا بخوابی بسیار بردوام و حرکات عنیفه
کثیره یا غم مفرط یا مرض حاره و علامت او حدوث تشنج بتدریج است
وانمک اندک و ضمور و کم اختن و خورد شدن عضو مادف و باریک
شدن آن و تقدم اسباب مجتمعه از داخل و خارج و علاج درین مقام
ترطیب بدن است بخوردن جلاب و اشیار مرطبه مثل شیر خر و شیر گاو
و شیر گاو و بزو غذا ما الشعیر بروغن بادام شیرین و یا اندک کره از نشاسته با شیر
یا گوشت بزغاله فربه و مرغ جوجه و گوشت ماهی خورده و مالیدن روغن
بنفشه و روغن کدو بر سر و دماغ و چکانیدن شیر عوریات بدماغ حول
و چکانیدن روغن بنفشه و کدو نیز در تشنج یابس منفعت قوی دارد
و شربت بنفشه ابلغ است در نفع و در طبخ این ادویه که مذکور میشود
نشاسته بسیار نافع است برگ گاهو و برگ کدو و بنفشه اگر تازه باشد
بهتر و برگ خیلوفر و برگ کل خطمی و برگ خشخاش و برگ جندبیدستر
روغن گاو از بنفشه بادام باشد و مالیدن صاحب تشنج را بهوم روغنی
که مصول بروغن بنفشه بادام باشد و موم کافوری و کثیرا و خوردن
آب انار شیرین و هندوانه و خیار و بادرنگ نیز بافند سفید نافع است
وغذا ماش مقشر و کدوی تر و شیرهٔ بادام شیرین و اسفاناج و برگ
فرفخ و گاهی سبب حدوث تشنج نیش زدن عقرب است و علاج
درین مقام خوردن تریاق اربعه است با جلاب قند و غذا درین
مقام نخود آب است و گاهی حدوث تشنج بسبب قرحه حاره است
که بر عصب واقع شده و علاج او علاج قرحهٔ است و اصلاح حال او
وگاهی حدوث تشنج حصول کرمهاست در معده و ... بیان تشنج
انفراجی تشنج و علاج قتل و اخراج کرم است بادویه که مخصوص او
مثل بشنیز و ترمس که باقلای شامی است و سرخس و تربد سفید و قسط و
قنطریون و حب النیل و امثال اینها آنچه از ادویه در اخراج کرم متعین
شده است و قند و کنار بر کدام نوعی از تشنج عارض مرعضلات
ترطوبه رهست منافع و بیان لغوه و لغوه را اینچنین تعریف کرده

که للقوه علة تحدث بقتة فی عضلات الوجه والعین وقد تشنج
احدهما فی الوجه ولا یکن تغمیض احد العینین واذا نفخ فی فتیة
یخرج من شق واحد یعنی لقوه علتی هست که حادث میشود ناگاه یک
دفعه در روی وچشم وحادث میشود یکی در و ممکن نیست که یک چشم
را توان بوشیدن بواسطهٔ عروض او عضلات وجه را واکرده دهن
صاحب لقوه دم بدمند از یک شق بیرون میرود وسبب او خلط بارد
بلغمی هست که موجب انسداد مجاری عصب حس وحرکت هست بجانب
یکین واین موجب ابطال منفع وجاویدن لقمه هست وعلامت او
بطلان یا نقصان افعال مطلوبه هست از عضوی که این علت عارض
او شده هست وعلاج او علاج فالج هست واستعمال غرغره بایارج
فیقرا وماء العسل وبوعت بیخ کبر واندکی از فلوه وسعوط بروغن
مرزنجوش بازهره کلنک واستعمال حقنهٔ حاره مذکوره در مرض فالج او
نشستن صاحب لقوه در خانهٔ تاریک وآیینه در پیش نهادن وسعی
کردن که روی خود را در آئینه بیند وسر را بخارات آبهائی که دران
ازادویهٔ ملطفه جوشانیده باشند داشتن واین بعد از تنقیه از
خلط موجب مرض باید زیرا که بعد از دفع مادهٔ موجب وقع بقایای مرض
هست وآن ادویه مثل تمام ومرزنجوش وصعتر وشیح ومرماحوزوجند
بیدستر وامثال اینها هست وکیفیت تلطیف وجاویدن کندر ومصطکی
وحلتیت ونگاه داشتن جوز بویا وقرنفل ودارچینی ودارفلفل
وامثال اینها در دهن وجاویدن اشیاء حاره را در مرض لقوه منافع
بسیار هست بیان لقوه که موجب حاره مفرطه وجلاب هر صباح از بادیان





دیا در بخوریه وکاکوزبان از هریک دو مثقال وکلقند عسل حقت یم
مثقال اول ادویه را بجز رسم هست بآن قدر آب که مناسب دانند
بلیخ باید کرد تا بخیه بماند وآنگاه باس کنند وبیا نیده وصافی ساخته وعسل مذکور
در و خلط کرده نیم گرم باید آشامید وغذا نخورد آب باشیره تخم کشنیز
ودارچینی ودلفل وامثال آنها که بمناجات مذکوره شفا حاصل نشود
بخشنهٔ اخیر حاره مجموع باید کرد ودر معالجهٔ استعمال اشیاء حاره از اغذیه وادویه
باید نمود زیرا که ادویه واغذیهٔ حاره مضعف اختلاط هست ومغلظ
ودواسطه آنکه جوهر لطیف اخلاط تحلیل رود غلیظ آن بماند لقوه
چون سبب العلاج هست ولقوه اگر ابتداء بجانب ایسر عضو باشد عسیر العلاج
هست زیرا که جانب ایسر بحرارت غریزی اقرب هست وروح حیوانی
در هر مکان مادهٔ او متوجه آن شود علامت شدت وقوت مادهٔ هست
وغیر طبیعت از دفع آن مغالطه در بیان اختلاج واختلاج را بالتباع لقوه
نوشته اند ومنذر وبیم وهنده ازان وسبب موجب مرض مادهٔ
بلغمی هست که مزوجت تمام دارد وبواسطهٔ تاخیر حرارت غریزی در ان
تحلیل آن بخ حاصل میشود ویا بخاری که از سام بسهولت خارج
میشود بواسطهٔ غلظتش وقوت دافعه میخواهد که او را بجانب ظاهر
جلد اخراج کند ودرین حال پنهان دافعه واقع میشود وبدین سبب
حرکت اختلاجی در ظاهر جلد حادث میکردد وعلاج درین صورت
تنقیهٔ بدن هست از خلط بلغم بحبوب مسهله وبایارجات مذکوره در
علاج فالج وتشنج وغیر ذلک از امراض دماغی وتلطیف در تدبیر تا
مادهٔ رقیق زرد وغلیظ نماند وجلاب از شربت بادرنجبویه یا تریاق

ا بعد و با حقنهٔ بادیان و غذا لخو و آب یا اوره چینی و کاوات مخفف بر
موضع اغتسال خاصون و مضادات محاله کرده سایر فایده مقصود شد
بکار بردن و مالیدن موضع اغتسال بروغنهای گرم با نفطل و با نفوذ مثل
روغن سوسن و روغن بنفشه و روغن قسط و مثل اینها آنچه حاضر باشد
[illegible] و سبب زکام منجذب و منجذب شدن رطوبات
و فضول رطبه است بجانب منخرین و سبب این انجذاب و اجتذاب یا سوء
المزاج حار است که عارض و ناشی شده است از اسباب خارجی مثل تاثیر
حرارت آفتاب و یا مالیدن روغنهای گرم بر سر یا بسبب خوردن اشیاء
حاره مثل پیاز و بیاز و تخم خردل و امثال این آنچه موجب حرارت دماغ
و ترقیق فضلات باشد و موجب انصباب منخرین علامت آن حارهٔ
بدن پنی و سرخی روی و چشم است و علاج در این مقام فصد کردن
از قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و بر حسب واجب
و ضرورة و تغلیظ ماده و تبرید دماغ و خوردن جلاب هر صباح از
عناب ده عدد و قند سفید ده درم اول ادویه را چنانچه رسم
است و آب مناسب و طابخ باید کرد تا بنصف آید و قند مذکور
را بعد از صاف ساختن بآن آمیخته بنیم گرم باید آشامیدن و غذا
ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام [illegible] و اگر با زکام سعال
و صداع باشد یعنی سرفه و درد سر در این مقام جلاب باید داد هر صباح
بدین نوع از بنفشهٔ خشک یا تر سه مثقال و بستان بنت عدد
و عناب پانزده عدد و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم و یا
خیرهٔ بنفشه ده درم و اگر چنانچه در زکام مزکوم را بخوابی باشد شربت



خشخاش نافع است و غذا آنچه مذکور شد و در غذا شیرهٔ خشخاش زیاده
باید کرد و تا در حصول خواب امداد نماید و در اوقات بیخوابی خوردن
تخم کاهو در آش و غیر آن قوی نافع است و اگر جاذب سبب زکام بود
مکثف و مسدد منسام و جلد سر باشد زیرا که این موجب احتقان
بخارات میشود و عدم خروج از منسام پس ضرورت است که مستزل
شود براه منخرین و علامت این سبب وجدان بردرست و ضع
در این مقام تسخین سر است و گرم نگاه داشتن آن بمناد یل خرقها
گرم کرده و اگر برودت بشدت یافته باشد هر آینه محتاج بمکمدات
قویه مسخنه خواهد شد و به تسخیر قوی و انطولات و مشمومات مجففه
و در این مرتبه دخول حمام نافع است و اگر در طبیعت قبض باشد حیله
در اخلال طبیعت باید نمود مثل این ادویه سنا مکی هیچ درم و خیلو فر
و بنفشه و هیچ سوس تراشیده نیم کوفته و پرسیاوشان از هریک سه درم
و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم و چنانچه رسم است ادویه
در آب مناسب و طابخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین مصفی را
اضافه کرده نیم گرم باید آشامید و غذا از ماش مقشر باید کرد و خود را
بخارات آب جوشیده بعضی از حشایش حاره مثل مرزنجوش و شبت
و بابونه و اطیل الملک و مقدار اینها عند الطبیب امری تخمینی است
و احتیاج در چنین مواضع بتعیین مقدار نیست و از این جهت است که
در بعضی احتقانات از فلان چیز یک کف و از فلان دو کف نوشته اند
و هیچ مقید بتعیین مثقال و درم نشده اند و وابسته بحدس طبیب
ساخته اند و اگر در زکام راه بر نزول رطوبت مسدود شود که موجب

عسر نفس داوذیت باشد بخجر بیز موجب انفتاح سده است و همچنین
است بخجر بکاغذ سوخته مقالهٔ دربیان رعشه ورعشه علتی است
که عارض آلت میشود مثل دست که آلت بطش است و مثل پا که آلت
مشی است وضعف قوت حاصله که عضو را می باشد و رعشه عبارت از
حرکت غیر ارادی است مخلط با حرکت ارادی و سبب او سوء مزاج
بارد است مادی و غیر مادی که عارض عصب شده و ارخای عصب
کرده و سست ساخته است و اکثر حدوث از مشایخ و پیران راست
و کسانی که مدمن خمر اند و با فراط تنکب میشوند و کسانی که سردی
با فراط بخورند و گاهی حدوث رعشه بسبب آلام نفس حتی از مثل
غم و خوف و فزع و غضب و جهالت و بسبب وفور لذت و فرح بسیار
نیز می باشد و علاج درین مواضع خوردن جلاب عارست از بادیان خشک
و بادیان رومی هریک دو درم نیم کوفته و از کلقند عسلی ده درم بروجهی
که عادت و رسم است طبخ کرده و صافی ساخته و کلقند مذکور را
بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا خوده آب باشد مغز تخم بصره
و اندکی دارچینی و زعفران و فلفل و بعد از ظهور نضج در قاروره
تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر باید کرد و دادن روغنهای گرم بعد
از تنقیه درین مرض بسیار نافع است مثل روغن بسته و روغن
فندق و روغن چهار مغز و روغن بید انجیر و روغن بلسان و این انفع
علاج است و مالیدن روغنهای حار بالفعل و بالقوه در اصول اعضا
مثل شیب بخل و خم ران و سرون و کتف مثل روغن قسط و روغن
زنبق و جمیع اعضا را بهر یک ازین روغنها که حاضر باشد مرتب کردن در

انتقاب نشستن و بحجام گرم درآمدن و ازین روغنها در حجامت مالیدن
نیز بسیار نافع است و خوردن گوشت شیز بجه یا گوشت بره بمقدار
معتدل نافع است و خوردن نارجیل کوهی مغز جوز هندی است
نیز بسیار نافع است و خوردن مغز کله خرگوش نیز بسیار مفید است
و این بالخاصیة است بیان معالجهٔ رعشه و از انواع رعشه
یکی بسبب سوداوی بارد بلغمی است و بواسطهٔ مقاومت هوای
بارد است که با فراط بوده و خوردن اجلاب از حقنه یا ما العسل
و مالیدن عضو ماذف بر دهن بنفشه بسیار و نگذاشتن خوردن شکر است
و مداومت و مواظبت آن علاج ترک آنست و ابراد مذنب و
تقویت دماغ بروغن مورد و روغن بید انجیر و روغن گل و خوردن
رب سیبهای قابض مقوی دماغ مثل رب بهی و رب امرود و سیب
و خوردنی و غذایش عدس که در و کرنب باشد اگر رعشه کرسبب
او غضب یا خوف یا فزع باشد علاج آن ازاله سبب است
بهر حیله که توان بخواب رفتن و مفتول است و ائله بیش
لذت فرح است سریع الزوال می باشد زیرا که سبب سریع الزوال
است و گاهی حدوث رعشه بسبب جفاف اعصاب می باشد و این
جفاف بسبب استفراغ کثیره است و این قسم بدترین اقسام رعشه
است و بغایت کم است که مقتضی بفلاج و فالج شود و بهر حال
دست از علاج کوتاه نباید کرد و در استعمال مرطبات تقصیر و
اهمال جایز نباید داشت مثل شربت بنفشه سیب شیرین و
غذایش مقشر بادکوی تر و شیرهٔ مغز بادام شیرین و با اناله آرد سه

اشیاء بارده و علاج درین مقام
مستحسن اعضاست بمالیدن روغنهای
گرم مذکوره و خوردن ضم

لفد

وروغن بادام وقند ومالیدن صاحب رعشه اعضای ماوفه اش با روغنهای
گرم مثل روغن بابونه وآبخر بان ماند وروغن بابونه درین مقام نافع است با
معاجین روغن بابونه وطریق ساختن او این نوع است که یکمن شرکیاه و
گل بابونه تازه را درچهار رطل آب آتش ملایم باید جوشانید تا یکمن باز آید
واز کرباس کذرانیده یکمن روغن کنجد صافی باین مطبوخ امیخته باآتش لطیف
باید جوشانید تا آب برود وروغن بماند وبعد ازان در شیشه یا ظرفی پاکیزه
باید برداشت وبوقت حاجت ازین روغن نیم کرم کرده براعضای ماوفه
مرتعش باید مالید بر جدیر تفصیل روغن بابونه وطریقه دیکر طریق ساختن روغن
بابونه آنست که یکمن روغن کنجد پاکیزه صافی در شیشه بایه کرده دو دقه که
پاکیزه وشقال است کل بابونه تازه رسیده ودر بایه انداخته وسرش را محکم
کرده چهل روز در افتاب باید نهاد وبوقت حاجت استعمال باید کرد وباید
دانست که جوانان را بسیار کم است که علت رعشه عارض شود مکر آنکه مزمن
نظر باشد که درین صورت اکثر چنین است که باین مرض مبتلا میشوند ونیز
کسانیکه در حزدن بسیار مبالغه میکنند خصوصا که در شب مجوزند وکسانیکه
باوجود این جمیع ریاضت وتعب نمی کشند درین بلیت وعلت مبتلا افتند وکاهی
عروض رعشه بسبب کزیدن ونیش زدن حیوانات ذوسم هست وعلاج
درین مقام خوردن تریاق است در شربت بادرنجبویه وغذا مرغ بره خورد
آب وازالهٔ سبب موجب مرض که اثر زهر آن حیوان است باید کرد ازاله
کند وبسان در وقوع این مرض از اسرع ناس باشد زیرا که با دان سبق باین
مرض کرفتار میشوند مثقال ۱۰ درمان ۱ صعف نظر وسبب صعف بصر مزاج
بارد ماده رطب است که بتردد وترطیب دماغ میکند وتیز روح باصره





حاصل میشود ونقصان در ابصار وعلامات آن وسع وحصر مراد با
آن ظلمت است وعدم حرکت وسیع وهمیشه احساس کردن در چشم میکند
ازاد این احوال وعقب خوابست وخوردن غذا وزوال تخمه
فساد واشتداد آنست وعلاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان
وبیخ سوسن تراشیده از هریک دو درم مجموع را در قدری آب مناسب
وداطبخ باید کرد تا بنصف باز آید واز کرباس کذرانیده وصافی ساخته
دو درم قند سفید بآن آمیخته نیم کرم باید آشامیدن وغذا خوراب با
شیر وسفرباداب شیرین ودر غذا اختصار برهمین باید نمود وبعد از نضج
در قاروره تنقیه دماغ بجب ایارج فیقرا باید بنفشه مقوی
تبرید باید کرد واندک محمود که از نیم دانک متجاوز نباشد بدانکه دانکی
سدس مثقال است که چهار نخود باشد ومثقال شش دانک است بوزن
وهر دانکی چهار نخود است وهر نخودیک قیراط است کر ربع دانک میشود
وغرغره کردن بماء العسل وبادیان وایارج فیقرا هریک بمقداری مناسب
اول بادیان را در ماء العسل آمیخته ودیکر ایارج را وتیک بهم زده نیم
کرم غرغره باید کرد وکل درین باب وشنائی کبیر وبابا سلیقون بمشک
یعنی در وجزوی ازمشک می باید که باشد تا در تجفیف رطوبات اورحل
بود وامثال آن ازادویه حین که درین مرض موافق باشد باید ساخت
واکر از سوء المزاج حار مادی باشد ومادهٔ وموی باشد علاج آن فصد و
حجامت است والتزام پرهیز از مضار وخوردن جلاب از عناب و
عدد وبنفشه بیخ درم وقند سفید وتر بخبین از هریک ده درم مجموع
بروفق عادت ورسم طبخ کرده وترتیب داده نیم کرم باید آشامید وغذا

درین مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و تنقیه دماغ بروغن
بنفشه و کحل بشل حصری باید کرد از خیاف و باید که دارو رائحه باشد والله
اعلم **مقالهٔ دوم در بیان امراض** و در مقدمه عبارت از ورم حارست که عارض
ملحمه میشود و ملحمه عبارت از مجموع سواد و بیاض دماغ است که داخل این
ثقبه است و این ورم خالی از سوزش و خارش و درد و ثقل نمی باشد
و طبقهٔ ملحمه طبقهٔ ظاهر از جشم است یعنی آنچه محسوس از دو چشم و گوشت
سفید چرب است که محیط جمیع عضلات جشم است و جمیع اعضا و اجزای
او سائر این عضلات است **ورم حمری** و علامت دعوی از مدرکات
و درد قوی است باکزدن و مزبان جانبین مصدقین و حدوث
ورم و تمدد آن و جع شدت رمض و جکیدن اشک است و ثقل این نیست
**ورم صفراوی** واکر ماده صفراوی باشد علامت آن حکه و کزیدن و
عدم رمض و حلم و جکیدن اشک است و علاج هر دو قسم مضر از فعال
است از جائی که معهود است و در اول استعمال ادویه ممنوع است زیرا که
جشم عضوی رقیق الطبع است و بانزک الی متالم میشود و تلیین بلیعت
از ضروریات است زیرا که هم تقلیل ماده مرض میشود و هم نفع از بخارات
مواد صفراوی بدماغ و عین میکند و این مطلوب است و این تلیین
یا بمطبوخ فواکه یا بجب بنفشهٔ تر یا خشک یخ درم و مجموع را بطریق
رسم و عادت جنانکه سابقا مذکور شد ترتیب داده باید آشامید و قند
و تر بجبین درین جلاب از هریک ده درم باید کرد و غذا ماش مقشر و
شیرهٔ مغز بادام شیرین و اسفاناخ و در ایام شدت و جع در رمد مرطب
و صفراوی دادن کوشت ممنوع است خصوصا اکر شخص با قوت باشد و کر





آنکه شخص نحیف بود و ترکیب ضعیف داشته باشد آنزمان مثل قرع باید
کرد تا قوت ساقط نشود و اکر جانب صفرا غالب باشد آب انار بین شحوم
تسکین باید داد و در وقتی قند سفید نیز باید آمیخت یا تمر هندی و
قند اختیار باید کرد و از نکاب ترشی وقتی باید کرد که ماغ نباشد مثل برغ
یا ضیق النفس و اکر از ینها موجود باشد شربت در تبرید و ترطیب منحصر
در بنفشه و نیلوفر است اما اکر سرفه نباشد آلوی بخاری و عناب باره ورم
قدر جایز است و تلیین طبیعت بمطبوخ حلیلهٔ زرد و در اول حکاندن
شیر دختران بارتیق سفیدهٔ تخم مرغ قوی نافع است و مسکن وجع و ضماد
از صندل سفید و کلاب و آب کشنیز تر و یا کشنیز یا جرم او باید کرد و حفض
کردن از ما میشاست و غذا از اشیا بارده رطبه مثل آب نارنج با قند
و شیرهٔ بادام شیرین نیز اکر ترشی بطراوت خود باشد مضر است و کل شیء
کافوری و افیون باید کرد و اکر وجع شدید باشد و خلیدن تحذیر باید کرد
زیرا که جاره نیست و تحذیر نیز بحسب قانون طبی از اضعف با قوی بحسب
تدریج باید و جکانید لعابات رطبه مثل لعاب بهی و شیر دختران و ضماد
بعصارات باره مثل افشرهٔ برک عنب الثعلب یا عصارهٔ برک کاهو
و بقلة الحمقا کر مراد بآن خرفه است با کشنیز تر با آب کل کرد و شست
روی آن کرد قدری برف باشد اما دران مبالغه نباید کرد و اکر سبب
رمد زمانه بلغم باشد علامات آن انتفاخ ملتحمه است بغیر حمره و در وقتی
و بسیاری خلم و جکیدن اشک و بر هم چسبیدن پلک هر دو چشم بواسطهٔ
رطوبت بسیار خصوصا در خواب و حدوث ثقل در سر و علاج درین صورت
تنقیهٔ دماغ است از خلط بلغم بحبوب مسهله و ایارجات و غاریقون و

ترمد و شحم حنظل و حقنهٔ لینه نیز مناسب هست و اگر وجع بشدت باشد
تقیع بعرق کاسنی یا بعصارهٔ عنب الثعلب اختیار باید کرد و بطرا گویند
گفته هست که رمد کرتا دهٔ او بلغمی است غیر الانفکاک هست و برزوی
ازو خلاصی میسر نیست اما سلیم هست و رمد که یابس و صفراوی باشد سریع
الانفکاک هست اما در وخز حدوث قرحه هست و اگر سبب رمد مادهٔ
سودا باشد علامت آن قلت رطوبت هست و التصاق یعنی چسبیدن
پلکهای چشم بر یکدیگر و بسیار کم هست که این رمد مع صداع باشد و البته
درین رمد اکثر جا نفست که صداع هست و علاج درین مقام ترطیب
مزاج دماغ هست بشربت بنفشهٔ و جوان چوالی نیز بواسطهٔ میوست
خلط من باشد نخست جلاب نوم شربت خشخاش نیز گاهی باید داد و تخدیر
نیز بواسطهٔ تسکین وجع مطلوب هست و جلاب درین مقام از بنفشه
و بستان و نیلوفر و قند از هر یک مقدار مناسب بآب مناسب دوا
طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور آن آمیخته نیم گرم باید استعمال کرد
و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام شیرین و اسفاناخ و یا ماء الشعیر هست
و دخول حمام و آب زن از نافع اشیاست و چکانیدنها و بولیدنها
مرطبه مزاج دماغ را درین رمد نافع هست و ترک استفراغات قویه و
مولدات رمد خوردن خربزهٔ بسیار و خربا و آش با دجاج و چارمغز
هست و اینها را باطباخیه موجب رمد داشته اند و بعضی از اطبا چنین
گفته اند که ترک ترطیب غذا گاهی موجب رمد هست زیرا که در ترک
ترطیب انسداد مسام هست و توجه ماده بجانب دماغ و چشم مقالهٔ
در بیان طرفه و طرفه را چنین تعریف کرده اند که خون تازه هست که عضب



بطبقهٔ ملتحمه میشود و این انصباب بواسطهٔ انفراق و انشقاق اوردهٔ
او هست یا بسبب ضربه و سقطه که عارض او شده هست یا بسبب ضحک
عظیم چنانکه مؤذن و قاری مبالغه در مدّ اصوات میکنند چه بواسطهٔ
این زور خرق و شق در او رده حادث میشود و یا حرکت عنیفه مثل
آنکه چیزی کران را بر می دارد و امثال اینها و علاج ضد و جهات هست
اولا و استفراغ از تلیین طبیعت ثانیا و جلاب درین مقام از عناب
بست عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید ده درم و ترنجبین دو درم
چنانچه رسم هست طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور درو انداخته
نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و تلیین
طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه و چکانیدن در چشم خون شیب پرده
فاخته یا بچهٔ کبوتر و یا از شیب پر کنده بعد مضرّ اگر تشویش قوی باشد
و اگر قوی باشد خاد با گل ارمنی و گل سرخ و فوفل و اکلیل الملک و دم
الاخوین که مراد بآن خون سیاوشان هست و پنج سوس و زعفران
و زده تخم مرغ که در روغن گل نیک غلط کرده باشند و گاهی حدوث
طرفه نادر بسبب آن بوده باشد و درین
صورت چکانیدن شیر دختران و انذک کندر کوفته بآن آمیخته نافع هست
و گذاشتن پشم نرم در روغن گل و یا شیر دختران آلوده کرده نیم گرم
باید نهاد و مضاد بورق و آب برگ عنب الثعلب تازه و اگر حدوث
طرفه از مده باشد حمیه یعنی پرهیز از کوشت و شیر بینی باید کرد و جلاب
و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم
و قند سفید ده درم بمجموع او دو یه را چنانکه رسم هست طبخ کرده و قند

مذکور را بان آمیخته نیم کرم باید آشامیدن و غذا ماش مقشر و شیرهٔ خرفه
و بعد از طلوع فجر در قاروره تنقیهٔ دماغ بجب بنفشه مستوی محمود و محمود
می باید کرد و انکی تانیم دانگ زیاده نباشد و با سطوخ فواکه یا مطبوخ خلیط
زرد و آنچه بدین ماند و اسهال شیاف آبارد درین علت قوی نافع است
کور سنگ آب مالیده بسیل کشند و ترکیب و اجزای آن اینست دم الاخوین
و افیون از هریک یکدرم اقلیمیا معمول و توتیا و سفیداج قلی و مرمر
و کندر از هریک دو و درم عنزروت یکدرم مجموع ادویه را نیک کوفته و
صلایه کرده تا بجون صاف شود و آنگاه پخته آب شاهنا باید ساخت هریک
بمقداری جو کلانتر و بوقت حاجت در سنگ آب مالیده بمیل در چشم
باید کشید و هرگاه که چشم درم کند بسبب سقطر یا مضر بعلاج آن فصد کردن
از عرق قیفال است یا حجامت و آشامیدن جلاب هر صباح از عناب
پست عدد و قندده و درم جنابذ رسم است طبخ کرده و صاف ساخته
و قند اضافه کرده نیم کرم استعمال باید کردن و یا خیرهٔ بنفشه و تربخبین
صافی مقداری صباحا اختیار باید کرد و تلیین بسیعت آب فواکه یا مطبوخ
فواکه و غذا آش عدس با شیرهٔ مغز بادام و کدوی تر و درین صورت استعمال
شیاف ابیض نافع است و اجزاو ترکیب او اینست سفیداج قلی شسته
و درم عنزروت سه درم نشاسته و اکثیرا از هریک دو و درم نیون نیم درم
مجموع را کوفته و صلایه بلیغ کرده تا بجون منبار شود و آب شاهنا باید ساخت
هریک از جوز بزرگ تر دنبک خشک کرده و بوقت حاجت آب در روی
سنگ مالیده بمیل باید کشید [illegible] و آن عبارت از
پرده و غشای عصبانیست که حادث در طبقهٔ ملتحمه میشود و از اتصال



انسی ابتدا کرده و بجانب وحشی میل نموده سواد چشم را می پوشد و این
غشا گاه غلیظ می باشد و گاه رقیق و گاه تمام اکلیل و سواد را می پوشد
و گاه پارهٔ او را و گاه ساکن در همان حدیست که پیدا شده است و این
علت منشعب بسبل میشود و فرق میان سبل و این علت بامنیست که
ناخنه که عبارت از سبیل است مبتدی از جانب واحد است و در
اکثر از جانب موق انسی می باشد و از ان جانب منحنی و زشده بجانب
اکلیل و سواد چشم متوجه میشود و سبل مفید بجانبی دون جانبی نیست
بلکه از جمیع اطراف چشم ابتدا کرده می آید و دیگر اصل ناخنه مبین و مرئی
است و اصل سبل مبین نیست و این هر دو از علل موجب عماست
اگر ابتدا بعلاج آن قیام نمایند و علاج او در ابتدا دفعه از عرق قیفال
است و تنقیهٔ دماغ و بدن از مفتول لزجهٔ بلغمی حاصله در ملتحمه و اضعاف
این مرض را پرهیز باید کرد از لبنیات که شیر و جبنات است و جرجیر
نیز و از اغذیهٔ خلیطه نیز مثل کلم و هریسه و گوشت گاو و هر چیز که مولد
بلغم غلیظ لزج باشد و جلاب هر صباح از بیخ سوس تراشیدهٔ نیم کوفته
دو درم و از کلقند صلی ده درم مجموع را برو فق عادت و رسم ترتب
داده نیم کرم باید آشامید و غذا لخود آب با شیرهٔ مغز بادام یا شیرهٔ مغز
تخم خیار و گوشت تیهو یا کبک و تنقیهٔ بدن و دماغ بحب ایارج
یا ایارج جالینوس و اکتحال درین مقام با دویه حاره مثل روشنج و
نوشادر و زیرهٔ بزو شیاف دینار خون و ما بلیقون و روشنائی نیز نافع
است و شیاف دینار خون باین اجزاست که مذکور میکرد اقلیمیا از هر سفیداج
قلی از هریک ده و درم کیتزا دمر کی از هریک پنج درم نحاس سوخته دو درم

بسد کرم اوبان مرجان سفید است و مروارید ناسفته دم الاخوین از
هریک چهار درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ و نبات یاقند سفید از هر
از هریک نیم درم افیون هفت درم زعفران دو درم مشاشات کندم
که نشاسته است دو درم مجموع را کوفته و نیک صلایه کرده تا بچون
عسل شود و باب خمیر کرده شاخها باید ساخت هریک از جوکلانتر و بوقت
حاجت آب برسنگ مالیده بمیل باید کشید و اگر جنابذ ناخنه غلیظ باشد
مرهم یعنی دیرینه شده باشد علاج ندارد و مگر کشط و مراد بکشط بریدن
پرده و غشاست از روی چشم بالای کمبر احان و کحالان راهی باشد که
آنرا سفاره می نامند و این عمل بعد از تنقیه بدن محبوب و ایارجات مذکور
سابقا می باید و نوعی دیگر از قطره و غریب می باشد که کو با طباره است
مرطبقه ملتحمه را و بطانه است مرطبقه اصلیه را و این نوع را اصلا علاج
نیست زیرا که از داخل و خارج طبیعت متین است و کشط و قطع
در و تاثیر و فایده نیست بلکه این اعمال موجب کوری است و مراد
درین مقام شیاف حارمذکوره بکار باید برد و دوام و لزوم پرهیز
از موجبات و مولدات این مرض باید کرد و ترک اکثر اعلیه الخصوص
در شب اگر چه طعام لطیف باشد شیاف نافع این مرض و مداومت
بر دو اشق سریر بخارات کرم تا موجب سخونت چشم و دردی نشود و چند
روز بحمام باید رفت و خود را ازین بر بخارات کرم خانه حمام باید داشت
متعاقب و متوالی و اگر جنابذ این خشار غلیظه رقیق شود و منفعت
دوا از و ظاهر کرده دفعها و الا استعمال این شیاف که مذکور میشود می باید کرد
که قوی نافع است شایخ عدسی دوازده درم صمغ عربی و خاس محترق



از هریک شش درم قلقطار محترق که مراد بآن نوع سرخ است که سوخته باشد
زنگار از هریک دو درم افیون یکدرم و نیم مجموع ادویه را کوفته و چنته دوز
صلایه کرده و باب سداب و آب باویان خمیر کرده شاخها باید ساخت هریک
بمقدار جوی بزرگتر و در سایه خشک کرده بوقت حاجت ازین شیاف
آب برسنگ مالیده بمیل باید کشید و هریک ازین شیاف می باید که در سه
یا چهار مرتبه بکار رود و زیاده برین موجب تشویش و کمبرست در چشم طبیب
سبیل و این علت عبارت از غشاوه و پرده ایست که عارض
چشم میشود و بسبب امتلای عروق چشم از خون غلیظ و این غشا مثل
کرباس بافته از عروق شعریه است و سرخ و غلیظ و آب از رو دفعه
سایل است و خال از حکاک نیست و صاحبش قادر بر ابصار شعاع
آفتاب نباشد نقیر بردک چشم و این پرده کاهی جناست که و اصل
باسنان عین میشود که مراد بآن مردک چشم است و محل جنایش او است
و او را بواسطه این انسان عین نام شده که از غایت صفائی دارد هر چه
در مقابل او می آید همچون آئینه خود را و مان می بیند کانه که انسانی در وست
پس او را بدین سبب انسان عین گفته اند یعنی مردم چشم و این پرده
در انبساط کاهی بالا میرسد و کاهی بایخان میشود که ازو دچار و زکرده
تمام سیاهی ظلمان را می پوشد و علاج او با ناخنه متقارب است اول
عضد را زقیفال می باید و مقاعد استفراغ می باید شد و ملازمت
و مداومت حمام می باید کرد و رخلای معده کرآن بهتر است و فصد کردن
عرق پیشانی درین علت نافع است و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله زرد
مذکور سابقا با وصاف مذکوره و ترک مسخنات مطلقا خصوصا شراب

که درین مرض اضرّ اشیاست بیان اشیای مضره و نیز خوردن شربتها
و شیر و جزات و مخ ماو چار مغز با خاصیه درین مرض مضرست و حفظ
چشم خصوصًا درین علت از دخان و غبار باید کرد و کثرت تکلم و
کثرت سجود نیز مضرست و جماع نیز از بدترین چیزهاست درین مرض
و بوقت خواب وارتفاع و ساده لازم هست و باید که سر پست نباشد
و جلاب درین علت هر صباح از بنفشه یخ درم و خیاب ده عدد و قند
سفید و ترنجبین از هر یک ده درم اول ادویه را چنانکه رسم هست در
قدری آب مناسب طبخ باید کرد تا نیمه بماند بعد ازان صافی ساخته قند
و ترنجبین صافی را بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذاهاش مقشر
با شیره مغز بادام و بعد از نضج ماده مطبوخ باین اجزا که مذکور میگردد
مسهل سنا مکی یخ درم بنفشه تازه یا خشک یخ درم نیلوفر چهار درم بزوست
هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه از هر یک هفت درم گل سرخ یخ درم ترنجبین
سفید تراشیده نیم کوفته ده درم مجموع ادویه را در سه رطل آب طبخ
باید کرد بآنش ملایم تا یک رطل بماند جوشانده صافی ساخته و در واز
فلوس خیارشنبر و ترنجبین پاکیزه از هر یک ده درم باید مالیدن تا حل
شود واز پرزن موی گذراندن و نیم دانگ محمودهٔ صلایه کرده بآن
آمیخته سحری بعد از بر هیز هفت هشت روز اختیار باید کرد و تا وقت
نیم روز هیچ نباید کرد تا عمل دارد و آخر شود بعد ازان شربت از قند و
تخم ریحان مفسّده و آب مناسب باید آشامید و اگر باین علاج تقشوش
کم نشود اختیار حب بنفشه باید کرد و اگر مبانغه معالجه بمسهلات نافع
نبود علاج برد؛ خیلطرا حاره بیزار کشط نیست اما این عمل جراح دانا

باید

باید والا غالب امر کوریست بعد از عمل زیرا که الی چند روز از مداومت بکشیدن
جوال دوز کرا نها را سفاره می ماند و سرهای تیز باریک دارد مثل سوزن
دوخ کرده باند تلاب و این پرده را بانها برمی دارند و سر هریک از ین آلات
درین پرده محکم می باید ساخت و همه را برابر گرفته می باید برداشت و
بقراض پرده را از روی چشم می باید برید و مشاهده این کار هر گرده باشد
حکم بحق طرد میکند و کثیر این مرض عارض کسانی میشود که مزاجهای ایشان
ماده دمویه در ایشان غالب باشد و این مرض را از امراض متواتر شمرده اند
و بعضی بر این اند که ساری هست و این خلافی هست و درین علت شیافات
چاره نافع هست و آن در علاج ظفره مذکور شد احتیاج بتکرار نیست
و بعضی از اطبا بر ین اند که درین علت مداومت بکشیدن نشوق
کلقند موجب ازالهٔ این علت هست شیاف کلقند و اجزای این شیاف
اینست که مذکور میگردد دو سنجق یخ درم زنجار و درم نوشادر و بورق و
نیم سنجق مصعد از یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بخته و بار دیگر
صلایه کرده تا چون غبار شود و یکهفته باید گذاشت بعد از یکهفته
بآبی که در و اندکی صمغ عربی باشد خمیر کرده شاهنا باید ساخت هر یک
مقدار جوی بزرگ و بوقت حاجت بر سنگ یاب مالیده بمیل باید کشید اما
این تدبیر وقتی باید که دست از علاجات دیگر شسته باشند زیرا که این
ادویه بغایت تند و تیز هست مقالهٔ چهارم در بیان جروب عین و جربث
اطبا سه نوع شمرده اند یکی آنکه حدوث او در سطح باطن جفن هست که
آن را درون پلک هشتم و البته مستلزم خشونت قلیله در محل حدوث جربث
است و حمره و غلظت کثیره و ثانی خشونتش بیشتر و حمره و غلظتش

کمتر و ثالث آنست که اقوی باشد بحسب خشونت و جرمه و غلظت از نوع
اول و ثانی و علاج هر دو نوع اول و ثانی اسهال و تنقیه بدن است از خلط
موجب حدوث و فصد نیز اگر در خون زیادتی باشد بر قدر واجب و گنجایش ادویه
حاره مثل دوشابی کبیر و شیاف احمر و شیاف اخضر باید کرد و اگر با جرب رطوبتی
شود استعمال آبگم موافق بود باشد باید کرد و اگر حکاک نیز باشد درین صورت
استعمال ادویه لینه باید کرد که موافق تر است و تنقیه بدن مطبوخ افتیمون
یا بحبّ فتیمون اول بهست و مداومت حمام از نافع تدبیرات است و جالینوس
گفته است که هیچ چیز در جرب عین انفع ازان نیست که یک چشم را بگردانند
و نازو گفته چشم را بر و باشند و این را از علاجات مجرب شمرده است
بعد از باشیدن این دارو چشم را ساعتی بپوشند و بخواب روند که از اصل
منقطع میشود و دیگر عود نمیکند و اگر این علت امتداد یابد و بنوع
ثالث انجامد آنزمان علاج تنقیه بدن است با آب فواکه یا بمطبوخ فواکه
با خیره بنفشه هر صباح ده درم و تربخبین صافی ده درم مجموع ادویه را با
قدری آب نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش منقشر با اسفاناج باید
و هر روز و شب یک چشم را گردانیده با نبات یا شکر باید تراشید و اگر با این
نوع جرب حکاک و رامق باشد قدری کاسنی کوفته و بخته و زده
رفاده ساخته و بر روغن گل و گلاب مالیده بر چشم باید بست بوقت
خواب و در بیداری نیز باید بست و اگر این تدبیر کافی باشد نیکو والا
علاج بشیاف ابیض باید کرد و شیاف ابا زیر دین مقام نیکو و شیاف
زیره نیز همین منفعت دارد و هر جا که جرب غلیظ گیرد بسبب
خشونتی که در اجفان هست باید غلیظ گردد و اگر دم کند استعمال ادویه باید کرد



که او را حدتی و حرارتی باشد و این ممکن نیست که تسکین یابد الا بعد از
فصد و تنقیه بدن از خلط موجب و اگر پیش از انکه ماده تحلیل یافته باشد
عمل ادویه را موجب یبوست باقوف میکنند مقالهٔ دوم در بیان علل
چشم و این علت عبارت از رجوع شدن و ایستادن رطوبت است در ثقبه
عینیه که موجب انسداد مجاری خروج شعاع و نور بهست بجانب مبصر نظر بدین
قائلان و ابصار مخلوط شعاعی یا سبب منع از نفوذ اشعاع بجانب
مبصر نظر بمذهب قائلان و ابصار یا بانطباع برخلاف مذهب ایشان
و سبب او یا برودت مزاج دماغ هست یا اسباب مادیه مثل
سقطه و ضربه بر سر و این موجب حرکت رطوبت ممکن هست الجاء و
راه یافتن و منزل شدن بچشم و مفسد ساختن ثقبه و ممتلی شدن
عصب مجوف از رطوبات سائل زرست و گاهی سبب صداع فرمن
می باشد و علامت آن اینست که در پیش چشم مثل پشه و مگس و
مانند موی چیزها می نماید باختلاف اشکال و این مسمی بخیالات هست
و گاهی سبب تصاعد و ترابق بخارات از معده بسر می باشد و این را
دلالت بر نزول نیست و فرق میان الجاء سبب نزول شده میان
بخارات قلا و امتلاء معده هست زیرا که اگر بعد از امتلاء معده هست
از قی راست و اگر در خلاف و امتلاء وجع و ثقل بریک و تیره هست
محل خرف هست و علاج در ابتدا تنقیه دماغ هست بحب یارج فیقرا
و حب قوقایا و خوردن جلاب از یا دیان سه درم و زنجبیل و
دبیق سوس تراشیده نیم کوفته هریک دو درم و از کلفند قندی ده درم
مجموع ادویه را با قدری آب که مناسب دو هست با تش نرم طبخ باید کرد

تا نیمه جاها و صاف ساخته و کلفتند دران آمیخته نیم گرم باید نشاید و قدا
خورد آب با شیرهٔ مغز بادام یا مغز تخم خیار مصفر از استفراغ تام از خلط فرفره
بماء العسل و ایارج فیقرا تکرار باید کرد و از اطعمه بادیه و رطبه محترز
باید بود و از بقول و خواکر نباید خورد و جماع درین علت بغایت مضر
است و امتلا از طعام و خوردن شراب نیز که موجب بخارات رویه است
و این همه از اسباب کور یست و عاده درین مرض آبخر نافع است در
ابتدا اضافات عاده بهت تا کحال که موجب تصدم عام باشد و امداد در
میلان و نزول آب نکند مثل ضیاف مرارت و با سلیقون استعمال
این ضیاف که مذکور میکردد و اجزا و ترکیب او و بدن نوع است مراره
تکمه بعضی زیره بز مقداری ده زهره ده درم از دو بکمثقال تخم حنظل
وافتیمون و نوشادر از هریک نیم درم و از سکبنج یکدرم و نیم کرمثل
همه آنرا کوفته باشند با این مراره نیک باید مالیده در هاون تا مل شود
و در آفتاب نیک خشک باید ساخت و بعد ازان با آب باویان تر کرده
شافها بریک مقدار جوی باید ساختن و بوقت حاجت با گلاب بر سنگ
باید مالیدن و بر چشم چکانیدن و اکر تنها ازین مراره نیز میل کشند بسیار
نافع است و نیز نافع است ازین علت مراره دکلک و مراره دکانک با
هرک از یکها که باشد و بر ابران آب باویان تر مجموع در شیشه کرده و شیشه
در کل کرفته و خشک ساخته در ماکستر کرم باید نهاد و مجموع باریک آهسته
آهسته تحریک باید کرد تا همه یکدیکر خلط شود و باید کذاشت سرد شود و میل
میل ازد در چشم باید کشید و از چیزها که مانع از نزول آبست و چشم را
کور میسازد دو سه بار تنقیه واجب باید کرد و از چیزها که موجب ملاحتی



طریق ساختن ضیاف مراره

ضیاف مراره کلک



ازین علت است خوردن آب باویان و آب سداب بطبخ ابکینه و طبخ
دار فلفل و طبخ مایران و طبخ زرد چوبه و طبخ بادروج و خوردن حلتیت
هریک ازین مذکورات تا در عدم حصول این علت دخل تمام است
آنکه از نزول استحکام یافته است و چشم را بینا ساخته اورا علاجی
غیر قبح نیست و این نیز بعضی نزولات را قابلیت قبح است قابلیت
قبح از نزول آب از چشم و استاد کامل درین شرط است چه بسیار در عمل
قبح مخاطره است زیرا که بیاض چشم را از جانب وحشی بیشتر قطع میکند
و میل مجوف ملسا دارند از اهن یا غیر آن و آنرا در طبقهٔ که آب دران
ساکن شده میفرستند تا آب بیافتن میل در جوف میل آید و اکثر میان
است که آن طبقه را نمی یابند و صورت چشم کم باقی بود و آن نیز می ماند
پس احتراز ازین تدبیر اولی باشد و آنکه قابل قبح است آب سفید
رقیق صافی است و درین آب علیل او راک صنوبر مشعلهٔ انش میکند
و این علامت صفای آب متمکن است دران طبقه و قابلیت آن
دارد که بخوف میل در آید و اما انکه غلیظ باشد آنرا قابلیت قبح
نیست زیرا که بواسطه اغلظت و تمکن از محل خود حرکت نمیکند

کحل نافع و کحلی که موجب حدهٔ بصر باشد و منع نزول آب کند باین
اجزا است که مذکور میکردد و توتیای کرمانی قدری باید کرفت و نیک
کوفته و با آب باویان و آب مرزنجوش نیک صلایه کرده خشک باید
ساخت و این عمل را سه بار باید کرد و خشک ساخت و بعد ازان
از زنجبیل و فلفل و دار فلفل و ماهیران از هریک عشر توتیا مجموع
را نیک کوفته و بخته و با این توتیا جمع کرده و دیکر بار با آب باویان بسیار

صلایه کرده وخشک ساخت واکر درین ترکیب جرمنک نیز باشد بهتر است
وگاه گاهی ازین بمیل باید کشید مقالهٔ دوم در علاج امراض چشم در این عبارت
ازنادیدن در روز است وسبب او قلت روح باصره است وقلت
او ومنشا به اکه روشنائی روز وآفتاب بر و غالب می آید واو
تاثیر در ابصار نمی یابد وحال صاحب او مثل حال خفاش است مقرر
جرآفتاب برابر ستارها عدم است زیراکه نور بهر بمنزلهٔ نور کواکب
است بنسبت آفتاب وهرگاه که آفتاب ظاهر شود ونور ایشان پیش
آفتاب کان لم یکن است پس روح باصره انسانی هرجاکه ضعیف وقلیل
شود ضیاء روز روشنی آفتاب او را متلاشی ومنعدم میسازد ودر
ظلمت قوت روح باصره مجتمع میشود وموجب ابصار است وعلاج درین
مقام تقویهٔ مزاج دماغ است وترطیب او باغذیهٔ رطبه وتغلیظ خون
باغذیهٔ رطبه وتغلیظ خون باغذیهٔ لزجه مثل کوشت کله وپاچه وحریسه
واز میوها انگور والجیر وخوردن کاهو وخیار واز خواص خوردن
کاهو تقویت چشم ضعیف است وضعیف ساختن چشم قوی است
وجلاب درین مقام از عناب بیست عدد وقند سفید چنانکه رسم است
طبخ کرده وقند اضافه ساخته نیم کرم باید خورد وغذا ماء الجبن یا پاچه
بزغاله مهرا کرده ویا هریسه کوشت بره وتقویت مزاج دماغ بروغنهای
او ویه طبب الرائحه باروده والکتحال چشم بهبرد وحصرم مقالهٔ دوم در
بیان عشا واین عبارت ازنادیدن درشب است وضد جهر است و
سبب این علت بخارات غلیظ است که مرتفع ومتصاعد میشود بدماغ
وموجب تکثف روح باصره میشود وتغلیظ او وبواسطهٔ تغلیظ شمول



دقیق او سبب ابصار در روز میشود وایضا در روز انسان اکثر اوقات
متحرک است وحرکت موجب تلطیف مواد غلیظه است پس مرجب ابصار در
روز باشد وعلاج او درین مقام خوردن جلاب است از تخم کاسنی وبادیان
درچ سوس تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم وکلقند صافی ده درم
وغذا خوردآب با مغز تخم معصفر وکوشت مرغ یا کبک وطبیهوج یا طغل
ورنبیل وتخم قیچی وتنقیهٔ دماغ ودن جب ایارج یا جب قوقایا
واستعمال معطسات مثل سک وجندبیدستر وکندش وفلفل وسرکه
بخارات حشایش ومطبوخ ملطفه داشتن مثل بابونه وشبت
واوراق بادیان وخشک وتنبیل ودارفلفل رانیک کوفته و
آنرا در زخم جکر بزخم فرو برده برآتش باید انداخت ودرحین خوردن
ازو زرداب باکت جوشیده ظاهر میشود آنراجمع کرده درچشم صاحب عشا
باید کشید که بسیار نافع است مشایخ نافعین علت وشیافی که درین
علت بغایت نافع است وموجب اینست که مذکور میکرد زعفران و
زهرهٔ کلنک ومروارید شبوه وزهره بزنزانه هم برابر وفلفل ودارفلفل
مثل بایکدیکر مجموع این ادویه را با این زهرها نیک صلایه کرده وخشک
ساخته بآب بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار جوی
وبوقت حاجت ازین شافها بر سنگ بآب یا بگلاب مالیده بمیل
درچشم باید کشید مقالهٔ دوم در بیان بیاض چشم واین علت عبارت
از بیاض رقیقی است که برظاهر قرنیه ظاهر میشود وگاهی این بیاض غلیظ
نیز میباشد واکثر حدوث او بعد از قرحهٔ عین میباشد بواسطهٔ طول بودن
چشم وکودکان را نیز حادث میشود بعد از مدوآن نیز بسبب انطباق

دانکشودن او در یختن مواد فاسده بر چشم و عدم فوز و ضیا که محال بواد
است داکثر و اغلب آنست که علاج نمی پذیرد و مقطوع الطمع از بصارت
و زوال اشراد مشکل هست و فی الجمله علاج او تنظیف بخار و داغ هست
بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس و جلاب هر صباح کلقندی
درم پنج سوسن تراشیدهٔ نیم کوفته سه درم چنانکه رسم هست در آب صاب
طبخ کرده تا بضعف آید و از کرباس گذرانیده و کلقند بآن آمیخته نیم گرم باید
اشامیدن و غذا نخود آب باشیرهٔ مغز تخم مصفر شیاف جهت بیاض چشم
بیان داکحال با کمال جالیه و بیاض بیانا علاج باین شیاف باید کرد که
مذکور میگردد کندر و کندر و عنزروت و صبر سقوطری و لعاب تخم مرو دم الاخوین
و سرمه و اقلیمیا هفت جزو و به هر برابر مجموع را کوفته و بیخته و صلایه کرده
و بآب خیر کرده شاهنها باید ساخت هریک بمقدار جوی و در سایه خشک
باید کرد و ازین شیاف بر سنگ آب مالیده بمیل باید کشید و ازین علت
سرگین موش و سرگین گنجشک و سرگین اطفال و زبد البر و عنزروت و
شکنک هریک از اینها را نفع بلیغ هست و اگر از هریک جزوی و از بوره ربع جزو
گیرند و مجموع را نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده کاهی در چشم صاحبان علت
باشند بسیار نافع هست و اگر بیاض غلیظ باشد این شیاف که مذکور میگردد
البته او را زایل میکند بسپیج و اشق و زرد چوبه اجزا برابر و زبد البحر
و بورهٔ نان که مراد بان نمک پاکیزه دو جزو از بخار ربع جزو و مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و خوب صلایه کرده بآب بادیان خیر کرده شاهنها باید
ساخت هریک بمقدار جوی و در سایه خشک کرده بوقت حاجت بر سنگ
بآب مالیده بمیل باید کشید مقالهٔ دوم در بیان شر منقلب و این از



علل خبیثهٔ غیر العلاج هست و حدوث این علت از رطوبت کثیره
عفنه در اجفان و اشفار هست که مراد بان پلک چشم و محل رویدن
مژگان هست و علاج خوردن جلاب هر صباح از کلقند عسلی ده درم
بآب گرم و غذا نخود آب باشیرهٔ مغز تخم مصفر و دارچینی و تنقیهٔ دماغ
و بدن بعد از ظهور نضج بحب قوقایا و ایارج فیقرا و معجون خاتم که
در ایشان سرد ارزح ارتر نباشد و از غاریقون و ایارج فیقرا از
هریک نیم درم و بعد ازان اکحال با کمال حاره ملطفه منقیه مثل
روشناسی و شیاف احمر و با سلیقون و بعد ازان کندن موی یا
را و داغ کردن موضع موی را بسوزن تفسیده و بعد ازان
موضع موی را بخون صفدع یا بشیر الجیر یا برهره خاریشت و جند
بیدستر هر دو را برابر کوفته و صلایه بلیغ کرده و بخون کبوتر بچه
حل ساخته طلا باید کرد و اگر یکموی یا دو موی باشد بریق بمویها
دیگر باید حساب کرد و این تدبیر معلوم جراح هست و تشمیر وابسته
باحوال انسان هست و در این اعمال حذر از جمال کما ینبغی باید کرد
زیرا که چشم عضوی شریف و لطیف هست و بادنک از زیت و سیب
مصوب میشود علاج ناجح و از علاج ناجح درین مقام السنت
که از هفته که کمی هست از حشرات ارض و از سم خرد نوشادر و سنگ
مجموع اجزا برابر بسر که خمیر کرده بعد از کندن موی بران موضع باید
طلا کرد و اگر موی منقلب بسیار باشد احتیاج بتشمیر هست بیان
تشمیر و مراد بتشمیر انست که هر بار از یک چشم که محل موی
منقلب هست بمقراض می برند تا زمینی که این موی در و میروید

باطل شود اما درین علت عمل بهتر چشم و حواشی او کریه و بدنما میشود با چشم
اذیت تمام خلاص میکرده و بعد ازان باین ادویه اکتحال باید کرد و صدغین
سوخته و مصطکی و قطران از هر یکی برابر کوفته و بیخته و با اندکی زاج
آمیخته و دیگر بار صلایه کرده در چشم باید کشید اما بعد ازان تشمیر هست
اگر صاحبش راضی شود زیرا که بعد از تشمیر هر دو جفن و بایکدیگر
نمی چسبد و بدنما هست چنانکه مذکور شد والا تا زمان جیوة طبیعیة
این علت باید کرد مقالیه در بیان درجهٔ موی مژگان و سبب

درین علت رطوبت حاده هست که در اصول مژگان حاصل میشود و غذا
او مختلط باین رطوبت حاده میکرده و این رطوبت از مثل خلط صفرا
یا سود هست و علامت او حمرت و صلابت در اجفان هست و ریختن
موی و کاهی سبب ریختن مژگان و موی بقیه اعضا بواسطه مقاسات
و امتلاءات امراض حاده می باشد همچنان ناقهان از حادث میشود
و علاج درین مقام تنقیه سر و دماغ هست از رطوبات و حرارت
زیادتی و بعد ازان خوردن مرطبات و خوردن رد غنهای و تریجی
مرطب دماغ مثل رد و غن بنفشه بادام و رد و غن گل و نیلوفر
غذا ماش مقشر و خود مقشر با شیرهٔ مغز بادام شیرین و اگر حصاچه
حدوث این علت بسبب مقاسات امراض و کثرت استفراغ
باشد ترک استفراغ باید کرد و اکتحال نخراد منی زیرا که در علاج
این علت بسیار مفید هست و نیز استعمال این دوا که نوشته میشود
اجزاء ترکیب آن بدین نوع هست بیخ نی و دانهٔ اخرباد بیخ و دهان
کندر سوخته از هر ادویه مذکوره برابر یکدیگر و اگر هر یک ده درم باشد



سنبل هندی و حب بلسان از هر یک شش درم و سنگ لاجورد پنج درم
و مجموع ادویه بکوفته و بیخته و دیگر بار در صلایه مبالغه باید کرد و با سیل در
محل مژگان و پلک هر روز تکرار باید کشید و باید که صاحب این مرض در
معالجه این علت اهمال ننماید که در اکثر اوقات منتهی باهمال در علاج
باسور منتقل میکرده و منجر بآن میشود که مخرین را سوراخ کرده قیح
و صدید از جانب بینی می آید و سوراخ ظاهر میشود مقالیه در بیان درجهٔ
و سبب او تشنج حادث در بردهای دماغ هست که منجذب میشود و بین سبب
طبقهٔ صلبه از چشم صاحب حدب و حدوث این تشنج یا بسبب بیدست مرطوبه
هست که بواسطه استفراغ کثیره واقع شده هست از افراط ریاضت و خوردن
بدن یا بسبب حدوث امراض حاده و مقاسات حرارت قویه غریبه چنانکه
در مرض اپلکسی که عبارت از سرسام هست واقع میشود علاج و علاج درین
مقام ترطیب مزاج دماغ هست با شربه و اغذیه رطبه مثل شربت بنفشه و شربت
خشخاش و خوردن جلاب از بنفشه پنج درم و نیلوفر چهار درم و قند سفید
و تریجبین صافی از هر یک ده درم مجموع ادویه را در مقداری آب چنانکه
رسم هست باید جوشانید تا خمیده مانده و از کرباس گذرانیده بعد ازان قند و
تریجبین اضافه کرده هر دو را باید اختیار کرده و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام
و کروی تر در آش باید انداخت و سر را در رد و غن بنفشه باید کرد و رد و غن
نیلوفر هر کدام موجود شود و اگر ترطیب اقوی باید هر دو رد و غن مذکور
رد و غن کدو نیز و کاهی سر را بشیر عورات غرق باید کرد و نظولات
مرطبه نیز بر سر مثل آب حشائش رطبه که سابقا در امراض دماغ مذکور شد
باید ریخت که مثل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ بید و امثال آن باشد

وبا سبب درین تشنج استلای اغشیهٔ دماغ است از رطوبات و علامت او
تشنج استلائی است و علاج او راجزرن جلاب است از یخ سوسن تراشیده
نیم کوفته سه درم و از بادیان نیم کوفته دو درم و کلقند قندی ده درم
غذا خود را با شیرهٔ تخم خطمی و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و
دماغ از اخلاط فاسده بجب انایارج جالینوس و انایارج لوغاذیا و مالیران بر سر
از روغنهای حاره محلله مثل روغن بابونه و روغن شبت و روغن زنبق
وامثال اینها گرم در مزاج و کیفیت مشابه اینها باشد و گاهی صرع شایع علت
سبب آنست که در طفولیت مرضعه طفل را در گهواره بر بسته و در زیر دارد
یک جانب خوابانیده و این نیز از اسباب قویه است در صروت این علت
و علاج درین مقام تکلیف طفل است بنگر کردن بجانب مخالف جهتی که
چشم بآن جانب میل کرده و مع کنده است و صاحبش را حذر کردن از
اغذیهٔ مهجزهٔ واجب و لازم است و از ادویهٔ حاره بخلفه نیز اجتناب
اولی است و اما اگر این علت مولودی باشد یعنی بچه از مادر احول زائیده
باشد او را علاجی نیست **مقالهٔ ۳ در بیان قرحهٔ چشم** و تولد قرحه
شبیه باشفار بسبب حرارت خارجه از طبیعت است و رطوبت
فاسده بعفنه که طبیعت او دا بجانب اجفان دفع میکند و در نتیجه
اشفار این حیوان مکون میشود و علاج او اسهال طبیعت است بجلاب
وحب قوقایا و مصطکی و مرغزه با لجم منقی دماغ است مثل انایارج فیقرا
و آب کامه و ماء العسل و شستن چشم و اجفان بآب شور و بعد ازان
روغن تلخ و اندک زرد الوبران طلا کردن یا روغن بادام تلخ بلوبزج
طلا کردن و اگر چنانچه ماده قلیل بسیار باشد قدر حجر سقوطری نیز درین



طلا مزج باید کرد و یا بورهٔ ارمنی بر محل حدوث قلیل باید پاشید زیرا که او با مل
کننده قلیل است یا شب یمانی که مراد بآن زاک بلور است کوفته و بیخته
برو باید پاشید و طلا بزنبیق کشته یا حنا و نمک باید کرد و اگر آب
پر مشور موجود شود آن و شراب خمر کرده بر اشفار طلا باید کرد و یا آب
نمک و کحل از جنر ثانی باید که موجب قتل شبش باشد و نیز زنبیق
کوفته و بیخته با مومیزج و صمغ عربی آمیخته بران موضع طلا کردن نافع
است اما محافظت باید نمود که بدرون چشم نرود والا ترک این معالجه
اولی است و صاحب این علت باید که اجتناب نماید از طعام شب و
پرهیز از امتلا کند و حمام رجوع و غلای معده در آید **مقالهٔ ۳ در بیان**
**قرحهٔ چشم** و سبب حدوث قرحه در چشم مادهٔ تیز است و حدوث
قروح در سایر طبقات چشم ممکن است اما از قرحه که در ملتحمه و قرنیه
و عنبیه است ظاهرتر بحسب حس نیست و علامت او ظهور دمع و حکاید ان
اشک است و درد و خلیدن او کانه سر سوزن دران می خلند و شدت
زمان که مراد بان جبش رکها و شرایین صدغین است **بیان علاج**
و علاج درین مقام فصد و حجامت است و پرهیز نمودن از گوشت
و شیرینها و تنقیهٔ دماغ و بدن بحب نفیشر یا بحب انایارج فیقرا و خوردن
جلاب از یخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و بنفشه سه درم چنانکه
عادت است طبخ کرده و با قدری قند که مناسب باشد شیرین ساخته
باید خوردن و غذا خود و ماش مقشر و این جلاب و غذا وقتی است
که حرارت و تب نباشد و الا اگر حرارت در مزاج باشد و سرخی چشم و
گرمی روی ظاهر بود درین صورت جلاب از عناب ده عدد و بنفشه

سردرم وقند سفید وتربخبین از هریک ده درم جنابخر رسم است طبخ کرده با قند
وتربخبین صافی برنهار اختیار باید کرد یا جوزی بنفشه یا تربخبین از هریک ده درم
باهم آمیخته باب کرم باید اشامید وغذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام ویا ماء
الشعیر یا بنفشه وخشخاش دا سهال طبیعت باب فواکه باید کرد یا بمطبوخ
او یا بمطبوخ هلیله یا تفیح هلیله واگر بحوالی باشد وشدهٔ هزبان درین مکو
جلاب از شربت خشخاش باید خوردن وترطیب مزاج دماغ بروغنهای مرطبه
مذکور سابقا باید کرد وغذا ماش مقشر وکدوی تر باید دادن مقالهٔ سوم
در بیان عوست چشم وسبب او انصباب خلط حارست که صفراویت
در وغالب باشد یا تراقی وتصاعد بخارات حاره لذاعه است بطبقات چشم
وعلاج او درین صورت استعمال اشیاف حصری ست وضماد چشم کاسنی تر اکوفته
وبروغن گل چرب کرده نیم گرم برچشم باید نهاد واگر این علاج کافی باشد فبها
والا علاج بفصد وحجامت باید کرد وتلین طبیعت باب فواکه یا بمطبوخ خوبکم
یا بمطبوخ هلیله زرد وجلاب درین صورت هر صباح از عناب وآلوی بخارا
از هریک ده عدد وتخم کاسنی سه درم وقند سفید ده درم وتربخبین صافی
ده درم مجموع او دیه را چنابخر رسم است طبخ کرده وبصفی آورده صافی
باید کرد وقند وتربخبین را باآن آمیخته برنهار اختیار باید کرد وغذا ماش
مقشر با شیرهٔ مغز بادام شیرین وکدوی تر وکلی گم خوردش دمع کند وکل ارمنی
از تنقیه باکحالی که موجب دمع باشد وحصول اشک باشد باید کرد وکحلی که
موجب حصول دمع باشد واین مرض را نافع بود فلفل کرده ودار فلفل
از هریک یکدرم زعفران چهاردرم حصفص مکی شش درم سنبل چهاردرم
کافور دانگی مجموع او دیه را نرم کوفته وبیخته ودر صلایهٔ مبالغه نموده

بوقت حاجت بمیل درچشم باید کشید وملازمت حمام باید کرد واگر این دوا منفعت
نرساند تنقیهٔ عجبا باید کرد یا بحب بنفشه که او را تقویه تبرید سفید وغایقون
کرده باشند وجلاب درین مقام بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سردرم وکطفند
قندی ده درم وغذا لخود آب کوشت برّه ودنان سپید واز میوها انجیر وانگور
سفید رسیده وآنچه از میوها در طبیعت او باشد مقالهٔ چهارم در بیان مداوات
چشم حافظ چشم را از چند چیز حذر باید کرد از جماع با فراط واز مستی وبسیار
خوردن شراب وجمیع مسکرات ومنجرات مثل سیر وبیازوانچه در تخمیر
اینها ماند مثل خوردن کوامیخ وکوشت شور وباقلا وبازنجان ونگاه
داشتن از سموم در موضعی که باد باشد واز هوای بسیار سرد واز غبار ودخان
وآواز بلند کردن قوی وبسیار کتابت کردن وبسیار گریستن وبچوانی
کشیدن ونظر در انتیاء برآفرکردن وخواندن خطهای باریک مقرمط وامثال
حفظ چشم سر را بر روغن مناسب چرب کردن است مثل روغن بنفشه وروغن
گل وروغن بادام شیرین وامثال این وگاهی آب شیر گرم برسر ریختن باید
وکشیدن روشنائی درچشم وکحل الجواهر نیز بسیار نافع است واز ادویه که
مذکور میکردد باید ساخت ودرچشم کشید توتیای هندی وکرمانی از هریک
پنج درم اقلیمیای فضی واقلیمیای ذهبی ونحاس محرق وزبدالبحر وسرمه
اصفهانی وشاذنج عدسی از هریک ده درم مجموع او دیه را نیک کوفته وبیخته
ودر صلایه مبالغه بلیغ کرده ودرآب بادیان چندروز خوابانیده آنگاه بآب
اول در قدری آب باید جوشانید بآتش نرم تا یخه بماند وصافی ساخته او دیه
صلایه کرده را دران آب سه روز باید نهاد وبعد ازان خشک کرده بوقت
حاجت بمیل درچشم باید کشید واگر یکبار دکر درآب حلیله مطبوخ یکروز تمام

خشند هر اینه اقوی و افید خواهد بود **صفت کحل الجواهر معروف** وکحل الجواهر
صغیر که چشم را جلا دهد و تقویت بسیار نماید و حدت نظر بخشد اجزاء او راست
سرمه اصفهانی هشت درم مازو شش درم اقلیمیای ذهبی شش
دوازده درم مروارید ناسفته سه درم لعل نیم درم زعفران نیم درم
ساج هندی دو درم مشک خالص نیم دانگ اول اجار را در دی
سنگ سماق یا سنگ پشت آب ساکی باید کرد و در کاسه چینی با آب کرم
از درشت جدا باید ساخت و ته نشین کرده بقیه را نیز همین دستور
باید ساوید تا هم سوده شود و باید گذاشت تا تمام در ته کاسه بنشیند
آنگاه آب را آهسته ریخته باید نهاد تا خشک شود و باقی او در یک لانیک
کوفته و پخته و در صلایه آهن صافنه نموده آنگاه لعل و مروارید ساوید
با آن آمیخته دیگر بار صلایه باید تا بچون صبا شود و بوقت حاجت
بمیل در چشم باید کشید و چشم صحیح با قوت را از برای حفظ در هفته یکبار
از بین کحل نگر کفایت هست اما چشم ضعیف بل قوت را در هر دو روز
یکبار از بین کحل می باید کشید **سفا اشیم در بیان دوا کوش** و از جمله
امراض او درد و دست و سبب وجع در کوش یا سوداوی مزاج مادی هست
و مادهٔ خالی از بین نیست که خون هست و علامت او غلبهٔ خون هست و
سرخی روی و حرارت در سر و صداع و ثقل و چکیدن اشک از چشم
و خیل اخیار سرخ و علاج درین مقام فصد از عرق قیفال است و اخراج
خون بحسب قوت و طاقت و واجب و چکانیدن در کوش آب برگ
بقلة الحمقا و شیر دختران در روغن کل و آب تراشیدهٔ کدوی تر
یا آب خیار هر کدام موجود باشد با روغن کل و خادات بارده کردن خلل



برگ کاهو و صندل و کشنیز تر و آب برگ خرفه و با بلوخیا که مراد بآن مجز
دختر برگ هست و غرق کردن سر بره غنهای بارد مثل روغن بنفشه و
کل نیلوفر و خشخاش و اگر با درد سوزاک نیز باشد چکانیدن اندکی
سفیدهٔ مرغ تخم کرده با روغن کل برهم زده باشند یا روغن بنفشه تازه هست
و یا این قطور که نوشته میشود باید چکانیدن روغن کل دو درم و سرکه
نیم درم و آب غوره تازه نیم درم مجموع را نیک برهم زده اندکی باید
چکانید و ساعتی صبر باید کرد و بعد ازان اندکی دیگر باید چکانید و همچنین
در روزی سه نوبت باید چکانید و بر حوالی کوش بعد این سفیدهٔ مرغ
و گلاب طلا باید کرد یا آب کشنیز تر یا بهر دو و آب برگ کاهو نیز نیکست
و آب برگ بید و آب برگ همیشه بهار که مراد بلی العالم در کتب طب هست
و گلاب هر صباح از ضماد ده عدد دانه بنفشه دو درم و قند سفیده دو درم
اول او و یرا جانخ رسم و عادت طبخ کرده و صاف ساخته و قند و
ترنجبین صافی اضافه کرده باید آشامیدن یا از خیرا بنفشه ده درم و از ترنجبین
صافی ده درم بجای آن اختیار باید کرد و غذا درین مقام ماش مقشر هست
با شیر و مغز بادام و تقشیر بدن بعد از حصول نضج مطبوخ فواکه و با سب
وجع صفر هست و علامت او شدة درد و الم هست و خلیدن و سوزک
و زردی رو و شدت حرارت عطش و بسیاری عطش و استراحت
یافتن بهوای سرد و علاج آن چکانیدن روغنهای بارده مذکور هست
در کوش و تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین صافی و شیر خشت باید کرد
و اگر وجع شدید باشد و بیطاقت کرده و سامد جبه افیون در روغن کل
حل کرده باید چکانید و این تدبیر تا ضرورت قوی نباشد نباید اختیار کرد

زیرا که سابقا مذکور شد که تغییر اعضاء رئیسه و ذکی الحس حتی الامکان نباید
کرد و مضرت آن مشروح و مبین شد و هر صباح جلاب آب انار بدین نهج
که باشیم آن معصور باشد مقدار یازده مثقال یا ترنجبین صافی و قدری سپید
از هریک مقدار ده درم و غذا ماء الشعیر اگر تب و حرارت مزاج باشد و اگر تب
و حرارت مزاج نباشد غذایش مقشر باید با شیر و مغز بادام و یا سیب وجع
ماده بارده بلغمی است **بیان وجع گرم که ماده آن بلغمی است** و علامت او
وجع آهسته و عدم سرخی و سوزش در حوالی گوش و ساکن شدن وجع بکمادهٔ
مسخنه و تقدم تهیز از ماکول و مشروب بارد رطب و گران سر و تری
مخزین و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلابست
از بادیان و بادرنجبویه از هریک دو درم با کلقند ده درم و آب قدری
که مناسب شد طبخ کرده و بنصف آورده و از کرباس گذرانیده و کلقند
مذکور دران آمیخته باید اشامید و غذا فرخ داب با شیره تخم معصر و گوشت
مرغ خاکی یا طیهوج **تعذیت** و تنقیهٔ دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج
یا بحب قوقایا و غرغره کردن با ماء ایارج فیقرا یا ماء الاصل یا با سکنجبین عسلی
و چکانیدن روغنهای گرم با قوت مثل روغن ترب و روغن قسط و
روغن نارد ین و روغن زنبق و یا چکانیدن عصارهٔ مرزنجوش نیم گرم
در گوش و این را از تجربات داشته اند یا روغن بادام تلخ با آب ترب و اگر
وجع مقارن رطوبت از گوش باشد علاج آن چکانیدن زهرهٔ گلنگ است
یا روغن بادام در گوش و اگر سبب وجع **بیان وجع صفراوی** مادهٔ
صفراوی باشد علامت آن مثل علامت سوء المزاج بلغمی است غایتش
آنکه در جانب و سبب او ورم غلیظ است که از فضول غلیظهٔ سر و دماغ

حاصل



حاصل شده و علامت آن ثقل و قدد است و دوام حنین و صریر و
جلاب بهتر صباح از بادیان رومی و بادیان شهری از هریک سه درم تخم
سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم و کلقند حسابی ده درم مجموع را در دو
آب مناسب چنانچه عادت و رسم است ترتیب داده و کلقند را با آن
ضم کرده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا فرخ داب و بادیان رومی و
در چشی دران باید انداخت و اندکی زعفران نیز و چون زعفران مضعف
معده و مغثی است باید ان مبالغه در استعمال او جایز نیست و بعد ازان
تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب اصطخیقون و غرغره بماء الاصل یا ماء ایارج
فیقرا و چکانیدن در گوش روغن سوسن و روغن قسط و یا آب
ترب یا چند بید بستر و یا بشویز که گیاه دانه است و سرد بقارات آب
حسایش عاره مطبوخه و رشتن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و
قیصوم و نیج و ترمس و ورق خار و ورق ترب و یا ضیعه سایلهٔ مقدار
یکدرم بار و غن بنفشه آمیخته در گوش باید چکانید یا روغن قسط بر کدام
که موجود شود نافع است و گاه حدوث این علت بواسطهٔ شدت یبوست
و خلای معده است و علامتش آنست که دکر سکی اشتهای دایم باشد
و بوقت سیری ساکن میشود و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ
بریختن آب نیم گرم بر سر شرا عرق کردن و در شیر دچکانیدن روغن گل سرخ
بر هم زده یا روغن بنفشه و خردن اغذیه واطعمهٔ مرطبه مرببه سانند
و مداومت و مواظبت حمام نمودن و گاه حدوث این علت از مضعف
قوت سامعه هست چنانکه تقدما عارض میشود و علاج درین مقام خوردن
جلاب از شربت حماض یا شربت انرج و یا شربت سیب ترش اندکی گرم

در مورد خورده درم در قدری آب که طلایم باشد و غذا و ماء اللحوم بهت
زعفران و مایع و... بوهای خوش که مقوی دماغ باشد و بچکانیدن
روغن گل در گوش **اصناف نافع** و شیافی که درین علت نافع باشد
و از گرانی گوش نیز است شیح حنظل یکدرم بورهٔ نان که مزاد بان
نمک بهت نیم درم چند بید شتر و زراوند مدحرج از هریک یکمثقال عصارهٔ
افسنتین و قسط و تر و فربیون از هریک دانگی مجموع ادویه را کوفته
و بچته و بزهرهٔ گاو خمیر کرده شافها باید ساخت بمقدار جوی و در سایه خشک
کرده بوقت حاجت برابر عدسی را با آب بر سنگ مالیده در سوراخ گوش
باید چکانید و اگر بارد شفی باید امتزاج بچکانند بهتر باشد و الله اعلم تعالی **۲۱**
**درمیان می حافظت گوش آب گوش بسیار بهت** و بر حافظ سمع واجب
است که حذر کند از الطمه و اخذیه غلیظه بارده و یا حارهٔ مجزه و از ریاح
شدیده و اصوات قویه مثل طبل و نقاره و صیح و ابخره جدیهٔ ما مزاجتناب
و هر سال تنقیهٔ معده و دماغ کند بمحبوب و با رجات و اخراج و سیخ که
موجب تقد و دماغ از شنیدنی بهت تا آنی که از برای همین کار متعین
شده بهت مثل گوش کاو که بین الناس متعارف بهت و ان آلت
می باید که بحتی باشد و از طلایا نقره اولی بهت و می باید که سرش گرگوش
ارسال می نمایند تیز نباشد که از ان الم قوی بگوش نرسد و گاهی در گوش
روغن زنبق و نسرین باید چکانید و گاهی آب گرم و اگر در شب رو دهنا
مذکوره چکاند و هر صباح باب گرم و از پنبه یا کاغذ فتیلهٔ محکم تر ساخته
بگوش فرستند و سیخ را پاک سازند و هر دو ایام بسیاری از و سیخ پاک میشود
و طریق شنوائی مفتوح میگردد و می باید که در باب اخراج و سیخ از گوش اهمال



و تقصیر جایز ندارند که بطول زمان و مدت ایام بواسطهٔ حرارت طافی و
سیخ متحجر میشود و آنزمان اخراج آن در کمال صعوبت بهت **بنابراین در**
**بیان دخول آب و هوام و حوادث در گوش** و علامت آن و دعا
در گوش آنست که گاهی در گوش حرکت میکند و گاهی ساکن میشود و علاج
کشش آن گرم بهت باد دیه قاتله و اخراج آن باد دیه مزجه مثل قبیل
و سیخ و قسط و آب برگ شنشالو و امثال اینها آنچه مخرج و قاتل گرم بهت
باید کرد و سر گرداندن جهت دخول هوام تدبیری نیکوست و در سقوط آن
در آب حل کرده چند قطره ازان در گوش بچکانیدن یا عصارهٔ افسنتین
چکانیدن و عصارهٔ برگ کبر نیز نافع بهت و عصارهٔ باقلا و فوتنج و
شیح حنظل نیز نافع بهت و چکانیدن زهرهٔ بز نیز گفته اند و اما دخول
آب در گوش و آنجا متمکن شدن آن اکثر بواسطهٔ شناوری کردن
و غوطه خوردن در آب واقع میشود و اگر این سبب مقدم باشد
بتدبیر آن اهتمام باید نمود و گاهی بسبب دخول حمام و ریختن آب
بسیار بهت بر سر **علاج دخول آب در گوش** و علاج آن مجمل بهت
و مراد مجمل آنست که کف دست بر گوش باید نهاد و یک پای خود بر داشته
بالا باید جست و این در میان فارس متعارف بهت که بعد از غوطه
خوردن در آب و بیرون آمدن بتوهم دخول آب در گوش این
چنین میکنند و این را اطبا مجلی نامیده اند و این فعل موجب خروج
یکست از گوش و اگر باین تدبیر نیاید نالهٔ جوب باد یا نزا یکسر شش را
پنبه پیچیده در گوش باید نهاد و جانب دیگر ش را چرب کرده باید بجراغ
در گیرانید همین که حرارت آتش به پنبه واصل میشود جذب آن میکند

وبایاید فیلسه از پنبه درگوش افکنده کردن واین عمل بکرات وقرات
باید کرد ومقصود اینست که پنبه موجب تنقیه وخشک ساختن بست
جوتنقیح منوراخ گوش واگر آب گرم بگوش درآمده باشد جکانیدن
روغن کل یا روغن گرم بگوش مناسب بست باروغن بنفشه نیم گرم **معالجه**
**در بیان امراض اذن** ویکی ازان فقدان راحه بست وآن ازخشکی مزاج
وسبب او اجتماع خلط غلیظ بست درره وبطن دماغ که موجب سده
مجرای دماغ شده بست ومنعقد درین ره محل کشته وسزاوار در
علاج آنست که اول از باد یان سه درم واز قند سفید ده درم
اول بادیان را دریک پیاله آب باتش ملایم بایدجوشانید تاپنج
یک باقی ماند واز کرباس کهنه رائیده وصافی ساخته وقند بآن آمیخته نیم گرم
بر نهار باید خوردن وغذا نخود آب باشیرهٔ مغز بادام یامغز تخم خسخاش
وتلیین طبیعت بعد انظهور نضج در قاروره بحب ایارج وحب
قوقایا **معالجات** وبعد از تنقیه وتمام استعمال مسطسات باید کرد
مثل کندش وسیاه دانه وفلفل ومشک موارد ئی که درین علت
نفع بلیغ دارد وجالینوس این را معتبر دانسته بست که سیاه دانه
نیک کوفته وبیخته درصلایه آن مبالغه باید کردتا بحدی نعما شود
ودرروغن زیت یاکنجد حل کرده وبرریض را باید فرمود که وقتا
خود برازآب سازد وسررا بجانب قفا نیک بچ کند وازین داروی
معمول باروغن درپنی او باید دمید تاعطسه دهد واین عمل باستره
باید کرد واین فعل برای آنست که اگر مادّه را بوئیدن راسده و
ساخته باشد ازان راه برخیزد واین عمل را درصباح باید کرد واگر بدان



این عمل دوخیشوم وراه پنی وسوختن حادث شود مثل روغن بنفشه
باروغن گل یاروغن کدو باید چکانید ودخان زیت درعلت خشیم
موجب تقیح طریق شامه بست وپنی را ببخار آبی گرم درخشک برشیره
باشد داشتن درین علت بسیار نافع بست واگر سبب حدوث علت
خشیم خلط غلیظ باشد که در تقنه استخوان کهنه جمله شدی بست فعل مؤید ما
اشیاء دست منصب شده واستوار کشته علاج ان بقطور ذرت لطیفه و
استعمال ادویه مقطعه باید کرد مثل سیاه دانه کوفته وبیخته مانند غبار و
آب جغندر یاآب مرزنجوش وآب فوتنج ویابول استر **مثال** سه
**درباین معدنیه بولیه** وحصول آن درپنی وسبب آن یاحدوث
عفونت اخلاط بست درمصفاة که آن عبارت از محل وصول مواد بلغ
بست بشامه وعلاج آن خوردن جلاب بست هر صباح زرشک ده
عدد وآلوی بخاری بست عدد وقند سفید ده درم اول آورا باعناب
درد وپیاله آب باتش نرم بلغ باید کرد تایک پیاله بماند وصاف کرده و
قند آن آمیخته نیم گرم باید خوردن وغذا ماش مقشر باشیرهٔ مغز بادام
وتلیین طبیعت بآب خواکه یا بطبوخ خواکه وتقیح مشش کهراوآن
زبدهٔ لوی خشک بست درین مقام **غرغره کردن نافع بست** وغرغره
کردن بسکنجبین باخردل کوفته اول یک قاشق سکنجبین را در دو
قاشق آب باید آمیختن ونیک برهم زده وانگاه تخم قثی کوفته را در د
انداخته برهم باید زد وسه دفعه غرغره باید کرد چنانکه رسم بست ودرپنی
مثل فوتنج کوفته یابادروج کوفته باید دمید وپنی را هر صباح بمطبوخ
فوتنج باید شست یابهول شتر ومایتر مکی درآب حل کرده درپنی باید چکانید

مقالهٔ ۲ در بیان بواسیر حادث در پس و حدوث بواسیر پس یا مولود است و این قسم را علاجی نیست و یا بسبب سده حادث در مخرج است و این سده گوشتی است که در مخرج روئیده است و این را بواسیر لحمی نامند و بسبب این سده قضیبهٔ امعا متصل میشود و این موجب ضیق مخرج است علاج و علاج اول مضدیست و مجامات و تلیین طبیعت بمطبوخ مواکه یا بمطبوخ عدسیه زرد و جلاب هر صباح از هر یک دو اوقیه و قند ده درم اول هر یک را در یک پیاله آب بآتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و صاف کرده و قند اضافه نموده نیم گرم بر نهار باید شامید و غذا ماش مغشر و شیره مغز بادام و اگر قبیح و صدید که مراد بآن چرک باریم آمیخته است از پس سایل باشد فتیلهٔ بهم زنگار آلوده کرده باید نهاد و اما در استعمال ادویه عادیه یا سیتیه بقرب دماغ خطرست و اگر این واقع نشود اولی است مکرر بعد از یاس و ادامهٔ مزیل بواسیر لحمی و از جمله دوا چیزها که بتدریج و مداومت مزیل بواسیر لحمی است و اویت بسیار نمی رساند و موجب وجع و الم نیست این دوست بوست انار ترش قرظ یا بید کرفت و او را بنیک سحق و صلایه باید کرد و قدری آب در و باید ساخت تا مثل مرهمی شود و فتیلهٔ درازی بآن آلوده کرده در پس باید فرستاد و این فعل در اکثر اوقات شب بهتر است که فراغت از خلق هست و زاج و زنجار نیز نیک کوفته و بیخته و صلایه کرده و فتیلهٔ بآن آلوده ساخته در سوراخ پس فرستادن از تجربات شمرده اند و اگر باین تدابیر و علاجات دور نشود علاج ان قطع است و تراشیدن با آلات حدیده

مقالهٔ ۳ در بیان صورت خروج و ریشهائی که در پس میشود و سبب





در حدوث این ریشها در پس انصباب مواد است از دماغ بموضع حدوث این قروح و تحلیل رفتن لطیفه و متحجر شدن اجزاء غلیظه او و این موجب قرحه است و اگر قرحه رطبه است باین معنی که از رطوبات عفنی مثل چرک وقیح سایل است در این مقام علاج او فصد کردن از قیفال است و حجامت ساقین و اخراج خون و تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه یا مطبوخ مواکه یا نافع مرهم نافع و استعمال مرهمی که در آن سفیدهٔ قلی باشد و مرداسنگ و حبث نقره و خاکستر سرب مجموع باده مثقال روغن کنجد و سه مثقال موم اول موم را در روغن باید گداخت و نیم سرد ساخته او به مذکوره را کوفته و بیخته در این موم و روغن باید انداخت و بدستور معاون بسیار باید مالید تا نیک خلط شود و در ظرفی باید برداشت و فتیلهٔ از پنبه کهنه ساخته و از این مرهم بران فتیلهٔ مالیده در سوراخ پس باید فرستاد و هر روز دو بار و سه بار باین طریق مداومت باید کرد قرحه پس که خشک باشد و اگر قرحه حادث در پس خشک باشد هر صباح جلاب از شربت بنفشه و تربد بین صافی از هر یک ده درم با کرم مقدار مناسب آمیخته باید خوردن و غذا ماش مقشر و خود مقشر و در پس از روغن بنفشه ده مثقال و موم صافی ده مثقال و لعاب دانه بهی نیم قاشق موم روغن نافع اول موم را در روغن مذکور باید گداخت و نیک بر هم زد و فتیلهٔ بآن آلوده بر موضع مالوف باید نهاد و این موم روغنی است نافع از برای قرحه خشک که در پس حادث میشود بیان قرحه که با سور است و اگر ریش و قرحه قدیمی شده باشد و با سور انجامیده هر روز پس را بآب گرم که در سر کرم آمیخته باشند باید شست و نیک پاک کرده اند کی جرات

ابیض کوفته و پخته در پنی باید و مید یا بدل او تخم ترا تیزک یا فلفل کوفته
و پخته باید و مید **علاج ورم** در بیان رعاف که از امراض پنی است
و این مرضی است که در بعضی امراض دیگر نیز ات اگر توقف واقع شود بسیار
خوف است و مراد بر عاف مضموم الرا قین خونست از پنی یا مادر حد
ذات خود این مرض قویست اگر زود نشکین نیابد زیرا که در هر لحظه
هلاک میکند و حدوث رعاف یا بسبب بحران که طبیعت دفع دم سودی
موجب مرض میکند و علامت آن اینست که بعد از حدوث حمیات مادّه
حادث میشود که ان حمی دموی است یا صفراوی و در روز باخوری
اثر الوقوع است و چنین رعافی را قطع و تسکین او مجوز نیست مگر
آنکه ضعف غالب شود و خوف از تلف مریض باشد و یا شخص تحمل الدم
باشد آنزمان تجمیل و امساک و حبس آن باید کرد و اگر حدوث رعاف
بسبب دیگر باشد مثل مدهٔ خون دیا زیادتی مقدار باشد و طغیان او
و آنکه بسبب مدهٔ خونست علامت او آنست که رقیق است و کم کم می آید
و علاج او خوردن جلاب است و هر صباح از عناب ده عدد از سکنجبین
ساده ده درم و یا شربت سیب و کلاب و اول عناب را در قدری آب
باید جوشانید تا مهرا شود و آنگه باس گذرانیده با شربت سکنجبین خلط
کرده و سرد ساخته باید داد و اگر شربت سیب هست ده درم و کلاب
دو قاشق یا بیشتر شربت باید داد و غذا درین مقام آش ترک و خرد
مقشر یا ماش مقشر دیا آش سماق باید داد **بیان علاج رعاف و**
اگر قبض باشد از تمر هندی و آلو باید داد و حوایج آش نخود است یا ماش
یا هرد و آب سرد بر سر صاحب رعاف باید ریخت که در تسکین بسیار تمام است



در پنی صاحب این علت آب سرد و آب کشنیز تر که در برف و یخ باشد
و بسیار سرد باشد یا قدری بجا نبند و اطراف صاحب رعاف را باید بست که موجب
حدت مادّه هست بموضع الم خلاف پنی باشد در مراد باطراف دست و پای
بست و محل بستن آن بازو است از و بست و ران بست از بای و خان
باید بست که محل بستن بدر آید و حدوث حصبه نیز درین مرض بسیار
نافع و مجرب است و خانه عنکبوت با سیاهی که نوشته میشود آغشته
کردن و از غبار اسپا قدری بدو پاشیده در سوراخ پنی باید فرستاد
و خاخ کوزن را سوخته و نرم کوفته و پنبه یا لته بآن آلوده کرده در
سوراخ پنی نهند بسیار نافع است و کافور با آب کشنیز و انگبین که مرکب است
طلا کردن نیز بسیار مفید است و سرکین تازه خر را افشردن و آب
آن در پنی چکانیدن نیز بسیار مجرب است و اگر بدینها ساکن نشود
اگر جنابذ خون از سوراخ جانب راست می آید کدوی حجامت را
در جانب راست و میان بینی مایل بجانب جگر باید نهاد و جذب
کرد و اگر جنابذ از سوراخ جانب چپ می آید کدو را مایل بجانب چپ
باید نهاد و جذب کرد و اگر از هر دو سوراخ می آید کدو را بر راست
بر میان راست معده باید نهاد و جذب باید کرد و ادرین جذبها باید
برید ن زیرا که مراد ازین جذب بجانب مخالف است و بس **ادویه**
**نافعه رعاف** و از ادویه که درین علت نافع باشد مازو است
خام است زیرا که در و تلطیف بیشتر است و شب یمانی که زاک بلوط
است و آن زاکناز آبجی تاش می نامند و کلنار و نشاسته و صمغ
عربی اجزای هم برابر کوفته و بخته باید در پنی دمیدن و یا چنین

ادویه را بر فتیله که بیاهی انگشته کرده باشند بسوراخ
پستی فرو باید برد و با کاغذ سوخته و دوغ سوخته کوزا اگر ماسی نباشد
برپنبه باید نهاد و یا کندر و خون بیاوشان و عنزروت یک کوفته
و پنجه بسوراخ پستی دمید و دمیدن گلرباد بعد سوخته در پستی همین
خاصیت دارد و ترکیب دیگر گل سرخ و گلرباد و کلنار و مازو اجزا برابر
کوفته و پنجه باید دمید و خطمی در سرکه نیک برهم زدن کرلعاب دهد
و بر سر مالیدن بسیار منفعت دارد و تسکین دفتن خون میکند و
خوردن ابی که بغایت سرد باشد و در آب سرد نشستن و خوط خوردن
بسیار نافع است و دانی که سبب خفقان باشد و رعافی که
سبب آن بسیاری خون باشد درد ماغ و هذیان و علامت آن بسیاری
خون است و علاج آن فصد است از قیفال و نهادن مجمر بر کاهل پایل
بجانبی که آنجا جانب خون میرود و جذب بار مجمر می باید نهاد و جذب کرد
و لیکن خون پیرون نباید کرد و چنانکه مذکور شد که درین مقام مقصود
جذب بلا اخراج است دمی باید که جذب قوی باشد و مکرر و دوغ ترش
با آب سرد آشامیدن نیز بسیار نافع است و هر جا که رعاف باین تدبیرات
تسکین نیابد الجا سفلا خون باشد از اغذیه و اشربه دران تقصیر و اهمال
نباید کرد از اغذیه مثل آش عدس که قوابق ان از آب سماق باشد
یا نورد و جمیع چیزهائی که در وقبض و از اشربه مثل شربت انار بین
و شربت ذرک و شربت بهی با برگ و امثال این و سرکه و کل ارمنی
و آرد عدس انار کرده بر سر مالیدن نیز نافع است و پر نرم بوم بسرکه
آلوده در سوراخ پستی باید نهاد و بوئیدن افیون از محذرات نیز مسکن



ماخوردن افیون درین مقام محاطره است و اگر باین تدابیر نیز تسکین نیابد
سر صاحب رعاف را باید تراشید و دیگ سفید کداخته باید گرفت که بغلظ برابر
پشت کارد باشد و باید گذاشت تا خشک شود و اگر دیگ قدری سرکه با آب
مخلوط باشد بهتر است اما رعافی که سبب آن گرمی ماراضی یا جانوری نظر
باشد ازا علاجی نیست و خلاصی ازان مشکل است مقالیع دوم دیا

امراض سینه و ابتدا امراض زبان و رم او دست و ورم زبان یا
ماوی است و ماده خالی ازین نیست که دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا
سوداوی و اگر مادهٔ دموی است علامت آن سرخی زبان است و سوختن
آن و قلت سیلان لعاب از زبان و دهان و علاج درین مقام فصد
قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و واجب تعیین طبیعت بخته
اگر جنابجه تواند چیز را آشامیدن و اگر تواند بمطبوخ خواکه با تر تخمین و
شیر خشت و خیار شنبر تر هر کدام پنج مثقال در مطبوخ حل کرده و صافی
ساخته بر نهار بجوزد یا در آب آلوی خشک که تر کرده باشند و جلاب از غاریه

ده عدد و بنفشه دو مثقال و قند هفت مثقال اول عناب و بنفشه را
در قدری آب گرم ملایم باشد بخرشانند و پخته آورده و دیگر باس صافی ساخته
و قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا ماء الشعیر اختیار باید کرد و اگر سبب صفرا
باشد علامت آن خوشش زبان و بشره الست گرمرا دبان و میدن چیزها
بر روی زبان و بسیاری وجع دارم و سوختن و عطش و زردی رنگ زبان
و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح غرضندی ده درم و آلوی کابلی
ده عدد و عناب ده عدد مجموع را درینه با ترتیب داده و طبخ کرده بروجهی
که رسم و عادتست اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر و قوابق آب ازین

معصور باشم و با آب خیار و هندوانه بجای شربت باید داد مسهل و تلیین طبیعت باین ادویه باید کرد سنای مکی هفت درم آلو بخاری و عناب سپستان هریک ده عدد بنفشه تر یا خشک و بنفشه فوفل و تخم کاسنی از هریک سه درم و پوست هلیله زرد هفت درم و تمرهندی پانزده درم و برگ گل سرخ پنج درم و عنب الثعلب چهار درم و ترنجبین و شیرخشت از هریک پانزده درم یا از خیارشنبر بجوض شیرخشت و ترنجبین پست درم مسهل اگر علیل بر اشامیدن قادر نباشد حقنه باین ادویه باید کرد سنای مکی پنج درم بنفشه و تخم کاسنی از هریک سه درم و عناب و سپستان از هریک پست عدد و سبوس گندم و خطمی و بزرکشک کرده از هریک یک گف دست مجموع را در سه رطل آب آتش ملایم باید جوشانید تا دو رطل بماند و از گر باس باید گذرانید بعده فلوس خیارشنبر و شکر سفید از هریک پانزده درم در وی حل باید کرد و دیگر بار از پرویزان موی گذرانیده ده درم روغن گنجد و ده درم آب گاو میده و درم ترنجبین صافی و نمک طعام و بورق از هریک نیم درم بان آمیخته بدو دفعه نیم گرم بوقت تابستان صباح یا آخر روز و بوقت زمستان در نیم روز حقنه باید کردن اما پیش از حقنه شربتی یا شوربائی بعلیل باید داد و درین هر دو نوع کرفه دموی یا صفراوی بهت غرغره و مضمضه بسرکه شاه توت یا باب الابرین باید کرد و یا آب سماق یا اگر عناب پست عدد و سپستان ده درم و عنب الثعلب ده درم در قدری آب کرمناب ادویه باشد طبخ کرده و از گرباس گذرانیده و آب کشنیز تر بآن آمیخته مضمضه باید کرد و اگر سبب در زبان ماده بلغمی باشد و علامت آن بسیاری سیلان لعاب دهان بهت و سفیدی رنگ زبان و قلت عطش و قلت وجع و علاج درین مقام خوردن جلاب هست هر صباح از یخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم اول یخ سوس را در قدری آب مناسب باید جوشانید تا به نیم آید و از گرباس گذرانیده و قند مذکور را بآن آمیخته نیم گرم باید اشامید و غذا درین مقام برو زخم آب با شیرهٔ مغز بادام باید داد و تفتیه بدن اگر متمثل باشد بجب ایارج یا بحقنه جاده و مضمضه بماء العسل بمطبوخ که در و از اصول دبزور جاده باشد مثل پوست بیخ بادیان و بادیان و شبت و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و امثال اینها و یا غرغره بآبی که در و اجیر و شبت طبخ کرده باشند و لعاب تخم نه غرنیز دران باشد و مالیدن زبان بعسل و سکنجبین و فوتنج و هر چه موجب سیلان آب و لعاب از دهن شود بان مالیدن زبان نافع و درم هست و اگر سبب درم مادهٔ سوداوی باشد علامت آن قلت آب دهان هست و خشکی زبان و سواد آن و علاج درین مقام خوردن جلاب هست از یخ سوس تراشیده و نیم کوفته سه درم و لعاب تخم نه غرنیز و قند سفید ده درم اول یخ سوس را در قدری آب مناسب آتش ملایم طبخ باید کرد تا به نیم آید و صافی ساخته و قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا لخود اب هست با شیرهٔ مغز بادام و از اغذیه دلطیف که سودا نسوزاند باشد برهیز باید نمود و تلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در قارورهٔ بحب فیتمون یا مطبوخ افتیمون باید کرد و مضمضه بشیر نرا بشیر خر باید کرد و با روغن بنفشه با روغن گل و آمیخته یا آب جوشیده خیر و لعاب تخم نه غرنیز و یا لعاب حلبه و زبان را بپنبه بسته یا بپنبه مرغ خانگی

یا اندک رو غن سوسن بار و غن کنجد یا بید مالیدن و مضمضه بآب با
جوشیده و اندک فلوس خیار شنبر باید کرد و کاهی ببب در دهن زبان
خوردن ادویه سمیه است و درین صورت علاج ان علاج سم است
معالجه دهان خشک کرا ز امراض دهان است و مراد بقلاع
دمیدن دهان و زبانست و سطح آن و علامت همه زبان و سطح دهان
است با حرارت و علاج خوردن جلاب هر صباح انرا آب انار بین معصور
باشج آن مقدار سه اوقیه که قیاسا چهست و یک مثقال باشد با قند سفید
و ترخبین از هر یک ده درم آمیخته باید آشامیدن تا موجب لین طبیعت
نیز باشد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا الوی کوهی و خیارخ
بادام و اندکی قند و لمر هندی آب مغز کدو و لین طبیعت باید خواکه
و تقیع زرد الوی خشک که مراد بآن ترکرده ادست و یا بطبوخ خواکه
و اخراج خون بفصد یا حجامت باید نمود اگر متعفن در مزاج نباشد و مانعی
از سن و غیر ذلک نیز نبود و فصد وقتی کم صبی و طفل نباشد زیرا کم پیش
از بلوغ فصد مجوز نیست و هر صباح سه بار یا بیشتر دهن را بسرکه و گلاب
باید شست و قدری رو غن گل نیز درین آب باید آمیخت و از گل سرخ
و سماق و کلنار بوزن برابر نیک کوفته در دهن اندک اندک نگاه باید
داشت و قدری طباشیر در آرد عدس بوقت سوزاک باین ادویه نیز
صواب باشد ترکیب نافع و ترکیب دیگر از دزدرات نافعه مجربه
کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و فوفل و طباشیر و کلنار اجزا برابر
و اندک کافور بوقت شدة سوزاک بآن آمیخته نیک کوفته و بیخته
و در دهن پاشیده نگاه باید داشت نوعدیگر گل سرخ و سماق و کلنار

و نشاسته و تخم خرفه کاهو و صندل سفید و سرخ و طباشیر و فوفل از
هریک ده درم و کافور نیم دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بر زبان و دهان
باشد نگاه باید داشت و بعد آنان مضمضه بگلاب و سرکه دانگ رو غن باید کرد
علاج کوفتگی دهان و اگر خلاج مرکوفتگان را باشد برگ کاهو زبان موشه با رو غن بنفشه
پاشیدن کافیست و تخم خرفه باشیان امیشا بر زبان مالیدن با گلاب نافع
است درین علت و اگر سبب حدوث قلاع رطوبات بلغمی باشد علامت
آن بیاض لون زبان است و عدم عطش و قلت درد و الم و علاج درین مقام
خوردن جلاب است هر صباح از گلقند قندی ده درم و بادیان نیم کوفته
سه درم اول بادیان را در قدری آب مناسب بر وجهی که عادت باید
جوشانیده و بنیه آورده و صاف ساخته و گلقند آمیخته نیم گرم باید نشاید
و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام و تنقیهٔ دماغ بعد از ظهور نضج بسپارج
یا لحب چمر یا بطبوخ ترنجبه و غرغره کردن با همه دران عاقرقرحا و نسبت
دانخواه جوشیده باشد باید کرد و مضمضه کردن با بهائی که دران مایران
چینی و اندکی سرکه جوشیده باشد باید کرد و اگر درین آب قدر تخم ترنجبین
کوفته و عاقرقرحا نیز جوشیده باشد بهتر است یا آبی که در و دوی نیتوان
و مرزنجوش و اکلیل الملک جوشیده باشد و در لعاب تخم زغیر باشد و اگر
حدوث از مادهٔ غلیظهٔ سوداویه باشد علامت او سواد زبان است و
کزیرین بقوت و سوزش و خشکی آن و قلت آب دهن و لعاب و
علاج درین مقام تنقیهٔ دماغ است بحب افتیمون و مطبوخ آن در
زبان شیخ بط و مغز ساق کاهو رو غن بادام طلا باید کرد و در ابتدا
مضمضه بسرکه کرده و مازو جوشیده باشد یا کلنار و سماق باهم باید کرد و

آخر علت مضمضه بالی که در وا خیر خشک و شبت و اکلیل الملک و بابونه
جوشیده باشد باید کرد و اگر قروح دهان نباشد و اگر بعد از شام
رسد زاج و قلقطار که زاج سرخ شب و عفص و کلنار و گل سرخ و سماق
و شب یمانی که زاج بجوریست اجزا برابر کوفته و بیخته بر دهان و سطح
زبان باید پاشید و دهن بسرکه و گلاب باید شست و اگر اهل کرمیود
سرکه هست درین آب چو شاهیده مضمضه کند بهتر باشد علاج
درمان امراض حلق و از جمله امراض حلق سقوط لهات است و
مراد بسقوط افتادن آویزهٔ اوست که لحم زایدی است بر سر حلق
از جانب بالا و از جانب شپش دو زایدهٔ دیگر هست طحی که گرگلو زنین
می نامند و بسبب سقوط لهات و حنک که مراد بآن سقف دهان هست
انصباب خلط ماده هست درین لحم که او را لهات می نامند و علامت آن
حمرهٔ لهات هست و سوزش آن و الم شدید و عطش مفرط و علاج درین
مقام فصد و حجامت هست و اسهال طبیعت باب فواکه یا لمطبوخ
آن و مضمضه سرکه که در و برگ مورد و گل سرخ جوشیده باشد و غرغره
بگلاب و سرکه درین علت نافع هست و دمیدن کلنار و نشادر و سماق
برانبهم بسیار نافع هست و غرغره برب شاه توت نیز نافع هست و ایضا
غرغره بآب انار بیخوش همین خاصیت دارد و دارد و
که نافع هست در محل لهات باشیدن اجزا و ترکیب ان اینست سماق
و گل سرخ و گل نار و مازو و کشنیز خشک و فوفل اجزا برابر کوفته
و بیخته و گاه سبب حدوث این علت انصباب خلط غلیظ لزجیست
در حنک و لهات علامات مادهٔ بلغمی و علامت ان بیاض لون هست



وقلت وجع و سوزش و بسیاری آب دهن و حلق و سستی زبان و کرانهٔ
آن و علاج نقیض طبیعت هست بمطبوخ تربه یا جلاب با ریاج و مضمضه و غرغره
بماء قراح و آب کاسنی و ماء الرمان و شبت و ماء العسل غرغره باید کرد
یا بمطبوخ انجیر خشک معالجهٔ مرجان علت بدی که آن عبارت از زیادتی
ناخوش دهان هست و بوی آن و سبب حدوث آن گاهی حرارت معده
هست و علامتش تخفیف آن با تقدم هست بوقت خوردن غذای رغبت
و یا خوردن طعام بسیار و علاج درین مقام تسکین و تلطیف حرارت معده
هست بخوردن آب انار بن یا قند سفید و ترنجبین یا قرنفل و قند سفید
و یا خوردن آب خیار یا قند خوردن هندوانه با قند و ترنجبین و مقصود
از الحاق ترنجبین با قند مزید این در طبیعت هست و یا آب زرد الوی
خشک منقوع یا سکنجبین ساده و درم و نلقان جوسه درم با سه
قاشق آب سرد باید آشامید و غذا آشامی باید که باب انار ترش یا آب
ریواج یا آب غوره یا آب ترک پخته باشد و بران کوشت مرغ باشد
و باید که صاحب این علت که بیش حرارت معده هست مبادرت خوردن
طعام کند و معده را خالی نگذارد و مداومت بخوردن آب زرد الوی
خشک کرده کند که درین علت قوی نافع هست اما اگر معده را قوت برکار
نباشد بس توقف درین علاج از تکرار آن باید نمود زیرا که آب زرد الو
معده را از کار می برد و سست می سازد چه مضعف معده هست جوی که
بسیار دهن خوشبو کند و نگاه داشتن این اجزاء که نوشته میشود
در دهن هر شب و روز سعد و اذخر و سنبل و عود و کلنار و صندل
سفید و بوست ترنج و قاقله مجموع او و یرا کوفته و بیخته با گلاب

وقند با عسل جهها باید ساخت هریک مقدار نخودی و هر شب بوقت خواب
در دهن نگاه باید داشت سوال اطریفل سبب ابو نفض برطوبت
دهن نگاه سبب بکثرت غلبه رطوبت متعفن در دهان معده است و علامتش آنست
که بطرف دهان معده و اسفلای آن برابر دیگر است و علاج درین صورت
تنقیه معده است بین کردن آب شبت و تخم ترب و عسل و نمک و تخم
خربزه مجموع ادویه را جوشانیده با عسل باید آمیخته و او باید پی نمک خورده
قی باید کرد و در هفته یکبار یا دو بار و استعمال طبیعت بجب سرو یا بشربت
افسنتین و هر صبح جلاب از گلقند قندی ده درم و زنجبیل ده درم
در چهار ماشه آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذا ماش مقشر
خزاء مقشر با شیره منزا رام و در بعضی اوقات اطریفل صبر و زنجبیل
پرورده مناسب است و عود و کبابه نیز جاویدن درین علت نافع است
و اگر از سعد و زنجبیل و کبابه هریک یکمثقال با عسل خمیر کرده جهها سازند
و در دهن نگاه دارد و صاحب این مرض را بغایت نافع است و صاحب
این علت باید که از اغذیه و اطعمه غلیظه پرهیز کند که موجب فساد و شدت
رایحه میشود نیز اگر مولد ماده علت است مثل ماهی و گوشت بره و شیر
و جزوات اما عادت بخوردن طبیله و بلیله پرورده باید کرد که قوی نافع
است در ازاله بوی دهن عادت جاویدن کندر و مصطکی و قرنفل و قاقله
نیز مفید است و گاه سبب نخرد بدبوئی دهان فساد لثه است کرمها آن گوشت
خیلان زدن است بسبب اضطراب مواد که درین محل و یا اجتماع رطوبات فاسده
علامت آن ورم غلور است و جلب رطوبات فاسده و وجع در محل
ورم و علاج درین مقام فصد است و قباحت و خوردن جلاب از عناب

والوی

والوی بخاری هریک ده عدد و تمرهندی ده درم و غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام و یا از زرک و ترک کردن گوشت و شیر بزها و تنقیه و حقنه
و بمطبوخ طبیله یا نقیع فراگرفتن و مضمضه بسرکه که در و گلنار
و اس گرم گرم مورد است جوشیده باشد سوال که دهان خوشبو کردن
و استعمال سنونی که مطیب رایحه گریه باشد و مقوی و غذا از جمله
آن بیست قوقایا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کرنا و رامک
مصطکی و قرنفل و عود و مشک و قرنفل و طبیله زرد از هریک پنج درم مشک
و کافور هریک دو دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کرده
جهها باید ساخت بقدار نخودی و بوقت حاجت در دهن نگاه باید داشت
حب مطیب نوعدیگر حوز بویا و قرنفل و دارچینی و خولنجان و پوست
ترنج خشک کرده با بوست نارد و ورق خلال با سوئی که مراد از خراست
داشته و مصطکی از هریک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بگلاب
خمیر کرده جهها باید ساخت هریک بقدار نخودی و خشک کرده بوقت حاجت
نزد خواب کردن در دهن نگاه باید داشت علل اصلیه در بیان
علت خناق گویند از جمله امراض حادهٔ مهلکه است و در تعریف خناق
اطبا گفته اند که هو امتناع نفوذ النفس الی الریه والطّب بین خناق
آنست که نفس از دخول به شش و دل ممتنع شود و سبب این امتناع
و عسر یا ورم لوزتین است که مذکور شد و این ورم یا مادهٔ دموی است
و یا صفراوی خناق یا مادهٔ دموی و علامت دموی استلاء و پری عروق
و بدن است از حد و سرخی چشم و سوزش در حلق و هذیان شرایین متصله
حلق و بدین سبب حرارة در حلق است و دهن و دلایل دیگر از تدبیر متقدم

از اغذیه واشربه دسن وعادت وفصل وصناعت وغیر ذلک آنچه مناسب
واقع شده کرا مداوا این علت کرده وعلاج درین مقام فصد از قیفال
وحجامت ساقین باید کرد واز میان دو شانه کرفتن خون وبحجم بر
دوطرف سینه نهادن پی کرفتن خون واین تدبیر جهت بعید ماده هست
از حلق وجذب ماده فاسده برخلاف محل علت واین هر حیله که توان
باید کرد **واما دوا** ونیز عرعره برادهات ماده مرض مثل عناب
جوشیده وعدس وآب عنب الثعلب وآب کشنیز تر وربت شاه توت
ویا عرعره بابی که در دعناب و عدس وعنب الثعلب وتخم کاهو
تخم کاسنی جوشیده باشد وتلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه
واکر جاویدن وخزه بردن دوا بر علیل مشکل باشد اکتفا در اخراج
ماده بحقنه لیّنه باید کرد **حقنه لیّنه** مثل سنا ومکی وبنفشه وبنلوفر وخطمی
وکلوی بخاری وبسپاسان وتخم کاسنی وسپوس کندم وخطمی هر کدام بقدر
وفلوس خیار شنبر ودوغن کنجد وتر بخبین وآب کامه واندک نمک
طعام از هریک مقداری که صواب دید معالج باشد اختیار باید کرد در
وجهی که رسم وعادتست ترتیب داده عمل باید نمود **زهر دو قدم**
علیل را آب کرم وسپوس وبنفشه باید مالید **یا شوشه** وهر صباح از
عناب وآلوی بخاری از هریک ده عدد وتر هندی ده درم وتر بخبین
یا شیر خشت از هریک ده درم جنانچه رسم هست ترتیب داده باید نمود
وغذا ماء الشعیر باید داد وبنباید کذاشت که طبیعت بسته شود زیرا که
درین علت احتباس طبیعت نیک نیست زیرا که موجب تصاعد وتراقی
بخارات بجانب اعالی میشود وباید کرد اما اکر ماده مرض کند بجانب اسفل بهر حیله







کر جاکیر باشد واکر عرعره بآب انار معصور باشم کند در ربع ماده بسیار بفید هست
اما این تدبیر در اول باید کرد ودر انتها مناسب نیست بلکه در انتها مخل مرض
اختیار باید نمود واکر ماده مرض صفرا باشد علامت آن وجع شدید هست و
سوزش دم دادن وعطش قوی وخشکی قلمی دهن وبیخوابی واضطراب
ودرین مقام نیز علاج فصد هست وتلیین طبیعت بآب فواکه وبمطبوخ
آن وعرعره بر آب شاه توت وخربزه عناب باقدری آب وخوردن آب
انار بین باقند وتر بخبین وخوردن آب ترنج والوی تر کرده ویا عناب وقند
وآب جو شانیده واب انار بین قدری بآن آمیخته واندکی سرکه کرعرعره
باید کرد وآب کشنیز تر وربت شاه توت وآب خیار باین جمله نیز عرعره کردن
بسیار مفید هست وغذا ماء الشعیر باید داد واکر بر خوردن دوا قادر نباشد
حقنه باید کرد بآنچه مذکور شد ونباید کذاشت که علیل تکیه کند بنا بر خوف
بسته شدن نفس **بیان حبل الخناق** وحبل الخناق بالفارسیه طناب
این مرض هست ومراد بآن ریسمان هست که در کردن اضی بسته اند واطی
را آن کشته وهی باید که اثر خون اضی دران ریسمان باشد که در خاصیت
ابلغ هست وکفته اند که بستن آن ریسمان در کردن مخنوق بهتر ومخلص
دوست ازین مرض مهلک وچکانیدن خون کاسه پشت در کلوی مخنوق
کرم کرم نیز از جمله معالجات هست ونهادن خادات جاذبه باده از بیرون
کلو نیز نیکوست اکر مزاج دماغ علیل قوی باشد واکر سبب خناق باده
بلغم باشد علامت آن عدم سوزاک وعدم حرارت وقلت وهم وسفید
رنک بشره وبسیاری لعاب دهان وسده ضیق نفس وعسر فزوبران
غذا وتدبیر روی که مراد بیرون آمدن وبلغم اوست وعلاج درین

مرتبه غرغره هست برب چهار مغز و سرکه او که موضع از برای همین مرض است
باید کرد و تلیین بضیعت بحقنه و شیافات ملینه باعاده باید کرد و غرغره
بعسل و آب کامه و یا مطبوخ زیر خشک و سکنجبین باید کرد که در و تخم
قیچی که حزدل هست باشد و یا آب ترب و سریش و خرفه و عاقرقرحا باید
کرد و دوای ناضج درین ماده تخم ترب و هزار اسفند و حرمل و حلتیت
است از مجموع برابر یکدیگر کوفته و بیخته بعلق باید دمید و این تدبیر
بعد از انحطاط دردی بر بهی آوردن و درم مناسب هست و غرغره
بماء العسل و سرکین فراشک بآن آمیخته باید کرد و همچنین اگر سرگین
فراشک را نیک کوفته و با نوشادر کوفته برابر آمیخته بر حلق دمند نافع
است و هر صباح جلاب با دیان یا جانکه رسم هست باید جوشانید و مسا
ساخته و قند آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا خواب با شیر و مغز
بادام و اگر ماده مرض سودا باشد علامتش ترشی طعم دهن هست و
خشکی آن و صلابت و سختی درم و کبودی رنگ صاحب خناق
و علاج اول فصد باسلیق هست و حجامت هر دو با پدکه درین ماده اکتفا
بمجرد جذب نکند باشور و مالیدن هر دو ساق و هر دو قدم را
بسیار و از بی هم بآبی گرم و از حشایش محلله جوشیده باشد مثل
خطمی و بابونه و اکلیل الملک و استفراغ و تنقیه بدن بحقنه عادة
و اجزاء آن اینست سنای مکی پنج درم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
سه درم بابونه دو شبت از هر یکی یک کف دست و تخم حلبه شکسته ده
درم قنطوریون دقیق دو درم تربد سفید دو درم و عناب و سپستان
و خیر هر یک ده عدد و مویز دانه کشیده ده درم و اکلیل الملک و بابونه



از هر یکی یک کف دست و بادیان نیم کوفته دو درم مجموع او دیه را
در سه رطل باید جوشانید تا نیم بماند و از کرباس صاف کرده پانزده
درم فلوس خیار شنبر در و حل کرده از پرویزن موی باید گذرانید
و ده درم آب کامه و ده درم روغن گنجد و نیم درم بوره ارمنی در و
حل کرده و شحم حنظل دو دانک بآن آمیخته نیک بر هم باید زد و نیم گرم
بدو دفعه عمل باید کرد و غرغره درین ماده باید که در وشبت
و خام جوشیده باشد با نیره که در و اخیر جوشیده باشد باید کرد و
درین علت حذر باید کرد از کثرت کلام و آواز و از اصطباح
بر پشت افتادن و اما ذبحه که عبارت از ورم بر دو جانب حلقوم
است و این نیز از امراض حاده و مهلکه هست و این بدترین خناق
است و سبب او امتلای بدن هست از خون و بسیار خوردن شیر تنها
و کوشتها و شرابست و ترک استفراغ نمودن مدتها و علامت این علت
آنست که ورم بیرون حلق از کوش بکوش دیگر سرخی حمالی ظاهر میشود
و سیلان لعاب و ایمی از دهن و صاحبش قادر بر جاویدن و فرو
بردن غذا نیست و اگر فرو بردن مبالغه کند از بینی او بیرون
می آید و قادر بر تکلم نیز نیست و بحوط عین او را لازم هست که مراد بیرون
آمدن چشم راست بجانب ظاهر و علاج او ضد قیفال هست و اخراج
خون بحجم واجب و قوت و غرغره برب شاه توت و آب کشنیز تر
آب برگ عنب الثعلب و عدس مطبوخ و فلوس خیار شنبر هر روز
یکرات و مرات کشیده کرده زیاده بر پنجاه نوبت باشد و اگر خانف باشد
اعاده ضد ثانیاً و ثالثاً باید کرد که اگر تدبیر را تاثیری هست تخلیص

ازین مرض باین بایست و تلیین طبیعت بآب خواکه و بطبوخ ادویه
تنقیح او باید کرد و اگر از طبیعت چیزی فرو نتواند برد سی درخشه
باید کرد و ابتدا از لیتر باید کرد و بعد حاده چنانکه مذکور شد و اگر
کار علیل بتواتر نفس انجامد و شدة اختناق البته سعی در نهادن
خاصیت قویه از خارج حلق باید کرد و در امراین علت اهمال
نباید نمود زیرا که این بدترین خناقهاست و باید که لطخه با الشیر
غرغره کند و بآب انار ترش یا قدری سرکه نیز مفید است چنانکه
سابقا در خناق مذکور شده اگر از چهار روز گذرد امید نفی ماده
است زیرا که اکثر اورام درین مدت نضج می یابد و درین حین که گمان
نضج باشد بشل شیره و لعاب حلبه و لعاب تخم مرد و با خمیره ترش در
شیر حل کرده باید نهاد و اگر ماده منجر شد دو درم تخفیف یافت
و جاویدن و فرو بردن غذا آسان شد باید که از آب زردالوی
ترکرده پنجاه درم باده درم ترنجبین ده درم شیر خشت درد
حل کرده و صافی ساخته باید آشامید و باید که معالج درین مرض
نگذارد که طبیعت بسته شود و این در علاج اصل است و غذا
درین مقام با الشعیر پخته باید و روغن بادام و حسو دانه در دوجو
میده و شیرهٔ مغز بادام و یا روغن بادام دگاه در حواشی حلق شود
حادث میشود دگاه حدوث او بقصبهٔ شش میرساند زاده دو
یا صفراوی و علامت او حرقت و سوختن کلوست بوقت چیزی
فرو بردن خصوصا اغذیه و اشربه که در و ملوحت و حموضت
باشد یا شیرین باشد زیرا که از وصول این طعوم بمحل آفت



متاذی میشود و موجب وجع دائم قوی است و علاج درین مقام فصد
قیفال است و حزر دن جلاب هر صباح از شربت عناب یا شربت سکنجبین
ساده ده درم با سه چهار قاشق آب که سرد نباشد و غذا ماء الشعیر و روغن
بادام و لعاب اسپغول و بالعاب تخم بهی و یا انانز آرد جو نشاسته با روغن
بادام شیرین با روغن بنفشه بادام و پرهیز کردن از گوشت و هر چه
مولد مادهٔ مرض است خصوصا شراب و شربتها و ترشیها زیرا که موجب
کثافت جلد حلق و خشونت سطح دهن و صورت ضیق النفس است
و هرجا که بقرصه انجامد علاج بلوم و روغن باید کرد و هرهم ابیض
و بیان بندلدن استخوان و حاده باید و نوک سبق و ضربه
آن و علامتش آنست که از حلق و دهان آنچه بیرون می آید خون
رقیق صافی است و از دیاد کرب و غم و اندوه و کم است که متصل بقصبه
ریه شود بیان علاج و علاج درین صورت است که آنچه در حلق
مانده است اگر مدرک بحس بصر میشود آنرا بآلتی که موضوع از برای
همین معنی ساخته اند باید کشیدن و اگر مدرک بحس بصر نباشد علاج
ضربه است بر طرز کردن که مراد بآن پیوند او دست یا سر یا زانو
قضا بر مجاذات سینه و این ضربه خالی از خطر نیست زیرا که گاهی
ضرب سبب استحکام خار و استخوان میشود در محلی که محکم شده است
و از آنچه پیش داخل شده بود پیشتری در آید و دیگر بیرون آوردن
او مشکل است و این سبب هلاک است و علاج دیگر آنست که از قفا
مرالقه کردن از لاق قوی باشد باید خورد که آنچه در مانده است
از آن موضع بلغزد و بیرون آید مثل انانز آرد باقلی که در دو تخم بیضان

واشال اینها انداخته باشند و علاج دیگر آنست که لقمه کلان از گوشت
یا مغز ان که توان فرو بردن برشسته محکم استوار ساخته یکسر رشته را بدست
کسی دهد و لقمه را فرو برد و همین که لقمه از حلق بخاد نگذرد انگس رشته را بقوت
بیرون کشد که البته آن چیز که بحلق و مانده بآن لقمه متعلق شده بیرون
می آید و این از تدابیر حسنه است درین بلیه بیان امراض و علاجها
و علاج در خروج زلوک که در حلق چسپیده باشد باشامیدن و غرغره
کردن سرکه و نمک است یا غرغره بتخم خرزهره با بتخم ترا تیزک باید کرد یا بکر
دسیر کوفته را با سرکه حاضر کرده غرغره باید کرد و خوردن سیر فقط نیز سبب
خروج زلوک و موجب کشش او ست و یا در حلق بوره نوشادر و تخم
خرزهره باید مالید و نیز مالیدن زاج در حلق بیرون اورنده او ست
از تدابیر حسنه درین مقام اینست که عسل را بکرم خانه حمام باید در آورد تا
وجندان گرمش باید فرموده که نزدیک بمنش رسد پس دران صبر بقدر یا
برف یا یخ نیک سرد ساخته بر دهن عسل باید داشت که البته بیرون نگاه
و این را ارباب تجربه قدمای اطبا بکرات امتحان کرده اند و این تدبیر
پیش ایشان از مجربات شده است معالجه دیگر بیان امراض دندان
واز جمله امراض دندان درد و آلم آنست و سبب او یا سوء المزاج حار است
و علامتش ورم شدید است که موجب خلق و کرب است و سکون وجع
یا ملاقات اشیاء باردة بالفعل و بالقوه و گاهی حدوث دم در لثه
نیز که گوشت یخ دندان است می ماند و حرارت و خزبان آن و علاج درین
مقام فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و فصد رگ پیشانی و
اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله و مطبوخ خواکه و مطبوخ هلیله و نگاه داشتن سرکه



دکلاب در دهان و اگر وجع بشدت باشد قدری گافور نیز باید آمیخت و
مضمضه باید کرد و یا باب برگ کاهو و باب کشنیز تر و یا آب برگ خرفه
و اگر یفعول مضمضه باید کرد و شربت درین مقام تمرهندی ده
درم و قند سفید یازده درم و یا جلاب از عناب ده عدد و قند
سفید ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده باید اشامید و غذا
ماش مقشر با شیره مغز بادام و ماش مقشر و اگر سبب سوء المزاج
بارد بلغمی باشد علامت او سکون وجع ست حین ملاقات اشیاء حاره
بالقوة و بالفعل و عدم حمرة لثه و مغز باشد آن و ضرر بافتن از ملاقات
اشیاء باردة و طغیان وجع بعد از ملاقات و علاج درین صورت
تنقیه بدن و دماغ ست بحب ایارج یا بحب صبر یا بمطبوخ ترمد و خلاب
هر صباح از سکنجبین عسلی ده درم با سکنجبین قندی ده درم با قدری
مناسب آب نیم گرم آمیخته چنانکه رسم است اختیار باید کرد و غذا
خود مقشر با شیره مغز بادام با شیره مغز تخم معصفر و اندک
دارچینی در آش باید انداخت مضمضه و مضمضه بسرکه گرم و
فوتنج جوشیده باشد یا صعتر یا عاقرقرحا یا بیخ کبر از هر یک کرباشد
باهم اینها اگر موجود شود و نیز مالیدن ریا بیخ فیقرا در دندان
درین صورت نافع ست و مضمضه بالائلی که در روز و خاد و فوتنج
و عاقرقرحا و بوست بیخ قتاد اطمار جوشیده باشد و مراد بقتاد
تلخ کبر مرغان ست و اکثری این گیاه در سرای مزارعت می روید
و بعضی اطبا را گمان اینست که ما میثا اینست و این غلط ست
و مالیدن بیخ دندان بعاقرقرحا و بوره و زنجبیل و فلفل و

شرطرح هندی بسیار نافع اما در مسکنه وجع و مسکن وجع هست و
یا مضمضه بسرکه که در وی شحم حنظل جوشیده باشد باید کرد که بسیار
نافع و مجرب هست و یا نه بخیل که بسرکه جوشیده باشد باید در دندان
نهاد و یا از بین وارد و باید در دندان دردمند نهاد نوشادر را خرد
از هریک نیم درم و عاقرقرحا یکدرم نیک کوفته و بیخته بر دندان که
خورده شده و بسیار درد میکند باید نهاد و این دارو در تسکین
وجع نظیر ندارد اما احتیاط باید کرد که بلوزه زیرا که در افیون وشوار
هردو مخاطره هست و اگر باین تدابیر تسکین نیابد علاج جراحی اطرا جها کفر
اند و نهادن فلونیای رومی یا فارسی موجب تسکین وجع هست اما اگر
در دندان فایده نداده باشد و خورده شد بهتر آنست که باعتماد کامل
فرماید که آنرا بکند و اگر دندان را عیز از وجع سوراخی و آفتی دیگر باشد
نشده سعی در تسکین وجع باید کرد زیرا که دندان جوهری نفیس است
و محتاج الیه در وصول غذا بکام بدان و موجب زینت انسان است
و دیگر در کندن آفات عظیمه متصور هست زیرا که بسیار اتفاق شده و
موجب هلاک گشته و یکی از آفات او آنست که اگر در هوای سرد دندان
کنند و از آب و هوای سرد و از نزدی اجتناب نکنند گوش که مراد بآن
تشنج هست و از امراض مهلکه که مهلت نیدهد واقع میشود و بعد از
وقوع نه هر دو یکی خلاصی ندارد و آفت دیگر انکه بعد از کندن
دندان اگر احتیاط نکنند اصل دندان کنده جراحتی شود که صلح
تدبیر علاج نیابد و بنا صور از محالات آفات اینست که اگر
دندان پیش باشد و در جانب بالا وجع آن محکم بود بوقت کندن

چشم را

چشم را آفت عظیم هست و خوف نزول آب پس در کشیدن دندان سالم بسیار
تامل باید کردن و بهر دری دندان را نباید کشیدن
و گاهی سبب وجع دندان بشرکت معده می باشد و علامت او اشتداد و
هیجان وجع هست بعد از خوردن اغذیه غلیظه و علاج تنقیه معده هست
بچیزهای آب شبت و تخم خربزه و آب ترب و نک و ملاوست نمودن
باطریفل و گوارش مصطکی یا گوارش عود و غذا ما اللحم و اجتناب
از خوردن در شیب باید نمود و دایم سر باید خوردن و گاه سبب در دندان
کرم هست که در وحادث میشود و این اکثر در دندانهای خورده شده
می باشد و علاج او اخراج کرم هست بمجوزی که از سیر و تخم ترب و غیر
یا پیه پز کوفته بالای آتش باید نهاد و گاه سنه تنگ سوراخ کرده را سر کون
بر بالای آن نهاده دهان بر محاذات سوراخ ان کاسه باید نهاد و مرکب
که در وهن جمع میشود در کاسه آبی باید انداخت که صهای بزرگ سفید
سرسیاه ظاهر میشود و چون دندان کرمی چیند اگر بواسطه انجار معده و
اشال اینها باشد درین صورت سعی در علاج او تجفیفات و قوابض
باید کرد و بر محافظ دندان واجب هست که حلویات چیزهای مثل حلوای
مغزی خصوصا که جهار مغز باشد حذر کنند و از آب سرد بالای آتش
گرم و از عکس این نیز حذر کنند خاصه در جایی که دندان مثل
سیاه شدن یا کبود شدن او و این احوال بسبب نفوذ هوای رديا
در جوهر دندان و علاج در بن مقام تنقیه بدن و دماغ هست از اخلاط
فاسده موجب این علت و غرغره آبی که در وی پوست بیخ کبر و با یابس
جوشیده باشد باید کرد و در دندان از ادویه مجلیه که اخلاط

کبر سن هست او و اعلاجی نیست و معده
امراض دندان اگر بسبب رطوبت باشد
بابو اسطه ۳

سفید سازه باید طلا کرد مثل شاخ گوزن سوخته و پوست تخم مرغ
سوخته و زار و جوز بوا الجر و شیخ و سرطان سوخته از هر کدام سه درم
صاج هندی نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و بر انگشت کرباس تر
بپیچید و بر زبان دارد و گلوره کرده بر دندان باید مالید و این دارو
در گاز جلا و تقویت دندان است و عدس مقشر و جو مقشر و خطمی
در قدری سرکه جوشانیده مضمضه باید کرد و آب عنب الثعلب با سرکه
مضمضه کردن همین خاصیت دارد و گاهی دندان را خفره حادث
میشود مراد بخفره چیزی است سفید مثل پ که بریخ دندان منجر
میشود و این بسبب تصاعد بخارات است از معده و علاج تنقیه
معده است بق و حبوب مسهله و آشامیدن آب زرد الوی تکرده
و آب فواکه و مداومت مسواک و استعمال منونات مجلیه که مذکور
شد که مراد از منون ادویه مستعمله در علاج دندان است و حافظ
دندان را واجب حذر کردن از اغذیه غلیظه مجره است جانچه در علاج
درد دندان مذکور شد و گاهی دندان را حکه عارض میشود که هیزار نامیدنا
و دندان بهم سا میدن ندارد و سبب حدوث او اطعمه غلیظه است خصوصا
که تیز باشد و خوردن آبهای غلیظه در خوردن این اغذیه و این آبها اغذیه
غلیظه منقله میشود و در بخار دندانها می ریزد و علامت این علت آنست
که در لثه که گوشت بیخ دندان است حکه شدیده است و علاج درین مقام
خوردن حلاست هر صباح بچاه درم آب برگ خرفه باده درم سکنجبین
ساده یا شیره تخم خرفه باده درم و یا آب هندوانه قیاسا پست مثقال
و قند ده درم باید آشامید و یا از عناب و آلوی بخاری هر یک ده عدد



و قند سفید ده درم و غذایش مقشر و کدوی تر یا گوشت بزغاله یا بره جوجه
و تنقیه بدن و فراغ بعد از ظهور نضج در بول بطبوخ فواکه یا مطبوخ خیلیه و تمضمض
بیخ خاص که در سرکه جوشیده باشد و مراد مخاص درین مقام خوست دیا مضمضه
بسرکه گلاب باید کرد و گاهی تشنج دندان بر هم سا دیدن مشایخ و نسوان و
صبیان را عارض میشود و اکثر این را بسبب آنست که ضعف در عضلات هر دو فک
ایشان غالب شده و بواسطه ضعف بدن ایشان قابل انصباب مواد کثیره میشوند
سبب مواد از دماغ به بیخ دندانها میریزد و مثل تشنج عارض میشود و چون انصباب
درین محل بیشتر است و شعور بفقود تا مؤثر را حفظ کند این فعل صادر میشود و علاج
او کرچنانچه عارض مرصبان و شده تحریک ماده می باید کرد و بیشانرا بحال خود گذاشت
گذاشت که این علت از ایشان بر سیدن بهبوط نزایل میشود اما پیران و شیوخ
را تدبیر تنقیه بدن و فراغ است بحب ایارج یا حب صبر یا حب قوقایا و چرب کردن
بادران خانه مثل روغن سوسن و زنبق و هر صباح آشامیدن جلاب انه
بادرنجبویه و بادیان نیم کوفته هر یک دو درم و کلقند ده درم اول او ویه را در
قدری آب مناسب دو ساعت نقع کرده به نیم بادیان آورد و صاف کرده کلقند را در حل
باید کرد و نیم گرم باید آشامید و غذا خود آب با شیره تخم مصطفر و گاهی کندی
و غذا از عایش میشود و اطبا ازین تقصیر ان میکنند که آب دندان زایل شده است
و اکثر حدوث او پیران را بست و کم یکه ترشی بسیار بخورند و صاحب این علت
نیز از چیزهای حکم و خشن یا جاویدن و کاه چنان میشود که چیزهای نرم مثل ماش
نیز نمی توانند جاویدن مثل نان و پیران را بسبب برودت دماغ این عارض میشود
و علاج ازبادیان رومی و بادیان شهری از هر یک دو درم و کلقند عسلی دو درم
و غذا خود آب با شیره تخم مصطفر و تنقیه و فراغ بحب ایارج یا ایارج جالینوس نیز

بکاهو آب مغز خار مغز بریان کرده و با برزه‌ی تخم مرغ بریان کرده کرم باید نهاد
و با سیاز غسل باید کرد با بنفشه و خدا نوا بجوشانده و شست و زراوند مدحرج باید
مالید و اگر حدوث این علت سوء المزاج حاره باشد مضمضه بشیره خرفه باید
کرد و روغن گل بر دندان باید مالیدن اما حدوث او در حاره در ریشه کرکوشت
بیخ دندان هست علامت آن سرخی رنگ محل و درم هست و سوختن او و وجع د
خربان و بیرون آمدن خون بانگ سبب از و علاج او فصد از قیفال هست
و حجامت میان دو شانه و خون جلاب بر صباح از عناب و الوی بخارا هر یک
ده عدد و قند سفید ده درم چنانکه رسم هست ترتیب داده باید آشامید ده
یا از آب انار بن معصور با شحم آن سه دقیه که قیاسا پست و دو نیم مثقال
میشود و یا ده درم قند سفید و ده درم تر بخبین صافی آمیخته باید خورد و ش
غذا آش الوی کوچی و قرهندین و با لبو یا ماریخ با شیر و عنبا دام و اندک خشخاش
و تلبینی و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله قصد باریک و فصد کردن
از بازیک که مراد ورک از داخل لب بالا هست و ورک از داخل لب زیر
و زنو اطباسم او چهار رک هست که در این علت نافع هست و مضمضه بسرکه گلاب
باید کرد و یا با آب سماق و سرکه هر دو باید کرد و باشنیدن و این دو اگه او شته
میشود در زالزالو و نظیر نه ار و کلنار و مازو و سماق و اقاقیا انار ترش
که بر درخت نرسیده هست و طباشیر و گل سرخ و طراثیث و فوفل و سماق
اجزا برابر کوفته و بیخته و بیخ دندان باید پاشید و مضمضه با سرکه و آب
برگ عنب الثعلب متعاقب بیخ میرساند و صاحب این مرض را بر هیز از خوردنی
شراب و گوشت و شیر بنها باید کرد و گیدن انار نیم ترش که اهل خراسان
میخوش می‌آمند و خوردن امرود و زالزالو و شفتالو و سیب ترش در این مرض

قوی



قوی نافع هست و گاه در ریشه و غور دندان قروح حادث میشود و منی نافع
غور سابقا مذکور شد بیان قروح بیخ دندان و علاج او آنست که اگر بنها نچه
گوشت بیخ دندان و غور فاسد شده و قابل اصلاح نبود آنها را باید
برید و دور کرد و از ادویه قابضه مجففه بران باید پاشید و تنقیه بدن و
دفع از اخلاط فاسده بحسب و بایجات و شبیارات باید کرد و ادویه که در
فساد هست بر نشانیده باشید مثل فلفیون و اما حتیاط باید کرد که فلفیون زود در
فلفیون مرکب از احتراق و زنجبیل هست و بر دو تنم اندیس و در اشتمال بن
ادویه بحسب صلاح و فساد و بر طبیب تنبیه لازم هست تا معالج متهم نخطا نشود
و بعد از استعمال ادویه مضمضه بسرکه کرده و کلنار جوشیده باشد و یا مازو و یا
سماق و یا هر سه با جوشیده باشد بقدر فساد و عدم آن باید کرد بیان سیلان خون از دهان و سیلان خون از دهن اگر بسبب قروح
حادثه هست در دهن علاج او علاج قروحیست که مذکور شد و اگر سبب
امراض ریشه هست نیز مذکور شد و اگر سبب جریان خون متشقق و ترکیدن
دهن هست علاج او خوردن جلاب هست هر صباح از بنفشه دو مثقال
و عناب دو عدد بجوش او دنیه با در قدری آب که مناسب باشد طبخ کرده
بنا نچه عادتست و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد
و غذا ماش مقشر و شیر و مزاباد ام باید ساخت و عناب و انار بهی و عناب
بسفرجل با قدری روغن بادام شیرین یا روغن خشخاش بادام خلاکرده بر سیلخ
نشقق باید مالید ترکیدن زبان حلق و اگر بسبب واقع باشد بهست رقیق
چنانکه مرغ پاپوست رقیق کرا زدرون پی پیرون می آید باید چسپانید و
طباشیر و کباب و نشاسته و کشنیز خشک و ماش مقشر و تخم ترنج و گل سرخ و اجزا

هم بیار بر کوفته و بجنته باشیدن نافع است و اگر سوزاک باشد کافور و صندل
و عناب بنفشه و سماق مجموع او دیه را کوفته و بجنته بر عضو ماوف باید مالید یا
و بایدین شیم بذوحر خاکی بر دبان و دهان ترکیده بسیار نافع است و اگر
سبب آن بلغم بود و اما سبب آب ارض و سیلان آن حرارت و رطوبت
دست و علامت آن از دیابست و حبس کرسنگی و همین تقلیل غذا
و علاج آن اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد است از باسلیق و
اخراج خون بقدر قوت و مصلحت و خوردن جلاب هر صباح از ربه
بهی ده درم و یا شربت سیب ترش ده درم و یا رب دیواج و یا شربت
انار ده درم با گلاب و مضضه با آب برگ سیب معصور و یا با آب برگ
بهی معصور و با گاسنی کرده و انشسته باشند با نمک خوردن و اما اگر سبب بلغم
باشد در سیلان علامت او علامت غلبه بلغم است و علاج درین مقام
خوردن جلاب است هر صباح از کلقند قندی ده درم و غذا خود آب
با شیره تخم معصفر و کوشت مرغ و تنقیه معده بعی بماء العسل و قی ترب
و شبت و بیخ سوسن و نمک دانسال این آنچه مبنی بلغم باشد و هر صباح
استعمال اطریفل صغیر باید داکر این هم فایده تمام ندهد اطریفل کبیر باید
اختیار کرده و خوردن کوارش عود نیز درین مرض بسیار نافع است و کوارش
مصطکی نیز همین حکم دارد و از هر کدام که باشد مقدار خوردن آن یکمثقال
و خوردن نان خشک با عسل نیز نافع است و جاویدان دارچینی و مصطکی
و قاقله و کندر نیز بسیار نافع است و خروس که تخم نیچی باشد یکمثقال مخ تر
تیزک دو مثقال با مذک عسل آمیخته با یخوردن و استعمال این چیزها وقتی
باید کرد مزاج جبلی جار باشد و دلالت و حدت این اشیا مزاج زود از استه ال



بیرون می آید و صاحب این علت می باید که از فواکه بسیار اجتناب کند
و از بقول باید مجتنب باشد مثل خیار و بادرنگ و در سیلان لعاب از دهن
کودکان مجرد مالیدن با قیقاقانی هست و درایشان تدبیرات قوی باید کرد
**قلاع و دردهان سعال** کرم اوبان سرخ است و چون مجرای تخم
باید دفع السعال حلق و دهان است بس درین امراض معده و دشد و تقویت
سعال چنین کرده اند کر السعال حرکة جانبة من الریة ترفع شیئ موذی
فیه و ازین جهت معلوم است که معده و از امراض ریه هست و کاهیدن او
در سیان امراض حلق و جهی ندارد مکرر ملا حظه مذکور و سبب او خشونتی
حادث در قصبه ریه است و این خشونت بسبب وصول دخان یا بخار
بقصبه ریه و علامت او وجود سبب و تقدم او دست و علاج درین صورت
ملاکر دانیدن قصبه ریه هست با شیاء لعابی مثل جلاب از بنفشه و یا شربت
خشخاش از هر یک ده درم در قدری آب کرم که مناسب باشد و غذا ماش
مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و یا نانه از ارد با فلی با شیره مغز بادام
و یا با روغن بادام و قند سفید و یا نانه از نشاسته و روغن بادام
شیرین و اندکی قند و این نوع سرفه سهل هست و مسخر بمرض دیگر نمیشود
مثل سل و ذات الجنب و ذات الریه و اما انکه سبب او ورم لوش باشد
و یا ورم جگر باشد معالجه هریک در محلش مذکور خواهد شد و گاه حدوث سعال
در عقب زکام می باشد و سبب این نزول غلظ غلیظ لزج هست بریه و
علاج او هر صباح اشامیدن جلاب است از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
سه درم قند سفید ده عدد و پیر سیاوشان و زوفای خشک از هر یک سه
درم قند سفید ده درم اول او و یه را در حقه اری آب کرم مناسب باشد

بنفشه و یا ترنجبین

سعال ناشی از ریاح

باقش نرم بیخ باید کرد تا به نیمه باز آید و صاف ساخته و قند مذکور بآن
آمیخته نیم کرم باید اشامید و غذایش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اندکی خودنیز
و اگر بجای از دماغ فرومی اید رقیق باشد و سبب در سردماغ بخیین غلظ بود
علامت او آنست که در خواب پیش میشود و علاج او خوردن جلاب است
هر صباح از نشربت خشخاش ده درم در قدری آب گرم **صعب السهال**
و غذایش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ و در وقت خفتن نگاه داشتن
این حب السهال که مذکور میگردد نشاسته و کشنیز و مغز بادام مقشر
و خزدانه بهی و مغز دانهٔ خاص که مراد بآن تخم قوست و رب سوس
اجزاء هم برابر مجموع را کوفته و بخته بلعاب دانه بهی یا بلعاب اسپغول
خمیر کرده جهها باید ساخت هر یک بمقدار نخودی و هر شب چهار عدد در
زیر زبان نگاه باید داشتن و این حب موجب قلیظ ماده است و او
دماغ است از ریختن و سیلان بواسطهٔ قوت **سیلان الخلط الی الحلق**
رطوبت باشد و گاهی صدوث سرفه بواسطهٔ کثرت رطوبت ریه است
و علامت خرخر سینه است و میرسد دماغ که درین مقام ساقته کند و گویند
که لاشک که این علامت دلیل بر رطوبت نفس ریه نمیشود چه میتواند بود
که از دماغ بلغم کثیره براه قصبهٔ شش نازل شده باشد و بواسطهٔ دخول
و خروج نفس که تحریک او میکند صورت خرخر محسوس میشود پس
این دلیل در اثبات مدعا تمام نیست و این قسم بیشتر بسراغ اطفال
میشود و اشخاصی را که مرطوبی باشد و علاج درین مقام خوردن جلاب
است هر صباح از بیخ سوس سه درم و دارچینی خشک ده عدد و مویزهای
ده درم بروجهی که رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن و



غذا نخود آب و شیرهٔ مغز بادام و تفتیه بدن و دماغ از فضول غلیظه باین
مطبوخ باید کرد سنا مکی بیخ درم بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم دارچینی
خشک ده عدد و مویز طایفی پانزده درم دبادیان نیم کوفته و تخم خیارزک
که مراد بآن تخم مغزه و خربزگان است و تخم کاسنی نیم کوفته
و بنفشه خشک و نیلوفر از هریک سه درم و عناب و پستان از هریک
ده عدد مجموع او دیه را در سه رطل آب با تش ملایم بلیخ باید کرد تا یک
رطل بماند و بکرباس صاف کرده بعد ازان از فلوس خیارشنبر و
تربخبین و باشگر سفید صافی از هریک درو مالیده و دیگر بار صاف
ساخته اختیار باید کرد **صعب السهال** و در شب زبان این حب
که مذکور میشود نگاه می باید داشت رب سوس بیخ درم بادیان و فلفل
و قرفه مانا و مغز بادام تلخ مقشر از هریک ده درم حلیلج یکدرم مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بعسل خمیر کرده جهها باید ساخت هر یکی بمقدار
نخودی و هر شب چهار عدد را در زیر زبان نگاه می باید داشت و آب
آنرا ذوق می باید برد و با هر صباح جلاب از شربت رند فاده درم و
قدری آب گرم حل کرده استعمال باید نمود و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز
بادام باید داد و گاه حدوث سرفه بواسطهٔ شدت حرارت مزاج
ریه است و علامت آن سرعت نبض است و عطش و سرخی رو
و عدم نفث و خشکی الجمله احیانا بیرون می آید و علاج آن خوردن
جلاب است از قند و لعاب اسپغول بالعاب تخم بهی و مقدار قند ده درم
است و لعاب بهی نیم قاشق و آب نیم گرم سه قاشق و غذا ماش مقشر
و کدوی تره و روغن بنفشه و یا خوردن شیرخرفه سرد قیه که پیش ازو

نیم مثقال باشد بادرم قند سفید و مالیدن سینه بروغن که از جوهر مفرح
در روغن بنفشه بادام حل کرده یا روغن نیلوفر ساخته باشند
و آب کشمیر تر نیز دران باشد و یا آب برگ کاهو و غذا ماش مقشر و کدوی تر
و نگاه در شش سپستان و زیر زبان و بادانه بهی بسیار نافع است و قی
واقع حاصل و لعوق که درین مقام منفعت بلیغ دارد لعاب اسپغول
و لعاب دانه بهی و لعاب تخم مرو مجموع برابر با روغن بادام حل کرده
و اندکی نبات بآن آمیخته لطفه ملطفه باید لیسیدن بیان الخ نسبت
براوة باشد و گاه سبب سوء المزاج بارد است که شش را عارض
شده است و علامت او قلت عطش است و استراحت یافتن بهوا
گرم و حمام و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت
زوفا ده درم در سه قاشق آب گرم و یا از گلقند عسلی ده درم و از
پرسیاوشان سه درم و از بزر خشک و مویز شیرین از هریک ده عدد
و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم جانجر رسم است ترتیب نوع
باید آشامیده و غذا لخود آب با شیره مفرح معصفر و یا از سجوں قی نوع دو
مثقال و مالیدن سینه بروغن سوسن و نسرین و یا روغن بابونه
و گاه حدوث سوء المزاج بابس است و علامت او سرعت نبض
و صلابت آنست و زیاده شدن آن بوقت مشی و حرکت و حدوث
عطش و سکون آن بوقت دخول حمام و علاج او هر صباح خوردن
لعاب تخم اسپغول است و یا شیره خرفه ده درم و یا از شیره تخم خیار تا
سه وقیه با قند ده درم و اگر با سرفه تب نباشد غذا باید جوجه بریان
مهرا در ماء الشعیر باید داد سوء المزاج حار و بیان علاج و تغییر صورت





و مراد بحره و تغیر صورت کرفتکی آوازه است و سبب این علت افراط مزاج
بدن و قصبه ریه است از خون الدم الخ علامت
آن سرخی بشره است و غلظ و سرخی بول و عطش عظیم نبض و نفس
دهن و علاج درین مقام فصد است از قیفال حجامت زنبیان و قطع
و اخراج خون بقدر قوت و خوردن جلاب هر صباح بدین نوع عناب
و سپستان از هریک ده عدد بنفشه سه درم و قند ده درم مجموع را کوفته
بکر بشد ترتیب داده دو نیم کرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و کدوی
تر و یا سبب این علت امتلا قصبه شش است از الخ زاغ میریزد و
علاج درین صورت خوردن شربت خشخاش است یا شربت عناب
هر کدام حاضر باشد ده درم و اگر سبب سوء المزاج حار باشد که در بعضی
شده است علامتش آنست که اکثر بعد از پختهای صفراوی می باشد و
علاج او خوردن شیر خر با شیر است و خوردن ماء الشعیر رقیق و با
آب خیارین یا آب صندل و امثال هر کدام که باشد سه وقیه با قند سفید
و تر بخسبین از هریک ده درم و غذا ماش مقشر با شیره خرفه یا دام
و اسفاناخ و یا دق خبازی که مراد بآن برگ سجر و خرفان است
و اوقیم مقام اسفاناخ است و امثال این مواقع و معالجات جنین
امراض و با جلیب کندم کشک کرده یا با پخته مهرا سوء المزاج بارد
و اگر سبب علت سوداء المزاج بارد باشد علامت حدوث این علت
بلاقات هوای بارد است و علاج او خوردن جلاب است هر صباح
زنبر سیاوشان و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم و
گلقند عسلی ده درم و غذا لخود آب با شیره خرفه معصفر و نگاه داشتن

مذکور م

سوء المزاج حار
سوداوی

این سبب کرمذکور میشود و در زیر زبان تخم قیچی بریان کرده و مغز بادام
تلخ و فلفل و تخم بادیان از هر یک سه درم و زعفران نیم درم مجموع را دو
را کوفته و بیخته و بعسل خمیر کرده چنان باید ساخت هر یک بمقداری بخوری
و خشک کرده هر شب چهار عدد در شیب زبان نگاه باید داشت و آب آنرا
خرد باید نوشانید اگر حدوث این علت بسبب سوء المزاج رطب باشد کم بیشتر
ترطیب میکرده باشد علاج او خوردن جلاب است هر صباح از کلقند
عسلی ده درم و بادیان شهری و بادیان رومی از هر یک سه درم بروجهی
که رسم بهست ترتیب داده اختیار باید نمود و غذا خود آب و مرغزه بار
و بعسل کرده و بیخ بادیان و بیخ سوسن طبخ کرده باشد باید کرد و یا سیاه
دانه سه درم بماء العسل طبخ کرده مرغزه باید کرد و خوردن زنجبیل
پرورده درین مقام هر روز سه درم نافع است و گاه سبب حدوث بحه
صوت سوء المزاج یابس است و علامتش آنست که بانگ خنکی آواز علامت
نبض هست و صفای بول و علاج درین مقام خوردن شربت بنفشه
و یا شربت نیلوفر است و یا لعاب اسپغول با قند ده درم بمقداری
آب که مناسب باشد و غذای شوربای مرغ و یا اشکنه نان میده در شیر
و قدری قند و مالیدن سینه بموم رو و غنی کرا زرو غن بنفشه بادام
یا رو غن نیلوفر ساخته باشند و باجمله در علاج این علت بحرزمان
تعالی پیشتر سبیل باید کردن اگر حنا بحه در معده ضعیف بنا شد زیرا که
اکثر سعابات مضعف معده است و گاه سبب در حدوث بحه صوت
اخراج جامه بهست بسرعت بعد از حرکت و عرق کردن و یا خفتن سرد
بدن را و علاج درین مقام فصد است اگر حنا بحه کرخنکی آواز نباشد

بلند

باشد و اگر شدت نباشد بجوزدن جلاب از عناب ده عدد و بنفشه بیخ
درم و قند دو درم حنا بحه بر سم بهست طبخ کرده نیم گرم باید نوشانید و غذا
ماش مقشر با شیره منزه بادام و علامت تمام و گاهی حدوث بحه بسبب
صیاح شدیده کثیره بهست که موجب خشونت و ورم حنجره و قصبه
میشود و علاج درین مقام خوردن جلابست از شربت بنفشه ده درم
و سپستان و تخم خبازی از هر یک سه درم و قند سفید ده درم حنا بحه
عارت در رسم بهست ترتیب داده باید نوشانیدن و غذا از ثالوث رقیق
آنرا دهید اگر دم یا آرد باقلی با رو غن بادام شیرین و شیرا بادام
واندک قند سفید و مالیدن رو غن بنفشه بادام بر سینه و بایوم
رو غن از موم صافی و رو غن بادام شیرین و اندک کشنیز او نشاسته
و لعاب حلبی و یا غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت و گاهی حدوث بحه
بسبب خوردن آب سرد و یخ و برف می باشد و علامت او آنست
که دفعة حادث میشود و علاج درین مقام خوردن جلابست از
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قدری آب طبخ کرده تا نیم
ماند و قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا شوربای کوشت
یا زرده تخم مرغ نیم برشت و با اغذا از نشاسته و شیر و مغز بادام و اندک
قند با رو غن بادام شیرین و گاه حدوث بحه صوت بسبب خوردن اشیاء
حریفه بهست مثل میر و بیاز و قیچی و امثال اینها و علاج این قسم شیرا
خرگوش بهست که از سه درم تخم آن کشیده باشند در چهار قاشق آب و ده
درم قند و یا آب آنار ترین و ده درم تر بجبین صافی و غذا آش اسفاناج
و کدوی تر و ماش مقشر و ورق خبازی و یا دوغ با و یا با جو برغاله مهزا

مقالهٔ دوم در بیان امراض قلب

مراد بقلب دل است و بیاید دانست
که دل رئیس ترین و شریفترین سایر اعضاء رئیسه است که در بدن انسان
است زیرا که منبع و تولد روح حیوانی که مبداء و موقوف علیه حیاة
است در اوست و دیگر نفس ناطقه که مدبر و متصرف است در بدن
اول متعلق میشود بروح حیوانی و آخر منفصل میشود از روح حیوانی
زمان انقطاع حیات پس او مطیهٔ نفس ناطقه است در مدت حیات
که او اشرف موجودات است در بدن انسان و متصف بصفات
کمال حقیقتا اوست و نیل درجات انسان بسبب اوست بین جهت
دل محل تکون روح باشد شریفتر و رئیستر باشد از اعضاء دیگر و در سر
که از اکابر حکماست در شأن او گفته است که هوا اول عضو یتحرک من الحیوان
و آخر عضو یسکن معه وقت الهلاک و بر خبیر از صناعت طبابت
مخفی نماند که نفس انسانی را قوت فاعله است که فعل او بسط و انقباض
بود و قوت منفعله است که فزع و غضب و غم و خوف و جهالت
باین قوت منفعله است و این همه انفعالات در قلب است و قلب را
تحمل آفت و جراحت نیست و اگر واقع شود سریع هلاک است و فتحه
بخلاف سایر اعضا تا آنکه گفته اند که اگر دمی در او واقع شود بضیع
بذر نیست و جمیع این احوال او را بواسطهٔ شرافت ریاست است
و انکه گفته اند که معدن حرارت عزیزی دل است دلیل بدان
است که بعضی از حکما گفته اند که اگر دل حیوانی را در حین حیات
بشکافند و انگشت در خلانند دست را از گرمی او طاقت و صبر
نیست پس تمام عنایت طبیب می باید که مصروف بنگاهداشت مزاج



اوا از آفات باشد و صیانت از آلام و امراض او و نیز باید دانست
که فرح مقوی قلب است زیرا که او را دو چیز لازم است یکی تقویت
قوت طبیعت و ثانی تحلل روح و حیوانی زیرا که روح حیوانی در
حال فرح منبسط میشود در بدن و متوجه بجانب خارج و تحریک نفس
میکند و تابع است مر تقویت قوت طبیعت را سه چیز از اسباب فرح
یکی اعتدال مزاج روح دوم بسیاری تولید آنچه بدل ما یتحلل روح را و
نیز تابع است یکی استعداد حرکت و انبساط لطافت مرقوام روح را
و ثانی انجذاب ماده روح است باطبیعة و غم مضعف دل است و
او را دو چیز تابع است یکی ضعف قوت طبیعت بسبب کثرت تحلل و
استیلای حرارت غریبه بسبب اضطراب نفس از اسباب عامه و دوم
تکاثف روح بسبب برودت حادث از انتفاء حرارت غریزه و تشنج
او بواسطهٔ شدت انقباض و احتقان روح پس تواتر فرح آماده میسازد
روح را از برای غم و خوف و الم و مجال و اشال اینها از ازالهٔ قوان
روح حیوانی است با فراد و آنچه مضعف دل است و سبب سوء المزاج
در قلب مختلف می باشد و سوء مزاج دل اگر حار است علامت او شدت
عطش و طلب آبست و عظم نبض و سرخی قارورده و غلظت آن و بسیاری
حرارت بسیر و قلق و هول و اضطراب و سوزاک اندرون و سکون
و تمذر یافتن بهوای سرد و سرعت غضب با بذک بسیج و سخونت یافتن
سخونت و گرمی در مزاج خود و علاج او خوردن جلابست هر صباح
از نیلوفر سه درم و قند ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده باید
باید کرد و یا از شربت سیب و گلاب ده درم و عرق گاوزبان ده درم

ویا از شربت نارنج یا شربت حماض هر کدام که موجود باشد ده درم با عرق
گاوزبان و کلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم آمیخته باید اشامید
و غذا آش زرک با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ جوان و یا آش آب نارنج
یا آب لیمون با شیرهٔ مغز بادام باید داد شربت تفریح قلب و شربتی
دیگر که در ضعف دل مفید است شربت سیب ده درم و کشنیز خشک
یکدرم و گل سرخ نیم درم و طباشیر ربع درم کوفته و بیخته و با شربت
سیب مذکور باید لیسیدن و اگر حرارت و عطش مستولی باشد آبی که
بر روی جزرات می آید که مراد بآن زرداب جزرات است نیم رطل
باید گرفت و از کعک که مراد بآن نان ده آنشته است واین را پیشتر
در یکسات اطلاق میکنند ده درم درین آب جزرات باید گذاشت
گرم شود و باید خوردن و درین تدبیر معده تقویت میابد و خفقان
حار از صندل سفید و گلاب باید کرد و پیراهن کتان در گلاب و صندل
آغشته کرده باید پوشید و ماوای در مکان باید کرد که مهب شمال باشد
واین تدبیر دوانیز بنهایت نافع است طباشیر ده درم و گل سرخ
پنج درم و کبابه چینی سه درم بکوبد و داده را در سر رطل دوغ ترش
گاوی یکشب باید خزانید و بوقت حاجت و عطش یک رطل ازان
باختیار باید کرد مفرح عنبری و این مفرح نیز نفس را بیغ دارد در تقویت
دل تخم کاهو و مغز تخم خربزه و مغز تخم [illegible] از هر یکی پنج درم تخم
خرفه سه درم مروارید ناسفته و مرجان سفید و کهربا از هر یک یک مثقال
صندل سفید دو مثقال عود هندی و ورق نقره سفید از هر یک دو درم سرطان دریائی سوخته و ابریشم مقراض کرده یا سوخته از

هر یک یکمثقال

هر یک یکمثقال و قاقله صغار و طباشیر از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار درم
زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر از هر یک دانگی گاوزبان کهربا
گل سرخ درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته دیگر بار صلایه کرده با شربت
بهی یا با شربت سیب دو وزن ادویه نیک خلط کرده نگاه باید داشت
در ظرف چینی ناشسته و مقدار خوردن ازین معجون یکمثقال است بهانشا
و مفرحی دیگر که معتدل است و اصحاب ضعف دل را بسیار موافق
و ملایم است مروارید ناسفته و مرجان سفید از هر یک ده درم کهربا
پنج درم صندل سفید و سرخ از هر یک هشت درم گاوزبان ده درم تخم خشک
خشت درم تخم کاسنی پنج درم درونج عنقریل سه درم ساذج هندی چهار
درم گل سرخ شش درم زرنباد چهار درم طباشیر هشت درم سنای مکی شش
درم تخم فرنجمشک و تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم زعفران ده درم
کافور جاوه یکدرم عنبر اشهب یکدرم و نیم مشک خالص و دانگ عود ده
مثقال کشنیز خشک پنج درم تخم خشخاش سفید چهار درم هفتبرگ خشک و گل
بنفشه از هر یک چهار درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و نیک صلایه کرده
و با شربت سیب آمیخته و نیک خلط کرده در ظرف چینی باید برداشت و مقدار
خوردن ازین مفرح بوقت حاجت برخمار یکمثقال است واما اگر سوء مزاج
دل بارد باشد علامت او بیاض بول است و سفیدی رنگ بس افکنده
و بطوء حرکت نبض و صفرآن و قفادت و ضعف نفس و تحلیل رفتن قوت
و کسل و خواب بسیار کردن و رفتن طراوت از بشره و پیدائی
فرج خودن و استراحت یافتن بوصول هوای حار و بقرب آتش
نشستن و علاج درین صورت خوردن جلابست از باد رنجبویه و کاه

زبان از هریک سه درم واز کلقند قندی ده درم اول کاو زبان
وبادرنجبویه را وقدری آب مناسب باید جوشانید تا نیمه بماند
وصاف کرده وکلقند مذکور را بآن آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و
غذا تخم آب باشیره مغز تخم معصفر وانار کی وارچینی وگوشت مرغ
خانگی یا دراج یا تیهو یا کبک مسهل الخلط سودا ودرین صورت
تنقیه بدن از بلغم و سودا باید کرد چونکه سوداوی المزاج دل بلغمی المزاج
باشد مثل مبطوخ افتیمون در بلغم وبجون بخاج در سودا باین طریق
وترتیب سنای مکی هفت درم یا پنج درم بادرنجبویه سه درم مجموع را
درد و بیاله آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه کمتر بماند وصاف
ساخته ده درم قند بآن آمیخته وهفت درم سنجون بخاج دران حل کرده
بوقت صبح برناشتا باید آشامید وتا نیم روز هیچ کردن تاءخیر دارد آخر
شود وبعد ازان ده درم قند ویکمثقال تخم ریحان شسته در دو
قاشق گلاب ودو قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن واستعمال
معجنات ومعاجین صفرا بعد از تنقیه اولی هست ومجون مغزی که
بلغمی مزاج سوداوی مزاج را نافع باشد اینست مصطکی وعود وزراوند
وقرنفل وسک وسنبل وجوز بویا وپوست ترنج از هریکی یکمثقال
ومشک یکدانگ مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبرب بهی یا برب
سیب دو وزن تمام ادویه نیک خلط کرده ودر ظرفی پاک باید برداشت
در سینه خمار از ادویه مذکوره عطره باید کرد ودر وغنها که دران ازاده
عاره خلط کرده باشند ودر وغنش روغن بنفشه یا روغن یاسمین یا روغن
زنبق بوده باشد نیم گرم باید مالیدن ودر وادلنگ عاره درین باب





نافع هست واجزاء او ازین ادویه باید کرد مصطکی وسنبل وداچینی
وقرنفل وجوز بویا وکبابه وقاقله وسعد وسنبل بویا وانیسون وپوست
ترنج وعود وتخم بادرنجبویه وتخم بادروج وتخم فرنجمشک وبادیان
ومرزنجوش وتمام ورنجبیل ودارفلفل از هریک دوازده ودیم مثقال
ومروارید ناسفته وکهربا ومرجان سفید وبهمن سرخ وبهمن سفید
وساروج هندی وزرنباد ودروج عقربی از هریک شش مثقال
ومشک خالص یکدانگ ونیم وابریشم مقراض کرده در غایت
نازکی یکمثقال مجموع ادویه را نیک کوفته وبیخته واگر عسل حلیله
کابلی عین عسل که حلیله را بآن پرورده باشند پیدا شود خوب والا
بدو وزن تمام ادویه عسل صافی خلط کرده ونیک برهم زده در ظرفی
پاک باید برداشت ومقدار خوردن ازین معجون بر نهار یکمثقال
است واما اگر سوداوی مزاج یابس عارض دل شود علامت او غائظت
ولاغری بدن است ومعجون بفرح نافع است وسفیدی رنگ
بول وعلاج او جلابست هر صباح از نیلوفر وبادرنجبویه از هریکی
سه درم وقند ده درم مجموع را بروجهی که عادت است طبخ کرده و
قند آمیخته نیم گرم باید آشامید وغذا ماش مقشر با شیره مغز بادام
وکدو واسفاناخ وخوردن ماءالشعیر بروغن بادام وخوردن
شیر بزیا شیر خر ودخول حمام معتدل واستعمال کردن آب نیم گرم
وضماد بر سینه از سوم رو غنی منقشه یا روغن نیلوفر ساخته باشند
باید کرد واگر اندکی گشنیز بین سوم رو غن مخلوط باشد صواب
بود وخوردن این معجون که مذکور میگردد دل وا رضیع احوالش نافع خواهد

سفیده و کهربا دوم دارید ناسفته و فوفل خشک و سک و پوست ترنج
از هریک شش درم ابریشم خام مقراض کرده و با در بخنویه هریک ده درم
سندروس سه درم با در دیج و کشنیز خشک هریک دو درم بهن سرخ
و سفیدان هریک پنج درم مصطکی سه درم مشک و عنبر هریک یکدرم مجموع
را نیک کوفته و بیخته با یک وزن ادویه عسل صافی خلط کرده و
یک هرم زده باید نگاهداشت و مقدار خوردن بوقت حاجت برزمان
یکمثقال است سوءالمزاج حار یابس واگر سوء مزاج دل رطب باشد
علامت او بطؤ نبض و دیری حرکت است و نرمی آن و سفیدی
رنگ بول و غلظت آن و کسل و کاهلی در حرکات و سرعت انفعال
یا ذکر شد یعنی و بسرعت زوال آن نیز و قلت اشتهای طعام و علاج این
مزاج خوردن جلابست از بادرنجبویه سه درم و کلقند عسلی ده درم
بخورند پس گرسنه و عادت طبیخ کرده و کلقند عسلی بآن آمیخته هرصباح
نیم گرم اختیار باید کرد و غذا خود آب از گوشت مرغ یا گوشت طیهوج
و یا کبک و یا دراج و شیرهٔ معزز بعصفر و اگر دل محتاج باشد تنقیه بدن
بحب افتیمون یا بحب ایارجی که تقویت او با فتیمون کرده باشند باید
کرد و بعد از تنقیه بدن هر روز از معزی که معتدل باشد در حرارت
و برودت و مقدار مثقالی برنهار باید خورد علاج سوء المزاج حار
که در نبض از امراض رویه دل است و گاه جنان مستولی میشود که موجب
هلاک است خفقان سودی و مراد بخفقان حرکت اختلافی است که
عارض دل میشود یعنی بریدن و فرزیدن دل است و سبب این حرکت
تاشی او موادی است که اذیت بدل میرساند و این موادی یا خون است که



بدن را مدتها بیماری او مستولی شده است و تمام بدن از و متاثر شده است
و یقین که اذیت در بن حین دل را بیش از جمیع اعضای دیگر است و
علامت او سرخی رو و بشره است و شیرینی طعم دهن و حرارت مزاج
و قلت شهوت طعام و بسیاری عرق و عظم نبض و علاج درین صورت
و تحقیق آن حضد را با سلیق است اولا و با حضد را با صافن اگر چنانکه
علیل را قوت و طاقت باشد آن نیز بقدری مناسب داین کوشند
بعد از تشخیص حرارت باید کرد و دالا مخاطره است و یا شربت نیلوفر
مسکنه حرارت خون رجوع باید کرد بشل شربت سکنجبین ساده دو درم
و گلاب ده درم یا شربت سیب ده درم یا شربت خیوج یا شربت ترنج
از هرکدام که موجود شود و خوردن دو دفعی که در وقت او کوفته باشند و
احیاناً خوردن قرص کافور مقدار دو دانگ درین شربتها که مذکور
شد و غذا آش زرک که در او اندکی کافور باشد و یا آشی که او را تخم
پزند و یا آش بسرکه و درین اشها که مذکور شد گوشت مرغ باشد یا
گوشت بزغاله و اگر سبب امتلای بدن از صفرا باشد صفراوی حار
علامت آن سوزاک و بسیاری عطش است و زود از چیزها متاثر شدن
و سرعت نبض و قوت آن و تلخی دهان و خشکی آن و علاج او علاج
دموی است مگر حضد و رعایت مؤدن جانب تر طبیب باو جود تیز بودن
علاج صفراوی اقوی می باید که باشد و خوردن اشربه و اغذیه مقویه
دل و سعی در دادن قرص کافور در مادهٔ صفراوی بواسطهٔ شدت حرارت
صفرا بیشتر می باید کرد و طلاهای بارده از صندل و گل سرخ و آرد جو و کشنیز
خشک و اقاقیا و گلاب بر سینه باید نهاد و بیرامن کستان بگلاب و

صندل آنشته علیل را باید بوشید و مسکن علیل را در محل وزیدن
باد شمال باید ساخت و حوالی مکان جلوس او را آب باید پاشید و
بگرد نبید خرما را کلاب پاشیده پیش او باید نهاد و تفکل سیب و امرود
رسیده باید فرمود و باین مجون مفرح درین ماده بغایت نافع است
و اجزاء او ترکیب برین وجه است تخم کاهو و مغز تخم خربزه و مغز
تخم کدو و مغز تخم خیارین از هریک پنج درم تخم خرفه و مغز تخم خاص
کورا تخم خواست از هریک سه درم طباشیر سفید چهار درم صندل
مرخ و سفید از هریک سه درم کشنیز خشک سه درم تخم خشک چهار درم
زرک پنج درم بهوج او دویه رکوفته و بیخته و برده وزن تمام ادویه
شربت سیب خلط کرده دینک برهم زده و ظرف چینی نگاه باید
داشت و مقدار خوردن ازین مجون بر نهار یکمثقال است و گاه
حدوث خفقان بواسطه غلبه و اجتماع ماده سودا بیست در برون
قلب و علامت آن فزع و وحشت و بدخلقی است و بری اخلاط
و نفس بدزدن و دیدن خوابهای پریشان و امکنه مظلمه و چیزهای
سیاه و علاج او تنقیه بدن است از خلط سودا وی بحب افتیمون
یا مطبوخ او یا مطبوخ هلیله مقوی با فتیمون و یا تنقیه نمای
مکن با مجون تفاح و بقیه علاج او علاج سوداوی المزاج یابس است که عارض
دل میشود و جلاب هر صباح از نادر بخبویه و نیلوفر هریک سه درم و
قند سفید ده درم بروجهی که رسم است طبخ کرده و ترتیب داده
نیم کرم باید خوردن و غذا خود آب با خیرا مغز بادام و کوشت مرغ
و طیب مزاج نهادن حماد بر سینه از زرد فنهای خوشبوی و گاهی



خوردن دو دانگ شیرین مقدار یکمثقال بدام خفقان بسبب قلب
و کر سبب خفقان دل ببیماری تعرف شدن و فتن خون باشد باید
مثل بروقه و حجت کردن و با بسبب تدبیر در ماقدم زده کول و حشره و بیکه
بنا اسباب نقصان خون بستا و کر در اینها میشود موجب ضعف دل بیت
و علاج درین مقام اختیار غذیه چند الکیموس است یعنی غذائی که زود خون
خوب صالح حاصل شود و موجب فربهی کرده و مثل کوشت بره و دنبان کوفتم
پاکیزه کرده بیار میده باشد و زرده تخم مرغ نیم برشت و مالیدن و خشمای تیرما
نیم کرم بر بحر مثقال و دهن بادام شیرین و یا به و دهن بنفشه بادام و نیلوفر
و امثال اینها و ترک ریاضت و تعب و چنان و کر سکی و دارام و قرار کردن
و در مکان معتدل بجهت هوا بسودن و گاهی بحمام کهنه مستدل اهل و در آن
دانه کل مکث کردن و آبهای معتدل که موافق مزاج باشد بسر بختن و زوده
بیرون آمدن و در و خول و خروج حمام رعایت تدریج باید کردن و
بسبب کزیدن [illegible] و گاه حدوث خفقان بسبب کزیدن دشمن
زدن حیوانات ذوسم بهت و علاج درین مقام علاج کزیدت آن حیوانات
و هریک را بتفصیل در کتب طبی بیان کرده اند و درین کتاب بعضی ازان
بخاطر خواهد شد انشاء الله تع [illegible] و گاه حدوث اینها
علت مشارکت معده می باشد و چون بیان دل و معده قرب جوار بهت بهر
دو ت او زود بدان میرسد و البته دلالت برین سبب میکند احوال
بسبب آنرا زود دفع میشود از خفقان و سفل و علاج درین مقام خوردن
جلابست هر صباح پنج سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید دو
دل پنج سوس را در قدری آب که مناسب باشد تا شش ملایم طبخ باید کرد

تا به نیم آید و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید نشامیدن و غذا
خود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه سعده بعد کردن با بی که در وی شیت
و تخم خربزه نیم کوفته طبخ کرده باشند و اندکی نمک نیز باشد آنرا آشامیده و غذا
صبر باید کرد و اگر بخود قی آید بهتر والا بپر مرغ یا دست انداخته قی باید کرد و اگر
درین مطبوخ قدری عسل نیز اضافه کنند بهتر باشد و بعد از انقای معده کوشش
مسطکی با کوارش عود و عنبر کاهی باید اختیار کرد و تقویت دل و معده
بمفرحات حاره که مذکور شد باید کرد و اگر با بلغم غلیظ خلط سودا مخلوط باشد
علامتش آنست که بوقت قی همراه بلغم ماده سودا بیرون آید و طعم دهن
ترشی شده همیشه افکار فاسده دارد صاحب این علت صادر بهت و بد خلق
نیز ازین قسم راحت و علاج درین صورت تنقیه بدین
جهت باین حب که مذکور میکردد ترتیب سفید بجوف تراشیده برده مغز بادام
چرب کرده و فتیلون هر یک یکدرم حاشا و شحم حنظل و خاریقون و حجر
ارمنی از هر یک دانگی محمود و در آب بهی یا آب سیب بریان کرده نیم دانگ
و یک دانگ نمک طعام و دانگی سقوطرو دوس و نیم درم مقل ازرق مجموع
را دو یه را کوفته و بیخته و با آب بادیان و یا آب شابتره خمیر کرده حبها
باید ساخت و سحر نزه باید برد تا نیمروز صبر کردن تا عمل دارو آغاز شود
و این عمل شربتی تا مدت است و باید که استعمال این حب بعد از طعام باشد
و این خلط بیقین نباشد والا محافظه بهت و بعد از تنقیه باید که ملازمت
غذا و مست بخوردن کوارشات مذکوره فرمایند و اگر با بلغم خلط صفرا
و مخلوط باشد علامت آن دفع بلغم یا صفرا بست بطریق قی و یا بطریق
اسهال و علامت دیگر عطش و سوزاک و علاج او خوردن جلابست



هر صباح از تخم کاسنی و تخم سوس از هر یک سه درم و قند سه درم اول او دیه را
در قدری آب طبخ کرده جدا بخورد تم بست و قند آمیخته نیم گرم باید خوردن
و غذا خود مشترباشیره مغز بادام و تنقیه سعده باین حب که مذکور میکردد
ترتیب بجوف سفید چرب کرده و فتیلون و سنای مکی و شاهتره از هر یک یکدرم
علیله زرد نیم درم و کل سرخ نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و با آب بوره نیم
بهیه یا آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک مقداری که با سانی
توان فرو بردن بعد از ظهور نضج بوقت سحر فرو باید برد تا نیمروز صبر
باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن قند سه مثقال و تخم ریحان
باتخم اسبغول شسته سه مثقال در چهار پاچ قاشق آب شربت کرده باید
خوردن و غذا درین روز قریب بنماز دیگر اختیار باید کرد و بعد از تنقیه
بدن از رطوبت مقویه دل گاهی باید استعمال نمودن مثل رب بهی قند
سیب و رب حماض ترنج و یا رب لیمو اما باید که ربهای ترش بعد از دو
یک هفته اختیار کنند اما رب بهی و رب سیب شیرین را بعد از دو روز
اختیار بستوان کرد و غذا بعد از تنقیه آش از نخود ماش مقشر با آب انار
ترش و شیرین و یا زرک و اگر علیل ضعیف و خیف باشد مرغ میانه
در فربهی دوغ زنی تناول کند و یا خود را تر هندی اگر جائز قبض در
طبیعت غالب باشد و شیره مغز بادام بنیز با اندکی قند یا شکر
در بیان منشی و احوال غلب که معالج را بعد از منشی آن در علاج
مرض و احوال مرض زیست بس باید دانست که طبیب متدرب متبحر
کرعالم و عارف بمزاج ادویه دل باشد از مزج و مقوی آن و بداند که قبل
و تاثیر کدام بخاصیت بست و کدام بمزاج و پوشیده نماند که ادویه که تاثیر

و خاصیت است و در تاثیر زودتر است از ادویه که او را تاثیر بحسب
مزاج است زیرا که مزاج نزد طبیب آنست که خاصه طبیعت است
که موجود است در اجسام هر کدام از عناصر از جهة فیض الهی و عالم علوی
از این جهت که امتزاج در مرکب دخل الخاصیة بروجهی واقع شده که
ناشی از این خاصیت گردد بواسطه استعدادات مختصه و اما ادویه
که تاثیرشان بحسب مزاج است مثل دل را موخر انداز ادویه دخل الخاصیة
و هم بحسب تفریح یعنی که دوائی که در دو هم خاصیت است و هم مزاج در دو
تاثیر است یکی از همه خاصیت و یکی از همه کیفیت و مزاج اما دوائی که
در او بجهتین کیفیت است و بس او را جهتین یک تاثیر بیش نیست و اطبا
خاصیت را مستند بصورت نوعی مرکب میدانند متوسط استعدادات
و فیضان الهی و انکه تاثیر او بحسب مزاج و کیفیت است فقط در دل
مستاء میکنند و فرق ما بین دو جزء که دانند و چندی از ادویه مفرده و مرکبه
مناسب عضو رئیس و شریف دل و دماغ است در آخر این کتاب مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی [illegible]

و اما سبب حدوث غشی گرفتن دل و خشک زدن
حیوانات و حیرت زدن هم است که اثر کیفیت آن بدل میرسد مثل
مار و عقرب و عقرب و کاه سبب خوردن زهر است و یا ادویه سمی مسمی
مثل ریحه و بیش و افیون که از خوردن این چیزها اعراضی که
حاصل میشود کیفیه مزاجیش حصول غش است و انتهایش هلاک و کاه
بیهوشی و بستگی شدن آلات شریان آنست که موضوع است از برای ریاح
حیوانی ملایم موافق مزاج و اخراج ابخرای دخانی که ملایم و موافق دل



و روح حیوانی نیست و چون طریق دخول منافع و دفع مضار مسدود
کردد و هر آینه این علت که غش بیت حاصل شود [illegible]
و کاه سبب حدوث سده حصول سدده در ابهر بیت و مراد با بهر شریان
مجوف و موضوع من عند الله سبحانه و تعالی از روح حیوانی تصحیح بدن
و این سبب امان میدهد و موجب هلاک بیت و تا بحال علامات غش در
یک بشره بیت و صغر نبض و ضعف او و اکر بر صاحب غش فریاد کنند
بنک نمیشنود و علاج غش که سبب او ضعف دل باشد آنست که روغنهای
مذکور شده و علاج دوران که سبب استفراغات بسیار بیت تقویه تمام
بدن بیت و تقویت دل خصوصا بخوردن جلاب بهر صباح از شربت نیلوفر
یا نارنج یا سیب هر کدام که حاضر شود ده درم و ده درم کلاب و اندکی آب
یا عرق بید مشک و غذا ماء اللحم لخته لذیذ کرده کثیر انداخته باشند
در کلوی علیل بریزند زیرا که صاحب این علت قوت جاذبه بدن او
نزد برون نیست و یازده تخم مرغ نیم برشت و انا غذیه آنچه سهل
دل باشد و علیل آنرا بآسانی تواند نزد برون و سراج بالطف باشد
و مرطب بدن مثل ماء الشعیر کرده و مرغ قوه جوشیده نهاده باشد در
مزاج بدن مریض بهر حیله که ممکن باشد ایهال نباید کرد و اغذیه
و اشربه و طعامه از آب سیب و صندل و آب کشنیز بر چیزی باید و شست
و جوشیدن عنبر دل و دماغ را بسیار تقویت میکند و علاج دوران موقوف
که سبب آن وجع شدید باشد ازاله وجع کردن سبب بیت انهاء
محللات بر محل وجع و اکر وجع در شدت نباشد و باشد او محللات خفیفه
باید نمود اکر تسکین نیابد فبها و الا اکر ضرورت باشد محللات قویه باید مثل

فلونیای رومی و یا تخم بنگ دیوانه کرا و را بذر البنج می‌نامند و تخم خشخاش
که در بنا تخدیر عضو و تسکین وجع است اما مطلق اطبا این علاج را مرجوح
داشته اند و این علت نه بر اکر بسیار زیرا موجب صحت شده و بسیار را
موجب هلاک گشته و میگویند که در مثل عشق که مرض دل است و در این
دماغ مخدرات را استعمال نباید کرد و اما در آنچه سبب امراض نفسانی
باشد علاج از الهٔ سبب است یا شیدن کلاب و آب سرد بر روی و
بوییدن خوشبوییهای که دل را مقوی باشد و نزد عقیل کباب مرغ باید
کرد یا بیضهٔ طبیخ غذای مشام او رسد که قوی نافع و مقوی دل است
بره آن بدن را کمتر از بره خوردن نیست و خوردن رب فواکه و شربت
هر اکه که در و اندکی عنبر باشد بسیار نافع است مقدار ده درم باده درم
کلاب و قدری آب و بر سینه صندل سفید و کلاب و اندک کافور خمار باید
کرد و غذا در این صورت آش رزک و قدری خود و کوشت مرغ خانکی
یا طیهوج در این آش مغز بادام ساخت و شوربای آن از اجلوی صاحب شفا
اوک باید ریخت و دران قبر که سبش سوداوی المزاج دل باشد علاج تقدیل
مزاج اوست یعنی اکر بارد باشد علاج باغذیه و اشربهٔ باید کرد که مایل
بحرارت باشد و اکر حار باشد بر عکس یعنی اشربه و اغذیه کرم و باشد و
در مفرحات معجونه نیز مر عقیل را همین طریق در علاج مسلوک باید داشت
و اما آنچه سبب او اختناق رحم است علاج او علاج آن عضو است و آن
در امراض رحم متعین خواهد شد انشاء الله تعالی و علاج انچه سبب کزیدن
حیوانات و حشرات در عضو باشد یا خوردن اشربه و اغذیه سمی باشد یکی
در محل خود مذکور خواهد شد و آن تریاقات و فادزهرات خواهد بود و آنچه

سبب او



سبب او انسداد طریق وصول هوست بدل کرمزاج آن شریان در بدن
ست علاج تقویه دل است بمفرحات و کشودن سدد است بادویه مقتحه
مفتحه و اشربه مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین عنصل هر کدام که حاضر باشد
ده درم با آب آن مقدار که در شربت بنده باشد و غذا زیر باج کرد کوشت
مرغ فربه مهیا باشد اما آنکه سبب او انسداد مسلک طریق بدرست و کفته
شد که مراد با بهر شریان است که روح حیوانی در وه نفوذ کرده بجمیع بدن
واصل میشود و انسداد او موجب هلاک است و حدوث او اکثر اوقات
دفعی است و هلاک او فی الوقتی باشد و سبب آن هیچ معلوم نیست و
ازین جهت است که بقراط حکیم کفته که هر کس که او را دفعهٔ غش شود
بی سابقهٔ علتی و مرضی و سببی او را هلاک بطریق فجاءة است اما بهر حالی
بر طبیب لازمست که دست از علاج باز ندارد تا وقتی که اثر حیات در بدن
هست و علاج این علت باین طریق کند دواء المسک یکنقا یا اشربت
سیب ده درم در قدری عرق بید مشک حل کرده در کلوی صاحب علت
باید ریخت و اکر قبض بر علیل غالب باشد از الهٔ آن بشیافات ملینه
باید کرد مثل سنای مکی و بنفشه و اکر هیچ نباشد صابون آب نارسیده دشیا
باید ساخت و بوی خوش همیشه بر بینی او باید داشت و کلابی تحریک علیل
بالند کی کف پا و بازوی او باید کرد و الله اعلم

[illegible] که عبارت از دردی کرم است که شش را غارض میشود و این درم
حار خالی ازین نیست که از مادهٔ دموی بهست یا از مادهٔ صفراوی بهست
و یا آنکه مادهٔ ایست که از نضج بشش رسیده و اکر مادهٔ درم دموی بهست علامت
او شدة درد بهست و ضربان در عضو و ارم و شیاع منبسق نفس و سرفهٔ جرمی

و عطسه و لوشکی اسپارزه و سرفه ی رقیق و دشوار و مقطعه و شاد و بخار و رحم و اختناق
از هواس بزرو و وزیدن بخیم با تشنه و خشکی زبان و بعضی علیه موثق
حیاری و زردی رنگ بول و اگر زرد و از اسهال یا اطلاع یا میلی زرد و
و رحم یا میوم بیاض بعد اطلاع اعلاج اشد است از باسلیق و بهر الیدن کرفتن
خون بسیار اگر خیانه خون غلیظ و سیاه باشد دلیل است بر صعوبت علاج
نباشد و اگر خیانه صاف و کم رنگ خون آید زیاده بر حمل رحم
خون نیابد کرفت و خوردن جلاب هر صباح و اعلاب و سپستان هر یک
دو عدد و بنفشه و نیلوفر زرد هر یک چهار درم تخم خیار و رحم مجموع
او دویه یا غرغند فرقدی آب مناسب آتش نرم طبخ باید کرد تا نیم
بماند و بکر باریک صاف ساخته و قند بان آمیخته نیم کرم باید داد و اگر طبیعت
بسته باشد زده خوانم تر بخشین صافی نیز درین جلاب حل باید کرد و فقا
از و الشیز باید داد و اگر در و از بنفشه و نیلوفر مدوزرم جوشیده باشد و صاف
و بجهان نیز ده عدد و با وجود این ده درم شربت بنفشه نیز درین فقا
باید آمیخت و اندک روغن بادام شیرین کرم کهنه باشد و مقدار روغن
او زده درم کمتر و بیشتر نباید که باشد و کاهی لعاب اسپغول و لعاب
دانه سپرغم و روغن بنفشه بادام از هر یکی ده درم با اندکی قند سفید
آمیخته باید لیسیدن و تلیین طبیعت در روز ششم باشتم بطبوخ خفیف
باید کرد و تلیین در روز ششم اول بهت و در اشال این علل توقف
در تلیین نیک بهت و البته بقبیل نباید کرد و مطبوخ بدین
صفت باید ساخت سنای مکی هفت درم بنفشه تر یا خشک و تخم کاسنی
و نیلوفر هر یک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده عدد و تخم خبز



و لعوق کر نافع اصحاب سل باشد بدین طریق باید کرد مغز تخم بادرنگ و بادام
بنفشه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم صمغ عربی و کتیرا و نشاسته
از هر یک هفت درم بادام بنفشه دوازده درم مغز تخم خربزه ده درم و روغن
شیرین دو بار بر آن کرده و روغن بادام بخته دوازده درم و مغز بادینجی ده
درم اول مغز بادام و تخمها را نیک کوفته و با مویز منقای مطبوخ مجموع را
در دو رطل آب آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم رطل بماند و بعد ازان قند سفید
یک رطل باید آمیخت و دیگر بار بر آتش آهسته طبخ باید کرد تا غلیظ شود و دیگر
پاکیزه بر داشته از غبار و دخان نگاه باید داشت و بوقت حاجت درین علت
هر روز مقدار ده درم باید لیسید و یا با شربتی که درین علت نافع آمیخته
نیم کرم باید خورد و شربتی که نافع است ازین
علت آب انار شیرین دو رطل و آب سیب نیم رطل و شکر با قند سفید
یک رطل مجموع را با آتش ملایم طبخ باید کرد تا غلیظ و قوام حاصل کند بس سرد
ساخته در ظرفی نگاه باید داشت و مقدار خوردن ازین شربت هر صباح
بر ناشتا ده درم است و از جالینوس و غیر او از حکما اطبا این عبارت
نقل کرده اند که گفت السل و القرع دان لا یکادان یبران
و القول فی علاجهما فضیل یعنی این دو مرض نزدیک نیستند یابان کر بشوند
و صاحب این دو مرض را فلاح و رستکاری باشد پس سخن در معالجه ایشان
باید خلاصی سخن زیادتی نباشد لیکن فایده اما بدرکاه اطبی بسیاری از مبتلایان
باین نوع علتها خلاصی و نجات یافته اند پس دست از علاج باز نباید داشت
که حق سبحانه و تعالی حکیم مطلق و معبود بحق است از ذا را لشعار خود دوای
درد مندان کرامت میفرماید و ناامیدی از کرم او کفر است دوای نافع

مسلول دوائی دیگر نافع مسلول گاؤزبان کوهی سه درم کل ارمنی
چهار درم کل سرخ پنج درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هریک شش درم رب
سوس سه درم کتیرا وصمغ عربی ونشاسته از هریک چهار درم سرطان دریائی
سوخته ومغز بادام مقشر از هریک ده درم مجموع ادویه رائیک کوفته وبیخته
وبآب خیر کرده قرصها باید ساخت ودر سایه خشک باید کرد ومقدار خوران
ازین قرص بوقت حاجت یکمثقال است درشربت سیب ده درم
مبحث اول در بیان ذات الجنب فرقه که مراد باین علت درم
حادث در عشاء پرده مستطیف است مراضلاع وحجاب حاجز را باین
دو قسم است زیرا که حدوث ورم یا در جانب چپ است یا در جانب راست
وآنکه در جانب راست است و آنکه در جانب چپ حادث شود اشد است از روی
خطر زیرا که قریب بدل است وبجنب اعراض نیز عظیم است وهر دو خطرناک است
وعلامت او تب تیز دایمی است ودرد شدید پیوسته در فربان وجنبش بعضو
الم وانزوه وعطش وسوزاک وشدة وضیق نفس ونفس زدن متواتر
ونبض صلب سریع مستاری ورزدی رنگ بول یا سرخی آن وغلظ
بول وکاهی حدوث اختلاط عقل که مراد بریشان اوست وسرفه باجع
وبلغم سرخ مبنی از خون واگر در روز اول وثانی وثالث معالجه اطلاع
حاصل شود علاج فصد است از مقابل مجانب مخالف یعنی اگر ورم در
جانب چپ باشد از دست راست فصد کنند واگر در جانب راست باشد
از دست چپ وخون بحسب قوت وطاقت اخراج باید کرد اگر مزاج
قوی باشد وشخص ضعیف ولطیف نباشد وفصل بهار باشد مقدار یک رطل
که نود مثقال باشد تخمینا خون باید گرفت واگر شخص ضعیف ولطیف باشد

زیاده

زیاده بر چهل مثقال مجوز نیست احتراز نمودن خون واین تدبیر وصورتی است
که ورم دموی باشد وجلاب هر صباح از بنفشه تر یا خشک ونیلوفر هریک
سه درم وسپستان وعناب از هریک ده عدد مجموع ادویه را جداگانه بکرات
باز نموده شد ترتیب نموده ده درم قند سفید وده درم ترنجبین صافی
آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد وغذا ماء الشعیر گرم ودر بنفشه ونیلوفر از هریک
سه درم وتخم خشخاش سفید یکدرم وعناب وسپستان ده ده عدد ملیخ
کرده باشند باده درم شربت باید خوردن وده درم روغن بادام شیرین
نیز درین غذا خلط باید کردن ودر هر جگاه قبض در قاروره ظاهر شود در دشتم
را اسهال وتلیین طبیعت توقف نباید کرد ودرین امر تعجیل باید نمود بیار
مبحث دوم ومطبوخی که درین مقام مناسب است شای یک مثقال
ودرم بنفشه ونیلوفر هریک چهار درم سپستان وعناب هریک ده عدد تخم کاسنی
سه درم مجموع ادویه را در سه رطل آب آتش ملایم بلیخ باید کرد تا یک رطل بماند
وصاف ساخته از شیر خشت وترنجبین صافی هریک پانزده درم در وی حل کرده
وصافی ساخته بر نهار باید آشامید ویا از فلوس خیار شنبر سیت درم
در وی حل کرده اگر تابستان باشد بوقت سحر واگر زمستان باشد بوقت
صباح اختیار باید کرد وتا پنج روز هر باید نوشاعل دارد وآخر شود اگر قوت
داشته باشد واگر قوت نباشد شربتی ازده درم قند ودو درم تخم اسبغول
باید خوردن باقدری آب سیم گرم وغذا در آخر روز ماء الشعیر سی درم اختیار
باید کرد ویا ده درم شیرخشت بنفشه ودو درم روغن بادام شیرین وسینه را
چرب باید کرد واگر این روغنها موم زده روغن سازند دانند که کثیر آمیخته بماند
بهتر باشد واز حرکات عنیفه احتراز باید کرد خصوصا از جماع که در وی حرکت

بدن و هم حرکت نفسان هر دو سست و مضرا و اشد مضرا باشد از هم حرکت
و اگر از مادهٔ مرض البقیه مانده باشد اعادهٔ مطبوخ در روز ششم باز دهم
باید کرد و از معاودت نباید ترسید اگر در مریض قوت قویه باشد و اگر
جنابج مادهٔ ورم صفرا باشد علامت او تب تیز محرقه است و شدت سرفه
و خشکی آن و زردی آنچه مدفوع میشود و سرعت نبض و تواتر آن و بسیاری
تشنگی و راحت یافتن از هوای سرد و خلیدن محل ورم و کفتن جنان
بواسطهٔ تصاعد بخارات بدماغ و پریشان عقل و علاج او نیز فصد است
از جانبی که ورم در آن جانب است و درین فصد کردن از جانب ورم است
نباید ترسید از سیلان خون همچنانکه در ورم دموی ترسیده می شد و بجوزش
شربت بنفشه است هر صباح و یا خیرهٔ بنفشه و یا شربت خشخاش نیز کدام
کرباشد زده درم یا تر بخبین صافی پانزده درم و یا جلاب از عناب و عدد
و قند سفید ده درم و تر بخبین صافی ده درم اول عناب را چنانکه رسم است
جوشانیده و صاف کرده قند و تر بخبین مذکور را باید آمیخت و نیم کرم اختیار
باید کرد و غذا ماء الشعیر مخلوط با شربت بنفشه و روغن بادام از هر یک دو درم
درسی درم ماء الشعیر و تیلین طبیعت مطبوخ مذکور در علاج دموی باید نمود
و بعد از تنقیهٔ تامه در تبرید و ترطیب مزاج علیل سعی باید کرد باشربت و اغذیه
کرصافی سرفه باشد و سبب زیادتی او نشود مثل شیرهٔ خرفه پانزده مثقال
باده درم قند سفید و یا آب خیار یا آب عدس و از هر کدام یافت شود
پانزده مثقال باده درم قند سفید ده درم تر بخبین صافی و غذا ماء الشعیر
مذکور و روغن بادام و این در صورتیست که تب و سرفه باقی باشد اما اگر تب و
سرفه زایل شده باشد غذا ماش مقشر و شیرهٔ بادام و یا شیرهٔ منزع تخم کدو و اسفاناج



باید داد و یا آش برگ خرفه و برگ کاهو و برگ مجره و خربزه کان هست که خود
و مشهور هست و درین مرض اگر مریض را قوت هست در غذا تقلیل باید
کرد و بجز دن آب انار شیرین و اندک اندک از آب سیب شیرین تفکه
باید نمود و آنچه بدینها مانند از فواکه و مضر نباشد بیان مادهٔ بلغمی و اگر ماده
ورم بلغم باشد و این قسم نزد اطبا سالم ترین انواع ذات الجنب هست
زیرا که حرارت و حدت مثل صفرا و خون در و نیست و علامت او سفیدی
رنگ بول هست و غلظت آن و تب سنگین و قلت عطش و قلت تشنگی
محل ورم و درد بسکون و سفیدی آنچه بسر فه برون می اید با اندکی سرخی
و نطوبت و دیر حرکت کردن نبض و بسیاری آب دهن و علاج این قسم نیز
فصد است و اخراج خون اندک از باسلیق و خوردن جلاب هر صباح
سپستان ده عدد و بیخ سوس و عنب الثعلب انگور شقاست
از هر یک سه درم و قند سفید و تر بخبین از هر یک ده درم چنانکه مکرر
مذکور شد نیم کرم بر نهار باید آشامید و غذا ماء الشعیر با اندک نخود مقشر
باید کرد و تیلین طبیعت بعد از ظهور نضج در بول باین مطبوخ شای
مکی بیخ ورم اجیر خشک ده عدد بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم
و مویز شیرین دانه بیرون کرده ده درم بنفشه و نیلوفر و تخم مجره
و خربزه کان از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب با تش آهسته طبخ باید
کرد تا یک رطل باز آید و از کرباس گذرانیده ده درم تر بخبین صافی و
ده درم فلوس خیار شنبر درین مطبوخ حل باید کرد و صباح بر نهار باید
آشامید و تا نماز دیگ صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان از
قند سفید ده مثقال و از تخم ریحان شسته یکمثقال و رجار تاشق آب نیم کرم

شربت کرده باید آشامیدن و غذا آخر روز ماء الشعیر بر وجهی که مذکور شد
و اگر بمطبوخ مذکور رقا و تخفیف حاصل شد نیک والا اعادهٔ این مطبوخ
بار دیگر باید کرد تا مادهٔ تمام زایل شود بیان ماده سوداوی و اگر ماده
ورم سوداوی محترقه باشد و این بدترین اقسام و انواع سوداست
و زود تر هلاک کننده و علامت او تب و سواد زبان است و خشونت
آن و خلیدن بقوت و بدشواری نفس زدن و وشواری آمدن خلط
و بلغم بسرفه و کفتن هذیان و اختلاط عقل و هر لحظه از جای خود جستن
و بد خلقی کردن و علاج درین قسم نیز مضد است بقدر قوت و طاقت
و بحسب مزاج و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه سه درم و سپستان ده
عدد و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم مجموع را بر وجهی که مکرر
مذکور شد ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا چنانکه مذکور شد
ماء الشعیر با شربت بنفشه و تلین طبیعت نیز مطبوخی که مذکور شد
در علاج قسم بلغمی و بگفته نرم و باقی علاج مثل علاج ذات الجنب بلغمی است
و اما شوصه و بر می است که در اضلاع و حجابان حلف از جانب درون
عارض میشود و اعراض او اشد از اعراض سایر ذات الجنب است و علامت
او عطش و سوزاک و هول و اندوه و تب و بیداری و الم شدید و خلیدن
بقوت و عدم امکان خفتیدن بر هیچ جانبی و هیچ شکلی از اشکال و علاج
او نیز مبادرت نمودن بمضد است از باسلیق و گرفتن خون بسیار
بحسب قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه خشک یازده و نیلوفر
از هر یک ده درم جنابخر رسم است ترتیب داده بر نهار نیم گرم اختیار
باید کرد و غذا ماء الشعیر بر وجه مذکور باید داد و حقنه در اول حدوث



علت باین اجزا باید کرد و شای مکی مغت ورم بنفشه خشک و نیلوفر از هر یک
سه درم بهوس کنند هر یک کف دست پر یک جغندر یک دسته عناب و سپستان
هر یک بیست عدد مجموع ادویه را در سه رطل آب با تش ملایم طبخ باید کرد
تا یک رطل بماند و از کرباس گذرانیده بعده فلوس خیارشنبر ده درم و تخم خشخاش
و ترنجبین هر یک پانزده درم در وحل کرده از پرویزن سوی باز گذرانیده
و ده درم روغن بادام شیرین و نمک طعام دو دانگ بآن آمیخته نیم گرم
در محقنه باید ریخت اگر زمستان باشد نیم روز و اگر تابستان باشد صباح
یا نماز دیگر بدو دفعه عمل باید کرد و اول شربتی از قند ده درم و تخم خیار
یکمثقال در چهار قاشق آب نیم گرم باید آشامیدن و بعد ازان این
عمل باید کردن و بقیهٔ علاج علاج ذات الجنب است که مذکور شد
از اشربه و اغذیه و گاه حدوث ورم در حجاب و پرده قاسم است مرصد
بنصفین و این قسم را ذات الصدر منامند و علامت او تب تیز
و ایمی است و عطش شدید و درد و خلیدن محکم و صاحب این علت
احساس وجع از سر کلوتا فم معده میکند و کرب دارد و اضطراب و
زردی رنگ بول و سرعت نبض و منشاریت آن و عدم قدرت علیل
بر برد داشتن سر و بجانب شیب نظر کردن و تکیه بجانب دفا و پهلو
کردن علیل را در غایت عسر است و علاج او مضد از باسلیق است
و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و باقی تدبیر از اشربه اغذیه و ملینات
مثل تدبیر ذات الجنب است و درین علت معالج باید که اهتمام بمالیدن
موم روغن از روغن بنفشه و یا روغن کدو بر اضلاع و سینهٔ علیل
کند و میان هر دو کتف علیل را نیز از ین موم روغن بمالد متعاقب

سبب مرض معده و بباید دانست که سوء مزاج معده یا حار بسیار است و ماده ندارد و علامت او عطش بسیار است و خشکی فم معده و قلت یعنی آب دهان و آروغ تیز و خالی و سرعت فساد اغذیه لطیفه در و قلت شهوت غذا و میل و اشتیاق بچزای ترش و راحت یافتن بخوردن آن و علاج درین صورت بخوردن جلاب و شربت است از سکنجبین ساده که ترشی او غالب باشد ده درم یا از رب ریواج یا رب سیب ترش یا رب غوره هر کدام که حاضر باشد ده درم باده درم گلاب و آب برف یا آب یخ مقداری که کافی باشد و این سوء المزاج را خوردن آب سرد بغایت نافع است خصوصا بوقت هضم طعام اما نه چنان بسیار باید که بسبب بسیاری آب در غذا فساد حاصل شود و همچنین خوردن دوغ ترش نیز نافع است که سود باشد اما دوغ بالای غذا نباید خوردن زیرا که مفسد غذاست و غذا درین مقام آش ترک یا تمر هندی است با قدری خوذ و ماش مقشر و با شیرهٔ مغز بادام و صعتر که مراد بان آش بسر که است بسیار موافق است و اگر درین غذا قدری کشمش اندازند صواب باشد تا ملطم او با عتدال آید و نیز در کشمش تقویه معده گفته اند و اگر سوء المزاج حار با صفرا باشد علاج تنقیهٔ معده است از خلط صفراوی بعد از تحقیق علامات و تعیین اسباب و علامات او عطش دایمی است و کرب و قلق که مراد بانها اندوه و تلواسه است و تلخی دهن و زردی زبان و پیدا آمدن صفرا در ظهور آن بقی و براز و زردی بول و آروغ بدبوی بعد از خوردن طعام پس معده را پاک باید ساخت بقی کردن بخوردن آب گرم و سکنجبین و تخم خربزه جوشیده



و بیخ سوسن جوشیده و شبت و تخم ترب که جمیع اینها مقیی است حفرة و مجموعة اما اگر قی بسکنجبین حاصل نشود اختیار این مذکورات باید کرد و اگر که قی نباشد احتیاج بانهانیست و تلیین طبیعت باب فراکه و مطبوخ فواکه باید کرد و یا شربت آلو و ترنجبین از هر یک پانزده درم و با شیر خشت پانزده درم بروجهی که رسم است نیم گرم باید خوردن و بعد ازان تعدیل و تبدیل مزاج بروب و قرصهای بارد که مناسب این علت است باید کرد مثل رب سیب و قرص طباشیر که مذکور شد و اختیار سکنجبین صفر جلی درین علت بغایت نافع است و صفت ساختن او این نوع است بهی ترش رسیده را از دانه و پشم کبر روی او پاک باید کرد و پوست از و نباید کند که قبض و تقویت معده در پوست او بیشتر است و همچنان در اوردن باید از سکنجبین یا جوبین باید کوفت و فشرد آب از و باید گرفت مقدار دو نیم سیر بوزن سرقند و از سرکه اندجوب جهار یک سیر قند و در پاتیلهٔ پاکیزه با تش آهسته باید جوشانیدن و کف در وقت از و گرفتن و نیم دو نیم سیر قند بوزن هر قدح که صعد و پست دهند مشغول میشود و بان آمیخته دیگر بار با تش آهسته باید جوشانید تا بقوام آید و هر صباح از ین شربت پانزده درم باده درم گلاب و قدری آب که مناسب باشد شربت کرده باید خوردن و این شربت هر طبقی که در معده بسبب حرارت باشد نافع است و در روایت تقویت است معده را و جالینوس درین باب مبالغه کرده و گفته که ضمان بر من اگر جانجه مبتلا بضعف معده را بسبب حرارت باشد نیک نشود اما او درین شربت قدری زنجبیل با فعل زیاده کرده است و لیکن درین شربت اگر مزاج بسیار نرم نباشد و مشغال بسیتوان آمیخت والا نباید آمیخت و خوردن بسیار

مشبه ساده صفت معده ناگوار بوده باشد بسیار نافع هست و اجزاء او بدست آب افشرده بهی که دانه از او پیرون کرده باشند و پوست از او نگرفته باشند و ترش باشد دو نیم سیر سکر قند و آب انگور بیترین صافی نیم ده دو نیم سیر و قند سفید چهار یک بوزن سکر قند که شصت و دو نیم مثقال میشود اول آب بهی و آب انگور را در پاتیلهٔ پاکیزه آبش نرم باید جوشانید و کف دور از او باید کرفت و قند را بان باید آمیخت و دیکر بار آبش آهسته جوشانید بقوام باید آورد و بوقت حاجت ده مثقال ازین شربت در قدری کلاب و آب که مناسب باشد آمیخته بر بخار اختیار باید کرد و بیان سفوف نافع سفوفی که نافع بلیغ باشد در صفت معده صفراوی امینت کل سرخ خشک کوفته ده درم طباشیر سفید پنج درم و سماق کوفته پاکیزه سه درم و مصطکی یکدرم دارچینی نیم درم بوست علیلهٔ زرد سه درم و قند سفید بوزن جمیع ادویه مجموع را نیک کوفته و صلایه کرده هر صباح دو مثقال سفوف باید کرد و اکر بزرکی آب سرد از عقب بیاشامد صواب بود و اکر سبب سوء المزاج معده حرارت و رطوبت باشد علامت او نشان هست و قلت شهوت طعام و بسیاری آب دهن خصوصا بوقت خلاء معده و تیسیر یافتن طعام بجانب فساد و احساس باقیه کریه بوقت آروغ زدن و درین مقام علاج قی نیست بخوردن سکنجبین و آب ترب و شبت چوشیده و اندک روغن کنجد باید آمیخت تا اجابت قی آسان باشد و غذا درین صورت زیره یاج از نخود و شیر مغز بادام هست و قدری کشنیز معده را بکرات بق ناک باید کرد و بیان سفوف نافع و سفوفی که نافع و مقوی معده هست بدین کونه ترتیب باید کرد کل سرخ و طباشیر از هریک ده درم سماق سیزده درم کشنیز خشک



درسر کرفتن باید دانست که اکر ده پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته بر طبق دو مثقال و آب انار معونش باید خوردن یا در شربت سکنجبین سفرجلی کرده بالقا مذکور شد باید خوردن و یا شربت سکنجبین ساده از هرکدام که حاضر شود ده درم و کاهی سبب سوء مزاج معده حرارت و یبوست بی اده می باشد و علامت او خافت و لاغری بدن هست و قبض طبیعت و بسیاری تشنکی و خشکی زبان و علاج او خوردن عصاره هست هر صباح از شیرهٔ خرفه مقدار یک و قیه که هفت و نیم مثقال هست باده درم قند سفید و یا از آب هندوانه پانزده مثقال با قند و نبات صافی از هریک ده درم و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام یا روغن بادام شیرین و اسفاناخ یا برک کاهو و معالج را باید که عنایت مصروف بجانب شربت مزاج معده علیل باشد و ترطیب آن تا علاج بر وقف قانون طبی کرده باشد بخوردن شیر بز و شیر خر و ماء الشعیر و معده را باین ادویه که مذکور شد کرم نماید صندلین سرخ و سفید و کلاب و آب برک خرفه و یا شیرهٔ تخم او و آب برک کشنیز و آب کدوی تر هم اجزا برابر و نیم دانک کاهو را آمیخته استعمال کنند بیان قرص نافع و درین علت و کاهی درین ماده ازین قرص کرفته میشود علیل را باید داد که بنهایت نافع هست رزک هفت درم کل ارمنی سه درم صندل سفید دو درم خرفه از هریک پنج درم کل سرخ شش درم مجموع را در هاون سکوفته و بیخته و با آب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال هست و پانزده مثقال آب غوره دار سبب سوء مزاج معده بارد یابس بی اده باشد علامت او قلت عطش و بد کذاردن غذا و آروغ ترش بدبوی هست و نبض بطی

حرکت و میزد سفیدی رنگ قاروره و بسیاری شهوت طعام و بسیاری تخمه و فساد غذا و این نوع ضعف معده از تدارک و تدبیر بسیار دور است اما بهر تقدیر علاج او بجوزدن جلاب است از بادرنجبویه سه درم و نیلوفر قندی ده درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده و صافی ساخته و کلقند دگر بآن آمیخته بر نهار باید خوردن و غذا خوزاب و شیرهٔ مغز بادام با شیره مغز تخم معصفر باید ساخت و بر معده از رد غنا موافق باید مالیدن مثل روغن نرگس و زنبق و سوسن و بنفشه و مداومت جوزدن اطریفلات باید کرد و در هر دو روز حلیلهٔ پرورده نیز باید خوردن و مقدار خوردن اطریفل یکمثقال است و مقدار خوردن حلیلهٔ دو مثقال یکدانگ است ازین و یکدانگ آناریج باید خورد و غذا گوشت طیهوج یا دراج یا کبک یا مرغ خانگی اختیار باید کرد [illegible] از خمادات ناضجه مثل خیرهٔ سنبل و مصطکی و ناخواه که مراد آن اجوانی است از هریک سه درم و یوست بقم الذریره پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته با آب بهی بر معده و فم معده ضماد باید کرد و اما اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او حرارت و رطوبت پی ماده باشد علامت او غثیان است و سیلان لعاب از دهن و تغیر و فساد در ماکول و حدوث صداع بعد از خوردن سبب تصاعد بخارات از معده بدماغ و علاج درین مقام خوردن جلاب است از سکنجبین ساده دو درم و کل سرخ کوفته و بیخته سه درم مصطکی داکی مجموع را بروجهی که عادت است ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا اش رزک و ماش مقشر و خوزاب و شیرهٔ مغز بادام و گوشت طیهوج یا مرغ خانگی یا کبک هرکدام که موجود شود و بقیه علاج او تبریه مزاج معده است باشربه



و اغذیه لایقه و تضعیف معده بنوعی که در بوب قابضه مثل بهی و انار ترش افشرده با شحم آن و سفرجل که درین مقام مناسب است و انارتا بریان کرده ده درم طرانجبین سه درم حب آلاس سه درم مصطکی نیم درم سعد یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف یکدرم است و رده درم شربت بهی [illegible] و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او برودت بی ماده باشد علامت آن ضعف هاضمه است و زمی طبیعت و نفخ و رشکم و بسیاری شهوت طعام و دیر کذشتن او از معده و تغیر او بترشی و حدوث آروغ ترش و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلاب است بر صباح ازباد یان نیم کوفته سه درم و از کلقند عسلی ده درم بر وجهی که رسم و عادت است ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا خوزاب و شیرهٔ مغز تخم معصفر و دارچینی و یا قلیها که در دوا در تقابل و برابر آن خارج کرم دارد است آنچه مناسب تدبیر این مرض باشد و کاهی زنجبیل سرد و کوارش مشک یا مصطکی هرکدام که باشد مقدار سه مثقال باید خوردن [illegible] و دیگر کوارشی که نافع باشد درین علت ایستخدس کند. و ناخواه و مصطکی از هریک شش درم و فلفل و از خرو حب الغار و عود از هریک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته با مویز شیرین یا از نبیذ کوفته که مقدار سه درم ادویه باشد خمیر کرده باید برداشت و در ظرفی پاکیزه و مقدار خوردن این کوارش یکمثقال و دو دانگ است [illegible] و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او بارطوبت مادی باشد و او را نفخ جسیده باشد علامت او آروغ ترش است و قلت شهوت طعام و بسیاری

نفوذ در شکم و حدوث تخمه و فساد غذا معده و میل باغذیه که دارد تیزی باشد و حرارت غثیان و بسیاری آب دهن حضوصا بوقت خراب و رنگ بشره و سفیدی مایل
و دیر حرکت کردن نبض و نرمی آن و خروج مواد بلغمی بقی و طلاج در این
مقام پاک ساختن معده هست بقی کردن بچیزهائی که سابقا مذکور شده بنوعی که
جلاب از بادیان رومی و بادیان رسمی و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
از هریک سه درم و از گلقند عسلی ده درم جمله را رسم هست ترتیب داده
نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و غذا خوراب هست با شیرهٔ مغز تخم
خربزه و ارچنی و فلفل و زعفران و یا قلیهای خشک که در ان مثل ارچنی
و فلفل انداخته باشد و گاهی خوردن زنجبیل پرورده ده درم با نیم
زیره مقدار یکمثقال و تکمیل طبیعت حب ایارج جالینوس و یا بایارج
لوغاذیه یا بلقنه حاره که سابقا مذکور شد و چرب کردن معده بروغنها
کرم مثل روغن زنبق و سوسن و نرگس و چیزه [illegible] و خوردن
گوارش کنندهٔ دیگر و این مادهٔ بسیار ناخوش هست و اجزاء و ترکیب آن بر این
وجه هست فلفل کرده دار فلفل از هریک سه درم و کندر پنج درم خولنجان
و زنجبیل هریک دوازده درم جوز بویا و قرنفل از هریک سه درم و
قند سفید مقدار تمام ادویه و اگر مریض پیر باشد و برودت مزاجش
غالب بود بجای قند عسل باید کرد اول ادویه را نیک کوفته و بیخته و
قند را با قدری آب با هش آهسته بقوام بیاورد و ادویه را بان آمیخته
و نیک بر هم زده و در ظرفی باید برداشت و اگر خواهد که با عسل سازد عسل
صافی کرموم از و کرفته باشد و را بقوام آوردن حاجت نیست زیرا که
در اصل غلیظ هست باید بر آتش نهاد تا کرم شود و بعد از ان ادویه را

خلط کرده



خلط کرده و نیک بر هم زده باید برداشت و مقدار خوردن او در نهار یکمثقال
هست و اگر خواهند که با عسل آمیزند و رقت طبیعت بر ابر تمام ادویه قند را به
تمام ادویه عسل سازند درین بهتر هست بیان سوء المزاج بارد یابس کرده سود
باشد و اگر سبب ضعف و سوء المزاج معده بر و درت و پیوست باده باشد
و باده سودا باشد علامت او رقت معده هست و بسیاری شهوت طعام با ضعف
هاضمه و بسیاری تفو و دوار سر و ترشی طعم و زردی رنگ روی و آمیخته بسیاری
و غلظ بول و سواد آن و بطو نبض و دیر حرکت کردن او و صفرا و تواتر او
و بزرگی سیر زود و دشت ترش که سبب کندی دندان هست و خشکی زبان
و بسیاری عطش و قلت آب دهان و این طبیعت احیانا در بعضی اوقات
و علاج در این مقام تنقیهٔ معده هست بقی کردن بانچه مذکور شد و سهلات
بانچه مناسب سود هست مثل حب افتیمون یا مطبوخ او و جلاب هر صباح
از شربت بادرنجبویه ده درم با آب کرم بر نهار و غذا خوراب با شیرهٔ تخم
منصفر و ملازمت اطریفلات و کلقند تا که از قند باشد با بادیان رومی
و بادیان معروف و کرم ساختن معده و تقویت دادن او بکوارش
زیره بیان کوارش زیره و کوارش زیره باین نوع باید ساخت زیرهٔ
مذیر در سرکه صد درم زنجبیل پست درم فلفل ده درم نانخواه و کبابه
سداب خشک از هریک پانزده درم بکوب ادویه را کوفته و بیخته و بمقدار
تمام ادویه عسل صافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرفی باید برداشت
و بوقت حاجت مقدار استعمال او یکمثقال هست بیان سوء المزاج رطب بی
باده و اگر سبب ضعف معده و سوء مزاج او رطب بی باده باشد علامت
او بسیاری آب دهن هست و قلت تشنگی و تنفر از اغذیهٔ رطبه و چرب پیدا

وحدوث غشیان در اکثر اوقات و تقلب نفس کم مراد بآن قی کردن متعاقب
است و سرعت فرو آمدن و گذشتن غذا از معده و اذیت یافتن از خوردن
آب سرد و میوهٔ تر و انجه بدین ماند و علاج درین مقام خوردن جلاب و خمیرش
است هر صباح از بادیان رومی و بادیان مشهور از هریک سه درم و کلقند عسلی
ده درم مجموع را بر وجه عادت که مکرر مذکور شد ترتیب باید داد و نیم گرم
برغبت اختیار باید کردن و غلیان آلم و یا قلیها گردان از ادویه یا طبیه باشد
مثل گشنیز خشک و خیره و فلفل و دارچینی و امثال اینها و یا کباب گوشت مرغ
خانگی یا طیهوج و امثال آن با دو به عاره مذکوره و خوردن اطریفلات
و زنجبیل بر رده و گوارش مصطکی و یا کلقند عسلی ده درم و مصطکی
و عود و بادیان رومی و پوست ظاهر بسته از هریک نیم درم نیک کوفته
پخته و باین کلقند آمیخته و بسیار مرهم زده بدو وقت باید خوردن بر معده
ازین ادویه قلابا باید کرد و دفن مصطکی با عود و با برنی با کلاب و اگر معده
بواسطه رطوبت و سوء هضم یعنی حاصل شود معجون خبث الحدید بسیار نافع
و اجزاء او اینست هلیله سیاه و هلیله کابله از هریک ده درم قنبیل
و انزروت و زنجبیل و فلفل و ناخواه و کندر از هریک پنج درم و خبث
الحدید که مراد بآن پرک و وسمه آهن است و در دکان آهنگران موجود است
رزده درم اول او را نیک کوفته در سرکه تند باشد دو شب باید خوابانید
و بیرون آورده صلایه بلیغ باید کرد تا چون حبا شود و مجموع ادویه را
نیز کوفته و بیخته و دو وزن تمام اجزا عسل صافی خلط کرده و نیک بهم
زده در ظرفی باید کرد فته و هفت روز ازین معجون هر روز
یکمثقال باید خورد مقابل بغایت نافع است

واگر خبث الحدید را هفت شبانروز در سرکه گذارند هنوز بحر باشد و اگر آدمی
قوی باشد و مثقال و نیم می شاید و این معجون معده را تقویت بلیغ میکند و جمیع
رطوبات او را خشک میسازد و ازین جهت است که در زلق الامعا کار اسهال هست
بواسطه ضعف معده و بلغمی و ملاسیدن و هضم او اطبا در علاج آن نیز زیاده
از مسانخ او نسکین خون او سیر هست و خون حیض نیز و در حبس بول نیز
نافع هست زیرا که ادرار بول میکند و با مثانه را نیز قوت میدهد و بمک رده
را طراوت و سرخی می بخشد و آواز را صافی میسازد و نیز ذکر از مسانخ
در وسیار هست و با طلاء تقویت جمیع قوای طبیعی میکند و اما اگر سبب
سوء المزاج حار یابسی باشد در ضعف معده سودمزاج حار یابس باشد علاوه
او نافت و لاغری بدن او هست روز بروز کاهش او و بسیاری
تشنگی و خشکی زبان و کمی آب دهان و نفع یافتن با غذیه رطبه و علاج
درین مقام خوردن جلاب هست هر صباح از نیکوفر سه درم و قند سفید ده درم
و مجموع را بر وجه مقرر ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و یا آب انار شیرین
بیست و دو مثقال و قند سفید ده درم باید خوردن و یا از آب هندوانه رسیده
پست و دو مثقال و قند سفید ده درم و یا شیره خرفه پست و دو مثقال
و قند ده درم و غذا ماش مقشر با کدوی تر و شیرهٔ مغز بادام و گوشت
بزغاله یا مرغ بهر وجه و یا گوشت ماهی و اش ماش تر هندی باشد شیرهٔ مغز بادام نیز
درین باده نیکو هست و حریف این آشها ماش هست و خوردن مقشر نیز
زندگی جایز است و اسفناخ و کشنیز تر نیز و الله اعلم

و از جملهٔ امراض دیده معده در داست و اگر بطول انجامد
علامت درم هست در داگر این مرض بزودی باصلاح و فلاح بانجامد

واگر

موجب هلاک بهت و سبب درد معده یا سوء مزاج معده بهت یا اضطراب
اخلاط در معده و انواع سوء مزاج معده از ساوج و مادی خارد و بارد
و یابس و رطب و تدابیر و علامات آن مذکور شد و یا سبب درد و وجع دائم
معده مادهٔ غیر غذائی قوام بهت یعنی غیر اخلاط اربعه درون مایه در یخ است
[illegible] اما اگر سبب یخ باشد علامات آن فواق و نفوذ بهت
در معده و قدد و کشیده شدن آن و آروغ بسیار و فواق حضوصاً بخوردن
چیزهای گرم نفاخ بهت و غلبه درد و نفخ بعد از خوردن این چیزها از اغذیه
و اشربه و فواکه و جدا نه گردانیدن غذا نیز و یا قئی راحت به بیرون آمدن
باد خواه باد و خواه از طریق دیگر و علاج درین صورت کسر یخ است و
تقویت و تسخین معده بکامرات ریاح و مقویات معده و اصلاح و بودن
قوت ماسکه و درین بحرزون جلابت هر صباح از بادیان شهری و بادیان
رومی هر یک سه درم و از کلقند صافی دو درم بمجموع را بروجهی که رسم بهت
ترتیب داده و کلقند آمیخته هر نهار اختیار باید کرد و غذا خود آب با اندک حمض
و گوشت مرغ خانگی یا بزغالهٔ متوسط که بر معده ثقیل نباشد و خوردن نکند آنرا
که قاسد و پریشان سازنده باد و باشد مثل معجون زیره و کواش مصطکی
و کندر جدا جدا مذکور شد و خوردن اطریفلات مذکور و جاویدن کندر
و مصطکی و ناخواه و آنچه بدینها ماند زاویه و خوردن زنجبیل پرورده
درین علت بسیار نافع اما بقدری که صباح باشد و مزاج از اعتدال
بیکبارگی بیرون نیاید [illegible] و بر معده کمادات حاره باید نهاد
تا در وی گرمی حاصل شود مثل جاورس که قفاخ میکوبند و سبوس تنگ
گرم کرده و در خریطه کرفته بر معده باید نهاد و اگر سرد شود باز دیگر و باز دیگر

کرم ساختن



کرم ساخته باید نهاد و نیز گفته اند که علیل را کرسنه باید ساخت و آب کرم
بر معدهٔ او باید رخت بیان معمولات و نطولاتی گردان از هشایش
خاره طبخ کرده باشد بر معده باید نهاد مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک
و مرزنجوش و تمام و دورق ریحان و سعوف ازین ادویه بقدر باید کرد
و بادیان رومی و بادیان رسمی از هر یک سه درم ناخواه یکدرم و کرفس را زیاده
خورد تر بهت و از زیره کلانتر از دیگدرم و قند بوزن تمام ادویه همه را
نیک کوفته و بیخته و با هم آمیخته هر صباح مقدار سه مثقال با یک فانخ کلان
کرم باید آشامیدن و بر معده روغن مصطکی و روغن گل باید مالیدن
و طریق ساختن روغن مصطکی اینست که روغن زیت خالص را درون
کنجد اکر روغن گل باشد بهتر بود بوزن چهل و پنج مثقال و مصطکی ده
مثقال روغن را در کاسهٔ صفرین باید انداخت و بر روی آب کرم را
باشد باید نهاد و آهسته آتش باید کرد تا آب بجوش آید و روغن با مصطکی
نیز نیز بجوش می آید و مصطکی در و میکدازد و حل میشود و بهتر میشود
روغن مصطکی اینست آنچه سبب طعام خلط بد و یا سبب در
دوالم معده غذای موذی و مسلم معده بهت و اینکه موذی است
یا سبب بسیاری مقدار اوست که بسبب ماده بسیار معده از وی ضعیف
شده و بدرد آمده و یا اگرچه بسبب مقدار بسیار نبوده اما در حد ذات
خود کیفیت روی داشته مثل اشن باد نجان یا کوشت کاذ قدید و
امثال اینها پس در دفع طریق اذیت جبلی از دو سبب بهت یعنی
باید دید که صاحب این علت از ین غذا اختیار کرده بوده بهت یا نی
و این وجه عقب خوردن حادث میشود و طبیان او در بهتری بهت

بیان معمولات

بیان نطولات

بابونه و روغن م

بیان ساختن روغن مصطکی

و علاج درین مقام امساک هست از طعام سرد و کم خوردن بغایت اگر
الم و وجع از ممر مقدار باشد اما اگر از مرکیفیت غذا باشد علاج ترک کردن
آن نوع غذ هست و بخوردن گوارش مصطکی یا گوارش خود هر گاه که موجود
باشد یکمثقال بیان انچه سبب ضعف معده باشد و غذا درین مقام مرغابی
از گوشت مرغ کهران کشنیز خشک و زیره کوفته پاشیده باشند و اگر سبب
الم و وجع معده ضعف او باشد علامت او آنست که مقارب خوردن
غذا پیدا می شود و چون علیل قی میکند دور میشود و علاج درین صورت
تقویهٔ معده هست از خلط موذی و سرد و الا زیاده میشود و خوردن جلاب
از عصب الثعلب پنج درم و بادرنجبویه سه درم و قند سفید ده درم مجموع ط
بروجه مذکور ترتیب داده و قند آمیخته نیم کرم باید آشامید غذا درین
صورت نخود آب هست با شیرهٔ سنزه تخم معصفر بیان معجون طین و طین
طبیعت از اطلاء ردیه کرد معده هست جلاب طین ازین اجزا سازند مکی
هفت درم عنب الثعلب پنج درم بیخ خوس تراشیده نیم کوفته سه درم قند
سفید ده درم مجموع را در دو پیاله آب باید جوشانید تا از سه حصه یک حصه
بماند وصاف کنند و پنج مثقال معجون مرد حل کرده سحر گاه اختیار باید کرد تا
نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود بعد ازان شربتی از قند و کلاب
و تخم ریحان باید آشامید و در روز دارو غذا آخر روز باید خوردن
بعد از دارو علیل باید که از اغذیه غلیظه اصلا اختیار نکند و هر چه در هضم
میشود ازان حذر نماید مثل هر سیه و کله و ذهبی کوشت و پالوده و جوز
و شیر و کوشت کاو و داش باد بجان و کوشت قاق و از میوه نارنج و
و شفتالو و خربزه و هندوانه پی مزه کرا یها هم ضعف معده هست و از





جمیع بقول نقاظه نیز پرهیز باید کرد و از نان و آش آرد نیز آنچه مناسب
از غذا قلیها از گوشت مرغان سبک دار کوشت تو قلی هست و نخود دار جنس
و آش باید انداخت صفت گوارش انواع امراض و ازین گوارش
که مذکور میگردد هر هفته دو سه نوبت اختیار باید کرد و ناغواه دکند
هر یک سه مثقال و دو دانگ و سنبل و سعد هر یک سه درم مجموع را
کوفته و بیخته و بمقدار وزن قام او دویه عسل صافی آمیخته و نیک
برهم زده در ظرفی باید برداشت و مقدار خوردن این معجون بهار
یکمثقال هست و اگر در تشکین باید بعد ازان معجونات و گوارشات
معتدله اختیار باید کرد مثل گوارش مصطکی با آب لیمو و یا گوارش عود
و باین ترکیب که نوشته می شود باید ساخت آب تریخ یک رطل کهنه
مثقال باشد و آب سیب یک رطل مجموع را باید جوشانید تا یک رطل ماند
و عسل و کلاب جمله مثقال و قند سفید یک رطل بآن آمیخته دیگر بار باید
جوشانید تا بقوام آید و بعد آنان فرانفل و دارچینی و مصطکی از هر یک
یکدرم و عود و درم و بادرنجبویه سه درم مجموع را کوفته و بیخته قریب
بغروب آفتاب درون دیگ باید انداخت و نیک برهم زده بعد از قوام
آمدن فرود باید آورد و در ظرف چینی نگاه باید داشت و بوقت حاجت
مقدار خوردن ازین شربت دو مثقال هست با قدری کلاب گرم کرده
و فراغ و نفخ معده مترتب بر ضعف معده و ضعف هاضمه میشود و بسبب
حبس البول پیدا میشود آنست که در تدابیر این را علیحده خارج از معده
نداده و لیس صواب تدابیر استفال گوارش و فرح ریاح هست انچه مناسب
مقام باشد مقالهٔ سیم بیان شهوت طعام که یکی از علل رویه معده است

وشهوت کلی عبارت از زیادتی شهوت عادی و طبیعی است بر ماکولات
واشتداد جوع و حرص بر غذا و سبب سوء المزاج مکتفف است مرقوم شد
وعلامت او نوع است و ثقل در معده و قلت عطش و تدد معده و
بسیاری سیلان لعاب از دهن و این طبیعت و بر کنار ایدن غذا
وعلاج درین مقام کرم ساختن معده است بخوردن جلاب بر صباح
از بادیان مسدرم و از کلقند عسلی ده درم مجموع را چنانکه رسم است
ترتیب داده نیم گرم برنهار باید کرد و غذا درین مقام خوراب
است با شیرهٔ مغز تخم معصفر و تنقیهٔ معده چب ایارج باید نمود و گر
در معده از اخلاط فاسده سوداوی باشد تقویت معده بخوردن
اطریفلات باید کرد اطریفل صغیر یا کبیر هر کدام موجود باشد بمقدار
خوردن از کبیر یک مثقال است و از صغیر یک درم و غذاء دایم تا انقضا
مرض خوراب است بکوشت مرغ جزبه یا کوشت توقلی جزبه و آرش
او و ارچنی و فلفل باید انداخت و جاویدن مصطکی و کندر و زیره
صاحب این علت را بغایت نافع است بیان السبب حتی سما
باشد در فم معده و یا انکه سبب این علت بسیاری ریختن سوداست
در فم معده و علامت آن سوختن معده است بر وجهی که می آنکه چیزی
خورد صبر نمیتواند کرد و قلت عطش و آروغ ترش است و بسیاری
مقدار برازه و علاج درین صورت تنقیهٔ معده است از خلط سوداوی
بحب افتیمون با بعجوغ افتیمون و بخوردن جلاب بر صباح از بادیجنویه
سه درم و قند سفید ده درم بر وجهی که بکرات تقریر کرده شد ترتیب
داده اختیار باید کرد و غذا خوراب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و



کاهی آب کرم کرده و روشت و تخم خرب یا تخم خربزه جوشانیده باشند یا عسل
وسکنجبین در آب کرم قی باید کرد و اگر جنابجا شخص و قوت باشد و غلبهٔ
سوداء بود و حقنه با سلیق نیز فرموده اند و این محل بحث است
زیرا که با خراج دم اخراج سوداء نیز هست اما مفسد موجب ضعف بدن
است و درین علت محاظره است و این نوع معالجه میکند مگر از حمال
اطبا بین درین صورت توقف اولی است و بعضی ادویه که موافق است
تشخیص میسر نشاید دگاه سبب درین علت بسیاری تحلل بدن است
بیان انکه تحلل بدن باشد و علامت او تقدم اسباب تحلل است
از حرکت و راه یافتن در هوای گرم و بسیار نشستن در حمام و بیخوابی
بسیار کشیدن و غم بسیار خوردن و عدم آفت در قوت باصره و عدم
مقدار برازه غذا ماکول و علاج درین مقام خوردن اغذیهٔ غلیظه
دیر هضم شونده است مثل فلیه زرد که و کوشت کله و هریسه کوشت
گاؤ و نشاندن عسل را در آب سرد و مسکن در انکه ابارده ساختن
و بر زمین سرد نشستن و روغن بنفشه یا موم و روغن بنفشه ساختن
و بدین مالیدن و بعد از خوردن طعام روغن آس که روغن مورد است
و روغن مصول از بید بر معده و بدن مالیدن بسیار مفید است بیان
انکه تحلل بسیار است و گاه سبب در حدوث این علت استفراغ
بسیار است و جوع مفرط که بدن محتاج بغذا شده است و جمیع اعضاء
غذا مطلوب است و شهوت غذای کسانیکه از بیماری برخاسته اند ازین
قبیل است و علامت این تقدم اسباب مذکوره است آنرا فم معده و
غدد و علاج درین صورت دادن غذای کثیر التغذیه است بجد کرت

اندک اندک تا بحسب ماده و مقدار مسکن جوع باشد و بحسب کیفیت
ضرر نرساند و علیل از اختیار بالطبع حذر باید کرد و بسیار باید خورد
و از جمیع حرکات بدنی اختیاری پرهیز باید کرد و از حرکات نفسانی نیز
زیرا که در حرکات نفسانی نیز بدن متاثر و منفعل میشود و باطلاق از
هر حرکت که موجب تخلخل است حذر باید نمود و از دخان تمام اشد حذر
لازم است [illegible] و یا سبب حدوث این جوع گردد
و حیاتست و بدن که غذای انسان صرف ایشان میشود و آنچه کیلوسا
میشود ایشان میخورند و علاج درین مقام بعد از احساس امتلا
ایشان است باد و یشه که مسقط و مهلک آن گردد باشد [illegible]
[illegible] و گاه سبب در حدوث این علت
اجتماع و برهم نشستن غلظ بلغم غلیظ ترش است در فم معده و علامت
آن قلت تشنگی است و ترشی طعم دهن و آروخ ترش و بسیاری
براز با طعم و علاج درین مقام تنقیه معده است از غلظ مذکور و
نخوردن جلاب هر صباح از نیم دوم جنبویه سه درم و از بیخ سوسن سفید
نیم کوفته سه درم و از گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب پست
با شیرهٔ مغز بادام با شیرهٔ مغز تخم معصفر با اندکی فلفل و زیره و ناخواه
و دارچینی و بقی کردن معده را پاک ساختن با نخبه سابقا مذکور شد
و بعد از تنقیهٔ معده بقی جاویدن ادویه حاره مثل کندر و مصطکی
و نخوردن گلقند عسلی ده درم و بادیان کوفته سه درم مجموع با هم
آمیخته هنگام باید خوردن و غذا در آخر روز بعد از ذبح مناسب پست
از نخود آب جنابذ مذکور شد اختیار باید کرد و از لحوم مرغ یا کبک



دیرین آش باید انداخت و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا و یا بحب
صبر باید کرد [illegible] و گاه سبب حدوث
جوع سوی مزاج بارد با فراط می باشد که فم معده را پی حس ساخته بواسطه
برودت و قوت جذب وحس نمانده پست و بقیهٔ اعضا را احتیاج و
میل بسیار پست بنابراین نوع جوع البقر میخوانند و علامت او خفت
بدن و ضعف قوت و درد معده و حصول غشی در بعضی اوقات بسبب
قرب فم معده بدل و این وجع را نیز وجع الفؤاد میگویند و اکثر عروض
این علت مسافران را است که سفر در ایام سرما و زمستان میکنند و
علاج درین مقام بجهت افاقت و شعور از غشی با شیدن آب سرد و
گلاب بسیار پست بروی و بوئیدن مشک و عنبر پست و برگ گل و ریحان و
مالیدن اطراف مثل دست و پای و بستن باندوران بر وجهی که بدرد
آید و مالیدن روغن بر مواضعی که مالیده میشود بمثل روغن نرگس
و زنبق [illegible] و حیله در شعور علیل بکندن موی
سر او دست و کف پایش را محکم کرفتن و بعد از شعور از شربت بادرنجبویه
ده درم یا گلاب باید داد و یا گلقند عسلی ده درم بادیان رومی سه
درم کوفته و غلط کرده باید داد و غذا درین صورت ماء اللحم باید داد
از گوشت مرغ یا طیهوج و دراج یا دارچینی و زنکی زعفران و
تغذیه بنان که در آب سیب یا شربت سیب تر کرده باشند بغایت
نافع است و تقویت فم معده و اصلاح حال او با طریقات دیگر
باید کرد و تبدیل و تعدیل مزاج معده با شربه و اغذیهٔ موافقه باید کرد
باکجه طبیب بحرب و صواب داند مثل کوارش مصطکی و کندر و کوارش

کوفت

زیره کرمراد بآن معجون مکوّل هست وخود وعنبر درین بسیار موافق هست
هرکدام که حاضر باشد مقدار خوردن آن یکمثقال هست برنار بان آید
سبب ضعف اندیه باشد وما اگر سبب جوع ضعف شدید در فم معده
باشد منضم بحرارت جمیع بدن علامت او کرب وطب یعنی انزوه وسوزش
وتلواسه هست وتشنگی بسیار وخشکی براز ومدفوع وحصول دوخودش
غشی درگرسنگی وسقوط قوت وعلاج درین مقام خوردن جلابست
هرصباح از سکنجبین ساده ده درم وگلاب پانزده درم ویا از شربت سیب
یا شربت بهی هرکدام که موجود باشد ده درم باقدری آب وگلاب شربت
کرده ونان درو شکسته باید خوردن ویکی ازامراض معده حدوث
عطش وتشنگی غالب هست وسبب او یا اجتماع بلغم شور هست در معده
یا خلط یابس سبنده غلیظ در فم معده وقسم اول را علامت اینست
که اگر صاحبش بر عطش صبر میکند وآب نمیخورد تشنگی از و زایل میشود
بیان عطش کاذب واین قسم را اطبا عطش کاذب می نامند وعلاج درین
مقام فی هست بسکنجبین وآب ترب وپاک کردن معده از خلط چسبنده
وخوردن سکنجبین وغذا درین مقام نخود آب هست با شیرهٔ مغز بادام واندکی
سرکه نیز در آش باید انداخت وانگهی بیش حرارت وپیوست باشد علاج
آب خوردن سکنجبین ساده هست پانزده درم یا لعاب ده درم وقدری آب
سرد که در طعام آن مزه نشود ویا آب انار قاقی یا انار ین مقداری که ممکن
باشد باید خوردن وشربت غوره وشیر ترنج لیمو وشربت نارنج نیز
درین ماده نافع هست یا قرهندل وقند مقداری که صاف باشد وغذا آش
غوره یا قرهندل یا ازرک هرکدام که موجود شود با شیرهٔ مغز بادام وقدری



قند باتکه پاکیزه باید آمیخت تا بسیار ترش نشود [illegible] سبب حرارت
دل معتدل باشد وما اگر سبب عطش حرارت سینه ودل یا جگر باشش
باشد علامت او سوزاک وهول وتلواسه هست در سینه وراحت
یافتن از وصول هوای بارد وعلاج در جمیع این اسباب پرهیز است
از اشربه واغذیه مذکوره در حرارت وجمیع اشربه واغذیه بارده
حامضه نافع هست اگر سرفه نباشد جمیع اغذیه مذکوره در قسم
سوداوی مزاج حار معده موافق هست وخوردن غذا از ماءالشعیر درین
غلبهٔ حرارت وپیوست نافع هست ومسکن جلیل در مهب شمال
وهوای سرد وتر باید [illegible] دل نافع هست واما اگر
سبب عطش حرارت دل باشد ازین ترکیب اختیار باید کرد صندل
سفید وسرخ مغز تخم کدو از هرکب سه درم تخم خرفه پنج درم طباشیر سفید دو درم
کتیرا از هرکب یک ونیم درم تخم خرفه پنج درم طباشیر سفید دو درم
مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبلعاب اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت
ودر سایه خشک باید کرده مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است
در شربت سکنجبین ده درم باقدری آب وگلاب یا در شیرهٔ خرفه مقدار
سه قاشق [illegible] وما گوارندهٔ طعام در معده
ودیر گذشتن از معده وسوء هضم سه نوع هست اول ضعف معده هست
ومراد از ضعف معده اینست که طعام در معده بسیار مکث کند وزود از معده
نگذرد وعلامت او درهم کشیدن معده هست وثقل او دوم از انواع
ثلثه آنست که طعام در معده هضم نشود وچنانکه می باید علامت او سوختن
معده هست وآروغ که گویا رائحه دخان از و ناشی میشود وشراسیف

کشیده میشود و مراد بشراسیف پرده‌ای سینه است و نخ و قراقره
و بوی به برای ذکر ثالث حاصل تخم است و تخم آنست که طعام اصلا هضم
نشود و در معده فاسد گردد و علامت او ثقل معده است و تقلب
نفس که مراد بآن غثیان است و میل بقی پی در پی و حدوث نفخ و قراقر
در معده و آروغ خالی از رائحه طعم و علاج نوع اول تقویه معده است
باشربت و ربوب بارده مثل سکنجبین و شربت انار و شربت سیب
و رب زیوراج و رب بهی یا سیب یا انار یا لیمو و نارنج هر کدام که موجود
باشد ده درم با گلاب قدری که مناسب حال باشد بآن شربت کرده
باید خوردن و شربت سکنجبین سفر جلی بجهت ضعف معده در تمام انواع
آن نافع است انسان نیز مقدار خوردن ده درم است با گلاب و مقدار
باج از کوشت مرغ جوجه و خود و ماش مقشر و اندک سرکه نیز آش
باید کرد و کشنیز خشک نیز در آش باید انداخت و سفوفی که در ضعف معده
نافع باشد باین اجزای مذکور باید ساخت گل سرخ و کشنیز خشک از
هر یک پنج درم دکر دیا و زیره مدبر در سرکه از هر یک سه درم طباشیر
نیم درم مغز تخم خیار بین از هر یک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
سه مثقال هر روز بوقت صبح باید خوردن
و اگر سبب در ضعف معده سوء المزاج بارد باشد از برای
تلطیف مواد معده که مذکور شد تقویه و تقویه معده بادویه حاره
صفرا بارد باید کرد و از اغذیه و اشربه و مصاحبین و کوارشات و حمامات
و اطلیه و مراعات اینها در علاج باید نمود و جلاب و شربت از گلقند
عسلی باید داد با گلاب دو وزن گلقند ده درم باید و گلاب آن قدر که



مناسب و ملایم باشد و مصطکی دو و از هر یک نیم درم کوفته و بیخته و بین شربت
باید آمیخت و علاج نوع ثانی اگر سوء المزاج بارد بابا
باشد علاج تنقیه معده است از خلط فاسد بقی کردن باب عسل و تخم
ترب و تخم شبت و صعتر کوهی که مراد بآن تاب الی است و بخوردن جلاب
از بادیان رومی و بادیان مشهور از هر یک سه درم و از گلقند عسلی ده
درم مجموع را جنانکه رسم است ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و اگر
برودت در معده بر وجه کمال باشد ملازمت و مداومت بخوردن
دواء المسک تمام و شیرین باید نمود و یا تریاق در هر دو سه روز یکدرم
اختیار باید کرد و غذا در این مقام کوشت مرغ و بخود مقشر و دارچینی باید
داد و جمیع کبک و طیهوج در این ماده نافع است
و کوارش عود یا مصطکی نیز نافع است و کوارش عود در معالجه این
ماده باین اجزا باید ساخت سنبل و مصطکی و قرنفل و جوز بویا و بسباسه
از هر یک دو درم بادیان رومی و تخم کرفس از هر یک یکمثقال عود هندی
چهار درم حلیله کابلی چهار درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و مقدار تمام
ادویه عسل صافی آمیخته و نیک برهم زده در ظرفی باید برد و شت و مقدار
خوردن از این معجون بر نهار یکمثقال است و اگر سبب ضعف معده سوء المزاج
حاره یا ماده باشد علامت او در امراض حاره مذکور معلوم است و علاج
در این مقام تعدیل مزاج است بخوردن جلاب از سکنجبین ساده یا سکنجبین
سفر جلی هر کدام که موجود باشد ده درم با گلاب و آب مقداری که صافی باشد
و یا شربت سیب ده درم یا گلاب و آب مقداری که صافی باشد و یا شربت
سیب ده درم یا طباشیر ربع درم که یک دانگ باشد و غذا آش زرکی یا برنج

یا آش بسرکه و گوشت مرغ و خوردن قرص زرک درین علت بغایت نافع
است و اجزاء او اینست زرک خشک شش درم گل ارمنی و طباشیر و صندل
سفید و تخم خرفه از هریک چهار درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته با شیره
خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک یکمثقال و ازین جمله هر بار یک
قرص در شربت سکنجبین یا دوغ که دوغ ازو کرفته باشند باید خوردن
بمقداری صالح از شربت یا دوغ [illegible] و نوع
ثالث از اقسام مذکوره که سبب و بیان بسیاری اغذیه غلیظه است علاج
او قی کردن آنرا ان طعام است که موجب ثقل شده بخوردن آن شربت
جوشیده و عسل و نمک و سکنجبین ساده یا دوغ کهنه و یا بخوردن خربزه
پی مزه بسیار و درین علت بهترش آنست که یکروز و دو روز گرسنه باشد
و در اوقات صباح طعام قلیل خورد زیرا که گفته اند [illegible] زکم خوردن
چو آهو میدوید م از پر خوردن بسی را مرده دیدم و در کلام بانظام
نبوی صلی الله علیه و آله واقع است در طب النبی که اذا جلست فی الطعام
فانث تشتهیه اشارت بخوردن قلیل است و کویا که در ان المخفون
و هلک المثقلون اشارت دانی باین معنی نیز هست و اختیار
کلفند صباحها بسیار مفید است و باید که از ده درم که قیاسا هفت
مثقال میشود زیاده نباشد و مصطکی نیز نیم درم باین باید آمیخت
و اکر در طبیعت قبضی باشد جهت تلیین طبیعت [illegible]
مجون سفرجلی پنج درم در آب کرم حل کرده در صبح باید خورد و تا پیش
ظهر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و در هر دو سه روز اعاده می باید کرد و اکر
اجابت قی بسهولت حاصل نشود مجون و کوارش شهر یاران اختیار



باید کرد و اکر بر جوع تحمل نباشد بعد از هر دو روز یکبار کباب برغ
باید خورد و در ظرف صباح اما باید که مقدارش قلیل باشد و معدهٔ صاحب
علت را بهوشیار کرم باید داشت و یا بند و پنبهٔ کرم کرده و یا بسپوس و
نمک کاه باید کرد تا کرمی در معدهٔ او پیدا نشود و در خواب کردن شکم بر
زمین ننهد و بر دو خواب کند تا در معده حرارتی پیدا کرده و اکر وقت
تابستان ان باشد و علیل جوان بود یعنی اوقات در آب سرد خوض خورد
تا حرارت غریزی متوجه و اخل نشود و سبب کرمی معده کردد و در وقت
باضمه نیز امداد می نماید و بر معدهٔ علیل از روغنهائی که مقوی معده است
باید مالید مثل روغن مصطکی و روغن کل و روغن بهی معمول بمصطکی
و از جملهٔ مقوی معده است اجمال نباید کرد و مالیدن روغن ناردین
درین علت بسیار منفعت دارد و در ضعف معده کرا زبرودت چند
هیچ چیز مضرتر از آب سرد نیست باید که حذر کند [illegible]
فواق کرا از علل رویهٔ معدهٔ است و در تعریف فواق اطبا چنین
کفته اند فواق الفواق حرکة للمعدة لدفع شئ موذی یعنی فواق حرکتی است
معده را از برای دفع چیزی که اذیت میرساند بمعده و این موذی یا
خلطی تیز است از اخلاط و یا غذائی کرم تیز است و اکر سبب این مرکوب
آنست علامت او سوختن معده است و حدوث قی تیز از مرهٔ صفرا و
یا برهٔ سودا وی و علاج درین صورت قی است بسکنجبین و آب کرم
و آب شبت جوشیده و عسل از هر کدام مقداری صالح و برک ترب و جرم
از هر کدام که موجود باشد طبخ کرده و آشامیده قی باید کرد و یا آبی کرده
لوبیا و تخم خربزه جوشیده باشد عسل بآن آمیخته و اشامیده قی باید کرد

بیان معین اخلاط زایده وهرجا که معده بقی از خلط فاسد پاک شده باشد
جلابی از لعاب تخم اسبغول شسته و بالعاب دانه بهی و اندکی روغن بنفشه
یا روغن بادام شیرین مقدار یک درم و ده درم قند سفید و از لعاب
مذکور مقدار نیم قاشق در دو سر قاشق گلاب و آب برابر هم زده باید
و شامیدن و غذا در این مقام ماء الشعیر هست یا روغن بادام شیرین
و یا ماش مقشر و روغن بادام و کدوی تر و یا تلقان جو با قدری آب
سرد و اندکی قند اگر سبب ریح و نفخ باشد و اگر سبب ریح و نفخ مجتمع
باشد در طبقات معده یا در فم معده و اکثر حدوث این نوع غیبان
و اطفال را میشود و کلانان را در عقب بجر می باشد و علاج آن مجزون
کلقند هست ده درم و فوتنج کوهی که مراد بآن کاکوتی هست و یا معطکی
یا زیره نا زبجبیل یا ناخواه از هر کدام که حاضر باشد نیم درم مخلوط با او
کلقند و یا مجزون معجون زیره هست و کوارش مصطکی یا عود و او هر کدام
که باشد یکمثقال هست و همیشه مصطکی را باید جاویدن و آبش فرو باید
بردن و عطسه را در ازالهٔ مادهٔ فواق نفع و تاثیری تمام هست و حبس
نفس را نیز همین تاثیر هست و گاه سبب در حدوث فواق خوردن اطعمهٔ
غلیظه هست و علامت آن وجود سبب هست سابقا و آرام و قرار که
موجب سکون شخص هست و موجب حدوث این علت و دخول حمام و علاج
درین اسباب مذکوره اولا تنقیهٔ معده هست آزار طعام غلیظ بقی کردن
و کم خوردن صفت سفوف نافع و سفوف که درین مقام نافع هست
باین اجزا باید زیره و ناخواه دو بادیان رومی و تخم کرفس اجزا برابر
کوفته و بیخته مصباح دو بوقت خواب سه درم سفوف باید کرد و خائیدن



سعتر و ناخواه و فرو بردن در فواق بعنی و اعتلائی غذا بسیار نافع هست
و اگر سبب فواق خوردن آب سرد باشد و یا آب و نان بسیار فواق میشود و یا خوردن برف و یخ و اطعمه
اینها که در معده ای ی بارد موجب اذیت هست و حدوث فواق و علاج
او تقدم سبب هست و علاج او خوردن جلاب هست هر صباح از شربت بادرنجبویه
ده درم و از بادیان رومی هر یک سه درم و کلقند عسلی ده درم نیم
نخود و نیم کرم بر نهار باید آشامیدن و غذا نخود آب با شیرهٔ تخم معصفر
باید داد و صاحب این علت را حرکت و ریاضت بسیار نافع هست و جمیع
اعراض نفسانی از غضب و خوف و غیر ذلک نفع بلیغ دارد و کرسنگی
نیز بسیار نافع هست زیرا که اینها هم سبب تحریک حرارت غریزی میشود
و فم معده را بر روغن زنبق یا سوسن یا نرگس چرب باید کرد زیرا که در
چرب کردن با مثال این روغنها نفع بسیار هست بیان اسباب متفاوته
متفاوت باشد و گاه سبب حدوث فواق استفراغات کثیره هست
و متعاقب استفراغات می باشد مثل قی و اسهال و این بسیار خطیره هست
زیرا که سبب پوست و جفاف هست و از این تشنج خشک حاصل میشود
و این از جمله علامات مهلکه هست و خلاصی این ورطه بسیار مشکل هست
و اگر علاج میسر شود با شیاء رطبه هست از اشربه و اغذیه و با جمله علاج
او خوردن جلابست هر صباح از گلاب و لعاب اسبغول و لعاب
دانه بهی و روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه یا بادام از هر کدام که موجود
شود ده درم و نبات یا قند سفید ده درم مجموع را ترتیب داده یا
سرد باید داد و غذا ماء الشعیر یا برف یا یخ سرد کرده باید داد و روغن

بادام بآن باید آمیخت یا شربت خشخاش یا شربت بنفشه از هریک ده درم
و یا غذا کدوی تر در ماء الشعیر پخته باید داد و بر معده موم روغن
مغسول بآب کدوی تر ضماد باید کرد و یا بآب برگ همیشه بهار کهر او آن
حی العالم هست و لعاب خطمی و کتیرا در بن موم روغن باید آمیخت و یا
با روغن کدو باید ساخت و موم صافی و بن قسم فواق بدترین اقسام
اوست مقالهٔ در بیان بطلان و نقصان شهوت غذا که از جملهٔ
امراض ردیهٔ معده هست باید دانست که بطلان اشتهی و نقصان او
بواسطهٔ سوء المزاج حار هست که موجب سستی معده شده و علامت او خلط
شدید هست و تنفر از اغذیهٔ حاره و حدوث آروغ بدبوی و دخانی و
راحت یافتن با شامیدن آب سرد و علاج خوردن جلاب هست و
شربت آب انار بن افشرده با شم آن مقدار بیست و دو مثقال با ده درم
قند سفید و یا مغز تخم هندی و قند از هریک ده درم در قدری آب سرد
شربت کرده باید آشامید با سکنجبین ساده یا با آب غوره یا با آب ریواج
یا شربت سیب هر کدام که موجود باشد ده درم ترتیب داده با آب سرد باید
آشامیدن و غذا آش ذرک یا از آب انار بن باید پخت که در دماش مقشر
باشد و اندک خود با شیرهٔ مغز بادام شیرین بیان زیاده بیش سودا باشد و
اگر سبب حدوث این علت ریختن ماده سوداوی تیز باشد در معده یا
شور علامت او سوختن معده هست و غثیان و قی و شدهٔ عطش و در
یافتن از هوای سرد و تلخی دهان یا شوری آن و علاج در بن مقام تنقیهٔ
معده هست از بن خلط بخوردن سکنجبین با آب کرم و قی کردن و روغن
کنجد نیز در و باید تا اعانت بر قی کند و هرگاه معده از بن خلط پاک شود



تقویت معده بر وجوب مقوی قابض باید کرد مثل رب غوره و سکنجبین
سفرجلی و شربت زرک و خوردن اشیائی که بسرکه پرورده باشند مثل
اجار کهر و غیر ذلک آنچه از معوقات معده باشد باید داد و غذا آش زرک
یا آش غوره یا آش بسرکه چنانکه مذکور شد یا کوشت مرغ جوجه دیکدن
انار میخوش در بن علت مفید هست بیان انکه سبش خلط بلغمی باشد و
اگر سبب خلط بلغمی چسپنده باشد در معده علامت او عدم تشنگی یا
قلت آن و راحت یافتن بخوردن اغذیه و اشربه و معاجین و کوارشات
حاره هست و علاج در بن مقام نیز تنقیهٔ معده هست بقی کردن از
خلط بلغمی مثل تخم ترب یا آب افشرده برگ ترب یا تراب الفی قدری
در جزوی آب جوشیده و اندک عسل در و خلط کرده نیم گرم باید آشامیدن
و قی کردن و چون معده از خلط فاسد پاک شد از کلقند ده درم در بعضی
اوقات باید خوردن با سه درم بادیان رومی و مداومت بخوردن کوارشات
مصطکی با عود باید کرد یا شربت از سکنجبین سفرجلی که از عسل ساخته
باشند در بن ماده بسیار نافع هست و طریق ساختن سکنجبین سفرجلی
با عسل بر بن وجه هست آب بهی دو نیم سیر بوزن سه قند و سرکه نیز
دو نیم سیر سه قند و عسل صافی صد مثقال مجموع را در دیگچهٔ پاکیزه با تش
آهسته طبخ باید کرد تا بقوام اید و از بن شربت مقدار خوردن ده درم
هست و سفرجلی که در بن علت نافع هست بر بن وجه باید ساخت نافوا
و فوتنج و بادیان از هریک دو درم مجموع را در بیضهٔ مرغ پیچیده بسیار
دیگاه یکدرم باید خوردن بیان آنچه سبب او خلط متعفن بود و اگر
سبب حدوث این علت خلط متعفن باشد در معده علامت آن بحر هست

جامع ساختن سکنجبین سفرجلی

بیان سفوف

ع درم و سنبل و قرنفل از هریک

یعنی بوی بد دهن و بر از بدبوی و حدوث غثیان و تقلب نفس که
مراد بان لفظ طفر میل بقی میشود و بسیاری شدة عطش و علاج درین
صورت نیز تنقیهٔ معده است بقی از خلط متعفن بسکنجبین در آب کرم
و تلیین طبیعت آب فواکه یا بطبوخ فواکه باید کرد و بعد از تنقیهٔ معده تقویت
آن بکوارش عود و عنبر و مصطکی و امثال آن باید کرد **بیان ابزار استعمال**
**بدن باشد** یا سبب درین علت استغنای بدن است از غذا یعنی میل
نمیکند و همیشه متر فرمی باشد و علاج درین مقام ریاضت و حرکت بسیار
و جلوس طویل در حمام و عرق کردن تا در و پیوست حاصل شود و شبعه
مشتاق بدل مایتحلل کرده و میل بغذا کند و از چیزهائی که شهوت غذا را
برمی انگیزانند خوردن سیر و بیاز است و شلغم و کبر که در سرکه پرورده باشند
**بیان ابزار حبس و کثافت جلد باشد** و اگر سبب انقطاع و بطلان
شهوت غذا کثافت جلد باشد علامت آن مدبر است برجوع و علاج درین
مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم
و قند سفید ده درم مجموع را چنانکه رسم است طبخ کرده و قند مذکور بان
آمیخته نیم گرم باید اشامیدن و غذا خود آب با شیرهٔ مغز بادام شیرین و با
شیرهٔ مغز تخم مصفر **بقول** و استعمال بقول بدین وجه باید نمود بابونه
اکلیل الملک و نعنام و برگ خارشبت از هریک سه مثقال مجموع را در نیم
آب مناسب بآتش آهسته طبخ باید کرد و هر تمام بدن باید ریخت و بعد
ازان بدن را بخرقه درشت باید مالیدن و روغن سوسن یا زنبق یا غیر
بر بدن باید مالید و در حمام باید نشست تا عرق شود زیرا که عرق موجب
فتح مسام است و ازاله کثافت جلد **بیان ابزار حبس و علت سوم باشد**

و سبب دیگر در بطلان شهوت غذا قلت رطوبت سوء است از طریق
طحال بفم معده که اودست منبه و محرک شهوت غذا و علامت او عدم
طلب غذا است و هر بر جوع اگر چه غذا در معده او هضم میشود و دلیل
برین سبب آنست که هر گاه صاحب این علت از تشهیات تناول میکند
و اعیه خوردن طعام و میل پیدا میشود و علاج او انجام است بتفتیح
سده از طریق طحال بمعده بخوردن جلاب هر صباح از سکنجبین بزوری
دو درم و در آب گرم مقدار وافی اختیار باید کرد و غذا زیره ناج
است و خوردن اغذیهٔ پاکیزه که در سرکه پرورده باشند وقتی راقع
این علت در تاثیر عظیم است **بیان ابزار حبس و عنصب دماغ باشد** و اگر سبب حدوث بطلان و انعدام
حس عصب است که از دماغ بمعده متصل است و علامت او آنست
که احساس بخوردن چیزهای تیز نمیکند و فواق در و حادث نمیشود
زیرا که احساس بودی نمیکند و عشی نیز او را کم حادث میشود و علاج
درین مقام هر صباح خوردن بادرنجبویه است سه درم و کلقند مسلی ده
درم و غذا خود آب با شیرهٔ مغز تخم مصفر باید و تنقیهٔ دماغ بحب اباچ
باید کرد و طیب خبر اجب قوقایا و بعد ازان تقویهٔ معده بخوردن زنجبیل
پرورده و امثال آن باید کرد و تقویهٔ دماغ مثل عنبر باید نمود و اظهر
تقوی است **مقال ۲۲ در بیان علت قواق** و قواق را اطبا چنین تعریف
کرده اند که القواق مرض تقوی مولم یسیر معده حدوث ما یخرج بالطبع یعنی
قواق مرضی است که امعا را عارض میشود که بسبب حدوث او خروج ابزار
بسیار از بیرون آید و شوار است و بلاوس که مراد بان هیچ و تاب افتادن

در امعای مستقیم هست و بسیار خطرناک قولنج هست اگر باین سبب بلغم غلیظ
و سبب قولنج یا بلغم غلیظ چسبندهٔ زجاجی است که با ثقال مخلوط شده و
از غایت غلظتی که دارد از پیرون آمدن اثقا و براز مانع می آید
و علامت او شدة وجع هست و احتباس و قبض در شکم و ساقط
شدن شهوت غذا تیز و پیرون آمدن بلغم غلیظ احیانا همراه براز پیان
مطبوخ طبین و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه و بادرنج
و تخم کرفس از هریک سه درم با قدری آب مناسب حال طبخ کرده و از
کر باس گذرانیده و ده درم کلقند عسلی با قندی در و غلظ کرده نیم گرم
باید آشامید و در وقت وجع و الم غذا نباید خوردن و صبر باید کردن تا
درد تسکین یابد و غذا بعد از تسکین وجع نخود آب باید داد و شوربا
گوشت مرغ فربه اگر سبب تخمه نبوده باشد و تلیین طبیعت باین داد
باید کرد و سنای مکی هفت درم و بادرنجبویه سه درم و بادیان نیم کوفته
و دو درم مجموع را در قدری آب که مناسب باشد باید طبخ کردن و از
کرباس گذرانیده و ده درم قند در و آمیخته و از بیون خیارشنبر هفت
مثقال یا شش یا پنج مثقال بحسب قوت و ضعف سبب علیل نیم گرم
بوقت صبح باید داد و یا درین مطبوخ بجای معجون خیارشنبر پنج مثقال
معجون سقرجلی که موضوع از برای همین نوع علتهاست حل کرده نیم
گرم باید داد نکادات و بر محل وجع سبوس و قوناق و نمک گرم کرده
در خریطه باید انداخت باید نهاد و علیل را بقوت شدت وجع در
آبزن باید نشانید و مراد با بزن آب گرم هست که در و بابونه و مرزنجوش
و اکلیل الملک و شبت و قیصوم و خسک و کرم و نام و ورق غار

نطولات بیان آبزن



و عنب الثعلب جوشیده باشد و امثال آن از ادویهٔ مناسب مزاج
و حال مزمنی باشد و در عشتی ریخته در خانه معتدل الهوا یا حمام در شت
آب علیل را نشاند و اگر باین تدابیر و معالجات وجع تسکین نیافت و
طبیعت گشوده شد نیک و الا حب سکنجبین باید داد که در قرابادینات
مذکور هست صفت حبی که قولنج را بگشاید و باین حب که نوشته میشود
ایارج فیقرا و تربد از هریک یکدرم که چهار دانگ مثقال هست و شحم
حنظل و نمک هندی از هریک دانگی و مقل دو دانگ مجموع ادویه را
کوفته و بیخته غیر از مقل و مقل را در قدری آب گرم حل کرده ادویه را
با آن آب خمیر باید کرد و حبها باید ساخت هریک بمقداری که بآسانی
توان فرو بردن و این یک شربت هست و وجع باید اختیار کردن
و صبر باید نمود تا عمل دارد و آخر شود و بعد آنان اندک شربتی از قند
و تخم ریحان و اندکی روغن بنفشه با دام بآن آمیخته باید نشانید تا اعانت
بیشتر کند بر اجابت که مطلوبست و گاهی میشنبه میشود در قولنج بود و گرد
یا بد و جگر و در معده و در رحم در عورات و در و خامه و فرق ظاهر است
زیرا که دردهای اینها از کرده و غیر آن در محلهای خود متمکن اند و در
قولنج منبسط هست در تمام شکم اما فرق میان وجع قولنج و وجعی که بسبب
حدوث کرمهاست در اینست که وجع کرمها صعوبتی دارد زیرا که وجع که بسبب کرمهاست
نیز منبسط هست در تمام شکم و فرق باین نوع هست که حدوث وجع که از کرم
کرم باشد در کرسنگی ظاهر میشود زیرا که تا زمانی که غذا کرم را معاً اماده
هست تعرض با معا و اجزای آن نمیکند و همین که غذا ماند تعرض بر و ا
میکند پس حدوث او در کرسنگی باشد و در قولنج بورود غذا بیشتر میشود

و در زمان خلای امعا وجع منعیف تر و ساکن تر است و اگر سبب قولنج باوی باشد که در طبقه معده و امعا متمکن شده بواسطه خوردن میوها و بسرعت بتحلیل میرود و موجب قولنج میگردد و علامت او تقدم سبب است و حدوث قراقر در معده و نفخ و آروغ مکرر و لین در شکم و خروج براز رقیق لزج و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بادیان رسنی و رومی و ناخواه از هریک سه درم و کلقند عسل ده درم مجموع را بروجی که دستور است نیم کرم باید آشامید و غذا بخود آب با شیره تخم مصفر باید داد و تلیین طبیعت حب حس باید یا معجون سفرجلی و لقوبه بجون زیره که سابقا مذکور شد باید کرد یا باین حب که مذکور میگردد و تسکین وجع باید نمود تخم کرفس و بادیان رومی و ناخواه از هریک یکدرم جند بیدستر بع مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته بآن مهما باید ساخت و بوقت وجع مقدار خوردن یکمثقال است در کلاب کرم کرده و از برای احتباس طبیعت این شیاف استعمال باید کرد حظلی و بوره از هریک یکمثقال شحم حنظل نیم مثقال مجموع هر مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و شکر سرخ مقداری که برای خمیر کردن این ادویه کافی باشد اول شکر را در اندکی آب حل کرده بر آتش باید نهاد تا حل شود و آب باید کرد پس باشد و ادویه کوفته را در خمیر کرده شما فها باید ساخت هریک بمقدار دو بند انگشت خود از دست و خشک ساخته بوقت حاجت باید برد و اشت شیاف ناخ و شیاف دیگر که درین مقام ناخ باشد زهره گاو و بوره از منی و شحم حنظل و کلاغی از هریک سه درم سکبینج یکدرم مقل نیم درم همه را نیک کوفته و بیخته و مقل



در صبح کرست در آب کرم حل باید کرد و بقیه ادویه در ان آب شسته شما فها باید ساخت بمقدار مذکور و بوقت حاجت باید برد و اشت و تا صبر باید کرد و اگر باین تدابیر خلاج و خلاص حاصل نشود رجوع بجثه باید نمود باین ادویه که مذکور میگردد و سنای مکی نصف درم انجیر خشک ده عدد و عناب پست عدد سپستان سی عدد مویز شیرین بی دانه پانزده درم خسک و بابونه و اکلیل الملک و شبت از هریک یک کفه مجموع ادویه را در سه رطل آب آتش آهسته قبح باید کرد تا نخه ماند و از کرباس گذرانیده ازین جمله نیم رطل که جمل و بیخ مثقال باشد و ده درم آب گاو و پانزده درم عسل و پانزده درم روغن گنجد در و حل کرده و نمک طعام و بوره از هریک نیم درم آمیخته نیم کرم باید عمل کرد اگر تابستان باشد بوقت صبح و اگر زمستان باشد نیم روز و حقنه دیگر که نافع است درین علت اگر سبش بلغم باشد سنا مکی پنج درم انجیر خشک کرده ده عدد عناب پست عدد سپستان سی عدد خسک و شبت از هریک یکدرم مغز تخم مصفر و مغز تخم بید انجیر از هریک سه درم پرسیاوشان چهار درم سداب و رطبه کرمراد آن پوست است از هریک یک کف دست برگ کرم و برگ جغندر هریکی یک دسته اکلیل الملک و بابونه از هریکی یک کف تخم حلبه و زخیران هریک پنج درم تخم کرفس و بادیان شهری و بادیان رومی از هریک سه درم سوسن کندم و کل خطمی از هریکی سه درم مجموع ادویه را در شش رطل آب کهنه قیاسا گاسه میشود بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل که نیم گاسه است بماند و این را بدو دفعه عمل باید کرد باین نوع که اول از کرباس صاف

کرده هفت مثقال روغن کنجد و هفت مثقال آب گاو و شکر سرخ یازده
درم و بوره وکل ارمنی هریک نیم درم در وصل کند و اگر علت قوی
باشد و طبیعت محتبس بجای روغن کنجد روغن زنبق باید کرد و بادرنجبویه
شبت و بجای شکر عسل باید آمیخت و بدو دفعه در محقنه باید درخت
در تابستان بوقت صباح یا آخر روز و در زمستان نیم روز عمل
باید کرد و تناول کردن این ترکیب جهت
این علت بسیار موافق است تخم کرفس و بادیان و ناخواه از
هریک سه درم تخم پرنجنه یعنی سپست چهار درم مجموع ادویه را کوفته
و بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی بآن آمیخته خمیر باید کرد و مقدار
خوردن ازین ترکیب ترکیب بوقت وجع یکمثقال است با قدری کلاب
گرم کرده و اما اگر سبب قولنج درم باشد در موضعی از مواضع
امعاء که بتضییق مکان موجب انسداد اثقال باشد علامتش آنست که درد
بقوت است و عطش قوی و قی صفراوی و بسیاری عرق و ضعف
در محل وجع و حدوث این دافعی نیست بلکه تدریجی است زیرا که
تابع درم است چون درم بکمال از دیاد رسد زمان خطر است و بیماری
در تنزل و انحطاط آید امید تمام در نجات و خلاص است پس معالج باید
از اول طبابت سعی در اصلاح حال درم باید کرد و علاج مرضی درین
صورت اول فصد است اگر علیل را قوت باشد و بسیار ضعیف نباشد
و باید که درین ماده ادویه قوی الطراوة استعمال نکند و باید که لعقه و غرغره
گرم ساخته در موضع درم نهد و نطول باب گرم باید کرد و روغنهای
نیم گرم بر موضع درم و ورز باید مالید و حلاب هر صباح از عنب الثعلب



بیخ درم و تخم کاسنی سه درم و قند ده درم اول ادویه را بر وجهی که
عادت است طبخ باید کرد و قند در تربخبین صافی بآن آمیخته نیم گرم باید
نوشانیدن و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و تلیین طبیعت باین
مطبوخ که مذکور شد کردن باید کرد و دهنای مکی بیخ درم و عناب و سپستان
از هریک بیست عدد پر سیاوشان و تخم خطمی از هریک سه درم عنب
الثعلب سه درم مجموع ادویه را در سه رطل آب کرده نیم کاسه رسمی
میشود بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و از کرباس باید گذرانید
و پانزده درم از فلوس خیار شنبر در و مالیده بر نهار باید آشامید
و صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان شربتی از قند و تخم
ریحان و کلاب نیم گرم و اندکی روغن بنفشه با بادام با و خلط کرده نیم
گرم باید خورد و اگر صاحب این علت آب گرم با قدری روغن بادام
شیرین بکرات بخورد بسیار مفید است و همچنین شوربای مرغ فربه
خوردن درین علت نفع بلیغ دارد و اگر بجهت حصول قوت قدری
نان خمیری نرم در و اشکنه کند شاید اگر چه ظاهر از راه علاج خوردن
نان درین علت دوا نماید و با هر صباح حلاب از شربت بنفشه و
تربخبین صافی از هریک ده درم جنابخه رسم است ترتیب داده در
آب نیم گرم باید خوردن و یا از شربت بنفشه ده درم در قدر رطل آب
گرم حل کرده باید خورد یا عناب و آلو از هریک دو عدد و نیلوفر و
بنفشه از هریک سه درم در قدری آب مناسب بآتش آهسته طبخ
باید کرد تا عناب مهرا شود و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته
و ده درم قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام معاش

و سنبر جنت ۱۵ درم م

مقشر یا ماء الشعیر کہ از جو کشک کردہ مقشر باشد و روغن بنفشہ بادام
اندکی در و خلط کردہ باید خوردن حقنہ ماضہ و حقنہ باین اجزا باید کرد
جو کشک کردہ نیم کوفتہ و سبوس کندم و خطمی از ہریک یک مشت برگ مچو و خبازا
و برگ جغندر از ہریک یک دستہ مجموع او و یہ را در سہ رطل آب با آتش ملایم
طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و بگر باس صاف ساختہ فلوس خیار شنبر دہ
درم و تنگ سرخ و تربخبین صافی از ہریک پانزدہ درم در و حل کردہ و یکبار
صاف کردہ در و روغن بنفشہ بادام دہ درم و نمک دو دانگ مثقال
بآن آمیختہ نیم کرم عمل باید کرد چنانکہ مکرر مذکور شد و اگر حاجز در
موضع درم لوع و کزیدن باشد حقنہ باین نوع باید کرد ماء الشعیر
و عناب و سبستان و خطمی و آب ہندوانہ و آب برگ مچو و خبازا و آب
کدوی ترو لعاب اسبغول از ہریک پانزدہ درم در و روغن بنفشہ یا روغن
گل و یا روغن نیلوفر از ہرکدام کہ موجود باشد بیست درم این او و یہ را
چنانچہ رسم است جمع ساختہ نیم کرم عمل باید کرد و غذا شوربا ہای مرغین
بروغن بادام و امثال آن یا شوربای مرغ فربہ بیان آنچہ سبب تیز شدن رو و باشد و گاہ سبب التواء و در ہم پیچیدن رو و ہست
یا بسبب کشودہ شدن مجرای کیس انثیین ہست و فرو آمدن امعا
بکیس و علامت او آنست کہ عقب حرکت شدیدہ یا بر جستن بقوت
و گوفتن یا فتن قوی از خارج یا افتادن از مکان عالی بزیر و باکشودن
راہ فتق رو و فرو آمدن رو و ہا در کیس انثیین و در ین اسباب مذکور
علامت آنست کہ ورم در مکانی ہست کہ یکی از اذافت مذکورہ بآن
لاحق شدہ ہست و از ان مکان منتقل و منجاوز نیست و وجع زیادتی
بسیار ندارد و علاج در ین مقام مالیدن شکم و موضع وجع علیل ہست
و حرکت دادن علیل را بحرکات مختلفہ آہستہ و بستن ساق علیل
و بالا بردن اشتن از انجا از امعا بکیس آمدہ رجوع بمکان خود کند و
قرار یابد و جلاب ہر صباح از عنب الثعلب پنج درم و قند سفید دو درم
اول عنب الثعلب را در قدری آب چنانکہ رسم ہست باید جوشانید
و صاف ساختہ و قند مذکور در ان آمیختہ نیم کرم باید اشامید و غذا
نخود آب با روغن بادام پیشتر یا روغن گنجد باید داد و اگر باین تدبیر
متی مکان خود نکند فرمودہ اند کہ مقدار یکدرم زیبق تا گشتہ
دہند و زیادہ اصلاند ہند و علیل را باید کہ بسیار راہ نرود و
بر شکم علیل دست بآہستگی فرود آرند تا زیبق فرو رود و این
تدبیر پیش حذاق اطبا در المتواتر دہ و ہیچ افتادن در رو دہ
کہ از باد باشد تجویز کردہ اند و مراد بابلاوس کہ مفسر ہست بر تب
ارجم اینست و بعضی گمان بردہ اند کہ ایلاوس آنست کہ از جفاف
اثقال و خشکی آن درد در رو دہا حادث میشود و علامت آن قی
کردن براز ہست و دردی یا قوت کہ گویا بجوال روز میخلند و آنرا
کہ سبب فتق و فرو آمدن متی باشد معالجہ آن در علاج قیلہ و فتق
مذکور خواہد شد و آنکہ سبب در پیوست علاج غالب باشد ثقل یا
علامت او تناول اطعمہ یابسہ ہست و یا قلت مقدار ان و حرارۃ غالبہ
مجففہ و آنکہ سبب او حرارۃ امعا باشد علامت او تشنگی عطش ہست
و دوام سوزاک و بوی بد در براز و آنرا کہ سبب بسیاری تحلیل بدن
باشد بواسطۂ بسیاری راہ رفتن و حرکت کردن و علامت او تقدم

اسباب مذکوره است و آنرا که سبب پوست امعا باشد علامت او نشان
است و عدم برا و علاج آنکه سبب ثقل یابس باشد خوردن جلاب
است هر صباح از بنفشه ده درم و از تربخبین یانزده درم بروجی کر
رسم است ترتیب داده نیم کرم باید آشامیدن جلاب مفرح قبض و غذا
ماش مقشر و خواه مقشر با شیرهٔ مغز بادام و مرغ فربه و شوربای چرب
باید خورد تا در اجابت طبیعت امداد نماید و یا شربت بنفشه بیست
درم و تربخبین ده درم و فلوس خیارشنبر یانزده درم و شیرخشت
ده درم در آب کرم حل کرده نیم کرم باید داد پوست اثقال و در
پوست اثقال و مجر آن ازین جلاب باید داد زغر و تخم تر اتنیرک از
هریک ده درم مجموع را در دو رطل آب با تش نرم طبخ باید کرد تا یک
رطل بماند و بکرباس صاف ساخته و پانزده درم تربخبین در و حل کرده
ده درم رو غن کنجد و مقدار بیست درم ازین باید نیم کرم خوردن
و آن قسم را که سبب حرارت امعا است حرارت امعا علاج خوردن
جلابست هر صباح از قند سفید ده درم و تربخبین ده درم و آب هندوا
شیرین بیست درم مخلوط کرده باید خورد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام
و کدوی تر یا جلاب از بنفشهٔ تر و تخم کاسنی و عنب الثعلب از هریک سه درم
قند سفید ده درم و تربخبین ده درم مجموع را چنانکه رسم است ترتیب داده
نیم کرم باید آشامیدن و یا باین اجزا که مذکور میگردد حقنه باید
کرد بابونه و اکلیل الملک و بنفشهٔ خشک یا تر و بیلوز و تخم خبازی کرماه
بآن مجر دختر کان است و برگ خطمی و سبوس کندم و بیلاب و پرسیاوشان
از هریک یک کف عناب و سپستان از هریک بیست عدد مجموع ادویه در سه رطل

آب

آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و بکرباس صاف ساخته اعاب اسبوزل
و لعاب تخم زغر و روغن بنفشه بادام و فلوس خیارشنبر و تربخبین از هریک
ده درم درین مطبوخ حل کرده دیگر بار صافی ساخته و نیم کرم در حقنه
ریخته در تابستان صباح یا پگاه و در زمستان بوقت نیم روز عمل باید کرد
بدو وقت علاج تقلیل جرم و علاج دران قسم که سبب بسیاری راه
رفتن و تحلیل بسیار از بدن باشد بجز دن جلابست هر صباح از بنفشهٔ
پرگل که خیرهٔ بنفشه می نامند و شربت خشخاش هرکدام که حاضر باشد ده
درم بجلاب کرم یا آب کرم بر نهار باید خوردن و غذا از نشاسته و روغن
بادام شیرین و یا از شیرهٔ آرد میده همچنان که جهت پالوده از آرد میگیرند
و شوربای مرغ فربه موم و مالیدن موم زرد غنی که از روغن
بنفشه بادام ساخته باشند بر تمام بدن و درین موم روغن اندکی لطیف
خطمی و کتیرا نیز باید کرد باشد و خوردن حلوائی که از نشاسته و روغن
بادام باشد از قند سفید یا نبات و خوردن مسکه و نبات با قدری
نان خمیری نرم نیز مفید است و آب الجبن جرب نیز مفید است و مسکن علیل
می باید که در رهب شمال و خوش هوا باشد علاج الاعم و علاج دران
قسم کرا بلاوس است و بدترین اقسام است و مهلک ترین آن علی
الاختلاف الاقوال بین الاطباء که نزد بعضی سبب هیچ و تاب
افتادن در روده است و عدم نفوذ ریح و ثقل از امعا و نزد بعضی
سبب پوست ثقیل است در امعا چنانکه در اول این مقاله اشارت
بآن واقع شد بهر تقدیر خوردن فلونیا زردی است تا تحذیر حس کند
و موجب سکون وجع باشد [illegible] و اجزا آن

برین وجه بهت فلفل سفید و بزرالبنج سفید از هریک ده درم انیون پنج
درم زعفران سه درم فرفیون و عاقرقرحا از هریک یکدرم مجموع راکوفته
و بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی خلط کرده و درظرفی باید برد اشت
و مقدار خوردن این معجون بوقت حاجت و اضطرار سه درم است و این
معجون را وقتی باید خورد که از معالجات و تدبیرات دیگر مایوس شده باشد
زیرا که در تحدیر حس اگرچه تسکین حاصل میشود اما غلظت و پیوست
ماده مرض زیاده میشود پس از علاج اصل که تلیین طبیعت است
باشربه و لعقه نمی باید که معالج غافل نشود خوردن معاجین مذکور و معجون
فلافلی و شهریاران و سفرجلی مسهل که در علت قولنج مختار است و
بغایت مفید از هرکدام که موجود باشد مقدار خوردن پنج مثقال است
و اندکی آب گرم و باین اجزا اگر مذکور میکرد حقنه باید کرد اگر طبیعت
بتدابیر سابقه اجابت نکند نابود و شبت و حلبه و تخم کرفس و بابونه
نیم کوفته از هریک ده درم انجیر خشک پانزده عدد سکنجبین و مغز خاو
شیر از هریک دو درم مجموع ادویه را در پنج رطل گوسفند و نخیر کا
پخته میشود و آتش آهسته ملیخ باید کرد تا نیم کاسه بماند و بگرباس
صاف خانه پانزده درم روغن گنجد یا روغن بید انجیر ده درم
آب کاسه و بورده و یک طعام از هریک یکدرم دران حل کرده نیم گرم
عمل باید کرد که این مطبوخ را در یک روز بدو دفعه عمل کند و بعد از
هر عمل صبر باید نمود تا ماده علت منقلع و منقطع شود بیان معجون
شهریاران و معجون شهریاران که درین علت از موده و مفید است
هردو اجزا باید ساخت طریقه کابلی منقی از دانه و بلیله و آمله از هریک

ده درم



ده درم فلفل کرده ده درم فلفل دراز و زنجبیل ده ارچنی از هریک نه
قاقله کبار ده درم خیر بواکه مراد بان قاقلهٔ صغار است و خیطرج از هرکدام پنج
درم نارمشک چهار درم تربد سفید تراشیده مجوف دوازده درم محمود پنج
درم زعفران ده درم قند سفید سی درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بوزن
تمام ادویه عسل صافی آمیخته نیک برهم زده و درظرفی باید برد اشت روغن
سداب و خوردن این معجون بوقت حاجت سه درم است برنهار و شکم
علیل را باین روغن که مذکور میکرد دمی باید مالیدن آب سداب و آب برگ
کرفس از هریک سی و سه مثقال و زیره و ناخواه و تخم کرفس از هریک پنج
درم مجموع را در آب سداب باید جوشانیدن تا از حصه یک حصه بماند
بیداران روغن نیلت یا روغن گنجد از هرکدام که حاضر باشد نیم رطل که
پنج مثقال باشد بآن آب آمیخته بآتش آهسته باید جوشانید تا آب فانی شود
روغن صاف بماند و امعا را باین روغن نیم گرم ساخته چرب باید کرد
بیان معجون سفرجلی و معجون سفرجلی که درین مرض نافع است
باین اجزا باید ساخت و این معجون را بوقت شدت وجع باید داد تربد
تراشیده سفید سه درم محموده سه درم دمصلکی و فرفیون و زنجبیل و
فلفلین از هریک جوز بویا و قرفه از هریک ده درم و آب بهی افتیمون کوفته
و عسل صافی از هریک یک رطل اول هر دو را باآتش نرم باید جوشانید
تا بقوام آید و باقی ادویه را کوفته و بیخته باو خلط باید کرد و درظرفی
پاکیزه باید برد اشت و مقدار خوردن ازین معجون دو مثقال است
و واجب بر صاحب این علت آنست که در ابتدای مرض دو سه غذا
احتیاط نکند خصوصا که غذا ثقیل باشد و جسم صاحب علت قوی و

غلیظ بود و استعمال ریاضات حفیظه بر چنین شخصی لازم هست
**مشقل اوراق طبیخ** و نشستن در آبزن که در و بابونه و بنت الحلیل
الملک و تمام و خسک و تخم بید الجزر و معتر و فوذنج و عنب الثعلب
جوشیده باشد **استعمال ادهان** و بر اعضا و عن خسک یا دهن شبت
یا بابونه و یا روغن چنری هر یک که باشد با مجموع نیم گرم باید مالید و اگر
اشتیاق بغذا پیدا نشود قلیل از نخود آب با شیره انجم معصفر باید
داد و در این نخود آب مثل گوشت مرغ خانگی و تیهو و دراج و کبک
و امثال اینها باید که باشد و هر جا که اعضا را نقا و صفا از خلط سودی
حاصل شود فیها **شیاف مفتح قوی** و اگر بقیهٔ از خلط باشد این شیاف
که مذکور میگردد استعمال باید کرد که ممد اجابت هست بورهٔ هندی و
شحم حنظل از هر یک پنج درم سکبنج سه درم مجموع ادویه را باید کوفت
و شحم حنظل را نیک کوفته و در ان خلط کرده شافها باید ساخت هر یک
بمقداری که مذکور شد و بوقت حاجت باید برداشت و صرف باید
کرد تا ماده متوجه اسفل نشود **شیاف اخت و اسهال** و شافی دیگر
اسهل ازو باید برداشت باین اجزا ترنجبین و بوره ارمنی و صابون
از هر یک دو درم مجموع را با هم آمیخته و بابند کی آب خمیر کرده شافها
باید ساخت هر یک بمقدار مذکور سابقا **مقالهٔ نهم در بیان قی و تهوع**
**و غثیان** و در تعریف قی این چنین گفته اند که القی حرکة من المعدة
لدفع شیء فیها یعنی قی حرکتی هست از معده بهر دفع کردن چیزی
که در معده هست از طریق دهان و تهوع حرکتی هست از قوت دافعه
که اعانت نمیکند او را حرکت مندفعه و غثیان حالتی هست معده را که



که متقاضی دفع هست زیرا که قطع قطع میل بقی میشود اما آسانی
بیرون نمی آید و اسباب احوال مذکوره مختلف هست زیرا که اگر
خلط موجب علت منصب در جوف معده باشد از و قی حادث میشود
بسهولت زیرا که مهیا از برای دفع ایستاده هست و باندک مددی
بیرون می آید بلک هیچ احتیاج بمدد نیست چون طبیعت از وجود
او متنفر هست و مانعی از اجابت نیست و اگر ماده موجب مدخل
هست در جوف معده و بواسطهٔ غلظت و لزوجت چنگ در پرزهای معده
زده هست از و تهوع حادث میشود و اگر جنابذ ماکول و مطعوم در
معده زاید واقع شده بحسب کمیت یا بحسب کیفیت از و غثیان حادث
میشود اما آنکه بحسب کمیت یعنی بسیاری مقدار هست موجب غثیان آن
ظاهر هست اما آنکه بحسب کیفیت باشد مثل انکه طعامی هست اندک و لیکن
رائحه بد یا طعم بد دارد و نزد طبیعت مکروه هست و ازین جهت قبول
نمیکند پس بعد از وقوع متقاضی قی هست و این اخلاط موجب یا صفرا و
یا بلغم یا سودا وی باد سوی و آنکه صفرا و بست علامت او تخم دهن و خشکی
آن و عطش غالب هست و سوزاک در معده و اندوه و تلوا سه و سیر و
آمدن صفرا باقی و علاج درین مقام تنقیه معده هست بقی و هر صباح
جلاب از آب انار نیم ترش مقدار سه اوقیه که بست و دو نیم مثقال
باشد باید خورد ن بادرنج درم قند سفید با شربت نار بود یا نه با شربت غوره
یا شربت سیب ترش و غذا آش ترش که در و اندک قند باشد یا آبه
مغز بادام و گوشت مرغ و جوجه آش نخود مقشر باید کرد و یا آش مرغ
و یا از زرک و اگر در قی افراط شود معده علیل را باب بهی یا آب سیب و

صندل سفید و سرخ و کلاب خمار باید کرد و اندکی کافور نیز باید آمیخت

**سفوف** و ازین سفوف که مذکور میشود اختیار باید کرد کل سرخ و طباشیر از هریک دو درم ریوند چینی و کهربا و عود از هریک یکمثقال سماق و زرک و دانه انار از هریک پنج درم بوست ظاهر بسته یکدرم مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف یکمثقال هست و معده را باین ادویه طلا باید کرد و اقاقیا سک و کل سرخ سعد و کزر از هریک پنج درم مجموع را کوفته و بیخته و با آب برگ مورد تر اگر موجود باشد والا برگ مورد خشک را باید جوشانید و با آب او دویهٔ مذکوره خمیر کرده بر فم معده طلا باید کرد و یا بوست تازه پیرون بسته سودا و عود یکدرم و بنم مجموع را کوفته و بیخته با شربت غوره باید خوردن

**شربت نافع قی صفرا و سب** و شربتی که قی صفراوی را تسکین دهد باین نوع هست اب انار ترش و آب بهی و آب سیب ترش و آب زرک از هریک بکمن شرع و نمرهندی شصت درم که جمله هفتاد باشد مجموع را در دیگچهٔ سنگی یا شیشی آهسته طبخ باید کرد تا نیم بماند و بعد ازان مصطکی و عود از هریک دو درم در خریطه کرده و دهنش محکم بسته درین آب باید جوشانیدن و بعد ازان دیگ را فرو آورده خریطه را در دیگ نیک مالیده و افشرده تخل انزا دور باید کرد و مقدار نود مثقال قند سفید بآن آمیخته دیگر بار با تش ملایم طبخ باید کرد تا بقوام آید و سرد ساخته در ظرف چینی نگاه باید داشت و بوقت حاجت ازین شربت مقدار خوردن ده درم هست با آب سرد

**حبس قی مجرای صفرا** و اگر سبب حدوث قی دفع مجرای



باشد در قطع و حبس او خوف هلاک هست مگر که باز اطلاق قی موجب هلاک گردد آنزمان باید حبس کردن باشربتهٔ موافقه مقام

**بیان قی بلغمی و سوداوی** و اگر قی بلغمی باشد یا سوداوی علامت قلت تشنگی و سوزناک هست و ترشی طعم دهن و البته قی بسیار می آید و شوری آن و حدوث قراقر و نفخ در شکم و تنفر از اغذیهٔ رطبه و جربها و علاج درین مقام تنقیهٔ معده هست بقی کردن بآب العسل و شبت و نمک و کنکر زوکر مراد صبح خرشف هست و مراد بخرشف تراب الثی هست که در کتب این فن در مواضع مسطوره مذکوره مسطور هست و تخم خطمی خیارین و تخم کدو مراد بآن مغز دختر کان هست و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و نمک طعام و تخم ترب و آب بیخ او که نفش ترب هست با آب برگ او هرکدام که حاضر باشد یا مجموع بحسب حاجت و در مقدار مناسب آب طبخ باید کرد و در روغن کنجد باید آمیخت و بعد از خوردن مخذوب باید آشامیدن و اگر معده باین تدابیر از خلط فاسد پاک نشود بقی را ازین قوی تر باید ساخت زیرا که بلغم و سودا هردو در اطراف حاصی هست و باعلاج قوی محتاج هست و جایز مکرر از ادویهٔ مقیی مذکور شد ازان مقیئی زیاده کرده بر دهی که رسم هست اختیار باید نمود و در مطبوخ مقیی جوزالتی مقدار دو دانگ زیاده باید کرد و هرگاه معده از اخلاط بلغمی و سوداوی پاک شد هر صباح شربتی باید خورد ازین اجزا کلقند عسلی ده درم با دو رطوبه سرد درم و هلیلهٔ کابلی در نخیل پرورده از هریک ده درم واژگوارش کندر یا عنبر یا عود هرکدام موجود باشد یکمثقال دوا المسک شیرین دو درم مقدار یکدرم برنهار باید اختیار

**بیانه شربت دیگر**

کردن از اول هفته باید کرد و این تدبیر دایم و دستور العلاجی باید تا مدت
دراز تقویت بدنی کند و از غذاها که در شیر و جزوات و گوشت ماهی و هر سه طعامها
بسیار بپرهیزد باید کرد و گاهی براه رفتن حرکت باید نمود و در ریاضات
معتدله که بسیار تعب نباشد باید کوشید و اکثر غذا از خواب و شیر و مغز
تخم مصفر باید خورد یا گوشت مرغ یا تیهوج یا دراج آنچه از اینها موجود
باشد و دوا در چینی باید در آش انداخت و گاهی مطبخ از گوشت مرغ
با آب کاهو باید پخت و خورد و اگر مانعی از سرفه نباشد قاتق از سر که
تودینه باید کرد و اما اندکی شیرینی با آن ضم باید ساخت سعوف نافع و معوف
که نافع باشد اگر بلغمی باین اجزا ترتیب باید داد کندر و مصطکی از هریک پنج
درم عود و هفت درم حب الرمان یعنی دانه انار پانزده درم قرنفل چهار درم
بوست ترنج دو درم مرزنجوش از هریک ده درم قاقله و جوز بویا و بسباسه
و سعد از هریک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل پنج درم پودینه یا نعنا
چهار درم پتنگ پنج درم مجموع او ویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن
ازین معوف بوقت حاجت بر نهار سه درم هست که دو مثقال میشود
بیان قرص نافع و قرصی که قطع و حبس تی بلغمی و سوداوی کند باین اجزا
ترتیب باید کرد و این قرص بسیار مقوی معده هست بوست سبز بسته چهار
درم مجموع را کوفته و بیخته و با آب سیب خمیر کرده و قرصها ساخته خشک
باید کرد و مقدار خوردن ازین قرص یک مثقال هست بر نهار بیان غشیان
اما علت غشیان اگر امتلا بیش بسیار خوردن طعام باشد علاج او قی
هست با آب کرم و دفع غذای موجب غشیان از معده و اگر آب کرم کافی
نباشد در حدوث قی ماء العسل و آب شبت و آب ترب و نیز ذکل از انجبه

عود و مصطکی از هریک سه درم
پتنگ پنج درم و کل سرخ
چهار درم صح





سابقا مذکور شد باید خوردن و قی کردن و بعد از قی کردن کوارش
مصطکی و امثال آن اختیار باید نمود از بسیب غذای ردی باشد
و اگر سبب غشیان غذای ردی بد کیفیت باشد اگرچه مقدارش قلیل
بود علاج درین صورت نیز قی هست با آب کرم و نیز ذلک از مذکورات
و بعد از ان تقویت معده بشربت انار و بورینه و ترب و ریواج و رب
غوره باید کرد اشربه و ربوبیه نافعه و اما این هر دو در علاج صفرا
انسب هست و شربت بهی یا رب آن در تقویت معده و تسکین
قی در غایت خوبی هست فعلیک به و شربت لیمو هم تقویت معده
میکند و هم تفریح دل و هم مسکن قی هست در اعلی مرتبه و اگر با شربت
بهی ترکیب باید اتم و اقوی باشد در مقصود و اما استعمال شربت
نارنج در ماده بلغم اگرچه اطبا در تسکین قی تجویز کرده اند اما مضعف
معده هست مگر با مصلحات آن استعمال کنند و ازین اشربه که تعیین یافته
هست با گلاب باید خورد و شربت لیمو جلی دو درم و گلاب ده درم
با آب سرد و قدری که در شربت کافی بود سکنجبین صفرجلی و اگر
سکنجبین سفرجلی یافت نشود در غایت نفع هست در علت مذکوره
خواه سبب بلغم باشد یا صفرا یا سودا بسیار نافع هست و آب انار ترش
با قند نیز منفعت بسیار دارد و غذا آش آب انار یا زرک یا غوره
با گوشت مرغ باید داد یا تیهو یا کبک یا امثال اینها پخته باید داد و
اما سبب در قی خون و نفث که آن بر اندافتن خون هست از راه
دهان اگر انفجار و شکافته شدن رگی باشد یا انقطاع آن علاج درین
مقام اگر قوت باشد فصد کردن از باسلیق و خوردن شربت از صمغ

علاج قی خون

عربی و تخم زوفا بالعاب اسپغول و کل ارمنی و صمغ را نیک باید کوفته
و بیخته و ببرب حب الاس یا برب بهی آمیخته نیک خلط کرده باید خورد را
و یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر قابض از هر کدام که موجود باشد یکدرم یک
بهی بر نهار باید خوردن و یا سه وقیه آب بهی و از کندر و صمغ عربی و کل
ارمنی و کلنار و سماق و خون سیاوشان هریک یکدرم نیک کوفته و بیخته
و با آب بهی خلط کرده باید خوردن و یا از شاه بلوط و خرنوب هریک سه مثقال
با آب بهی باید خورد و یا جلاب از آب بهی و آب برگ زوفا که مراد بآن
لسان الحمل هست و گلاب از هریک ده درم و از قرص کلنار یکمثقال
آمیخته و یا اگر وقت برگ تازه ناک باشد از آب برگ او و گلاب از هریک
ده مثقال و از تخم زوفا نقل داده یکمثقال با این اقراص که نوشته
میشود اختیار باید کرد قرص که درین علت نافع هست تخم فرکه مراد
بآن برزالخاص هست و کندر از هریک چهار درم قسط و شب یمان کهراد
بآن زاک بلور هست و اقاقیا و کهربا و آب انشرده طبیشیر الیتس ترکان
نکه سفالی میگویند از هریک یکدرم مجموع را کوفته و بیخته و با آب سماق خمیر
کرده قرصها باید ساخت هریکی یکمثقال و بوقت حاجت یکقرص را
در شیرهٔ تخم خرفه نقع داده سه وقیه کهنه دو دونیم مثقال باشد باید
خوردن مضاد بعد و بعده ما بین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ
و سفید و اقاقیا و پنبک و ارمک از هریک دو درم مجموع را نرم کوفته
و بیخته و بگلاب یا با آب برگ تاک تازه خمیر کرده و اندکی سرکه دران
چکانیده و اندکی آب برگ مورد نیز در هم بعده ضماد باید کرد و بسان
الجبر باید کرد و غذا درین مقام آش سماق هست با مغز بادام

شیرین



شیرین و کشنیز با گوشت مرغ و از آب ترنج با شیرهٔ مغز بادام و گوشت
مذکور و یا از آب زرک با کشمش و گوشت مذکور و باید کرد علیل درین
مرض صمت و سکوت اختیار کند و از موجبات غضب و جمیع اسباب
نفسانی حذر نماید و اگر سبب قی کردن خون عزبه و سقطه باشد که
عارض بیت الاکات متنفس شده باشد علاج درین مقام آنست که
هر صباح از قرص کهربا یکمثقال و از کل مختوم و کل ارمنی و عصارهٔ
طبیشیر الیتس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا از هریک نیم درم همه را نیک
کوفته و بیخته با شیرهٔ تخم خرفه نقع داده باید داد و بر موضع عزبه یا
سقطه ضماد ازین ادویه باید کرد ماش و نشاسته و اقاقیا و صندل سرخ
و سفید و کل ارمنی و صبر و مر مکی از هریک سه درم مجموع را کوفته و بیخته
و با آب برگ مورد یا با آب برگ خرفه مخلوط ساخته ضماد باید کرد و اگر با فی
کردن خون و نفث سرفه بقوت باشد علاج درین صورت خوردن
جلاب هست هر صباح از تخم زوفا نقع داده و صمغ عربی نقع داده
صفت قرص که نافع هست و قرص کهربا و کل مختوم هریک نیم درم
با شربت عناب یا شربت خشخاش از هر کدام که موجود باشد ده درم
یا با عرق زوفا یا با شیرهٔ خرفه و غذا ماش مقشر نقع داده با شیرهٔ
خرفه و غذا ماش مقشر نقع داده با شیرهٔ مغز بادام بریان کرده با گوشت
مرغ خانگی یا طیهوج یا دراج نیم کباب درین ماش بخته باید خوردن
و خوردن این قرص درین علت بغایت نافع هست و اجزاد قرص
آن هرین نوع هست تخم خرفه و کتیرا و کهربا و عصارهٔ طبیشیر الیتس
که مفیش سابقا مذکور شد و تخم خشخاش سفید از هریک سه درم و کهربا

وعصارهٔ طبیة الیتس از هریک سه درم اگر دو درم نیز باشد جایز است
وکل قبرسی وکل مختوم واقاقیا وشاخ کوزن سوخته از هریک دو درم
مجموع را کوفته وبیخته وبلعاب اسبغول خمیر کرده وقرصها باید ساخت
ویکمثقال بوزن ازین قرص در شیرهٔ خرفه باید داد قرص دیگر که
مسکن بلغم است وقرصی دیگر کرمی الطال مسکن باشد مرجان سفید وکشنیز
خشک ومروارید ناسفته وشاخ سوخته اکوزن ودوغ سوخته که مراد
آن کره باسه است وعصارهٔ طبیة الیتس واقاقیا وکل ارمنی وسماق
ونشاسته وتخم خرفه وخون سیاوشان از هریک پنج درم وطباشیر
وصمغ عربی از هریک دو درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبآب خیر کرده
قرصها باید ساخت هریکی بمقدار یکمثقال وبآب خرفه یا شربت بهی
ده درم یک قرص یا شربت بهی ده درم یک قرص حل کرده باید
خوردن اما این قرص را در صورتی باید داد که سرفه شدید نباشد
زیرا که سرفه ازان لازم است وصاحب این علت باید که از بلند سخن
گفتن وغضب کردن ودخول حمام واز جمیع اعراض نفسانی وبدنی
بدنی اجتناب نماید چنانکه مذکور شد وآرام وسکوت اختیار نماید
ومسکن علیل در مکان بارد ومهب شمال باید که باشد واگر با این علت
تب نباشد غذا از کباب مرغ کرد وکشنیز باشد وشوربا نباشد
باید داد واگر سرفه نباشد کباب را با ترشی سماق یا انار باید خورد
واگر تب باشد انالهٔ رقیق از نشاسته وشیرهٔ تخم خشخاش باید داد
بالغی قند سفید بیان نشنگی غالب واگر تشنگی بر صاحب علت
غالب باشد در آبی گرمی الشامد قدری گل مختوم یا گل ارمنی یا طباشیر

آمیخته



آمیخته باید داد صفت معجون آن واز جمله معجونی که درین مقام نافع
است تخم قرطمانی وکهربا وطباشیر از هریک چهار درم ریوند چینی واقاقیا
از هریک سه درم تخم خرفه وصمغ عربی وکشنیز ونشاسته وکشنیز خشک
نقاد داده وشاخ سوخته کوزن از هریک شش درم گل قبرسی ده درم
تخم اسبغول ودوغ زوف نقاد داده از هریک سه درم مجموع ادویه را نرم کوفته
وبیخته بقدر اسبغول که دوا نیز باید کوفتن ومجموع را باهم آمیخته مقدار
دو درم ازین معجون باد وقاشق آب سرد یا شیرهٔ خرفه باید خوردن
بیان دفع خون معده وگاه سبب قی کردن خون دفع خون است
از عضوی دیگر بمعده بطریقی که آنرا ادراک نمی توان کردن مثل
خون رعاف که از جانب داخل از راه حلق بمعده می آید وعلاج او
علاج آن عضو است وگاه سبب قی کردن خون بستن خون است
در معده وعلامت او نقاض در زیدن است وعرق سرد وحدوث
غشی وکرب واندوه وهبول وتکواسه در لحظه اول بهم زدن و
علاج آن قی کردنست بآب گرم گرم در دشبث وفتیخ تنگ جوشیده باشد
بیان خاصیت افیون ویا بجزدن افیون خرگوش هست باب مادر بخور
ومراد با فتیخ پنیر مایه اوست که از معده بچه او میگیرند ودر بسیاری
از علاجات امراض دردی آید درین علت بسیار نافع است زیرا که
از خواص افیون است که هر جا جاده وبسته او آیه میکند وهمی گذارد هیچ
دوایی وسایل هست آزادی بندد واین جهت در معالجهٔ اسهال
قویه یکی از ادویهٔ نافعهٔ مجربه اوست اگر چه جمیع افیونها باین خاصیت
هست اما از خرگوش درین افعال وتاثیرات اقوی هست بیان

نقرس کی بیش ریشی باشد واگر نفث و برانداختن خون بطریق
قی کردن نباشد ولیکن بسبب ریشی که در سینه واقع شده است تا
که بحدوث نزلها حادث میشود قرص جعفر ریش سینه و علاج در
مقام خوردن قرص است باین اجزا که مذکور میکردد و تخم قوقو تخم زوفا
از هریک سه درم کل مختوم یا کل ارمنی یا کل قبرسی از هرکدام که حاضر
باشد و شاهیج عدسی و طباشیر و مروارید نا سفته از هریک یکدرم کهربا
و شب یمانی و شاخ سوخته کوزن از هریک دو درم نشاسته
و کثیرا و صمغ عربی الکتیرا یعنی آب افشرده یکمثقال از هریک دو
درم مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و با آب برک زوفا یا لعاب
تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت هرکی بوزن یکمثقال و مقدار
خوردن بوقت حاجت ازین قرص یکعدد در شیرهٔ خرفه است
مثقال یا شربت بهی هفت مثقال یا قدری آب سرد که در شربت کافی
باشد باید خوردن استعمال دهان و سینه را بموم روغنی که با آب
برک خرفه و روغن کل ساخته باشند ضماد باید کرد و اگر مجموع آب خرفه
و روغن ده درم باشد اول سه مثقال موم را در روغن کل باید کداخت
و زمانی صبر باید کرد تا سرد شود آنگاه آب برک خرفه بآن آمیخته و نیک
برهم زده بوقت حاجت بر سینه باید مالیدن والله اعلم تعالی

**در بیان معده** که از امراض و علل مهلکه معده است در تعریف
هیضه چنین گفته اند که الهیضة حرکة من المواد الغذائیة الغیر المنهضم
الفاسدة فی المعدة یعنی هیضه حرکتی است از مادهٔ غذائی هضم
ناشدهٔ تباه گشته در معده و ازین مواد فاسده هرکدام که لطیف و صفرا

است

است یعنی قریب الاستحاله بصفرا است از غذا و بر فوق مواد بیرون آید
و این از اوصاف صفرا است و این بعد الصفا دیر دفع میشود و آنچه ازین
مواد غلیظه است و بجانب سفل مایل است و را طبیعت بسرازداسهال
دفع میکند **بیان علامات** و علامتش آنست که قی صفراوی می آرد
و کرب و غشیان و قدرت معده در دادو و قرار و را معاو سردی
دست دیا و رفتن چشمها بعقب و باریک شدن پنی و جبیدن بوست
روی و خشک شدن و غبار آلود نمودن او و بسیار است که این حالت
غالب میشود و موجب حدوث خفقان است و سقوط قوت و سقوط نبض
و این موجب هلاک است **بیان معالجه** و علاج درین مقام اگر بدن
قوی باشد و ضعیف نحیف نباشد قی کردن است بخوردن آب
گرم و روغن کنجد و اخراج غذای فاسد بتمام از معده و تکرار
قی باید کرد **مجمد** و هرجا که معده از غذا فاسد بقی نخفته یافت
و تمام تسکین شد و اعراض رد یه دور گشت تقویت معده بسفوف
حب الرمان باید کرد و مقدار درج درم و یا بقرص طباشیر یکمثقال در
قدحی آب سرد و غذا اش سماق با شیره سفرجل دام و یا بقوت معده
بشربت انار بودینه باید کرد و یا با آب انارهای یا باب بهی یا با آب
امرود و یا شربت سیب ترش رفار گدام که حاضر باشد مقدار دو درم
یا طباشیر نیم درم و یا بوست طاهر بسته کمر دی استخوان او هست
یکمثقال نیک کوفته و بیخته **مجمد** و شربت
انار پودینه آمیخته باید خوردن و اگر رب بهی و رب انار ترش برابر دو درم
بودینه و دو مثقال باشد و لبها هریک چهل مثقال و قند سفید پنجاه

کم وزن ه

ظاهر
و قرار

قابض با شربت بارب بهی دو درم
و قرص طباشیر ه

انار ترش

مثقال وآب نیم کاسه وکلاب مقدار یک بیاله باهم آمیخته وقند وران
آمیخته با تش آهسته بقوام باید آورد وبوقت فرو آوردن ازیک
دو مثقال برگ بوید تازه واندکی سرکه انداخته دنیک بهم زده
فرو باید آورد ودر ظرفی پاک باید گرفت ومقدار خوردن ازین
ده مثقال بهست آب برف یا آب یخ واگر درین شربت بجای
بوید سیذ سرکه بود شنیذ کنند صواب باشد وبر معده علیل ازین ادویه
ضماد باید کرد وصندل سرخ وسفیدوکافور وقاقیا وگل ارمنی وآب
برگ آس وآب بهی وآنچه ازاد ویه گویند خنک بهست باید کوفت بمبالغه
وباب برگ مورد که مراد بآن برگ اس اوست آمیخته بر معده ضماد
باید کرد وباید که بخرقه سرد ساخته این ضماد را بر فم معده بندتا معده
از برودتی حاصل شود که در دفع این تشویش قوی نافع بهست
خوب کردن بوراد طبیعیه وقوت بهست وباید که بهر حیله که میتواند
خواب کند که در غشیان وقی چیزی ازو انفع نیست وباید که بهشام
علیل از روایح طیبه بوید مثل بوی سیب وبوی بهی واورد وآنچه
قابض باشد ازانجمله علاج غشی واگر علیل را غشی حادث شود
برروی او آب سرد وکلاب باید پاشید وبر دو بازو وبر دو ساق
او را محکم باید بربست چنانکه بزودتیز وموجب شعور شود وبر دو
کف پا را نیک باید مالید که دراز اله غشی نیک موثر بهست وبرجاه
بشعور آید شربت سیب یا شربت بهی از هریک که موجود باشد ده مثقال
با کلاب وآب سرد باید داد وغذا نان که در شربت بهی یا آب بهی
تر کرده باشد چند لقمه باید داد وبانان کعک در شربت سیب باید داد





ومراد بآن کعک نکسمات دواتشه بهست یا در شربت بهی یا دوغ
ترش باید داد اگر قی مفرط باشد واگر جانب اسراف درقی و
اسهال شده باشد مناسب آنست که دوغ کاوی روغن کرفته
وسنکتاب یا آهن تاب کنند ومراد بسنکتاب وآهن تاب آنست
که سنگ یا آهن را در آتش سرخ ساخته دو سه نوبت در دوغ
فرو برند ومقصود ازین فعل آنست که قبض وی بیشتر شود
یا غذا از آش سماق که در وی کوشت مرغ یا طیهوج یا دراج باشد
باید داد اما از کوشت قلیلی باید داد که ناکاه همان حال سابق دست
نهد جه درین حین اگر حال اول عود کند امید نجات وفلاح نیست
وهلاک بهست علاج صورتی قی معده اما اگر صاحب علت
احساس سوزش کند در فم معده وحوالی آن باید کرد تلقان جو با آب
سرد کرد در یخ یا برف باشد یا تلقان سجد با آب سرد خورد وبر فم
معده بهی کوفته یا تلقان بهی یا کلاب ضماد کنند وقدری تلقان جو
نیز بآن بیامیزد واگر علیل را در اسهال افراط شود وزمان نباشد
باشد وناقی از منزله وزکام نیز نباشد او را در آب سرد زمانی
نیک فرو برند که از آب متاثر شود وبعد ازان بیرون آرند بمان
علیل را واگر با حیضه حرارت وتب نباشد داطریقی واسهال
دفع میشود سواد بلغمی باشند این دو اگر مذکور میکردند نافع بهست
کندر سه درم کل سرخ کوفته شش درم عود وپتنگ وقرنفل از
هریک از سه درم سنبل وگل سرخ خراسانی وکبابه از هریک یکدرم مجموع
کوفته وبیخته از دو مثقال در ده مثقال آب انار قاقی یا با شربت نار

بورینه باقدری آب سرد باید خورد واگر باین تدابیر قی یا اسهال
که هست منقطع نکرد مجمع قی برون و در نزاید باشد مجمع کرد و
بر معده باید نهاد و جذب باید کرد و لیکن شرط که مرادبان بریدن
هست نباید و یا مجمع بر ساقین علیل باید نهاد و جذب کردن و البته
شرط نباید کردن چه مقصود همین جذب فقط هست و اگر علیل ازین
مرض خلاص شود باید که مراجعت باغذیهٔ معتادهٔ سابقه نکند و
بسیار خوردن را ترک نماید و بعد از عصر باید که اختیار غذا نکند
خصوصا طعام غلیظ و مخصوصا که بیرون از حد کفایت باشد و تا توانی
کم خورد و غذاهای سبک خورد مثل مرغ جوان و معتدل در فربهی
و لاغری و مانند معده و مانند از قابضات مذکوره بر فم معده باید
کرد و باید که علیل از اغذیهٔ لطیفه بغلیظ تر ازان بتدریج انتقال
نماید و در جمله امراض امعا
که مراد رودهاست یکی مغص هست و مغص وجعی والمی هست که
دررودها حادث میشود بر انواع است زیرا که یا از ریح محتقن هست
که موجب تمدد و کشیدن روده هست بدفعات
و سبب حدوث این ریح خوردن بقول هست مثل تره و بارنگ
و یا خیار که رطبه هست مثل سیب و زردالو و شفتالو و یا خوردن
آب بر بالای این میوها و یا خوردن حبوب تر مثل نخود و باقلی و امثال اینها
و علامت این
تقدم اسباب مذکوره و حدوث قراقر و نفخ و عدم ثقل و سکون
وجع بعد از خروج ریح و یا سبب مغص نزول خلط تیز صفراوی است



بمعده و علامت این سبب حدوث تشنگی و سوزاک و ثقل
و کزبن امعا و حدوث قی صفراوی و کرب و اندوه و درین سبب
تشنگی در دبخروج باد نمیشود
و یا سبب سوء المزاج حار هست که بسبب خوردن ادویه تیز نرم
حادث شده و اغذیهٔ گرم و کیفیت حاره باشد مثل فلفل و تخم
قیچی و آشی که در و دارچینهای گرم انداخته باشند علامت او تقدم
سبب هست و عطش و سوزاک در امعا و بیرون آمدن غلظ
تیز صفراوی بقی یا اسهال
و سبب
در حدوث این علت خلط بورقی است یعنی بلغم شور و تیز و علامت
او ثقل هست و قراقر و تشنگی و بسیار آب از دهن انداختن و ظهور
بلغم در بواز
و یا سبب خلط غلیظ لزج
جسبیده هست که جنگ در امعا زده هست و علامت آن قلت تشنگی
و بسیاری آب دهن هست و ثقل و تمکن وجع در مکان واحد و عدم
انتقال او ازان محل و علاج در رفع اول تحلیل ریح هست بادویه
کاسره و شکنندهٔ باد و بخوردن جلاب هر صباح از بادیان مشهور و
بادیان رومی از هریک سه درم یا کلقند عسلی ده درم اول ادویه را
در یک دنیم پیاله آب با تش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس
کذرانیده و کلقند مذکور در و حل کرده نیم کرم باید خورد و غذا نخود
آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و یا معجون زیره که کونی می نامند
با آب بادیان جوشیده یکمثقال با دیان در و جوشیده باشد باید خوردن
یا از معجون کونی بر نهار مقدار دو درم باید خوردن

و یا این سفوف که مذکور میکردد با این ابزار اسداب و فلفل از هریک
یکدرم کوفته و بیخته بر مثال سفوف باید ساخت و اکر با سفوف اسهال
طبعی باشد با این ادویه تسکین باید داد و تخم ترا تیزک سه درم و تخم
ریحان سه درم هر دو را نیم کوفته داده بروغن کل جرب کرده فرو باید
بردن سفوف طبرزد و یا سفوف مقلیاثا که مراد همین تخم ترا تیزک
است باید ساخت و مقدار یکمثقال بآب سرد باید خوردن و اکر
تلیین طبیعت مطلوب باشد از این سفوف باید داد با دیان
و تخم کرفس و برک سداب از هریک چار درم و شکر سرخ نیم
وزن تمام ادویه مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با شکر آمیخته
مقدار خوردن از این سفوف دو مثقال است بوقت حاجت
و یا جلاب خشکبجین باید کرد مراد بان عسلی است که زنبور عسل
آنرا در کوهها و بیابانها نهاده است و در کوههای روم و تبریز
از بسیار پیدا می شود و از برای مداومات و معالجات اورده بیطارها
میفرستند و آن عسلی خشک است از دو درم با دیان سه درم
و قدری آب باکن آمیخته باید خوردن و بر شکم عسل ضماد باید کرد
و شکم را بمومیائی کرده کرم نکاه باید داشت و علاج در نوع ثانی
از انواع مذکوره خوردن جلابست هر صباح از تخم اسبغول و تخم
رازیانه و تخم ریحان از هریک دو درم بادرنجبویه درم قند سفید دو درم
آب کرم شربت پل مزه مشروط اول تخمها را نا کوفته نیک پاک باید کرد
و از کرد و از کرده غبار شسته در شربت خلط کرده باید خوردن و تخمها
را نکوبند مخصوصا اسبغول که کوفته او بر دوده می جسبد و هلاک است

و یا مغز

و شیرازه

و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هریک ده درم و اسبغول و تخم ریحان
و تخم رازیانه از هریک سه درم و طباشیر سفید و کل ارمنی از هریک
یکدرم مجموع ادویه را بیز از تخم اسبغول و تخم ریحان کوفته و بیخته و
بروغن بادام جرب کرده بار و غن کل مقدار چهار مثقال باید
خوردن و جکاندن روغن بادام نیم کرم بر محل وجع بر معده
مفید است و صاحب این علت از شراب باید که اجتناب نماید
و علاج در نوع ثالث خوردن آب انار ناره است مقدار
سه و قیه که چهل و دو نیم مثقال میشود و قند هفت مثقال
با و آمیخته باید خوردن و یا اسبغول دو درم پاک کرده انجنان
در شت در کلاب باید زد تا لعاب دهد و باید خورد و یا
و یا لعاب دانه بهی با لعاب اسبغول از هر کدام که باشد ده درم
آب برف باید خوردن و درین معالجه تاخیر کردن بهتر است
اکر حبابکی وجع شدید نباشد زیرا که خوردن لعابات با فراط
موجب وهن و مورث زلق الامعاست و ضعف معده و لهذا اکر
وجع قوی باشد و آب سرد و هندبا و فایده دارد دیکی انکه لعاب
بذات خود مسکن است بلعابی که دارد و مشابه لعاب است که بر
سطح معده است که او را از آفاتی که بر دو مرور میکند نکاه میدارد
و جون بارد با بلغمی باشد برودت موجب تکثیف و تحذیر عضو
مألوف است و این هر دو غرض درین مقام مطلوب نیست زیرا که
رود عضو بست که جرم رقیق دارد و بمرور اخلاط خراشیده
و تراشیده میکردد و جون برودت او را کثافت حاصل شود

رودهٔ سوراخ نمیشود و بلاحظهٔ طبیب درین وقت ایمنست
خوردن شیرهٔ خرفه مقدار پست و دو مثقال با نیم درم طباشیر
و هفت مثقال قند بسیار مفید است و غذا ماش مقشر با شیرهٔ
مغز بادام است و علاج در قسم چهارم تنقیهٔ امعاست از مادهٔ
موجب علت بجقنه و منع از خوردن آب و هر صباح خوردن جلاب
از بادرنجبویه ده درم و شکر سرخ ده درم و غذا درین مقام نخود آب
است و تلیین طبیعت باین مطبوخ باید کرد سنای مکی ده درم
بنفشه سه درم تربد تراشیده بروغن بادام جرب کرده دو درم
عناب و سپستان هریک ده عدد بادیان و تخم کاسنی و عنب الثعلب
از هریک سه درم مجموع ادویه را دریک و نیم کاسه آب با آتش آهسته
باید جوشانید تا نیم کاسه بماند دیگر باس صافی ساخته ده مثقال
فلوس خیار شنبر و هفت مثقال ترنجبین صافی با شکر سرخ صاف کرده
در وحل باید کرد و دیگر از پرویزن موی گذرانیده بعد از ظهور نضج
در وقت سحر اختیار باید کرد و علاج قسم پنجم آنست که تنقیه بقی باید
نمود و تنقیهٔ رودها بجقنه و بخوردن جلاب از بادیان و بیخ سوسن تراشیده
نیم کوفته از هریک دو مثقال و از کلقند عسلی هفت و نیم مثقال اول
ادویه را در قدری آب مناسب حال طبخ باید کرد تا نیمه باند و صاف
ساخته و کلقند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید اشامید و غذا نخود آب
با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و در آش اندکی دارچینی باید انداخت
و اگر مادهٔ بلغمی بیشتر باشد قدری فلفل نیز باید انداخت وقتی
آب کرم کرده و شبت و تخم ترب یا آب برگ ترب یا ماء الاصول با کشکاب



واندکی عسل در و خلط کرده باید خوردن و زمانی صبر کردن اگر بخواند
اجابت نماید بهتر والا پر مرغ را بروغن کنجد چرب کرده و بلاخ باید فشاند
و قی باید کرد و حقنه حاده برای تنقیهٔ رودها باید کرد چنانکه در مقام
قولنج و غیر آن سابقا مذکور شد و احتیاج بتکرار نیست و اگر معده
و امعا از اخلاط فاسده پاک شده باشد تقویت معده بکوارش گذرانیدن
یا عنبر یا مصطکی و امثال اینها باید کرد از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن
یکمثقال است و غذا درین مقام از قلیها که در ان ادویه حاره باشد اختیار
باید نمود و سبب درحدوث قراقر در معده و امعا یا غذیهٔ نفاخه است

بیان حدوث نفخ در امعا و خوردن بقول مثل تره و بادرنگ و
میوهٔ خضر صاکه خام باشد و حبوب خام مثل نخود تر و باقلی تر و امثال
اینها یا بسبب بسیاری غذا باشد و یا بسبب کیفیت ردیهٔ واحداث نفخ
شود بدین سبها و یا بسبب بسیاری حرارت معده و امعاکه در لحظهٔ
مستحیل بنفخ میشود یا بواسطهٔ نقصان حرارت معده که بعد از حدوث
نفخ تحلیل ریح که بکمال دقام نمی تواند کرد و این سبب اقوی است
از حرارت در تحلیل نفخ و علاج درین مقام تقلیل غذا است
و خوردن معجون کمونی و اجتناب و حذر کردن از اغذیهٔ نفاخه چنانکه
در اسباب این علت نموده شد و دوای حالت نوشت و کاه کاه مالیدن
و چرب کردن شکم و معده خصوصا بروغن کرم محلل مثل روغن بابونه
و مصطکی و ریاضت در دخول حمام نیز نافع است و کاهی انیسون سفوف
نیز اختیار باید کردن تخم تر انیزک و ناخواه و تخم کرفس و بادیان و فوتنج
کوهی که مرادف آن کاکوتی است و بادیان رومی از هریک دو مثقال

مجموع را کوفته و بیخته و با پست مثقال شکر سرخ آمیخته و بار دیگر باهم نیک
صلایه کرده مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت سه مثقال است
برنهار معالجه سبب میان اسهال و اعراض معده و امعاء و سبب اسهال
اگر دفع فضول و اخلاط موذیه هست و یا گران که دفع خلط موذی دران
طبیعت از خود میکند و درین دو مقام حبس آن مجوز نیست زیرا که
دفع او موجب نجات و خلاص هست و حبس او موجب هلاک الا آنکه
اسهال با فراط انجامد و علیل را غشی شود درین صورت حیله حبس او
باید کرد و حبس و قبض بقا بضات و باردات هست از اغذیه
و اشربه و غیر ذلک بیان معجونات و از جمله تدابیر درین صورت
خوردن تلقان جوهست با قند سفید که قند هفت مثقال باشد و تلقان
ده مثقال و کلاب هفت مثقال با تخم اسبغول و تخم زوف از هریک
دو درم پاک کرده و همچنان درست شسته با آب سرد که بر برف یا زمهریر
کرده باشند و کلاب دو درم باید خوردن مقدار پنج درم قرص طباشیر
قابض یکمثقال و رب بهی هفت مثقال و نیم و این را نیز در آب یخ
اختیار باید کرد و غذا آش سماق با شیره مغز بادام و گوشت مرغ نیم
کباب باید داد و اگر سبب اسهال رطوبت خلط صفراوی باشد بعد از فتح
علامت آن تشنگی شدید هست و سرخی معده و تلخی دهن و زردی
برازد کزیدن آن بعقد را و علاج درین صورت خوردن رهبای
قابض سه مثقال رب بهی هفت و نیم مثقال و قرص طباشیر قابض
یکمثقال و قرص طباشیر قابض یکمثقال و با کل ارمنی نیم مثقال یا رب
شبت یا رب مورد بیاضتین قرص طباشیر و قرص طباشیر قابض باین اجزا

بایه ساخت



بایه ساخت طباشیر سفید یکمثقال صمغ عربی بریان کرده و مغز تخم تلوفا
نقاوده و نشاسته از هریک یکمثقال و دو دانک سماق و زرک مشکی
از دانه پاک کرده و کل ارمنی از هریک یکمثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت هریکی یکمثقال و در سایه
خشک کرده بوقت حاجت یک قرص در رب بهی هفت مثقال یا در رب
حب الآس هفت مثقال با آب سرد بایه خورد و یا ازین معجون باید اختیار
کرد کشنیز خشک که در سرکه یکشب گذاشته باشند و خربوب شامی از هریک
سه مثقال و دو دانک و شاه توت نیم رسیده خشک کرده و تخم قرآنیا
چهار مثقال طباشیر دو مثقال و دانه انار بریان کرده سی و سه مثقال حب
الآس دو دانه زرک از هریک هفت و نیم مثقال سماق و تلقان سنجد
و تلقان سیب از هریک هفت و نیم مثقال مجموع ادویه را درشت تر
کوفته و بیخته باید نگاه درشت و بوقت حاجت ازین معجون ده
مثقال در هفت مثقال رب بهی و سه قاشق آب باید خوردن بیان
معجون اخر و معجون دیگر که فی الحال موجب قبض باشد
سماق چهار مثقال حب الآس هفت درم مازو دو پوست انار از
هریک مثقال و نیم شاه بلوط دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
اما درشت باید و مقدار خوردن از دو یک مثقال هست با آب یخ یا
آب برف سرد کرده باید خورد و غذا آش سماق با گوشت دراج یا مرغ
خانگی و یا کبک از هر کدام که موجود باشد و اگر در اسهال اسراف شود
و مریض را ضعف مستولی گردد و تشنگی غالب آید باید که ازین ادویه
بر معده علیل مضاد کنند زیره و صندلین سفید و سرخ و اقاقیا با ب

برگ تازه تاک اگر دقش باشد یا آب برگ مورد تازه اگر میسر باشد
یا خشک جوشانیده و قدری ازین آب و قدری آب بهی برگ کل تازه
که افشرده باشد مجموع این ادویه را کوفته و بیخته و معده داعما
باید مالید یا آب برگ بی که قوی بارد و قابض هست با کل ارمنی
مجموع ادویه را کوفته و بیخته بر معده منهاد باید کرد و هر صباح یکمثقال
از قرص طباشیر اب بهی باید خوردن و غذا اش نرک با شیرهٔ مغز
بادام و کرشت مرغ نیم کباب و بوئیدن کلها که طبیعت آن یاردیابس
باشد درین علت نافع هست مثل کل سرخ و کل بی و کل سیب و کل
مورد و آنچه باین مزاج و طبیعت باشد یا بجای شربتهای مذکوره
دفع کادی که رد غنش گرفته باشند و آهن سرخ کرده تفسیده
در و فرو برده باشند تا بآن بکسمات دوانشه باید خوردن مقدار
که معده ثقیل نشود و این علاج در حینی که تشنگی غالب باشد و تب
نباشد نیکوست اما اگر تب باشد موجب عفونت میشود و قطعات سنجد
که در کلاب نهاده باشند بسیار نیکوست بیان احوال بلغم و اما اگر
سبب اسهال انصباب یعنی ریختن مواد و فضول بلغم لزج چسبنده
باشد بیان اسهال بلغمی و علامت او عدم رنگ برازهست
و بسیاری فتح و قراقر و عدم سوزش و حصول ثقل که لازم مادهٔ بلغم
هست و پر دن آمدن بلغم با اسهال و اغلب انست که انجنین اسهال
بوقت زکامات و نزلات حادث میشود و علاج درین صورت قطع
و ازالهٔ سبب هست بمعالجهٔ زکام و نزله و ازالهٔ بلغم لزج و یا شور
جلاب و مجزون شربت کرم از قند ده درم و حب ارشاد که

تخم ترا تیزک هست یکدرم و بادیان رومی یکدرم مجموع ادویه را در قدری
آب با تش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قند مذکور در و آمیخته نیم کرم
باید خوردن و هر جگاه که مادهٔ موذی منقطع شود و سفوف متقلیا
تا مقدار سه مثقال با قدری آب سرد باید داد و یا شربتی از تخم ترا تیزک
برین کرده و تخم ریحان نفت داده و صمغ عربی برشته بر وغن کل جزو
کرده از هریک یکمثقال مجموع را باهم خلط کرده فرو بردن و یا استفان
بحقنه کرد قابض باشد باید کردن حقنه قابضه و اجزاء آن اینست
برنج سفید و عدس مقشر از هریک یک کف دست و پوست انار هفت
مثقال و برگ مورد خشک هفت مثقال کلنار و مازو از هریک پنج درم
بلوط هفت و نیم مثقال مجموع را غیر برنج و عدس نیم کوفته در دو کاسه
آب با تش ملایم طبخ باید کرد تا برنج و عدس مهرا و لعاب و هوا نکاه
از کرباس گذرانیده نیک باید افشردن و درین مطبوخ کاغذ
سوخته و اقاقیا و کل ارمنی از هریک یکدرم آمیخته و نیک برهم زده
دو حصه باید ساخت و در یکروز بدو سه دفعه عمل باید کرد سفوف
اسهال بلغمی و ازین سفوف که مذکور میشود استعمال باید
نمود که اسهال بلغمی را بغایت نافع هست زیرهٔ کرمانی که چند روز
در سرکه گذرانیده باشند هفت و نیم مثقال حب الآس هفت و نیم
مثقال تخم ریحان ده مثقال بادیان رومی تخم کرفس انهریک چهار
و نیم مثقال سنبل و مصطکی و کرویا و خرنوب بنطی انهریک هفت مثقال
و نیم مجموع ادویه را در شب باید کوفت و مقدار خوردن از دو تا
درم هست قرص قابض و یا ازین قرص باید اختیار کردن

سماق دو مثقال اقاقیا انار و کلنار از هریک نیم مثقال مجموع را کوفته
و بیخته در رب حب الاس یا رب بهی خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک
یکمثقال و مقدار خوردن ازین یکمثقال هست و رب بهی ده مثقال
چلال اسهال صفراوی واگر سبب اسهال ریختن اخلاط فاسده
سوداوی باشد در معده و امعا باشد علامت آن کمزدن و سوختن
معده هست و سواد بر از و مدفوع و خشکی فم معده و ترشی طعم دهان
و زبان و بسیاری شهوت طعام و بهره ناگرفتن بدن از غذا و عجز
از هضم و حدوث قراقر و جوشیدن براز و مدفوع و وقوع کیفیات
رديه مر علیل را و علاج درین مقام تنقیه معده و امعا هست از اخلاط
فاسد سوداوی بجهتی که اینه از انچه سابقا مذکور شد و هر جاه که موجب
منقطع شود با قراص قابضه مذکوره مثل قرص طباشیر قابض و
قرص کهربا و سعوف کل ارمنی و سعوف حب الرمان و سعوف
مقلیات تا اصلاح حال پس نیز باید کرد که مقرد مکان سوداست
جلاب قابض و هر صباح جلاب از تخم ریحان اسبغول و تخم ذوفی
و تخم ریحان و صمغ عربی و کل ارمنی و نشاسته از هریک یکدرم نقد داده
بالکلاب و آب سرد قدری که ملایم و مناسب حال باشد باید خوردن
و غذا گر آب گوشت دراج یا تیهو یا کبک باید داد و حذر از خمودات
مطلقا باید کرد و از حلویات نیز کم باید اختیار نمودن که بسیار
مضرست و الله اعلم بالصواب اسهال دیدانی اسهال افاعی و زنبور و سبب
در حدوث اسهال خون یا انفتاح عرق هست یا انشقاق او و یا
فتق و یا سبب حدوث سیچ یا اسهال بسبب ضعف قوت ماهضه و یا



سبب خوردن اغذیه رادیه سمیه و علاج آن قسم که در و انفتاق
یا انفتاح باشد خوردن اسبغول و تخم ریحان و تخم ذوفا نقد داده
از هریک یکمثقال و از صمغ عربی نقد داده از هریک یکمثقال و از صمغ
عربی نقد داده دو مثقال اول صمغ عربی را کوفته و با باقی تخمها
آمیخته و بروغن کل حرب کرده و با بروغن بادام شیرین باید داد و اگر
گوشتها گوشت مرغ نیم کباب و یا طبوج برین وجه با قرص کهربا و قرص
طباشیر قابض و از سعوف نشاسته ریخ مثقال بگلاب آمیخته و بروغن
گل یا روغن بادام شیرین حرب کرده باید فرو بردن سیچ و اگر سبب
اسهال خون سیچ در رودها باشد علاج او علاج سیچ و مراد بسیچ کرازیانی
رديه بطلکه رودهاست اخراط مطبخ داخل روده یا یعنی تراشیده شدن هست
و بعضی اجزا از رودها کسسته شدن بسبب ریختن و مراد اخلاط تیز در رودها
و علامت او بیحاکی قوی در رودها هست و بسیاری تشنگی سعوف و علاج
او خوردن سعوفین هست و یا سعوف نشاسته با گلاب و روغن
بادام شیرین و غذا فوناق مقشر هست نقد داده با شیره مغز بادام و
واجب هست که صاحب سیچ از چیزهای ترش و شیرین حذر کنند
جریان و مراد بزیر حرکت مستقیم هست که بدای دفع فضله
سوذی میشود و عند الرجوع بکان قضای حاجت چیزی مندفع
نمیشود الا قلیلی مخلط با خون زنگین و سبب در زیر یا ریختن
خلط حاده و صفراوی هست با سعایا رطوبتی شور متوجع که شخص با بکان
قضای حاجت میدواند و علاج این علت خوردن سعوف طین ارمنی
هست یا سعوف نشاسته یا رب حب الاس ده درم و یا قرص کهربا

یکمثقال و یا قرص کلنار یکمثقال یا رب حب الاس یا رب بهی هرکدام که موجود
شود و یا کل ارمنی یکمثقال با شیرهٔ تخم خرفه نقه داده سی و چهار مثقال باید
ترکیبی نافع جهت خوردن ترکیبی که اسهال خون و هیچ و زحیر را نافع
است عصاره طبیة الطین یعنی آب افشردهٔ تکمه سقالی و شاخ سوخته
کوزن و کل ارمنی یا کل مختوم اگر موجود شود و نشاسته از هریک مثقال
داده و انگه صمغ عربی نقه داده و مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
یک مثقال از این دوا با هفت مثقال رب حب الآس یا رب بهی باید خوردن
و غذا قوناق مقشر نقه داده با شیرهٔ سنزا بادام و شیره خشخاش شن باید زدن
و گوشت طیهوج یا مرغ خانگی یا دراج هرکدام یافت شود در آش باید انداخت
و خوردن دوغ کادی رقیق گرفته که در آن آهن یا سنگ تفسیده
انداخته باشند مکرر اگر مقدار نیم پیاله کلان درین علت بغایت نافع است
و پیشتر از نیم پیاله نباید خوردن دوا باید که تلخ نباشد و اگر تلخ باشد مجوز
نیست زیرا که موجب تقض و از دیاد تب هست خیارشنبر قاصر و اگر
زحیر تسکین نیابد این شیاف اختیار باید کرد افیون یک جو کندر دو دانگ
ورق کرم کرک اوست بخته مهرا شده سه مثقال و از رقیق زده
تخم مرغ یک زرده مجموع را در آن انداخته و اندک روغنی بران ریخته
یک صلایه باید کردن و شاخها باید ساختن هریک بطول دو بند انگشت
خورد و بغلظ نیز همان مقدار و بوقت دره این شاخها باید بر دوشت
مالیدن شفای کهنه زمانی اندک قطع خون کند و زخم سوخته را
کمزاد آن کرباسه هست و کل مختوم با کل ارمنی و کلنار و عصارهٔ
طبیة الیتس و آن علفی است مشهور که در فصل بهار در کوه و دشت





هم جا پیدا میشود و اقاقیا که عصاره قرص شامی هست از هریک دو مثقال
مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و باب برک زوفا یا آب برگ خرفه
خمیر کرده شاخها باید ساخت هریک بمقداری که سابقا مذکور شد و بوقت
حاجت باید برد اشت مقالهٔ دوم در بیان زلق الامعا و آن اسهالی
هست بواسطهٔ ضعف معده که از برودت حادث شده هست و مراد
بزلق الامعا آنست که هر غذا و طعام که بمعده در آید لحظه در نگ نکند
و بجانب پی نقرس حرارت و تغیری پیدا آید و این سبب نقصان
حرارت معده ملتهب گشته و خشونت نامزده و علامت او همان عدم لبث
و درنگ مذکور رهست طعام را در معده پیدا آمدن رطوبات بیراه
مدفوع و زردی بشره و بدن علیل و مخافت او و علاج او تنقیهٔ رطوبات
فاسده از معده بقی و بخوردن جلاب هر صباح از شبت و تخم خربزه و
عسل باین نوع اول شبت و تخم خربزه را در قدری آب باش ملایم
طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده عسل و ران خلط باید کرد و باید
آشامید و لحظه صبر باید کرد اگر مجوذ اجابت کند بهتر باشد والا پر
مرغ بروغن کل جرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و بعد
از قی غذا و خشن اختیار باید کرد که جرم معده و امعا را درشت سازد
مثل آش سماق و حب الرمان بادامه کوفته و افشرده آب از و گرفته
و سعوفات قابضه باید خوردن و با بلعه معالج را باید که صرف عنایت
و اهتمام بخشونت و پیوست معده باشد و تسخین او سوء المزاج
بارد و اگر معده را سوء المزاج بارد نیز باشد این ترکیب که مذکور میشود
درین علت قوی نافع هست سنبل و مصطکی و پشتک و عود از هریک

یکمثقال مازو بریان کرده یکشب در سرکه نهاده و اقماع انار کرمرادی کل
اوست کرمیوه نمی بندد و کزنازد و تخم قو وجنت بلوط از هریک دو درم
طراثیث و سماق و قرط و کلنار وحب آلاس از هریک سه و نیم مثقال
مجموع ادویه را کوفته و بیخته یکمثقال صباح و یکمثقال بوقت خواب
اختیار باید کرد اما ادویه را در شت باید کوفت [illegible]
مقلیا نا و یا از سفوف مقلیا نا با آب سرد باید خوردن و اجزاء او
ترکیب او برین وجه هست هلیله و آمله و بلیله و زیره از هریک سه
مثقال در روغن زیت باید جوشانید و زیرا که در سرکه خوابانیده
و تخم تراتیزک نف داده تخم کندنا از هریک چهار و نیم مثقال تخم کرفس
و بادیان رومی کم بزرالبنگ انیسون می نامند هر دو باید که در سرکه خوابانیده
و نف داده باشند از هریک دو و نیم مثقال و مصطکی و سنبل و قاقله و
قرنفل و عود هندی از هریک ده درم سیاه دانه دو مثقال مجموع
ادویه را نرم کوفته و بیخته ازین سفوف هر صباح بر نهار یکمثقال با یکمثقال
آب سرد اختیار باید کرد و در وقت خواب نیز یکمثقال بهمین طریق
[illegible] و یا ازین ترکیب که مذکور میشود باید اختیار کردن کندر
و بوست انار ترش و خرنوب منطی از هریک دو درم عود هندی و چنگ
از هریک یکدرم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و با آب سماق خمیر کرده
حبها باید ساخت هریکی یکمثقال و هر صباح بر نهار یک حب با اندکی آب
سرد باید خوردن [illegible] و اگر سبب زیادتی صفرا
بشره و قرحه حادثه باشد در معده و امعاء باین سبب غذا در معده
و امعا ثقیل می آید و بوقت مرور غذا سبب وجع میشود و طبیعت



او را بچنان دفع میکند علامتش اینست که طعام هضم نا شده دفع میشود و یا طعام
را خون و ریم همراه بیرون می آید از معده و در وقت مرور غذا علیل در
رودهای خود وجع شدید احساس میکند و دردا سوزاک وانده حادث
میشود و علاج بادویه قابضه مبرده باید کرد و هر صباح شربتی از قرص
طباشیر قابض باید داد یکمثقال در هفت و نیم مثقال رب حب الاس و
یا قرص کتار یکمثقال با هفت مثقال رب بهی باید داد و یا تلفان جوسه
مثقال با هفت مثقال رب بهی باید داد و یا تخم ریحان و تخم زوفا
و تخم مرو و صمغ عربی مجموع نا نف داده از هریک مثقال جمع کرده و بروغن
بادام بار و روغن گل جرب کرده و بگلاب تر ساخته فرو باید برد و یا گل ارمنی
و یا صمغ عربی نف داده از هرکدام که باشد یکدرم با شیرهٔ خرفه مقدار بیست
و دو نیم مثقال آمیخته باید خوردن و ازین قرص که مذکور میشود اختیار
باید کردن گل سرخ خشک و نشاسته و طباشیر و صمغ عربی و تخم قوانه
هریک ده مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده
قرصها باید ساخت و خشک کرده و مقدار خوردن بوقت حاجت
یک مثقال هست در رب بهی و ازین ادویه مذکوره بر معده ضماد
باید کرد و صندلین سفید و سرخ و راسک و حضض و بوستانار
و گل ارمنی و اقاقیا از هریک برابر مجموع را کوفته و بیخته و آب
برگ تازه تاک اگر دقش باشد یا آب برگ مورد اگر موجود شود
و الا آب برگ عنب الثعلب غذا درین صورت قوناق متخذ
باید داد و با مرهم نف داده با شیرهٔ منفرد بریان کرده و تلفان سنجد بنز
بغایت نافع هست [illegible] خوردن ازین ترکیب که مذکور میشود

بسیار نافع هست شاه بلوط وحب الآس از هریک سه مثقال کشنیز خشک
نقاداده وتخم قوا از هریک دو مثقال ونیم مجموع راکوفته وبیخته
هرصباح برنهار یک مثقال وبوقت خواب یکمثقال با اندک آب سرد
باید خوردن ونیز خوردن امرود وبهی اندک اندک علیل راجایت
نافع هست معالجه [illegible] بدانکه سبب تولد کرم درین دو محل رطوبت غلیظ هست که متعفن
پذیرفته بسبب مکث طویل وصورت کرمی در روح بروفایض شده
هست واو بر انواع می باشد مجیب کبیر وصغیر وطول وقصر اما آنچه
دراز هست در امعاء دقاق متولد میشود یعنی در رودهای باریک
وآنرا اطباء حیات می نامند وعلامتش احساس هست بحرکت او
بوقت گرسنگی شخص باگرسنگی او وبهر دو درست هست زیراکه
اوگرسنه میکرده اگر غذا باو واصل نشود درین صورت
نیز حرکت میکند ودیگر از علامات او برهم سادیدن دندان
شخص هست درخواب وپیچاک شکم دربعضی اوقات وحدوث
اعراض شبیه بصرع وسیلان لعاب از دهن بوقت خواب علاج
او آنست که اولاً چهار روز متوالی شیرخام بانخنه مقدار پنجاه
وسه مثقال برنهار باید خوردن با هفت مثقال قند وغذا درین
مدت نخود آب باید داد با شیرهٔ مغز تخم معصفر وبودینه رکوهی
که کاکوتی می نامند در آش باید انداخت وقدری دارچینی نیز
ودر روز پنجم ازین ادویه که مذکور میشود اختیار باید کرد شیخ
گوید مراد ازوی درمنه هست وبرنگ کابلی مقشر وسرخس وبافلی



شامی گوید ترمس میکوبند وتربد سفید وقسط از هریک یکدرم وحب النیل نیم
درم کوفته وبیخته ودر شیر خلط کرده بوقت صبح باید آشامید وتانیم روز
صبر باید کرد تا کرمها بالکلیه فرود آید واگر دراسهال تاخیری شود دو هفت
مثقال سرکه تند باقدری آب نیم گرم بالای وارد باید آشامید وغذا آخر
روز اشکنه کرد ورشوربای آش باشد وسیر بسیار کوفته ودران انداخته باشند
اختیار باید کرد واگر بقیه از کرم در امعا ماند علاج آن کشنیز خشک کوفته
دو مثقال ودو نخود هفت مثقال وآب گرم دو قاشق برنهار باید
خوردن تا بقیه آن فرود آید ویا آب کاسه هفت مثقال در آب گرم حل
کرده باید آشامیدن وصاحب این علت را واجبست که از اغذیه
واطعهٔ غلیظه که مولد بلغم هست حذر کند علامت کرم کدو [illegible] واما
از کرمهای آنچه عریض هست آنرا جب القرع می نامند که مشهور هست بکرم
کدو دانه وتولد وتکون این نوع کرم در رودهای غلیظ میشود واو
بشکل ریسمانی از جنس او متعلق اوست وآن ریسمانی با او بهم مخلوق
شده هست وعلامت او گرسنگی بقوت وشدت هست زیراکه غذا علیل
هم صرف کرم میشود وبدن را از غذا بهره نمی ماند واز ین سبب همیشه
گرسنه هست وهرچند چیزی میخورد او را سیری حاصل نمیشود وزردی
روی ودبا دیدن دندان برهم وبسیاری لعاب از دهن بوقت
خواب وظهور کرم مذکور در براز علاج او قتل اوست واخراج
او بخوردن ادویه مذکوره وبخوردن پوست درخت انار ازین
درخت انار شیرین هفت مثقال واز پوست انار ترش هفت مثقال
باین نوع که از جانب بالا نجانب شیب تراشند ونیم کوفته در نیم کاسه آب

یک شب گذارند وصباح آنرا بآتش آهسته دو سه جوش دهند وانشره آنش را
بگیرند وصاف کنند وقبل از خوردن دو ساعه روز که سه بوده هر روز قدری
کباب پی نمک باید مکیدن و درین سه روز آب نباید خوردن و در صباح
روز چهارم قدری کباب مکیده و مقدار نیم پیاله شیر گاوی خام پاخته
باید آشامید واز عقب آن عصاره مذکوره را باید درکشید و چندان باید
دوید که عمل بسوزد که مهما دفعة بغریظه اش می افتد و مرتب این
کتاب بارها فرموده هست مریضان این علت را امتحان کرده هست
بغایت مجرب دور اسقاط این کرم نظیر ندارد واما می باید که صاحب
این علت از مطلق شیرها وجزاتها اجتناب نماید واز مثل گوشت
گاو دوبیسه و پالوده وحلوا کمتر خورد وآنکه بوقت علاج خوردن شیر
فرموده اند سرّش آنست که کرم را بشیرها وشیرینها بسیار محبت هست چون
رائحهٔ این چیزها بمشام او برسد دهن باز میکند پس شیر دکباب برای ان
میدهند که او همیشه با میدان چیزها دهن کشاده میدارد و معاقب
گرفتار و وارد میشود و هم را میخورد و موجب هلاک او سقوط او هست میان
کرم بزرگ واز کرم لوزی می باشد که بسیار خورد هست و مشابه کرم مهما
درسر که در بعضی چیزها می افتد وعلامت او حکاک معده و حواشی انست
وظهور او در بعضی اوقات حقنه اش و علاج او منقیه اش هست
بحقنه برین وجه که بابونه و اکلیل الملک و شیح که در منه ترکی هست
وبدل او در منه ایست که اورامی سوزانند و قیصوم که عوام آنرا
آترا کل مادران می نامند از هریک یک مشت و دست برگ سداب و برگ بید
لیخیر از هریک هفت مثقال و برگ چغندر یکدسته مجموع ادویه را در یک



کاسنه گلان آب باید جوشانید تا نیم بماند و یکبار پاس صافی ساخته و هفت
مثقال آب کاسه و هفت مثقال روغن مغز دانه تلخ مزر الو و یک دانک
شحم حنظل درین مطبوخ حل کرده حقنه باید کرد و یا بار و غن مغز دانه
زرد الو مقعد را چرب باید کرد و یا صبر سقوطری یکمثقال در آب جوشیده
افسنتین رومی و یا در آب برگ سداب یا در آب برگ شفتالو دنبه آلوده
کرده باید بر دار شت مکرر او کرم اطفال و اما علاج کرمی که در بطن
اطفال متولد میشود شیخ گوید که در منه در بدل آن میرود یکمثقال و صبر سقوطری
دو دانک مجموع ادویه را کوفته و بیخته و باب برگ شفتالو خمیر کرده در
پرناف طفل طلا باید مثقال صبر و میان کرم بزرگ و سودا المزاج جگر یا
حارست و علامت او بسیار تشنگی و شدهٔ آنست و تلخی دهن و موحش
زبان و قلت شهوت و خشکی براز و سرعت نبض و حرارت در محل جگر
و مرارت قاروره که در و مره صفرا باشد و گاه اسهال صفراوی و زردی رو
و چشم و علاج درین مقام تبرید مزاج جگر هست با شربت و اغذیه بارده مولفه
مرجگر را و خوردن جلاب هر صباح از تخم کاسنی سه درم دالا آلوی بخاری
یا لوی سیاه دو عدد و اگر آلوی سیاه خورد تر از آلوی بخاری باشد یازده
عدد و تمر هندی هفت و نیم مثقال و قند سفید دو ترک بخبین از هریک
هفت و نیم مثقال و غذا ماء الشعیر که در دو تخم کاسنی دو مثقال طبخ کرده
باشند اگر تب باشد و اگر تب نباشد غذا آش رز ک با شیرهٔ مغز بادام
شیرین و اندکی قند و اگر قبض باشد بعوض رز ک تمر هندی با شیرهٔ
مغز بادام و اگر قبض نباشد آش انار دانه با آب لیمو با شیرهٔ مغز بادام یا
گوشت مرغ جوجه و اگر جنابذ علیل ضعیف باشد جلاب و شربت هر صباح

از سکنجبین ساده هفت مثقال با عرق کاسنی پانزده مثقال باید داد
یا آب هندوانه مقدار بیست مثقال و قند سفید هفت مثقال یا آب
خیار یا آب بادرنگ بیست مثقال و قند سفید هفت مثقال باید داد
بیان ملطفین و اگر در طبیعت قبض باشد تلطیف طبیعت آب فواکه
یا مطبوخ فواکه با شیر خشت باید کرد و بر جگر از صندل سرخ و سفید با عرق
کاسنی ضماد باید کرد یا با آب کدوی تر یا آب برگ خرفه باید کرد ضماد و اگر
حرارت بسیار غالب باشد قرص طباشیر طلین و درین باب بسیار
نافع هست بوزن یکمثقال در سکنجبین ساده هفت مثقال و از عرق
کاسنی پانزده مثقال و اگر حرارت و اعراض آن اشد باشد مقدار مثقالی
قرص کافور با عرق کاسنی پانزده مثقال باید داد و خوردن کاهو و
خیار درین علت منفعت بلیغ دارد اما در خوردن چیزهائی که بروده
قوی دارد ملاحظهٔ فساد خرابی معده باید کرد و بسیار مبالغه نباید نمود
الا عند الضرورة بیان مادهٔ صفراوی و اگر سوء المزاج حار بسبب مادهٔ
صفراوی باشد درین صورت تلطیف طبیعت باین مطبوخ که مذکور
میکرد و باید کرد سنای مکی پنج درم بنفشه خشک پنج درم و نیلوفر تخم
کاسنی از هر یک سه درم که دو مثقال باشد آنوزن بخاری و عناب از هر یک
بیست عدد تمر هندی پانزده مثقال صلیه کابلی پنج درم و گل سرخ تر
اگر و قتش باشد والا خشک پنج درم تخم کشوث سه درم مجموع را در یک
و نیم کاسه آب با تش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند و گیرند باسفناج ساخته
ده مثقال فلوس خیار شنبر در وصل کرده با تربخبین صافی ساخته پانزده
مثقال و دیگر با از پروین موی گذرانیده بوقت صبح نیم گرم باید خوردن



و تا وقت نیم روز صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان
شربتی از تخم اسبغول شسته دو مثقال و قند سفید ده مثقال و عرق
کاسنی دو قاشق ترتیب داده اختیار باید کرد ضماد جگر بر جگر ازین
ادویه ضماد باید کرد صندلین سفید و سرخ و آرد جو و بنفشه خشک
و نیلوفر و گل سرخ از هر یک دو مثقال کافور نیم دانگ مجموع را کوفته
و بیخته و با آب کاسنی یا عرق او و یا آب برگ همیشه بهار یا آب کشنیز
تر هر کدام ازینها که موجود باشد خمیر کرده بر جگر باید نهاد و اگر با ین
علت سرفه نیز باشد هر صباح جلاب از تخم کاسنی دو مثقال تر یا خشک
سه مثقال و دو دانگ و قند سفید هفت مثقال و نیم و تربخبین هفت
مثقال مجموع ادویه را در قدری آب با تش نرم طبخ باید کرد تا نیمه
بماند و صاف ساخته و قند و تربخبین را بآن آمیخته بر نهار نیم گرم
باید آشامیدن و غذا آش مقشر باید داد با شیرهٔ مغز بادام و اسفناج
یا کدوی تر و اگر درین علت اسهال باشد هر صباح شربتی از قرص
طباشیر قابض یکمثقال یا رب هی یا رب حب الآس یا رب سیب
از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال ضماد جگر و معده و غذا آش
مقشر بریان کرده با شیرهٔ مغز بادام و کوشت مرغ باید داد و بر معده
ازین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ و سفید و خوفل که سپاری
نیز می نامند و اقاقیا و کلنار و جفت بلوط از هر یک دو مثقال مجموع را
کوفته و بیخته و با آب برگ رز خمیر کرده یا با آب برگ خرفه بر معده
باید نهاد و غذا آش سماق با شیرهٔ مغز بادام بریان کرده و اندکی
قند سفید و یا آش زرک با شیرهٔ مغز بادام باید داد قرص

کرحرارت جگر دفع بود و قرصی که درین مقام حرارت معده و جگر را
تسکین دهد ازین ادویه باید ساخت زرک پی دانه هفت مثقال
کل سرخ و طباشیر از هریکی سه مثقال و دو دانگ تخم کاسنی و مغز تخم
خیار و مغز تخم کدو از هریک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بلعاب
تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص
بوقت حاجت یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال بیان معالجه
باد و اگر سوداوی المزاج جگر بارد باشد و علامت او اسهال بود و هضم رد
وانتفاخ و فساد رنگ بشره و قلت تشنگی و سفیدی زبان و لبها و لثه
نبض و سفیدی رنگ بول و غلظ آن و علاج درین مقام خوردن
جلابست هر صباح از بادیان دو مثقال و از کلقند عسلی هفت مثقال
بطریقی که مکرر یاد کرده شد طبخ کرده و صاف ساخته و کلقند را در ان
حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و غذا لخوذ آب با شیره مغز تخم
معصفر باید داد با گوشت دراج یا طیهوج یا مرغ خانگی هرکدام که
یافت شود و قرص مسخن جگر و معده و ادویه که مسخن بدن و جگر و معده
باشد و او را رطوبت کند ایست سنبل و مصطکی و تخم کرفس و از خرک
مراد کور گیاه هست و بادیان رومی و ابهل که میوهٔ ترش هست در کوه
می باشد و معروف و مشهور هست و مغز بادام تلخ و قسط از هریک
یکمثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب خمیر کرده قرصها باید ساخت
و بوقت حاجت یکمثقال در ماء الاصول باید خوردن بیان ساختن
ماء الاصول و ماء الاصول که درین مقام مفید هست باین اجزا باید اختیار
کردن پوست کرفس و پوست بیخ بادیان از هریک هفت مثقال تخم کرفس



و بادیان شهری و بادیان رومی از هریک دو نیم مثقال پوست بیخ
از خرو گیاه خافت و حاشا و پرسیاوشان از هریک سه و نیم مثقال مویز
پی دانه چهارده مثقال مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب با تش ملایم
باید جوشانیدن تا نیم کاسه آب بماند و بکرباس صاف باید کرد و مقدار
خوردن ازو بوقت حاجت بان قرص که مذکور شد پست مثقال هست
و اگر با این علت اسهال قوی شود علاج ازین ترکیب که مذکور میشود
باید اختیار نمود تخم ترا تیزک و تخم ریحان و صمغ عربی تف داده از هریک
یکمثقال بگلاب خلط کرده باید خوردن معروف نافع و غذا از قلیها که در
زاده و یه حارهٔ باشد مثل زیره و نانخواه و یا کباب گوشت مرغ خانگی
و طیهوج و دراج و امثال اینها باید خوردن اما این اغذیه مذکوره را
بسیار نمک نباید کردن و بعضی از اطبا گفته اند که جگر گرم و سوداوی
المزاج باشد و جگر نفیع بسیار هست اگر از خشک کرده او یا مقدار نیم مثقال
در شربتی که نافع جگر باشد خلط کرده بخورند و همان دو بگرگه نافع باشد
جگر را تمام و اسارون از هردو بوزن برابر و در قدری آب طبخ باید
کرد تا نیمه بماند و آن آب فرو برده نیم گرم بالای جگر باید نهادن
گرنافع باشد و قرصی که درین مرض نافع باشد و تسکین درد
نیز کند بادیان رومی دو پوند چینی از هریک دو مثقال کل سرخ
که زرنگ و قیمع جدا کرده باشند دو و نیم مثقال سنبل و اسارون
و لک شسته از هریک نیم مثقال مجموع را زنزم کوفته و بیخته و آب
کرفس خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک باید کرد و مقدار خوردن
بوقت حاجت یکمثقال هست در ماء الاصول دیا شربت از سکنجبین

عضلی هفت مثقال در آب کرم حل کرده باید خوردن و غذا ریزه
بگوشت مرغ خانگی یا طیهوج باید بخت و شربتهائی که موافق این علت
است بعرق کاسنی باید داد خصوصا که خوف سده در کبد باشد و اگر
سوء مزاج کبد رطب باشد علامت او قلت تشنگی هست و بسیاری آب
دهن و تهیج روی و چشم و سستی اعضاء شراسیف که مراد آن گوشت
بروده سینه هست و این نبض و سفیدی رنگ بول و غلظت آن و بسیاری
خواب و کسل و تیرگی حواس و بدگذرانیدن طعام و علاج درین مقام
خوردن جلابست هر صباح از بادیان و تخم کرفس و هیچ اسوس نرا شیشه با
نیم کوفته دو مثقال و کلقند هلی هفت مثقال مجموع را جنانکه رسم هست
طبخ کرده و صافی ساخته و کلقند مذکور در ان آب حل کرده نیم گرم هر بامداد
باید اشامیدن بیان المفرد بالبس الطبیعة نافع هست و غذا خود
آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و قدری دارچینی باید انداخت و یا قلیها
از گوشت مرغان مذکوره با دویه لطیفه و یا جلاب از کلقند عسلی هفت مثقال
و آب بادیان تر کرکوفته و افشرده باشند هفت مثقال و یا با طرخیلات
مفیده درین باب باید کرد باشد و اگر معالجا در علاج کبد استعمال حقنه
نکند صواب بود خصوصا که خوف سده باشد زیرا که اسهال حاصل میشود بواسطه
خشونتی که در روی هست و این فعل موجب اخراج لطیف اخلاط هست
و موجب تکمل و تحجر غلیظ ماده در محل خود و چون جگر از اعضاء رئیسه است
بعضی اطبا درین نوع علاج توقف کرده اند زیرا که موجب استحکام سده است
و این معانی منصور معالجا هست و غذا هر چه سبک باشد از غذیه مربوسته مایل
مثل قلیها و کباب گوشت مرغ و اما اگر سوء مزاج جگر یابس باشد علامت آن



تشنگی و خافت بدن است و قلت براز و پوست آن و صلابت نبض که از شر
بخشکی مزاج هست و سفیدی بول در قت آن و قلت خون در بدن و علاج درین
مقام خوردن جلاب هست هر صباح از شربت نیلوفر ده درم و در قدری آب
باشیرهٔ خرفه مقدار بیست مثقال با قند سفید هفت مثقال و غذا همو گوشت
انار آب رسیده کندم هست و شیرهٔ مغز بادام و اندکی قند سفید که شیرین شود
و یا کدوی تر و گوشت بزغاله مهرا و یا مغز کلاب غاله با قدری قند باید داد
و این تدبیر در غذا از برای حصول ترطیب هست و یا غذا از ماش منقشر و کدو
تر و اسفاناخ و یا گوشت ماهی کوچک که در رودخانهای خرای باشد و از بین
روغن که مذکور میکرده بر جگر ضماد باید کرد روغن منشه هفت مثقال و یا روغن
کدو هفت مثقال و موم صافی پنج مثقال اول موم را در روغن باید گداخت
و بر زمین باید نهاد تا سرد شود و نیم قاشق آب برگ خرفه و نیم قاشق آب
کدوی تراشیده با این موم و روغن آمیخته نیک بر هم باید زد و گاه گاه بر
جانب جگر باید مالید معالجه [illegible] و سبب ضعف کبد
خالی ازین نیست که سوء مزاج حار هست یا بارد یا رطب یا یابس بیان
[illegible] و یا سبب سده واقعه هست در جگر یا سبب امراض
دیگر هست که سبب آن جگر را نیز عارض شده هست و علامت آن قلت شهوت
طعام هست و فساد رنگ بشره و خافت بدن و اسهال شبیه بخونابه صاف
گوشت تازه و وجع در جانب راست و اگر سبب سده بود کدورت و تحجر آب
شده باشد علامتش آنست که نقصان در بول میشود و قلیل قلیل میگذرد
و رقیق و اگر سده در جانب معقر باشد براز نرم و رقیق هست و علاج
در صورتی که سبب سده باشد خوردن جلاب هست هر صباح از تخم کاسنی

وعنب الثعلب هریک دو مثقال وازبیخ کاسنی سه مثقال ونیم وبادیان
دونیم مثقال وقند سفید هفت مثقال اول ادویه را جناچه رسم هست طبخ
کرده وصاف ساخته وقند آمیخته نیم گرم برنهار باید اختیار کردن وغذا نانش
وفخود باید داد وهر صباح شربتی از قرص زرک یکمثقال با هفت مثقال
سکنجبین بزوری باید داد ویا جلاب از بادیان وتخم کرفس از هرکدام دو
مثقال وناخواه دو ونیم مثقال وقند سفید هفت مثقال چنانچه سابقا مذکور
شد طبخ کرده وقند آمیخته نیم گرم باید داد وعلیل را از اغذیه مسدد حذر باید
کردن [illegible] واز شربتهای وحلوای معمول بآرد
نشاسته واز مثل ترب وکلم که هم اینها مسد وهست ونیز از فربهی وبلغم
وکاچی حذر باید کردن [illegible] واگر سده در جانب بصفر
چکر باشد علاج خوردن جلابست از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته وبیخ کاکنج
نیم کوفته از هریک دو مثقال وقند سفید هفت مثقال بترتیب مذکور طبخ
کرده برنهار باید داد وغذا فخود آب باشیره مغز تخم معصفر باید داد وتلین
طبیعت مطبوخ افتیمون باید کرد ویا از سنای مکی سه ونیم مثقال ودو مثقال
تخم کاسنی وهفت مثقال قند سفید اول ادویه را جناچه رسم هست طبخ باید
کرده واز کرباس گذرانیده وقند مذکور بآن آمیخته وبیخ مثقال معجون
خیارشنبر ده وحل کرده بوقت نهج باید آشامیدن وتا نیم روز صبر باید
کردن تا عمل داده وآخر شود وبعد ازان از تخم ریحان وقند چنانچه عادت
هست شربت کرده باید خوردن وغذا بعد از نماز عصر فخود آب باکوشت
مرغ باید اختیار کردن [illegible] وبرچکر علیل از بابونه وبرخاست
وشبت از هریک هفت مثقال تخم کرفس دو مثقال سنبل واسارون

از هریک

از هریک یکنیم مثقال مجموع ادویه مانزم کوفته وبیخته وبآب سداب
یا آب بادیان خمیر کرده برچکر باید نهاد ومکرر ادویه معجون کرکم درین علت
نفع بلیغ دارد واجزای او برین وجه هست که مذکور میکردد تخم
کرفس وبادیان واهل که ثمرة العرعرانست وآن تخم میوه برس
کوهی هست وسلیخه از هریک هفت مثقال سنبل وقسط
وقوه کردین هست واصل خراسان روناس مانند وزنکبیزان
آن کرباس بیخ میکنند از هریک سه ونیم مثقال برسیاوشان وهمان
غافت وبیروشتی ومغز بادام کوهی از هریک نیز سه ونیم مثقال
رب سوس دو مثقال ریوند چینی دو مثقال وزعفران نیم مثقال
مرکی دو مثقال مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبعسل صافی کف کرفته
خمیر کرده باید برداشت وازین معجون مقدار یکمثقال بماء الاصول
که سابقا مذکور شد بوقت حاجت باید اختیار کرد [illegible]
[illegible] ودرم خالی ازین نیست که حارهست یا بارد
وحار یا رطوبی هست یا صفراوی اما اگر درم چکر رطوبی باشد علامات او
ظهور ورم هست بمس لمس وتب تیز وتشنکی وکرب واندوه
وسوختن موضع ورم وثقل ودرد قوی وسرخی روی و
سقوط شهوت غذا وسرفه خشک وحدوث فواق بسبب صعق
درم معده وخشش باحصوصا بعد از خوردن غذا واحتباس بطن
وحدوث غشی در بعضی اوقات وضیق النفس وکاهی احتباس
بول وکاه کاه حدوث اختلاط عقل وپریشانی وزوال آن بسبب
نقصان غذا بخلاف خلیظ از معده بدماغ وعلاج درین صورت فصد

از ناسلیق باید کرد از دست رهست و خون لیقه را قوت و طاقت
باید گرفت و اگر زمان بهار باشد و مرض دموی و علیل با قوت
و در سن جوانی بود در بسیاری اخراج خون باکی نیست زیرا که
نجات و خلاص درین نوع علاج هست جلاب و بعد ازان
خوردن جلاب از عناب سپستان و هریک چهل عدد و بنفشه
خشک یا تر سه مثقال و نیم تخم کاسنی دو مثقال قند سفید دو تر بخبین
صافی از هریک هفت مثقال اول مجموع را چنانکه رسم هست طبخ کرده
و صاف ساخته قند دو تر بخبین مذکور را بآن آمیخته نیم کوم بر بهار
اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر صرف باید خوردن و از اغذیه بر همین
اقتصار باید کردن و طبیعت بمطبوخ فواکه با تر بخبین و شیر
خشت باید نمود حقنه فجر و اگر علیل قادر بر خوردن جلاب
نباشد یا نکرده می شمرده باشد اختیار حقنه باید کرد و باین اجزا که
مذکور میگردد بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هریک سه و نیم مثقال
سنای مکی چهار و نیم مثقال جوشانده کرده و سبوس کندم و کل خطمی از
هریکی یک کف دست مجموع ادویه را با تنش آهسته طبخ باید کرد تا نیم
کانسه بماند و از کرباس گذرانیده و هفت مثقال شکر سرخ و هفت
مثقال فلوس خیار شنبر دران حل کرده و دیگر بار صاف کرده
بعد ازان هفت مثقال روغن بنفشه بادام یا بار و عن گل و
هفت مثقال آب کله دران خلط باید کرد و قبل از استعمال حقنه اول
شربتی که مناسب مرض باشد با شوربای مناسب حال باید خوردن
و اگر تابستان باشد صباح بایکاه و اگر زمستان باشد نیم روز بعد ظهر

نیم کرم

نیم کرم عمل باید کرد و اگر حدوث ورم در جانب محدب جگر باشد باید که کمال
عنایت و اهتمام معالج مصروف باشد باندرا بول علیل بداند جلاب
از تخم کاسنی و قند بر وجهی که رسم و عادت هست ترتیب باید داد و بعد
ازان مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه از هریک هفت مثقال نرم کوفته در
کوشه لفه باید بست و درین مطبوخ باید مالید تا یشره بیرون آید و
قند مذکور بآن آمیخته بر بهار باید اختیار کردن و شربت از سکنجبین
برفوری معتدل هفت مثقال با پانزده مثقال عرق کاسنی باید داد
یا عرق گوشت بمقدار مذکوره و یا ازین معنوف که مذکور میگردد باید
داد و اجزاء آن اینست ریوند چینی یکمثقال گل سرخ و زرک از هریک
دو مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و نیم مغز دانه کدو و مغز تخم خربزه و
کلنار از هریک هفت مثقال بادیان و تخم گرفس از هریک دو مثقال
مجموع را کوفته و بیخته هر صباح بر بهار دو مثقال با عرق کاسنی باید خورد
بادیان فرفس نافع و قرصی که درین علت نفع بلیغ رساند خصوصاً
که ورم در جانب محدب جگر باشد تخم کاسنی و مغز تخم خربزه و تخم کشوث
از هریک دو مثقال طباشیر یکمثقال ریوند چینی دو مثقال گل سرخ
نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بعرق کاسنی و یا ماب
عنب الثعلب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن یکمثقال
هست در عرق کاسنی و ماء الجبن گر آزا سکنجبین بر نیده باشند
درین علت نافع هست و اما اگر ورم جگر حار صفراوی باشد علامت
او تشنگی با فراط هست و قلق و کرب که مراد آن غم و تلواسه
اندوه هست و سوختن محل ورم و در رطوبت و تب تیز و سرعت

بنفش زردی رنگ بورد و ثاریت آن وکاه حدوث قی صفراوی واختلاف
دمراد باختلاف رفیق شکم بهت از تیغ خون واکثر بحکمت فساد غذاست
وبراز صفراوی وعلاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از تخم کاسنی
دو مثقال وبیلوفر دو مثقال ونیم وقند سفید هفت مثقال وترنجبین
هفت مثقال اول ادویه را چنانکه رسم بهت ترتیب داده وقند وترنجبین
بآن آمیخته نیم کرم بر نهار اختیار باید کردن [illegible] وتلیین
طبیعت بطبوخ هلیله بامنقیع [illegible] رزد الوی خشک با تیغ خشت وترنجبین صافی باید کرد
وباید که ترنجبین وتیغ خشت هریک پانزده مثقال باشد وآب رزد آلوی سی مثقال
مجموع را باب رنده الوچه باید کردن وبر نهار اختیار باید نمودن وغذا الشیر
باشیرهٔ خشخاش باید داد [illegible] ومضاد بر جگر در ابتدا ورم بصندل سفید و
سرخ وگل نیلوفر وگل سرخ وعصارهٔ مامیثا اجزا برابر نرم سائیده دوبا
عرق کاسنی یا آب برگ هیشه بهار خمیر کرده نرم نرم چنانکه از انگشت بریزد وبر محل
ورم باید نهاد وچون ورم از حد ابتدا تجاوز کند البته باید کرد رافع بروی
ننهند [illegible] خماری دیگر که در ابتدای ورم صفراوی دهد
نافع در رافع باشد برگ عنب الثعلب وبرگ کاکنج طلب کرد مراد بآن جاءه
جزهست وگل سرخ تازه اگر دقتش نباشد وصندلین سرخ وسفید مجموع را
کوفته وبیخته وباب هیشه بهار آمیخته بر محل ورم خما باید کرد واما ورم
جگر اگر بادی بلغمی باشد [illegible] علامت او بغض بطی وثقل
دیر حرکت هست وسفیدی رنگ بورد وسفیدی زبان وقلت عطش وسفید
رنگ روی وبراز بلغم امیز وسفیدی آن احساس بورم نرم بی درد و
عدم تب وعلاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از تیغ موسس



تراشیدهٔ نیم کوفته دو مثقال وعنب الثعلب نیز دو مثقال وباریان نیم کوفته یک نیم
مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع را در قدری آب طبخ کرده چنانچه مفرزست
وصافی ساخته وقند آن آمیخته نیم کرم باید اختیار کردن وغذا ماش مقشر وانکه
نخود مقشر وشیرهٔ سزابادام شیرین باید خوردن واستفراغ [illegible] وتلیین
طبیعت بحقنهٔ جاره مذکوره واین مسهل مذکور را باید کرد سنای مکی سه نیم مثقال یا
مشهور وباریان رومی نیم کوفته از هریک دو مثقال وقند سفید هفت مثقال
اول ادویه را در قدری آب با تش ملایم جوشانیده وصافی ساخته وقند آن
آمیخته ویکمثقال معجون جنبار شنبر در وقت کرده بوقت صبح اختیار باید کرد وتا نیم
روز صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود وبعد ازین هفت مثقال قند سفید
ویکمثقال تخم ریحان شسته وآب مقدار کفایت شربت کرده باید آشامید وغذا
در روز دارو بوقت عصر اختیار باید نمود وغذا هر روزه نخود آب باید داد
باشیرهٔ مغز تخم معصفر وگوشت مرغ واگر چنانچه علیل ضعیف وبی قوت باشد
بعد ازان تقویهٔ معدهٔ او بمعاجین واقراص جارهٔ لطیفه باید کرد والله اعلم
وگلقند باکر درین مقام نافع هست باید داد [illegible] واگر ورم
بارد جگر سوداوی باشد علت حدوث این ورم اجتماع اخلاط سوداوی
درجگر واین بسبب سدهٔ ایست که در جگر وپیرا حادث شده زیرا که بسبب
سده در طحال سودا در ده نضوج نمیکند وغلیظ سودا در مجاری کبد مجتمع
میشود ودمی ش بسبب ورم در کبد میشود وعلامت او صلابت کبد هست
وخشکی زبان وبیماری تشنگی وعلاج او خوردن جلابست هر صباح از تیغ
نیم کوفته وتخم کاسنی وتخم کرفس از هریک دو مثقال وقند سفید وترنجبین از
هریک هفت مثقال مجموع ادویه را بر وجهی که مکرر تقریر یافت ترتیب داده

نیم گرم باید آشامیدن و غذا آش زیره باج کرد و بان آش سیر کم بهتر باید داد
**بیان مطبوخ معمول** و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد و یا
باین ترکیب که مذکور میگردد تلیین طبیعت باید نمود سنای مکی چهار مثقال
و نیم مادر بجویه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان از
هر یک دو مثقال مجموع ادویه را در قدری آب با آتش ملایم طبخ باید کرد و صافی
ساخته و شکر سرخ هفت مثقال آمیخته و ازین جاج ترکیب ان سابقا مذکور
شد هفت مثقال درین مطبوخ حل کرده بوقت صبح اختیار باید کرد اگر تابستان
باشد و گرمسان باشد نیم روز تا وقت نیم روز هم باید کرد تا عمل دارد آخر
شود و بعد آزان شربت از تخم ریحان و قند باید آشامیدن و بعد از نماز
عصر غذا باید خوردن و غذا خود آب باید باشد یا شوربا تخم عصفر و گوشت
مرغ و اگر ضعیف و بی قوتی باشد بعد از گذشتن دو سه روز شربت انگبین
بزوری باید داد مقدار هفت مثقال باید داد و یا معجون کرکم مذکور با آب
بادیان تازه یا با آب برگ کاسنی هر کدام که موجود باشد هفت مثقال ترتیب داده
بر نهار باید اختیار کردن **نهار سکر** و ازین ادویه گوفته گرفته دو برابر
خمار باید کرد و تخم جمله وزن هر یک هفت مثقال کندر چهار نیم مثقال گل
ارمنی و بابونه از هر یک یک کف دست لادن و حماما از هر یک دو مثقال از
مجموع ادویه انچه کوفتنی باشد باید کوفت و بقدر کفایتش باشد باید کرد هفت
زیرا که مجموع را میتوان کوفت چاره او آنست که در آب گرم حل کنند یا در
روغن گل بنشه در پیاله مس قلعی کرده بر روی آتش نهند تا گداخته
شود و بقیه ادویه را کوفته و بیخته و بآن خلا کرده و سوم دو مثقال درین
روغن مذکور گداخته مجموع را یک جا زده بر محل موضع مکرر باید نهاد و دیگر

دقت سعید بخط



و خشخاش سه درم مجموع را در سه رطل آب با آتش ملایم باید جوشانید تا یک
رطل بماند و ازین کفاره باید نوشید شیر خشت و تخم بین از هر یک پانزده درم
دران نیک مالیده نیم گرم یا بیآشامیدن یا از فلوس خیار شنبر بهت درم
آن او نیک مالیده و صافی ساخته نیم گرم باید آشامید و اگر جاجی بیمار باشد
نباید آشامیدن و اگر زمستان باشد جاشکاف مختار باید کرد و اگر
سرد واقع شود تا چهل روز میر باید کرد و اگر جاشکاف واقع شود تا سیان بیشین
و عصر میر باید کرد تا عمل دارد و آخر شود و بعد ازان شربت باید اختیار کردن
از قند ده درم و عناب بسیول و مثقال در قدری آب نیم گرم شربت
کرده باید خوردن و غذای روز دارد و آخر روز زیاده خوردن اگر بعضی از قوت
باشد و آن مقدار جمل درم بهت از ماء الشعیر و اعناب بسیول و دو مغز تخم
بادام یا روغن بادام شیرین در روز هفتم شربت انوقت سفید دو بابنات
با عرق بید مشک ده درم و قدری آب گرد حلاوت بسیندل باشد چهارم گرم
باید خوردن و اگر درین شربت اندکی لعاب بسیول نیز باشد صواب بود
و غذا این مرض بعد از خوردن بلینات دشربتها در روزی یک نوبت
از ماء الشعیر بهت بروجهی که مذکور شد و آن نیز آخر روز داکر خاجه بابلین
شود و اعراض رویه این علت کم شود فبها والا عاد و مطبوخ طین مذکور در
روز هفتم نیز باید کرد تا مادهٔ مرض بالکلیه دور شود و اگر سب و رم داده
صفراوی باشد علامات ان سوزاک و تب تیز و تشنگی بسیار و اندوه
و سرفه خشک و ضیق النفس و یافتن لذت و استراحت بیافتن هوای
سرد و حرارت بسیار در سینه احساس کردن و علاج او مثل علاج
دموی بهت الا انکه ضد نیست و در اعناب تبرید و تلطیف افزون از

دعوی می باید دهاید کرمعالج در معالجهٔ این علت جوان در تبرید و ترطیب سعی بیکند
از استعمال ادویهٔ خشنه حذر کند زیرا که درین علت ضیق النفس از اعراض شدیده
مهلکه است و اشتداد ضیق النفس موجب هلاک است و صاحب این علت
می باید که از خوردن آب سرد و ترشی بالکلیه حذر کند و در مکان باشد که دران
غبار و دخان نبود و سر و سینه را بصدهٔ نگذارد و اما مسکن متقفن نیز نباید که باشد
زیرا که بواسطهٔ حرارت و تقفن علیل هلاک شود و همیشه پستان نیم پخته
در دهن نگاه دارد و همیشه سینه را بروغن بنفشه با بادام چرب کند و اگر
ازین روغن موم رو غنی بسازند و بمالند بهتر باشد و اگر انعدام کی کبر اینرا تین
موم روغن بیامیزند نیکو باشد بیان دهن و اما آنکه سبب رو بخشن
مادهٔ تیز است از دماغ بچشش و متقرح شدن چشش بدین سبب آب سیل
می آمد و مزاج بسیل قرحه است کرد چشش حادث میشود و حدوث این علت
بعقب زلت اریه است یا زلت اجنب علامت سیل دستن اوده
علامت او تب ساکن نرم است و سرخی روی بواسطهٔ انصاب بخارات
و سرفه با خون و ریم آمیخته و فرق میان خلط و چرک در ریه آن است
که مدفوع را در آب باید انداخت اگر جماجه ریم و چرک است در آب حل میشود
و اگر جماجه خلطی باشد از جنس بلغم یا صفرا یا سودا از آب متمیز میشود جماکه
اگر خواهند سرجوبی خلط را از آب جدا میتوان ساخت که مخصوص و متمیز
باشند از یکدیگر و دیگر تمیز و فرق میان خلط و چرک آنست که مدفوع
از دهن بر آتش اندازند اگر ریم و چرک است در سوختن از و رایحهٔ گوشت
بمشام میرسد و اگر جماجه نیست آن رایحه نیز سد و از جملهٔ علامات سیل
موی است و سخاوت و خافت بدن و چسبیدن جلد پیشانی بر استخوان

و رفتن طراوت و رونق از بشره و علاج در اول حدوث خوردن جلاب
هر صباح از شربت خشخاش یا شربت بنفشه هر کدام که حاضر باشد ده و رم با نیم
صافی و ده درم بقدری آب نیم گرم اختیار باید کرد یا از سپستان و عناب از
هر یک ده عدد و در مقداری آب جماجه رسم است ترتیب داده قند سفید ده
درم و تر خبیث صافی ده درم آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر کرد
و در سرطان نهری پخته باشند باید داد و طریق ترتیب کردن سرطان کرمراد
آن بیخ یابان است و خرچنگ نیز میکویند و در خراسان بسیار می باشد است
کراول سر و پا یها می باید کند و شکم او را با آب و نمک نیک می باید شست و در
شستن او الحاح خاکستر چوب تاک را با آب مخلوط فرموده اند و غالبا مقصود
آنست که زائدهٔ کرجیه از وی دور شود و از خوردن سرطان علیل متنفر
باشد ماء الشعیر با پاچهٔ گوسفند مهذب پخته باید داد و یا آنکه نشاسته در روغن
بادام و اندک نبات یا قند باید داد و اندک شیرهٔ خشخاش نیز باید آمیخت
سینه و بدن را بمثل روغن بنفشه چرب باید کرد و روغن کدو و روغن
بادام شیرین نیز بهمین حکم دارد و اگر ماء الشعیر متعذر شود غذا شیرهٔ ماش با
پاچهٔ مهذب پخته باید داد و اگر در طبیعت قبض باشد شیرهٔ بادام با بید آمیخت
و اسفاناخ یا برگ خرفه در آش باید انداخت و کدو نیز نافع است و قشر باقلا قابض است
اصحاب سیل را خوردن شیر خر و شیر گوسفند بغایت نافع است بمقدار
پست مثقال و اگر از بستان بکلی بهتر بود و در تاثیر اسرع باشد و می باید
که معالج در معالجهٔ سیل غافل از قرحه نشود و بعضی چیزها که موجب جلا و تقرح
قرحه است از دوا و غذا و اهتمام بایراد و مسکنات سرفه کند از شربه
و اغذیه دهوق و حبوب و سفوف که درین علت نافع است و تا امکان باشد

دست از علاج باز ندارد و اگر تب بر جدن استیلا یابد از مبردات مثل قرص
کافور و بزر خفل بتریه در و باشد و لایق مقام بود استعمال باید نمود
و در این باب اهمال و تقصیر نباید کرد و گاه گاه اختیار آب زن باید نمود
و گاهی بحمام معتدل الهواء در آید و بسیار مکث نکند و در دخول و خروج
حمام و مراعات تدریج باید و سر و سینه بمکشوف از حمام بروں نیاید و خود را
از هوا نگاه دارد و در درون حمام و بعد از خروج حمام آب سرد نخورد
و از جملهٔ چیزهائی که صاحب این علت را مفید است
خوردن ماء الجبن است و ابتدا این علت و انتهای او نیز و اگر جانب
معده ضعیف نباشد می شاید که با نان میده تا خوردش سازد زیرا که او را در زیر
ساختن ابدان خاصیت عظیمه هست و در تطیب ابدان ایشان مطلوب
است اما احتیاط مرعی باید داشت که در طبیعت تلیین غلبه نکند و باسهال
نرسد که اسهال درین مرض موجب مخاطره است
و صاحب سل باید که از غضب و جماع بر حذر کند و از کثرت کلام نیز نه که
سکوت و سکون او را م را در به شدن قرحه مرحل تمام است
و قرص که صاحب سل را نافع بلیغ رسانیدن بین ضعیف
باید کل ارمنی و کل مختوم و نشاسته از هر یک پنج درم سرطان نهری سوخته
شسته از خاکستر او ده درم طباشیر و کیرا هر یک شش درم رب بنوس سه
درم مجموع را کوفته و بخته بلعاب تخم بهی قرصها باید ساخت و در سایه
خشک کرده مقدار خوران بوقت حاجت دو درم هست و شربت خشخاش
یا در شربت بنفشه و اگر درین قرص بوقت شدت حرارت دو درم
مغز تخم با و رنگ دو درم مغز تخم خیار بیا میزند صواب باشد

از اد ویه که عطریت و بوی خوش داشته باشد مثل سنبل و آنچه آن
مانند طلا باید کرد و اما اگر سیب و رم جگر فربه یا سقطه باشد
علاج او آنست که هر صباح جلاب انبه
عنب الثعلب دو مثقال و تخم کاسنی نیز دو مثقال و قند هفت مثقال
مجموع او دویه را اول در قدری آب بر دجر مقرر با نشش نرم طبخ کرده و صافی
ساخته و قدری تخم نیم کرم باید داد و غذا خود آب و ماش مقشر و شیر و مغز
بادام باید اختیار کردن و تلیین طبیعت مطبوخ افتیمون باید کرد
و حمام بر جگر از نمک شسته و خود مقشر کوفته و بیوند چینی از هر یک چهار
مثقال و نیم و از مومیائی دو مثقال در قدری روغن کنجد که اختیار
او دویه بآن آمیخته و نیک خلط کرده باید اشامید
و صاحب مرض او را م جگر و صده آنرا از خوردن میوه ها قابض می باید
حذر کردن و الاخطر هست و یرقان عبارت
از زردی و صفرهٔ فاحش در بشره و اعضاست و حدوث این رنگ
بسبب جریان خلط صفراوی هست بجلد بدن و حوالی و حواشی آن
و این ماده اکثر منتفض نمی باشد و حدوث یرقان یا از جهت بحران هست
چنانکه بعد از حصبها و امراض حاره که وران بحران می باشد واقع میشود
و یا از جهت دفع طبیعت هست و علامت او خشکی طبیعت هست و براز
قبض و حمی و وقوع او در روز بحران می باشد و علاج این نوع یرقان
بسبب بحران در اکثر سهل العلاج و سریع الزوال می باشد و علاج او
دخول حمام هست در رختین آب نیم گرم بر بدن و خوردن مطبوخ
هر صباح از سکنجبین ساده هفت درم عرق کاسنی پانزده مثقال جنابذ

رسم هست ترتیب داده باید خوردن و غذا آش نرک هست با شیرهٔ مغز
بادام و یا گوشت ماهی و آب و سرکه باید بخش و اختیار کردن و اگر
حدوث برقان در هیات روز هفتم واقع شود این را اطباء از علامات
ردیه ناخوش شمرده اند زیرا که دلالت بر کثرت و رداءت مادهٔ مرض
میکند و غلبهٔ صفرا و چز طبیعت از دفع او [illegible]
و اگر حدوث برقان بسبب سوء المزاج حاره که در کبد هست
باشد علامات او شدهٔ عطش هست و سرعت نبض و تلخی دهن و سدهٔ
رنگ بود و سواد و حصول کف بر روی قاروره و علاج در این مقام
خوردن جلاب هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و الوی بخاری ده
عدد و تمر هندی هفت مثقال و قند سفید و ترنجبین صافی از هر یک
هفت مثقال و چنانکه رسم هست ترتیب داده به نهار اختیار باید کرد
یا هر صباح شربت آب انار افشرده با شیر آن مقدار پست و دو مثقال
با قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال اختیار باید کرد
و غذا ماء الشعیر باید کرد و لبلبین طبیعت با آب خواکر با شیر خشت و ترنجبین
از هر یک هفت مثقال و یا آب زرد الوی خشک ترکرده مقدار پست
و دو مثقال و ترنجبین هفت مثقال و یا لبلبین طبیعت بطبوخ هلیلهٔ
زرد باین وجه باید کرد که مذکور میشود سنا مکی و بوست هلیلهٔ زرد
و هلیلهٔ کابلی از هر یک صد و نیم مثقال الوی سیاه و عناب از هر یک
بیست عدد آلوی بخاری ده عدد و بنفشه و بنلوفر از هر یک دو و نیم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال و برسیاوشان دو مثقال شاه ترهٔ تازه کرده شش
باشد یکدسته والا [illegible] بهار مثقال یا تخم [illegible] دو مثقال مجموع [illegible]

دیگر



دیگر دو نیم کاسنی با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه باند و از کرباس
گذرانیده دو مثقال خیار شنبر و هفت مثقال ترنجبین بدست و ران
آب صافی کرده به بردیان مری صاف باید کرد و بوقت صبح باید آشامید
در فصل زمستان باشد اما اگر در تابستان باشد بوقت سحر استعمال باید
کردن و در تابستان تا نیم دو زهر باید کرد و در زمستان تا وقت
نماز پیشین تامل دارد اخر شود [illegible] و بعد از ان
شربت مناسب حال از قند سفید هفت مثقال و تخم اسپغول شسته
یکمثقال بقدری آب شربت کرده باید خوردن و غذا پرهیز یا رود
دارد را تا آخر روز صبر باید کردن و بعد از محصول تنقیه تا مواد خلط
صفرا تبدیل و تعدیل مزاج چگونه باید کردن بقبل شربت سکنجبین و شیر
خرفه سی مثقال و یا سکنجبین آب هندوانه سی مثقال و در این هنگام شیر
بلین یکمثقال و غذا عدس مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا غذا از آش
تمر هندی یا آلوچهٔ کوهی یا زرک با گوشت مرغ چرچه و یکدن نارون
یا ترش و این علت بسیار معنید هست و یا غذا از ماش مقشر و کدوی تر
باید اختیار کردن و اگر در این علت تب نباشد ماء الجبن مقدار چهل مثقال
با سکنجبین ساده مقدار پست مثقال اختیار باید کردن اما اگر تب باشد
خوردن ماء الجبن مجوز نیست زیرا که موجب تعفن هست و تعفن خوب
ازرد یا تب [illegible] و اگر سبب برقان
سوء المزاج حاره زهره هست و سبب سوء المزاج اصلاح زهره از صفرا
بجانب خود بسیار جذب میکند و چون زهره محلوکشت اماکن جمع میشود
کرد پس مراجعت نموده آن صفرا در جمیع بدن منتشر و منبسط میشود

و علامت او شدة وغلبة غشی ثبت او موزاک دانده و صدوث
یرقان با این سبب و قلة می باشد و علاج او شربة طیب است و
شربة بنفسه تعدیل مزاج اخلاط شربة بارده و رطبه مثل خوردن جلاب
بر صباح از تخم بالنگ و شقال تخم خیاری یا الوی یا دانه خرد و قریب
بهفت مثقال و خذا ماء الشعیر و تنقیه بدن از خلط صفراوی بآب آلو و زرشک
و یا آب خرد الوی خشک نکرده بمقداری که سابقا مذکور شد یا کفین
طبیعت بمطبوخ خواکه باید کرد و اما اگر سبب حدوث یرقان حرارت
جمیع بدن باشد بواسطه مبالغه در خوردن اطعمه حاره و شربه شیرین
یا بسبب بیماری تعب و شدة مقاسات و محارضه طبیعت با مراض که
موجب حرارت بدن شده است و این موجب تولد مادهٔ صرد صفراست
و علامت او تقدم و وقوع اسباب مذکوره است و خافت بدن و خارش
جمیع بدن و خشکی براز و تزوح صفرا بقی و حدوث این نوع یرقان بتمامی
است و علاج در این مقام اخراج صفراست از جمیع بدن بمطبوخ
خواکه و یا آب زرد الوی خشک یا بمطبوخ هلیله مذکوره و بعد از تنقیه
خوردن آب بنفشه و از مقدار چهار درم و مثقال و سکنجبین ساده هفت
مثقال و خذا ماء الشعیر اگر بحاجتی باید قدری شب باشد و اگر شب نباشد خذا
از آبش زرک باید داد که در وکره و کشنیز تر باشد و یا بجای شربت دوغ
کاوی روغن کرده باید مقدار چهار مثقال یا سی مثقال با یم درم طباشیر
و با قرص طباشیر طلین مقدار یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال مجموع
قدری آب سرد که کافی باشد حل کرده باید خوردن [illegible]
و اگر صفا غلبه سبب حدوث یرقان درم جگر باشد و علامت او و



[illegible] و تشنگی بسیار و [illegible] و
ثبت و بطلان خمر و نقدر واجب چنانکه سابقا مذکور شد [illegible]
[illegible] و اگر سبب یرقان خوردن سم یا دوای سمی باشد و
با گرفتن و نیش بندن حیوانات موحشرات زهردار باشد مثل مار
عقرب و غیر ذلک علامت او اضطراب و احوال و قلوا سبب آن و حوالی
و برون و تشنگی بغوت و بوی بد دهن و علاج در این جمیع خوردن
جلاب است بر صباح از آب آنار ترش است و دو مثقال و عنابر
نیم مثقال و یا قرص کافور یکمثقال ترکیب داده و اختیا باید کرد و خذا
ماء الشعیر بارد و طن بارد شیرین و یا جلاب از آب هندوانه چیست
و اگر مثقال با قدر صفید هفت مثقال باید آشامید و از این او دیه
که مذکور میگردد بر جگر نخار باید کرد و کل سرخ و صندل سفید و کشنیز خشک
و اقاقیا در اک از هر یک سه درم مثقال کافور نیم و انگ مجموع یا ادویه
کوفته و بیخته و بگلاب تیز کرده بر بالای جگر باید نهاد و اما [illegible]
[illegible] یا نهاد از صندل و خولنجان و بنفشه و نیلوفر اجزاء ادویه برابر یکدیگر
کوفته و بیخته و با گلاب یا عرق بید مشک تیز کرده بر جای جگر باید نهاد
و اگر خلیل با دریان مرض احتباس و قبض در طبیعت باشد علاج
این تولین طبیعت است بمطبوخ خواکه کرا لتقویت آن مجموده کرده شد
و خذا ماء الشعیر باید داد [illegible]
سبب یرقان شده حرارت تابستان نیز می باشد زیرا که در حرارت تابستان
صفرا بیش متولد میشود زیرا اخلاط دیگر و سبب حرارت مخلوب و مغلوب
خارج بدن میگردد و این را نیز از جمله یرقان داشته اند و این نوع

حدوث این برقان بسبب صدمه است که در میان مجاری صفرا شده و
هرگاه صدمه در بین مجاری واقع می‌شود مانع است از خروج صفرا
بقعر معده از برای مصلحت حصول شهوت غذا و طعام و چون صفرا
انصباب سودا بمعده صدمه و دشد و طحال از سودا متمثل گشته سودا
مزاجت کرده و تجمیع بدن منبسط میشود و علامت او قدری و ثقل و دیا
چپ است و نفس بزدن بعد قلت شهوت طعام چون مینه بهوا پر
و طعم خبیث و لاغری بدن و سواد رنگ بشره و بروی و صورت این
برقان نیز اکثر اوقات تدریجی است و علاج در این مقام قصد از
عرق اسلیم است از دست چپ و خوردن جلاب از خرفوس تراشیده
نیم کوفته و تخم کاسنی و بهدانه بیخ کاسنی از هریک سه درم نیم مثقال و قند
سفید دو مثقال مجموع او دیه را در قدری آب نشاسته خیسانیده
کرده و کمابیش صاف ساخته و بیخ مثقال بخون بخاج داده حل کرده بخورند
باید کرد که تا بستان باشد توت سیاه و در زمستان اول روز در هوا
و تیرماه بوقت طلوع صبح دنبه یکدرم را با مقدار مذکور پیش صبح بدهند
تا عمل دارد و آخر شود و بعد از آن شربت از هفت مثقال قند و کشنیز
تخم بجان باید خوردن مسهل سودا و یا ماء الجبن با بزاده بیکدرم
بیکدرم باید اختیار کردن حلیله سیاه و بلیله زرد از هریک
دو مثقال افتیمون نیم مثقال غاریقون دو دانگ بسفایج مقشر
دو دانگ مجموع او دیه را نیک کوفته و بیخته و زنجبیل آن دو مثقال
در چهل مثقال ماء الجبن خلط کرده بوقت صبح یا سحر اختیار باید کرد
یا زاب فوتنج کرده این بوده که ذکر شد و در تابستان



بخوشت فتیل از خرفه و [illegible] است و علاج در این صورت نوع
کاوی و وضع کرفته است با برف یا یخ و سکون در مکان با روشنایی
باید اختیار کردن و بیرامن گمان در آب سرد کردن و دوبوده
باشد تر کرده باید بوغید و از آب خوی خشک باید تر کردن و آب
آن را مانند میتوان یافت خواهد و بر حوالی علیل برک بید کلاب زده و باید
ریخت اگر میام کابستان باشد کاز خیاره کاهو و امثال اینها باید فرو
و از بیان کوچک و سه عدد را بر نهار زنده فرو باید برد تا اگر
در اثنای این مرض بغایت بتنج است بسبب خاصیت و بریدن
دفع دوغ پی رو عفن بسیار میشود است
و کیل اسباب برقان عمده و شایع مرض را
جون صاحب در عرق اصفر اب یعنی صفرا از سرده و صدمه
بعضو مزاج اتصال بهم از تمام فعل با تخمه و مصول کیموس
و در این برقان از صدمه حادث شده این ترکیب که
کار دیشود نافع است بیخ فلی و حصاره حادث از هریک مثقال
این دو سی و دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و مقدار خوران
و نیم مثقال و نیم هست یا آب با دیان هفت مثقال با عرق کاسنی
و برقان سیاه کر او برقان سدی نیز می نامند و
سبب او حدوث سوده است در مجاری میان عروق و طحال زیرا که
سودا بواسطه این سوده از اصل مکان خود که طحال است می تواند شد
و بجهات دیگر عروق می ماند همراه خون و چون از وی باد عینه می
رسد و عروق از دمتلی شده است در تجمیع بدن منتشر و منبسط می شود و

بار یکتر از بعضی هست دوازده نوع کاکول هست هفت مثقال درین
ماده بایدین خلط کرده باید آشامید ان زیرا که او را دراز اندر یرقان سود
خاصیت عظیم هست و یا کل سرخ خشک سه درم مثقال و کباب دو
مثقال و مویز سیر کوشت پل دانه یازده مثقال مجموع ادویه را کوفته
و بیخته مویز را نیز نیک کوفته بآب ادویه خلط کرده و در قدری آب
حل کرده باید گذاشت تا صاف شود و بوقت صباح مقدار هفت مثقال
بر خود باید اختیار کردن خوان گوید که تا بالغ معدنست و بعضی از
حکما را کان اینست که بول کودکی که هنوز بالغ نشده باشد و آب بادیان
و آب افشرده خربیق کوهی که آنرا کاکوتی می نامند و عدس نرم کوفته
را باهم خلط کرده اگر صاحب یرقان اسوده و بیدار دین علت شفا یابد
و از آبهای مذکور از هریک هفت مثقال و عدس مقشر دو قوت
هفت مثقال مجموع را نیک خلط کرده باید داد و بال الیرقان الصفرا
و گاه سبب حدوث این علت ضعف قوت جاذبه
او ست یا ضعف قوة ماسکة او که سودا را بجوذب نمی تواند کرد
یا جذب میکند ولیکن امساک نمی تواند کرد و علامت در هر دو صورت
خروج مرو ست بی و اسهال و ساقط شدن شهوت غذا و کدورت
در ابصار و علاج درین صورت تقویت پیرزست بخوردن جلاب
هر صباح از سکنجبین بزوری هفت مثقال با دو فاشق گلاب و غذا
آش سرکه با کوشت مرغ خانگی یا طبهوج یا کوشت بره و پرهیز ازین
او ویه مذکوره تحاذ باید کرد کلسرخ و فوفل و افسنتین در آب حل باید
کرده و اطبه صمغ غیث کوفته و بیخته و با این صمغهای محلول خلط کرده

روی و مثقال از زنجبیل و یک مثقال از ادویه فتح صمغ هست م



بر سپرز نهاد باید کردن [illegible] و
مراد بمرض استقاء ضاد مزاج و حال جگر هست و مستولی شدن ضعف
بر جگر و علامت او تغیر رنگ بشره و روی هست و جمیع بدن بجانب
سفیدی و زردی و تبیج و بیرون آمدن اطراف [illegible]
و علاج درین علت او لا حذر کردن هست از بسیار خوردن غذا
و طعام خصوصاً که رطب باشد مثل شوربا و حلیم و هریسه و کوشتهای
و شیرها و چیزهای چرب و حلوا ناخصوصاً که از نشاسته بخته باشند و دوغ
کنجد و شیر برنج و فرنی و آشهای آردینه خوردن نان یا آب و این علت
مقدمهٔ استقاست و علاج او علاج خفیف استقاست از اشربهٔ
و اغذیه و ادویهٔ ملینه و استقا بر سه نوع هست طمی و زقی و طحلی
اما استقای طمی آنست که جمیع اعضا سست شود و نرم کرده باشد
و سبب او حصول ضعف هست در جگر و برودت مزاج جگر و این
ضعف یا بسبب استفراغ بسیار هست از خون پی تحریک از خارج
همچنانکه در بواسیر می باشد از معقد و یا حیض در عورات و یا سبب
احتباس خون هست نیز همچنانکه درین دو ماده مذکور شد و یا بسبب
خوردن آب سرد ست در حمام گرم و یا بسبب خوردن آب در شب
بوقت خواب و بعد بیدار شدن از خواب و یا بسبب ضعف عضو
که جا در جگر هست مثل ضعف سپرز از جذب کردن ماده سودا و
بجانب خود و اجتماع آن در جگر چنانکه در یرقان سدی مذکور شد در
سبب حدوث یرقان و معده هر جگاه که او را سوداوی المزاج یا دماغش
شود و از هضم غذا عاجز باشد و بر اتمام هضم قادر نبود درین حین

کیلوس حاصل در معده بر فاجت و خامی از معده نگذرد و دیگر به
نضج این نوع کیلوس قادر نیست که او را خون خالص کرداند و براین
حرارت او را از راه عروق باعضا میفرستد و چون بدن در حال باحتقان
باد محتاج است بجذب جذب میکند و موجب حدوث این علت میشود و
ممکن نیست که بدن این غلظ غلیظ را خون صافی گرداند که در هر تنها عضو رابع
افتاده زیرا که مقرر و مسلوم شده پیش ارباب این صناعت که بعضی جهات
اول آنست که در معده حاصل نیست که احاله معده نیست غذا را و در تبدیل کیلوس
رسانیدن ثانی آنکه در کبد نیست که احاله کبد نیست کیلوس را و در تبدیل کیلوس
رسانیدن و تمیز از خون کردن و ثالث آنکه در عروق نیست تلطیف و
ترقیق یافتن خون نیست و رسانیدن عروق او را بمواضع مطلوبه
و رابع در اعضا طبخی و هضمی دیگر یافتن و مستعد تصرف قوت نیشتن و ملتصق
باعضا ساختن و حصول این مرتبهٔ رابع در اعضاست و دریں مرتبهٔ
استحاله غذا بجوهر مغتذی است و چون خون مقصود بوا سطه فی جمله
کیلوس و کیموس بانتهائه انجامد پس انچنین خونی در فتح میان اعضا
بر صرافت خامی ماند و این قسم را است استسقا طحالی می نامند و این سالم
ترین استسقاست نزد بعضی و بدترین استسقاست پیش بعضی
دیگر از اطبا و هریک ازین دو طایفه را بر دعوی خود دلیل هست و علامت
او سفیدی رنگ علیل هست یا زردی او و بهم برآمدن جلد و جمد
و هرگاه انگشت بر عضو وارم بفشند فرو رود و چون انگشت بردارند
بعد از لحظه بمحل خود عود کند و دیگر سفیدی رنگ بول هست در مقادیر
و رقت آن [illegible] و علاج او لا منع خوردن

آبست



آبست خصوصاً که سرد باشد یا آب برف و یخ بود زیرا که تبرید مزاج بکر
میکند و معده را سرد میسازد و حرارت غریزی را می نشاند و بهترین
علاج او اجتناب بر جوع هست و ریاضت و صبر بر خوردن غذا و طعام
و کشیدن محنت تشنگی و اگر حضرت حق سبحانه خلاصی کرامت فرماید اکثر
درین صورت هست و در ریگ گرم غلطیدن و در گرم خانه حمام ایهانا
و در آمدن و آب گرم ریختن و عرق کردن [illegible] و هر صباح جلاب از تخم
کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال [illegible] غذا از میر باج با گوشت
مرغ باید داد و یا گوشت تیهو یا دراج یا کبک یا کبوتر بیابانی
و یا غذا از خرآب باید با گوشتهای مذکور با شیرهٔ تخم معصفر و دارچینی و
تخم شبت و زیره و بعد از خوردن غذا از ریاضت حذر باید کردن
زیرا که متعاقب طعام ریاضت موجب فجاجت و خامی و هضم ناشدن
طعام هست در معدهٔ که سبب مرض شده هست پس اشد حذر باید کرد اما
ریاضت بعد از هضم طعام و کم خوردن البته ضروری هست و در چشمه
گرم که آب آن گرم بتی باشد یا از معدن زاج آید در آمدن و زمانی
صبر کردن بسیار مفید هست و از اغذیه منجمها که در آن آب کامه یا سرکه
باشد و فلفل و دارچینی و زیره و کرد یا باشد نهایت نافع هست اما باید
که مقدار ترش کم باشد و یا هر صباح شربتی از سکنجبین بزوری بمقدار
مثقال در آب گرم حل کرده و یکمثقال قرص زرنگ بآن آمیخته باید
اختیار کردن و سکنجبین بزوری درین علت بسیار نافع هست و خرا
و ترکیب و ترکیب او بدین نوع هست تخم گرفش و بادیان نیم کوفته
و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم گرفش و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته

وتخم کشوث از هریک دو مثقال و بوست بیخ باریان و بوست بیخ
کرفس و بوست بیخ کبر و بوست بیخ کاسنی از هریک سه مثقال و نیم
مجموع ادویه را در سه رطل و نیم آب دنبم رطل سرکه کهنه دو کاسه کلان
آب و سرکه میشود قیاسا یکشب و یکروز درین آب و سرکه تر باید کرد
و بعد ازان بآتش ملایم باید جوشانید تا ربع کم شود آنگاه دیگ را
فرود آورده سرد ساخته بدست باید مالیدن بمبالغه تا علم ادویه
تمام بیرون آید و از کرباس صاف باید ساخت و نود مثقال قند
سفید بآن آمیخته دیگبار بآتش ملایم طبخ باید نمود تا بقوام آید صفت
و قرص زرک باین اجزا باید ساخت کل سرخ دو دنیم
مثقال رب سوس و زرک اذانه پاک کرده از هریک یکمثقال و نیم
سنبل و مغز تخم خیار و تخم خرفه و طباشیر از هریک یک و نیم مثقال عصاره
غافت و لک شسته دریوند چینی از هریک دو دانگ مثقال مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بلعاب تربخبین صاف ساخته خمیر کرده قرصها
باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرصها بوقت حاجت یکمثقال
بست در شربت سکنجبین مذکور و قرص زرک صغیر که درین علت
واکثر علتهای جگر نافع هست باین اجزا باید ساخت زرک اذانه
پاک کرده دو مثقال تخم کاسنی و مغز تخم خیار از هریک دو مثقال کل
سرخ سه مثقال و نیم ریوند چینی و سنبل از هریک یکدرم مجموع ادویه را
کوفته بیخته و بلعاب تخم اسپغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و در
سایه باید نهاد تا خشک شود و مقدار خوردن
ازین قرص در شربت سکنجبین مذکور یک مثقال هست واصحاب این علت

خوردن



خوردن بزور که در بول باشد بسیار نافع هست خواه بسکنجبین آمیخته خورد خواه
چنان مثل بادیان و ناخواه که عوام جوان می نامند و تخم کرفس و اشنان
بنماوند نخود آب نیز چوشانیدن مفید هست و اردی در بول و اردی
دیگر کرنجمت او را در بول درین مرض بسیار نافع ست کادریوس وکلا
فیطوس وجمعه که مراد آن پرسیاوشان هست و بادیان رومی و تخم کرفس
و بادیان مشهور از هریک دو مثقال سنبل و سلیخه از هریک یکدرم مجموع
ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن بوقت حاجت نیم مثقال هست در
هفت مثقال شربت سکنجبین بزوری و اگر احتیاج باستفراغ خلط صودی
شود و بجون خیارشنبر باید کرد یا بحب ایارج فیقرا و بربدن علیل ازین
اجزا خاد باید کرد آرد و جو و بشکل تازه کوسفند از هریک بوزن برابر مثلا
از هریک دو مثقال بوره و کل ارمنی و زیره و سعد از هریک دو مثقال
مجموع را کوفته و بیخته و بسرکه بخته بر جمیع بدن علیل بعد الدبس مصطکی
و سایر اطراف طلا باید کرد و باید درشت تا خشک شود و بعد ازان در حمام
آب کرم باید شست یا در خانه معتدل الهوا بعد استفراغ و اگر
سبب این استسقا ضعف معده باشد و برودت معده درین صورت مفید
کردن بسیار نافع هست و اسهال قتلین طبیعت بحب اصطخیقون دو
دانگ کم کمتر مذکور شد باید و سقونی نافع اگر استسقا باحرارت باشد عصاره
آب غافت دریوند چینی از هریک سه مثقال و نیم تخم کاسنی و تخم کشوث از
هریک دو درم تخم خیارین مقشر از هریک نیم مثقال تخم خرفه دو مثقال
مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن یکمثقال هست در شربت سکنجبین
بوزنی هفت مثقال و طبیب متدرب هر جگاه که نظر در احوال قاروره و بول

کذا فی نسخه
صحیح الفتن
کما فی الروض
ظ والله اعلم

علیل کند اگر جانجه بول رقیق باشد و در وقت حرارت کمتر بود باید که علیل را
ماء الاصول دهند سیان فی سبب ضعف پر باشد و اگر سبب استسقا ضعف
پر زیاد باشد باید که غایت و اهتمام طبیب مصروف باصلاح پر زد و معالجه او باشد
و تقویه او باد و یه و اغذیه و اشربه که مناسب حال پر زد و معالجه او باشد
و درین حال جلاب از بیخ سوسن دو مثقال و باد یان نیم کوفته و تخم کاسنی
از هریک دو مثقال و مجموع ادویه را در قدری آب چنانکه رسم است ترتیب داده
و هفت مثقال قند و ران آمیخته باید خوردن و غذا فروج با شیره معز تخم
معصفر باید داد و گوشت مرغ یا دراج یا کبک درین آش باید خورد بیان
استسقای زقی و اما استسقای زقی آنست که در خرخ احشا و میان شرب
و صفاق آب جمع شود و پیش بعضی اطبا بدترین استسقاست این حکم
بدان راکه میگویند این نوع بی ورم هرگز حادث نمیشود و علامت او صلابت
و ملساشدن تمام بدن و ثقل و گرانی جلد شکم است و کلان شدن آن
و شکم علیل چنان میشود گرگانه مشک پر آب است و هر طرف که حرکت میکند
آواز آب محسوس میشود و اگر بر شکم علیل دست زنند او از بین است و
علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از باد یان نیم کوفته و تخم کرفس
نیم کوفته از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری
آب طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته هر بهار نیم گرم باید
آشامید و غذا زیره باج باید با گوشت دراج و یا کبک و اگر بر علیل حرارت
مزاج غالب باشد جلاب هر صباح از تخم کاسنی پانزده مثقال و در قدری آب
با تنش ملایم طبخ باید کرد و صاف کرده و هفت مثقال سکنجبین بروی باید
در وصل کرده هر بهار اختیار باید کرد و سکنجبین بروی





بار د باین اجزا باید ساخت تخم کاسنی و تخم خربزه از هریک دو مثقال بوست
تخم کاسنی و تخم خیار این از هریک سه و نیم مثقال مجموع ادویه نیم کوفته در یک
و نیم کاسه آب دیک بیاله سرکه یکشب در روغن بانیده انگاه با تنش نرم طبخ
باید کرد و تا ربع از دو کم شود و فرو آورده و بدست نیک مالیده صاف
باید ساخت و قند سفید دو بار با تنش ملایم باید جوشانید تا بقوام آید و ازین
شربت هفت مثقال در سه قاشق آب گرم حل کرده هر بهار اختیار باید نمود
و غذا زیره باج با گوشت مرغ خربه و زرک و انار ادویه گرد استسقای زقی
نافع است خوردن این حب است که مذکور می کرد اعصاره افسنتین
و عصاره غافث از هریک نیم مثقال و عود بلسان و اک شسته از هریک
دو درم باد یان رومی مصطکی از هریک و نیم مثقال مجموع و نیم مثقال مجموع
ادویه را نرم کوفته و بیخته و با آب باد یان خمیر کرده جهها باید ساخت چنانکه بآسان
توان فرو بردن و مقدار خوردن ازین ترکیب یکمثقال و نیم و بعد از انهضم
خلط موجب مرض بوقت سحر با جبح اختیار باید نمود
زقی و ضماد بر بدن صاحب استسقای زقی ازین ادویه که مذکور میکرده باید کرد
نطرون و بیخ سوسن اسمانجونی از هریک قیاساً نود مثقال و نیم سرکنجبین خشک
تازه کوفته بزنبور سفندسی دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با آب کاسنی تازه
یا آب باد یان یک خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید ضماد کردن بیان خلاف
نوعی از معالجات است و اما بذل که علاجی است از علاجات در استسقای
زقی نیکوست اگر قوت علیل وفا کند و تحمل این داشته باشد و استاد این عمل
درین کار ماهر باشد و از وی بکرات این عمل بر خود آمده باشد زیرا که درین معالجه
خطر عظیم است و کم واقع شده که علیل درین نوع علاج سالم مانده باشد و مرد

بر بدل جذب آبست بقطع جلد شکم از پیش ناف و میل مجوف را سر تیز محل
قطع نهادن و مکیدن و آنها که در احشا میان صفاق و ثرب مجتمع شده است
باین طریق جذب کردن و مکشیدن و این کار بغایت مشکل است هم بر
عامل و هم بر علیل و دست ازین علاج باز داشتن اولی است و اما
استسقای طبلی آنست که میان صفاق و ثرب و احشا بجای آب ریح محتبس شود
و یا میان صفاق و امعا و سبب در حدوث این نوع آنست که جگر در مزاج
خود حاره و نار ی است و معده بارد و رطب زیرا که چون معده بارد باشد
هضم او مر غذا را ناقص است و کیلوس از خیر هضم در و حاصل میشود و چون جگر
و اصل شود جگر بر هضم طبیعی او معتاد و قادر نیست زیرا که کیلوس مستعد و
قابل هضم نیست و چون در معده ناریت مزاج نیست اکثر آنرا مستحیل
بنفخ میکرداند و علامت استسقای طبلی بیرون آمدن ناف است و بلند
شدن آن و هرگاه که بر شکم علیل دست زنند او از کند مثل آواز طبل
و لیکن باو ثقل نیست بخلاف آنکه در استسقای زقی می باشد و ما قدر و همت
و حدوث و حصول این صورت ازین جهت است **کاسرات ریاح نفاخه**
و علاج او بکاسرات ریاح باید کرد و از اشربه او دیه و جلاب بهر صباح از
بادیان و تخم کاسنی و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریکدو مثقال و کلقند
قندی هفت مثقال اول دو یه را بمثابه مقرر است طبخ کرده و صافی ساخته
کلقند مذکور در آن حل کرده نیم گرم اختیار باید کردن و غذا لخواب با شیرهٔ
مغز بادام و ناخواه و زیره و دارچینی قدر مناسب در آش باید انداخت
و اندکی از زعفران نیز و اگر تلین طبیعت مستسق باین نوع استفاده کند
باید که برفق باشد **اسقول اوان** و ما دویه که در اسهال بسیار قوی



نباشد و شکم علیل را بروغن سداب باید مالید و روغن زنبق و یاسمین
نیز اگر موجود شود و بغایت مفید است و روغن شبت نیز نافع است **با**
**سعوف نافعه** و این سعوف نیز که مذکور میگردد در این علت نافع است
و کاسر نفخ است بادیان رومی و بادیان رومی و تخم کرفس و اسارون و زیره
و قسط در یونه از هریک یکمثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار یکمثقال
بشب باید خوردن **صفت ماء الاصول** و مداومت ماء الاصول باید کرد
و ماء الاصول درین مقام باین اجزا باید ساخت پوست بیخ بادیان و پوست
بیخ کرنش و تخم او و پوست بیخ کاسنی و تخم او و بادیان رومی و بادیان شهر
و دو قوطر سالیون و زیره از هریک دو مثقال بر سیاوشان و بیخ
روخر که خلال ماموثی است و کور کیاه نیز می نامند و کل او از هریک دو درم
و مویز شیرین سرخ بل دانه پانزده مثقال مجموع ادویه را در دو نیم کالنه
کلان آب با آتش ملایم باید جوشانید تا یک کالنه کمتر باند و ازین ماء الاصول
هر روز بر مقدار ده مثقال باید خوردن و درین علت که سبب
او باد است تلین طبیعت و اسهال آن بچون خیار شنبر مقدار بیخ مثقال
باید کرد در ده مثقال ماء الاصول **حمار شکم مستسق** و هر جگاه که نفخ
منکسر کردد و آثار صحت پیدا شود ضماد بر شکم علیل ازین ادویه باید کرد
بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و فوتنج از هریک هفت مثقال
زیره دو مثقال مجموع با نرم کوفته و بیخته در آب سداب خمیر کرده ضماد باید
کردن **جاوید ان مصطفی** و باید که علیل در اکثر اوقات ادویه کاسره
ریاح جاویدان فرو برد مثل کندر و مصطکی و قاقله و فلفل و زنجبیل
و نوعی از استسقا طبلی هست که آنرا حیق می نامند و علامت او انتفاخ شکم

است وکلان شدن آن ودر ڈپیدن آمدن نافع نیست و بلند شدن نیز نیست
واگر زنان را واقع شود شبیه هست بآبستن وآنکه عورات را حادث شود
آنرا زجاجی نامند زیراکه صاحبش گمان می برد که آبستن شده است و
امید فرزندی دارد و درجمیع احوال دوحال آبستن هست جلاب
وعلاج او اسهال هست وتنقیهٔ بدن وامعا از خلط فاسده و رادن باد
ازشکم تجویز دن جلاب هر صباح از تخم کشوث وتخم کاسنی وبادیان هریک
دو مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع را چنانکه عادت و رسم هست
ترتیب نموده بر نهار باید اختیار کردن وغذا خوآب باشیرهٔ مغز تخم خبز
وداروچینی وزیره حلتیت مسهل وتلطین طبیعت باین ادویه که مذکور
میگردد باید کرد سنای مکی چهار ونیم مثقال وعنب الثعلب سه ونیم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال قند سفید وتر تجبین از هریک هفت مثقال اول ادویه
مذکوره را در قدری آب که مناسب باشد با تش ملایم چنانکه مذکور شد
طبخ باید کرد وصاف ساخته وقند وتر تجبین را دران آمیخته وآنگاه
خیار شنبر را درسی ویخ مثقال آب معصور برگ کاسنی ناشسته حل باید کرد و
باین مطبوخ جمع کرده بوقت سحر یا صبح چنانکه مکرر شد تخم کرم باید خوردن
وتا نیم روز هیچ باید نخوردن تا عمل دارو آخر شود وشربت مناسب مقام
مثل برزدی بعد ازان باید خوردن وغذا را در آخر روز اختیار باید کرد
وآن مخوداب هست با شیرهٔ تخم معصفر یا کوشت مرغ جوجه دو درین علت
نباید کوشت گوسفند طبیعت بسته شود وبهر حیله که باشد در تلیین والحلال
طبیعت باید کوشید بمثل شیافات طینه تقول وعلیل را در آبهائی که در آن
شب یانی ونمک جوشیده باشد باید نشانیدن وبر شکم علیل حمادات که



موجب قبض وطرد ریح باشد باید کرد مثل تخم کرفس وبادیان رومی وزیرهٔ
کاروی مرکی وحب بلسان اجزای هم برابر کوفته وبیخته وبآب خلط کرده
بر شکم باید مالید وشکم علیل را بکرباس درشت مالیدن بسیار نافع هست
وجاویدن کندر مصطکی وبادیان رومی وزیره وامثال اینها بسیار نفعت
دارد وعلیل را درین علت از خواکه وبقول رطبه البته حذر باید کرد و
از خمیر مایه مطلقا اجتناب لازم هست خواه آش باشد خواه نان وآب بر
بالای طعام مهما نباید خوردن ومطلق شیر وجغرات وبالوده ودوغ وکوشت
کاو وکله وبریسه وحلیم ازجمیع اینها پرهیز باید کرد چنانکه سابقا مذکور شد
وریاضت وکرسنگی باید کشید واگر باستسقاء دشنگی باشد علاج او بجز
کرم نباید کرد نه از داخل ونه از خارج ودر جلاب اقتصار بر عنب الثعلب
سه ونیم مثقال ودو مثقال وقند سفید وتر تجبین از هریک هفت مثقال باید نمود ومجموع را بروجه
مذکور ترتیب داده نیم کرم بر نهار باید آشامیدن وغذا ماش مقشر با شیرهٔ
مغز بادام وکوشت مرغ جوجه باید داد ماءالجبن واستعمال ماءالجبن را
بعضی اطبا را درین علت نافع دانسته اند اگر مبنای منع ایشان از شیر آنست در
علت نافع استسقا غیر شیر شتر وگفته اند اگر احیانا ماءالجبن واقع شود باکی
نیست اما شیخ رئیس ابو علی سینا ماءالجبن را بد وارزده معتقد براغذیه
واشربه ترجیح کرده هست وهمچنین ماءالشعیر را نیز که در وفضایل بسیار و
منافع بی شمار عد کرده هست اما در بعضی علاجات وبعضی بلاد وهوا
این منافع نیافته اند بلکه در ماءالجبن مضرت بسیار یافته اند در معالجهٔ استسقا
وهمچنین ماءالشعیر را در امراض دموی وصفراوی وحصبه وتب
در هوای سمر قند مضر یافته اند بلکه در مادهٔ حصبه

اکثر اوقات بهلاک انجامیده اما علاج در خراسان اینست و مزاج مردم آن
بلاد موافق می افتد و اگر خوردن ماوالجبن اتفاق مقدار او سه درم است
گرمیست و دو نیم مثقال میشود و اگر درین علت ادویه مسهله با ماوالجبن
جمع کنند و اشامند بهتر باشد و درین نوع استسقائی لین طبیعت باید
مطبوخ باید کرد و سنای مکی سه و نیم مثقال بنفشه خشک و نیلوفر و تخم کاسنی
از هریک دو مثقال مویز پاک کرده دانه سرخ ده مثقال هلیله زرد و هلیله
کابلی دانه پرورن کرده از هریک چهار مثقال و نیم بلیله و املج منقی از
هریک سه و نیم مثقال آلوی سیاه و عناب و سپستان از هریک پنج عدد
مجموع ادویه را در یک و نیم کانسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کانسه
بماند بعد از صاف کرده فلوس خیارشنبر و تربخبین هریک بیست درم حل
کرده و صاف کرده بخورد و هر کند تا عمل دارد و آخر شود و بعد ازان شربت
از قند و عرق کاسنی و کلاب و عرق کاوزبان از هریک مقداری که زیاد
بر هشت مثقال نباشد باید خوردن و غذا در روز دارد و آخر روز که وقت
عصر باشد اختیار باید کرد و آن ماش مقشر پخته و لخز با شیرهٔ مغز بادام
و هر صباح بر نهار شربت سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب
که مناسب باشد باید خوردن

## مقالهٔ ۲۹ در بیان امراض مجاله

واکثر امراض سپرز شبیه بامراض جگر است و اعراض او مثل درم و
شدّه و ضعف و غیر ذلک من الاعراض و الاحوال و معالجات او نیز مثل
معالجات جگر است اما جوشپرز عضو شریف و ریئس نیست ازین
جهت است که در علاج او ترشی بقوت و ادویهٔ حاره قویه استعمال
می باید و باکی نیست اگر سوء المزاج سپرز گرم باشد و سوء المزاج سپرز

یا گرم است

یا حار است یا بارد و علامت سوء المزاج حار شدهٔ عطش است و سوختن
محل حرارت و زردی رنگ بدن آمیخته با کبودی و زردی رنگ روی
و سرخی بود با سواد آمیخته و سیاهی براز و اختلاف نبض و بدخلقی
و درین مقام علاج تنقیهٔ بدن است از اخلاط سودا وی و فصد باسلیق
و اسلیم از جانب چپ و اخراج خون بحسب قوت و ملاحظه سن و فصل
و مزاج شخص و قدر واجب باید کردن جلاب و هر صباح جلاب از
تمرهندی دو مثقال مجموع را بر وجه مقرر ترتیب داده اختیار باید کرد و طین
طبیعت بعد از ظهور نضج در قارورهٔ مطبوخ فواکه باید کرد که رو بوست
هلیلهٔ سیاه از هریک چهار و نیم مثقال باشد و تخم کشوث دو مثقال
مجموع ادویه را چنانکه رسم ترتیب داده بوقت صبح با سحر اختیار باید کرد
و تا نیم روز توقف باید نمود تا عمل دارد و منقطع شود بعد ازان از قند
سفید هفت مثقال و عرق کاسنی و کلاب و کاوزبان از هریک هفت مثقال
و تخم ریحان شسته یکمثقال شربت کرده باید خوردن و غذا ماش مقشر پخته
مغز بادام و یا لخز مقشر و شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ جوجه و خوردن
ماوالجبن در بعضی اوقات نافع است و گاهی ازین قرص که مذکور میگردد
با سکنجبین ساده اختیار باید کرد و اجزاء قرص اینست ریوند چینی یکمثقال
گل سرخ سه و نیم مثقال طباشیر و تخم خربزه و تخم خیار و تخم خرفه از هریک
دو مثقال گاو زبان نیم دانگ مجموع را نرم کوفته و بیخته و بعرق کاسنی خمیر کرده
قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است در سکنجبین
ساده هفت مثقال و بر سپر ازین ادویه ضماد باید کرد برگ و بوست تازه
درخت طرفا که مرادبان درخت گز است از هریک مقدار هفت مثقال نیم

کوفته و بیخته و با چهارده مثقال آرد جو امیخته و با قدری سرکه خمیر کرده بر
بالای سپرز باید نهاد و با تخم ترب و تخم هزار اسفند و شیطرج هندی از
هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بقدری سرکه طبخ کرده حرفه با ندف
دران غوطه داده بر سپرز علیل باید نهاد و یا هر صباح جلاب اسکنجبین
بزوری هفت مثقال زرک یکمثقال باید و عرق کاسنی هفت مثقال
درین شربت باید آمیخت با آب طبخ عنب الثعلب و قرص زرک و اجزا
آن سابقا مذکور شد سعوف ناقضر و سعوفی که درین علت نافع
بود اجزای آن ایست طباشیر دریو ند چینی و پوست بیخ کبر از هر یک
یکمثقال و نیم کندر و مصطکی از هر یک یکدرم عصاره غافث یکدرم زرک
لی رانه دو مثقال و نیم و بیخ سوس تراشیده ایضا دو و نیم مثقال
مجموع را نرم کوفته و بیخته یکمثقال ازین سعوف در هفت مثقال شربت
سکنجبین ساده باید خوردن با عرق کاسنی ده مثقال و با عرق بید مشک
دو مثقال شربت کرده باید داد و گوشت مرغ جوجه در آش علیل باید
انداخت اگر تب باشد و اگر علیل را تب و تشنگی باشد شیره خرفه مقدار
سی و پنج مثقال باید داد با عرق کاسنی و با آب هندوانه سی و پنج مثقال
یا سکنجبین ساده هفت مثقال باید و غذا ماء الشعیر هست و اگر ممتنع باشد
ماش مقشر باید دادن و خوردن عرق بید یا عرق گه از برگ و جوب کبر
گیرند از هر کدام که موجود شود مقدار سه اوقیه که پست و دو نیم مثقال است
با هفت مثقال سکنجبین ساده کبر خوردن با سرکه نافع هست و خوردن
کبر گه در سرکه پرورده باشد اصحاب مرض طحال را بسیار نافع هست و اگر
جنابذ مریض بحسب سن جوان باشد هر روز مقدار سه اوقیه از سرکه کبر



اختیار میتواند کرد و انچه در سرکه پرورده نیز درین علت بسیار نافع هست
بمقدار مذکور و اگر بر نهار واقع شود بهتر بعشر هست و بعد از خوردن غذا
اندک ریاضت معتدله باید مثل راه رفتن و اما اگر سوء المزاج سپرز بارد باشد
علامت او سقوط شهوت غذاست و عدم تشنگی و بسیاری آب دهن بسبب
عدم جذب او سودا را بجذوا از جهت ضعف و علاج او خوردن جلاب
راست هر صباح از بادیان و زیره از هر یک دو مثقال با کلقند عسلی هفت
مثقال اول ادویه را چنانکه مقرر است طبخ کرده و صاف ساخته و کلقند
مذکور را دران حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیر مغز
تخم مصفر و گوشت مرغ باید داد و اندک دارچینی در آش باید کرد هضم
امر الاصول و هر روز ما دالاصول ازین اجزا بخته باید آشامید بوست
بیخ کبر و بوست بیخ بادیان و بوست بیخ کرفس و بیخ سوسن تراشیده
و مویز سرخ پی دانه از هر یک هفت مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک
دو مثقال تخم خیارین از هر یک سه و نیم مثقال تخم بیخ انگشت دو مثقال
مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب تا شش نرم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بشیر
باند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته هر روز سه اوقیه کرپست و
دو نیم مثقال میشود بر نهار باید اختیار کردن حمام نافع و خماد کردن ازین
ادویه نافع هست برگ سداب و بوست بیخ کبر و شنه از هر یک برابر مجموع
در قدری آب که کافی باشد و قطعه پند بالته دران مطبوخ ترکرده بر بالای
سپرز باید نهاد و اگر در طبیعت علیل احتباس قبض غالب باشد تلیین
طبیعت باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد و مناسب حکی سه و نیم مثقال هلیله
سیاه جهار و نیم مثقال و بیخ اذخر کبر کیاد کوری مغز مند و خلال بادام میکوبند و برگ

وگیاه غافت از هریک دو مثقال خشخاش خشک شش مثقال دینم وتخم کاسنی دو مثقال
آلوی بخاری وآلوسیاه و عناب وسپستان از هریک سی عدد مجموع اوده را دو یک
دینم کاسه کلان آب با آتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند وازو
کرباس باید گزارید دو هفت مثقال فلوس خیارشنبر وتربخبین نیز هفت مثقال
در وحل کرده و دیگر مازه صاف ساخته بوقت سحر یا صبح نیم گرم باید اختیار کردن
وتا نیم روز صبر باید کردن تا حل دارد آخر شود و بعد ازان شربت از قند سفید
مثقال دو تخم ریحان پاکیزه شسته یکمثقال باندکی عرق کاسنی وکلاب باید آشامید
بیان سوداوی یابس واگر سوداوی المزاج سپرز یابس یا رطب باشد معالجه
بصد بهست و هریکدام از اشربه و اغذیه و ادویه مذکوره آنجا درین علت
نافع هست و مناسب حال علیل باید کردن مقاله دوم در بیان اورام خارجی
بدانکه ورم سپرز اکثر صلب میباشد زیراکه سپرز مکان سوداوست
و فضول مجتمعه در و اکثر صلب و غلیظ هست و رقیق اغلاط ربو باد
داخل نمیشود الا غلیظ آن و بدین واسطه ورم او صلب میباشد و این
ورم دو قسم هست یا دموی حاره هست و یا صفراوی حاره اما آنچه
ورم حاره دموی هست علامت او سرعت نبض هست و تب تیز و تشنگی
بقوت و بهوزش در محل ورم و درد بقوت و غلظ بول و سوداو علاج
درین مقام فصد کردن هست از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و فصل
و سن و مزاج علیل جلاب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد
والوی بخاری پانزده عدد و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
اول ادویه را چنانکه رسم هست طبخ نموده و صافی ساخته و قند مذکور بآن آمیخته
نیم گرم هر نهار باید اختیار کردن و غذا ماالشعیر باید کرد و ران تخم کاسنی طبخ

کرده

کرده باشند و باین جلاب مذکور را اختیار باید کرد و عناب الثعلب سه دینم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید و تربخبین از هریک هفت مثقال اول ادویه را
بروجه معهود مقرر طبخ کرده و صافی ساخته و قند و تربخبین مذکور بآن آمیخته
نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و قلیلی طبیعت بطبوخ فواکه که سابقا ذکر یافت
از معالجات مذکور شد باید کرد و طلاء بارد و از اطلیه بارده بر سپرز باید نهاد مثل
صندل و اقاقیا و شیاف با بیشاو آب کشنیز تر و اما اگر سبب ورم سپرز مادهٔ صفراوی
باشد علامت آن تب تیزی هست و تشنگی بقوت و زردی رنگ چشم و زبان
و زردی رنگ بول و پرازو علاج او خوردن جلاب هست هر صباح از تمرهندی
هفت مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را
چنانکه مقرر و معهود هست طبخ کرده و صاف ساخته و آب تمرهندی قدری
بآن آمیخته اختیار باید کردن و غذا ماالشعیر با شیره تخم خشخاش باید داد و ران
یا این جلاب مذکور باید داد و عناب الثعلب سه دینم مثقال و تخم کاسنی
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال چنانکه رسم هست ترتیب داده باید
اشامیدن و قلیلی طبیعت بقرص طباشیر ملین یکمثقال سکنجبین ساده قدری
کلاب مجموع را باهم خلط کرده باید اختیار کردن و بر سپرز از دو نه پاره
ضماد باید کردن مثل صندل سفید و آب کشنیز تر یا آب برگ خرفه یا آب
برگ بید تازه مجموع باشد یا یکان یکان کوفته و اب از کرفته و صندل
سوده یا کلاب بآن آمیخته و اجزای همه برابر باید و بر سپرز نباید نهاد و
هرگاه خشک شود دیگری تازه باید نهاد و اما اگر مادهٔ ورم سپرز بلغم باشد
علامت او قلت تشنگی هست و زیادتی حجم سپرز و کلانی آن و سفیدی
رنگ روی و نبض بطی و دیر حرکت و سفیدی بول و علاج او مقیئ بدن

است از مادهٔ بلغم بخوردن جلاب هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفتریک
و نیم مثقال عنب الثعلب دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را
چنانکه مکرر بالتقریر یافت ترتیب داده برنهار اختیار باید کرد و غذا اخر و آب
باید داد با شیره مغز تخم معصفر بیان مسهل و تلیین طبیعت باین مطبوخ
مسهل که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی سه نیم مثقال تربد سفید مجوف شسته
بروغن بادام جرب کرده دو درم تخم کشوث و تخم کاسنی و تخم کرفس و
بادیان از هریک دو مثقال انجیر خشک پانزده عدد مویز شیرین بی دانه
هفت مثقال دشاهتره اگر دستیاب باشد یکدسته باد رنجبویه و گاوزبان
کوهی از هریک دو مثقال پوست حلیله زرد سه و نیم مثقال میوهٔ
رسیدهٔ کبر دو مثقال عناب و سپستان والوی بخاری از هریک بیست
عدد مجموع را در یک دیم گالنه آب با تنش ملایم طبخ باید کرد تا نیم گالنه
بیشتر بماند و از کرباس گذرانیده انگاه فلوس خیارشنبر و تربجبین
صافی از هریک هفت مثقال در مطبوخ مذکور حل کرده و بار دیگر صاف
ساخته بوقت سحر نیم گرم اختیار باید کرد و تا نیم روز توقف باید کرد
تا عمل دارو بالکلیه منقطع شود بعد ازان از قند سفید هفت مثقال و
عرق کاسنی دو قاشق و تخم ریحان مشسته یکمثقال و اندکی کلاب نیز
درین شربت کرده باید خوردن و غذا آخر روز تخم آب با شیرهٔ مغز تخم
معصفر و گوشت مرغ خانگی یا کبک باید داد و بعد ازدارو مداومت
بشربت بزوری باید کرد هر بار هفت مثقال با یک مثقال و قص زرک
اگر سبب درم سپرز پوست باشد علامت او خفت بدن هست و
گداختن او و صلابت سپرز و بالا آمدن از موضع خود بجنبیدن کم حس



باهره و لامسه محسوس و مبین میگردد و ضیق نفس گاه گاه منقطع هست
و حدوث این حالت بسبب افشردن حجاب هست و اذیت بلیغ بعد از
تناول غذا بسبب منضغط و افشردن بمقداری که مجاری و منافذ
نفس وارد و بواسطهٔ افشرده شدن سپرز از معده و از جمله علامات
سوداوی رنگ روی و بشره هست و فساد در هضم غذا و لین طبیعت و
سرعت نبض و علاج خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و
تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را برابر قاعدهٔ مقرر
مذکوره ترتیب نموده بر نهار باید آشامیدن و غذا زیره باج یا گوشت
مرغ خانگی یا دراج باید داد و اگر علیل را قوت باشد فصد از باسلیق
باید کرد یا از اسلیم و بقدر طاقت و وقت اخراج خون باید نمود
مسهل و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و بعد از تنقیه هر صباح و مداومت
بشربت سکنجبین بزوری هفت مثقال و قرص کبر یکمثقال باید کرد و بیان
ساختن قرص کبر و اجزای قرص کبر برین وجه هست که مذکور میگردد
پوست بیخ کبر و بیخ اکشت از هریک هفت مثقال زراوند مدحرج و ورک
سداب و تخم تراتیزک و سیاه دانه از هریک دو مثقال اسقولقندریون
چهار و نیم مثقال مجموع را نیم کوفته و پخته و اشق در قدری سرکه حل کرده
و باقی ادویه را باو خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت ازین
قرص یکمثقال یا هفت مثقال شربت سکنجبین مذکور اختیار باید کرد
فصد هنگامی که از جهت صلابت سپرز دفع هست امینست کاغذ سطر کنی
را بمقدار موضع سپرز و صلابت آن باید برید و در عسل غوطه باید داد

دبر روی آن تخم قیچی کوفته و بیخته باید پاشید و بر روی صلابت سر ز
باید چسپانید نوعی دیگر از ضماد تخم قیچی یعنی حرمل و بیخ کبر و نطرون و
بیخ خافت از هریک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و نیم کرم خیر کرده
و بر کرباسی مالیده و بر محل صلابت سر ز بگذرانند طلا و ضماد باید کرد و ضماد
دیگر و ضمادی دیگر که صلابت شدیده سر ز را نرم سازد و ورم صلب را
بتحلیل و هو الحلیل الملک جهار مثقال سرکین تازه کوسفند یا بز و
بیخ سوسن آسمانجون از هریک دو درم حلبه و زیغ و اذخر و آرد و باقلی
از هریک بیخ درم بورق و بیخ کبر از هریک دو مثقال و نیم مقل دو مثقال
انجیر سیاه ده عدد این دو را در سرکه بکشب و یکروز تر باید ساخت
و جمیع ادویه را نیک کوفته و بیخته و در این سرکه و انجیر و مقل آمیخته
و نیک بر هم زده بر روی ورم و صلابت سر ز باید نهاد و صاحب صلابت
دوم سر ز را خوردن کبر گرم در سرکه پرورده باشد بغایت نافع است
و بهمین سکنجبین که از سرکه کبر سازند بسیار نافع است و صدد انجیر اگر
در سرکه تند دو شب و دو روز بنهند و هر روز سه عدد انجیر بر نهار
خورند سدد و زمقاقب موجب خلاصی از ورم و صلابت سر ز است
بیان اسباب ماده خلقی باشد وگاهی حدوث سدد در سر ز بسبب
علت ماده است که در سر ز است و علامت او ثقل و درد است
در سر ز و علاج او خوردن سکنجبین بزوری است هفت مثقال
با یک مثقال قرص کبر و یا خوردن جلاب است هر صباح از تخم سداب
و ناخواه هریک دو مثقال با سکنجبین مذکور بمقدار مذکور و غذا از زیره با



و باقی تدبیر و علاج سوداوی المزاج و تعدیل او است باشربه و اغذیه موافقه
بر وفق مراعات و ملاحظه مذهب سفوفی که سدد بگشاید و سفوفی
که سدد سر ز بگشاید از این ادویه اختیار باید کرد و تخم کاسنی و کزمازوا ز
هریک سه و نیم مثقال و تخم بیخ انگشت یکمثقال و جهار دانگ مجموع را کوفته
و بیخته دو مثقال از این سفوف با شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال
بر نهار اختیار باید کرد مقاله ۸۱ در بیان علل و امراض کلیه و مشترکه
مراد بآن هر دو کردهست و محل سکون دو قارپول که در عرف عوام مسمی بآن
دان هست و سوداوی المزاج کرده یا کرم هست و علامت او تب و تشنگی هست
بقوت و شدت و ناریت بول و سرعت در نبض و سوختن فعل کرده
و بسیاری شهوت باه و جماع و علاج در این مقام خوردن جلاب است
هر صباح از آب انار افشرده با شحم آن پست و دو نیم مثقال قند سفید
و تر بخبین صافی از هریک هفت مثقال مجموع را با هم آمیخته بر نهار باید
اختیار کرد و غذا ماء الشعیر کرمزاج و بان جو کشک کرده پوست از دو تمام
دور کرده هست تهرا و رقیق بخته باید خوردن و اگر حرارت کرده باشد
باشد علاج او بخوردن شیر خرفه سه وقیه باید که باشد و از قرص طباشیر
یکمثقال و اگر حرارت اقوی باشد قرص کافور باید داد و گاهی جلاب بوقت
و روا ز شربت خشخاش یا شربت سیب یا شربت بهی یا شربت ریواج یا
شربت عوزه از هر کدام که موجود شود و مقدار خوردن هفت مثقال هست
قرص نافع و از این قرص که مذکور میکرد و مقدار یک مثقال درین
علت نافع هست اجزاء آن صندل و کلنار و سماق از هریک دو درم
کافور یکدانگ طباشیر دو مثقال تخم خرفه و تخم کاهو از هریک چهار درم

مثقال ادویه ماکوفته وبیخته وبشیرهٔ خرفه یا آب برگ خرفه تمیر کرده قرصها
باید ساخت وازین قرص مقدار یکمثقال با آب انار قابض که مزاج آن
انار نیم ترش هست یا آب عنزه یا آب ریواج یا بشیرهٔ خرفه هرکدام
از اینها که پیدا شود بمقدار بیست و دو نیم مثقال که سه وقیه هست باید
خوردن با دوغ بمقدار نود مثقال که یک رطل هست با یکمثقال قرص
طباشیر قابض باید داد وضماد برکرده از صندل وگلاب باید کرد وضماد
که درین علت بر محازات کرده نهند ازین ادویه باید صندل وگل
سرخ وگلنار دو تخم کاهو از هریک دو مثقال مجموع ماکوفته وبیخته وآب
برگ کاهو آمیخته ونیک برهم زده بر بالای کرده ضماد باید کرد واگر فصل
تابستان باشد علیل باید که هر روز یکبار در آب غوطه خورد واما اگر
سوداوی المزاج کرده بارد باشد علامت او قلت تشنگی وسفیدی رنگ
بول هست وغلظت آن وضعف شهوة جماع وعلاج درین صورت
خوردن جلابست هر صباح از بادیان دو مثقال وگلقند عسلی هفت
مثقال بول بادیان را جهت غلبهٔ حادت هست طبخ باید کرد وصاف ساخته
وگلقند مذکور را با آن آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن وغذا
مخلوط آب گوشت کنجشک یا کبوتر صحرائی یا کبک وطبیهوج ومالیدن
روغن منصفر بر محازات کرده یا برد وغن بنفشه یا روغن زنبق
کوارش زیره وخوردن کوارش زیره درین ماده بارد بسیار نافع هست
ومقدار خوردن بوقت حاجت یکمثقال هست با لعاب کرده
وغذا مطبوخ ذکر از گوشت مرغ باشد یا کبک وانچه مذکور شد شوربا
ودرین مطبوخ قدری از ادویهٔ حار باید انداختن واز میوهای تر



ومطلق اشیا بارده رطبه حذر باید کرد واز جمیع ترشیها بر هیز لازم باید داشت
وخوردن مغز بسته با قند یا نار جیل که مغز جوز هندی هست با قند نافع هست
مقالهٔ دوم در بیان تغیر بول که از امراض رادیه مشوشه مثانه هست و
سبب حدوث او یا لطا خلط حاده از صفر هست یا اخلاط حادهٔ دیگر که با بول
امیخته در مجرای بول مرور میکنند و مجرا را می سوزانند و قوت دافعه میخواهد
که دفعات اذیت را از مجرا دور سازد و علامت او زردی رنگ بول
هست اگر سبب صفرا باشد اگر سبب صفرا باشد و سوختن بوقت بیرون
آمدن بول و علامات غلبهٔ صفرا در سایر اعضا و بدن و اگر سبب تناول
اغذیه و اشربهٔ حاره باشد علامت تقدم سبب هست و وقوع این علت
بیشتر در جوانان می باشد و علاج او خوردن جلاب هست هر صباح از بشیرهٔ
خرفه با شیرهٔ تخم کاهو یا تخم خیار و اگر سوختن قوی تر باشد از هر یک دو
اختیار باید کرد اگر هر یک هفت مثقال اگر تر و باشد و اگر مجتمع باشد از مجموع
هست مثقال یا ده مثقال قند سفید امیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماش
مقشر با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ جوجه و یا جلاب هر صباح از لعاب
اسپغول یا لعاب اسبی از هریک کم باشد سه و نیم مثقال و قند سفید هفت
مثقال و غذا ماش مقشر مذکور با شیرهٔ مغز تخم کدو و کردی تر در آشی باید انداخت
اگر و قشنج نباشد شربت نافع و یا از سه دو اگر مذکور میکرده اختیار باید کرد
مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو از هریک هفت مثقال تخم خربز و خشخاش و تخم
خطمی از هریک دو مثقال مغز بادام شیرین مقشر کرده دو نیم مثقال جمیع الورق
بخارین یا آلوی سیاه و کبیر از هریک یکمثقال رب سوس نیم مثقال مجموع را دو
درم کوفته و بیخته و بوقت حاجت مقدار دو مثقال در شیرهٔ خرفه با آب هندو

از هرکدام باشد مقدار پست دو نیم مثقال خلط کرده بر نهار بایه اشامیدن
میل اخراج بسبب ضعف قوت است و اخراج سبب تقطیر بول ضعف
قوت دافعه باشد که قادر بر دفع یک دفعه نیست و اندک اندک دفع
میکند علامت او آنست که بول اندک اندک دفع میشود و باین حال حرقت
و عطش نیست و تدبیر سابق از اشربه دافعه بارده بود و علاج درین مقام
خوردن اطریفل صغیر یا کبیر است از هرکدام که موجود شود یکمثقال بوقت
حاجت بر نهار و بوقت خواب باید خوردن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز
تخم معصفر و کوشت مرغ خانگی یا کبک و یا کوارش کند و هر صباح مثقال
مرکب نافع و یا ازین ترکیب که مذکور میگردد اختیار باید کرد و جهار رشاد
که تخم تراتیزک است و خرزل که تخم قیچی است و کندر از هریک سه دانگ
مثقال مغز جوز هفت مثقال سعد دو مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته
و بیخته برهم زده و عسل بمقدار کفایت باید کرد حب شود و مقدار خوردن
بوقت حاجت یکمثقال است و خوردن انجیر خشک درین صورت
و مویز شیرین و مغز جوز بسیار نافع است مقال سیم در بیان
احتباس بول کو از امراض مهلکه مشابه است و سبب احتباس
بول و عسر او یا ورم مثانه است یا بسبب خلط چسپنده است کرد
مجرا چسپیده است که راه گذر بول است باحلیل و قضیب و راه را تنگ
ساخته و یا بسبب حدوث سده است از اجزای طی دفعه مثل انخ
و این قسم را علاجی نیست و اما علاج در قسم اول تقدم سبب است
از خوردن اطعمه غلیظه مرخیه و تقدم صدمه که مراد ارام و قرار است
و عدم حرکت شامل بموضع احتباس و بیرون آمدن همراه بول قلیل خلط



تمام شد بسیار و علاج درین مقام جلابست هر صباح از بادیان رسی و بادیان
رومی هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه را چنانکه مذکور شد
طبخ کرده و صاف و قند بان آمیخته بر نهار باید اشامید و غذا نخود آب با شیرهٔ
مغز تخم معصفر باید داد و یا جلاب از بادیان دو مثقال کرد و یک پیاله آب چوشیده
باشد و صافی شده و درین مطبوخ هفت مثقال شیرهٔ تخم خیارین و هفت مثقال
شیرهٔ خربزه انداخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید اشامیدن و یا
جلاب از تخم زراک و تخم ترب و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع را در قدحی
آب که مواظق ادویه باشد طبخ کرده به نیمه آورده و صاف ساخته و هفت
مثقال قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا همان نخود آب و شیرهٔ مغز
معصفر که مذکور شد و روغن زنبق یا روغن نرگس هرکدام که موجود
باشد بر محل مشانه باید مالید اسفرائی دشن و مالیدن روغن بابونه
نیز بسیار مفید است و نشستن علیل در آب زنی که در و نام و برگ و
گیاه و گل ریحان و بابونه و اکلیل الملک و خسک و شبیت و مغز تخم
معصفر باید که جوشیده باشد کم بسیار مفید است و موجب فتح و مالیدن
روغن سوسن اسفانجوش بر قطن و مثانه نیز بسیار مفید است و باین
ادویه مذکور دن بسیار نافع است اکلیل الملک و بابونه و شبیت و
مرزنجوش مجموع مساوی یکدیگر و بقدری آب نیم گرم بر مثانه نهاده
باید کرد [illegible] و اما اگر صفراوی رقیق مستولی شود
بمثانه موجب عسر بول است نه احتباس و علامت او اینست که علیل
بوقت خروج بول سوختن بسیار در مجرای بول احساس میکند و درین
حین رنگ بول بسیار زرد است و علاج درین مقام خوردن جلابست

هر صباح از لعاب اسبغول هفت مثقال و روغن بادام هفت مثقال اگر
روغن بنفشه بادام موجود شود بهتر و جوشانده سبب عسر البول صفرا
باشد از ادویه مدرهٔ احتراز حذر باید کرد زیرا که بحدهٔ و ادراری کرداره
و موجب زیادتی است و اما اگر سبب احتباس یا عسر بود لطافت امساک
بول باشد علاج اختیار کردن مدرات مذکوره سابقه است و علامت او
حدوث حبس و عسر در عقب سبب است و خوردن آب بسیار مفید است و خوردن
با قند و خذ اخود آب که در پودنه و کرفس و دارچینی و زردک و زیره
باشد مقالهٔ دیگر در بیان حابس البول و بول کردن در فراش و مراد
از سلس البول روانی بول است بی اختیار و مراد از بول کردن
در فراش آنست که شخصی در عین خواب بر فراش خود بول کند و
سبب در سلس البول بر دو مثانه است و استرخاء عضلات مثانه
و سستی آن که بسبب بسیاری رطوبت حادث شده و اکثر عروض
این مرض کودکان نابالغ را می باشد و پیران را و اصحاب امراض مزمنه
رطبه را نیز و کسانی را که شیر و جزوات بسیار میخورند و میوهای تر مثل
خربزه و هندوانه و شنبلید و غیر ذلک از میوها که رطوبت بسیار در شته
باشد و علاج او خوردن کوارشهای کرم است هر صباح مثل کوارش
کندر با اطریفل کبیر یا صغیر هر کدام که یافت شود مقدار یکمثقال و غذا
قلیه‌هائی که در آن ابازیر جاده باشد و یا هر صباح از این ادویه که مذکور
میگردد اختیار باید کرد کندر و سعد و خولنجان و زیره و شاه بلوط
وحب الاس از هریک یکمثقال و بوقت خواب نیز یکمثقال سفوف

بیان علت بول
کردن در خواب

خوص خار



باید ساخت والا داروی دیگر که از این ادویه قوی تر باشد اختیار
باید کرد مثل شاه بلوط در سرکه نهاده یکشب و روز نیم مثقال کندر و حب
الاس و حلیلهٔ کابلی و بلیله و امله از هریک دو مثقال مجموع را کوفته
و بیخته و با قدری عسل که خمیر شود خلط باید کرد و بوقت حاجت خوردن
از این سفوف یکمثقال بوقت خواب و اگر مرض شدید باشد معجون کل
کلاخ باید داد و باید که صاحب این مرض آب کم خورد زیرا که هیچ دوا
با وجود خوردن آب بسیار نفع نمی رساند اما سبب بول در فراش نیز
برودت و رطوبت مثانه است و علاج او نیز مثل علاج سلس البول
است از ادویه و اغذیه و اشربه و بعضی اطبا در خواص طبیعی گفته اند
که خنجر حدوس اگر بسوزانند و نیک کوفته مقدار دانگی یا دو دانگ
با ندکی آب کرم بصاحب این علت دهند شفا یابد سفوف نافع
و این ترکیب که مذکور میگردد در این علت بغایت نافع است نشاسته
و کندر و شاه بلوط و سعد از هریک چهار درم مجموع را کوفته و بیخته
و با عسل صافی مقدار کافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرف نگاه باید
داشت و بوقت حاجت مقدار یکمثقال بر نهار اختیار باید کرد و بوقت
خواب نیز یکمثقال میتوان خورد مقالهٔ دیگر در بیان بول الدم که از امراض
مهلکه است اگر در علاج اهمال کند و مراد بول الدم آنست که با بول خون
باشد و میتواند که اکثر خون باشد و میتواند که اکثر بول باشد و خون با او
منضم باشد و سبب این علت یا انفتاح رگ است از کرده و یا انشقاق
رگ است از و علامت او آنست که خون صافی می آید اگر سبب انفتاح
باشد کمتر می آید و اگر سبب انشقاق باشد یک دفعه بسیار می آید

بیان الدم سبب
و علامت او

وگاه سبب حدوث این علت ضربه و سقطه از خارج می باشد یا سبب
خوردن طعام تیز شده بسبب بسیاری غلفل و زنجبیل یا مثل تخم ترانجبین
یا تخم ترب یا تخم قیچی باشد یا از ادویه مسمی خورده باشد مثل مذاریج وعلج
درین مقام اگر علیل را قوت ضد هست از باسلیق و اخراج خون بقدر
قوت و طاقت و واجب و بجوردن ملابست از شربت بهی یا بن ادویه که
مذکور میکردد قرص کهربا یک مثقال کل ارمنی وصمغ عربی نقره داده هریک
یکمثقال مجموع را کوفته و بیخته با هفت مثقال شربت بهی آمیخته و هفت
مثقال عرق رنو فاخر بنهار باید آشامید و باید صباح تخم اسبغول نقره داده
وصمغ عربی نقره داده و تخم ریحان نقره داده از هریک یکمثقال مجموع را
با روغن بادام جرب کرده و در قدری کلاب تر کرده باید خوردن و غذا
اش سماق با گوشت مرغ باید داد یا ماش مقشر با شیر و مغز بادام نقره
داده با سماق و یا ازین ادویه که مذکور میکردد قرص ساخته هر روز یکمثقال
اختیار باید کرد یا رب حب الاس یا رب بهی هفت مثقال هرکدام که موجود شود
واجزای قرص اینست نشاسته و کتیرا وصمغ عربی و عصاره طیبة الیتیس
که ترکان آنرا مکه سقال میکویند و بوقت بهار و در دشتها و کوهها بسیار
است و کلنار و تخم خرفه از هریک هفت مثقال و شاخ سوخته کوزن
سه و نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته در آب سماق خمیر کرده قرصها باید
ساخت و بوقت حاجت یکمثقال در شربتی که مذکور شد بمقداری که تعین
یافته هر بنهار باید اختیار کردن [illegible] و صاحب این علت باید که
حذر کند از جمیع حرکات خصوصا از سواری و باید که سیر و پیاز نیز نخورد که
خون را پیشتر می آرد و ترب مطلقا نخورد و از حلاوت اجتناب نماید واز



ترشیها البته ترشی قوی باشد نیز ارتکاب نکند و بحمام نرود و چیزهای کران
برندارد [illegible] سبب خرده شدن عروق هست وگاه سبب بول الدم خورده
شدن عروق هست و علامت او درد و سوزاک دران محل هست و پیرون
آمدن آن اجزا با بول و بدبوئی آن و علاج آن در علاج قروح واقع در
مثانه مذکور خواهد شد [illegible]
وسبب حدوث ریگ سنگریزه درین محل خلط غلیظ لزج بواسطه تنشیف
حرارت غریبه ناریه هست رطوبات و تجلیل رفتن و آن خلط در غایت
غلظ می ماند و بمرور متحجر میشود بتخصیص کی مجاری ضیقه باشد که در تکون
حجریت اتم و ادخل هست و اکثر حدوث این علت کودکان پرهست و کسانی
را که در مزاج ایشان رطوبت بسیار هست و علامت او درد و سوزاک
هست در محل کرده و ثقل و تمدد و پیرون آمدن بول بر شواری
و صفره و ماده ریگ کمتر از ماده سنگریزه هست و بسبب لزوجت و غلظت اقل
است و چون تمام منعقد نشده هست طبیعت و قوت دافعه بدفعات
اورا دفع میکند و بهمین سبب در قاروره صاحب این علت رمل بصورت
رملی ظاهر هست و درین مقام مناقشی میرسد که گوید چرا نتواند بود و حدوث
بعد از تحجر ماده باشد بواسطه شدت حرارت و پوست حصاة و متحجری
شدن او باجزای صغیره و حصول رمل غایت آنچه درین مقام توان گفت
اینست که مقاومت حرارت در مزاج هر شخص که از حال تحجر باز بر تبه رمل رساند
بعید هست زیرا که مزاج انسانی و قوای بدنی متحمل این نیست و درین
مرتبه حیات و زندگی مشکل هست و علامت او ثقل و درد هست و احساس
تمدد مرعلیل را در کرده گانه که چیزی ثقیل او لخته هست و صفای بول هست

بعد از آنکه دورت و ظاهر شدن رنگ سرخ باز دور و قار و زه و علاج درین مقام بدآوی مقطع سلاف هست مرخلط غلیظ را اما باید که بسیار حار نباشد که بدن را از حرارت بسیار در مزاج حاصل شود حلاهای تیز مکرر مثلا جلاب از تخم کاسنی دو مثقال و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را حاضر تقریر یافت مکرر را با تنش نرم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند مذکور دران آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا لخواب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشت مرغ یا تیهو یا دراج یا کبک باید داد و یا جلاب از شیرهٔ مغز تخم بادرنگ و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه از هریک هفت مثقال و یا جلاب از بادیان رومی از هریک دو مثقال چنانکه رسم هست ادویه را طبخ کرده و صاف ساخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و یا شیرهٔ تخمهای مذکوره را درین مطبوخ خلط کرده باید آشامیدن مطبوخ نافع و اگر در اعتدال باید و مرض زیاده شود ازین مطبوخ که مذکور میگردد باید داد و ان بادیان و تخم کرفس و تخم مجر و خرفکان و تخم خطمی از هریک دو مثقال تخم مجر و خرفکان و تخم خطمی از هریک دو مثقال تخم کاسنی و بنفشه و خسک از هریک چهار درم عناب و سپستان و بایخ خشک از هریک پنجاه عدد سنای مکی چهار و نیم مثقال بیخ سوس تراشیده نیم کوفته چهار درم برسیاوشان سه مثقال و نیم و خسک و حماما از هریک چهار و نیم مثقال مجموع ادویه را در سه رطل آب که هر رطلی نود مثقال میشود طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته بوقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم



روز صبر باید کردن تا عمل دارو منقطع شود و بعد ازان شربتی از قند سفید و شیرهٔ تخم طرفه و تخم خربزه و تخم خیارین هریک هفت مثقال و تخم ریحان نشسته یکمثقال اختیار باید کرد قی نافع هست و اگر باین تدبیر خلاص و نجات حاصل شد فبها والا مداومت بقی باید کرد و گوارانیدن تدبیرات قی کردن هست درین مرض و آن بعد از تناول اغذیه مختلفه بسهولت حاصل میشود مثل ماهی شور و آب ترب و خوردن خربزه پی مزه و شبت جوشیده در آب مقیی قوی و یا شبت و اسفاناخ و تخم ترب و تخم خربزه نیم کوفته و تخم کرفس و برگ ترب مجموع را در قدری آب باید جوشانید و از کرباس گذرانیده قدری عسل بآن باید آمیخت و با مرغ بریان روغن کنجد یا روغن بادام کرد و اندکی نمک نیز و ازین مطبوخ خورده قی باید کرد و اگر خود بیرون آید بهتر هست والا بدست مرغ چرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و شستن آب دهن نافع هست و علیل باید که آب زیاد بیاشامد که در و بابونه و خطمی و حلبه و کرفس جوشیده باشد و اگر مغز تخم معصفر و پر سیاوشان و بنفشه درآن باشد بهتر بود تدهین و مالیدن قطن و مهازرت کرده بر دهنهای گرم بسیار مفید هست مثل روغن بنفشه و روغن بابونه و روغن زنبق و روغن خسک و بجای این روغنها با روغن ترب در سوراخ اجلیل بسیار نافع هست تقطیر و صاحب این علت را حذر کردن از اطعمهٔ غلیظه واجب هست مثل عصیده که مراد کاجی هست برنجیر کردن از بعضی اغذیه و خوردن هر میوه بغایت مضر هست و همچنین خوردن نان قطیر و حلوا گر از نشاسته پزند و هر چه که از گندم میده و نشاسته پخته باشند ازان مجتنب و محترز

باید بود و کوشت شتر و گاو کوشت نکه نیز نباید خوردن و از اغذیه و طعم
که در هضم سریع باشد اختیار باید کردن مثل نخود آب یا کوشت مرغ خانگی
و کوشت طیهوج و دراج و کبک و کبوتر کوهی و قلیهای خشک
کوران از ادویه حارهٔ لطیفه باشد مثل زیره و بادیان رومی و
ازان بقوت تر نیز مثل فلفل و اگر بان میل شود از اندازه جریس
دارچینی نباید بخت نرآرد میده زیرا که ادویه هرچه باشد درین علت مضرت
قوی دارد خصوصا که میده باشد پس اگر نان باید از آرد خشکار باید
پخت یعنی نا پخته و بهر تقدیر قلیلی اختیار باید کرد و صاحب این مرض باید
که چیز خوردن شب را ترک کند و غذا را اندک خورد و این قانون
و ترتیب را بر غایت کمال رعایت کند که امید نجات باین خواهد بود و
بعد از هضم غذا حرکت و ریاضت معتدله اختیار باید کرد ریاضت
بغایت نافع است و از میوها انچه مفید است مثل خربزه شیرین است
و انگور سفید شیرین نیز فرموده اند اگرچه خوردن انگور مخالف قول اطباست
زیرا که در اکثر کتب این صناعت گفته اند که انگور مضر است بمثانه و
خوردن مغز تخم خیارین تازه و خشک و مغز تخم خربزه نیز مسبب ادرار
و دفعیت که در دوست منفعت تمام دارد و باید که علیل را غربیک دهند
باین طریق که هر دو پای او را برابر دارند و سر نگون نگاه دارند تا انچه در غار
ز سنگ و ریگ محکم شده و چسپیده هر خرده و بسهولت جدا شود و نهاده
تخم بر موضع آفت و جذب کردن مواد مجتمعه از محل آفت مفید است
اما باید که خون نگیرند زیرا که مراد ازین جذب فقط است و اگر وجع و الم
اشتداد یابد و علیل بی طاقت شود از جمله محذورات باید دانست ضعیف



بقوی رجوع باید کرد مثل آنکه تخم با شیر یا خشخاش شربتی قند سفید مصفوف باید کرد مدرات
ممکن الم است و اگر باین تدبیر تسکین نیابد از برشتها یا از فلونیای روی
هر کدام که موجود باشد بمقدار با قلی یا نخودی برهنار باید اختیار کردن و فوق
این دارو باید که صبح و چه تر شی و آب سرد خورده نشود و بذر البنج را
در تسکین و در این علت تاثیر بسیار است و هر جا که این علت استحکام
یابد علاج بخوردن ادویه که ریزانندهٔ سنگ و ریگ است باید کرد و از
ادویه که بسیار حرارت دارد اجتناب باید نمود تا لطیف ماده بتحلیل نرود
و غلیظ متحجر نشود بیان انچه مفتت سنگ و ریگ است از ادویه که
مفتت و ریزانندهٔ سنگ و ریگ است اختیار باید کرد و انچه مناسب مزاج است
تخم خیارین و تخم خیارین و تخم خربزه از هریک هفت مثقال
و تخم کدو سه و نیم مثقال تخم کرفس و بادیان رومی از هریک دو مثقال
و حب قلقل چهار درم و نسخهٔ اصل است مجموع ادویه را کوفته و
پخته مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در شربت سکنجبین
ساده یا بزوری هر کدام که یافت شود هفت مثقال و غذا نخود با شیرهٔ
مغز تخم مصفر و اندک دارچینی دوای قویه نافعه و دوائی که در
ریزانیدن سنگ و ریگ اطبق باشد اما بوقت عدم حرارت باید داد خبیثا
رومی دو مثقال و عقارب سوخته یعنی کژدم دو مثقال بیخ کاکنج
که عروسک و پرده است هفت مثقال حب بید ستر که خایه سگ آبی است
دو مثقال زنجبیل و دار فلفل از هریک دو مثقال مجموع ادویه را
کوفته و پخته و با عسل صافی بقدر کفایت آمیخته و خمیر کرده در ظرف
پاکیزه نگاه باید داشت و اگر طرف چینی باشد یا شیشه بهتر بود و بهواد

شش ماه مقدار خوردن ازین معجون یکدانگ و نیم است که ربع مثقال میشود و بعضی اطبا در داون این معجون درین علت توقف و تامل کرده اند از جهت انکه موجب زیادتی حرارت است در مزاج و بدن و ایضا موجب قرحه است در مثانه بوامطه حدتی که دارد پس اول باید که در مزاج حرارت بغایت کم باشد و مواد حجری در مثانه بسیار باشد معجون حجر الیهود و معجون حجر الیهود که موضوع ازبرای همین مقصود است کاهی اختیار باید کرد مقدار یکمثقال در شیرهٔ سه تخم کدو تخم خیارین و تخم خربزه است از هریک هفت مثقال و کاهی حلاب از بادیان و تخم رازوک و تخم ترب از هریک دو مثقال با قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانکه مذکور شد طبخ کرده صاف باید ساخت و قند مذکور را دران حل کرده نیم کرم بر نهار باید آشامیدن و بر محازات کرده و مثانه روغن عقرب باید مالید و روغن بابونه و حسک چنانکه مذکور شد مالیدن بران موضع منفعت بلیغ دارد و در آبهائی که دران ادویهٔ مذکوره سابقا طبخ کرده باشند نشستن نفع بلیغ دارد

بیان ساختن روغن عقرب و طریق ساختن روغن عقرب برین وجه است بوست بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه از هریک هفت مثقال مجموع ادویه را درشت ترکوفته و بران روغن بادام یا روغن کنجد ریخته بیست روز در آفتاب در شیشه باید گذاشت و بعد از بیست روز روغن را ازین ادویه صاف ساخته روغن عقرب زنده دران روغن انداخته و غوطه داده باز بیست روز دیگر در آفتاب باید نهاد تا بکمال رسد و در شیشهٔ دهن تنگ باید نگاهداشت و بوقت حاجت نیم کرم بر مثانه و محاذی کرده باید مالید و اگر جنابذ سنگ ریزه که مراد بحصاة اوست در موضع خود متمکن باشد و حرکت نکند علامت او در ربوبیت است و بیقرار سازند بر وجهی که علیل اصلا خواب نمی تواند کرد و درین صورت علاج بادویه قوی او را باید کرد مثل تخم ترنوک و آنچه سابقا مذکور شد و اگر جنابذ سنگ در یک در محل خود متمکن نیست و حرکت میکند علامت او آنست که الم ساعة فساعة زیاده میشود و باز تسکین می یابد و علاج درین صورت خوردن خلات از بر سیاوشان دو مثقال و شبت و اکلیل الملک و بادیان و تخم کرم و زراوند از هریک دو و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را بر وجه مقرر طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند آمیخته و شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ تخم خربزه از هریک هفت مثقال آمیخته نیم کرم بر نهار باید آشامید و غذا نخود آب کوشت مرغ یا طیهو یا کبک یا کبوتک باشد و مغز تخم معصر باید داد و در اش اندکی دارچینی و بادیان رومی باید انداخت و جاوشیر که قوتاق باشد کرم کرم باید بر محل وجع نهادن و یا اسفنج که ابر مراد است بر بان عوام یا مذیر کالرا در آب کرم تر ساخته بر محل ماوف باید نهاد و یا در روغن مناسب این علت فرو برده بر محل آفت باید نهاد و روغن بابونه و شبت و سداب و زنبق و نرگس و خیری و سوسن آنچه خالی که در هریک ازینها چند بید سترانذکی آمیخته باشد بر محل ماوف باید مالید و خوردن تریاق فاروق یا مشروویطوس یا معجون سنجر نیاهر یکدرم موجود باشد مقدار یکدرم در حلاب یا دیان باید خوردن و مقدار بادیان دو مثقال است در فوری آب طبخ کرده و صاف ساخته و هفت

مثقال قند سفید آمیخته نیم کرم باید آشامیدن و اگر باین علاجات و ادویه مذکوره نجات و خلاص حاصل نشود و دوا در تفتیت سنگ تاثیر نباشد بسبب ملاست سنگ **بیرون آوردن سنگ** و علاج آن بعد از تحقق سنگ شق کردن است از عنق مثانه و بیرون آوردن سنگ و بعد ازان ادویه طلبه بر جراحت نهادن تا فرجه بهبودی اندمال شود و محمود الیاس در کتاب خود حاوی آورده است که جوان در شیراز بدین بلیه مبتلا شد و هر چند اطبا و زمان در معالجه او اهتمام کردند بعلیحدگی علاج نیافت عاقبت الامر جراح او را از پیش کردن مثانه شق کرده و سنگی بیرون آورد و ملتسا کرد بزن جهل مثقال نبود و بعد ازان موضع شق را بهم معالجه کرد و در اندک روزی ازان مرض مهلک شفا یافت **معالجه ریک کرده** و علاج ریک در کرده و مثانه مثل علاج سنگ و سنگریزه است غایته مافی الباب مبالغه در ادویه حاره مدره قویه باید کرد **مقاله ٨ در بیان امراض کرده** و ورم کرد خالی ازین نیست که دموی است یا صفراوی [illegible] ه و ورم منقب است و تشنگی محکم و سوزاک و حدوث درد سر و بچوا پی دکاهی ساعة الصفراوی دکاهی حدوث اختلاط عقل که مراد بریشانی عقل و حواس است و یافتن حرارت در جانب کرده دارم و علاج درین مقام ابتدا بفصد باید کرد ازبا سلیق بشرط قوت و طاقت و احراج خون بقدر واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و غذا ماء الشعیر بروغن [illegible] شیر و خشخاش و درین ماء الشعیر باید که از عناب و پستان و نیلوفر جوشیده باشد بقدر [illegible]



کافی و صباح و یا هر صباح جلاب از شربت بنفشه یا شربت خشخاش بر کرام کریافت شود هفت مثقال با عناب اسبغول سه و نیم مثقال و لعاب دانه بهی هفت مثقال و روجهی که عادت است و رقدری آب شربت کرده تا آشامیده و باید که اسبغول را ناکوفته در شربت انداز ند و نفشند که در زدوده می چسبید **خمار نافذ** و بر کرده خمار از آرد جو و خطمی و صندل سرخ و سفید و شیاف نامیثا و مغاث و آب برگ عنب الثعلب و اب ترا سیدن کرده می تر باید کرد و از ینها که مذکور شد هر یک با آبهای مذکور یا مجموع اگر علیل را حلت قوی تر باشد و می باید که در جمیع تدابیر قوت تر باشد و می باید که در جمیع تدابیر قوت و ضعف علیل منظور و ملحوظ طبیب باشد تا از تجاوز علاج بیرون نیاید و یا بر محل آفت فرقه تر کرده و در کلاب بندد **موم روغن** و بالته در موم روغنی که از روغن بنفشه بادام ساخته باشد بار روغن کرده و بمقدار روغن اگر ده مثقال باشد موم پاکیزه سه مثقال باید اول روغن را در بساله مسین گرم کرده و موم را دران روغن گداخته باید گذاشت تا [illegible] موم روغن اندک آب برگ کاهو یا آب برگ کاسنی را [illegible] ریه یا آب برگ همیشه بهار حرم کنند بهتر باشد تا از گرام که موجود شود یک قاشق درین موم روغن خلط کرده چنانکه مذکور شد بر محل آفت باید نهاد و یا جلاب هر صباح از شیرهٔ مغز تخم خیار و تخم خربزه از هر کدام هفت مثقال دران آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و یا از مغز دانه اکدو مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین از هر یک سه و نیم مثقال تخم خیار [illegible] مثقال هم را نیک کوفته و بخته و ازین مجموع دو مثقال با قند سفید هفت مثقال در جلابی که مناسب مزاج شد آمیخته

اختیار باید کردن واگر هفت مثقال گلاب درین جلاب بیامیزند بهتر باشد
واز اول تا ماده ورم نضج نباید مثقال بعاطیز دیگر نفاید تا حال نضج ماده
مقرر شود و علامت نضج سکون تب و شدت وجع است و زیاده شدن
ثقل و تشعریرهٔ خفیفه و هرگاه که ماده نضج یافت سعی و اهتمام بنهادن
ادویهٔ سفته منجره و رم باید کرد و مثل این مواد که مذکور میگردد بنشه
خشک و اطریفل الملک و زیرشکسته و آرد جو شبت و تخم حلبه شکسته از هریک
هفت مثقال مجموع ادویه را در قدری آب واندکی روغن کنجد یا روغن
زیرآمیخته با تنش ملایم طبخ باید کرد و نیم کرم بر روی چنبه یا تله کوفته
بر محل کرده باید نهاد و بر مجاری کرده آبی که اطریفل الملک و بابونه و شبت
و خطمی و زیرو حلبه جوشیده باشد نیم کرم ریختن بسیار مفید است و
هرگاه که ورم تمام تسکین یافت و تب دور نشد و ثقل باقیست درین
صورت جزم بتقاضی نضج است پس درین حین با مواد اشیاء منجره
باید آمیخت مثل سرکنجبین کبوتر و آرد و کرسنه کرده و از عبار
آسیا نیز قدری باین اجزا باید آمیخت و هرگاه
محسوس است از ریم و چرک و درین حین
مثقال و از تر بجبین صافی هفت مثقال و قدری آب کرم باید خورد
و یا جلاب از شربت خشخاش هفت مثقال در شیرهٔ تخم خیارین و تخم
خربزه از هریک هفت مثقال مجموع را باهم خلط کرده نیم کرم برنهار
اختیار باید کرد و یا تخم زیرو نشاسته و کل ارمنی و حب کاکنج از هریک
دو مثقال نرم کوفته و بیخته ازین جمله دو مثقال را در شربت خشخاش
هفت مثقال آمیخته با اندک آب کرم حل کرده برنهار باید اختیار کردن



وغذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و کدوی تر باید داد اشاید لبن شیر
ذکر نکرده باشد [illegible] و یا از شیر خر بهست و دو نیم مثقال صمغ
ساعت که دو شیده باشد با هفت مثقال قند سفید باید اختیار کردن
واگر خروج ریم و چرک متعادی شود و بطول انجامد ازین ادویه که
مذکور میگردد باید داد مثل مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم
خربزه از هریک یکمثقال تخم خشخاش سفید و نشاسته و صمغ عربی از
هریک یکمثقال و دو دانگ حب کاکنج پنج عدد مجموع سازند کوفته
و بیخته ازین جمله دو مثقال را در هفت مثقال شربت خشخاش آمیخته
با اندک آب کرم برنهار باید اختیار کردن اما اگر سبب ورم کرده خلط
بارد بلغمی یا سوداوی باشد [illegible]
علامت او عدم تب است و عدم سوزش بقوت و شدت و ثقل
محسوس میان خاصره و این شبیه بوجع دالم قولنج است و فرق میان
در و کرده و وجع قولنج اینست که در وجع کرده حقنه کردن مفید نیست
بواسطه مزاحمت امعا کرده را و درین حقنه دبا بلده علاج و درین ماده
خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و تخم کاکنج
و بادیان نیم کوفته از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را
در قدری آب بر وجه مقرر طبخ کرده و صاف ساخته و قند مذکور آمیخته
نیم کرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر و خود با شیرهٔ مغز بادام شیرین
و تنک کوفته باید کرد و هر چه باشد قلیلین طبیعت بسنای مکی سه و نیم مثقال
و بادیان دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری
آب که لایق باشد با تنش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند آمیخته

وخلوس خیارشنبر هفت مثقال دران حل کرده و دیگر بار صافی ساخته
بوقت صبح با سحر بلاحظ فصل سال یعنی اگر تابستان باشد سحر اختیار
باید کرد و اگر زمستان باشد وقت صبح زیرا که اگر بوقت صباح اختیار
کند تا وقت قطع عمل دارو علیل بسیار تعب می یابد و ضعف میشود
پس درهوای سرد اختیار باید کرد تا در انتظار تعب نباشد و اگر در زمستان
سحر اختیار مشکل کند هوای سرد در اسهال واجابت ماغ هست و امداد میکند
پس در وقت ملایم باید اختیار کرد و در خانه اگر هوایش عبارت مایل باشد
مطبوخ اسهال و تا تلیین طبیعت باین مطبوخ باید کرد صنای مکی سه درهم
مثقال با در بجویه و بادیان و تخم کاسنی از هریک دو مثقال بیخ سوسن
تراشیده نیم کوفته دو نیم مثقال مجموع ادویه را در سه پیاله آب آتش
ملایم طبخ باید کرد تا یک پیاله بماند و صاف ساخته و دران آب پنج مثقال
معجون خیارشنبر آمیخته نیک حل باید کرد و وقت سحر یا صبح باید نشانید
و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد ازان شربت
از تخم ریحان شسته یکمثقال و قند سفید هفت مثقال و آب چهار
قاشق شربت کرده اختیار باید کرد و روزوار و غذا را بعد از عصر
اختیار باید کردن و غذا ازین آب هست با گوشت مرغ و شیرهٔ مغز تخم
معصفر و خماد برکرده ازین چیزها که مذکور میکردد باید کرد شست و بابزر
از هریک دو مثقال و نیم زغیر و تخم حلبه از هریک سه و نیم مثقال تخم
سپرغ و خرفه و خطمی از هریک هفت مثقال مجموع ادویه را کوفته و
پخته و آب برگ بادیان تمیر کرده بر محل در نیم گرم باید نهاد و با از
مغز استخوان گاو و پیه بط و پیه مرغ خانگی با اندکی مقل آمیخته بر محل



وجع وآفت باید نهاد مقالهٔ سوم در بیان اورام مشانه و اکثر اورام
مشانه دموی یا صفراوی هست و چون ورم ازین دو داده باشد ورم
دموی یا صفراوی علامت او در رباقوت هست باخلیدن عانه کران
عبارت از محل رویدن موی معین هست و تب تیز محرق دایم و تشنگی
غالب و کرب و سوزاک و کاهی موجب اختلاط و پریشان عقل نیز هست
و سوداوی رنگ زبان و انتفاخ عانه و سرعت نبض و ناریت قاروره و کمتر
بسیار در مشانه و کاهی با وجود این علت احتباس بول نیز می باشد
و کاه احتباس بران نیز و علاج ابتداء فصد هست از باسلیق اکر قوت
درشته باشد و سن و وقت و بلاد نیز موافق تدبیر باشد و خوردن
جلاب هر صباح از بنفشه دو نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و عناب
ده عدد و قند سفید و تر بخبین صافی از هریک هفت مثقال مجموع
ادویه را چنانکه رسم هست طبخ کرده و صافی ساخته و قند و تر بخبین در
آمیخته نیم کرم باید اختیار کردن و غذا ماء الشعیر با شربت خشخاش و با
شربت بنفشه آمیخته باید خوردن قدری صبا با و موضع و حیح را بروغن
بنفشه باید مالید و بر محل مثانه آب نیم کرم که دران بنفشه و پوست خشخاش
جوشیده باشد باید ریخت و اکر میسر شود علیل را در آبی که در و بنفشه
جوشیده باشد و خطمی و مجر و خرنکان باید نشانید و صفا و بر مثانه از بنفشه
و خطمی و صندل سرخ و سفید و آب برک عنب الثعلب یا آب برک کنج
و آب برک همیشه بهار و قرا شیده کدوی تر با روغن بنفشه با دام خلط
کرده بر مثانه نهاد باید کرد علاج احتباس بول و اکر درین علت
احتباس بول شود و شدید باشد علاج آنست که در شیره این سه تخم

که تخم خربزه و تخم خیارین باشد از هریک هفت مثقال و قند سفید هفت
مثقال اول از تخمها در قدری آب شیره کشید چنانکه رسم هست و قند
مذکور در و آمیخته باید اختیار کرد و یا از تخم کدو و هفت مثقال و مغز تخم
خیار هفت مثقال و مغز تخم خربزه کذلک و تخم خرفه دو نیم مثقال و
تخم خطمی مجز و خرنگان و برسیاوشان از هریک دو مثقال مجموع او دو را
کوفته و بیخته دو دو نیم مثقال در شربت بنفشه و یا شربت خشخاش
هفت مثقال و اندک نیم کرم بر نهار باید اختیار باید کرد **نماد** و بر محل
مشانه از بن او دو یه ضماد باید کرد و هر یک کنجد تازه اگر دقنش باشد والا
کنجد مقشر با مغزان سیده و شیر بنیک حل کرده نیم کرم باید نماد و اگر
جائیه ورم حاصل شود **علاج** درین حین خوردن تخم مرو و تخم خیار
از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تخمها را ناکوفته
باید شست و در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته اختیار باید
کرد یا جلاب از شربت قند هفت مثقال و لعاب تخم اسبغول دو مثقال
در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته اختیار باید کرد و غذایش
مقشر با شیره مغز بادام باید داد و آب زرن نافع هست
و علیل را در آب زرن باید نشانیدن که دران آب مثل بنفشه و خطمی و
خبازی که مراد بآن مجز و خرنگان هست و برسیاوشان و اکلیل الملک و شاهترج
و حلبه و تخم زنجبر جوشیده باشد از هریک قدری مناسب و مساوی یکدیگر
**نماد** و یا نماد بر محل ورم ازین ادویه گندم بنفشه خشک و آرد گرمه زرد
سلیم گرمی هست سیاه ازماش حزه تر و مرد تر و در میان گندم بسیار
نرم باشد و کرم و خشک کرده و تخم زنجبر و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و مجز



دخترکان از هریک یک کف دست مجموع او به را نرم کوفته و با پیه بط یا مرغ
خانگی یا مغز استخوان گاو خمیر کرده هر بار قدری بر محل ورم نماد باید کرد
**فصل ۸۹ در بیان ریش مثانه** و ریش مثانه و سبب حدوث او درین
عضو یا خشکی و تراشیدن از سنگ و ریگ حاصل در دیست و یا سبب بروز
خلط حاد هست دران مجرا مثل صفرا و یا بسبب انحدار بشره یا مثل خس ریشی
کوران محل بوده هست حادث میشود **بیان علامات** و علامات او وجع
دائم شدید هست و سوختن مجرا بوقت بیرون آمدن بول و بول بوی بد و بطور
آمدن ریم و چرک با بول و بیرون آمدن اجزا و اجسامی شبیه بسبوس اصفر
بول و کاه مثل صحایف و **علاج** درین مقام خوردن حلابست مرسل از شربت
بنفشه یا شربت خشخاش از هرکدام یافت شود هفت مثقال با دو مثقال کتیرا
یکمثقال بروجهی که رسم هست ترتیب داده و شربت ساخته بر نهار اختیار
باید کرد و شیاف بیضی با شیر و خرنگان در اصیل باید چکانید **تقطیر** و کرد بول
ریم و چرک بسیار ظاهر شود ماء العسل تخم مرو مقدار کافی باید داد و غذایش با لعاب ه
مقشر با شیره مغز بادام باید داد و کاه اند کی دوغ که روغن ازو نگرفته باشند
باید داد و اگر در طبیعت قبض و احتباس باشد **بیان مطبوخ مسهل** علاج
آن بجوردن این مطبوخ هست عنبا لثعلب سه دنیم مثقال بنفشه خشک
دو دنیم مثقال سنای مکی سه دنیم مثقال مجموع را در دو پیاله آب خورد با آتش نرم
باید جوشانید تا یک پیاله کمتر ماند و از کرباس گذرانیده دو دو مثقال فلوس
خیار شنبر در دحل با یکدرون دو بوقت صبح باید آشامیدن و تا نیم روز صبر
باید کرد تا عمل دارد و آخر شود بعد ازان قند سفید هفت مثقال و تخم
ریحان شسته یکمثقال در چهار باشق آب شربت کرده باید آشامید اگر قوت

باشد واگر ضعف باشد بین الصلاتین اختیار باید کرد ودوای آن
ودوای دیگر که بلیغ النفع است درین علت نشاسته ودو نیم مثقال
کتیرا وزعفران هریک دو درم کل ارمنی نیم مثقال مجموع ادویه را
نرم کوفته وبیخته وبوقت حاجت مقدار نیم مثقال شربت خشخاش
یا زنگی آب نیم گرم باید خوردن خوردن قرص کبیز نافع است واطبا
گفته اند که بهترین علاجها درقرحه دریش مثانه خوردن قرص کابخ
است یکمثقال وشربت قند هفت مثقال آزموده ومجرب است و
اگر ورد وسوزاک درقرحه بسیار نباشد شربت بنفشه بمقدار مذکور
بهتر است ودیگری که درنفع اقرب است حب صنوبر بکار که مرادآن
جلغوزه است ده عدد ومغز تخم بادرنگ هفت مثقال نشاسته نیم مثقال
سنبل وتخم کرفس ازهریک دو مثقال مجموع ادویه راکوفته وبیخته بر
صباح وپیگاه دو درم اختیار باید کرد مقاله نهم دربیان قروح مثانه
ومعالجات آن وسبب جرب در هر عضوی که باشد اکثر آنست که خلط
سودادی ممزوج باخون وصفرا است وعلامت جرب مثانه حرقه مجرای
بول است در وقت خروج اجزای خالی یعنی مشابه سبوس همراه بول
ولاغری بدن وسواد رنگ بول در بعضی اوقات وبسیار است که خون
نیز با بول ممزوج است ورطوبات غلیظه نیز وعلاج خوردن جلاب
است از شربت بنفشه ویا شربت خشخاش ازهرکدام که حاضر باشد وغذا ماش
مقشر باید داد با شیرهٔ مغز بادام ویاین جلاب اختیار باید کرد ده عدد
بنفشه خشک سه نیم مثقال چنانکه رسم است طبخ کرده وصافی ساخته و
مثقال قند سفید بآن آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد واطعمات ناخته ودر بعضی

اوقات



اوقات لعاب اسبغول بالعاب دانه بهی هرکدام که حاضر باشد هفت مثقال
قند سفید وقدری آب نیم گرم باید خوردن وگاهی بوقت سوختن مجرای
احلیل در سوراخ آن شیر خورات را بالعاب دانه بهی یا لعاب اسبغول یا
چکانید تنقیه وغذا کاهی اشاره کرا زآرد سیده وشیر ومغز بادام باروغن
بادام پخته باشد واندکی قند بآن آمیخته باید خورد وغذا از گوشت بابره
مهراو شکنهٔ روغن بابره نیز مناسب است واگر سبب حرقت مثانه
مرور خلط تیز بود که بواسطهٔ آفت کرده وجراحت اوست یا بسبب آفت
درمجرای بول وآن اسباب وعلامات مشترک مذکور شد واحتیاج بتکرار
نیست واگر سبب سوختن مثانه تیزی بول باشد وخلط بورقی علامت
آن حرارت مزاج است وتا به قاروره وبسیاری تشنگی وعلاج آن
خوردن جلاب است هر صباح از شربت بنفشه هفت مثقال درقدری آب
برنهار وغذا ماء الشعیر باروغن بنفشه ویا روغن بادام شیرین واگر ماء الشعیر
وروغن بادام را علی البدل مکرر تجارب وطبیعت اوقبال بنماید غذا ماش
مقشر وشیرهٔ مغز بادام باید داد واگر باحرقهٔ بول او را باشد این دوا
استعمال باید کرد بلوطلف داده ودر سرکه یکشبانه روز نهاده ودو مثقال
ونیم سعد وکندر از هریک یکمثقال ونیم مجموع را کوفته وبیخته وازین جمله
دو مثقال درآب آهنگران چهارده مثقال حل کرده باید داد وحب
مسیوم دربیان امراضی که بعضی از قبض حال است یعنی جبال و
این باب نیز مشتمل است بر مقالات مقاله نهم دربیان امراض بعضی قبض حبیل
وبعضی که قبض عروق است ومراد ازینها آلات تناسل مرد است واز
جمله امراض ورم انثیین است یعنی ورم خصیه وورم ادایا رد موی است

اوقات

یا صفراوی و علامت او سرخی رنگ و دو حرارت مزاج هست و سوداک
محل ورم و شکل بندت و عظم حجم مقدار ورم و زردی رنگ بول و سیل
سرخی او کرد و مویت غالب باشد و علاج او فصد هست از باسلیق و
اخراج خون بحسب قوت و واجب دسن و فصل و عادت و بخوردن
جلاب هر صباح از عناب و آلوی سیاه از هریک ده عدد و قند سفید و بنفشه
صافی هریک هفت مثقال او عناب و آلو را در مقداری آب طبخ کرده صاف
باید ساخت و قند و ترنجبین را بآن آمیخته نیم گرم بر نهار باید خوردن
و غذا ماء الشعیر هست و یا ماش مقشر با شیره مغز بادام و خلیل را از هر کدامی
که باشد و از جمیع شیرمنها بر هیز کردن واجب هست و بر قضیب و خصیه از آرد
جو و طلق یا باب کشنیز تر خماد باید کرد یا آب برگ عنب الثعلب یا هر دو آب
اگر علت بقوت باشد یا آرد عدس را بآب عنب و یا باب کاسنی و یا ماء الجبن
کاسنی خماد باید کرد یا خرقه در سرکه و گلاب و آب کشنیز تر آغشته کرده بر محل
ورم باید نهادن ذلیلین طبیعت بمطبوخ خواکه باید کرد و یا فلوس خیار شنبر و یا
شیرخشت و ترنجبین بمقتضای قلت و کثرت ماده و مرض از هریک هفت
مثقال و مقدری آب گرم حل کرده و صافی ساخته باید داد و هر جگاه ورم
بمرتبه انحطاط رسد از بابونه و اکلیل الملک و شبت از هریکی یک کف دست
بنگ کوفته و بیخته و با زرده تخم مرغ خام آمیخته و برهم زده بر محل ورم مرهمات
خماد باید کرد و اگر سبب ورم ماده بلغمی باشد یا ماده صلب سوداوی باشد علامات
در اول سفیدی رنگ او و علاج در این مقام خوردن جلاب هست هر صباح
از بیخ سوسن و باویان نیم کوفته هریک دو مثقال و از کل قند قندی صفت
مثقال و غذا لخوذ آب شیر با مغز بادام یا مغز تخم معصفر و ذلیلین طبیعت

مطبوخی



مطبوخی که در دو تر بسفید تراشیده و باویان تخم رحص و باذرنجبویه باشد انهریکی
انچه صلاح صواب داند بر وجهی که رسم و عادت ترتیب کرده بوقت هیچ
باید اشامیدن و خلیل را در این علت که ماده بلغمی یا سوداوی باشد گاهی
قی باید فرمود که بسیار مفید هست و باین ادویه مذکوره قی باید کرد تخم خشت
و تخم خلنج و تخم خربزه نیم کوفته و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و روغن
کنجد و عسل و نمک اول ادویه را در مقداری آب باید جوشانید و صاف باید
ساخت آنگاه عسل و نمک و روغن کنجد در ان حل باید کرد و بدفعات
باید اشامید و قی باید کرد و اگر بخوراجابت کند بهتر الا بریخ بر روغن کنجد
جرب کرده بحلق باید فرستاد تا قی حاصل شود
و قضیب خلیل خماد و طلا از آرد باقلی و زیره و کندر باید کرد چنانکه آرد
باقلی پنج مثقال و کندر و زیره هریک دو مثقال و بر روغن پیه گداخته خمیر
باید کرد و قدری روغن گل یا روغن کنجد آمیخته طلا باید کرد و یا از آرد
باقلی و بابونه و اکلیل الملک اجزا برابر بحسب مقدار کوفته و بیخته و با روغن
بابونه و یا روغن کنجد یا بر روغن شبت هرکدام که حاضر باشد آمیخته و نیم گرم بر هم
زده بر محل آفت طلا باید کرد و یا از مقل و کندر و موم صافی در روغن کنجد
موم رد غنی باید ساخت و بر محل ورم طلا باید کرد
طریق ساختن او بدین وجه هست که مقل و کندر از هریک دو مثقال و موم
صافی دو و نیم مثقال اول موم را با دو از ده مثقال روغن کنجد بیاله
مسین باید گداخت و بعد ازان مقل را نیم کوفته و ران روغن کنجد و موم
گرم باید انداخت که حل شود و بسر چوبی بخریک باید کرد تا زود تر گداخته
شود و بعد از ان کندر را نیم کوفته در و باید انداخت و برهم زده باید گذاشت

تا سرد شود و بعد ازان صلایه باید کردن و مبالغه باید نمود و ازین موم روغن
بر محل درم طلا باید کرد **بیان ماده سودا وی** و علامت آنکه ماده درم سودا
است صلابت و عکسی درم است و کبودی رنگ او و قلت درد و سفیدی رنگ
بول و علاج خوردن حلاب است هر صباح از بادرنجبویه و بادیان و بیخ
سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک دو مثقال اول او دیرتر و قدری
آب کرمناسب باشد طبخ کرده به نیمه باید آورد و صافی ساخته و هفت مثقال
کلقند عسل دران آمیخته بر نهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز
تخم معصفر باید داد **بیان دادن** و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید داد
باید کرد بمقداری که در مطبوخ افتیمون یاد رحب مقرر شده است و این
ترکیب در بعضی امراض سابقه مذکور شد **نهاد** و بر موضع درم نهاد دار
دویهٔ ملینه باید نهاد مثل پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز استخوان گاو و
روغن بنفشه بادام و مقل و یکی ازین روغنها را با مقل باید گداخت
بمقدار مناسب و نیک خلط کرد بر محل درم باید نهاد و یا از آرد باقلی
آرد نخود و اکلیل الملک و بابونه و شبت هریک برابر کوفته و بیخته و با آب
گرم آمیخته و نیک خلط کرده بر محل درم ضماد باید کرد **بیان ادویهٔ قضیب**
و ادویهٔ قضیب در جمیع احوال مشابه ادویهٔ خصیه است و علامت او بعینه
علامات ادویهٔ خصیه است از حار و بارد و خون و صفرا و بلغم و سودا این
علامات و تدابیر هر دو موافق یکدیگر است از اشربه و اغذیه و ضمادات
و اطلیه و ادهان و غیر ذلک **بیان شیخ قضیب** و گاه در قضیب تشنج حادث
میشود که بجانبی کشیده میشود و گاه اطبا معالجه قضیب می نمایند و علاج
او ترک ریاضت است و آرام و قرار و عدم حرکت خصوصا حرکت سوار



و از اغذیه سریع الهضم سبک اختیار باید کرد مثل نان گندم که میده باشد
و گوشت مرغ و گوشت بزه و گوشت تذرو **بیان باه** و علامت
روغن بر قضیب از ادهان مذکوره و شحوم و موم روغنی که از روغن
بنفشه و کنیرا و موم صافی باشد بر عضو مالوف باید مالید **مقالهٔ ۵**
**در بیان تقلیل باه** که مراد بآن عدم شهوت و میل بجماع است و
این از جملهٔ امراض اعضاء تناسل است **بیان انچه سبب استرخای قضیب**
و سبب نقصان باه یا استرخای و سستی آلت است که قضیب است
یا ضعف شهوت و آنرا که سبب استرخای آلت باشد علاج او علاج
و تدبیر فالج است و خوردن حلاب هر صباح از گلقند عسل هفت مثقال
و بادیان نیم کوفته و مثقال اول بادیان را در قدری آب طبخ باید
کرد و صافی ساخته و گلقند مذکور دران آب حل کرده نیم گرم بر نهار
باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام یا مغز تخم معصفر باید
داد و تلیین طبیعت بعد ظهور نضج در بول بحب صبر و یا حب ایارج
لوغاریا باید کرد و قضیب و اطیل را بروغنهای محلل چرب باید کرد مثل
روغن قسط و روغن زنبق و نرگس و امثال آن و باید که علیل از
خوردن میوه‌های سرد تر بپرهیزد و از جمیع لبنیات و ترشیها نیز حذر
نماید **بیان انچه سبب ضعف شهوت باشد** و اما اگر سبب نقصان باه
ضعف شهوت باشد و این گاه سبب استفراغ بسیار می باشد از مواد
و تحلیل در قوت و علامت او تقلیل [illegible] است که آن استفراغ است
و علاج درین مقام برانگیزاندن قوت علیل است باغذیهٔ قویه
که موجب فربهی باشد مثل بریان و امثال آن و اختیار راحت و آرام

یکمثقال برنهار باید خوردن واین تدبیر در صورتی که سبب بروده باشد
رطوبت باشد بهتر بهست وصفت معجون فلاسفه در فصل اخیر کتاب بیاید
بعضی ادویه مرکبه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی معجون نافع ومعجونی دیگر
کردرین علت بسیار نافع هست اینست ناخ مقشور وتخم خشخاش سفید
یعنی بودینه باغی وخیسه الثعلب از هریک دو مثقال مثقال وباقلی
خشک ومغز پنبه دانه از هریک چهار ونیم مثقال تخم زردک وتخم شلغم
وترب وحلیون از هریک سه مثقال ونیم تخم بیاز شش مثقال ونیم مجموع
را نیک کوفته وبیخته وسه وزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته ونیک خلط
کرده در ظرف چینی یا سنگین نگاه باید داشت ومقدار حاجت بوقت خوردن
برنهار ازین معجون یکمثقال ونیم هست ان آنچه سبب برودت ادامت
معنی باشد واگر سبب درین علت برودت الات معنی باشد علامت او
سردی معنی هست بوقت بیرون آمدن او وعلاج خوردن جلاب هست
هر صباح از کلقند عسلی سیزده مثقال یا شربت بادرنجبویه هفت مثقال
با هم خلط کرده بمقدار آبی که کافی باشد ترتیب داده اختیار باید کرد یا
هر صباح زنجبیل بروده یا شقاقل بروده از هرکدام که حاضر شود
هفت مثقال تناول باید کردن وازین سکنجبین حلوای زردک که بقند
یا عسلی پخته باشند مقدار پانزده مثقال برنهار میتوان خوردن وغذا
وخوزآب از کوشت مرغ ویا کوشت طیهوج ویراج باید خورد وازچینی
اندکی در آشی یا خاصت وزعفران نیز در یا غذا از کوشتهای مذکوره
مطبخیه باید کردن وادویه حاره مثل دارچینی وزیره وزعفران ازهرکدام



خوردن وقت خوردن جلاب هر صباح از مرغوری سرخ یا سفید هرکدام موجود
باشد دو مثقال وعرق گاوزبان هفت مثقال وقند سفید هفت مثقال
اول نوره را در قدری آب طبخ باید کرد وصافی ساخته وعرق گاوزبان
وقند را بآن آمیخته باید خوردن ویا نوره را نیک کوفته وبیخته وعرق
گاوزبان وقند آمیخته باید خوردن وغذا نخود آب از کوشت بره ویا
کوشت طیهوج ویراج باید کردن ویا هر سه که از کوشت بره پخته باشند
یا از کوشت بط مرغابی وخوردن حلوا اگر از نشاسته پخته باشند
بارد عن بادام بارد عن کنجد شیرین بارد عن سبب الضعف تمام بدن باشد
واگر سبب نقصان باه ضعف تمام بدن باشد وقلت غذای او علامت او
نحافت ولاغری بدن هست وزردی رنگ روی ورقت ان وعلاج درین
مقام تقویه بدن هست بغذای مقوی بدن وباه وخوردن جلاب
هر صباح از شربت سیب وقند سفید وگلاب از هریک هفت مثقال و
عرق گاوزبان نیز هفت مثقال مجموع را شربت ساخته باید اختیار کردن
وغذاء ما الحم باید داد وقلیه‌ای که دران از ادویه حاره اندکی باشد
وزردک وخوز نیز باشد اختیار باید کرد وگوشت آن قلیه مثل مرغ وبط
ومرغ غربه باشد والا گی را چینی نیز دران باشد وبیاز وسیر نیز درین
تدبیر نیکوست بیان معالجات ناقه وبهترین علاجها اصحاب این
مرض را ریاضت مشی است بعد از خوردن غذا ودر آمدن بحمام
بعد از هضم غذا در از هضم غذا درین تدبیر وخلط بحمام باید
وخوردن زنجبیل زرده ومعجون زنجبیل نیز درین باب
بسیار نافع هست فاده وزنجبیل فلاسفه کراورا ماده الطیوس میخند

شقال

اندک دران باید انداخت و ترکیبی دیگر که مقوی باه باشد اجزای او اینست
لسان العصافیر تخم درخت رو شنک کرده درخراسان درخت سفرجل میگویند
وتخم زردک وتخم شلغم وتخم جرجیر وتودری سرخ وتودری سفید از هریک
سه مثقال ونیم فلفل دو مثقال شقاقل دو ونیم مثقال مغز سر گنجشک
یکمثقال ونیم مجموع ادویه را کوفته وبیخته دو دوزن تمام ادویه
عسل مصفا آن آمیخته ویک هم خلط کرده در ظرف پاک نگاه باید داشت
ومقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت از یک مثقال تا دو مثقال
است **بیان اینکه سبب حرارت آلت منی باشد** واگر سبب در نقصان
باه حرارت آلات ومجاری منی باشد علامت آن سهولت دفع است
بوقت بیرون آمدن منی وسرعت نزول وغلظ او وعلاج خوردنیا
جلابست هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال وگلاب هفت مثقال
یا از شیرخرفه پست دو ونیم مثقال باقند سفید هفت مثقال داندک
گلاب ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد ویا از روغن کاوی مقدار
یک رطل که نود مثقال باشد اختیار باید کردن وغذا آش زرک باید
داد ویا گوشت بزغاله وگوشت مرغ یا مرغ جوجه هرکدام بیدا شود وصلاح
اش باش مقشر وغوزه مقشر باید ساخت وادویه حاره نباید دراش انداخت
وبرهمین قیاس اگر سبب رطوبت یا پوست آلات ومجاری منی باشد
ورطوبت میل اغذیه واشربه وادویه را بجانب یابست باید کرد ودر
پوست بجانب رطوبات میل باید نمود **بیان اینکه سبب گرمی جماع باشد**
واما اگر سبب نقصان باه ترک تنس مدة مدید از فعل جماع است که این نیز
سبب از اسباب نقصان باه است وعلامت او قلت التفات نفس است

وتقدم

وتقدم سبب موجب وعلاج او توسیع در اغذیه است باین طریق
که اگر غذا کمتر میخورده باشد بیشتر خورد ودر انضاج آن نیز شروع کند الا انما
که موضعت بسیار باشد که ترشی بسیار وباقوت را درین علت مضرت بسیار
است مگر بوقت حرارت مزاج او **بیان نافعه** دمالیدن روغنهای ملایم
این مقام مثل روغن موس وروغن نارین وروغن نرگس و
روغن بلسان ودر روغن بابونه وروغن فسط وروغن زنبق باید
مالیدن ودر ادویه مثل خولنجان **اغذیه مفیده** ودر اغذیه گوشت ماهی
تازه بریان کرده باید کوشید ودرین علت شیرگاو بخته باقند یا با عسل بسیار
مجرب است **بیان مالیدن نافع است** وخوردن مغز بسته وحلوای
روغن پسته نیز مقوی باه است وعلی هذا القیاس فندق وچهار
مغز وروغن ایشها نیز درین مرض نفع بلیغ دارد وزرده تخم مرغ نیم بریشت
نیز غذای صالح است وچرب کردن اطعیل باین روغن نیز بغایت مفید است
روغن بان سیزده مثقال وفلفل وحلیت که مراد آن انگوزه است
وچند بید ستر که بتر کی قند زقیری می مندیعنی غایه سک آبی از هریک
دو دانگ شقاقل کوفته وبیخته ودر روغن مذکور حل باید کرد وبر قضیب
وبرکمر باید مالید **بیان آنچه سبب ضعف دل باشد** واگر سبب نقصان باه ضعف
دل باشد خفقان او اول علاج دل باید کرد با غذیه واشربه وادویه مفرده
ومرکبه چنانچه سابقا در امراض قلب مذکور شد واگر چنانچه سبب ضعف معده
یا ضعف جگر باشد کیف کان اول شروع بعلاجات او باید کردن **بیان سبب**
**عدم نفخ باشد** واگر سبب عدم حصول نفخ است که باعث شهوت اوست
اختیار اغذیه وجبوب وادویه باید کرد که مقوی وموجب نفخ است مثل

نخود و شلغم و نرگ بخته و بسیار خام و امثال اینها و اگر جوارش برای حصول شهوت
کم مرتبه حیوانیت هست تدبیر اغذیه که موجب آن شود مذکور شد اما بوجه
این اغذیه امراضی دیگر حادث میشود زیرا که بسیار خوردن موجب
ظلمت بصر هست و تناول اغذیه نفاخه بردوام موجب استسقای طبلی است
و از چیزهای که مضرت بسیار دارد ازادویه حاره سداب هست و ازادویه
باردہ تخم کاهو هست و نیلوفر و کشنیز خشک و تخم خرفه لکن کسی را که حرارت
او بغایت باشد و کاهو فور کند سر مبطلان و مکسر ان شهوت هست و فی الجمله
اختیار اغذیه تا بیه قدر که موافق باشد باید کرد و امانه چندان که موجب
تشویشات دیگر شود **معالجه در کیفیت ضعف** باید دانست که بعضی
در انسان فضله ایست حدوث او از هضم رابع و رطوبت قریب الشبه هست
باعضا بفعل تام و انعقاد و او افضل رطوبات بدن هست و اصل او و
از همین جهت که افضل و اخص رطوبات بدن هست و اصل او و
خروج قلیلی از وی ضعف ناری میشود چنانکه از استفراغ بسیاری از
اخلاط حادث میشود مثل خون که بفصد اخراج کنند زیرا که در جماع ضعف
دو چندان ضعف او حاصل میشود و او نزد اطبا رطوبتی هست که از
جمیع بدن و اعضاء اصلیه منفصل میگردد و جریان میکند و او را مثل
تخم در اشته اند که از سایر اعضا بوجود آمده و سر و حکمت شبه از یخا معلوم
و نیز باید دانست که شهوت جماع بر بعضی اشخاص غالب می باشد مثل
کسانی که ایشان را در اول تکون مزاج قوی و خون بسیار هست و دماغ
ایشان بقوت مخلوق شده و در کره های ایشان حرارت و قوت بسیار
هست و دیگر کسانیکه شراب و گوشت بسیار میخورند که این اشخاص مذکور را



قوت و قدرت بر جماع غالب هست و اما کسان که مخلف الاعضا و لاغر و اقع شده اند
و قوای ایشان ضعیف هست ایشانرا قوت و قدرت در بین امر کمتر هست و
اگر بشهوت کاذب اختیار کنند در بسیار کاهی افتند و در بین امر بلوا و خواهش
بسیار هست و از جهت بسیاری از محارم تا حل و تزوج نبوده و اما چون
شریعت مقتضی اینست که تزوج باشد و این نیز حکمت و مصلحت بسیار
من عند الله و عند رسوله و بمراعات نفقات و غیره با تا حل در آمدن
موجب درجات عالیه هست **بیان منافع جماع** و از منافع جماع گفته اطبا
گفته اند که تخفیف امتلاست و نشاط نفس هست و تسکین غضب در و
انکسار رویه و این جهت بالجمله ایرا نافع هست و همچنین در اکثر امراض
سوداوی که در ان موجب نشاط نفس میشود این علاج مفید هست
اگر در بدن امراض دیگر نباشد و دیگر بعضد و در این فعل تجارات رديه
که مجتمع و مبنی شده هست و در میشود زیرا که یکی از اسباب صرع تجارات
مجتمعه در مبنی هست و بعضی اوقات سبب خفقان نیز هست و بدفع او
این امراض عارض میشود و در بعضی اقسام یوجع مفاصل نیز نافع هست
و از تیرگی چشم که بسبب تجارات غلیظه باشد بدماغ نیز نافع هست بس اگر
بر سبیل اعتدال واقع شود و در بعضی اوقات از امراض مذکوره نافع هست
**بیان مضرت جماع** و اما اصحاب ایران ضعیفه را بسیار مضر هست زیرا که
اگر در بین باب مبالغه کنند بسل و دق و ذبول منجر میشود و همچنین کسانیکه
ایشانرا ضعف دل باشد و ضعف عصب و بعد از غضب با فراط یا فرح
با فراط واقع شود موجب امراض رديه مهلکه هست و همچنین اگر در عقب
اسهال با فصد واقع شود مهلک هست یا قریب بهلاکت و در انتهای مد

نیز بسیار بد است و بعد از حرکات عنیفه مثل بر کان باختن و اسب تاختن و راه رفتن بسرعت جماع کردن مهلک است بالفعل یا موجب امراضی است کریح عسیب از عهدهٔ علاج آن بیرون نمی توانند آمدن و اسم فعلم

مقالهٔ در بیان سرعت انزال و سبب سرعت انزال ضعف قوت ماسکه است یا بسیاری برودت و رطوبت و علامت آنچه سبش سرعت انزال است پس ارادت و درین صورت آنچه از منی منفصل میشود مقدار کمی است و غلیظ و علاج او خوردن اطریفل کبیر یا صغیر است و کندر و عسل یا قند و بزور حاره مثل بزور مذکور سابقا و علامت آنکه سبش برودت و رطوبت باشد قلت حرارت و قلت عطش است و استفراغ منی رقیق بسیار بوقت مجامعت و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه وگاؤزبان هریک دو مثقال و قند هفت مثقال چنانکه رسم است طبخ باید کرد و صاف ساخته قند مذکور بآن باید آمیخت و بر نهار اختیار باید نمود و غذا خود آب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و کبکک و گوشت گوسفند بریان با نان باید داد و تنقیهٔ بدن و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا باید کرد یا بحب صبر یا بحب بنفشه مطبوخ مسهل یا بمطبوخی که درد تر باشد و با دیان رومی و با دیان رسمی از هریک دو مثقال در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته پنج مثقال بنفشه نیلوفر و ران حل باید کرد و بوقت صبح با سحر بعد از ظهور فجر دربن پایه تناول کردن و تا وقت نیم روز با پشین صبر باید کرد تا عمل داده منقطع شود و قی نیز بمطبوخ شبت و ترب و عسل درنگ درین مقام مناسب است ادویهٔ ناقصه ورد غنهای چار مذکوره سابقا بر بطن و محاذات کرده

وخصیه مالیدن نافع است و بجون حبث الحدید نیز منفعت تمام دارد وگاه سبب حدهٔ منی می باشد که طبیعت از امساک او عاجز است و مکان او منتظر است بسبب شدهٔ لذع او و قوت دافعه او را بسرعت دفع میکند تا محل از موذی خلاص یابد و علامت او لذیذه شدن مجرای منی است در زمان انزال او و علاج خوردن جلاب است هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال با شیرهٔ تخم خرفه ده مثقال جلاب و یا خوردن جلاب از شربت سیب یا شربت بهی یا شربت آلو هر کدام که یافت شود هفت مثقال با قرص طبشیر طین و صندلین سرخ و سفید از هریک یکمثقال در یکی ازین شربتها باید آمیخت و بر نهار باید خورد و آنچه سبب ضعف کبد و دماغ باشد علاج او علاج آن اعضاست با شربه و اغذیه و ادویه مذکوره سابقا

مقالهٔ در بیان کسانی که شهوت جماع بایشان غالب است و از ایشان این فعل با فراط صادر میشود و این مرضی است که بالاطرة منفضی و منجر بامراض ردیه مهلکه میشود و سبب بسیاری جماع کردن یا بسیاری جماع کردن یا بسیاری مادهٔ او دست که منی و خون است و یا سبب او استلای جمیع بدن است و علامت او بسیاری وقوع احتلام است و بسیاری میل جماع و قلت وقوع ضعف درین امر و همیشه سرخی رنگ رو و بشره و قوت بدن است و عظم نبض و علاج درین مقام استفراغ و تنقیه بدن است بمطبوخ فواکه و تقلیل غذا تا مادهٔ این مرض قوی نشود و فصد از باسلیق باید کرد و اخراج خون بقدر مناسب شخص باید نمود و جلاب هر صباح از رب خوزه هفت مثقال و یا از شیرهٔ خرفه سی پنج مثقال یا سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب ترتیب داده بر نهار باید آشامید و یا

جلاب از مغاب و آلوی سیاه و آلوی کوهی هریک پنجاه عدد و تمرهندی
بیست مثقال و زرد آلوی خشک پانزده مثقال و انار دانه ترش بیست
مثقال مجموع را در یک کاسه آب سرد بایدکرد و یکشبانه روز باید گذاشت
و از این مجموع هر بار سی و پنج مثقال را با هفت مثقال آب غوره آمیخته بر
باید خورد و غذا آش عدس و سرکه بایدداد و خوردن
دوغ که روغنش گرفته باشند نیز بسیار نافع است قرصی که
شهوت جماع کند و قرصی که قطع شهوت جماع کند اینست تخم خرفه
و تخم کاهو و تخم سداب و کشنیز خشک از هریک دو مثقال و نیم کوفته
و بیخته و با آب سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک دو مثقال
و بوقت حاجت یک قرص در هفت مثقال آب خود حل کرده باید
خوردن یا با آب ریواج یا با آب انار ترش هرکدام که موجود باشد
هفت مثقال غلط کرده بر تهار باید آشامید طلا و محازی کرده را
بصندل و گلاب و اندکی کافور طلا باید کرد و بر بالای برگ بید خواب
باید کردن بیان دوا که سبب آن غدهٔ منی باشد و اگر سبب در کثرت
جماع حدت منی باشد علامت او سرعت نزول او ست با حرقت
بول و حدوث صداع و علاج او خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین
ساده هفت مثقال و یا از شیرهٔ حرفه شسته ده مثقال و با آب زرد آلوی
خشک مقدار سی مثقال باید داد و خوردن کاهو دوغ ترش روغن
برفته کاه نافع است و غذا آش عدس با دوغ بخته باید داد و آب
سرد غوطه زدن نافع است و در آب سرد غوطه خوردن و فصل
تابستان بسیار نافع است هر روز بقدر قوت و می باید که سبب غوطه

خوردن

خوردن جماع نیز نباشد بستن سرب قطع است و بستن قطعه سرب بر محل
قطن که بمقراض کرده باشد نافع است زیرا که او را خاصیتی عجیبه است در قطع
شهوت باه بیان قطع سبب او حکه باشد و اگر سبب شهوت جماع و ملتیانی
او بشود و حکه باشد که عارض او عیبه منی شده و غریک طبیعت بدفع مفرط
بطریق جماع میکند و آن موضعی از مادهٔ حاره واقع است مثل صفراء دوم و
علامت او آنست که هر چند جماع میکند این علت زیاده نمیشود و شرارت
او پیشتر ظاهر میگردد و گاه چنانست که بعد از فراغ جماع در دور مجرا و محل
منی احساس میکند و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از مغاب
ده عدد و نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال اول او دیرا
در قدری آب با آتش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند آن آمیخته
هم کرم بر تهار باید اختیار کرد و غذا آش مقشر با شیرهٔ مغز بادام باید داد و
یا از آش عدس با آش ریواج و انار دان باید داد و استعمال طبیعت بطبخ
هلیله زرد با بیدخود و اگر چنانکه علامت خون بیشتر باشد علاج او
فصد است از باسلیق یا نهر البدن که اکحل است و تقلیل در غذا و در
اکثر اوقات نشستن و خوردن جلاب از شربت نیلوفر یا شربت غوره
یا شربت صندل هرکدام موجود باشد هفت مثقال بیان قطع سبب اوجع
و ریح باشد و یا آنکه سبب در کثرت وقوع جماع حصول بسیاری نفخ است
که از اسباب قویه این فعل است و سبب حدوث نفخ خوردن اغذیهٔ لفاظ است
و باطعمهٔ مولد نفخ است و سودا علامت او شدهٔ لفوظ است و تقدیم
اسباب مذکوره و علاج او خوردن بزور و اد دیه کاسرهٔ ریاح است مثل
دین و بادیان و کرویا و انیسون و ایکیر و زنجبیل و مصطکی و کندر

واشال اینها باد و نفخ را دور کند و برازد مثل تخم سداب از هر کدام که موجود شود از هریک دو مثقال با قند سفید هفت مثقال ترتیب داده باید خورد و غذا زیره باج باید خورد و اگر مبتلا باین نشوید را در بدن باد و سودا غالب باشد باید که شربت بادرنجبویه هر صباح هفت مثقال در سه قاشق آب شربت کرده برنهار اختیار کند و غذا اخود آب باشد مغز تخم عصفر خورد و اگر ضعیف باشد کوشت مرغ نیز در آش اندازد و تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و یا بمعجون بخاج یاسای کی از هریک چهار و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول شبانه در قدری آب با تنش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند و معجون بخاج را در ان حل کرده بوقت صبح با سحر بمقتضای فصل اختیار کند و تا نیم روز با پیشین صبر نماید تا عمل دارو منقطع شود و بعد ازان هفت مثقال قند سفید را و یکمثقال تخم ریحان را در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و آش هر چیز را در روز دارو بوقت عصر باید اختیار کردن جنانچه قانون علاج هبت واصداع شقاقیه

**در بیان فتق و قیله** که از امراض رديه اعضا تناسل هبت بعضی خصیه و یا ما فوق او و از انجا معدود از امراض او میشود و باید دانست که اگر سبب حدوث فتق انفتاح صفاق و انشقاق او باشد که پرده از بوست شکم هبت علاج او شکل هبت بلکه علاج بذیر هست

**بیان انواع فتق** و مراد بفتق کشاده شدن مجرهبت و باز بدن پرده شکم و فرو آمدن روده و شحم داشال آن در کیس خصیه اگر در جای او باشد و این فتق بد تر هبت ازان که باد در وی فرو آید



**بیان اینکه سبب چه هبت** و اما انکه سبب او فرو آمدن رطوبت باشد علاج او خوردن جلاب هبت از هر صباح کرده یازده هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال جنانچه مکرر یاد کرده شده ترتیب نموده بر نهار باید خوردن و باهر صباح کوارش کند روغن زیره هر کدام حاضر باشد مقدار یکمثقال بر نهار باید خوردن و غذا قلیهای خشک باید کردن کردن از ادویه کاسنی باج و تخم رطوبت باشد باید انداخت مثل زیره و بادیان و دارچینی و مصطکی و کندر ازین ادویه یکان یکان یازده دوره انشر باید کرد و اگر رطوبت و باد بسیار باشد از هر بردو اعتدال باید استعمال کرد و مطبخها از کوشت مرغ مناسب هبت یا اباز یه مذکوره و کاهی معجون سنجد نیز اختیار باید کرد و یکمثقال بر نهار نان و خاد بر محل فتق از سر کشش دو جز سر و مازو و بوست انار و آرد باقلی باید کرده و اگر رخاوت و رطوبت بسیار باشد جهت بلوط نیز درین ترکیب زیاده باید کرد و اجزای ادویه باید که برابر باشد مجموع را کوفته و بیخته و با آب مورد یا آب مورد خشک که جوشانیده باشند خمیر کرده بر محل علت خاد باید کرد

**بیان اسباب نزول امعا** و اگر سبب فتق نزول امعا باشد و کیس بیضتین و این قسم را طبقیله نامیده اند و دوره و علامت او اینست که اگر علیل بر قفا بخوابد و او را بالا کشند امعا مراجعت بجانب مکان خود میکند و علاج این قسم نیز خوردن معجون زیره هست و معجون کندر انیز کدام که حاضر باشد یک مثقال بر نهار و هر صباح و غذا از قلیها و مطبخها مذکوره بالا و ادویه مذکوره باید خوردن نان و خاد و ازین ادویه که مذکور میشود باید کرد هفت بلوط و اقاقیا و ان ترش که مراد بان محل کل نار هست که طولانی شکل و سرخ رنگ مثل خرما و اسراش و شلم و الوی بخاری یا الوی سیاه و سریشم ها ی دکرمانده و کل سرخ خشک و مازو اجزا

ادویه بوزن برابر باید مجموع را کوفته و بیخته و بآب برگ مورد تازه کوفته
وافشرده خلط باید کرد و اگر برگ مورد تر یابافت نشود برگ مورد خشک را در وقت
آب هیج باید کرد و بآن آب خلط کرده بر محل فتق باید نهاد و محکم باید بست
و نباید بکشادن الا بعد از یک هفته بیان آنچه از آن بر میاید لازم است و اگر
بر علیل این بستن دشوار باشد لااقل سر شب و روز تمام نباید کشاد و صواب
این علت می باید که از بقول واضعه نظاهر بر میزد اجتناب کلی نماید و از ترشیها
مطلقا و از شیر و جزرات نیز زیرا که هم نفاخ است و هم مرطب و مرخی الحشا و از
دخول حمام و بسیاری جماع نیز اجتناب تمام اولی است و از طعام و آب بسیار
خوردن نیز و بزه و یدن و از بالا به شیب آمدن و از شیب ببالا رفتن و بار
و زدین برداشتن و کشتی کردن و سواری با فراط یا بتعجیل کردن این مجموع
موجب زیادتی این مرض است بیان علاجه اگر سبب فتق ریح غلیظ باشد و اما اگر سبب
فتق ریح صرف باشد علاجش اولا و از قرار محل فتق است خصوصا بوقت دراز
نفخ بیالا یا فشردن بادست بر و نهادن و علاج او خوردن جلابست هر صباح از
تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان رسی از هریک دو مثقال کلقند عسلی نصف مثقال
اول ادویه را بر قاعده که رسم است طبخ کرده و ترتیب نموده و کلقند مذکور
بان آمیخته نیم گرم بر نهار باید و غذا از خود آب است از گوشت مرغ خانگی و
دراج و طیهوج و کبوتر بیابانی و کنجشک باشیره مغز تخم معصفر و علیل باید که از
جمیع اطعمه بر داشته بر دوام که منفخه اجتناب نماید جوارشات نافع است و بر
صباح بر نهار یکمثقال کوارش زیره لازم دارد و یا از کوارش سنجبر نهار ساباتا
مذکور شد و بر محل فتق از تخم سداب و بیخ ابکبر و فوتنج و مرزنجوش و بیخ
و قیصوم کوفته و بآن کل یا دوش است در نرمس که با قلی شاهی است اهزاهم



بوزن برابر کوفته و بیخته و بآب برگ سداب آمیخته نیک خلط باید کرد و بر
محل خلط باید کردن فتق ا شان ناشه و نیز بر موضع فتق روغنهای چاره
محلله باید مالید مثل روغن قسط و روغن نارد ین و روغن زنبق و روغن
شبت از هریک یا از مجموع اگر علت قوی باشد سفوف و کاهی ازین دارو
سفوف باید کرد و با دیان رومی و تخم کرفس و با دیان رسی کوفته از هریک
دو مثقال زیره دو مثقال و نیم مجموع را کوفته و بیخته بر صباح بر نهار دو مثقال
با آب بادیان اختیار باید نمود یا جلاب قند با دیان بیش موجب باشد و اگر
سبب حدوث این علت اجتماع رطوبات و کیموس خفیفه می باشد و این اکثر
طفلان را عارض میشود بواسطه غلبه رطوبت بر ایشان و علامتش آنست
که بوقت دست نهادن بالا را جهت نمی کند و بسیار یکلان میشود و علاج او
خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و بادیان رومی
و بادیان رسی هر دو نیم کوفته از هریک دو مثقال و کلقند عسلی نصف مثقال
اول ادویه را بطریق مذکوره سابق طبخ کرده صاف باید ساخت و کلقند
آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا از مطبخها و قلیهائی که در ایشان
رز و دویه مجففه رطوبات باشد نافع است و اما مه بیرون که او مشترک است
بیان استعمال فتق و این قسم از از استعمال کردن او خطر عظیم است
و اکثر مفضی و منجر بهلاک میشود نفاخ شه و نفاخ بر موضع فتق از سرگین
غزو آورده جا باید کرد یا از خاکستر چوب شاهتره تاک که دران قبض بیشتر
است و بدو اجزای هم بوزن برابر کوفته و بیخته و بآب خیر کرده بر موضع
علت باید نهاد و بار و غن زیت و روغن زنبق بر یک قدری و اندکی
چند بید ستر کمه بر ترکی او را قند زیتری و نامنیر و تیرکی و جوره ارمنی و دحل

کرده بر محل فتق باید مالید **مقالهٔ ۲ در بیان کثرت علت** گوئیم جملهٔ مختصه
زنان است و مراد بکثرت خون سیلان است و از جملهٔ سیلان و بسیار
آمدن اوست و اگر سبب حدوث او بسیاری خون در بدن باشد و انتقاء
خون در عروق علامت اوفر بهی بدن علیله است و ظهور آثار خون در بشره
مثل سرخی جسم و برفاستن رگها سبب خون و ورم اعضا و ضعف قاعده
در عقب سیلان و عدم حدوث زردی در بشره و ظهور خفقان در دل
در ین مقام حمل بجوز نیست مگر آنکه مجدر عشی ایجاد و افراط و اسراف
در خون واقع شود آنگاه باید بست در اول حدوث این قسم را علاج
قصد است از باسلیق و اخراج کردن خون بقدر قوت و طاقت و اجب
و اگر مبالغه در جریان خون واقع شود یکی از طرف حبس و وضع محجم است و آن
باید که کوه نباشد و بر اسفل صیفه علیل باید نهاد و جذب کرد مکرر تا مانع شود
شود نیست چه مقصود ازین جذب فقط است جانب مخالف را اخراج خون
**درس نجم** و خوردن قرص هو و کل ارمنی از هریک یکمثقال جرب بهی هفت
مثقال مجموع را باهم آمیخته علیله بلید باورسه تا شوق آب حل کرده بیاشامد و غذا
آش سماق باید داد یا گوشت مرغ خانگی و یا بجوز دن طلاب است از تخم سان
اطل و تخم ریحان و صمغ عربی از هریک یکمثقال نقع داده و بردض کل جرب
کرده بل هیچ شرستی همچنان فرو باید بردن **ادویه مسکنه** و داروی دیگر
که مسکن این علت باشد کطار و کل ارمنی و کهربا از هریک دو مثقال و صمغ
عربی دو مثقال و دنبم تخم زرد خایان مجموع را غیر تخمها کوفته و صمغ را
نقع داده آنگاه جمله را باهم آمیخته ازین مجموع هر بار دو مثقال در ربهی
هفت مثقال آمیخته باید داد و نهادن محجم بر ساق و جذب کردن و وضع ضماد



نیز ازین مرض نافع است **بیان دفع بصره** و دفع بصره که سبب سنگین خون شده
ازین ادویه باید ساخت اقاقیا و طیشیر الیتس کر تکان تکه سقالی مغ مسنده و صمغ
او در معالجات سابقه مذکور شد و کندر و کزما زد و خون سیاوشان و مازو
و کاغذ سوخته اجزا اجهر موزن برابر کوفته و بیخته و در آب برگ مورد تازه
یا آب مورد جوشیده ادویه را خلط باید کرد و پاره بشم و بالیده را بآن آغشته
کرده علیله مبتلا باین مرض بخود بردارد **بیان الجه رقت خون باشد** و گاه سبب
در حدوث سیلان طبیعت رقت و حدة خون می باشد و علامت او زردی رنگ
اوست و در وقت خون سیلان و بسیاری تشنگی و تلخی دهن و زردی رنگ
خون و سرعت خروج خون و خبث و بدخلقی و هول و سوزاک و علاج
درین صورت خوردن جلاب است هر صباح از رب بهی یا رب سیب
هفت مثقال و یا کل ارمنی یا کل مختوم و صمغ عربی نقع داده از هریک
مثقال بمجموع ادویه را کوفته و بیخته و یا رب بهی یا رب سیب خلط کرده
باید که علیله بلید یا با قدری آب شربت کرده بخورد و غذا آش ترکیب سماق
با عدس و کوشت مرغ و شیر و مغز بادام بریان کرده باید داد **ادویه نافع**
و ادویه که قطع نزف و سیلان حمت کند اینست دوع سوخته که مزاج کرمابه
است و کل ارمنی نقع داده و صمغ عربی نقع داده و اقاقیا و عصاره طیشیر
الیتس از هریک دو مثقال هم را کوفته و بیخته و ازین ترکیب یکمثقال در
آب سماق یا آب برگ زوفا یا آب برگ عصا الراعی که سرخ مرد است و ا
بقلة الیهانی نیز می نامند و یا در آب برگ خرفه یا شیر و خرفه هر کدام که حاضر شود
پست و دو نیم مثقال مجموع را خلط کرده باید آشامید **بیان الجه انفتاح رگ**
و گاه سبب در سیلان خون علت انفتاح و انفتاق در بدن عرقی از عروق

می باشد و علامت او آنست که بسیار می آید و در وانک و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از قرص کلنار و کل ارمنی تف داده از هریک یکمثقال یا رب بهی هفت مثقال و غذا آش سماق باید داد یا گوشت مرغ و شیرا مغز بادام تف داده و آش پایه کرده و در وقت طبخ هر یک مصنوع را محکم ساده و در خرقه ساخته باید برداشت مثل کنند و دیر و از زوت از هریک دو مثقال خون سیاوشان و کل ارمنی یا قرص از هریک نیم مثقال طبیعة البیض یکمثقال نیم مجموع را کوفته و بیخته و با آب برگ خرفه خمیر کرده یا با آب برگ زوفا و زرجه ساخته باید برداشت **اسهال حادثه** شیافی که حابس خون میکند و خوب است این نوع باید ساخت مازوی سوخته و شاخ کوزن سوخته و پوست پسته سوخته و دانه خرما سوخته و کاغذ سوخته و صاج هندی سوخته و سرپه و کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و کل ارمنی یا قرص یکی از این ادویه کل از هریک از اجزا بوزن برابر کوفته و بیخته و با آب عنب الثعلب خمیر کرده و شافها ساخته بوقت حاجت مبتلا باین علیه بخود بدارد **مقاله و بیان اسباب علل** که مراد بسته شدن خون حیض است قبل از وقتش و سبب احتباس خون حیض اگر در رحم باشد علامت او ثقل است و در رحم و تب و علاج او فصد است از باسلیق بقدر قوت و واجب خوردن جلاب هر صباح از عناب دو عدد و پر سیاوشان و تخم کاهو از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب مناسب طبخ کرده صاف باید ساخت و قند مذکور را آن آمیخته نیم گرم هر نهار باید اختیار کردن و غذا آش سقمونیا و یا شیر با شیره مغز بادام باید داد و جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر یک هفت مثقال بر نهار باید اختیار کرد **بیان الله اعلم**

قلت

قلت حدوث خون باشد و گاه سبب احتباس غلظت خون می باشد در بدن و علامت او لاغری و ظاهر بدن است و زردی بشره و تقدم جوع و استفراغات کثیره سابقه و کشیدن مشقت و تعب و علاج او خوردن جلاب است از شربت شبیب و قند هر یک هفت مثقال و طلاب هفت مثقال مجموع را مخلوط کرده باید خوردن **مدرجات نافعه** و استعمال مفرح یاقوتی و مفرحات قابضه بار دیگر که در قرابادینات برای همین علاجات و تدبیر متعین شده است نافع است و آنرا در قرابادین قلانسی طلبند و بعضی از مفرحات و معاجین در فصل اخیر کتاب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **تدابیر نافعه** و مقدار خوردن از مفرحات از یکمثقال تا دو مثقال است بحسب اختلاف مشایخ از اشخاص و ابدان و حتی الامکان علیله مبتلا باین مرض را تنگ نعب و ریح باید نمود و حرکت نباید کرد و بجام مناسب باید رفت و باجمله هر چه مولد خون باشد از اطعمه و اشربه و موجب آنرا باید خون کرده و اختیار باید کرد **بیان اینکه سبب سوء مزاج باشد** و اگر سبب احتباس غلظت سردی باشد که آن موجب ضیق مجاری است و عروق علامت او سفیدی رنگ روست و بشره و نبض بطی و در حرکت و غلظ بول و تعقید این و بسیاری بول و سستی اعضا و بدن و ثقل در خواب بعد از خواب و سیلان آب دهن و علاج او در سی صورت خوردن جلاب است هر صباح از تخم کرفس و هر دو بادیان و فتیج کهنی که مراد کاکوتی است آن قسم که برگ او ریزه است از هریک یکمثقال و نیم و کلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب مناسب بطریق عادت معهود طبخ باید کرد و صاف ساخته و کلقند مذکور با آن آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا خود آب

باشیرهٔ مغز تخم کنصفر باید داد و از گوشت مرغ خاکی و طیهوج دکبک و مرغ
و امثال آن باید داد و بر بالای ناف علیل از دو بیاره که موجب بران مزاج
طبیعت باشد کاد باید کرد مثل بیاسه و سنبل و هیل کرفاله مصاری مغز
و خسط و خاماد فتاح از خرد و چینی و حب بسان و جوز بویا هریک نیم
یا بعضی مثل رو باسه بمقتضای وقت و شدت و ضعف مرض ملاحظه کرده
کوفته و بیخته چنانکه بسیار نرم نباشد و بر روی خرقه انداخته بر محل ناف
باید نهاد و فرزنجه کرد و اگر طبیعت قوی باشد اسفند خوبیخ کوهی و اهیل که
ثمرهٔ سرو کوهی است کرا بعل سمرقندی آنرا برس می مانند و اهیل را در کتب
طبی ثمر العرعر نیز نامیده اند و سداب خشک و پوست حنظل و کندش
از هریک دو مثقال منکث دو حبه مجموع را نیک کوفته و بیخته و بروغن
زنبق حل کرده و قدری بنبه یا پشم بآن آغشته کرده باید که علیله بخود
بوارد و گاه باشد که سبب فرزنج معنوی باشد و گاه بسیاری فرزنج سبب
طبیعت میشود زیرا که مسالک و مجاری را منفذ میکند یعنی می فشارد و گاه
او فی هست بسبب ظهور و سبب و علاج او منضد هست از قاض و ادرار
خون بسیار شبیه قوت و شخص و منضد و استعمال ریاضت باید کرد و احتیاج
نقب و کرسنگی و خوردن سکنجبین ساده هر صباح هفت مثقال در قوری
آب و غذا سکباج باید داد و امایل گوشت و مراد بسکباج آش بسر کهه
و ترشیها و آشهای ترش در این مقام نافع است و نشستن در حمام گرم چندانکه
عرق روان شود و نشستن در آفتاب گرم نیز همین عرض بغایت نافع
است و چون که در ادرار صعوبت کند از این دو پیه مذکوره ترتیب باید کرد
بیضهٔ سایله و زنجبیل و عاقرقرحا و اطریفل کرا و ادرخوش بوده

می نوازد

درعلاج مادهٔ بلغمی واخراج آن وخلط واو بصورت وید طبیب متدرب باید
اختیار کردن بیان فرزجات ودرین علت از فرزجات نافعه آنست
شدن باید که علیله خود برکرد وفرزجه که موجب تسخین رحم وآنست شنا
بیست زعفران دعود وشب عمان کرناک بلوربست وسماق ازهریک دو
درم مجموع راکوفته وبیخته وباعسل آمیخته نیک برهم باید زد وپنبه یا
پشمی آن آغشته کرده باید برد اشت وباید که بعد از طهر باشد وداخل سه روز
مقاعب باید برد اشت عرزجه اقوی وبعد از استعمال فرزجه باید که
شوهر بازن مجامعت کند فی الفور تا استخوان درست باشد ودیگری
گوید زین اقوا ست انفحه خرگوش وزهره ماهی وزهره شیر هم جوزن زاجو
باهم خلط کرده پشمی بانبه ودران فرزبرده زن بعد از طهر پاکی درحیض
نخورد بکرد اما مجامعت شوهر بعد از استعمال فرزجه شرط است ودر پنیر مایه
خرگوش نخاطوس غزبه غیبه حکما بیان کرده اند وگفته اند که پنیر مایه نر
اورا اگر فرزجه سازند البته پسر آید واگر پنیر مایه ماده را فرزجه سازند البته
دختر آید واین را تجربه درشته اند بیان خاصیت پنیر مایه خرگوش واین
خاصیت را در پنیر مایه آهو وبز غالم نیز گفته اند وبعضی از حکما گویند که
انفحه خرگوش ونبس اگنده او وعسل هر سه توزن برابر اگر فرزجه
سازند واستعمال کنند البته ابستن شود اگرچه زن عاقر بوده باشد
واین دوا را سه روز متوالی باید برد اشت علاج یعنی درمان غیل ایام
دست ونشارهٔ علاج که مراد آره کرده اوست مقدار یکدرم بعد از طهر
خوردن مجرب داشته اند وخوردن تریاق اربعه ویا تریاق ثمانیه از
هرکدام حاضر باشد مقدار یکدرم در شربت بادرنجبویه هفت مثقال خوردن



تریاق

درین علت مفید است ویا تریاق مسرور دیلوس ویا تریاق فاروق از
هرکدام که موجود باشد یکدرم درجلاب عاره مثل بادرنجبویه وبادیان روی از
هرکدام دو مثقال ودرقدری آب بطریق عادت طبخ کرده صاف ساخته
هفت مثقال قند وبکدرم تریاق را درو حل باید کرد وبغایت گرم باید آشامید
وغذا نخورد آب بانیرهٔ مزعفر مصفر ودارچینی وفلفل وکوشت توقلی
باید اختیار کرد وقدری زعفران نیز استعمال باید کرد بخور نافعه واز جمله
بخورات نافعه درین علت رحم این مرکب است که مذکور میشود ومعجونها
وقرصها وحب الغار وزنجبیل وسانج هندی وبازد وسداب ازهم بوزن
برابر کوفته وبیخته وآب برگ سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت وبوقت
حاجت یکان قرص برآتش نهاده درشیب دامن دود باید کرد بنوعی که بخار
آن بجسم نرسد واین را از مجربات داشته وگاه سبب عقر حرارت بخفقه
می باشد که لقمه ناگوار ماده غلیظ بست خشک می سازد وقابلیت تکون فرزند
مسلوب میکرداند وعلامت این قسم صفراویت مزاج است وبخافت
بدن وزردی رو وبشره وقلت خون طبث وغلظ وسواد او وعلاج
درین مقام تبدیل مزاج مریضه است باغذیه واشربهٔ ملایم
بدین نوع است وخوردن جلاب هرصباح از شیرهٔ خرفه سی وپنج
مثقال وقند سفید هفت مثقال ویا شربت سیب هفت مثقال بجای
قند وبا سکنجبین هفت مثقال بعوض قند در شیرهٔ خرفه مذکوره خلط کرده
برنهار اختیار باید نمود وغذا اما اطلم باید داد وبازیه باج از کوشت بزغاله
اختیار باید نمود ورجوع در غذا بخیری باید کرد وسمن بدن باشد مثل
پالوده وفرن وهریسه وآنچه از آشها مقانت وقوت دارد باید اختیار کردن

**درمانه** و فرزنجبه کوبیده این علاج علت نافع باشد اینست پیه بط و پیه مرغ خانگی هر دو گداخته و ملک الاناطاسی مثقال کوفته و بآن پیه گداخته خلط کرده و جنبذ یا پشمی بران تر کرده علیله بخود برگیرد **اگر سبب او یبوست باشد** و اگر سبب پیوست مجففه باشد مرطفه را علامت نخافت و لاغری بدن مرطفه است و قلت رطوبت علیله و مبنی است علاج و دین مقام ترتیب مزاج مرطفه است باغذیه و اشربه مرطبه و مجزوون جلاب هر صباح از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش اذ هریک کدام کموجود باشد مقدار مثقال **جلاب** و یا جلاب از قند سفید و گلاب دو حب رمان یا دو عدد نارنج رمان باید دار قند بمقدار مذکور و گلاب هفت مثقال و تخم رمان شسته یک مثقال مجموع را در قدری آب که مناسب باشد شربت کرده و پس نهار اختیار باید کرد و غذا ماء اللحم از گوشت بزغاله یا بره یا گوشت ماهی باید کرد **اگر سبب او یبوست باشد** و درین صورت استعمال حمام و مداومت او باید کرد و روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر بر اعضا باید مالید و اگر سبب این علت کثرت رطوبت مزلقه باشد که نطفه در مکان خود بسبب رطوبت قرار نمی گیرد و مقصود که فرزند است حاصل نمیشود و علامت او سیلان رطوبت است از رحم دایما و بر تقدیر تکون فرزند چون دو سه ماه میگذرد بواسطه غلبه رطوبت می لغزد و فرو می آید و علاج درین صورت خوردن کلقند قندی هست یا عسلی از هر کدام کموجود باشد مقدار هفت مثقال در مطبوخ بادرنجبویه و بادیان از هریک دو مثقال در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته و کلقند در حل کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا لحم و آب با شیره مغز تخم خربزه و در بعضی



وزعفران و گوشت مرغ و گوشت تو قلی باید داد و تنقیه بدین بقیات و مسهلات مذکوره باید نمود و از اغذیه خشک مثل قلیه و کباب و کرنج پاشان و امثال اینها باید خوردن **حقنه نافعه** و حقنه نافعه جهت دفع رطوبت مزلقه بدین وجه ترتیب باید نمود سعد و کندر از هریک چهار مثقال مجموع را در یک و نیم کاسه آب آتش نرم طبخ باید کرد و تا نیم بماند و صاف ساخته هر روز این مطبوخ هفت مثقال و نیم نیم گرم ساخته از قبل و رحم حقنه باید کرد **بیان سقوط فرزند بواسطه عوارض** و گاه سبب در عدم حصول فرزند بر جستن حامله است از بلندی به پستی و حرکت عنیفه کیف کانت و یا سبب اعراض نفسانیست مثل غضب مفرط و یا فزع و غم ناگاه و اکثر اینها چنین است اسقاط فرزند میشود بعد از تکون **بیان آنچه سبب او امراض بدنی باشد** و گاه سبب آن آلام و اسقام بدنی میباشد در بارنا کردن و اسقاط فرزند مثل تب تند و صرع و فالج و دردهای قوی مثل قولنج و وجع مفاصل و یا سبب خوردن مسهل بی وقوفانه میباشد و یا فصد و یا بسیار رفتن بحمام و علاج در جمیع آنچه مذکور شد ترک کردن موانع اسباب حمل است و از موانع و مضار اجتناب نمودن و الله اعلم **مقالة فی بیان الشدة والرخاوة** یعنی دشوار زائیدن و سبب دشوار زائیدن فرزند یا ضعف قوت دافعه است یا بیش بدن و فربهی است و یا صغر رحم است خلقة او لا گاهی بیش ضعف قوة دافعه باشد علاج او مالیدن روغنهای طبیعت است مثل روغن زیت و روغن کنجد و نشاندن مریضه در آبهای گرم که دران مثل بابونه و خطمی و الخلیل الملک و مرزنجوش و نام درک کرم درک

جغندر و بریک صعتر جوشانیده باشد و خرقه از کتان نیز باین آب تر کرده
بسوزاخ پنی باید فرستاد تا موجب عطسه شود که این علاج در سرعت
وضع حمل مجرب هست و اسد اعلم و بوقت آمدن عطسه دهن و پنی را محکم
باید گرفت که در سرعت ولادت دخل تمام دارد زیرا که قوت عطسه
معروف تداخل میشود و همکی جهد مصروف بوقوع تزحر و طلق که مرا و آنرا
در دیست که مرا بینه را حادث شده بوقت زائیدن باید رشت و یا جلاب
باید داد از مشک طراشیج که نوعی از فتیخ هست و پرسیاوشان
از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بروجه مذکور ترتیب
داده نیم گرم باید آشامید و یا ریزه اسم استر در زیر علیله دود باید کرد که
بزودی خلاص میشود و میان اجزای مجرب او در این حامله هست و یا وسخ
خانهٔ فراشک دو مثقال در قدری آب گرم حل کرده باید داد که موجب
سهولت و لادت و جمیع اطبای قدیم و جدید را درین اتفاق هست
و اما دران قسم که بسبب فربهی و زیادتی شحم باشد علاج خوابانیدن
حامله هست بشکم و هر دو زانوی او را تکلیف باید کرد و تا بشیب ران خود
نزدیک سازد و بر رحم علیله رو غنهای لیسنه باید مالید مثل روغن گل و
بنفشه و نیلوفر و روغن پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز استخوان گاو
با موم گداخته و روغن بنفشه نیز بآن خلط کرده بر رحم و میان شکم
چرب باید کرد و اگر سبب او هوای سرد باشد و اگر سبب عسر ولادت
هوای سرد باشد بواسطهٔ آن طریق رحم کثافت حاصل شده باشد و
مانع خروج فرزند باشد علاج درین مقام گرم ساختن میان پشت
و بطن علیله هست بزغمهای گرم کرده و دخول او بحمام و آبهای نیم گرم

مرضی



مرضی اعضا بر علیله ریختن و در آبی گرم دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی
طبخ کرده باشند نشانیدن و غذا فوراً باب چرب باید و دادن از گوشت مرغ
فربه یا تو قل اگر سبب او هوای گرم باشد و اگر سبب عسر ولادت هوای
گرم باشد از روغنهای گرم مثل روغن گل و کنجد و زنبق آنچه حاضر و میسر
شود بر مواضع مذکوره باید مالید و حامله اگر قوت دارد دو سه قدم حرکت
باید کرد و شربت آب انار بین باشوم باید داد بقدری تر بخبین صافی
چند انکه مطابق صواب داند و غذا نیز آش منشر باید یا فوذنج منشر با استفاج
اگر بافت شود و از گوشتهای مذکور دوا ش باید انداخت بقالنسه
و بیان احتیاج هست و فرزند مرده و زنده و علاج آن نزد الطبا مقرر است
که هر جا که طلق که در وقت زائیدن است متعاقب شود و از سه روز
یا چهار گذرد و فرزند بر زمین نیاید علامت هلاک فرزند است در
رحم پس سعی و اهتمام مصروف باخراج جنین می باید کرد تا بیش از
فاسد شدن آید و حوالت بالیه ازین بدتر نمی باشد و الا بعد از فساد
خلاصی و نجات مشکل هست و علاج خوردن جلابست از مشک طراشیج
و پرسیاوشان و اصل از هریک دو مثقال و ترمس و فتیخ از هریک شش مثقال
مجموع را در قدری آب طبخ کرده تا نیم بماند و صافی ساخته هفت مثقال
قند سفید بآن آمیخته بر نهار نیم گرم باید اختیار کردن و غذا فوذنج آب چرب
باید داد و گرم و اسفاناخ باشد اگر موجود شود و عطسه باید فرمود ان با دویه
عطسه مثل کندش و سیاه دانه و مشک و دیگر اشیا دویه حاره بنا بچه
در پنی او باید دمید و بوقت آمدن عطسه دهن را نیک باید بوشید تا قوت
دافعه باعانت قوی حاصل شود فرزند زود بر زمین آید و باندرین دارد

که مذکور میکرد و بحالها باید داد و آنچه گرد وصف او سابقا مذکور شد و او را
ز کس غنچه نیز نامند و اسارون و زراوند و مشک طرامشیع و بربیاد شان
دهسل لبنی از هریک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با عسل مصفی
آن مقدار که خمیر شود او دویه مذکوره را آمیخته مقدار یکمثقال و نیم از این
ترکیب با آب نیم گرم باید اختیار کردن و اگر از انچه مل و زراوند و ترمس
و تخم تراتیزک هریک دو مثقال کوفته و بیخته با سرکه شاهسا رزند و
حامله بخورد بر دارد موجب سهولت زائیدن است **بیان اعتباس مشیمه**
و اگر جنابذ فرزند بیرون آید و مشیمه بماند و بیرون نیاید و آن پرده ایست
که فرزند در ان متکون میشود آن نیز موجب هلاک علیله است پس
باخراج آن نیز سعی بلیغ باید نمود و از جمله تدابیر آن اینست که مقدار
یکمثقال بوست خیار شنبر را نیک کوفته در دو سه قاشق شوربای بخورد
آب چرب آمیخته بخورد و از عقب آن باز قدری شوربای چرب بخورد
آب اختیار کند **بیان اعتباس خون نفاس** و اگر خون نفاس محتبس
گردد و بیرون نیاید این نیز بلیه عظیمه است مر زنان را و سبب در انقطاع
او باید کرد بخوردن جلاب از بادیان نیم کوفته و پرسیاوشان و مشک
طرامشیع از هریک نه مثقال مجموع ادویه را در دو پیاله آب با قدر ملایم طبخ
باید کرد تا نیم بماند و از کرباس گذرانیده و هفت مثقال قند سفید کوبیده
نیم گرم باید آشامیدن و غذا خوردن آب باید داد از گوشت چرب باشوربا
منوز یا وام **مقال ۱۲ در بیان امتناع بول** گرازجمله امراض رویه دوم است
و مراد برحم مکان و محل بکون و حصول فرزند است و او را امراض بسیار
حادث میشود و یکی از امراض او امتناع است و آن شبیه بصرع و تشنج



و سبب او و اکثر احوال اجتماع منی و نطفه است در رحم و نامد کردانیدن
او و اطفای او مر حرارت عزیزی را که در رحم است و امتناق در رحم
ماندن اوست و صعود بخارات رویه بدماغ و حدوث غشی و صرع از آن
مر و باجمله استحاله نطفه و منیت بسمیت و عفونت و حدوث عوارض
مذکوره زیرا که رحم عضو غشائی و ذی الطبس است و ادراک و افزودن
و از اندک رقیقی متاذی میشود و از تصاعد بخارات عفنی این
امراض حادث میشود **بیان آنچه سبب او احتباس است** و گاه
سبب در این علت احتباس خون طمث است در رحم و فساد او و
تصاعد ابخرهٔ رویه بدماغ و این علت را انوابت دادوارمی باشد
و علامت او آنست که هر گاه نوبت قریب کرده رنگ او زرد میشود
و اختلاط و پریشان در عقل علیله پیدا می آید و کسل و ضعف در سیاق پایها
و خفقان و رد دل و ضعف نبض حادث میشود و رطوبت منخرین و رطوبت
هر دو چشم و علیله بقرب نوبت احساس ارتفاع شی از اسفل بدماغ میکند
و در این حین ابطال حس میشود و احداث غشی و اختلاط عقل و انقطاع صوت
و کف و لعاب از دهن ظاهر میگردد چنانکه در صرع این احوال عارض میشود
**بیان معالجات** و علاج او بهنگام نوبت مالیدن هر دو قدم علیله است و
محکم بستن هر دو ساق او چنانکه بر دو آید و تند کردن منخرین او و پاشیدن
گلاب و آب سرد بر روی علیله تا بهوش باز آید و با واز بلند در گوش او
صیحه باید کشید **تدبیر میل نمودن باسفل** و در این حین او را عطوفت خشونما
را نزدیک علیله نباید آورد و علیله باید که چیزهائی که بوی ناخوش دارد نبوید
مثل نفط و کندش و جندبیدستر و آنچه در رائحه شبیه باینها باشد بدماغ علیله

بیدا داشتن کہ موجب آفاقت و شعور ہست و مقصود ازین تدبیر آنست
کہ رحم عضو زکی الحس ہست و بر ورم طبیعہ مایل ہست و ازینرو کہ چیزہا بہ
چنانکہ مذکور شد و درین حین میل رحم بجانب اعلای بدن ہست پس مناسب
نیست ورم طبیعہ بدماغ علیلہ و اشتر تا رحم میل باعلی نکند و مایوس
شدہ باسفل رجوع نماید رو غنہای مالیدنی و از جانب اسفل بالا کہ
رو غنہای خوشبوی بقرب رحم و ران علیلہ بمالد تا رحم میل بجانب
اسفل کند مثل رو غن زنبق و رو غن نرگس و درین رو غنہا غالیہ
حل کردہ مالیدن منفعت تمام دارد و جلاب ہر صباح از بادرنجبویہ
و بادیان ہریک دو مثقال و کلقند عسلی ہفت مثقال اول او دو بر
وجہ مقرر طبخ کردہ و صاف ساختہ و کلقند مذکور بآن آمیختہ نیم گرم
بر نہار باید اختیار کردن و غذا خوداب از کوشت مرغ با شیرۂ منزل و ام
و یا شیرۂ منزل تخم معصفر باید داد و نباید گذاشت کہ طبیعت علیلہ محتبس
شود کہ آن واسطہ ضغط میکند امعا مرحم را یعنی می فشارد و بوقت
حاجت تلیین طبیعت بسنای مکی و شکر سرخ باید کرد باین طریق کہ
اول سنا را در قدری آب باید جوشانید تا نیم بماند و مقدار رسنا اقلش
سہ مثقال ہست و اگر علیلہ قویہ باشد پنج مثقال جایز ہست و از گرداب
باید گذرانیدن و شکر را در ان حل کردہ و دیگر بارہ صافی ساختہ قوت
صبح یا سحر علی اختلاف الفصل باید اشامیدن و تا نیم روز صبر کردن
تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان قدر یکمثقال با قدری آب و کلاب شربت
ساختہ باید آشامید و یا ازین حب کہ نوشتہ میشود و بعد از ظہور نضج
در فارورہ باید داد ایارج فیقرا نیم مثقال حب النیل و غاریقون ہریک

دو دانگ



دو دانگ تخم خطمی و بانگی و مثل اذرق و مصطکی ہریک دانگی و ترنجبین
بحرف تراشیدہ بروغن بادام چرب کردہ نیم مثقال و بادیان رومی دو درم مجموع
ستوطری نیم مثقال مجموع ادویہ را کوفتہ و بیختہ بآب بادیان جہا باید
ساخت ہریک بمقداری کہ فرو بردن آن آسان باشد و این مجموع یک شربت
تامہ ہست و بوقت صبح یا سحر اختیار باید نمود و تا نیم روز یا پیشین صبر باید
کرد تا عمل دارو منقطع گردد بعد شربت قند و تخم ریحان بروغن مقرر
باید آشامید و اگر بابین تدابیر علت ادرشود فبہا و الا دیگر بار اعادۂ
مسہل باید نمود و تنقیۂ بدن از فضول بایارجات سرّہ باید کرد مثل
ایارج جالینوس و ایارج لوغادیا بیان فرزجہا نافعہ و فرزجہا کہ
درین علت نافع ہست اینست بورہ و زیرہ بوزن برابر کوفتہ و مجہل
خیر باید کرد و بعنبہ یا پشمی دران آغشتہ کردہ علیلہ باید کہ بخود بردارد
و گاہی ترباق مسہی معجون و حمرا مقدار یکمثقال خوردن درین علت
نافع ہست بیان آنچہ سبب قلت مجامعت و گاہ سبب جدوبش
این علت قلت مجامعت می باشد پس درین صورت اگر مریضہ
شوہری ندارد باید کہ شوہر کند و اگر شوہر دارد از جملہ معالجات تمکین
و وقوع جماع ہست و خوردن جلاب ہر صباح از بادیان و تخم بنداب
از ہریک دو مثقال و قند سفید ہفت مثقال اول ادویہ را بر قاعدۂ
مقرر سابقہ طبخ کردہ و صاف ساختہ و قند مذکور بآن آمیختہ نیم گرم
باید آشامیدن و علیلہ را در آبی کہ دران بابونہ و خطمی و الخلیل الملک
جوشیدہ باشد باید نشانید دحوای ناف مریضہ و خم رانہای او دارو شدہا
مفیدہ مثل روغن خیری و خشک و نرگس و غیرہا چرب باید کرد و مذاق

درین مقام بخورد آب با کوشته مرغ خانگی و یا مرغ بیابان که تر و بهست
باشیرهٔ مغز تخم خبصفر باید داد با دار چینی و زیره دکاهی مقدار هفت
مثقال ماء الاصول که سابقا مذکور شد بر نهار اختیار باید کردن و اگر ماء
الاصول را در شدت فرصل با نیم مثقال تریاق مسرو دیطوس آمیخته
بطبیله و عند صواب باشد قی کردن نافع بهست و قی کردن نیز در بعضی
اوقات درین علت بسیار نافع بهست با شیاعی که سابقا در تدبیر قی
مذکور شد و بعد از قی اغذیه یابسه تناول باید نمود مثل قلیهای
خشک کوران او دیه حاره باشد مثل زیره و دار چینی و زنجبیل
و امثال اینها یا مطبخه کوره و کرویا باشد و آن لحمی بهست از زیره بزرگ
و بشکل و طعم و رائحه او قریب و بهاناکه از جنس و نوع زیره بهست و
خوانجان نیز در این مطبخه باید انداخت بیان انچه پرهیز ازان باید کرد
و صاحب این علت را از خوردن فواکه رطبه باید حذر کردن مثل
هندوانه و خربزه و شمامه لو و امثال اینها و نیز از دوغ و نیز و جزرات
و مطبوخ حموضات و اغذیه باردهٔ غلیظه حذر باید کرد و خصوصا آب بسیار
خوردن کرا زهم اضرر بهست انچه سبب احتباس طبث باشد و اگر جائی که
سبب حدوث این علت احتباس خون طبث باشد باید که سعی
معالج مصروف بخرباین خون طبث باشد بمثل جلاب هر صباح از زیر
سیاوشان و مشک طرا شیخ و بادیان و تخم سداب از هر یک دو مثقال
با قند سفید هفت مثقال اول او دیه را چنانکه بکرات تقریر یافته
طبخ کرده صاف باید ساخت و قند مذکور اضافه کرده نیم گرم بر ناشتا
آشامیدن و اگر جائی که علیله را بدین سبب کراحتباس بهست قوت باشد

فصد از

فصد از ساعن باید کرد و بمقدار واجب اخراج خون باید نمود از باسلیق و
حقنه نیز درین علت که باین سبب باشد مفید بهست بیان حقنه ناضجه و اگر
علت قوی شود و رازدیاد باشد حقنه ازین اجزا اختیار باید کرد تخم کرفس
و بادیان رومی از هر یک دو مثقال تخم زغیر از هر یک هفت مثقال مجموع
را در مقدار یک و نیم کاسه آب آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس باید
گذرانید و ازین مجموع مقدار سی و پنج مثقال با هفت مثقال روغن بابونه
و یا روغن بنفشه آمیخته نیم گرم از جانب قبل در رحم حقنه باید کرد و اگر جائی که علیله
بکر باشد علیله بکر را شوهر کردن نافع بهست علاج او درین صورت شوهر کردن
بهست و بعد آزان اگر علت باقی ماند علاجات مذکوره باید کرد و اطبا درین متفق
کرا اگر این علت بکر را عارض شود علاج منحصر درین بهست مقالهٔ سیزدهم در بیان
ادرام رحم و اسباب و علاج آن بباید دانست که ادرام رحم اکثری حار
و صلب می باشد و سبب ادرام رحم یا ضربه و سقطه بهست که رحم را عارض
میشود و یا احتباس خون طبث بهست و یا احتباس نفاس و یا عسرت ولادت
و یا کثرت جماع و علامت ادرام حار تب تیز بهست و سرسام در موضع ادرام و
تشنگی قوی و تلخی دهن و سواد رنگ زبان و درد سر و گفتن هذیان و بعضی
اجیان و اختلاط عقل و سرعت نبض و تواتر آن در ورم بطن و میلان او
خاصره و عسر بول و خشکی طبیعت و براز و علاج درین صورت
فصد کردن از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت واجب و خوردن
جلاب هر صباح از عناب ده عدد و بنفشه خشک دو مثقال و قند
سفید هفت مثقال او دیه را طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور بآن
اضافه کرده نیم گرم باید آشامیدن و یا از شربت بنفشه هفت مثقال

وتربخبین صافی مثقال آن در قدری آب گرم خلط کرده بر نهار باید اختیار کردن
وغذا ماء الشعیر مطبوخ با بنفشه وخشخاش باید داد ویا از شیره خرفه پنج
درم مثقال وقند سفید هفت مثقال شربت کرده اختیار باید نمود فاذا نضجت
در ناف علیله خاد ازین ترکیب باید کرد وآرد جو وآرد باقلی وارد عدس خلی
وبنفشه هریک دو مثقال وکافور یکدانگ بکوبند وبیخته وبآب برگ
عنب الثعلب یا باب برگ کشنیز تر کرده خاد باید کرد وبر رحم حقنه از اطباها
ورو غنها باید کرد مثل روغن بنفشه وروغن نیلوفر ولعاب دانه
از هریک هفت مثقال باهم آمیخته نیم گرم حقنه باید کرد واگر درین حقنه
بابونه ولعاب تخم زغیر وآب برگ عنب الثعلب نیز باشد عین هواست
از هریکی هفت مثقال بیان سوداکی رحم واگر در محل ورم سوداکی باشد
روغن گل با سفیدهٔ تخم مرغ بر هم زده باید چکانید واگر مبدا بر مذکوره
وجع تسکین نیابد باید دانست که ورم در طریق جمع بده هست پس
علاج او بلعابات حاره باید کرد که مفید نضج باشد واعانت طبیعت
نیز در نضج باید کرد مثل لعاب زغیر ولعاب تخم مرو وبزر خبز وروغن
خیری وهرگاه که نضج تمام باید ومنفجر شود بعد ازان سعی در نقا از ریم وچرک
باید کرد بحقنه ماء العسل که در زغیر جوشیده باشد وهر صباح جلاب آبشیرهٔ
مغز تخم خیارین وتخم خربزه هریک مثقال وقند سفید هفت مثقال باهم
آمیخته بر نهار باید آشامیدن واگر ورم صلابت داشته باشد دلیل
مادهٔ سودا دیست وعلامت او شکل درسا قین هست وصلابت در موضع
ورم وعلاج درین مقام خوردن جلابست از بیخ سوسن دو مثقال
قند سفید هفت مثقال اول او ویرا چنانکه رسم هست طبخ کرده صاف



باید ساخت وقند مذکور آمیخته نیم گرم بر نهار باید آشامید وغذا نخود آب با شیر
مغز تخم معصفر باید داد واگر علیله را قوت باشد در خوردن کوشت تاخیر
باید نمود تا دیگ وریم در ورم بسیار حاصل نشود واگر جانب ضعف غالب نشود
جوجه مرغ ورانش باید پخت تا قوت ساقط نشود ملینات نافعه وتنقیه
بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب افتیمون یا بمعجون بلاج باید کرد اما ظهور
نضج در قاروره ودر قرص رحم روغن گل کرده ودرو مرهم باسلیقون حل کرده
باشند باید چکانید یا مرهم واغلیون ومیان پشت وبطن وناف علیله را
بروغن قسط وشبت وامثال آن نیم گرم باید مالیدن وچرب کردن
وهر روز چند نوبت در آب مطبوخ باید نشست که دران بابونه وکلیل
الملک وشبت طبخ کرده باشند وگاهی موم در روغن ازین ترکیب بر موضع
ورم نیم گرم باید مالید شحم بط ودبیه بز ومغز ساق گاو وموم صافی در روغن
یاسمین وروغن بید بخیر واندکی مقل ازرق بطریق عادت ترکیب باید
نمود بیان علامت ورم سرطان وعلاج آن وعلاج سرطان رحم که مادهٔ سوداوی
وشر اورام هست وخلاص دران از بدایت مشکل هست وارحام زنان
عارض میشود علاج نشستن در آبهای اشیا رمذکوره هست مثل خطمی و
اکلیل الملک وبابونه وحلبه وزغیر وتمام وشبت وبنفشه وبرگ کرم وکبر
چندروز امثال اینها طبخ کرده علیله را دران آب تا میان باید نشانید و
روغنهای محلل مثل روغن بابونه وزنبق وترکس وقسط وامثال اینها
راست باید کرده بر محل ورم باید مالید مطبوخ طین واگر جانب علیله را
درد بی قرار وارام سازد وتلیین طبیعت علیله باین مطبوخ باید کرد
سنای مکی وبرسیاوشان از هریک چهار ونیم مثقال تخم خطمی وتخم کاسنی از

هریک دو مثقال بخشه خشک و نیلوفر از هریک دو مثقال و نیم عناب و
سپستان و از هیر خشک از هریک بیست عدد مجموع ادویه را دریک و نیم لیتر آب
طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده و هفت مثقال مغز فلوس خیار
و ده مثقال تربخبین صافی از و شیخ دران حل کرده و باز صاف ساخته بوقت
سحر اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا حل دارو آخر شود و بعد آن ده مثقال
قند سفید با یکمثقال تخم ریحان شسته در قدری آب گرم کافی باشند کرده باید
اشامید و آش پرهیز باید روز دارد و وقت عصر باید خوردن و غذا خود
آب باید داد با شیرهٔ بادام یا با شیرهٔ مغز تخم معصفر و اسم اعظم **مقال عدد**

**در بیان امراض معقده** و از جملهٔ امراض رديهٔ اویکی بواسیر است و بواسیر
عبارت از زیادتی در افواه عروق معقده است و آن سه نوع می باشد
نولولی و عنبی و ثالث و این اسامی را انواع مذکوره بواسطهٔ مشابهة
هست بآن اشیا زیرا که نولولی صلب می باشد و در وضع و شکل مثل
آرنج هست و از انکه عنبی هست بشکل انگور هست و از انرا که ثالث می نامند بشکل
توت هست و هریک از اینها برنگ مختلف می باشد سرخ و سیاه و از نولی
و دامی دیگر دامی نیز می باشد که اعمی می نامند و انکه دامی هست سیال
میخواند و این زیادتی **مختلفة الصنعة** نیز میشود باین طریق که خارج
معقد هست یا داخل معقد و علاج جمیع اینها تقدیم فصد هست اگر سیال
نباشد و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و واجب و هر صباح خوردن حلاة
عناب ده عدد با قند سفید هفت مثقال اول عناب را در قدری آب بطریق
رسم و عادت طبخ باید نمود و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم
برنهار باید آشامیدن و غذا مانش مقشر با شیرهٔ مغز بادام باید داد و طلین



طبیعت بمطبوخ حلیلهٔ زرد باید نمود و این تدبیر در حین احتباس خون
بواسیر خوب هست اما اگر طبیعت را لین باشد و خون بواسیر سائل بود
درین صورت تدبیر آن خوردن قرص کهربا هست یک مثقال وکل ارمنی
یکمثقال و رب بهی مثقال مجموع را در قدری آب حل کرده برنهار افطار
باید نمود و غذا آش سماق هست با کوشت مرغ خانگی و یا طیهوج و
**در اج بیان دوای نافعه** و دوائی که از جملهٔ بواسیر سیال نافع هست
ازین ادویه کرمذکور میکرد و باید ساخت لبسد و کهربا و دوغ سوخته کرابا
کربا سه هست و کل ارمنی از هریک یکمثقال و نیم و حلیلهٔ هندی و حلیلهٔ
و املج از هریک سه مثقال و نیم و مقل ازرق هفت مثقال مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و مقل را جدا کوفته در عصارهٔ کندنا شسته حل باید کرد دو
بقیهٔ ادویه را در و تیمر کرده جمها باید ساخت و خشک کرده مقدار خوردن
ازین ترکیب از یکمثقال تا یک و نیم مثقال هست در هفت مثقال آب
آهکران و با آب کندنا و صاحب این علت را آشامیدن آب برگ کندنا
مقدار سه مثقال و نیم و روغن جوز هفت مثقال بسیار مفید هست
**بعضی نافع** و بخور کردن از برگ مورد و اقاقیا با دخان و تخم مرد تخم
حنظل و بوست انار و مقل و بیاز موجب ازالهٔ او ست بمرور
ایام و اسقاط او و اگر جواسیر با درد و الم بسیار باشد بواسطهٔ اخلاط
خون و احتباس آن **علاج الم بواسیر** و علاج درین مقام شیخ
دران عروق معقده هست تا خون سیلان کند و تخفیف در وجع شود
و اگر حبابه و انها از خواشی معقده بیرون آمده باشد و غایر در معقده
نباشد بران فلدانیون می توان نهاد زیرا که مسقط دانهای بواسیر است

وخوردن اطریفل مغلی واطریفل صغیر مقدار یکمثقال بر نهار صاحب این
علت را بسیار نافع هست واگر درد الم بسیار شود تسکین بعنها وازادویه
مسکنه باید کرد مثل اکلیل الملک وبنفشه وخطمی وخبازی وشبت ازهریک
مقدار هفت مثقال مجموع ادویه را کوفته وبیخته باروغن گل آمیخته برموضع
درد ضماد باید کرد ویا برگ کرم یکدسته در قدری آب باید جوشانید تامرهم شود
وبعد ازان درهاون سنگ نرم کوفته وقدری روغن گل وزرده تخم مرغ
خام ومقدار طسوجی افیون وران آمیخته سنگ صلایه باید کرد وکرتا مثل
مرهم شود ونیم گرم برروی پنبه باید مالید وبرموضع بواسیر باید نهاد وضماد
که درین علت نافع هست ازین ادویه باید اختیار کرد وتخم کنذنا
ومثقال ازهریک سرمثقال ونیم مجموع ادویه را کوفته در روغن زرد کادی
طبخ باید کرد ودر ناون انداخته بدست ناون نیک صلایه باید کرد تا
مثل مرهم شود ونیم گرم برمحل بواسیر درد باید نهاد وسفوفی که نافع بواسیر هست
ازین ادویه باید کرد که مذکور میگردد بابونه واکلیل الملک خشک ومغز
بادام تلخ ودناخواه کنذنا ازهریک برابر بوزن کوفته وبیخته وبآب برگ
کنذنا خمیر کرده در دیگ دویا طاس مسین باید انداخت وبرروی جمرات
آتش باید نهاد تا پخته شود وبروغن دانه بزرالو چرب کرده باید خورد
ومقدار خوردن ازین ترکیب دو نیم مثقال هست برنهار بیان دوائی



دوائی که خشک کننده زخمهای بواسیر باشد ازین ادویه باید ساخت پوست
انار وحصار وطیبه البقس کرتکان تکه سقال میکویند وجهت بلوط وابهل کوزه
سرکوهی هست از هریک دو مثقال مجموع آنرا کوفته وبیخته ودراب عنب
الثعلب یکشب وبکر روز خوابانیده بعد ازان بسیار صلایه باید کرد تا بخون مرهم
شود وبرلته ازان مالیده برزخمهای بواسیر باید چسپانیدن وبعد ازدیر مدت
باید کشادن بخور نافع وبخوری که نافع علت بواسیر باشد ودانهای آنرا
خشک کنند ودر تابیخ وتخم خبازی اسفند وپوست بیخ کبر جمیع ادویه بوزن
برابر کوفته وبیخته وباعسل وباب کنذنا خمیر کرده جمهاباید ساخت وازشب
کانسه سوراخ دار سرنگون دود باید کرد تا بخار آن بمقعد رسد مالیدن نافع
قطع هست اما خطر دارد واما علاج ناجع درین علت قطع هست اگر جمیع
دانها از مقعد بیرون آمده وبلند باشد ویا نهادن دارد وتا مثل فلدافیون
وسم الفار تا دانها را بالکلیه اسقاط کند اما در قطع کردن باید که حجام استاد و
دانا باشد والا محل خطر هست وهمچنین در نهادن فلدافیون وسم الفار
خطر هست زیرا که اگر دانه عمیق باشد ومقرر هست که تا شیره وتا آن موضع
هست کرفساد بذیرفته هست وآن منتهی برروده میشود که آنرا معاء مستقیم
میگویند وسر مقعد سر آن روده هست وهرجکاه آن سوراخ شد وقطعه
هلاک میشود ویا ازین جهت الجا درین نوع علاج دلیری نمیکنند
واگر اتفاق اچنین علاج کرده شود ودانها ساقط کرده علیل سالم ماند
اما سوزش ودرد در محل والغار بسیار باشد بهر تسکین در مرهم از موم
وشحم بط وپیه مرغ خانکی باید ساخت وبران موضع باید نهاد وبا زموم
وروغن کوتان شتر ومنزساق کا مرهم باید ساخت وبران محل باید نهاد

واعلم مقالهٔ ۱۹ در بیان نواسیر ومراد بنواسیر عند الاطبا قروح خبیثهٔ
دبشور ست کر در اندرون مقعد حادث میشود واین قروح یا نافذ
وغایر ست وبهر تقدیر علاج قطع ست وبهادن ادویهٔ حاره ست کر موجب
سقوط دانها کردد وعلاج نواسیر از علاج بواسیر صعب تر ست زیراکه
قروح داخل مقعد ورودهٔ ست ورسانیدن دوا ومرهم بران محل مشکل
ست ومراهمی که درین علت نافع ست اینست کر مذکور میشود وکبریت
نیم مثقال وحجر قیسور کر باصطلاح زرکران سنک محک میکویند نیم
مثقال بوست انار یکمثقال ونیم رفت رومی همت مثقال روغن
چار مغز نیز همت مثقال اول زفت را در میان روغن مذکور بربالای
آتش نرم باید نهاد تا کداخته شود وباقی ادویه را کوفته وبیخته وبران خلط
باید ساخت انکاه بر روی بنبهٔ بافتیلهٔ مالیده بر محل قروح باید نهاد واما
انکه غایر ونافذ نیست علامت او آنست کر ریح وبراز وبدرمی ایدا
هوشیاری بدرمی ایدو علاج درین صورت عسر کردن وافشردن او ست
تا بقیه در دوست از قیح وجرک بیرون آید مرهم دیکر وبعد آزان ازین
کر مذکور میکردد بران باید نهاد وخون سیاوشان وسرمه وزاک بلور کر بهر یکی
آنرا اجق تاش می نامند وکلنار از هریک دو مثقال ونیم صبر وکندر وازرد
از هریک دو مثقال زنکار نیم دانک مجموع راکوفته وبیخته وبروغن بنفشه بادام
خلط کرده بران موضع باید نهاد وبیان احوال امراض واکثر اطبا بر انند کر نواصر
علاج پذیر نیست وسی در معالجهٔ او نمودن بی فایده ست زیراکه محل تشویش
از ناشیر دو ابعید ست بلکه جمیع امراضی کر در مقعد وحوالی ان حادث میشود
از علاج دور ست باین سبب کر آدمی را همیشه بغذا احتیاج ست وناچار

بعد از هضم

بعد از هضم غذا فضلات از طریق مقعد بیرون آید ویا ازین جهت مقعد
را رطوبت دایمی هست ومقصود از علاج امراض مقعد اندمال اوست و
خشک شدن وبا صلاح آمدن او واین غرض بواسطهٔ رطوبت علی الدوام
حاصل نمیشود پس سعی نمودن در علاج آن غیر آن تضییع اوقات نیست
وصاحب این بلیه را تحمل این محنت کردن در مدت حیوة خود بهتر ست
وبسیاران را طبیعت اعانت کرده امثال این امراض دفع شده ست
بفضل الله تعالی مقالهٔ ۲۰ در بیان ادواء مقعد وشقاق آن بدانکه
دانست کر مقعد را کاه کاه در می حادث میشود حاره کر ان غیر درم
بواسیر ست واز بواسیر معدود نیست وکاهی شقاق نیز حادث میشود
وعلامت او تیز ست ودر وقتی وسوزاک در محل درم وعلاج
درین مقام فصد ست واخراج خون بحسب قوت وواجب وخوردن
جلابت هر صباح از عناب ده عدد وآلوی بخاری یا آلوی سیاه ده عدد
اول عناب والورا در قدری آب صاف باید کرد وصافی ساخته قند سفید
وتربجبین صافی هریک همت مثقال آن آمیخته نیم کرم برهنا راختیار باید
کرد وغذا کشک جو ست ویا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام خمیره
ونهاد بر موضع وجع از بنفشه خشک وبرک خطمی وعنب الثعلب خبازی
از هم بوزن برابر مجموع را در قدری آب کر کافی باشد طبخ کرده مهر باید
ساخت واندک روغن کل وبارد روغن بنفشه بآن آمیخته نیک صلایه
باید کرد تا مثل مرهم شود ونیم کرم بران ورم باید نهاد مرهم دیکر
ویا نهاد ازین ترکیب باید کرد روغن کل وسفیدهٔ تخم مرغ وبوزن
طسوجی افیون در ان انداخته ونیک صلایه کرده نیم کرم بران ورم

باید نهاد و اگر این ترکیب را در نادن اسرب که دسته هم از اسرب
باشد صلایه کنند تلفیح بلیغ دارد و یا مرهم اسفیداج که بزبان فارسی
سفیده می نامند بران باید نهاد و مرهم اسفیداج بانواع می باشد اما
درین جا باید ساخت کند رمکشقال و سفیده قلعی سه و نیم مثقال
دانه زرد سرخ یک مثقال روغن گل نابزده شقال و موم یا کره بهار
مثقال اول موم را در روغن باید گداخت و باید گذاشت تا نیم گرم
شود و سفیده و کندر و انزردست را نیک کوفته و بیخته آن باید آمیخت
آنگاه قدری سفیدی تخم مرغ دران ضم کرده نیک صلایه باید کرد تا خوب
مخلوط گردد و مرهم شود و ازین مرهم نیم گرم بوقت حاجت بردرم
والم باید نهاد **بیان شقاق معقد** و اما شقاق معقد را سبب یا پیوست
مفرط است و حرارت کثیره و یا مرور اخلاط بر معقد و یا مرور براز
و ثقل خشک بر معقد و علاج درین مقام خوردن جلاب است بر سبیل
از شربت بنفشه و تر بخبین صافی بر یک هفت مثقال و بقدری آب
گرم حل کرده بر نهار باید شامید و غذا ماش مقشر و کدوی تر باید
داد و اگر یاخت شود و بر موضع شقاق ازین شحمها مرهم ساخته باید
نهاد شحم بط و پیه مرغ خانگی و شحم بز و مغز ساق گاو مجموع را در روغن
گل گداخته بر موضع شقاق باید مالیدن مرهم نافع و اگر با شقاق درد
و سوزاک باشد این طلا بران باید نهاد سفیدهٔ قلعی نیم مثقال سفیدهٔ
تخم مرغ هفت مثقال گاو زرد انکی مجموع را نیک صلایه کرده بر موضع
شقاق طلا باید کرد و یا آب برگ عنصر الثعلب و آب برگ کاسنی و
آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی از هر یک



سیزده مثقال و روغن بنفشه و موم صافی از هریک هفت مثقال اول موم
و روغن بنفشه باید گداخت و کشنیز خشک کوفته و بیخته نیم مثقال و درین
موم و روغن باید انداخت و مجموع ادویهٔ مذکوره را با موم و روغن خلط کرده
مبالغه باید در آمیختن و صلایه کردن و ازین موم و روغن مذکور نیم گرم بر
موضع شقاق باید مالید و اگر از شقاق خون سیلان کند قرص کهربا و یا قرص
کافور یکمثقال در هفت مثقال روغن بنفشه خلط کرده پر نهار اختیار باید نمود و
بوقت خواب نیز و غذا آش سماق باید که در و از قوابض که در مرجبان خون
بواسیر استعمال می کنند آمیخته باشد **مقالهٔ ۱۲ در بیان خروج معقد** بباید
دانست که سبب خروج معقد از محل خود ورم آنست و علاج او در بیان
ورم معقد مذکور شد و اگر خروج معقد بسبب استرخای شرج است که حواشی
قریب باشد علامتش و حول است بمحل خود باید که مدوی و علاج او نشاید
علیل است در آبی که در و اهل و کنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصارهٔ ریشهٔ
الثیس و مازو کوفته طبخ کرده باشد و یا کنار و مازو و سرمه هم بوزن برابر
کوفته و بیخته بر معقد بیرون آمده باید پاشید و یا نه بلیند باید برداشت و خلاب
هر صباح از سفوف حب الرمان باید کرد مقدار سه مثقال و نیم با هفت مثقال
رب بهی و غذا آش سماق با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ باید داد و از ماز
فواکه رطبه و شیر و جزوات حذر باید کرد و حمام نیز نباید رفت **مقالهٔ ۱۳**
**بیان حصاه در مثانه** و مراد بحصاه زوال فضله است بجانب بیرون از مجاری
قضا و مقصود فضلات بنود نای استخوانهای پشت است از مجاری
سینه و اگر جانب قضا زایل شود موجب حدب و رقاست و قطع
در سینه و اگر زوال فضله بیکی از جانبین بیمین و یسار می باشد و درین جهین

تحدب در جانب خروج هست و تقعر در جانب مقابل آن و این قسم را
القواص نامند و اسباب این علت یا مادی هست مثل سقطه و ضربه و یا سبب
درم حاره هست که در عضلات فقرات واقع شده و درم او را منقبض کرده
یعنی افشرده هست و فقره زایل شده علاج سقطه و ضربه و علاج این قسم
که سبب او سقطه یا ضربه هست اول فصد باید کرد و اخراج خون بقدر قوت
بلاحظه و جمع جذب هست و طبیعت از برای اصلاح عضو مادهٔ خون
بسیار بآنجانب دفع میکند و این سبب زیادتی وجع و الم میشود پس تقلیل
خون واجب هست و علامت آنکه سبب درم حاره باشد تب تیز و این هست
شبیه بمطبقه او در قوی و سوزاک در موضع درد و عطش غالب و عظم
نبض و تاریت بول و زردی رنگ آن و ثقل در جانب قفا و علاج او
فصد هست از باسلیق و اخراج خون بقدر واجب و خوردن جلاب هر
صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب را در قدری آب کافی طبخ کرده
و صافی ساخته و قند دو خلیفین مذکور را در و آمیخته نیم گرم بر نهار باید طبیخ
کردن و غذا ماء الشعیر رقیق باید داد و تلیین طبیعت بطبوخ
نرم باید کردن که قوی نباشد مثل سنای مکی و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
پنج سوس تراشیده نیم کوفته از هریک دو مثقال و عنب الثعلب نیز
سه مثقال و نیم باید انداخت و ترید سفید تراشیده و بروغن بادام حرب
کرده نیم مثقال مجموع او دو نیم را در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید
کرد تا نیم کاسه بماند و صاف کرده انگاه خیار شنبر دو مثقال تر بخیسین
پاکیزه در حمل کرده دیگر بار از این صوی گذرانیده در تابستان بوقت
سحر و در زمستان وقت صباح باید اشامیدن و تا نیم روز یا بعد حشین صبر باید



نمود تا عمل دارو آنجا شود بعد آن از قند سفید ده مثقال و تخم اسبغول شسته
یکمثقال و چهار قاشق آب شربت ساخته اختیار باید کرد و هر چکاد و روز دوم
تسکین باید جلابی که موجب تسکین این درم باشد بر بالای درم باید نهاد و آن
کنجد نقشر هست سیزده مثقال نرم کوفته و یک مرز نجوش تازه یک کوفته بروغن
سه نیم مثقال مجموع را با هم خلط کرده دیگر بار در کوفتن مبالغه باید نمود تا
مثل مرهم شود و بر درم بگرات ازین دو اخماد باید کرد و خلودی دیگر اجزای او
بیست مقل ارزق هفت مثقال بیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو از هریک
هفت مثقال اول مقل را در آب گرم حل باید کرد و بمقداری که کافی باشد
و بعد ازان شحمها را باید گداخت و با این مقل محلول آمیخته در هاون صلایه
بسیار باید کرد و نیم گرم کرده بر روی لته بر محل درم باید نهاد و فقرات را
بروغنهای حاره مثل روغن قسط و روغن بابونه چرب باید کرد ان روغن
بطراز جهت این علت نافع هست و روغن دیگر برای دفع این علت اینها
اجزا باید ساخت قسط هفت مثقال سلیخه چهار مثقال مر ما حور بیست مثقال
مجموع را کوفته و بیخته در دو کاسه آب یکشبانه روز باید خوابانید و بعد ازان
سه حصه ازین آب با دو ثلث مخلوط و یک حصه روغن کنجد مجموع را با هم خلط
کرده در اغلاء قوی پاک انداخته تا شش آهسته باید جوشانید چندانکه آب
فانی شود و روغن بماند امتحان خلوص روغن و علامت خلاص
روغن از آب اینست که چوبی در روغن فرو برده و با آتش دارد کرده
آتش آواز کرده علامت اینست که هنوز آب باقی مانده هست دیگر بار
باید جوشانید تا آب تمام فانی شود و اگر آواز نکند علامت اینست که
آب بتمام فانی شده هست بالفعل فرود باید آوردن و روغن را باید گرفت

والاصل سوزد ازین روغن علی الدوام بر فقاری که زایل شده هست باید مالید
بیان ادویه و بیخ غلیظ باشد وگاه سبب خدر و تقلص بیخ غلیظ است
که بواسطه آن فقار از یکدیگر جدا میشود و این قسم را اطبا رباح اذرسه مینامند
وعلامت او آنست که باد و تب نیست و تشنگی نیز کم هست و سوزاب و
طبیب دران اعراض قلیل هست و اکثر جنان هست که حدوث این علت
باین سبب خاص بعد از دردیست که حادث میشود و علاج او خوردن
جلابیست هر صباح از بادیان رسمی و بادیان رومی و بیخ سوسن تراشیده از
هریک دو مثقال کلقند مسل بطریق عادت ترتیب داده و کلقند بآن آمیخته نیم
گرم بنهار باید اختیار نمودن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام باید داد بیان
ما الاصول و هر صباح ما الاصول باین اجزا اختیار باید کرد بوست بیخ سوسن
و بوست و بیخ بادیان بوست بیخ کبر و بوست بیخ غافث از هریک سه دیم مثقال
مجموع ادویه را دور دو کالسه آب با تش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و صاف
ساخته و بنجاه مثقال عسل بآن آمیخته و بکوشش داده در ظرفی باید نگاه داشت
و هر صباح هفت مثقال با دو سه قاشق آب گرم باید خوردن و هر فقار زایله
از روغن بید انجیر باید مالید و یا روغنی که باین اجزا ترتیب داده باشند زنجبیل
دو نیم مثقال خشک نیم کوفته هفت مثقال مجموع را در یک دینم کاسه آب
با تش نرم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند آنگاه صافی ساخته و نیم کاسه روغن
کنجد خالص با دو آمیخته باز طبخ باید کرد تا آب بسوزد و روغن بماند و این
روغن بوقت حاجت نیم گرم باید مالید بیان طین گرا سبب مورچان
گشند یا بطبوخ آن و تلیین طبیعت بمطبوخ مورچان باید کرد و یا جب
مورچان که باین اجزاست مورچان یکمثقال ترنجبین سفید مجوف یکمثقال

حب النیل



حب النیل و غاریقون از هریک دو دانگ مثقال صبر سقوطری چهار دانگ
مقل و مصطکی از هریک دانگی مجموع را کوفته و بیخته و با آب کرفس خمیر کرده
حبها باید ساخت هریک بمقداری که توان فرو بردن و مجموع یک شربت
هست و بوقت سحر یا صبح باید خورد و تا نیم روز تا وقت چاشین صبر باید
کرد تا عمل وارد منقطع شود بعد آزان قندی و تخم ریحان خیسته
یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و آش بر هیز را
روزه دارد و بعد از عصر اختیار باید نمود و آن غذا نخود آب هست با شیرهٔ
مغز تخم معصفر و گوشت مرغ بیان نطول و اگر جنانچه علت باقی ماند
نطولاتی که موجب کسر ریاح هست باید کرد و مثل بابونه و اکلیل الملک و
شبت و خام و مرزنجوش و برگ کرم و برگ بید انجیر و برگ ریحان و
برگ مظمی از هریک یک کف دست مجموع را در قدری آب طبخ باید کرد تا
نهر اشود و نیم گرم بر فقرات نطول باید کرد و وضع محجمه که در و آتش کنند
بر فقرات زایله نهادن و بجر و جذب اکتفا کردن بی اخراج خون بغایت
نافع هست بیان آنچه سبب او حزه باسقطه باشد و اما الکه سبب سقطه یا
ضربه شد بعد از مضد از مضد با بیش از مضد تشویه آن فقره و عظم بر فق
و تامل باید کرد و در آن عضو بمحل خورش و بران عضو از الیه حاره حاره
طلا باید کرد و آن اینست که مذکور میگردد قسط و کهر و سنبل و کرم از هریک
مساوی کوفته و بیخته و باقدری سرکه آمیخته طلا باید کرد و گاه است که سبب
در حدوث این علت تشنج می باشد بیان آنچه سبب آن تشنج باشد و سبب
تشنج یا حر شدید موذی هست یا برد قوی که موجب تشنج میشود و این قسم
قلیل الوقوع می باشد و اگر واقع شود نیز بسیار قلیل الفلاح و نجات می باشد

الطلیه

وبسیار سریع القتل است وعلاج پذیر نیست الا ماشاء الله تعالی **مقال ۱۹**

**در بیان مرض دوالی** ومراد بدوالی التساع عروق یک ساق است یا هر دو ساق و قدم بواسطه نزول مواد باین مواضع واکثر حدوث این علت بیکان و حمالان و زورکران و کسانی را که اشیاء گران برمیدارند و آنها که بسیار ایستاده می باشند مثل خدم سلاطین و غیرهم و علامت حدوث این مرض ظهور رگهای کبود بر ساق است و علاج او اولا فصد است از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب دو مثقال با قند سفید هفت مثقال مجموع را بر وجهی که مکرر ا مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و تلیین طبیعت و تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا جب افتیمون باید کرد بعد از ظهور نضج در قاروره و هر جگاه تنقیه از اخلاط مذکوره را بعد از تنقیه فصد باید کرده یعنی آن رگها بر ساق ظاهر شده و ممتلی از خلط است و برفق باید مالید و دست بران باید کشید تا ان عروق را ذبول و خموری پیدا شود و محل ظهور آن عروق را بحکم و استوار باید بست از چند چیز پرهیز باید کرد و صاحب این علت را از خوردن اغذیه و اطعمه غلیظه حذر باید کرد مثل گوشت گاو و گوشت تکه و باید که راه کمتر رود و چیزهای ثقیل برندارد و الله اعلم **مقال ۲۰ در بیان مرض داء الفیل** ومراد بداء الفیل عظم ساق و قدم است بر وجهی قبیح و وجه تسمیه ظاهر است زیرا که ساق آنکس مثل ساق پای فیل میشود و سبب او انصباب ماده سوداوی بساق و قدم **بیان آنچه** ماده آن سوداوی باشد وعلامت آن کبودی



وکبودی ساق است و قدم و دیر اندک جراحتی و قرحه ظاهر است و حرارت در بعضی احیان می باشد و علاج او فصد است از باسلیق و اخراج بقدر قوت و واجب دسن و فصل و خوردن جلاب و انتزاع خلط سوداوی بعد از انضمام بدت قریه و مملت مسهل بمطبوخ افتیمون یا جب او اشامیدن خمر و دین علت نافع است و می را در این علت منفعت بلیغ است اگر در هفته دو نوبت واقع شود اما دو رحاجت نیست باین طریق که ملاحظه آن کند که یکبار در اول هفته واقع شود و بار دیگر در آخر هفته این نوبت باید یک کیف ما اتفق که می باید کرد و خوردن این حب که مذکور کرد و در این علت نافع است **حب نافع** واجزا او اینست قطور یون و قیق تخم حنظل از هر یک دانگی و نیم تره سفید قرار شیده و بروغن بادام حرب کرده یکمثقال مقل ازرق و کتیرا و مصطکی از هر یک دانگی مجموع را کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و جمله آن بگشنیز است بوقت سحر اختیار باید کرد بعد از ظهور نضج در قاروره و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل وارد منقطع شود بعد از آن شربت قند و تخم ریحان جنانچه بکرات مذکور شد باید اشامید **مقصد کردن از بای نافع است** و غذا در روز دارو در آخر روز اختیار باید کرد اخراج خون بقدر قوت و واجب باید نمود اول از جانب قدم طرف بالا بعصابه محکم پارا باید بست و دران محل بعد از استوار بستن ظاهر میشود و حجام دانا را باید فرمود که رگ را بگشاید **بیان طلاء و ضماد نافع** و هر جگاه دین استفراغ یافت مسهل و فصد آنگاه ضماد کردن مناسب است بر محل عظم ساق بمثل خاکستر جوب تاک و نمک و آرد شیلم و آن دانهای سیاه مدور است و در میان گندم پیدا میشود و آب برگ تاک اگر و قشر بیخ

یا باب سداب و یا باب برگ الخبیر خمیر کرده بران محل باید نهاد و طلا باید کرد ان
و استوار ببستن و تا دو سه روز نباید کشادن و بعد از کشودن دیگر بار
از همین اشیاء طلا باید کرد **انچه از ان حذر واجب است** و اصحاب این
علت را نیز بسیار راه نباید رفت بسیار برپا نباید ایستاد و اغذیهٔ غلیظه
نباید خورد مثل هریسه و گوشت گاو و دانشال آن خصوصا غذائی که
سبب تولد سودا یا بلغم باشد **بیان انچه سبب آن خلط بلغم باشد** و اگر
سبب اعصاب این علت خلط بلغم باشد بقدم و ساق و علامت او خلط
ساق هست و قدم بی احساس رنگ سرخ و حرارت محل ورم و انچه
بار و هست و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوس نیم کوفته
و با دیان هریک دو مثقال و کلقند عسلی هفت مثقال بر وجه مقرر مذکور
ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد **و تقلیل طعام نافع هست** و
غذا نخود آب باید داد با شیرهٔ معز خم معصفر و گوشتهای خفیف مثل گوشت
مرغ جوجه و غذا بسیار نباید خورد خصوصا که شب باشد و در طعام تقلیل
باید کرد که بغایت نافع هست **بیان مسهل نافع** و بعد از ظهور نضج در
بول تبقیهٔ بدن از خلط موجب علت مجب صبر باید کرد دیا مجب سورنجان
یا معجون سورنجان و مداومت بقی باید نمود که درین علت قوی نافع
و باید که در هفته کمتر از سه بار نباشد و مقیی قوی درین باب بیخ حرمزه
هست و شب و تخم ترب دبرک ترب اگر و قشر با شد و با دیان و کلکرد
که صمغ خرشف است که تراب القی می نامند از هریک سه مثقال و نیم
مجموع را کوفته در قدری آب که کافی باشد طبخ باید کرد تا نیمه بعد از انکه
صافی نیاخته و اندکی نمک دران انداخته و هفت مثقال عسل بران



آمیخته باید اشامیدن و اگر بر بالای غذا و قی شود از جزای حصول غرض
نافع هست و لحظهٔ صبر باید نمود اگر خود اجابت کند بهتر و الا بمرغ دو بیضه
کنجد حب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد بعد از ان که سکی مقیدیت
**اطریفل صغیر نافع هست** و خوردن اطریفل صغیر نیز بمثقال نافع است
و باید که صاحب این علت پیشتر از یکبار در هر روز غذا نخورد و هر
کردن از اغذیهٔ غلیظه ضروری هست خصوصا شیانی که تولد بلغم و
سودا باشد و از فواکه رطبه مثل خربزه و هندوانه و شفتالو آبدار
باشد البته پرهیز باید کرد و از بقول و تره دبا دنبک نیز باید حذر کرد
هست **سفوف نافع** و ازین سفوف که مذکور میگردد استعمال کردن
بغایت نافع هست فلفل و زنجبیل و کندر از هریک دو مثقال قرنفل
و کرویا از هریک دو نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن
ازین سفوف بر نهار یکمثقال هست و زیاده برین مجوز نیست زیرا که
حرارت بسیار دارد و مزاج را متغیر میسازد و با صبر و کندر و مرداقیا
و قرنفل یر مجنه یعنی سعدت که او را رطبه می نامند و بریسم نیز میکوبند و بیخته
دو یه را برابر کوفته و بیخته و با آب عنب الثعلب خمیر کرده طلا باید کرد و
راه بسیار نباید رفت چنانکه سابقا مذکور شد و از دو یه ین نیز حذر باید
نمود **مقالهٔ ۲۱ در بیان عرق النساء** که عوام الناس آنرا کوکه ساقین
می نامند و مراد ازین مرض الی هست که عارض میگردد و برگی که از میان
کعب فرود آمده منتهی شده و اکثر امتداد می یابد البته بفرج می انجامد و
علامت او وجع شدید هست و احساس الم در جانب و حس و اشتداد
وجع در هوای سرد و بخزدن اشیائی بارده و علاج خوردن جلاب هست

هر صباح انباهایان شهری دیادیان رومی دهم گرفش از هریک دو مثقال
کلقند عسلی هفت مثقال مجموع را بطریق معهود ترتیب داده هر نهار نیم گرم
استعمال باید نمود و غذا نخود آب با شیر و سفیدبادام و مغز تخم معصفر باید داد و
اجتناب این علت واجب داند اغذیه و اطعمه غلیظه و بسیار خوردن غذا نیز ضرر باید
کرد خصوصا در شب و از جمیع فواکه رطبه و بقول رطبه پرهیز کردن واجبست
و خوردن آب سرد بسیار مضرت دارد زنان نیز جماع ناصواب لازم است و باید که
عضو را در مندلو بس و نای قلیل التحلیل تخمید کنند و آن چیزکه بارد باشد نیز
تخمید کنند زیرا که این عضو بسیار گوشت رست و تا قوت دوا بآن نرسد
و جذب نرسیدن خاصیت دوا باطل میشود و سبب دراشیای بارده
خود معلوم است زیرا که دوای بارد تکثیف عضو میکند و مرض را تقویت
می دهد و چون سبب بارد باشد و اشیای بارده استعمال نماید علاج
بضد نبود و خلاف قانون علاج باشد و هرجگاه دو قاروره شرب ضیح
ظاهر کرده و تلطیف طبیعت بمطبوخ سورنجان یا بحب سورنجان باید کرد
یا بحب صبر و یا بتنقیع صبر باید کرد و معالج باید که استعمال ملینات و مسهلات
وحبوبی که موجب اخراج خلط بلغم هست تا نضج و اخلاط حاصل نشود نکند
زیرا که اگر این قانون مرعی نباشد رقیق اخلاط دفع شود و کثیف آن
باقی ماند و این ضرر مقصود هست **تخمید ناقصه** و بعد از تنقیه تمام تخمید
ازین ادویه بر محل وجع باید کرد و اجزای او اینست که مذکور میشود
مرزنجوش و ورق الغار و گل بابونه و اکلیل الملک از هریک هفت
مثقال تخم خرفه و تخم کاهو و تخم خطمی هر سه مغز و نیم مثقال مجموع را
کوفته و بیخته و بمثقال محلول در آب گرم خلط کرده و نیک بر هم زده بر محل





وجع تخمید باید کرد و هرجگاه تخمید را از محل وجع دور سازند باید که آب گرم
بشویند و باین ادویه که مذکور میکرد و نطول کنند اکلیل و بابونه و شبت و
قنطوریون دقیق و بوست بیخ کرفس دحاشا و صعتر و جند قوقی مجموع را
در قدری آب طبخ کرده و صافی ساخته نیم گرم بر موضع وجع نطول باید
کرد و درین علت تیزقی را فایده بسیار هست قی مفیدست **و در نسخه**
سه بار کردن موجب فلاح و نجات هست **تخمید دیگر** و ایضا تخمید با ادویه
باید کرد بوست بیخ کبر و فوتیخ و عاقرقرحا از هریک هفت مثقال عصاره
قنا از هر دو حب الغار از هریک دو نیم مثقال نطرون و قسط و مر مکی از
هریک نیم مثقال حب الرشاد که تخم ترا تیزک هست نیم مثقال مجموع را کوفته
و بیخته و یکمثقال زفت رومی در وه مثقال روغن زنبق یا روغن
زیت و یا روغن کنجد گداخته و ادویه را در وی خلط کرده بر موضع الم تخمید
باید کرد و اگر چنانکه علت باین تدابیر و علاجات شفا یافت فبها و الا
رنج بسیار در معالجهٔ این علت نباید برد زیرا که محل تمکن ماده این
علت عمیق هست و اثر دوا بآن زود نمیرسد و اخراج ممکن یابد **تخمید ناقصه**
و حقنه را درین علت منفعت عظیم هست و باید که باین اجزا واقع شود
خسک و قرط نیم کوفته از هریکی هفت مثقال حلبه و زیغر از هریک دو مثقال
و نیم سنای مکی هفت مثقال سبوس کندم یک کف زیره و دو مثقال مجموع
را در سه کاسه آب باید جوشانید تا شش کاسه بماند و
بگرباس صاف کرده آنگاه آبکامه و روغن قسط و روغن سوسن از
هریک هفت مثقال بوره ارمنی دو دانگ و فلوس خیار شنبر ده مثقال
درین مطبوخ حل کرده و یکبار از پرویزن موی گذرانیده نیم گرم بدو دفعه

دیگر روز عمل باید کرد در خانه معتدل الهوا و اگر تابستان باشد بوقت صباح
و در زمستان بوقت نیم روز باید که پیش از عمل شوربای خود آب خورده
باشد و اگر علت مزمن شود باید که علیل در قی اهمال نکند و حقنه نیز تکرار نماید
کرده و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان بقدر مذکور سابقا زیاده
باید کرد زیرا که این ادویه را در قطع این ماده تاثیر عظیم هست و اگر اندکی
از بوزیدان نیز زیاده کنند صواب باشد و در معالجه این علت در
اوایل حتی الامکان تقصیر نباید کرد مگر آنکه از تصحیح دوائی تاثیر بوجود
نیاید محذرات نیز نافع هست و اگر جنابجه درد والم اشتداد یابد اختیار
محذرات باید کرد و جز این چاره نیست مگر آنکه موانع قویه باشد از جمله
محذرات نافعه فلونیاست و برشعثا مقدار دو خود باید که علیل ربالا
این معاجین اختیار حموضات نکند که مهلک هست و استعمال محذرات
تا احتیاج شدید نشود نباید کرد و سبب تجویز محذرات آنست که علیل
زمان از الم و وجع راحتی حاصل شود و قوت ساقط نکرده و تا باز رجعت
باصل علاج توان کرد و از ادویه که صاحب این علت را نافع هست سقونیا
نافعه خوردن این سقوف هست که مذکور میگردد سورنجان سه مثقال
و نیم بادیان و مغز بادام مقشر از هریک دو مثقال زعفران دو دانگ
سای مکی قند سفید برابر جمیع ادویه مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن
ازین ترکیب دو مثقال هست با آب سرد و موضع الم را ببرد و غنی گرداز
قشار اظفار و قسط روغن مالیدن در روغن زنبق و خیری اصفر گرم در
بعضی مواضع آنرا بحی العلم تفسیر کرده اند و آن همیشه بهار هست و صاحب
این علت را در آبهای گرم بتی نشستن بسیار نافع هست و بطریه بدینها ماند

نفع بلیغ دارد حجامت کردن و چسپانیدن زالو نیز نافع هست و اگر این
معالجات موجب شفای علیل نشود بر حق ورک بجمه باید نهاد با تاش و جذب
بلیغ کند زیرا که جذب علق از مجمه اقوی هست و مواد غلیظه را از محل آفت جذب
میکند و بعضی از حذاق اطبا گفته اند که مقدار یکمثقال لفظ سفید درین علت
با ضعفت مثقال شربت بادرنجبویه و یا ماء العسل و یا شبید باید خوردن
و نیز نهادن اخر علاجات هست و اگر باین نیز نشود بمقتضای اخر الدوا
الکی عمل نموده و باید کرد تا رطوبت فاسده مجتمعه که موجب این علت
شده هست فانی کردد مقالة ۲۳ در بیان وجع المفاصل و الم المفاصل
و مراد بوجع مفاصل درد والم هست که مفاصل اعضاء عارض میشود
و اگر جنابجه این وجع در مفاصل قدمین و انگشتان پاست آنرا نقرس
مینامند و سبب آن شدت ضیق موضع و ورم محل هست و ورم میگذارد
که خون صالح بآن موضع نفوذ نکند و موجب تعدید عضو باشد و بواسطه
کثرت اعصاب متصله باعضا و بواسطه ربای که اعصاب و اعضاء را
احاطه کرده هست و بجهة کثافت جلد این مواضع مادهٔ این علت تحلیل
نپذیرد و مادهٔ این علت را اطبا بعید از نضج داشته اند زیرا که ماده
این مرض در اعضای عصبانی هست و در غایت برودت و کثافت
و غلظ بسبب برودت عصب و در اکثر سبب حدوث این علت ضعف
مفاصل هست و انصباب مواد باین مفاصل ضعیفه و مواد موجب علت
یا خون هست و صفرا و یا بلغم و سودا و یا مرکب از اینها و این بدو طریق
می تواند بود که مرکب از مجموع اخلاط اربعه باشد و یا مرکب از دو اینها مثلا
خون با صفرا و ترکیب بلغم با سودا و یا ترکیب خون و بلغم و یا ترکیب خون

دوای نافعه

وسودا واین رابع است وبسیار کم است کراین علت از انصباب یک
خلط پیدا شود وبس در تعریف نظر معالج می باید داران باشد کراز کدام حادث شده
تا بر وفق آن در علاج اهتمام نماید وتدابیران بحسب اغذیه وادویه وانچه
واخمره وآنچه از ادویه موضعیه است بر وفق آن ترتیب داده بر مریض
ایراد کند وبباید دانست کراطبا متفق اند کر علت وجع المفاصل عروق است
وخواجه سرایان واطفال را بسیار کم میشود وبدین سبب کر در ایشان
صفرا اندکی است واین علت اکر در اشخاصی کر دموی یا بلغمی اند
حادث شود بسیار قوی نیست اما صفراوی مزاجات را بسیار بقوت
میشود وکسانیکه ایشان را در کر حذاقی مباشرت آن حرص است نیز
بسیار میشود وخصوصا کر مباشرت بر استلای معده واقع شود بیان اسباب
سبب او خلط خون باشد واما اکر جنابذ سبب حدوث این علت آن موت
باشد علامت او غلبهٔ خونست وشدهٔ وجع وحمرات وحرارت ملمس آن
عضو ومفصلی کراین وجع در وست وعلاج درین صورت فصد است
باین طریق کر اکر این وجع در وست راست باشد فصد از دست
چپ باید کرد واکر در وست چپ باشد فصد از دست راست باید کرد
واکر در پای راست باشد از دست چپ فصد باید کرد واکر در پای
چپ باشد از دست راست فصد باید کرد وخون بمقدار قوت شخص
وواجب وسن وفصل وبلد اخراج باید نمود ورک باسلیق زاید
زد وبر موضع وجع خرقه کتان ترکرده کر برف یا یخ سرد کرده باشند
باید نهاد بیان اطلیه واضده نافعه وبران عضو از صندل سفید
وشیاف ماميثا وفلفل وسفیدهٔ قلعی وکل ارمنی وبوش در بهدی

وکل سرخ مجموع ادویه بوزن برابر کوفته وبیخته وبگلاب خلط کرده
طلا باید کرد وواز شرایط طلا یخ آنست کر بعد از استعمال آن مقدار
صبر با بد نمود کر دارد وبران عضو خشک شود ودیکر بار باید نهاد وتا این
وجع ونیز طلا وضماد را کمتر از سه چهار بار نباید نهاد تا منفعت ومضرت
کلی منبعی معلوم شود ونهادن مطلب کر اورا در سر کر یکشبانه روز
کذاشته باشند نیز در رد مفصل بسیار نافع است ومراد بمطلب
جامه چیز است کر مثل تذسبز بر دوی آب می بندد وبرک نی را کوفته
وبا سرکه آمیخته وبران عضو مالیدن نیز نافع است وسکن وجع است
وذکر باده مرض خون وصفرا باشد با خیدن آب یخ یا برف بر محل
درد بغایت سفید است بیان جلابات واغذیه نافعه وخوردن
جلاب هر صباح از عناب ده عدد وعنب الثعلب وتخم کاهو از هر یک
دو مثقال وقند سفید هفت مثقال ادویه را بر وجه مقرر طبخ کرده
وصافی ساخته وقند آمیخته نیم کرم بر نهار باید اختیار کردن وغذا ماش
مقشر باید داد وباشیر مغز بادام واکر جنابذ با درنب باشد غذا ماش
مقشر باید داد وکر در وتخم کاسنی جوشیده باشد وجلاب درین صورت
آب انار درین بارد کر باشد افشرده باشند مقدار بیست ودو درم مثقال
وقند سفید هفت مثقال ترتیب داده بر نهار باید اشامیدن وبر عضو
ومفصل کر وجع دارد از صندل سفید وعصارهٔ حی العالم کر مراد بآن
آب برک همیشه بهار است دیا آب برک کاهو آمیخته ویا آب برک خرفه
هریک از نیها دو مثقال با مقدار نیم مثقال افیون در وحل کرده بوقت
درد قوی بر بیوند عضو طلا باید کرد ویا بر محل درد از آب کشیزه

برگ حی العالم و پوست خشخاش کوفته و بیخته و باین آبهای مذکور آمیخته خمار بامی کرد و یا تخم آب اسبغول یا قدری سرکه نیک بر هم زده در وقت خمار باید کرد و باین طلاها و خمارها وقتی است که سبب صفرا باخون باشد **بیان مطبوخ حقن** و طبیعت بعد از ظهور نضج در قارورهٔ باین مطبوخ باید کرد و آن مذکور میکردد و سنای مکی سه مثقال و نیم عنب الثعلب و بنفشهٔ تر یا خشک و خلر و تخم کاسنی و تخم خبازی که آنرا مخزن و خیرکان میکویند و تخم خطمی از هریک دو مثقال سورنجان سفید ده درم بوست حلیلهٔ زرد و حلیلهٔ سیاه از هریک چهار مثقال و نیم کل سرخ پنج درم مجموع را در یک و نیم کاسهٔ کلان آب طبخ باید کرد تا نیمه بماند آنکاه صافی کرده ده مثقال خیارشنبر ترنجبین صافی کرده هفت مثقال دران مطبوخ حل کرده بوقت سحر اختیار باید نمود و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارد و آخر شود بعد ازان ده مثقال قند را با یکمثقال تخم اسبغول شسته در چهار قاشق آب شربت ساخته باید شامیدن و غذا در آخر روز بوقت عصر ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام باید داد **استعمال محذرات تا نوم** و اکر وجع بسیار شدید باشد در طلا و خمار از محذرات البته باید کردن مثل تخم خشخاش سیاه و پنج لقاح از هریک دو درم افیون نیم درم زعفران نیم درم تخم اسبغول دو مثقال مجموع را نیک کوفته و آب برک کاهو و آب برک حی العالم آمیخته بران عضو دردناک خماد باید کرد **بیان سبب صفراوی** و اکر سبب این علت صفرا باشد علامت او زردی رو و زبان است و حرارت ملمس عضو دردناک و شدت غطش و سوزاک در وجع و تشنکی قوی و سرعت نبض و زردی رنک قاروره و یافتن راحت و سکون با شبا



بارده و علاج او قریب است علاج دعوی الاجانب تحریر دفتر طبیب برادر مادهٔ صفراوی پیشتر تقویت باید و در اشربهٔ و اغذیه و ادویه موضعیه از خمار و طلا و غیر ذلک این قانون و قاعده را مرعی باید داشت و باخلط **بیان مطبوخ صفراوی** و علاج تفصیلهٔ بدان هست مطبوخ که مذکور میشود سنای سه و نیم مثقال و عناب و بهلستان و آلوی بخاری از هریک بیست عدد بنفشه و شاهتره و تخم کاسنی از هریک سه و نیم مثقال حلیلهٔ زرد و تربدی و تخم کشوث از هریک چهار و نیم مثقال مجموع را در دو کاسه آب طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بیشتر نماند و از کرباس کذرانیده هفت مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین صافی دران حل کرده دو بکرت باز بدوبن موی ساخته بوقت سحر یا هیچ اختیار باید نمود و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارد منقطع کردد آنکاه شربت قند با تخم اسبغول بطریق مذکور سابقا ترتیب داده باید آشامید **بیان ملطفات** و یا طبیعت بدین مشربت یا مطبوخ حلیله باید کرد و جلاب درین مقام از تخم کاسنی و بنفشه هریک دو مثقال عناب ده عدد قند سفید هفت مثقال اول داده یا بردهم مقرره ترتیب داده و قند را آمیخته نیم کرم بر نهار باید اختیار کردن یا جلاب ترنجبین را و قند ترنجبین از هریک با نزده مثقال ترتیب نموده بر نهار باید آشامیدن و یا جلاب از آب انار درین باشیم آن افشرده از هریک بیست و دو نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین از هریک بیست و دو نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع را با آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ باید داد و ترک کوشت باید کرد و کر بوقت ضعف و خوف موا

قوت وآن نیز مرخ جوخه باید اما مؤنه نباشد جک ۱۰ مغز بادام شیرین ۱۰ عدد
خاو بر مفصل نرده مندزاد او دیه باره باید کرد مثلا اسفول وآره جوزرد
تخم مرغ ۱ و روغن گل و روغن بنفشه بادام اجزا بوزن برابر یک درم
زرده خا باید کرد ۲ عدد یکی خاوی دیگر باین طریق بنفشه و بخلب و خطمی از
هریک چهار مثقال و نیم عدس مقشر ۱۰ مثقال حنا یک مثقال زعفران
دو فوزانج هریک دو دانگ مثقال آرد جو هفت مثقال گل سرخ ۱ مثقال
و بیخ سوسن از هریک سه مثقال و نیم مانش بابونه و خشخاش از هر یک
کوفته هفت مثقال مجموع را یک کوفته و با هفت زرده تخم مرغ خام خلط
کرده ۱۰ مثقال روغن بنفشه بادام دیارد روغن تخم کدو یا روغن کدوی
تازه کوفته آنرا گرفته باشند ۱۰ مثقال باین ادویه خلط کرده بر مفصل
درد ناک خماد باید کرد ۲ بالغد و تبرید بسیار نافع است و معالج
باید که در استعمال احتیاط نماید سرد و اسراف نکند زیرا که موجب تغلظ و
تبرید خلط است و این موجب صعوبت استفراغ خلط موجب مرض
است و تنقیه عضو از خلط موذی بسهولت میسر نمیشود و اما اگر الم
بقوت باشد و تحلیل قوت کند تبرید و تقدیر عضو در مدالعه باید
نمود و درین باکی نیست ۳ علت انواع حرارت زیرا که اگر وجع
قوی باشد و بطول انجامد موجب تحریر مریض و نخافت بدن و سقوط
قوت و بوقت شدة درد خماد ازین نوع محذورات باید کرد لعاب تخم
اسبغول با سرکه بهم زده و تراغیده کدوی تر و آب خیار و آب حی
العالم و یا خوردن فلونیای مقدار یکدرم و یا بیرشعنا و درخوردن محذورات
تا ممزورت قویه نباشد اقدام ننماید مؤلف حضور صاحبی را که اکثر اوقات

دست



درست و یا سردی شده باشد و در نبض ضعف نیز باشد که اینچنین کسان را
موجب هلاکست و افیون نیز نباید داد و نباید دانست که فلونیای
رومی و فارسی هیچ کدام با افیون نمی باشد اگر چه درین ترکیب ادویه
حاره کاسره قوة افیون هست اما قوت افیون در بدن بر هم خایق
هست و اکثر اطبا گمان اینست که ستوان بوسیده سوخته و سودا خانا
خوردن موجب نجاتست ازین علت و مالیدن با دماغ کردن بعدس
و خشخاش نیز و برگ کاهو در تقدیر ضعیفتر و سلیم تر هست ازینها باید کرد
و اگر جنابه حرارت و درد و تشنگی نیابد او دیه را با ادویه قویه خلط
باید کرد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو و اکلیل الملک باب کشنیز تر خماد
کردن نافع هست و اگر وجع بالکلیه دور شود و حرارت مرتفع گردد
استعمال همین خمادهای مذکور باید نمود آرد جو آرد باقلی و خطمی و بنفشه خشک
و شبت و اکلیل الملک و صندل سفید از هریک هفت مثقال مجموع را
کوفته و بیخته و با آب کشنیز تر خیر کرده بر عضو درد مند باید خماد کرد و
اگر بعد از زوال حرارت درد خلطی در مفاصل و در ناک محسوس شود
از اکلیل الملک و شبت و بابونه و خطمی خماد بران عضو باید کرد و اگر جنابه
در ابتداء علت بسبب حرارت مزاج علیل محتاج تبرید قوی باشد آب
هندوانه و شیره تخم خربزه و خیار و سکنجبین ساده و گلاب از هریک
مقداری مناسب با هم آمیخته باید آشامیدن و غذا از ماء الشعیر باید کرد
و چون حدوث این علت از عطسای صرف بغایت کم هست مبالغه در
تبرید قوی نباید کرد الا بعد از احتیاط حدس صایب بیان ۱۰ ماء جبن اما اگر
سبب علت مادهٔ غلیظ باشد علامت او قلت عطش هست و این ۱۰ قی هست

۱ تخدیر و نافع
او نیز همایین خاصیت دارد
و خماد کردن م

۲ بر و نافع ابتدا

کہ بلغم شور نباشد اما اگر صفا بلغم شور باشد این علامت عدم بلغم مطلقا نیست
زیرا کہ بلغم بورقی و بلغم شور و ہر قسم از اقسام بلغم غیر طبیعی در بلغم
داخل ہست و قلت عطش علامت عدم بلغم مطلقا نیست و دیگر
از علامات سفیدی رنگ قارورہ ہست و غلظ بول و بطوء نضج و انحطاط
آن و قلت التہاب و سوزش در محل ورود و دفع یافتن از
اغذیہ و اشربہ و غیر آن چیزہائی کہ مولد بلغم نبودہ ہست و علاج درین
مقام خوردن جلابست ہر صباح از بادیان رسمی و بادیان رومی و
تخم سوس تراشیدہ از ہر یک دو مثقال و کلقند عسلی ہفت مثقال
مجموع ادویہ را در مقدری آب مناسب طبخ کردہ و صاف ساختہ و کلقند
دران آمیختہ نیم گرم باید اختیار کردن و غذا نخود آب باید و او و شیرہ
مغز تخم معصفر با اندکی فلفل و دارچینی و زعفران و این ترتیب را
نگاہ باید داشت تا روز ششم و یا ہشتم و ہر جلاء نضج در قارورہ ظاہر
شود و تنقیۂ بدن بعمل باید کرد و درین مدت باشد صبر سقوطری و سورنجان
و تربد سفید تراشیدہ و بروغن بادام جرب کردہ از ہر یک نیم مثقال
بوزیدان و ماہی زہرہ غاریقون و شحم حنظل از ہر یک دو دانک
تنک ہندی یکدانک و نیم مثقل و مصطکی از ہر یک دانکی مجموع ادویہ را
کوفتہ و بیختہ و بآب برگ کرفس خمیر کردہ حبہا باید ساخت ہر یک مقدار
کردو بردن آسان باشد و بوقت سحر باید خوردن و تا وقت نیمروز
یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان دہ مثقال خیارا
با یکمثقال تخم ریحان شستہ و رجار قاشق آب شربت کردہ باید آشامید
و غذا را تا وقت عصر تاخیر باید نمود و غذا باید کہ تخمو آب باشد از گوشت





مرغ باشد یا طیہوج و دراج و کبک بیان بقیہ و بعد از استراحت کردن
دو سہ روز قی باید کرد مثل تخم ترب و برگ و بیخ او و نسبت و بیخ خبزہ
و تخم او بمجموع اینہا یا یکان یکان جوشانیدہ و صافی ساختہ و اندک عسل
و نمک دران آمیختہ باید آشامید و ساعتی صبر باید کرد اگر بخود اجابت نبود
نیک والا بپر مرغ بروغن کنجد جرب کردہ بحلق باید فرستاد و قی باید کرد اما
باید پیش از قی ازادویہ حادہ باقدری کلقند عسل بخورد و این ادویہ
مثل زیرہ و بادیان و مصطکی و امثال این باید مقدار مناسب کلقند
مقدار ششم مثقال و درین ترکیب کافی ہست و ازادویہ ہر یک نیم مثقال
خلط ساختہ اختیار باید کرد اینجا ازین اجتناب لازم ہست و زیتون
تر و جاع و شب یمانی طعام خوردن و آب سرد و امثال اینہا حذر باید کرد و غذا
خوردنی با شیرہ مغز تخم معصفر و گوشت طیہوج و کبک و مرغ و دراج
و امثال اینہا باید داد و معالج باید کرا بتدا ازین مسہلات و حبوب قویہ
بر بعض غدد زیرا کہ رقیق اخلاط را تحلیل میکند و کثیف و غلیظ آن باقی
می ماند و شرارت آن زیادہ میشود بیان اتحاد نافعہ و حمادا ازادویہ و
حارہ لطیفہ اختیار باید کرد مثل زراوند طویل و حب الغار و جنطیانا
از ہر یک شش مثقال و نیم اشق و صبر و زیرہ از ہر یک سہ مثقال و دو
دانک مجموع ادویہ را نرم کوفتہ و بیختہ و بآب بادیان خلط کردہ بر موضع
وجع طلا باید کرد و ضمادی دیگر لعاب تخم مرو و لعاب تخم ریحان از ہر یک
شش مثقال و نیم و مغز تخم معصفر و بوست سلیخہ و مصطکی از ہر یک نیم
مثقال زنجبیل و زعفران از ہر یک دو دانک مجموع ادویہ را نرم کوفتہ
و بیختہ و بروغن سوسن و نارین و قسط خلط کردہ بر موضع درد ضماد

باید کرد و خوردن تریاق فاروق و تریاق مثروذیطوس مقدار یکمثقال
از هرکدام یافت شود بغایت نافع است و حب سورنجان و بین مقام بسیار
منفعت دارد و اجزاء او اینست سورنجان یکمثقال حلیله سیاه و بلیله و
آملهٔ و زنجبیل و شیطرج هندی از هریک دو مثقال مجموع ناکوفته و بیخته
و آب برگ ناباب برگ کرفس تیز کرده جهها باید ساخت بمقداری کوزه
برون آن آسان باشد و مقدار خوردن ازین وارد بوقت حاجت
دوازدهم سبب و زمانی سبب علت ماده سوداوی یا مخلط علامت آن
صلابت و درم است و خشکی جلد بدن و کمودت و کبودی محل وجع و دقت
درد و راحت یافتن از چیزهائی کو گرم و تر باشد و صلابت نبض و بطو
او و مقاومت احوال نبض بیان حب مسهل و علاج و زین ماده خوردن
جلابست از بیخ سوسن تراشیدهٔ نیم کوفته و باد رنجبویه و بادیان از هریک
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بهمانکه مکرر مذکور شد ترتیب
نموده نیم کرم برنهار باید اختیار کردن و مقدار خوده آب بانیره مغز تخم خیر
باید داد یا کوشت مرغ خانکی و طیهوج و کبک و دراج و امثال اینها و بعد از
نضج بول در قاروره تنقیهٔ بدن از فلغم سودا بحب سورنجان و مطبوخ
او باید کرد و یا بحب شیطرج یا باین حب که مذکور میکردد و بوست حلیلهٔ
زرد و حلیلهٔ سیاه و صبر سقوطری از هریک یکدرم فلفل کرد و فلفل دراز
و زنجبیل و خردل از هریک نیم درم شیطرج هندی و فلک هندی و
مثل ازرق از هریک دانکی و بادیان نیم مثقال مجموع مذکور را کوفته بیخته
و آب برگ کرفس جزکرده یا آب برگ کرم جهها باید ساخت و از جمیع این
ترکیب نیمهٔ را بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود و تا وقت نیم روز یا پیشین

صبر باید کرد



صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع کردد بعد ازان ازده مثقال قند سفید
و یکمثقال تخم ریحان شسته شربت ساخته باید آشامید با تقیید بدان از غلط
سودا وی باین مطبوخ باید کرد کو مذکور میکردد و غذای ملی جمار و نیم مثقال
بوست حلیلهٔ زرد و بوست حلیلهٔ سیاه و بوست حلیلهٔ کابلی از هریک
پنج درم مویز شیرین بی دانه هفت مثقال شاه تره بهمار مثقال و نیم حلیله
آملهٔ از مغز جدا کرده و اسطوخودوس از هریک دو مثقال و نیم خار بنفشه
نیم درم سورنجان نیم کوفته یکمثقال قنطوریون و بیخ سوسن و باد رنجبویه
و کاوزبان از هریک دو مثقال مجموع او ویه را دردو و نیم کانسه آب
با تش ملایم نرم بلیخ باید نمود تا نیمه کانسه بیشتر باقی نماند و بکرباس صاف
ساخته آنکاه فلوس خیار شنبر و تربخبین از هریک هفت مثقال دران
آب حل باید کرد و ریزه ریزه موی کذرانیده و نیم مثقال ایارج
فیقرا بآن آمیخته و بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود و تا نیم روز یا وقت
نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد ازان شربت از قند
و تخم ریحان شسته بمقدار مذکور باید اختیار کرد و غذا را در روز دارد
بوقت عصر اختیار باید نمود و مفاصل درد مند را بروغنهای حاره
مذکوره چرب باید کرد بیان معالجهٔ درد مفاصل و اعقد مفاصل
بسبب علامت ظاهر است زیرا که هر کرا احساس است احساس میکند و اظهار
هم حس باصره است زیرا که چون عقده در مفاصل پیدا شود هم کس آنرا
می بیند بیان معالجهٔ آن و علاج او و لاخوردن جلابست هر صباح
از بادیان و بیخ سوسن از هریک دو مثقال کلقند عسلی هفت مثقال
بروجی که مکرر مذکور شده ترتیب نموده نیم کرم برنهار اختیار باید کرد

دغدا خود آب با شیره مخرنج مصطفر باید داد و تلیین طبیعت و تنقیه بدان محبوب و مطبوخهای مذکوره باید کرد بقادیر مذکوره در باب وجع المفاصل و تفرس و موضع تعقد را بروغن کنجد و روغن بیه مرغ خانگی و پیه بط و ثعلب و ثعلب بحر و ثعلب خطی باید مالید و یا کنجد را نیک کوفته و آب مرزنجوش آمیخته و صلایه کرده بر محل تعقد باید نهاد و باید دانه زنده را با گرگ زنده یا گنجشک زنده را در آب مرزنجوش طبخ باید کرد و تا مهرا شود و آب آب را پالوده و صاف کرده تا مهرا شود و آن آب را پالوده و صاف کرده با روغن کنجد مصفی نموده در طشتی یا ظرفی گلان باید ریخت و علیل را در ان آب گرم نیم گرم باشد باید نشانید و اطبا را درین باب مبالغه بسیار است که وجع مفاصل باین تدبیر بتمامی از علیل زایل میشود و تعقدی که حادث شده باشد و پیوسته تا سطبر شده تمام از نهاد در میشود بالکلیه و این تدبیر بخاصیت است عجیبه و یا خاوه در محل تعقد زفر و کنجد باید کرد و از هریک بمقدار مثقال پر دو دانیک کوفته و منخل یا بروغن سوسن خلط کرده و نیک بر هم زده بران موضع باید نهاد و بسیار نافع است و گفته اند که اصحاب وجع المفاصل را خوردن کوشت خار دشتی یعنی گورخر بسیار نافع است و از اخوذ سیاه باید بخت و اگر خود سیاه یافت نشود هر خود که باشد بخت خوب است و با دست و پای دردناک را در آبی که با بونه و شبت و اکلیل الملک و بادیان دران طبخ کرده باشند و نیم گرم باشد دران آب غوطه باید داد و مدتی دران باید گذاشت و اگر جنابذ قوی تر باید مثل حاشا و برجاسف و برگ خار و خام و شاهسرم که مراد ریحان است

دران



دران مطبوخ زیاده باید کرد و صاحب این خلط را از چیزهای ترش و دوغ و جزرات و شیر و میوهای تر و جماع و ازدیاد تلاء معده و باب سرد و آمدن و شب طعام حذر کردن واجب است و می باید که تبکر نکند و بر خود لازم داند و این ملازمت و مداومت را ترک نکند

## باب سی و چهارم در بیان امراض عامه

و مراد با امراض عامه و امراضی است که خصوصیت بعضوی دون عضوی ندارد و این عموم و اعتبار دارد یکی آنکه در حین واحد جمیع اعضا را فرا گیرد باشد مثل حمیات و استسقاء و دیگری آنکه در هر عضوی که خواهد حادث شود مثل بثرات و دمامیل و حصبه و جدری و دوار عموم هر دو شق مذکور معتبر است و این باب نیز مشتمل بر مقالات است

### مقاله اول در بیان تعریف حمی

بدانکه حقیقت حمی را چنین تعریف کرده اند که حمی حرارة غریبة مضارة بالافعال الصادرة تنبعث من القلب الی الاعضاء یعنی تب حرارت غریبه است مضر بافعال صادره از انسان که درین صحت این افعال از وی بر وجه کمال صادر میشود و حدوث او مانع صدور فعل است بر وجه کمال و قید غریبه احتراز است از حرارت عزیزی زیرا که حرارت عزیزی مضر نیست و سبب مرض نمیشود و افعال صادره از شخص با او بر وجه کمال است

### بیان انکه حمی عرض است و مرض

اما سبب حمی اگر مرضی از امراض است او را حمای عرضی می خوانند و اگر او لا بالذات خود حادث شده او را حمای مرض میگویند پس در عرض و مرض تنقیه و عدم تنقیه لازم است در وجود و عدم یعنی وجود او بوجود مرض است و عدم او بعدم مرض

**بقسام حمیات** وحمی منقسم بچهار قسم میشود زیرا که تعلق حرارت
اولا خالی ازین نیست که یا در مزاج است یا باخلاط بدن یا باعضاو
اورا حمای یوم می نامند زیرا که اکثر واغلب مدة اخذ وترک او یکروز
بیش نمی باشد واورا بعبارت یونانی سقیمارومس می نامند ومراد
بهقیما دوس حیوانیست که از زمان تولد او تا انقطاع حیات او
یکروز بیش نیست وثانی که تعلق باخلاط بدن دارد دو قسم است
زیرا که تسخین اخلاط میکند یا موجب تعفن او ست پس اول را حمای
سونوخس میگویند وثانی را حمای عفنی وثالث ورابع را حمای دقی
می نامند وباید دانست که حدوث حمای یوم از اسباب مادی است
ومراد باسباب مادی اسبابی است که از اخلاط بدن نباشد واین اسباب
بسیار است برحی وعصبی ودنوی که بسبب احتقان اجزاء حارة است
وسهری نیز هست که بواسطهٔ اشتغال روح میشود وغمی ومهی وزعلی
وتعبی واستفراغی وامتلائی وجوعی وعطشی وسدری که بمرتبه تسخین
رطوبات بدنی نمی رساند وگاه هست که حمای یوم مدت سه روز میماند
وگاه تا چهار روز میدارد واحیانا بهفت روز نیز میکشد واظهار را
سبب خشونت که خشکی جلد است ورد واستحصاف وحرز نیز می باشد
**مقالة در بیان حمای عفنی** واین حمی وتب یا بسیط می باشد
یا مرکب ومراد ببسیط آنست که ماده او واحد باشد ومراد بمرکب آنست
که از دو یا فوق دو باشد وتب بسیط بر چهار نوع است زیرا که اخلاط
ذو قوام در بدن انسانی چهار است خون وصفرا وبلغم وسودا وتب
دموی یا مستزاد است واین اشرف اقسام تب دموی است وبا مناسخ

واین اسلم



واین اسلم اقسام دو ست وبا مساوی است واین دو جزوی ویکی برابر است
ومراد بمستزاد آنست که جزو متعفن از خون بیشتر او جزو متحلل باشد
ومراد بمناقص آنست که جزو متعفن از خون کمتر از متحلل باشد ومراد
بمساوی آنست که اجزای متحلله با اجزای متعفنه برابر باشد واین
تب دموی را اطبا مطبقه می نامند وقسم ثانی تب صفراوی است وتعفن
صفرا یا داخل عروق است یا خارج عروق وآنکه داخل عروق است
او را غب لازم می نامند واگر این صفرای متعفنه بقرب دل یا جگر باشد
آنرا محرقه میگویند واگر بحنایه بلغم یا خ نیز بقرب دل یا جگر باشد آنرا نیز محرقه
می نامند وآنکه تعفن صفرا در خارج عروق است آن تب را غب دایر میگویند
ودر بر دو صورت اگر صفرا رقیق وصرف است خالصه می نامند واگر ممتزج
ومختلط با بلغم است امتزاجی که موجب غلظ باشد این تب را غیر خالصه
میخوانند وقسم ثالث تب بلغمی است واین نیز خالی ازین نیست که
تعفن او داخل عروق است یا نیست اگر داخل عروق است این
تب را لازم می نامند وآنکه خارج عروق باشد نایبه میگویند وقسم رابع
تب سوداوی است ودر بدن قسم نیز تعفن سودا یا داخل عروق است یا
خارج عروق اما آنکه داخل عروق است او را بع لازم می نامند واین قسم
قلیل الوجود ونادر می باشد وآنکه در خارج عروق است او را بع دایر
میگویند وهریک ازین حمیات منقسم بحسب اصناف آن خلط میشود بیان
**حمای ربع واوصاف آن** وحمای دقی آنست که تشبث حرارت در
اولا اصلیه ست وشک نیست که این حرارت متشبث دفعار طوبت
اصلیه میکند که مرکب حرارت غریزی است ودر بدن انسان دو رطوبت

دایر

قشت
جگ ودر بعضی نسخها
بیست بن

یکی اخلاط اربعه معدوده است مسمی باسامی مشهوره مذکور و قسم ثانی از رطوبت بعضی فضول است و بعضی غیر فضول و آن رطوبت که غیر فضول است آنرا چهار قسم ساخته اند یکی ازین چهار قسم آنست که محصور در اطراف عروق شریانیه است مر اعضا را و ثانی از اقسام اربعه رطوبتی است متشبث بر اعضا مثل شحم و ثالث ازین اقسام رطوبتی است قریب العهد بانعقاد و تشبیه باعضا و قسم رابع رطوبتی است که موجب اتصال بعضی اعضا بابعضی دیگر باوست پس اگر جنابخه حرارت متشبثه افنای قسم اول از رطوبات کند و شروع در افنای قسم دوم نماید این مختص و مسمی باسم دق است و اگر حرارت مذکوره افنای قسم ثانی کند و شروع در افنای قسم ثالث نماید از رطوبت این مخصوص باسم ذبول است و اگر شخصی که مبتلا بذبول است بانتها آن رسد فلا نجات ازین مرض نیست و اگر جنابخه حرارت مذکوره افنای قسم ثالث از رطوبت کند و شروع در افنای قسم رابع رطوبت نماید و این مسمی باسم موت است و درین مرتبه بغایت کم است و نادر که شخص زنده ماند زیرا که مجرد شروع در افنای قسم رابع شخص هلاک میشود و مجموع این مراتب مذکوره را نیز دق می نامند و اما حمای مرکب باید دانست که ترکیب حمای دق یا خلطی زیرا که میان خلط و حرارت متشبه برطوبت اصلیه مباعدت است و یا از اجناس متقاربه مرکب است مثل ترکیب خلطی یا خلطی دیگر مغایره باشند مثل ترکیب صفرا یا بلغم و یا ترکیب از انواع یکی باشد مثل ترکیب غب لازم با غب دایر زیرا که حدوث هر دو از صفرا است و از انواع جنس واحد است

زیرا که

زیرا که غب لازم از تعفن صفرا در داخل عروق حادث شده و غب دایر در خارج عروق حادث گشته و یا ترکیب از اصناف نوع واحد است مثل ترکیب غبین خالصه یا غیر خالصه و تفصیل احوال حمیات و اسباب و علامات آن و معالجات هر یک مذکور میگردد انشاء الله تعالی

**در بیان حمای یوم** و حمای یوم از تقدم سبب اوشاخته میشود و حمای یوم را در ابتدای ناقص و لرزانیدن در اکثر احوال می باشد **علاجات** و کسیکه عبارت ازو رد استخوان است و کوفت و نبض نیز مضغوط یعنی افشرده و در ابتدا اکثر بسرمای اندک و قشعریره که فراشامی کوبند آغاز میکند و این بسبب انجزه متصاعده است بدماغ و احیانا سرما قوت می یابد و بر تبه لرزه میرساند و این نادر می باشد درین تب زیرا که این تب از اسباب خارجی حادث میشود و ناقص در تب بواسطه خلط صفرا وی است یا بلغمی و مراد باسباب خارجی آنست که اخلاط بدن باشد و جمیع اعراض در حمای یوم خفیف می باشد کو یا کر حرارت او حرارت حمام است کر در و لدغی و گزیدگی نیست بلکه ساکن است و احوال نبض قریب بنبض اصحا است و نفس نیز سلیم و موافق نبض است و حال بول نیز مثل حال صحت است و عرق و اندوده نیز قلیل است و نزدیک بحال صحت است و اگر جنابخه بعضا حب این مرض طول مقام در حمام کند و بعد ازان قشعریره حادث شود باید دانست که این حمای یوم نبوده است **معالجات** و علاج درین مقام ایراد و عند سبب است تا بر قاعده قانون طبی معالجه بعمل باشد بمثل تسلیه و تفریح در آنجا سبب او غضب و حزن باشد **بیان علاج باعتبار اسباب** و بمقابل

فرح در آخر سبب او قرح بوده باشد و بغذای ملایم در آخر سبب او جوع
باشد و با استفراغ در انکه سبب او امتلا باشد و به تفتیح در انکه سبب
آن استحصان و بر هم نشستن جلده و سده بوده باشد و مالندگی نیز
نافع است و از اشربه شربت سکنجبین ساده در غایت منفعت است
و اگر جنابذ با این تب عطش و حرارت بسیار باشد شربهٔ خرفه با سکنجبین
آمیخته باید داد و مقدار سکنجبین هفت مثقال است و مقدار شربهٔ
خرفه بیست و دو و نیم مثقال و بر نهار باید اختیار کردن و اگر خوف
سده باشد شربهٔ تخم خیار این باید داد بمقدار مذکور و باید که معالج در این
مرض تبرید و ترطیب را با غذیه و اشربه بر وجه اعتدال کند و جالینوس از
حد ضرورة تجاوز ننماید و بوسیدنی از طیوب معتدله و در مسکن بارد ما معتدل
باید بود و دخول حمام معتدل الهوا نیز از جملهٔ تدبیرات حسنه است

**مقالهٔ ۶ در حمای خمس** باید دانست که حدوث این تب از
غلیان خون است و اعراض او از صداع و عطش و حرارت طس
اقوی است از حمای یوم و خفیف تر است از حمیات عفنیه و بر
صاحب این تب علامات دموبت ظاهر است و علاج او فصد است
او لا و گاهی همین فصد فقط در علاج او کافی است و باید که معالج
در حال مریض نظر کند اگر قوی الجثه و قوی تا باشد آن مقدار خون
اخراج باید نمود که بغشی الخاطر و الا بقدر واجب و قوت شخص باید
اخراج کرد و گاه جنابذ است که بعد از فصد فی الحال تب مفارقت
میکند اما گاهی هست که فصد فقط در علاج کافی نیست بلکه تبرید
و تلطیف نیز می باید بشربت سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد و الا بشربت



نیلوفر و بپرهیز از گوشت ضروری است و از غذاها اقتصار بر اغذیه
حامضه باید کرد مثل آش با مرهندی و ماش مقشر خصوصا کرد و طبیعت
قبض شده و گاه جنابذ است که احتیاج بتلیین طبیعت نیز میشود بلکه
استعمال نیز می باید مرصفرای رقیق را مثل تفوع فواکه که مقوی
آن شیر خشت باشد با آب انارین یا هلیلهٔ زرد و صفت تفوع فواکه
در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بتوفیق الله تعالی و مقدار
هلیله در تفوع از پوست دو مثقال است و مقدار تفوع باید که
از چهل مثقال بدزن کمتر نباشد مجموع را ترتیب نموده بر نهار اختیار
باید کردن **مقالهٔ ۷ در بیان حمای دموی عفنی** و جالینوس از
جملهٔ حکما و اطبا این تب را منکر است و میگوید که این تب وجود ندارد
و در این اعتقاد دو وجه دلیلش آنست که هر گاه خون شود لطیف
او حضر میکند در بس این صفراوی باشد نه دموی و در این باب حکما
و اطبا را مناقشه بسیار و لیکن ایراد آن مباحث طال و اطال است
و ما مقرر چنین شد که هر گاه خون داخل عروق باشد عفونت خون
نیز داخل عروق خواهد بود و بس این موجب تب است بر اقسام
**مقدمه بیان تعفن اخلاط و سبب آن** و سبب عفونت در اخلاط
از چند وجه می باشد زیرا که سبب یا غذیه سریع الفساد است بجوهر
خود مثل گوشت ماهی و یا فساد سبب سرعت استحالهٔ اغذیه بود مثل
شیر و با سرعت فساد بسبب عدم مراعات ترتیب است در خوردن
و یا انکه غذا است که حرارت غریزی از تصرف در دو عاجز یا قاصر است
و حرارت غریبه در و متصرف است مثل خیار و با درنگ و سبب

فساد و عفونت غلط گشته و مانع از هوا و ترویح شده که آن هوا مع
عفونت میکند زیرا که یکی از اسباب عفونت عدم وصول باد و هواست
و یا بسبب مدهٔ واقعه کثرت اخلاط است یا لزوجت و غلظ مانع
از وصول ریح است پس سبب عفونت باشد و گاه سبب سدهٔ حرکت
عنیفه بر استلای معده هست از غذا و گاه عفونت و فساد در اخلاط
سبب خارجی از بدن می باشد مثل استنشاق هوای و یا بخی و وصول
آنرا ن باخلاط و روایح هوائی که از جیف باشد یعنی ابدان حیوانات
مرده کنده شده زیرا که هوای ملاصق بآن عفونت اگر ملاصق اجسام
رطبه شود مثل اخلاط و غیرها لاشک موجب تعفن و فساد هست بیان
علامات و آنچه دال بر حمای عفنی حرارت کنده هست که صاحب
آن تب آنرا در خود می یابد و حرارت دموی اقل هست از صفراوی
و پیش از حدوث حمای دموی حالتی می باشد که آنرا علیله می نامند
و مراد بآن بیقراری هست که علیل آرام نمی تواند گرفت و بهر جانب
لحظه بلحظه در فراش خود میگردد و این حالت را بیان تب و اعتدال
مزاج داشته اند و حمای عفنی دموی مبتدی بتکسر میشود که مراد بان
درهم شکستن اسخوانهاست و کسل و سستی و اختلاف در نبض مشترک
از اختلاف نبض که در عنب هست زیرا که مادهٔ عنب صفراست و او خن
از خون هست و بغایت کم هست که در نوبت اول دور شود و گاه هست
که بعد از دو رشدن تب نیز هنوز از مادهٔ باقی در بدن هست و
اعراض حمای دموی اشد هست از حمای یوم و سونوخس از غلبهٔ صداع
و عطش و طعم دهان و رنگ زبان و ثقل بدن و سر و جمیع اعراض

مذکوره

مذکوره در تب دموی با تمدد و انتفاخ عروق او دراج و امتلای نبض از خلط
دموی و سرخی رو و جمیع جلد بدن می باشد و نابض و لرزه در حمای دموی
کم می باشد و عرق در حمای دموی اکثر در ایام بحران می شد تب او
لازم هست پس حمای دموی عفنی از سونوخس و حمای یوم باین علامات
مفروق میشود و بیان معالجات و علاج او اولا فصد هست و تلطیف و پس
نشایندن کیفیت حرارت هست و تلطیف در غذا و پرهیز کردن از کوشت
و چیزهائی که خون از و حاصل میشود زیرا که این چیزها خون را زیاده می سازد
و اگر مریض را قوت باشد اولیتر که منودن غذا است یکروز یا دو روز
اهمال لطیف صفرا باید کرد تا نقصان در کیفیت خون نیز شود که در علاج
او خل هست بشل مقنع مسهل و یا بمطبوخ خواکه و یا آب انار ترین
با جلیله و اما شربت از نیلوفر و عناب باید داد عناب ده عدد و نیلوفر او
مثقال و غدر ماش منشر و اگر طبیعت بسته باشد شیرهٔ مغز بادام و شکر
مذکور ترتیب داده و قند سفید هفت مثقال آمیخته نیم گرم بر بیمار
باید داد مقالهٔ دربیان حمای صفراوی و از جملهٔ حمای صفراوی
و از جملهٔ حمای صفراوی عنب هست و مراد بعنب تب صفراوی هست که سبب
آن تعفن صفرا هست در خارج عروق و این تب یکروز در میکرد و یکروز در
نمیکرد و علامات عنب اینها و از جملهٔ علامات او عطش و صداع هست
و بیحوابی و کرب که رنده هست و این اعراض در این تب کمتر از عنب لازم
هست که تعفن صفرا هست در داخل عروق و هر روز نمیکرد و این اعراض
مذکوره در تب محرقه اشد از هر دو هست و نوبت عنب قشعریره کم
سرمای اندک هست می آید و بعد آزان نابض که لرزه است و نابض و سر

در اوایل غب قوی است داجد ازان ضعیف میشود زیراکه بواسطه تب
روز بروز ماده نضج می یابد وحال ربع کرتب سوداویست ومراد بآن نوع
دایر است برعکس اینست زیراکه در ربع هرچند در ماده نضج حاصل میشود
سرما ولرزه بشدت است زیراکه بنضج موجب رقت آن ماده میشود وهرچند
ماده سوداوی رقیق تر میگردد حدت او وشرارت او زیاده میشود واما
انجاکه ماده صفراوی است نضج او بتغلیظ اوست وهرچند ماده صفرا غلیظ
تر میشود حدت وشرارت او کمتر می باشد وبرود رغب دایر بواسطه
نضج ماده است وگرمختش حرارت عزیزی از محل خود ودر محت حمایت
قلب خود را کمتر بیدن وگاه جنانست که غب لازم مشتد میشود مثل
اشتداد غب دایر دجون حمای محرقه دایمه است اگرچه صفراویست
لیکن فتران وسکون تب ظاهر نمیشود وباید دانست که هرگاه
غب دایر یا غب لازم ترکیب یابد هر روز تب میگیرد ومقصود از ترکیب
یافتن هر دو اینست که ماده غب دایر که صفرا ست چون در خارج عروق
متعفن شود ودرین حین ماده غب لازم که صفرای داخل عروق است
آن نیز متعفن شود وهر دو اشتداد ویابند ودر اخذ موافقت نمایند
وبر طبیب تمییز هریک از دیگری مشکل باشد پس بر معالج صایب التدبیر
آنست که در تشخیص مراجعت باعراض هریک کرده اوقات اخذ و
ترک ونوبت ودوران آنرا بشناسد تا در علاج از طریق صواب در
نگذرد ودر غلط نیفتد ومقرر است که بر نوبت اعتماد نیست در دلالت
بر نوع مرض ودرین مرض اکثر واغلب طبیعت بسته می باشد صفرا
اضافت در تلیین میکند زیراکه توجه صفرا بجانب اعالی است واعانت

در تلیین

در تلیین طبیعت ازدست زیراکه تا از صفرا بر فضله قراری نمیرود
بران محل خود بجانب اسفل که محل دفع اوست مستنزل نمیشود وبا
حرکت صفرا درین حین بناحیه جلد است پس بر هر تقدیر مانع است
از تلیین طبیعت ودر اکثر اوقات این مرض طبیعت قبض دارد ودر نگ
بول نار نیست یعنی برنگ آتش است واین لون دلالت بر حدة و
شدت حرارت میکند وغلبه آن مگر آنکه توجه وحرکت صفرا بجانب
دماغ باشد که درین حین رنگ بول مائی است نفوذ باد من شره
زیراکه بقیاس عدد تراقی صفرا بدماغ موجب سرسام میشود که یکی از
جمله امراض مهلکه دماغ است چه سرسام ورم دماغ است واو گاه
مرکب از صفرا وخون می باشد وگاه از صفرای صرف واین قسم بدترین
انواع سرسام است ومخلص ازین در وقوع رعاف است علامات
غب خالصه اما علامت غب خالصه آنست که در وعرق بیش است و
نوبت تب که مراد از مجموع زمان اخذ وترک است از چهار ساعت تا
دوازده ساعت می باشد چه اقلش اول است واکثرش بمقدار
زیادتی بعد او از خلوص معلوم میشود چه هرچند نوبت آن خالص
بودن دور تر زیادتی او بیشتر واطبا میگویند که اطول زمان انقضای
این زیاده بر هفت دور نیست ومراد بهر دوری مجموع زمان اخذ
تب وترک اوست مگر آنکه از مریض خطا واقع شود بواسطه ترک
پرهیز وخبط از طبیب او ابعضی برانند که اگر تدبیر صواب باشد ودر مرض
در پرهیز یا طبیب موافق افتد اکثر چنان است که از سه ودر یا چهار دور
نمی گذرد که ازین بلیه خلاص میشود والله الشافی واذکر اقامته غب

لازم مقام نوبت کرده شود بس در هفت روز این منقضی میشود
اما تب غیر خالصه بطول می انجامد و بسیاران شش ماه و یکسال
درین تب مانده اند و اگر جنابجه درین تب دماغ بر هیز نکنند
و در اشربه و اطعمه ضبط و غلط واقع شود موجب حدوث امراض دیگر
دیگر است مثل استسقا و زیادت احوال جگر و معده و یرقان و نبول و غیرها
خالصه رفیق می باشد و در غیر خالصه کاه رفیق است و کاه غلبه و اگر
صداع حادث شود و در اول حدوث این علته تا روز چهارم قوی میشود
و در روز هفتم مفارقت میکند و اگر صداع در روز سیوم مرض حادث
شود در روز پنجم قوی میکرده و در روز نهم این صداع مفارقت می نماید
و یا در روز یازدهم و علاج مضد است با وجود آنکه سبب صفرا است
اگر جنابجه طبیب در خون کثرت و غلبه داند نیز اگر تقلیل خون موجب
تقلیل حرارت و کیفیت صفرا نیز هست و این علاج اگر در غب لازم
اختیار کنند بهتر باشد زیرا که در غب دایر نقص صفرا در خارج عروق
است و در غب لازم نقص صفرا در داخل عروق است و فصد
باین مقام انسب است و اگر فصد واقع شود قلیلی باید اخراج خون
کردن بمهلت بدین الشربة نافعة و شربت برای علاج در روز
اول سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد مقدار هفت مثقال یا ده درسه
قاشق آب با خیار قاشق شربت کرده بر نهار باید اختیار کردن و اگر
سرفه باشد شربت نیلوفر باید داد و اگر عطش غالب بود شیره تخم
خیارین مقدار بیست و دو مثقال باید داد و این بوقت خوف سدده
و اگر خوف سدده نباشد و شیره خرفه یا سکنجبین مقدار مذکور مجوز است



و یا شربت بنفشه و نیلوفر و یا یکی ازین دو بمقدار مذکور باید داد و یا شربت
آلو هفت مثقال باید داد اگر حرارت بیشتر باشد تخم اسبغول شسته
نیز بمقدار یکمثقال در شربت مذکور مجوز است و یا شربت لیمو یا شربت
نیلوفر مخلوط از هر یک هفت مثقال و قدری آب کافی شربت کرده
بر نهار باید اشامید اشیاء باردهٔ رطبهٔ در دفع صفرا نافع است و جواز
کدشتن طعام از معده نیز مجوز است و یا مزوج یا شربت بنفشه و
امثال اینها باید از اشربهٔ که بارد و رطب باشد و مسکن و مقطع صفرا
و ما بعد قت سرفه از ترشیها درین اشربهٔ مذکوره حذر باید کرد و آنچه
بارد ترین است مثل شربت نیلوفر و شربت سیب و شربت بنفشه
هر کدام از اینها که باشد اختیار میتوان کردن و کاه آب نیلوفر
با قند سفید و آب کریم یا در آب هندوانه صاحب این مرض را مناسب
است و تاخیر نقوعات در دو سه روز اول اولی است و تاخیر آبهای
میوه تا بعد از گذشتن شش هفت روز اولی است و آب کدو را
اورا پخته باشند باین طریق که او را خیر کرده در شب خاکستر گرم و آتش
نرم دفن کنند و آبی که در و مجتمع شده باشد ازان مقدار بیست و پنج
مثقال با قند سفید هفت مثقال آمیخته باید آشامید اما این تدبیر در
عز تابستان میسر نیست طبیعات میدهست و سعی در تلیین طبیعت
باید کرد روزی یکبار و دو بار بهر چه میسر شود خواه بحقنه لیمو و بوقت
خواب یا اشربهٔ مذکوره از مدرات آمیخته باید داد مثل شیره تخم خیارین
و شیره تخم کاسنی اگر عطش غالب بود خصوصا اگر عطش در اشته باشد
و اگر جنابجه بقوت باشد شیره خرفه باید داد قریب بهمل مثقال با قدری قند

سفید و یا شربت سکنجبین مقدار ده مثقال و یا شربت آلو و کاه جنانست
که حرارت و مرض غالب میشود درین مقام اگر مریض ناضعف معده از
بروت نباشد ایراد اندکی از آن کافور نیز باید کرد و مقداری که درین
جا ایراد است از کافور دانکی یا نیم دانک است در شربتی از اشربه مذکوره
علاج قی و غشیان و اگر جنانچه با این غشیان باقی باشد هیچ شربت
بهتر از منقوع تمر هندی نیست که آب صافی او را گرفته مقدار سه تا شش
ورده مثقال قند سفید با آن حل کرده بر نار اشامد و بوقت خواب
نیز بشرط آنکه طعام از معده تمام گذشته باشد و یا شربت نیلوفر خورد و یا
آب تمر هندی و شربت فراش که مراد بآن شربت آلو بالو و کیلاس
است زیرا که فراش احمر آلو بالو را گویند و فراش اصفر کیلاس را
و مزاج هر دو بارد و یابس است و اگر جنانچه در طبیعت قبض نباشد
شربت حماض که اترج است باید داد و یا شربت انار منفع و مقصود
از شربت انار منفع شربت انار پودینه است و یا شربت سکنجبین
رجالی باید داد علاج بنوالبض و گاهی که استعمال قابضات کرده
شود درین قی و غشیان تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه باید کرد و
ترکیب مانع قی و اگر جنانچه قی غشیان منقطع نشود از ترکیب
که مذکور میگردد اختیار باید کرد سعتر و طباشیر و بزر الورد اجزاء
بوزن برابر کوفته و بیخته مقدار دو مثقال یا ده مثقال شربت
انار پودینه در چهار قاشق آب سرد اختیار باید کرد علاج عطش
و غشیان و اگر جنانچه عطش و حرارت نیز با غشیان و قی باشد
نیم دانک کافور درین شربت اضافه باید کرد و تلیین طبیعت درین



مقام بمنقوع مقوی بهلیله زرد یا آب انارین با هلیله زرد مقدار که مقتضای
مناسب داند و یا شربت گل مکرر سی مثقال با سکنجبین ساده سیزده مثقال
و یا از فلوس خیار شنبر هفت مثقال در شربت بنفشه ده مثقال و روغن
بادام شیرین پنج مثقال مجموع را در قدری آب گرم حل کرده و صافی
ساخته اختیار باید کرد بعد از ظهور نضج در قاروره
بوقت صبح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو منقطع
شود بعده ده مثقال قند را باقدری لعاب اسبغول شربت کرده باید
آشامید و یا تمر هندی منقوع را صافی ساخته و فلوس خیار شنبر هفت
مثقال در وحل کرده و باز صاف کرده و هفت مثقال قند سفید و
دو سه مثقال روغن بادام شیرین بان آمیخته نیم گرم بوقت صبح باید
اختیار نمودن و یا در عوض قند شربت بنفشه باید کرد و در ایراد مسهل
تا زمان حصول نضج تاخیر باید نمود مگر آنکه مرض مهلت ندهد و این
وقت حدوث امراض حاره می باشد مثل قولنج و غیر ذلک و اگر جنانچه
درین علت صفرا متحرک و در هیجان باشد دلیل ملاحظهٔ نضج ایراد مسهل
خفیف میتوان کرد یا انکه خطر در استفراغ قبل از حصول نضج و غیب
اقل از غیر نیست ایراد مسهل در روز بحران ممنوعست و باید که
معالج ایراد مسهل در روز نوبت یا در روز بحران نکند که بسیار خطرست و بهتر
روز نا از برای استفراغ درین قب روز هشتم و دهم و دوازدهم
و شانزدهم هست و اما در روز ششم بحران اعتبار کرده اند و این جهت
آن میشود که روز هشتم ایراد مسهل نکنند زیرا که در هشتم نیز بحران
گفته اند و این هر دو بحران پیش اطبا رد است و نیک نیست اما اجرای آن

روز ششم بدتر است وگفته اند که اگر معالج خطا کند و مسهل دهد غالب
آنست که مریض هلاک میشود و درین مقام اول آنست که در اول
تا دو سه روز غذا تاخیر باید بیان تناول غذا و بعد ازان غذا با شیر
است و یا مغز نان در آب سرد خرد برده باید خوردن و یا سویق که مراد
تلقان است خصوصا که با و غشیان باشد هر کدام ازینها با شربت نیلوفر
مگر انکه ضعف در نبض علیل باشد که درین مقام شوربای مرغ جوجه
مجوز است بلکه واجب اگر مریض ضعیف البدن باشد شوربای مرغ
جوجه جایز است و کاهی که ضعف محسوس و مدرک نباشد غذا ما الشعیر
است یا ماش مقشر و اگر ضعف غالب شود و انتهای مرض باشد باو زیبا
بنهایت رسیده باشد اگر غذای او شوربای مرغ جوجه دهند در معده فاسد
میشود بسبب اشتغال طبیعت بدفع مرض و عدم التفات او بغذا و
موجب کرب و اذیت است و درین غذا تقویه که موجب قوت علیل
باشد و معتد بها بود حاصل نمیشود و هر جا که علیل را خفت از تب حاصل
شود و شهوت غذا در خود یابد غذا مرتوره حب الرمان باید داد
و یا آش الو یا زیره یا جو که آش با سرکه است یا آش لعیو با سفاناج یا برک
خرفه یا برک مجز و خترکان و یا بقلا یا بنیه که سرخ مردمی نامند و اینها
با روغن بادام شیرین مطبخه باید بخت و مراد بمطبخه نزد اطبای چین
است از کوشت یا از علفهای مذکوره که آنرا اول در آب طبخ کنند
و از آب برآورده و افشرده در روغن بریان کنند مثل اسفاناج
که از برای سنبوسه ترتیب میکنند و مقصود از زدودن امثال این
اغذیه بی طعم نمودن تعلل و صرف شهوت اوست باین غذاها از

کوشت



کوشت اگر صلو وغی باشد که ترشحات دارد جایز است و اگر مریض صفرا
باشد از ترشیحات اندکی در غذا باید آمیخت مثل سرکه و آب انبه و آب
نارنج و زرشک هر کدام باشد بمقتضای مقام تا طعم ترشی در و باشد و آمیختن
حمومت بشرط عدم سرفه است و اگر جناحه اصحاب این مرض ضعیف و نحیف
باشند هم از اول امر اینها را شوربای مرغ جوجه هلک کوشت او نیز خوردن
ضرورت است تا قوت ساقط نشود هلک در روز نوبت نیز اگر ضعف
غالب باشد کوشت مرغ جوجه باید داد و اگر صداع باشد ازادویه موضعه
که مراد ضمادات و طلاها است و آن در علاج صداع حاره مذکوره شده
باید کرد و اگر در زبان خشکی باشد و در دماغ تشویش و بی خوابی
باید ازان ادویه که در محلش مذکور شد باید نهاد علاج حرارت کبد
و تبرید جگر اصحاب این مرض بخرقه اغشته در کلاب و عرق کاسنی و یا
آب افشرده خیار و با در نگ با اندکی سرکه باید کرد و کاه حرارت در جگر
بسیار بشدة می باشد چنانکه میسوزیش پیدا میشود درین حین اندکی
کافور نیز باید آمیخت و دست و پای مریض را با آب کرم و سپوس باید
شست علاج نافع است و مرا و با شوربا است و این در صداع
نافع است و موجب سکون وجع زیرا که درین توجه ماده بجانب
اسفل میشود و باید که علیل را معالج در ابتداء نوبت عرق فرماید
و این باب کرم و سکنجبین باید و بوقت قوت و شدة حرارت از نبوذ
باردہ مثل تخم خرفه و بادرنج و خیارین شنبر کشیده با شربت سکنجبین با
شربت آلو باید داد و از هریک مقداری که طبیب صواب داند مثل
انکه شربت سکنجبین با آلوده مثقال و شیرخشت خیارین با خرفه سی مثقال

وبوقت احتیاج بتعریف او در عرق بآب هندوانه و سکنجبین باید کرد
و بوقت سیلان عرق بر بشرهٔ علیل آب باید باشید و اگر میسر شود استعمال
خوارات درین مکان باید کرد و مراد بخوارات آوازآبست که از خوارات
می برخیزد زیرا که از فواید خوارات اینست که اگر علیل بخواب باشد خواب
می آید چون خوارات قریب بعلیل باشد تبرید و ترطیب بدن او نیز
میکند و درین مقام نهایت مطلوبست و در پیش علیل از فواکه مثل
سیب و بهی و امرود و بادنجان و به تنقل اندکی از و محفوظ
شود ریاحین و فواکه مقوی و مرطب و ماغ بست
و از ریاحین نیز مثل برگ مورد و گل سیب و گل بهی و برگ بید که
آب بر و پاشیده باشند پیش او باید نهاد و طاقهٔ که موجب ترطیب دماغ
شود باید ساخت و بویهای خوش که مقوی و مرطب دماغ باشد بر بینی
او باید داشت تا دماغ علیل را فرحی و رطوبتی حاصل شود و این
طاقیه را از گلاب باید ساخت و آب سیب و آب کشنیز تر و صندل و امثال
اینها از هریک قدری که مناسب داند و اگر جنابخه بخوابی باشد سر که
درین طاقیه نباید آمیخت و اگر از حد اعتدال بیرون نباشد البته سرکه
طاقیه باید آمیخت و حقنه درین مرض بآب هندوانه و یا باب خیار باید
کرد مقالت سیم در بیان علامات بلغمی باید دانست که تب بلغمی را بخار کمتر
است و لرع و کزازین و تب و پاوانامل و اصابع و ست مبدا را اولا
معلوم میشود مگر بگاه طویل اما بر دحادث مزاول طویل است و در
روزه میکرده و گرفتن او بکسل است و خواب بسیار و ثقلی و بردی
که بآسانی ازاله نمی توان کرد و گاه سخونتی حادث میشود و متعاقب



آن پرد و اگر جنابخه درین حمی لازمه میشود مشابه وقی هست اگر در نبض ایشان
نباشد و گاهی نبض صاحب تب بلغمی صلب میشود جنانکه در بحرانات
و ازین بسبب تمدید خلط هست که در بحران طبیعت آنرا دفع کرده و
بمتابعت ان ورق نابض صلابت حادث شده و درین صورت
در اکثر اوقات رنگ بول کمتر می باشد و مایل بفجاجت هست و عدم
نضج و بیاض و گاه سرخ نیز می باشد بواسطهٔ شدت عفونت و رنگ
گاه رصاصی می باشد و در نبض صغر بسیاری شدت اختلاف و در
برازرقت و بلغمیت وافره و قلت تشنگی مگر آنکه بلغم شور باشد و حدوث
آنچه تابع بلغم متعفن هست از اعراض مثل عفنی و ابتدا او نوبت
و خفقان و مصدوع و شهوت غذا و قلت عرق که عام نیست مرجع
بدن را و علاج درین مقام نضج بلغم و استفراغ اوست و تقویت
فم معده وقی بیان علاج بلغمی و درین قی نیز در هر نوبت می باید
و در اکثر اوقات شربتی که درین مقام نافع هست شربت لیموست
یا نیلوفر یا بنفشه و یا سکنجبین و نیلوفر و یا سکنجبین بزوری و یا
سکنجبین عنصلی را و عسلی از هر کدام موجود شود هفت مثقال
بمقتضای وقت و مقام با آب گرم گاهی و با آب سرد و فقی آنقدار که
در شربت و خاکند باید داد و مسهل قوی و یا معتدلی و مضبوطی باید داد
که از تخم خیارین و تخم کاهی و زرک باشد هریک پنج مثقال مجموع را
در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده و صافی ساخته بمقدار مثقال
سکنجبین ساده یا بزوری هر کدام یا وقت شود بان باید آمیخت و اگر
حرارت کمتر باشد جای سکنجبین قند باید انداخت بمقدار مذکور و مناسب

ساخته اختیار باید نمود و این شربت مذکور با وجود انکه مسکن حرارت است
و منضج خلط و مفتح سده نیز هست و در حمیات بلغمی اشامیدن با
العسل در بعضی اوقات مفید است و یا جلابی کرد و بیخ سوس تراشیده
جوشیده باشد و این وقتی باید که حرارت قویه نباشد و کاهی کلقند یا
شربت لیمو و یا سکنجبین عسلی بغلی که مطبوخ از نارمیان و بیخ
سوس تراشیده و تخم کرفس و پرسیاوشان باشد از هر دو مثقال در
قدری کلاب که مناسب دوا باشد طبخ کرده و صاف ساخته و هفت مثقال
قند بآن آمیخته نیم کرم باید خوردن و غذا خود و ماش مقشر باید داد
باشربت کل و یا شربت افسنتین اکر در فم معده بواسطه بلغم ضعفی باشد
بمقداری که مذکور شد و اکر مرض با استداد انجامد قرص زنک بطیل
باید داد و یا قرص کل یا قرص غافث و بار آورد و شکاعی و شاه تره
کر کاسنی هست و کشوث و خطمی از هر کدام مقداری که مجایز صواب داند
طبخ باید کرد و صاف ساخته و هفت مثقال سکنجبین یا قند مفید یا کلقند
دران آمیخته بمقتضای وقت باید اختیار کرد [illegible] باشد کر احتیاج بتلیین هست و اسهال بلغم شود بس این اشربه مذکوره
را با ملین خلط باید کرد مثل تمرهندی و آلوی بخاری و سپستان شربت
ساخته و از دویهٔ ملینه دران خلط کرده مثل سنای مطبوخ و یا زنکا
تا اسهالی خفیف که موجب خفت باشد میسر کرده و ضعف حاصل نشود
و از ادویهٔ مسهله که درین علت نافع باشد این مطبوخ هست سپستان
سی عدد تخم بادرنک و تخم کاسنی و خارینون پخته و بیخ سوس تراشیده
و زنک از هر یک یکمثقال و نیم بسفایج و قطورینون و دقیق و سنا و هلیله

کابلی



کابلی و هلیله زرد از هر یک پنج درم مجموع را در قدری آب طبخ کرده صاف
باید ساخت و هفت مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال تربخبین صافی
کرده در دوحل ساخته و ریوند و تربد از هر یک دو دانک مثقال مثل از زرق
و کتیرا از هر یک دانکی و یا کلیین طبیعت بحب ایارج و یا ایارج فیقرا
وجب ریوند و هلیلهٔ کابلی و خارینون و مقل ازرق و تربد باید کردن
از هر یک دو دانک مجموع را کوفته و بیخته و با شیره خیارشنبر کر عسل آمیخته
خمیر کرده یا با لعوق خیارشنبر و با اندکی خارینون و با کلیین طبیعت
بریوند و سکنجبین و بفتیله مسهله باید کرد و یا بحقنهٔ ملینه و از برای
دفع مادهٔ این علت مغز تخم معصفر و بسفایج فستق و قطورینون
دقیق نافع هست و بهر اورا بول اصحاب این علت را شیرهٔ تخم خیارزنا
یا تخم خربزه با سکنجبین مخلوط باید داد و از شیرهٔ مذکور سی مثقال و سکنجبین
هفت مثقال. تقلیل در غذا باید کرد و اکرچه مادهٔ این مرض بلغمی
هست و غلیظ اما مرضی بطول و امتداد هست بس درین مقام احتیاج
بغذا بیشتر هست از مادهٔ تب صفراوی بس در ایام اول مخود آب
صرف باید داد اندکی قند با او آمیخته و یا ماء الشعیر با قند و یا با عسل
اکر جنابچه مادهٔ بلغم بسیار باشد و غلیظ و لزج و کاه جانست کر درین
تب احتیاج بریاضتی تسخین هست باندکی فلفل و با دیان و مصطکی
و دار چینی و شبت و یا مغز تخم معصفر و آب لیمو و اندکی قند دادن
باید دادن و ازین ادویه بر فم معده بحهت تقویت باید مالید روغن
بهی و یا روغن کل نیم کرم کرد و سنبل و مصطکی طبخ کرده باشند
خاد نافعه و ایضا بر فم معده از زرد کر مراد تکمه کل هست و افسنتین

را با

بطبیخ فرنفل ضماد باید کرد و الله اعلم **مقالهٔ دیگر در بیان تب سوداوی**

بباید دانست که تب سوداوی را در ابتدا ناقض و در زیر و سرا
ضعیف می باشد و بتدریج قوی میشود زیرا که ماده سوداوی نضج می یابد
و در واسطه اعضای باشد و سرمای با قوت چنانکه دندانهای مریض هم
میلرزد و حرارت او کمتر از تب صفراوی است و نداوت و عرق او
در مرتبهٔ بلغمی نیست بواسطهٔ یبوست ماده و حدوث تب سوداوی
اکثری و بعد از حمیات مواد مختلطه است که در ان حمیات مواد
لطیفه بتحلیل رفته و کثیفه در مادیت باقی مانده می باشد و طول دور
این تب بسیار می باشد و اگر جانبهٔ ماده سوداوی در این تب
از احتراق بلغم باشد او دوار و طول و بول اغلظ و حصول عرق
دیر تر و نبض عظیم تر می باشد **و اگر جانبهٔ ماده او احتراق یبوست** و اگر
جانبهٔ مادهٔ او احتراق صفرا باشد نبض بحسب سرعت و تواتر اشد است
و لرزه اندکی می آید بمثابهٔ قشعریره که فراشا میکوید و عطش و
التهاب اشد است **و بیان آنکه ماده او اخلاط مختلفه باشد** و اگر
جانبهٔ ماده تب از احتراق اخلاط مختلفه باشد باید که معالج رجوع
بتقدم انسباب او کند **و بیان آنکه ماده او احتراق بلغم باشد** و باید
دانست که از جمله چیزها که دلالت بر ماده مرض میکند پس شخص و بلد
و مزاج و فصل است و عادت و تدبیرات متقدمه نیز و سبب
در سرعت نوبتها و بست که ماده رطبه عفونت را زودتر قبول میکند
و اگر جانبهٔ مادهٔ بیشتر باشد در نقض اسرع است **و اگر با این ماده**
رطبه حرارت کثیره باشد عفونت بر دوام خواهد بود **و بیان تب لازم**

وازین

وازین جهت حمای دموی مطبقه است یعنی لازم و بر دوام و اگر
جانبهٔ صفرا و صاف مذکور در باشد یعنی ماده قلیله و باردة باشد
برودی عفونت نمی پذیرد و چنانکه در ربع نوبت یکروز است و ایام
راحت دو روز و گاه چنانست که مادهٔ بغایت قلیل میشود چنانکه
در هر ربع روز یکی می آید و گاه در شش روز یکی اول را خمس می نامند
و ثانی را سدس و این بتقلیل حمیات مذکور میکرد و **و اگر جانبهٔ مادهٔ باردة**
باشد و رطوبت کثیره در اشتر باشد موجب برد و بلل است یعنی سرما آهسته
می آید چنانکه در تب بلغمی و زود مفارقت میکند اما هر روز میکرد
**و در ایام صیف ضعیف است** و اگر جانبهٔ مادهٔ تب حابس باشد
موجب بطو سراست و اما حدوث ربع در تابستان اکثر و اغلب
است که مدت مرض قصیر می باشد زیرا که حرارت هوای تابستان
ضد مزاج سودا است و موافق علاج این مرض است **و ایام خیف**
**در می یابد** و حدوث ربع در تیرماه بطول می انجامد خصوصا متصل
بزمستان شود و اکثر چنان است که ضرری با وجعی در مطحال حادث
میشود و البته تغیر در حال جگر نیز می باشد و تب ربع بسبب بسیاری
عرق دفع مواد رديه كثيرة ميكند **و بیان منافع تب ربع** و از بسیار
امراض قوی امان می بخشد مثل صرع و نقرس و دوالی و اوجاع
مفاصل و تشنج و حکاک و بثور و جرب و غیر ذلک و در علاج تب
ربع اگر جانبهٔ معالج در علیل غلبهٔ خون تشخیص کند و یا داند که دموی است
فصد را در علاج تقدم کند **و بیان معالجات** و اگر در شخصی دموی
نباشد و ضعیف البدن و نحیف بود فصد مخاطره است و درین باب

البته اقدام ننماید و خون مصلح سودا را اخراج نکند و بقول اطبا عمل
نموده سعی در اخراج ماده سودا باید کرد بعد از ظهور نضج در قاذوره
و شربتی که اصحاب تب بریح را موافق هست اختیار ما دالشیر ساده است
با قدری قند و این تدبیر را از جمله مشروب داشته اند و یا با شربت
نیلوفر و یا جلابی که بارد باشد مثل شیره خرفه یا سکنجبین در بعضی اوقات
و یا شربت سیب و تخم ریحان مشهور یکمثقال چنانکه از شربتها بر کدام
یافت شود ده مثقال باید و تخم ریحان یکمثقال یا مغلی مطبوخ از تخم
خیارین و تخم کاسنی و کشوث از هریک دو مثقال بیخ سوسن ترا شیده
و زرک از هریک یکمثقال و نیم کاذبان سه مثقال مجموع را در قدری
آب که مناسب داند طبخ کرده صاف سازد و هفت مثقال قند
و یا سکنجبین در و آمیخته بخورد و اگر تریاق میسر باشد بعد از نضج ماده
مرض و استفراغ خلط موجب مرض و تنقیه بدن از خلط موذی کاهی
استعمال باید کرد و گاه چنانست که احتیاج بمثل شربت آلو و یا نقوع آلو
نیز میشود هرجا که ماده سودا صفراوی باشد و سهلاتی درین تب
باید که در ثانی روز راحت واقع شود در روز اول راحت دخول حمام
باید و مراعات سودا در ترطیب با آبهای ملایم حمام باید کرد و سودا
حاصل شده از اعتراف صفرا را واجب آنست که در مسهل اوشاد
تره و بوست هلیله از زرد باشد مقداری که معالج صایب الله بیر لایق
داند و در سودا سی که حصول آن از اعتراف بلغم باشد در مسهل آن
هلیله کابلی و تربد و شحم حنظل نیز بصوابدید
ترطیب باید انداخت صفت مطبوخ مسهل مطبوخی که درین مقام نافع



عناب و بهستان و آلوی بخاری از هریک ده عدد تمر هندی از دو انه پاک
کرده هفت مثقال سنای مکی و شکاعی و یا دو آورد و تخم ریحان و شاه تره و
هلیله کابلی و بنفشه و کاذبان از هریک سه مثقال و نیم تخم بادرنگ
و تخم کاسنی و زرک و افتیمون از هریک دو مثقال مجموع را در قدری
آب تا نلش ملایم طبخ کرده صاف باید ساخت و ده مثقال فلوس خیارشنبر
در ان آب حل کرده بار دیگر انرا بر دیزن موی باید کذرانید و روغن
بادام شیرین یکدرم ریوند و تخم ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کبرا و
محمودی از هریکی دانگ مثقال دران شربت حل کرده در روز غیر نوبت
بعد از ملاحظه حصول نضج و زمستان بوقت سحر و در زمستان بوقت
صباح اختیار باید نمود و تا وقت نیم روز باغاز پیشین صبر باید کرد
تا عمل دارد و منقطع شود بعد ازان ده مثقال قند را با یکمثقال
تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامید
و مطبوخ افتیمون و حب اودرین علت جهت تنقیه خلط سودا
و بلغم موافق هست ماء الجبن نافع هست و خوردن ماء الجبن
کردان افتیمون باشد مناسبت هست و ایارج لوغاذیا نیز درین
باب موافق هست اگر ماده از احتراق بلغم باشد و درین علت شکراه
تنقیه از ین خلط باید کرد و تا بدن ز ماده این مرض تقای تمام باید
و از سفوف مذکوره و اخراج ماده این مرض با ماء الجبن بسیار
مفید است و قی کردن در ابتدا از نوبت بغایت نافع هست و این
قی باید کرد بسکنجبین عسلی واقع شود و تخم خرشف که تخم تلکراست
و بیخ سوسن نیز درو باشد و اورا بول علیل بشیره تخم خیارین باید کرد

وتم خربزه و در ثانی وزراحت البته دخول حمام را لازم باید دانست
در حمام استعمال آب پیش از هوا باید کرد یعنی در گرم خانه نباید نشست
و آب شیر گرم بسیار ریخته زود بیرون باید آمدن و غذا درین مقام
اگر علیل را قوت باشد در روز نوبت اصلا نباید داد و اگر نه نوبت
ثانی آخر نهار باشد و علیل بسیار گرسنه باشد و درین صورت ماء الشعیر
باقدری فند با شربت بنفشه خرا آمیخته باید داد و یا اسفاناخ یا برگ کاهو
یا برگ خرفه بروغن بادام مطبوخ ساخته باید داد و اما در دور روز اول
کوران نوبت نیست غذا از کوشت مرغ جوان باید داد و اگر قوت
در شته باشد مرغ فربه و یا کوشت قوچی و شوربای ساده که در ان
ماش و عدس مقشر و اندکی کرنج نیز باشد میتوان داد و اگر در آش
خاقچ از آب لیمو یا آب انار ترین کنند مجوز هست اما این نوع تدابیر
در امراض سوداوی و بلغمی تخمیر نکرده اند اما در امراض دموی و صفراوی
دلیری کردن موجب خطاست و درین تب اگر صلاح تدبیر از
طباخ واقع شود و موافقت مریض نیز با طبیب باشد اکثر است
که از شش ماه کمتر این علت منقطع نمیشود و گاه هست که با وجود
مواب تدبیر تا یکسال میدارد و اگر احتمال دیر هیز واقع نشود
بهیچ سال و شش ماه نمی کشد و اطبا گفته اند که بدوازده سال کشیده هست
و درین علت دیر و زحال بسیار واقع میشود و بدترین تب ریح
آنست که با دو و رم طحال باشد و بواسطه این دو علول می افتاد و مستقا
میشود **مقالة ششم در بیان حمای عفنی و سخ** و زیاده بین که عمل
از وجود این تب ابا نمیکند بلکه چنین اطبا متحقق الوقوع هست و بسیار از

باین علت



باین علت مبتلا یافته اند و همی در علاج آن کرده اند و اما جالینوس منکر این تب هست
و اطبا میگویند اگر حدوث این تب از احتراق بلغم غلیظ هست و علاج او
مثل علاج اریج هست **مقالة ششم در بیان حمای عفنی و سخ** باید دانست که در
اکثر اوقات تب دق را انتقال می باشد و گاهی صفرا دمی باشد و گاه مرکب از
تب عفنی و دق ترین دق آنست که با و تب تمس جمع شود و نبض در تب
دقی صلب و متواتر می باشد و بعد از خوردن غذا و نبض قوت و غلظ زیاده
محسوس میشود و لمس بدن در اول حدوث بسیار گرم نمی باشد و هر گاه
از ممر معالج بر لمس علیل گذشت طویل یابد آن زمان احساس حرارت و لذع
میکند و درین مرض مواضع بستر از مواضع دیگر اخشن می باشد و حرارت
بعد از خوردن غذا اشتداد می یابد و ازین جهت گرمی حرارت مدقوق بعد از خوردن
غذا زیاده میشود و صیب در غلط می افتد و ضعف غلبه میکند و علیل را هلاک میسازد
و این تدبیر نمیکند مگر از جبال باشد و هر گاه ازین وجه زیاده شود دق در
غایه زوال هست و نبض زیاده می شود بحسب صلابت و صغر و چشمان علیل
بغور میرود و در عرص که مراد آن غلام هست در گوشه چشم مجتمع میگردد و نیز رها
کرده و عضاریف می باشد ظاهر میشود هر عضوی که دران عضو عفونت و ضعف
هست مثل سر مشانه و بینی و گوش و بوست بر دو شیقه را سخوان
می چسپد و بوست بیشان کشیده میشود و رنگ و صفا از جلد بشره بتمام
میرود و بر روی و بشره مثل غبار چیزی می فاید و رفع حاجب بر صاحب
علت ثقیل میگردد و در قاروره رو غن ظاهر می فاید و صفاق نیز و در بینی
رقت دموی دراز میشود و از جمله علامات تب دق حدوث بسیاری
شش هست و التصاق بوست شکم به پشت و اضطراب ناخنها و بودار زان

حدوث سعال و فوبانی و ریختن موی اعضا و بعده هلاک شدن و بیان
مرتبه که نهایت اوست و قریب تلف از هزاران یکی نمیرد که درین مرتبه
زنده ماند و علاج او در مرتبه اول سهل است اما تشخیص و معرفت آن
صعب است اما در مرتبه ثانی تشخیص و معرفت آن سهل است و علاج مشکل
و وجه سهولت علاج اینست که طبیب را در علاج او احتیاج بقطع ماده
نیست و با مستفراغ خلطی از اخلاط نیست زیرا که حدوث اخلاط اربعه
و نقص آن نیست مگر بمیامات عفنی بآن ترکیب یابد و در اختیار غذا
و تقدیر و تعیین آن نیست مگر بحسب آنچه بر معده ثقیل نباشد و معده
از هضم کردن تواند زیرا که غذا مدقوق در اکثر باب در طبیعت و
اشربه نیز بر دفع غذاست و بدین سبب در معده سستی و ضعیفی حاصل
میشود و مدار کار در علاج بنگاه داشت معده است از موجبات ضعف
و در علاج این تب تبرید و ترطیب بدن کافیست باو یه و اشربه و اغذیه
همچنانکه سبیل علاج حبّ لازم است و می باید که معالج در علاج از موجبات
ارخای معده ملاحظه کند زیرا که ضعف معده ضعیف عظیم است و علاج
او ضد علاج دق است و چون چنین باشد احتیاط بسیار باید کرد و زیرا که
معالج این مرض به بسیاری بدل مایتحلل محتاج است چه قلیل بطوبات
مطلوبه در روز بروز میشود و طبیب را این اندیشه می باید کرد و هرگاه که آب
وقت تب عفنی جمع شود باید که معالجه بانجائی کند که منفذ آن مشترک باشد
میان هردو و اکثر احتیاج باخراج خلط متعفن میشود باید که استفراغ سهل
و ملین خفیف کند تا تب حادث از عفونت منکسر شود و بعد ازان اگر تب
دقی در وجه اول است در علاج آسان باشد اما هرگاه بزوال انجامد درین



مقام احتیاج بعلاج قویست و اطبا در علاج طریقه یقین کرده اند که بیماری
شب شیره تخم خرفه با سکنجبین و هند اگر جمانه خرفه نباشد اگر خرفه باشد فقد
و مقدار سکنجبین با قدر هفت مثقال است و مقدار نیز خرفه سی مثقال
تا چهل مثقال و مقدار یک جو گاو خورد و هر گاه که آفتاب برآید غذا اما الشعیر
و دوغ و بعد از تناول غذا بسا عتی علیل را در آب زن باید نشاند آن آب
زن باید که از طبیخ کدوی تر و بادرنگ و خیار و برگ خرفه باشد و اگر برگ
کاهو و گل نیلوفر و بنفشه و قدری کشک چو نیز در ان آب جوشانند زهر
و ترطیب بدن اقوی خواهد بود و علیل را درین آب زن مذکور ساعتی باید
خوابانید اما باید که سر او بیرون باشد تا استنشاق هوا تواند کرد و بعد
از خروج علیل از آب زن بدن او را بسر و غن بنفشه و یا روغن کدوی
تر تر طب باید کرد و مقصود ازین امر تبرید و ترطیب بدن علیل است و از ان
روغن مذکور در گوش او دقوق باید چکانید و بعد ازان باید که ساعتی استراحت
کند اما بعد دقوق و غذا بعد از استراحت گوشت بز غاله پخته با بیدانه
و یا مرغ قویه شوربا بلخته باید خورد و باید که صاحب این علت را غذا بدهند
و چند دانه اندک دهند و در آش او اگر از شیره گندم و کشک کند بر دقوق
باشد و بند و گوشت ماهی ریزا تازه مفید است و گاهی خوردن شیرگاو
کوهام باشد تجویز کرده اند و غرض ازین همه ترطیب است و زرد
تخم مرغ کریم پرشت با اندک نیز گاهی ملایم است و باید که در طعام مریض
نمک کمتر باشد زیرا که موجب جفاف و تشنگی میشود و اگر حلوا حاجت کند
حلوای نشاسته از قند سفید و روغن بادام تخته قلیلی باید داد و اگر
بجای آب در حلوائی که برای علیل می پزند آب کدوی تر و یا آب بادرنگ

آب زن نافع است

بیان قواعد معالجات

وخیار انداز ند بهتر باشد اگر دقشش باشد و یافت شود و تخم خشخاش نیز
از برای حصول خواب و بین جلوا نداختن نیکوست **اسباب خواب**
و هر چیز که از اسباب غم و حزن باشد زایش علیل بردارند و اسباب فرح
و نشاط و پیش او حاضر کنند مثل آوازهای نرم ملایم از آدمیان و
سازها و از خوراکها باده و رطبه و یاسین طبیعه مقویه بر دل و دماغ را و باید که
بهنگام آب و کلاب پاشیده باشند و گاهی که او از خفتالو یا زرد آلو باشد
قدری که سه درم را تقیل نماید و خوردن بخیز نکرده باشد و صندل و نیز
بسیار نافع است زیرا که رطب بدن حرارت و از هر چه شور و تیز باشد باید
پرهیز کند و اگر بجوانی داشته باشد حیله در حصول خواب علیل بهر نوع
که باشد باید کرد که نهایت مفید است **مقالشه در بیان تحمیات**
**مرکبه** بدانکه ترکیب در بهتا یا بعد اخلت است باین معنی که یکی داخل
دیگری شود یعنی اخوذ یکی نگذشته که دیگری می آید و یا ترکیب بر سبیل
مبادله است یعنی اخذ یکی بعد از ترک آن دیگر است و یا ترکیب بر
سبیل مشارکت است یعنی دو تب ترکیب یافته بر وجهی که اخذ و
ترک ایشان معا واقع است و از جمله بتهای مرکبه آنست که اسامی
مخصوصه دارند و این جمله شطر العنب است و این تب یا مرکب از صفرا
و بلغم است که هر دو دایره اند یا هر دو لا بمعنی و یا صفراوی دایره است
و بلغمی لا زمه و این تب تا خالصه می نامند و یا بعکس است یعنی صفراوی
لا زمه است و بلغمی دایره و هر یک از این دو خلط که هر یکه بر یکدیگر غالب شوند
بعلامات ظاهره معلوم میشود و گاهی خلطین صفرا و بلغم برابر می باشند
و از قوت و گاه این تب در یکی از این دو روز اقوی می باشد زیرا که



دو نوبت جمع میشوند و علاج این تب بحسب تبرید و ترطیب متوسط می باید
میان صفرا و بلغم که هر کدام مفرد باشند و درین تب اعتماد بر استفراغ خلط
بهست بطریق اسهال قویتین و هر جا که مرکب شوند هر دو سبب ترکیب
مبادله نوبت ایشان هر روز باشد و اگر جنانچه دو در یع ترکیب یابند دو
روز نوبت باشد و یکروز ترک و راحت و اگر دو خمس یا هم ترکیب یابند
دو روز نوبت باشد و یکروز ترک و راحت و اگر دو خمس با هم ترکیب
یابند و روز نوبت باشد و دو روز ترک و بر دو خمس کویا که غب باشد
و بر که دو سدس ترکیب یابند دو روز نوبت باشد و سه روز راحت
**علامات مرکبه** و ضابطه در معرفت این آنست که نهم
ایام نوبت با ایام ترک باید کرد و یکی بر دو اندیشه نزیاده باید ساخت و آنچه
حاصل بهست از دو و اسم بر یک ازین تحمیات مذکوره مشتق بهست و
عدد نوبتها بهست و مثالش اینست که تبی بهست که هر پنج روز نوبت
دارد و سه روز ایام ترک و اگر رجوع بضابطه موضوعه کنیم این تب
باشد که او را بامدة زیان اخذ و ترک تسع گوئیم و علت درین آنست
که ربع بتی را می نامند که امروز نوبت او بهست و روز چهارم نیز نوبت
باشد و خمس آنست که امروز نوبت باشد و روز پنجم نیز نوبت بود پس خمس
آنست که سه روز راحت بود و یک روز نوبت و چون یک روز ضابطه
مقرر بود زیاده و سازیم خمس باشد که عدد پنج بهست و او را خمس بکسر خا نام
نهاده اند تا فرق باشد میان او و عدد خمس و چون علامات و اندازه
زمان ایام و علامات شوده و دریده در کتب مبسوط از عربی و فارسی
بر وجهی که باید و شاید مبین و مذکور شده ایراد آن موجب تطویل بلیغ بود

و بادای کلام جناب ایرادی کرد و معالجه [illegible]
و حذر از عنایت باید دانست که ورم را باعتبار وجع تقسیم کرده اند که هر ورمی که هست اورا ماده می باشد و ماده او خالی ازین نیست که از قوام است یا غیر ذی قوام که آن مانیه و ریح است و آنکه از قوام است از اخلاط می باشد و از جمله اورام که ماده او از قوام است [illegible] یکی ورم دموی است و او را فلغمونی می نامند و این ورم از خلط صفرا نیز می باشد و اورا حمره میگویند و ماده مرکب از خون و صفرا می باشد اما دم جانب غالب را از خلط تقدیم می نمایند چنانچه اگر خون بر صفرا غالب است درین ورم آنرا فلغمون حمره می نامند و اگر جانب صفرا غالب باشد حمره فلغمونی میگویند اما ورم بلغمی اگر چنانچه مخالطه و مداخل عضو است او را خو متمیز است او را سلع می نامند و اما ورم سوادی نیز خالی ازین نیست که مداخل عضو است یا نی و نیز خالی ازین نیست که مولم و موجع است و اصلی که چنگ در عضو زده دارد و این قسم را سرطان می نامند و این از جمله اورام مهلکه است و قلیل العلاج است و قسم ثانی از ورم سوادی که مخالط عضو است ساکن دیر است و این قسم را صلابت میگویند اما آنکه مداخل و مخالط عضو نیست آن نیز خالی ازین نیست که منشبث بظاهر عضو است یا نی اگر است او را سلعه می نامند و اگر تشبث بظاهر عضو ندارد اورا غدد میخوانند اما آنکه ماده او غیر ذی قوام است یا از ماده غیر ذی قوام اگر مائی باشد دو قسم است زیرا که اگر عام است یعنی در جمیع واحد جمیع اعضا را

شامل است

شامل است آنرا استسقای زقی گویند و اگر ورم خاص است یعنی یک عضو را این قید مانیست اما قسم ثانی از ماده غیر ذی قوام که ریح است آن نیز خالی ازین نیست که مخالط عضو است و این است نزد ملسن یا نیست بل قسم اول را تنفیخ می نامند و قسم ثانی که مجتمع است و مقاوم لامسه از نفخه می نامند [illegible] و بشور اورامی صفار است که منقسم میشود و مثل اورام مذکوره بمویت و صفراویت و بلغمیت و سوداویت [illegible] اما الجزاذ بر قسم دموی دلالت میکند تدد و سرخی رنگ بشره است و انتفاخ محل او و ضربان او و اگر در اعضای حساسه واقع شود و در مواقع شرایین باشد و ورم فرو رفته و غایر باشد مال او بجمع مده و قیح است یا بتحلیل رفتن و یا مستحیل بصلابت شدن و یا منتهی بغسا و عضو شدن و بباید دانست که هر جا که بثر یا ورم در مقام جمع مده باشد وجع دراز و یا میشود و تدد و ضربان و حرارت باشتداد و هر جا که ورم منفجر شد در دو حرارت و ضربان و تمدد ساکن میشود بلکه هیچ نمی ماند و اما آنچه از بثور صفراویت علامت او عجب رنگ سرخی ناصع است که بواسطه اشباع رنگ چنین سرخی می نماید و او در حقیقت زرد است چون قسم صفر است و تدد در او از دموی کمتر است زیرا که ماده علت خفیف است و عجب لدغ و در او قوت است و سبب او بسیاری حدت ماده است و ضعف عضو و در اکثر اوقات اورام و بثور صفراوی قریب بجلد می باشد و یا سبب در حدوث این ورم ضربه و سقطه است که از اسباب بادیه است و بباید دانست که بسیاری حدوث بثره قرحه متذرد بمایل است

دبسیاری حدوث ورم میل مضر بمزاج است بعوذ بالله من شر کل ما خلق

**بیان مصالحات این نوع** و علاج درین مقام آنست که هرچه ازین بشرارت که بسبب وقع طبیعت از اعضاء رئیسه باشد مثل دل و دماغ دکبد و هریک ازینها مغرغی و مصیبتی دارند که شیب بغل و بس کوش وحلق ران است بس هرگاه که ورم یا شر درین مواضع واقع شود نهادن مادع ازادویه مجوز نیست زیرا که افات مذکوره بجوع باعضاء رئیسه مذکوره میکشند وآن موجب هلاک است بس درین محال اختیار مرخیات باید کرد تا جذب و تحلیل بسهولت باشد واشیاء مرخیه مثل روغن زرد است ومسکه که روغ او را بتمام گرفته باشند وبعضی ادرام هست که بجز تنفیل باب کرم در محل ورم جهت تحلیل کافی است وهرگاه باین تدبیر تحلیل نیابد و در مقام جمع مده باشد بعد از تمام جمع مده وحصول نضج اگر مجوز منضج نگردد و انگاه تدبیر حصول انفجار باید کردن اولا بادویه مناسبه تا بی تعب قوی منفجر گردد والا باید شکافت وباید که عامل درین امراض مراعات قاعده وقانون این عمل غافل نشود تا نتواند باید که استعمال آلات حدیده بمحل وشق درینا محال مخصوصه نکند الا عند الضرورة واما احتراز از ورم بسبب سقطم وضربه باشد اگر جنابه این شخص که مبتلاست ممتلی از اخلاط باشد اولا باید که معالج اقدام باستفراغ آن خلط نماید وبعد استعمال محللات کند واگر بدن صاحب علت ممتلی نیست باید که اولا اقدام باستعمال محللات نماید اما مادع درین مواضع مخصوصه چنانکه مذکور شد جایز نیست زیرا که شان مادع احداث وجع است وحدوث وجع موجب

ورم هست

ورم هست آنست که وجع جذاب خون هست بجانب عضو وازم وازین جهت زود باوجع عضو هست وورم ازین معنی دارد مگر آنکه شخص ضعیف باشد ولیکن در اختیار مادع از روغن گل نیم گرم تجاوز نباید کرد واگر جنابه سبب ورم و بشره بدل باشد یعنی سبب اخلاط بدن بود درین صورت ومادع باید نهاد ومی باید که معالج مادع چیزی گرمکن وجع باشد بیایزه مثل موم، روغنی که از روغن گل وآب گشنیز تر وموم باشد از هریک مقداری که معالج مصلحت داند ترتیب داده بر محل وجع مذد واگر بوقت شدت وجع اندکی زعفران آمیزه جایز هست وگاه آب گشنیز فقط در وجع کافی هست ویا آب برگ خرفه واندکی گلاب و بعد ازان بادزاع خلط منضجات محلله باید کرد مثل لعاب حلبه وبابونه وگلبل الملک وخطمی وتخم زغیر وخادبا بینها دخول بر وجهی که عادت هست نیز باید کرد و درین ادرام ابتدا مرهم داخیلون تفاحی هست واگر جنابه در بدن علیل استلای ماده دموی باشد اولا فصد باید کرد و علامات خون مذکور شد وبعده اسهال ماده صفرا وبعد ازان لحظاط ورم بر مرخیات باید کرد واگر جنابه خوف استحاله ورم بصلابت باشد اقتصار بر مرخیات طینه باید کرد مثل روغنها مذکوره سابقا واگر خوف سیاه شدن یا کبود شدن ورم وبثره باشد واین الوان از علامات ردیه هست درصورت شکافتن آن ضروری باشد وشستن آب نمک باید کرد وبایداین قاعده مقرره مرعی باشد که مواد صفراوی جانب تبرید قوی باید و در مادهٔ دموی جانب تخفیف

مقال [illegible] ورم حق

بباید دانست که ورم خوبلغمی هرچند

رخاوت او بیشتر و سستی او زیادت تر ماده او رق است و ازین
جهت نفوذ اصابع درین ورم و فرو رفتن آن در ورم اسرع و
اسهل است و اما نیز که ورم مادهٔ بلغمی است نفوذ
اصبع در و اسرع و اسهل نیست بسبب انکه ماده او بلغم غلیظ است
ولون عضو وارم مثل سایر اعضاست و وجع ندارد و علاج درین
مقام استفراغ بدن است از بلغم و ازجمیع آنچه مولد بلغم است و قوابض
درین ورم باشیاء قلیله ابرد باید کرد و کم و بتغلیف باشد مثل اسفیذاج
و سرکه فرو برده که ممزوج با بوره باشد و ضماده برک مورد و آب
برک عنب الثعلب هر کدام که حاضر باشد با قدری نمک نیز و مرهمها
و نطولات بمثل اختناق سرکین گاو باید کرد و استعمال مرهم بابونج
نافع **مقالهٔ ثالثه در بیان ورم سوداوی** بدانکه ورم سوداوی منقسم
میشود بسرطان و غیر آن چنانچه مذکور شد و سرطان ورمی سوداوی
صلب است که اصبع را در و نفوذ نیست و حس لمسی ادراک صلابت
قویه میکند و سرطان بسبب قرحه و عدم قرحه دو قسم است و بدترین
اورام سوداوی سرطان است که قرحه باشد زیرا که تا زمانی که سرطان
متقرح نشده بهمت امید نجات هست و هرگاه متقرح شد امید صلاح
و نجات از دو کمتر هست و بدترین انست که عورات را در رحم حادث
میشود بهر تقدیر علاج سرطان تنقیهٔ بدن است از خلط سودا
و ضماد و عضو وارم بطلیناتی و مرخیات مثل شحوم و روغن حنا
و روغن زیتون کهنه **بیان مرهم** و مرهمی که حال صلابت
باشد در یکهفته باک کمتر نیز اجزاء او بدین وجه است حزاز و قلم



افره و کبریت و کف دریا و زراوند و اشق و مقل ازرق و موم سرخ هر یک
کنجد چنانکه او دیه از هر یک دو مثقال باشد و موم نیز مثقال مجموع را بجانب
بهم و عاءت هست ترکیب باید کرد و ازین مرهم روزی دو بار بر جبهه
نهاده بر ورم سرطان باید بست و ادمه اشافی **مقالهٔ رابعه در بیان**
**جبهه و ضماد** بباید دانست که دبیله نیز ورمی است که در اندرون
او موضعی باشد که ماده در ان منصب شود و او را چرکی کلانتر از دمل است
و امتزاج با وجود اوصاف مذکوره او را حرارت بسیاری می باشد **بیان**
**علامات** و هرگاه علیل در ورم سوختن احساس کند و محل نهادن
انگشت فرو رود و شناختن محل مده درین ورم بآنست که هرگاه ورم را
باصبع انشار را احساس نیکند و استدعال بردارت
و ورم آن بانیست که آنچه از مده بظهور می آید رنگ او سفید است یا
زرد یا کبود و بهترین مده که ریم است اگر دلالت بر صلاح دارد آنست
که سفید باشد و ملساء و مستوی الاجزا زیرا که هریک ازاوصاف مذکوره
دلالت بر نضج صالح و نکوئی ماده میکند و علاج درین استفراغ بدن
است و پرهیز و تقویت عضو وارم تا وجع و التهاب موجب ضعف
نشود و بعد ازان استعمال منضجات خفیفه باید کرد مثل نطول آب
کرم و ضماد با بلیر و حوکوفته بخته و باکندم یا بهمین طریق و یا جاوید
بر محل جراحت باید نهاد بوقت نضج یا بی احتیاج شکافتن منجر شود
و یا موم و روغن زیت یا بارد غن کنجد که بدان او ست و کندر از مجموع
ادویه مذکوره مرهم باید ساخت و بر محل ورم باید نهاد و اگر در ورم
صلابتی کثیره باشد زعفران و خطمی و زنجبیر مجموع را در قدری آب کرم

معالج مناسب وصواب داند ملیخ باید کرد تا غلیظ شود و بر روی شه
مالیده بر محل ورم باید نهاد **بیان ادویه مجزه** و هرگاه که ورم نضج
یابد واگر بادویه مجزه شکافته شود بهتر باشد والا جراح صایب التدبیر
براعات قانون وشق آن بشکافد وباید که مواد منضجه را بدفعه
واحدة اخراج نکند که خوف هلاک هست وگفته اند که مفاد بر ورم منضجه از
هیچ ترکیب ساختن البته موجب اتجار هست بل غائله واگر این مفاد با
عسل باشد بهتر هست ومرهم واخیلون بلعاب حزول قوی مجز هست
ولازم هست که بعد از اخراج ماده محل جراحت را بماء العسل بشویند
تا از وسخ پاک شود وموجب ورم در اجزای صالحه ورم نشود
وبعد ازان اقدام بباقی علاج قرحه باید نمود از تجفیف واندمال
والتحام وبباید دانست که هر ورم که او را احترمان باشد در اکثر اوقات
منقیح میشود واین پیش اطبا مقرر هست که ورم حادث از ماده
مفرده نمی باشد واللہ الشافی **مقالہ ۱۰ در بیان دمامیل** بباید دانست
که بدترین دمامیل غایر ترین اوست یعنی آنکه مادهٔ او عمیق بود
در لحمیت جلد باشد ودمامیل بیش اکثر اطبا از جملهٔ مزاجاتست و
حدوث او در اکثر از بسیاری دخول حمام هست در امتلای معده
وپیری آن وعلاج در اول حدوث تبرید او رام عاده هست وبعد ازان
اقتصار در استفراغ واز منضجات حسنه اجزیر خشک جوشیده هست
وعسل وتخم مرو باعسل وکندم جاویده وبا اجزیر وحزول با روغن
سوسن واگر نضج یافت وخود منفجر شد بهتر والا بادویه مذکوره سابقاً
علاج باید کرد واگر باین تدابیر نشود باید شکافت واکثر چنین هست

کرادویه



کرادویه مجزه در دمامیل کافیست واحتیاج بشق وشکافتن نیست
**مقالہ ۱۱ در بیان بثور** بباید دانست که بثور از حدادر ام هست واز
بثور بعضی دموی هست وبعضی مثل شری وبعضی صفراویست مثل
نمله وحبره وتار فارسی وبعضی سوداویست مثل جرسو داوی وآنرا که
قوالول می نامند وسامیر وبعضی بلغمی می باشد مثل شرای بلغمی وبعضی مائی
می باشد مثل نفاطات وبعضی ریحی می باشد مثل نفاخات **مقالہ ۱۲**
**در بیان شرا** بدانکه مشرا بثور مسطحه یکه بهست وحکاک بقوت دارد
جنانچه صاحبش را بسبب بخارات آن وخاریدن بسیار خفقان وغشی
میشود واکثر واغلب کرب وغشی وغم او در شب واقع میشود وسبب
او بخارات ماده دموی هست واکثر اوقات وکاهی بلغمی نیز می باشد
واین قسم را استداد در شب اکثر هست وشرای دموی را حدهٔ از بلغمی
بیشتر هست ورنگ بشرهٔ او سرخ هست وعلاج او ضد باسلیق هست و
اخراج خون بقدر قوت وطاقت واسهال صفرای رقیق بادویهٔ باردهٔ
مختصه باو بمثل لفوع مسهل وآب انار ین با هلیلهٔ کابلی ودر قسم
بلغمی اسهال بلغم باید نمود بهلیلهٔ کابلی با لفوعات واگر مادهٔ بلغم بسیار
باشد اندکی تربه نیز باین دوا باید آمیخت واگر باشراب نیز باشد
ترک خوردن کوشت باید کرد ودر تبرید باید کوشید وغذا از عدس
مقشر وحاقق سرکه باید کرد یا حاقق از آب انارین یا سماق باید ساخت
وکشنیز تر یا خشک در غذا و لفوعات باید انداخت **مقالہ ۱۳ در بیان**
**نمله** بباید دانست که نمله بثور لیست که حدوث او بسبب صفرای
رقیق لطیف هست **بیان اقسام نمله** واگر جنانچه صفرای زردی وحادت

است احداث نملهٔ ساعیه میکنند والا احداث ساعیه می نماید و بس اگر جناح
مادهٔ غلیظه است در تحت جلد محتبس میشود و احداث نملهٔ جاوریسیه میکند
واین قسم بثره را التهاب و سوزش کمتری باشد و تحلیل دیرتر پذیرد
وعلاج استفراغ صفرا است بادویهٔ مختصه بصفرا و بفصد و بعضی گفته‌اند
که فصد از باسلیق کنند زیراکه مادهٔ مرض مختص بعضوی دون عضو
نیست اما چون مادهٔ صفرا ویست اگر در قلیل و موبت غالب نباشد فصد
مجوز نیست زیراکه فصد درین مقام اینست که باخراج خون کسر کیفیت
صفرا نیز شود که حرارت یا بسه است و بعد از فصد یا اسهال تعدیل
وتبدیل مزاج علیل باشربهٔ موافقه باید کرد و ضماد برنله بمثل بوست
انار و آرد عدس و تفاح جو در برگ زد فا کوفته باید کرد و هرگاه
در بثرات تآکل و تقرح ظاهر شود قرص اندرخودن با آب برگ
عنب الثعلب آمیخته و نیک خلط کرده بر نله باید نهاد و در قسم
جاوریسیه در مسهل او اندک تر بداند کی افتیمون باید آمیخت آن
قدر که معالج صواب داند و گفته اند که خوردن شیر درین علت نافع
است اما این قول از راه عقل اندکی دور تر است زیراکه شیر اگرچه
صندبوست صفرا است و استحالهٔ او در بثور و قروح موجب تضعیف
است و از جملهٔ ضمادات نافعه بوست انار و گل ارمنی و سرکه
وگلاب است بمقدار مناسب ترتیب داده چنانکه رسم است باید نهاد

**مقالهٔ دوم در بیان جمر و نار فارسی** باید دانست که جمره بثره ایست
اگاله که موجب نقطه و قرحه دردمی باشد و این اسم بدین سبب
بر و اطلاق می کنند و این ثبره در اکثر اوقات تا خشک ریش می باشد



دگاه نار فارسی را تخصیص میکنند بآن بثره که از جنس نمله است که اورا
سبی و نمله باشد و ماده صفرا قلیل التعفن است و سودا و جمره را
تخصیص بثره میکنند که موجب احتراق جلدی باشد و بی رطوبت
و سودای غلیظ در و بسیار و غایض می باشد و بثره‌اش بحسب عدد
قلیل است **بیان معالجات** علاج او اولا فصد است و اخراج خون
بقدر قوت و واجب و استفراغ صفرا و سودا خصوصا در جمره و گاه
چنانست که درین علت اخراج مادهٔ بآلات موضوعه از برای
همین غرض از نفس عضو میکنند خصوصا در جمره **در علاج این**
**مرض احتیاط باید** و ادویهٔ موضعیه از اجزاء و اطلیه باید که شدید
التبرید نباشد تا مادهٔ محتبس نگردد و مدفوع راه طبیعت بجانب باطن
دفع نکند زیراکه این مادهٔ منسی است و خبیث و باید که شدید القبض
نیز نباشد تا رعانت برجوع مادهٔ نکند بجانب داخل و این نیز موجب
تاثیر سمیت است در باطن و باید که قوی التحلیل نیز نباشد تا موجب
زیادتی کیفیت مادهٔ نشود که این نیز نیک نیست **اجزاء نافعه و از**
تدابیر خوب درین علت آنست که انار ترش را باید پخت در سرکه
بخته و مهرا ساخته بر عضو مالوف باید نهاد و مازو با سرکه طبخ کرده
بران بثرات ضماد کردن نیز نافع است و برگ زد فا و عدس و نان
که جریش باشد یعنی نانی که سبوس آن بسیار است مجموع را طبخ کرده
بر بثرات باید نهاد و مقدار ادویهٔ مذکوره امر تخمینی باید نهاد و البته
عدس معالج است از هریک قدری که صواب داند اختیار کند و ترتیب
نموده استعمال کند و الله اعلم **مقالهٔ سیم در بیان نخالات و اقاقیا**

باید دانست که حدوث تفاطات و تفاخات بواسطه غلیان نیست که مائیه دران غلیان صعود بجانب جلد میکند وقت جلد محتبس شده بسبب کثافت و یا بسبب خون رقیق بیان معالجات و علاج او تنقیه بدن است و تعدیل مزاج و ترک خوردن کوشت و دراول حدوث صماد از عدس کوفته بسرکه خلط کرده بر محل این علت باید کرد و هرگاه ظاهر شود و کثیر الحم باشد باید شکافت تا رطوبات او کمتر شود و بعد زان تحفظات بر وضماد باید کرد و درین مقام مرهم اسفیداج که معروف است باید نهاد **فصل دوم در بیان حصبه و جدری** و مراد بجدری آبلیست که کودکانرا میشود و بدترین حصبه و جدری آنست که بحسب رنگ سیاه و بنفشجی باشد و بعد ازان سرخ بعد ازان سبز بعد ازان زرد بعد ازان و اسیلم او سفید است و آنکه بحسب کودکان باشد و بحسب عدد قلیل و سهل الخروج باشد و بعد آزان آنکه کثیر العدد است با بانی صفات و از جدری آنچه مختلط باشد و بهن شود و اخلاع داشته باشد روی است و نیز آنچه بدست از جدری آنست که مضاعف باشد و مراد بمضاعف آنست که یکی در تحت دیگر باشد و کلان باشد و هریک از جدری و حصبه اگر تاج تب باشد بهتر از عکس اینست و مراد بتبعیت آنست که اول تب باشد بعد ازان حصبه یا جدری بیرون آید و عکس آنست که اول اینها بیرون آید و بعد ازان تب پیدا شود علامات حمیده درین دو علت سلامت نفس است و صفای صوت زیرا که اگر در نفس و صوت غلظ و گرفتگی باشد دلالت بر درم باطنی و چرکها میکند و سقوط قوت نیز دلیل



روایت است و هر جگاه درین دو علت عطش قوی شود و آنچه از حصبه و جدری بیرون آمده رنگ آن بکبودی مایل باشد و دست و پا سرد شود و دست ازان مریض باید شست که هلاک قریب است و اکثر اینست که حصبه و جدری بوقت بهار حادث میشود زیرا که وقت ثوران اخلاط آن فصد است و در بلاد حاره رطبه و فرق میان حصبه و جدری آنست که حصبه مستزادی می باشد و بحسب حجم کوچک تر است از جدری و از سطح عضو متجاوز نیست و او را سبک و ارتفاع نیست و حدوث جدری اکثر در اطفال می باشد و حدوث حصبه اکثر در جوانان می باشد و بیران را حصبه نادر و جدری می باشد و علاج هر دو متقارب است یا یکدیگر و در علاج اول مبادرت باخراج خون باید کرد در اطفال بحجامت و در کلانان بالغ از مرد و زن بفصد زیا سلیق و زون عرق الف قایم مقام رعاف است و عام النفع است مراعضا غالبه را و از جمله مشروبات شربت عناب و شربت نیلوفر است و شربت کادی که مراد بان کل کبتست و آن در ولایت هندی می باشد و آن کلی است برنگ زرد و خوشبوی و در و منع بکل نرگس زردی ماند که در لبهای حوض در سمرقند و اکثری بلاد می باشد و دیگر شربت طلاع و آن نیز کلی است و چون این کلها در اکثر بلاد نیست حالیا شربتی بسلامت نزدیکتر در علاج حصبه و جدری و جدری از شربت عناب و نیلوفر نیست و غیر ازین تا روز هفتم نباید داد و اگر جدری و حصبه علیل را سوزاک درون سینه باشد با این دو شربت مذکور محکم کاسنی نیز باید آمیخت و اگر عطش و هول و سوزاک نیست و حصبه با

جدری در خروج بطی هست بجای تخم کاسنی قدری بادیان باید انداخت
و اگر قبض قوی باشد سرجاء عدد الجیر نیز درین شربت طبخ باید کرد و
مقداری ادویه درین شربت اینست عناب پانزده عدد گل شربت نافعه
نیلوفر دو مثقال اگر حرارت سوداک قوی باشد والا کمتر باید و بابونه
و تخم کاسنی از هریک یکمثقال اما بشروط مذکوره و اگر سرپا چهار عدد
مجموع را در دو پیاله آب با تش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کمتر ماند و صاف
ساخته دهمثقال قند سفید بآن آمیخته نیم گرم باید داد بیان
بعضی ادویه که در بعضی بلاد نافع هست و در بعضی بلاد مضر هست
دکانی صاحب عصبه حرارت و هول و عطشش بکمال می باشد و درین
صورت اطبای عراق و خراسان شیره خرفه و آب هندوانه و قمر
هندی و شربت لیمو و نارنج و امثال اینها مفید هندو در کتب طبی
نیز ازین گونه تدبیرات هست اما این تدبیر بمزاج اهل سمرقند و
بخارا و جمیع بلاد ماوراء النهر موافق نیامده هست و باین تدبیر اکثر
مریض هلاک میشود پس ازین علاج خود نباید کرد و همان تدبیر اول
که شربت عناب و نیلوفر هست ازان تجاوز نباید نمود و اگر حنا بغایت سهل
نزله باشد که مراد زکام و سرفه هست چند عدد بستان در شربت مذکور
باید جوشانید و اگر اسهال درین مرض حادث شود بالفعل در مقام
قبض و حبس نباید شد زیرا که اسهالی که در حصبه میشود اکثر بحران
است و آن از دفع طبیعت هست ماده مرض را پس حبس او جایز نیست
مگر آنکه با فراط انجامد و خوف هلاک باشد آنگاه شربت حب الاس
متعین هست و ازان تجاوز نباید کرد و اگر با سهال عطش غالب باشد



انزکی طباشیر در لته بسته در کوزه آب باید انداخت و ازان آب
باید خورد و غذا درین مقام ماش و عدس مقشر هست اما ماش
بجبه و عدس بجدری مناسب والله اعلم مقاله ۲۲ در بیان
جدری و حصبه بباید دانست که حرب دو قسم هست خشک و تر اما آنکه
خشک هست از صفرای محترقه هست که آن صفرا بخالطه خون شده
هست و این بسود اما متصف هست و دیگری آنکه باشد تر و این صفرا بیان اسباب
مخالطه بابلغم هست یا بخون و حدوث حکه در اعضا مثل حرب هست
اما در حکه بثور نیست و سبب حدوث حکه اطعمه حاره حریفه هست
و یا خوردن شربتها و توابل و ابازیر حاره در آش و طعام بیان
معالجات و علاج درین علت استفراغ مادهٔ موجب مرض هست
بمطبوخ افتیمون و یا سفوف مسهله بماء الجبن و یا شیر خرف
با فتیمون و اندکی قند در آب شاه تره کرده در هلیله زرد و هلیله
سیاه و هلیلهٔ کابلی از هریک دو مثقال و نیم کوفته و بان آب
خوابانیده باشند نیک صافی ساخته بعد از ظهور نضج در قاروره
بوقت صبح اختیار باید کرد و هر روز ماء الشعیر با قند و یا ماء الشعیر
با قند و یا ماء الجبن با سفوف مسهل که میدل و معدل مزاج باشد بیان اعراض
قند سفید باید اختیار کرد و با آب شاه تره با سکنجبین مقداری که علاج
مناسب داند یا تقوع با قند و غذا هر چیز که بی مزه باشد چون مادهٔ مرض
شور بوده باشد بنهایت موافق هست مثل برگ کاسنی و بقله بجانیکه
سرخ مروی نامند و گوشت بز خاله که آب انار ترش بخته باشند و اگر
میسر باشد درین دو علت ناخوردن گوشت بهتر هست ادویه که در

ماکند وادویهٔ گرم بر حکه وجرب بالذات اینهاست که مذکور میگردد زنیق
مقتول وکندش وکوکرد زرد وانشق وزنگار ونوشادر هریکی از اینها یا
نصف آن اسفیداج قلعی ومثل آن نمک وبرابر هم واز انار ترش
مجموع او ویرا رنیک کوفته وباهم خلط کرده واندک روغن گل بآن آمیخته
واندک آب کشنیز تر واندکی سرکه در روغن خلط کرده در حمام باید مالید وزمانی
باید نشست وبعد ازان آب گرم بر خود ریخته بیرون باید آمد وکاه جهت
گرم واسطه سوختن اعضا درین ترکیب کرده وانگ کاوزآ میزد وصواب
باشد واز اشربهٔ قویه نافعه درین دو علت خوردن اشتاوشش مثقال
روغن کنجد پاکیزه است بانصف آن شربت سکنجبین هر صباح وازین
زیاده بر سر روز تکرار نباید کرد واین شربت جون مضعف معده است
ومعدهٔ بقوت می باید درین تدبیر تاخیر کرده اند واز جمله معالجات
درین علت خوردن صبر سقوطری است ومجرب است وملازمت
وداومت حمام نیز از انفع اشیاست درین علت مقالهٔ سوم در بیان
جذام بنوذ باسمن شره ودمن شرکل ماطلق بدانکه سودا در بدن منتشر
میشود اگر جانبهٔ عضوست دارد موجب حمای ربع است کرتب سرمای
سه یک میکوبند بعرف عوام واگر منتشر فع بجانب جلد میشود احداث
علت برقان اسود میکند وهر جاکاه متراکم میشود احداث جذام میکند
واو موجب تغیر اشکال اعضاست وبالاخره موجب تفرق اتصال
اعضاست وسبب فاعلی دو دریاشدت حرارت جکر است کر موجب
سوختن خون است ویابرودت است موجب جمود بسوداویت شده
است وسبب مادهٔ اغذیه مولدهٔ سوداست مثل کوشت کاو وبز وجان



واشال آن از اغذیه ایکه مولد سودا باشد واین اسباب را انسداد مسام
نیز اعانت می کند وحرارت عزیزی محتقن شده تغلیظ خون میکند وفساد
مزاج طحال که سبب راست نیز موثر است پس سودا از خون جدا نشود
بجذب وخون مخلوط یا سودا عروق بی نقای خون از سودای غیر طبعی
رود بافساد هوا حدوث تخمه وفساد غذا نیز در تغلیظ سودا وفساد
اوعیت تمام میکند واز جزام بعضی متقرح می باشد وبعضی غیر متقرح
بیان انواع او وعلامات او وجزام از امراض صعب روشه است و
نقدی بغیر میکند وآنکه متمکن شده است امید فلاح ونجات آزان
نیست وآنا مزاکر ابتدا درین مرض باشد از بسیاران اندکی رانیز نجات
کم است ومبتدی نجزام را رنک بشره اولا سرخ میشود وچشمان نیز
سرخ می نماید بعد ازان رنک رود وچشم بکبودی ویبیاست او مستدیر
می شود ولبها غلیظ میکردد وموی ابروان ومژکان میریزد
ودر صاحب جذام اخلاق ردی سوداوی پیدا میشود مثل حقد وحسد
ودر نفس ضیق ودر صورت غلظ ظاهر میکردد ودر عرق صادر آن
علیل بوی بد محسوس میکردد وموی او باریک وضعیف شده میریزد
ومحل موی نیز بتدریج متقرح میشود وکاهی بینی علیل خورده میشود
واز دچرک بدبوی ترشح میکند ودر ناخنها تشقق پیدا می آید وعلا
در ابتدا درین علت اکر معالجه درخون غلبه داند مبادرت بفصد
واخراج خون باید نمود واکر فساد دانا باشد فصد کردن ازو ذ جهان
درین علت بسیار نافع است زیرا چون فساد آن رک را نشناسد در
نیش اکر بر شریان آید موجب هلاکت واهمال سودا درین علت

بیان معالجات

بیان اسباب

بایارج لوعاذیا باید کرد و مطبوخ افتیمون وحب افتیمون وحب بایارج یا حجر ارمنی که مخرج سودا است و درین مرض اطبا او را مفید دانسته تخصیص کرده اند سفوفات نافعه و از سفوفات مسهله سودا یا مازالجبن آزاد بجز در قرابادینات تعیین کرده اند بسیار نافع است و سفوفات مسهله مزاج بامازالجبن شیر بسیار مفید است و مراد بسفوف مسهل آنست که در وقت اخراج خلط نیست و مسهل نیست بلکه مقصود تقویه و اصلاح مزاج شخص است و اصلاح خلط موجب مرض و درین مقام تخم مازالشجر سادج است باقند و مقدار شربتهای مذکور از هفت مثقال کمتر نباید و تا ده مثقال مجوز است و مقدار عرق مذکور رو و قاشق و اندکی آب و بارها مذکور شد که امثال این تدبیرات جزئیه و اطبا را از امور تخمینیه است و حوالهٔ حدس صایب است و احتیاج بتعیین نیست و چون شربتها بر سبیل عادت درمیان ناس معلوم است اقتدا در جزئیات بهمان میتوان کرد و در مقدار ریباس اغذیه و غذای مجذوم گوشت بره غاله فربه و مرغ فربه و یا گوشت تو قلی فربه شوربای صرف بخته باید داد و تنقیهٔ دماغ مجذوم بسعوطات باید کرد و وطی زنان و حمام و بعد از خروج حمام مثل روغن بنفشه بادام و روغن گل و روغن نیلوفر بر سر و جمیع اعضا باید مالید آب زن نافع است و علیل را در آب زن مناسب مزاج او باید نشاند و در آن آب زن روغن زرد باید انداخت و مراد آب زن آب بسیار است که در و از خشایش موافق بحمت تدبیر علیل جوشانیده و نیم گرم ساخته علیل را در آن می نشانند و مجذوم را یافت معتدل موفق



ضرور نیست و از ادویهٔ فاضله شربهٔ در علاج مجذوم مجون مزرطی و بیشتی است گوشت مار افعی نافعست و افضل ازین دو مار مذکور گوشت افعی است و اشکنهٔ آن سیده در شوربای آن و بعد از ازین از گوشت افعی و اشکنهٔ آن بعلیل باید داد که شکم او منفتح شود و علت از و زایل گردد زیرا که بواسطهٔ سمیت گوشت آن حیوان این حال دست میدهد و غیر مجذوم هر کس دیگر از ین شوربا و اشکنه خورد بالفعل هلاک میشود اما موجب خلاصی مجذوم است ازین جهت حکمای عظیمه حکما گفته اند که اسود سالخ را از افعی بگیرند و از سر دوم او چهار انگشت بیک دفعه و بیک ضربه بتیشهٔ تیز ببرند و تنهٔ او را در جائی دفن کرده گذارند تا در و کرم افتد و بعد از ان گرمها هر روز دو درم صاحب جزام در ماء العسل بخورد البته ازین علت شفا می یابد و باید دانست که هر جا که جزام مستحکم شود قصد جایز نیست مطلقا زیرا که موجب تحریک سوداء خبیثه است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن پس موجب هلاک باشد معالجهٔ جذام دریان دیباجه احتراز از دو بر انکه دیباجه عبارت از فساد جوهر هوا است و اسباب او سماوی می باشد و ارضی می باشد بیان اسباب اما آنچه اسباب ارضی است مثل آبهای گندیده بسیار که هوا مقارن او نشود و بسیاری جیف قتلی در ملاحم و جیف جمع جیفه و مراد بجیفه بدن مقتول است که دفن نکرده باشند و مراد ملاحم مواضعی که در آن کشتها افتاده اند و بوی گرفته و گندیده شده و آن موضع جنگگاه است و مواضعی که آب بر روی زمین آن بسر آید و حرکت نکند

آنرا نیز ملاحم می‌نامند و مراد زمینهائی که آب بر روی آن ایستاده است
هوای ملاصق آن نیز متعفن می‌باشد اما اسباب سماوی آنست که
در سالی که فساد در جوهر هوا ظاهر شود و تعفن پیدا آید در آسمان
شهبت بسیار مشاهده می‌افتد و مراد بشهبت آنست که گویا از آسمان
ستاره متوجه زمین شده و افتاد و آن اگرچه بعینه ستاره می‌نماید اما در
حقیقت ستاره نیست بلکه بخاریست که بسبب نارية مشتعل شده و
آن در آخر صیف بیشتر می‌باشد از بهار و زمستان و هر جگاه بسیار شود
از علامات حدوث وباست و وبا مرض نیست بلکه سبب مرض
و آن مرض طاعون است و همچنین هرگاه اسباب باران بسیار
ظاهر گردد ابر و میغ ذلک و باران نیاید این نیز منذر وبیم دهنده
به وباست و هرگاه در زمستان بارندگی نشود و فصول بمقتضای
خود نگذرد و در اشجار و ثمار تغیر حاصل میشود و بوقت تیرماه تبارک
و شهب ظاهر گردد منذر بوباست و از اسباب ارضی یکی آنست
که در بلده از بلاد جوی فساد هوا و وبا میشود و دران سال بعضی
حیوانات مثل لک لک و ضفدع و حشرات ارض بسیار پیدا
میشوند و حیوانات ذکی الحس مثل عقعق که در خراسان و
ماوراء النهر او را عکه می‌نامند و غراب و موش و امثال آن میگریزند
و دران سال کم ظاهر میشوند و اگر موش از خانهٔ خود احیانا بیرون
آید مبهوت شده می‌افتد و این احوال نیز منذر بوباست و اما
کیفیت احتراز ازین بلیه چنین است
که اول بتنقیهٔ بدن و تعدیل مزاج باید کرد و ترک اکل اسباب تعفن



باید نمود مثل خواکه رطبه و شراب که مراد و بآن خمر است و اقتصار به
مجففات و معجنهای شامیه باید کرد و مراد بصبحنا ماهی است که مردم کیلان
و شیروان آنرا بسیار می‌سازند و بسیار میخورند و ناخورش بیشان کثر
ایشت و ایشانرا در ایام وبا نافع است و مجفف جن و مراد بصبحنا آنست
گرمابی بسیار در خم نمک آب بیکذارند چندانکه متعفن میشود و دران
اودیه جاره می‌اندازند و جوب بسیار می‌زنند و می‌شورانند تا آن
ماهیهای متعفن همه دران آب حل میشود و او را بکرباس صاف کرده
بعده در آفتاب می‌نهند تا برسد و ازین آب بنان میخورند و ازین
آب در خمیر نان می‌اندازند و ازین آب باسرکه مخلوط کرده با طعام میخورند
و مطلق ترشیها در ایام وبا در مرض وبا نافع است و تخیر بجزرات
عطره مثل کافور و مندل و سعد و مشک و عنبر و اترج و نظر فادبرگ
و پاشیدن گلاب و عرق بید مشک و از فواکه عطره در پیش خود
نهادن و بوئیدن مثل سیب و بهی و امثال آن موجب اصلاح تعفن
هواست و معدل آنست معالجه [illegible] و صلح باید دانست که علاج مشترک مراین
امراض مذکوره را اولا حضر است و اخراج بقدر قوت و واجب
و در بعضی ازین امراض حجامت نیز نیکو است از جهت تخاوف
و اگر هنا نجز کثرت خون باشد اخراج خون بطریق یقین مذکورین
ضرور لیست و اگر هنا نجز کرب بود و بسیاری خون نباشد درین
صورت نیز اندکی خون اخراج باید نمود بجهت خوف از حدوث
ورم و تلیین طبیعت بفتیله که شیاف است و بحقنه باید کرد و

بیماری معالجات بیماری

درین مواقع از ملینات و مسهلات ریزند مناسب هست و لعوق
خیار شنبر و یا دیوند و خیار شنبر با کاسنی از مذکورات مقداری که مطابع
مصلحت داند بر وجهی که رسم و عادت است باید داد و غذای اصحاب
این امراض مذکوره هر چیز که تقویه بدن کند و خون لطیف قلیل الکیفیة
ازو حاصل شود در شربت نیز بهمین طریق بیان المفردة والشربة و از
اغذیه زردهٔ تخم مرغ کم نیم برشت باشد و اشربهٔ شربت مطبوخ از
عنب الثعلب نیم کرم باقند حضوصا بوقت وجع بغایت مناسب هست
و عرق کاذزبان باید داد و ترک خوردن گوشت اولی است مگر آنکه ضعف
غالب آید و درین صورت غذا از ماش مقشر و گوشت مرغ جوجه
شوربا اختیار باید کرد و اگر بسبب ضربه و سقطه وجع در باطن حادث
شود اختیار نرم تری باید کرد و اگر نزف خون حادث شود ازین
دو آنکه مذکور میگردد اختیار باید نمود زراورد و کهربا و اکلیل الملک
بوزن برابر و سنبل و مصطکی و کندر و زعفران و اهل کموه
سرو کوبی هست از هر یک نصف جزو هریک ازادویهٔ سابقهٔ مذکور
مجموع را کوفته و بیخته و بآب برگ زوفا کر لسان الحمل می نامند
قرصهای باید ساخت هر یک بوزن یک مثقال تخمینا و در سایهٔ خشک
باید کرد و مقدار یکمثقال بوزن دو درد مثقال شربت سیب اختیار
باید نمود و اگر صاحب علت را عطش نباشد بیخ مثقال کلقند و نیم
مثقال بسود و دانگ کهربا با قدری گلاب آمیخته باید داد و ادویه
که بر موضع مسیح و سجاج که مراد بآن تفرق اتصال در جلد و شکسته
شدن سر است مخاد کنند از آرد عدس و زراورد و برگ مورد باید کرد



جنابذ ازادویه مذکوره هریک دو مثقال و آرد عدس هفت مثقال
مجموع را در اندکی آب باید بخت تا غلیظ شود و نیم کرم بر موضع مادهٔ
بگذارد باید نهاد و اما در ضربه و سقطه اگر جنابذ بالا وجع باشد محل ضربه
و سقطه را روغن نیم کرم خرق باید کرد و اگر وجع و الم نباشد خمار با دویه
موصوفه همان هست که در سیج و سجاج مذکور شده اندکی آرد ماش نیز
زیاده باید کرد و اندکی گل ارمنی و اندک پتنک و زعفران نیز و مجموع
را بگلاب خلط کرده و بر محل ضربه و سقطه نیم کرم باید نهاد و اگر باد تبی
حرارتی بسیار باشد ضماد مناسب آن صندل هست و زراورد
بنفشه خشک و جو مقشر و اندک زعفران یا اندکی کافور مقدار
زعفران و کافور باید که از دانگی متجاوز نباشد این مجموع را کوفته و بیخته
و با گلاب خلط کرده و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام با آن آمیخته نیم
کرم بر محل مادوف باید نهاد و بعصابهٔ لینه نرم باید بست و اما
خلع که مراد بآن بیرون آمدن عضوی هست از مفصل و بجا نشدن
و از جای خود و در علاج او احتیاج بمزید هست برفق در گردن
آن عضو بمحل خود با شکل و هیئات طبیعی باز آید و بستن آن
برفق باید زیرا که اگر محکم بندند موجب وجع میشود و وجع جذاب
خون را بجهت اصلاح بمحل وجع میکشد و این سبب زیادتی
ورم میشود جنابذ سابقا بتقریب شمه ازین مذکور شد و همچنین
هست کسر که شکسته شدن استخوان هست که محتاج هست بجبر و نصب
و مراد بتصعیب بستن آن عضو شکسته هست و مراد بجبر هست
کردن استخوان شکسته هست و برهم نشاندن آن برفق و موافق

آن جو جهای هموار ملایم نهادن هست و بعصابه نیک بستن واجب

بیان اغذیه موافقه

ازان ادویه که در علاج وی مذکور شد استعمال باید کردن و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه بهره و قلیه برنج و سیرابه شکنبه گاو یا گوسفند و هر چه لزج باشد باید اختیار باید کرد و همچنین گوشت بره و بزغاله فربه که بلوکرده باشند درین مقام بسیار نافع هست و موافق هست و اگر تحت عصابه مجبور خارش کند آهسته آهسته باید خاریدن و قدری آب گرم بران عضو باوف را مماس نباید کرد و بر عصابه کلاب و آب سرد باید پاشید و بعد ازان باید بست و اگر جنابذ از محکم بستن خوف ورم باشد سست باید بست و خادمات وی هست و اطعمه اغذیه مقال علاج در بیان داء الفیل و داء الثعلب که بعضی اطبا ازام لغن رد یه عد کرده اند بباید دانست که درین دو علت نوع غلظ کم موجب علت هست و مفسدیت شعر ازان جلد شناخته میشود که کدام غلظ بر و طاری شده زیرا که اگر رنگ جلد سرخ باشد دلالت بر صفرا میکند و اگر جنابذ لون او سفید هست بر بلغم و اگر کبود باشد دلیل سود هست و اگر لون جلد زرد باشد دلالت بر صفر میکند خصوصاً که بخرقه او درشت بماند که دران صورت ظهور علامات داء الفیل در سرعت قبول علاج مراین دو علت را باین معلوم می توان کرد که چون بخرقه بماند و زود سرخ شود زود علاج می باید والا بعد از مدت طویله علاج خواهد یافت و فرق میان داء الفیه و داء الثعلب باینست که باوجود انکه در هر دو علت مو فرو میریزد اما در داء الفیه محل مو نیز میشود یعنی بوست می اندازد مثل مار که بوست از و بر میخیزد پس اداء





بیان علاج

داء الفیه زود شفا یابد و در معالجه داء الثعلب ادویه قوی ترمی باید و علاج مشترک اول اخلاط هست بعد ازان استعمال ادویه مقرحه بر محل ریختن موی تا آبله دارد ادویه ازان محال سیلان نماید و آن مثل سیر و بیار کوفته هست و در تخم حرو بیاذ همین خاصیت هست و خردل کوفته نیز از مقرحات قوی هست و در ازالهٔ این علت قوی موثر هست و همچنین هست علاک و ثفال باسرکه و با سایر ادویه که موجب روئیدن موی میشود مخلوط با روغن زرد و تخم مرغ بر محل علت

علاج در بیان داء الفیل و داء الثعلب و مراد باین دو علت عارض دموی است که موی دو شاخ و سه شاخ میشود و از میان دو شاخ شکسته و کسسته میگردد و بسبب درین علت کمال یبوست سود هست و مرجعت بلغم که آن نیز حکم سودا دارد و صفرا دارد میان علاج و در علاج او جمیع مستطاب نافع هست و تنقیهٔ بدن از خلط سودا و بلغم مالخ باید کرد و یبوست مزاج نظری یعنی خلق و اختیار اغذیه یا بسبه این علت را امداد میکند ازان اجتناب باید نمود و جمیع اغذیه و اشربه و ادویه رطبه که از دمرهٔ غذا میکرد د نافع هست و ترکیبی که درین مرض نافع هست جوشانده هیی و رم و ماء بیخ درم در قدری آب طبخ باید کرد تا جوشانده بر دو مهر شود و دیگر باس صاف کرده نصف این آب با روغن بنفشه یا بادام دو دو مثقال غربلادن و از ورق خطمی و ورق کنجد و ورق کدو از هریک هفت مثقال بجموع را نیم کوفته در باغ لاقوی پاکیزه با آتش ملایم طبخ باید کرد تا آب فانی شود و روغن بماند و ازین روغن بوقت

بیان طبخ

روغن مالیدن

حاجت بر مناسبت موی باید مالید و یکشب صبر باید کرد و بعد ازان باید
شست و روغن آس کہ روغن برگ مورد است او را در تقویت
موی و درازی و سیاہی او تاثیر عظیم است [illegible]
و مراد بشیب سفید شدن مویست بزودی و قبل از وقت معتاد
و این علت کسانی را عارض میشود کہ بجوانی و جوان بودن گرفتارند
و منجر باین کہ موی ایشان زود سفید شود ازین و مرود موجب
بین بسیاری غم و اندوہ است و بسا باشد کہ سال ایشان بنود رسیده
است و ہنوز ریش و موی سر را رنگ میکنند و آنان غافلند کہ در
حدیث قدسی آمده است کہ بعده ہر موئی کہ در بنده سفید میگردد حضرت
حق سبحانہ را رحم زیاده میشود و مضمون آن حدیث اینست کہ خداوند
تبارک و تعالی فرموده کہ بعزت و جلال من کہ ہر گاه موی بنده
من سفید شود من او را عذاب نکنم و کرفتاران بدنیت میخواہند
کہ آنرا بسیاہی بپوشند ہیہات ہیہات بیت پیری بسہ کردن
موبو شیدن حقا کہ بود بر بیش خود خندیدن و فی الجمله حدوث سفیدی
در موی طبیعی می باشد و غیر طبیعی و آنکہ طبیعی است از نضج غذائی
حاصل میشود کہ آن غذا مادهٔ موییست و این رای جالینوس
است از حکماء و اطبا و بسبب استخوانی آنست برنگ موی
و این رای و مذہب ارسطوست از حکمای مشائی و اما حدوث
غیر طبیعی بسبب افراط یبوست است می باشد و بواسطهٔ یبوست سفید
میشود بحیثیکہ حال لمع اینست بعد از پیری و تراوت بس بسبب
عطش حاصل در ع او و این اکثر عقب امراض حاده مخرقه حادث

میشود



میشود و بر سینه نیک باشد [illegible] و باید دانست کہ چیزہائی
کہ موجب تغیر است در سفید شدن موی استعمال اطریفلات است
[illegible] و خوردن و ملازمت حلیلهٔ بزرد و ہر
روز یکبار و ترک شور باها و اشکنها باید کرد کہ در سفید شدن
موی تقویت میکند و ترک فواکہ رطبه و حمام و در آبدن حمام
بسیار نیز کہ اینہا موجب سفید شدن موی است و در علاج او
یکی از التزام فی است بعد از خوردن طعام خوردن آب سرد
جوشیده با سکنجبین و نعنیکہ بدن از خلط بلغم پاک و بدنه مخلصه پاک
خلط مانند تر بد سفید ذرف تراشیدهٔ جرب کرده مثل او الجلغ
بلغم زست و استعمال مجففات از ماکول و مشروب و آشامیدن
موی بقطران در ہمه ساعت صبر باید کرد و بعد از نان بحمام در آمده
خود را موی را باید شست و مالیدن روغن قسط در روغن بنفشه
و نیز در روغن حنظل و امثال اینہا موجب آنست کہ موی زود سفید
نشود و اما علاج [illegible] کہ مراد بآن ریختن
موی است و سبب او یا افراط یبوست است کہ سبب آن غذای
خود نمی یابد و قلیل مسام است و بدین سبب مادهٔ موی محتبس میشود
تا موی متکون کمتر شود و یا سبب انسداد مسام است کہ از خروج مانع
است و اما علاج سبب او یبوست است او را علاج کردن و فلاح یافتن
چندان مشکل نیست و اما آنچه سبب او انسداد باشد علاج او سعی در
تحلیل است و دخول حمام و استعمال اشیاء منتنه و رویانیدن موی [illegible]
[illegible]

بنابر وفق است که وجود علل مذکوره بسبب انتفاع تا یافتن دهنها
عرق یعنی هست بس خون محتقن میشود و در رخت جلد می ماند
بر وجهی که لون و شکل جلد از حال اصلی خود میگردد و آنچه تغیر
بجانب حمره دارد آنرا منش می نامند و آنچه بجانب سواد مایل است
آنرا برش میگویند و آنچه آمیخته از سواد و حمره بر سطح جلد هست
آنرا کلف می نامند و اصحاب منش را در اکثر اوقات سکتی می شود
بسبب یبوست مزاج و معالجا باید که در علاج مبادرت نماید پیش
از انکه در خون غلظی ظاهر شود و مزاج خون از عضو ماوف
عسر تحلل پیدا کند و علاج او فصد هست و اخراج خلط سودا و
تعدیل مزاج علیل و استعمال ادویه جالیه که در تحسین لون
استعمال میکنند و از جمله دوا مرسل هست که با قلای شامی
مقالة الثالثة در بیان سوء مزاج مختص ببعض اعضا بدانکه فرق
میان بهق ابیض و اسود و برص ابیض و اسود اینست که بهق
بر ظاهر جلد هست و او را غور در جلد نیست بخلاف برص که او را
غور هست و فرق دیگر انکه بهق از سطح عضو جلدی و بستی
متغیر نیست و اگر سوزنی بجلند خون بیرون می آید و برص بخلاف
جمیع این اوصاف هست و قوت دافعه در دوا قوی هست که ماده را
تمام ظاهر جلد رفع کرده است و معولد این هر دو علت ضعف
قوت ماسکه هست و این دو علت هرگاه که متمکن و مستحکم شوند
غذای صالح را مستبدل بلون خود میکردانند اما نسبت برص اسود
و بهق اسود مثل نسبت برص ابیض نیست زیرا که در برص اسود





تحلیس لازم هست و او را قوتها می نامند و اکراد در جمیع یا اکثر اعضا
پیدا شود مقدمهٔ جذام هست نعوذ باللہ من شره و ماده هر دو ابیض
زیغم هست و ماده هر دو اسود از سودا و علاج استفراغ و تنقیهٔ
بدن هست از مادهٔ موجب علت با یارج لوغازیا و استعمال ادویه
جالیه که آن نیز مذکور هست در تحسین لون و تعدیل مزاج و اصلاح
هضم درین علت ضروری و از جمله چیزها که تغیر رنگ بدن میکند
و مدت یکسال می باید عمل کردن روغن بادنجان هست و مخلل
او را اطبا از خواص عظیم شمرده اند و اما در علاج برص
اسود استعمال ادویه جالیه قویه باید کرد تا نقطه و آبله ظاهر شود
و از ورزداب رو روجند روز باید که داشت تا محل آبلها بگوشود
و دیگر تکرار بروجه مذکور این عمل باید کرد و ادویه او مثل تخم
ترا تیزک و خردل و تخم هزار اسفند و تخم ترب و در استخوان بیضه
نیز خاصیت از الله این امراض بطریق طلا کردن گفته اند والله اعلم
مقالة الرابعة در بیان اعضائی که مراد بدن اوست و سبب
حدوث او خلط متعفن هست و با عرق متعفن و تاخیر غسل غسل
جنابت نیز گفته اند که از موجبات حدوث اوست علاج
بدن جذامی و علاج او استفراغ و تنقیهٔ بدن هست از خلط
متعفن و تعدیل مزاج و اصلاح غذیه و ترک آنچه از و بوی بد
حادث میشود و در علاج این آب زرد الوی خشک بسیار نافع
است و مالیدن سعداء بر گ مورد و ورق سوسن آسمانجونی
و بیخ او در شیب ابغل بسیار نافع هست هریک یا مجموع و ترکیب

دیگر توتیا و مروارسنگ و شب یمانی و صبر سقوطری و لوکه اصبع
کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده حبها باید ساخت و در سایه خشک
کرده و بوقت حاجت ازین حبها در گلاب حل کرده باید مالید
واگر درین ترکیب اندکی مشک و اندکی کافور بیامیزند بهتر باشد
و همچنین از پلنگ و سنبل و گل سرخ و برگ سیب کوتاه باشد
هریک ازینها و یا هردوی و یا مجموع بقدر قوت و ضعف علت
معالجه بیان حدوث قمل که مراد آن شپش است بدانکه
اگر کسی را شپش بسیار پیدا شود موجب امراض ردیه است و باید
دانست که تولد و تکون این حیوان در بدن انسان بسبب
رطوبت فضلیه است که درمان مرارت قلیل باشد و مستعد فضلات
حیات است برد و او محروم از واهب حیات نیست چون استعداد
هست و بحل و مهیا نیست اما علاج او اگر با خراط باشد تنقیه بدن
است و همیشه تجدید و تغییر لباس کردن و خود را پاک داشتن
و بحمام رفتن و آب شور بر خود ریختن و اگر آب شور نباشد نمک
آب ساختن و بر خود ریختن و از جمله چیزها که دفع کثرت
شپش میکند بلکه بهیچ نمی ماند پوشیدن پیراهن ابریشمی است
و خوردن سیر با سه فوج قاتل قمل است و از جمله ادویه که مالیدن
است برگ حنظل و بیخ خطمی و تمام و بادیان رومی و زراوند مدحرج
و برگ زیتون و روغن گاو هیزم کهنه معتبر است ازین مذکورات هریک
یا مجموع یا روغن زیت یا روغن کنجد که جزو اوست باید بر بدن
مالید و دیگر از اشیائی که درین علت بمالیدن استعمال میکنند





زیبق گشته است و اکثر اطبا گفته اند که این علاج نیکوست اما بسیاری
باعصار نبیه موجب آفات عظیمه است و اصل الشفا مخالفت هوا
قمل و سبب تولد این مرض ماده رقیقه دموی است مخلوط باخلط
سودا وی و علاج او اصلاح مزاج است اگر در بدن بسیار باشد
و ادویه که بمالیدن و طلا کردن و ضماد کردن درین مقام مستعمل میشود
ازان جمله ترشی تربخ است و روغن کندم و آن روغن بسوختن
کندم حاصل میشود بر وجه مخصوص و بسیار است که این علت اگر
در بدن منتشر گردد و بسیار شود و در علاج آن اهمال ورزند
منجر بجذام میشود و العیاذ بالله حالت دیگر بیان بول بره
که مراد آن خشکی و لاغری بدن است و این نیز مرضی از جمله
امراض است بر هیچ شخص صحیح المزاج باشد اما چون حال بدین
منوال باشد در حقیقت مریض المزاج است و اسباب این
علت باقلت خونست بیان اسباب و علامات و یا کثرت
طبیعت که استعمال در مصارفش نمیکند مثل خون تیره و یا
از جهت ضعف قوت متصرفه است که آن ماده است باجاذبه
و این ضعف متصرفه یا بسبب الم و وجع است در نفس امر و
یا بسبب بسیاری خونست که قوت متصرفه قادر نیست بر
تصرف در دو با این مخافت و هزال بواسطه مزاحمت طحال
است و غضب کردن او خون بسیار و چون چنین باشد بدن
بی بهره می ماند از غذا و یا سبب حدوث که مهاست در معده که
آنچه از کیلوس حاصل میشود هم را صرف خود میکنند و چیزی

باقی نمی ماند که در وصله بدن نشیند و یا سبب حدوث ریش
در مجرای غذا همچنانکه شخص را شهوت رديه پيدا شود مثل
کلوخ و گل و سفال میخورد و باین سبب غذائی که بدن از آن
بدن واصل نمیکرد و باجمله علاج تعدیل مزاج است و تنقیه
استفراغ و اختیار کردن اطعمه اضداد اسباب مذکوره و تقویه معده
و قوت جاذبه مانند کی عقب خواب خصوصا بر غذاهای ملایم
مثل روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و مانند اینها و جمیع
بدن را بزفت طلا کردن بغایت مفید است و اطعمه و اشربه
که مرطب بدن باشد اختیار باید نمود
که مراد بان قوی است که از حد اعتدال تجاوز نباشد که آن
قید بدن و بیماری اعضاست و مستلزمان و مفیدان این علت
دائما در معرض آفات مهلکه و بلیات عظیمه اند زیرا که بسیاری
از افعال که مطلوب ایشان است کما ینبغی صادر نمیشود بس
این قید صعب باشد و ایشان را خطر عظیم است از انصداع عروق
و انصباب خون در تجاویف دل و دماغ و اینها بلیه عظیمه اند و بهر یک
ازین در عضو شریف که انصباب خون و یا از انطلاق حاده واقع شود
بغته و فجاءة مردن است چنانکه مهلت نمیدهد و اقل مدت
مراضی که انسان را اکثر اوقات واقع میشود ضیق النفس
و خفقان است و فالج و استسقا
و علاج این علت
تقلیل غذا است و ریاضت معتدله و خواب کردن بر روی زمین
خشک لحم و ترک بالین و بستر کردن و از مواکره و بیزه آنچه موجب



رطوبت کمتر اختیار نمودن و خوابیدن کم کردن و کوشتها کم خوردن
زیرا که این علت را زیاده می سازد و تقویت میکنند و ما از عدد است
حاره اختیار باید کرد و تا سبب او مادر رطوبت بدن کمتر شود و در بعضی
اوقات تابعین طبیعت ادویه خفیفه باید خورد و لیکن باید که
برفق باشد اما استعمال ادویه قویه درین مواد و اشخاص موجب
مخاطره است و ابعد اعلم بالصواب
و از نشان بعضی حیوانات دوم و حیوانات
که حشرات از ایشان میگریزند
کرم و خشک است در مرتبه دوم و لطیف
و غلاظ غلیظ است و مقوی جمیع اعضاء باطنی و پاک کننده
دماغ و مسهل سودا و بلغم و نافع است از علت مرع و مالیخولیا
بهترین آن پاکیزه است که او را کار فرموده باشند
و او از جمله معرجات مقویه است مردل را و معدل است میان
حرارت و برودت و اگر او را بسوزانند و خاکستر او را در چشم کشند
چشم را قوت میدهد که عبارت از تریخ است پوست
او کرم است در مرتبه اول و خشک است در مرتبه دوم و گوشت
میان پوست و ترشی آن کرم و تر است در مرتبه اول و ترشی
او سرد خشک و خوردن ترشی او نافع است از بهر فساد هوا
و خوردن شربت او در ایام وبا بسیار نافع و مفید است و بست
سازنده صفرا است
کرم و خشک است
در مرتبه سیوم و نافع است از جمیع امراض بلغمی و سودا وی

کننده و مقوی دل است و مفرح او نافع بیماران
گرمزدن دل است [illegible] گرم و خشک است در مرتبه اول
مواد و مقوی دل و مدر شیر است و اگر از دو برابر مقدار نیلوفر زرد بخورند
و عقرب گزیده را بخورانند و طلا کنند دافع سم باشد و جوشانده گل سفید
تریاک را با ایل گرداند با کلید [illegible] گرم و خشک است در
مرتبه اول و او محلل خنازیر و خلات است و دیرانده را ساکن گرداند
کرده است و موجب سهولت و خروج بچه است غلیظ از رحم از سلق
و سینه و مفتح سده است و نافع از علت ربو قان است و درد
پهلو را تیز و مقطع نزف است [illegible] او را و او دست نافع
از امهال صفرا و بلغم است و از دو او دهان و دندان است و مفرح
او [illegible] سفید گرم و خشک است در مرتبه سیوم و نافع
از امراض اعصاب است و امهال بلغم بسیار است و اندکی از سودا
[illegible] سرد و خشک است در مرتبه سیوم و مسهل صفرا است و نافع
است از قی و تشنگی و تهاوغشی [illegible] گرم و خشک
در مرتبه سیوم و نافع از علت عرق النساء است گرم را در کبد است
و از وجع مفاصل بلغمی نیز محبس طلا و در خورده شدن و غذا نیز بسیار
مفید است و در صداع و صرع نیز نافع است خصوصا صرع اطفال
در علت قولنج نیز مفید است [illegible] گرم و خشک است در مرتبه
سیوم و او مایه نیک آبی است و او نافع است در علت اعصاب بارده
در عشه و فالج و لقوه و صداع نسیان و محلل نفخ و مدر طمث و اسقاط
کننده و مشیمه است [illegible] گرم است در آخر درجه دوم خشک



[illegible] دماغ و مقوی قوت حافظ است و آب کهنه او است
کشنده کرمهای سده و امعاست و مطبوب ازین جوز مغز او است
که او نارجیل می ماند [illegible] گرم است در مرتبه سیوم و خشک است
در مرتبه دوم سدد طمث است و مفتح سده جگر و پسرزه نافع است [illegible]
سیوم [illegible] سرد و خشک است در مرتبه دوم قابض
است و منفع نفث الدم میکند و مقوی معده است و نافع از صداع
و اسهال صفرا است [illegible] گرم و خشک است در مرتبه سیوم نافع
است از برص و بهق ابیض و مسهل اخلاط غلیظه بلغم و سودا است
و سقط کرمها و دانه کرم کرده اند که او واجب القرع نمی ماند [illegible]
گرم و خشک است در مرتبه سیوم و او نافع او وجاع عصب است و مفاصل
و نسیان و تقرس و سودا ازین انفع مذکر آنست که او مسهل قوی
و اخلاط غلیظه بلغمی را که سبب این اوجاع اند دور میکند و هر چند مسهل
قوی باشد از دو انگ و نیم بیشتر نباید هند و اگر زیاده دهند
واقع شود مهلک است و او منقی دماغ و پاک کننده او است و
مسهل بلغم غلیظ لزج و مخرج مره صفرا و سودا و قولنج ریحی را
نافع است [illegible] بر اختلاف قولین بعضی همیشه بهار گفته اند
و بعضی بستان افروز و او سرد است در مرتبه دوم و خشک
در مرتبه اول و او نافع التهاب صفرا است و صداع ناشی از تهلکه
غدده است بطلان کردن [illegible] گرم او را شرک نافع است
و هما نا که سر قندا و را طبلک قوشتی میگویند و او گرم در آخر است
و نافع شرا است و مراد شرای بلغمی خواهد بود [illegible] گرم او قوی است

گرم وخشک است در مرتبهٔ چهارم ومقطع جشم است ونافع از اورام
عنب الثعلب ومحلل اورام قدیمه وخنازیر است **نفسس** گرم است
بآن کاهو است ودر رو مسانع بسیار گفته اند واو سرد ونرست در
مرتبهٔ سیوم وخونی گرانرو حاصل میشود صاحب ترین خونهاست
ازجمیع بقول حاصل میشود ونافع است از یبوست **خشخاش سفید** سرد وخشک در مرتبهٔ
دوم واو مقوم است بحبب خوردن وضماد وطلاکردن واکثر
خورند مغلط است ومنع نزله میکند **خیار شنبر** معتدل است
در حرارت وبرودت ورطب است ونافع اورام احتراقیه
وغرغره باو باب عنب الثعلب بجهت دنبر حلق نافع است و
طلاکردن باو اورام جناع مفاصل ونقرس را نافع است وبرقان
دردجگر را نافع است ومسهل صفرا واخلاط محترقه است بالغلبه
واو نشیتی **خرنب البراق ودهان الحوت** گرم است واخون سیاوشان
است واو سرد وخشکست ومنع رفتن خون میکند وجراحات را
خشک می سازد وهمه فرنگی سرد وخشک است ودر علل چشم نافع
است **دروج اصفر** گرم وخشکست در دوم ومقوی دل و
نافع از خفقان است واز جملهٔ مفرحات قویه است ونافع است
از ظلمت چشم ومقوی دل ومعده است واز جملهٔ مفرحات قویه
است ونافع از سموم **دارچینی** گرم وخشکست در مرتبهٔ سیم
ونافع است از ظلمت چشم ومقوی دل ومعده است واز جملهٔ
مفرحات قویهٔ معتبره است **بیان الادویه المرکبه علی ما قدمناه**





ع است از مشوش وهواد بلغمی ومقوی دل ومعده است ومحکم سانع
گرمو جان است اجزا آن باین طریق است فلفل وزنجبیل هلیله
وبلیله وآملج منقی وشیطرج هندی وزراوند مدحرج وبیخ بابونه
ومغز حب خربق سفید جلغوزه می نامند ومغز جوز هندی که نارجیل میگویند
وخیسة الثعلب از هرکدام [illegible] ونیم تخم بابونه سه مثقال نیم
معجون فرنجشترین دایه بیرون سرده بیست مثقال مجموع ادویه را
کوفته وبیخته بسایند وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر بایدکرد
ودر ظرف چینی باید داشت ودر وقت ترکیب اول سویز را نیک
کوفته ویا عسل پخته کرده بعد ازان باقی ادویه را بسایه آمیخته بمقدار
خوردن ازین ترکیب **معجون الطیر** کرنافع از سردی معده باشد وخفقان
زایل کند ودویه کرم رساند وسام وزود تاکه شتن طعام را نفع رساند اجزا
او وطریق ترکیب او برین وجه است تا قلهٔ صفار وقاقلهٔ کبار وبسه
از هریک دو نیم مثقال زنجبیل ودارفلفل از هریک شش ونیم مثقال
ودارچینی وقرنفل ونیم نیم مثقال زعفران ده دانک قرفه وزنفل و
زعفران از هریک شش ونیم مثقال جوز بویا سه مثقال ونیم عنبر وسنبل
وعصلکی از هریک سه مثقال ونیم ومشک چهار دانک مجموع را کوفته بیخته
وبدو وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم نیک بهم زده در ظرف چینی
باید داشت ومقدار خوردن ازین ترکیب بوقت حاجت یکمثقال
است برنهار **معجون الفیل** صغیر کرنافع بواسیر است واز سستی معده
وضعف او موجب صفای ذهن است اجزای آن بوست هلیلهٔ
زرد وهلیلهٔ سیاه وهلیلهٔ کابلی وبلیله وآملج منقی از هریک پنج

مثقال شلاو اگر خواهند بیشتر سازند یعنی او دیه مکوفته و جزیره
و بروغن بادام شیرین چرب کرده باو وزن تمام او دیه عسل صافی
نیم گرم خلط کرده و نیک برهم زده در ظرف پاکیزه
و مقدار خوردن ازین اطریفل یکمثقال بهت بزهار تریاق اربعه
که منافع بسیار دارد و دفع موجعه حشرات و حیوانات میکند مثل
مار و عقرب و عقرب واز جهت دردمعده بسیار نافع اجزای آن
وطریق ترکیب اینست جنطیانای رومی و زراوند طویل و جب
الغار و مرکی از هریک ده مثقال بجوع او دیه یانیک کوفته بیخته
و بدو وزن تمام او دیه عسل صافی نیم گرم خلط باید کرد و نیک
برهم زده در ظرف چینی پاک باید برداشت و مقدار خوردن
بوقت حاجت ازین تریاق کلان را کمتر مثقالی بهت و خوردنا
رانیم مثقال
مثل جزو مار و موش بدانکه نزد حکماء مقرر چنین بهت که نگاه
در شتن طاووس و لک لک در خانه موجب امانست از حشرات
گزنده و چیز آن و گفته اند که اگر در مسکن تمک پیدا شود و حنظل
کوفته در آب باید انداخت و از ان آب را در خانه کرکنک
باید پاشید که هر کبک که در ان خانه باشد هم میرند در جائی که پشه
بسیار باشد چوب صنوبر دود کردن موجب فرار اوست و
همچنین برگ مورد و سیاه دانه و خردل هر یک یا مجموع را دود کردن
موجب هلاک پشه بهت و گفته اند در جائی که مورچه بسیار شود
اگر جندی را از ان مورچها بسوزند هیچ مورچه از سوراخ خود

بیرون نیاید



بیرون نیاید و نباید و نهست گزاز جمله حیوانای گزیست ایشان مهلک بهت فندق
و مازبهت و اگر بزودی علاج نکنند سلعت نیندبه و گاه باشد که در ساعت هلاک میکنند و
العیاذ باللهبر گاه وقوع شود مبادرت بخوردن تریاقات باید کرد و بهترین
تریاقات تریاق کبیر بهت که او را تریاق فاروق می نامند و لیکن جون در آنجا
ما در الصر تریاق کم موجود میشود بلکه مفقود بهت بنابرین اکثر طبابجه دارا
که مراد ازان پرلی بهت قایم مقام تریاق فاروق در نشته اند و مفقوست
که جنی حکما در وصف و بیست خاصیت بیان کرده اند بس بوقت حدوث
این آفات از پرلی که رنگ آن بنفش باشد بقدار ی که از تریاق کبیر مخورند
باید خورد و از جمله واقعه گرگ و روباه و سگ دیوانه بهت در وقایعی که ازین واقعات
نیست خدای تعالی بالطاف و رحمت بیشمار بهت خلق آن ولایت و از جمله آفت
سگ دیوانه بهت که بعد از چهل روز تشخص کنیده شده از آب می ترسد و گاه
آوازی میکند مثل آواز سگ و ابتدا و ظهور جنون او اینست که صورت خود را در آبینه
نمی تواند دید و میگوید هر جگاه آبینه پیش او دارند در نظر او صورت سگ
او مثل صورت روی سگ می نماید و از تشنگی می میرد و آب نمی توان خورد
و علاج او پیش علما مثل علاج مادو سوز دست از منبع و سهل قابل
روز که دست [illegible] خوردن جگ بر شود و دایم مجمره چوب
[illegible] ون و دوای جالینوس
[illegible] م شده بهت باید

ب